موسی کلیم الله جلد 2

مشخصات کتاب

سرشناسه : ترقی، سوده، 1364 -

عنوان و نام پدیدآور : موسی کلیم الله/ سوده ترقی.

مشخصات نشر : تهران: نشر رزا، -1397

مشخصات ظاهری : ج.: جدول، نقشه؛ 22×29 س م.

شابک : دوره 978-622-99372-6-6 : ؛ 600000 ریال: ج.1 978-622-99372-9-5 : ؛ 400000 ریال : ج.2 978-622-99497-8-8 : ؛ 350000 ریال : ج.3 978-622-99497-5-9 :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج. 2 و 3 (چاپ اول : 1397) .

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. 3 . تاریخ فراز و نشیب های زندگی 120 ساله ی حضرت موسی علیه السلام (قبل تولد تا پس از وفات) ...

موضوع : موسی، پیامبر یهود

بنیـــاد فرهنگـــی تربیتـــی ضیاءالصالحیـــن
www.ziaossalehin.ir

موضوع : Moses (Biblical leader)

موضوع : موسی، پیامبر یهود -- داستان

موضوع : Moses (Biblical leader) -- Fiction

موضوع : قرآن -- قصه ها

موضوع : Qur'an stories

موضوع : پیامبران -- سرگذشتنامه

موضوع : Prophets -- Biography

رده بندی کنگره : BP88/4/ت4م9 1397

رده بندی دیویی : 156/297

شماره کتابشناسی ملی : 526785

ص:1

اشاره

بنیـــاد فرهنگـــی تربیتـــی ضیاءالصالحیـــن
www.ziaossalehin.ir

موسی کلیم الله

جلد دوم

سوده ترقّی

ص:2

فهرست مطالب

مقدمه 9

گفتار اول: وقایع قبل از هجرت حضرت موسی علیه السلام بابنی اسرائیل از مصر(83 - 100 سالگی) ایشان

فصل اول: داستان نفرین فرعون و قبطیان توسّط موسی و هارون و نزول بلایای متعدد بر آن ها در 19 قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» 13

مقدمه 15

قسمت اوّل: بلای خشک سالی و کمبود میوه 15

قسمت دوّم: عکس العمل قبطیان در مقابل این دو بلا 17

قسمت سوّم: آغاز بلاهای جدید 19

قسمت چهارم: نزول طوفان (بلای سوّم) 20

قسمت پنجم: هجوم ملخ ها (بلای چهارم) 21

قسمت ششم: حمله ی شپش ها (بلای پنجم) 23

قسمت هفتم: حمله ی قورباغه ها (بلای ششم) 25

قسمت هشتم: خون شدن آب نیل (بلای هفتم) 26

قسمت نهم: بلاهای دیگر در تورات 36

قسمت دهم: پیمان شکنی های مکرر فرعون پس از نزول هر بلا 39

قسمت یازدهم: تهمت زدن ها و عکس العمل های فرعون پس از دیدن این همه بلا و معجزه 42

قسمت دوازدهم: برخورد موسی با فرعون پس از شنیدن تهمت های فرعون 44

قسمت سیزدهم: مرگ پسران ارشد 45

قسمت چهاردهم: دستورات خداوند به بنی اسرائیل برای برگزاری عید پسح وعده ی نجات از فرعونیان 46

قسمت پانزدهم: بیان مقررات عید پسح توسّط خداوند 47

قسمت شانزدهم: ابلاغ دستور خداوند به بنی اسرائیل 47

قسمت هفدهم: وقف نخست زادگان برای خداوند 48

قسمت هجدهم: مقررات عید فطر 48

قسمت نوزدهم: بررسی پیام های قرآنی 3 دسته آیات 49

فصل دوّم: داستان هجرت و خروج بنی اسرائیل از مصر و عبورشان از دریای سرخ در 21 قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» 54

قسمت اول: دستور خروج به بنی اسرائیل توسّط خداوند (شب قبل از خروج بنی اسرائیل از مصر) 57

قسمت دوّم: پیدا کردن و حمل استخوان های یوسف نبی در مصر توسط موسی علیه السلام 59

قسمت سوّم: خروج بنی اسرائیل از مصر (شبانه) 59

قسمت چهارم: مسیر خروج و خیمه زدن بنی اسرائیل در حاشیه ی صحرا قبل عبور از دریا 60

قسمت پنجم: فریب فرعون قبل عبور از دریا و تعقیب فرعونیان 60

قسمت ششم: عکس العمل فرعون پس از شنیدن خبر فرار بنی اسرائیل از مصر 61

قسمت هفتم: بنی اسرائیل در روبه روی دریایی عظیم 63

قسمت هشتم: دلگرمی موسی به اصحاب و قومش برای نجات 69

قسمت نهم: امتحانی قبل از عبور دریا برای بنی اسرائیل 70

قسمت دهم: بهانه گیری های بنی اسرائیل قبل از عبور از دریا 74

قسمت یازدهم: عاقبت استکبار فرعون و فرعونیان و عدم تسلیم آن ها در برابر «مبدء» و «معاد» 77

قسمت دوازدهم: ایمان آوردن فرعون در لحظات غرق شدن 78

قسمت سیزدهم: مرگ فرعون و فرعونیان 81

قسمت چهاردهم: خداوند جسد فرعون را برای عبرت مردم و آیندگان سالم به ساحل انداخت 87

قسمت پانزدهم: سرود موسی پس از عبور از دریا 93

قسمت شانزدهم: سرود مریم (کلثوم) از غرق فرعونیان 95

قسمت هفدهم: عاقبت فرعونیانی که از فرعون تبعیت کردند و هدایت می طلبیدند. 95

قسمت هجدهم: عاقبت این ظالمان و فاسدان دردنیا و آخرت درس عبرتی برای همگان 99

قسمت نوزدهم: تحقّق وعده های خداوند به بنی اسرائیل: (میراث عظیم فرعونیان برای بنی اسرائیل) 112

قسمت بیستم: رسیدن غنائم تمام فرعونیان به بنی اسرائیل و ناسپاسی آن ها 117

قسمت بیست و یکم: بررسی پیام های قرآنی 13 دسته آیات 120

فصل سوّم: داستان بت پرستی بنی اسرائیل بلافاصله پس از عبور از دریا و عاقبت این سرکشی در 8 قسمت

قسمت اوّل: رسیدن به صحرای شور و بی آب و درخواست آب گوارا 136

قسمت دوم: گرایش بنی اسرائیل به بت پرستی بلافاصله پس از عبور از دریا 137

قسمت سوم: عکس العمل موسی علیه السلام در برابر این پیشنهاد نابخردانه ی قومش 140

قسمت چهارم: نصایح مشفقانه ی موسی علیه السلام به قومش 145

قسمت پنجم: دستور شکر نعمت ها برای فزونی آن ها به بنی اسرائیل 147

قسمت ششم: یادآوری سرنوشت اقوام کافر و لجوج گذشته 150

قسمت هفتم: یادآوری روز قیامت برای بنی اسرائیل 153

قسمت هشتم: بررسی پیام های قرآنی 3 دسته آیات 159

فصل چهارم: داستان جوشیدن آب از صخره ها و نزول من و سلوی و توقع خداوند از آن ها در 9 قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» 165

قسمت اول: غلبه تشنگی و بی غذایی بر بنی اسرائیل و جوشیدن دوازده چشمه از سنگ 166

قسمت دوم: نعمت سایه ی ابر 170

قسمت سوم: نزول منّ و سلوی در جانب کوه طور سینا 171

قسمت چهارم: توقّع خداوند در قبال دادن این نعمت ها 177

قسمت پنجم: ناسپاسی بنی اسرائیل پس از اتمام حجت موسی و عذاب الهی بر آنان 180

قسمت ششم: حرکت قوم بنی اسرائیل به همراه ابر و ورود به صحرای فاران 182

قسمت هفتم: درخواست موسی علیه السلام از برادر زنش 183

قسمت هشتم: تنبیه مریم (کلثوم خواهر موسی و هارون) 183

قسمت نهم: بررسی پیام های قرآنی 3 دسته آیات 186

گفتار دوم: وقایع قبل و بعد از نزول تورات (100 تا 110 سالگی) حضرت موسی علیه السلام

فصل اول: بررسی داستان درخواست 70 نقیب بنی اسرائیل برای رؤیت خداوند در طور سینادر 7 قسمت

قسمت اول: قرار ملاقات موسی علیه السلام با خداوند و درخواست رؤیت خداوند توسط بنی اسرائیل 193

قسمت دوم: حضور نمایندگان بنی اسرائیل در دامنه کوه طور سینا و تجلی خداوند در کوه و بیهوش شدن موسی و مردن 70 نقیب 198

قسمت سوم: به هوش آمدن موسی علیه السلام و توبه ی او 208

قسمت چهارم: زنده شدن دوباره ی نقبا به درخواست حضرت موسی علیه السلام 212

قسمت پنجم: دیدار یترون و صفورا و فرزندان موسی در صحرا با موسی علیه السلام 217

قسمت ششم: تعیین قضات با کمک یترون 217

قسمت هفتم: بررسی پیام های قرآنی 2 دسته آیات 219

فصل دوم: داستان مناجات چهل روزه برای دریافت الواح تورات و فتنه ی سامری و گوساله پرستی بنی اسرائیل در 21 قسمت

« جدول خلاصه قسمت های این داستان» 223

قسمت اوّل: ملاقات موسی علیه السلام با خداوند در کوه برای اعطای الواح شریعت و انتخاب هارون علیه السلام به عنوان جانشین 225

قسمت دوّم: شوق مناجات با پروردگار و سخنان خداوند با موسی علیه السلام در کوه طور 228

قسمت سوّم: برخی ازمناجات های موسی علیه السلام باخداوند درکوه طور 231

قسمت چهارم: تمدید جلوه های معنوی پروردگار از سی شب به چهل شب و نزول 10 فرمان 235

قسمت پنجم: فتنه ی سامری در این 10 روز (اولّ تا دهم ذی الحجّه) 237

قسمت ششم: برخورد هارون با گوساله پرستان و عکس العمل آن ها 247

قسمت هفتم: نزول الواح تورات در این 10 روز و مفاد احکام آن 250

قسمت هشتم: انتظار خداوند از موسی و بنی اسرائیل در قبال نزول الواح تورات 260

قسمت نهم: ذکر عاقبت سرکشان و تکذیب کنندگان 264

قسمت دهم: خبر دار شدن موسی علیه السلام از فتنه سامری 266

قسمت یازدهم: اولین عکس العمل موسی علیه السلام درقبال گوساله پرستی قومش و برخوردش با هارون 268

قسمت دوازدهم: دفاعیّات هارون علیه السلام 271

قسمت سیزدهم: آرام شدن موسی علیه السلام و دعا به درگاه الهی 276

قسمت چهاردهم: صحبت موسی علیه السلام با گوساله ی طلایی 278

قسمت پانزدهم: برخورد موسی علیه السلام با سامری و سؤال و جواب های بین آن ها 278

قسمت شانزدهم: عاقبت سامری و گوساله اش 281

ص:6

قسمت هفدهم: برخورد موسی علیه السلام با جمعیت گوساله پرست 286

قسمت هجدهم: سخنان بنی اسرائیل در توجیه گوساله پرستی خود و پیشنهاد موسی از طرف خداوند به آن ها 288

قسمت نوزدهم: پشیمانی گوساله پرستان و توبه ی آن ها و فلسفه ی این نوع توبه کردن 290

قسمت بیستم: قبولی توبه بنی اسرائیل 296

قسمت بیست و یکم: بررسی پیام های قرآنی 8 دسته آیات 298

فصل سوم: داستان بررسی سرزمین کنعان توسّط 12 نفر و تشویق یوشع و کالیب برای جهاد و سرباززدن بنی اسرائیل و عذاب آن ها (پیمان شکنان) و آغاز سرگردانی آن ها در اطراف کوه حوریب و کوه سعیر و درخواست های جدید بنی اسرائیل در تنوّع غذا و یادآوری خداوند از پیمان شکنی آن ها درگذشته در 18 قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» 313

قسمت اول: معجزه ی جاری شدن آب از صخره برای بار دوم 315

قسمت دوم: شکایت های قوم بنی اسرائیل از یکنواخت شدن خوراکی ها و درخواست های تازه 321

قسمت سوم: جواب های حکیمانه ی موسی علیه السلام به درخواست های جدید قومش 326

قسمت چهارم: پیمان شکنی بنی اسرائیل 329

قسمت پنجم: عاقبت پیمان شکنان در این دنیا و آخرت 331

قسمت ششم: بررسی سرزمین کنعان را با 12 رهبر 336

قسمت هفتم: گزارش این رهبران به موسی علیه السلام ازاین قرار بود 338

قسمت هشتم: عکس العمل بنی اسرائیل پس از دستور جهاد و اقدام یوشع و کالیب 338

قسمت نهم: تهدیدات بنی اسرائیل به مرگ یوشع علیه السلام و کالیب و عذاب خداوند و درخواست توبه موسی برای قومش 342

قسمت دهم: پیام خداوند به موسی و بنی اسرائیل در قبال این نافرمانی 344

قسمت یازدهم: دلداری خداوند به موسی برای عذاب قومش 345

قسمت دوازدهم: مهر ذلّت بر بنی اسرائیل 351

قسمت سیزدهم: استجابت دعای موسی و عذاب بر بنی اسرائیل 352

قسمت چهاردهم: عذاب خداوند بر 10 رهبر که مردم را از جهاد منصرف کردند و عکس العمل بنی اسرائیل 355

قسمت پانزدهم: حمله عمالقه به بنی اسرائیل و شکست آن ها با کمک یوشع بن نون علیه السلام 356

ص:7

قسمت شانزدهم: مرگ کلثوم (خواهر موسی) 357

قسمت هفدهم: آتشی از جانب خداوند 357

قسمت هجدهم: بررسی پیام های قرآنی 6 دسته آیات 358

فصل چهارم: داستان قرار گرفتن کوه بالای سر 12 نقیب برای گرفتن میثاق 10 فرمان در 16 قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان» 365

قسمت اوّل: رفتن موسی به کوه و مناجات 40 روزه ی دوّم، برای ترمیم لوح های شکسته و پیمان دوباره 369

قسمت دوم: عکس العمل قوم بنی اسرائیل در برابر اقدام موسی علیه السلام 371

قسمت سوم: دستورات خداوند در کوه به موسی علیه السلام در مناجات 40 روزه ی دوّم 371

قسمت چهارم: پایان مناجات موسی علیه السلام در کوه طور پس از چهل روز 395

قسمت پنجم: قربانی در پای کوه برای تثبیت عهد (عمل به پیمان ها) 396

قسمت ششم: ابلاغ تمام قوانین توسّط موسی به بنی اسرائیل 397

قسمت هفتم: قبول نکردن پیمان ها توسط بنی اسرائیل 398

قسمت هشتم: قرارگرفتن کوه طور بالای سر 12 نقیب بنی اسرائیل 401

قسمت نهم: عکس العمل نقبا پس از دیدن صحنه ی عذاب الهی 404

قسمت دهم: سخنان موسی علیه السلام به 12 نقیب 405

قسمت یازدهم: توبه ی نقبا و برطرف شدن عذاب 408

قسمت دوازدهم: سخن خداوند پس از پیمان گرفتن از 12 نقیب 409

قسمت سیزدهم: آغازعمل بنی اسرائیل به دستورات خداوند 413

قسمت چهاردهم: وقایع پس از برپا کردن خیمه ی عبادت 423

قسمت پانزدهم: دستورات خداوند به موسی علیه السلام در خیمه ی عبادت 435

قسمت شانزدهم: بررسی پیام های قرآنی 5 دسته آیات 477

منابع و مآخذ 483

ص:8

ص:9

مقدمه

الحمد لله ربّ العالمین و الصلاه والسّلام علی خیر خلقه محمّد خاتم النبیّین و مدینه العلم و علی عترته الطاهره ابواب المدینه.

امام علی علیه السلام می فرمایند: «فاتّقو اللهَ ، عبادَ اللهِ! تَقیّهَ ذی لُبٍّ شَغَلَ التفکُّرُ قلبَهُ» (1) ای بندگان خدا! تقوا پیشه کنید، تقوای خردمندی که اندیشیدن، جان او را مشغول داشته است.

بنا به سفارش امیرالمؤمنین علیه السلام که تقوا و تعقل و تفکر را در رابطه باهم مطرح کرده اند، نباید نگاه ما به قصص قرآن نگاه صرفاً تاریخی باشد چراکه قرآن تنها کتاب داستان نیست و باید از آن عبرت گرفته شود و موارد اختلاف ادیان را بر اساس این آیه (إِنَّ هَذَا الْقُرْءَانَ یَقُصُّ عَلَیَ بَنِی إِسْرَ ءِیلَ أَکْثرَ الَّذِی هُمْ فِیهِ یخْتَلِفُونَ) (2) برطرف کند.

زیرا قرآن داستان های واقعی تاریخی خود را بدون دخالت دادن خیال آفرینش گر در خلق حوادث، شخصیت ها و دیگر عناصر داستانی، برخلاف داستان های واقعی تاریخی بشر و بدون به کار بستن دروغ و مبالغه، با زبان هنر و اسلوب منحصربه فرد خود دوباره احیاء کرده است. چراکه راوی آن راست گوترین راست گوهاست. (3)

مجموعه ی حاضر تحت عنوان «موسی کلیم الله» تاریخ تحلیلی فراز و نشیب های زندگی 120 ساله ی حضرت موسی کلیم الله (قبل از تولّد تا پس از وفات) بر اساس آیات و روایات و تورات و اشعار شعرای ایرانی هست که تمامی مطالب تفسیری برگرفته از 4 تفسیر (مجمع البیان، المیزان ، نمونه ، نور) هستند و با این انگیزه تألیف یافته است که در آینده با توجه به این مجموعه، به دوراز هرگونه مطلب جعلی و خرافه در روایات، یک فیلم نامه قرآنی از زندگی پربرکت ایشان تهیّه شود.

در آخر لازم است سلامی به وارث تمام انبیاء از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله و وارث امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام که همان امام سوم شیعیان، امام حسین علیه السلام است بدهیم. آن امامی که تمام خصلت های نیک انبیاء گذشته (از آدم تا خاتم) را در خود دارد. آن امامی که در روز عاشورا خونش را درراه خدا بذل کرد و ثارالله لقب گرفت و حتی معامله ی یک طرفه باخدا کرد و در قبال خونش چیزی از خداوند نخواست. «بذلٌ مهجّته فیک» (4) آن امامی که معرفت او راهی برای رسیدن به معرفت الله است. آن امامی که تجلّی تمام اوصاف (جمال و جلال) الهی است.

آن امامی که مخزن وحی و سرُّ الله است؛ و اگر محبت او در قلب کسی قرار گیرد جزء مؤمنین محسوب می شود یعنی حب او علامت ایمان است؛ و می دانیم که خداوند دوست مؤمنین است (اللهُ ولیُّ الذین آمنوا)

1- نهج البلاغه، خطبه 82، مواعظ امیرالمؤمنین

2- نمل:76 همانا این قرآن بر بنی اسرائیل اکثر معارف و احکامی را که در آن اختلاف می کنند کاملاً بیان می کند (و حکم واقعی تورات را آشکار می سازد.

3- نساء: 122 (... وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ قِیلا) ... و کیست که در گفتار و وعده هایش، از خدا صادق تر باشد؟!

4- قسمتی از زیارت اربعین امام حسین علیه السلام .

السّلام علیک یا اباعبدالله و علی الأرواح الّتی حلّت بفنائک علیکم منّی جمیعاً سلامُ الله ابداً ما بقیتُ و بقی اللّیلُ و النهار اللهُمَّ، إنّی أسألُکَ بنور وجهک الکریم، الذّی تجلّیتَ به للجبلِ

فجعلته دکّا و خرّ موسی صعقاً و بإسمک الذّی فلقت به البحر لموسی و أغرقت فرعون و قومه و أنجیتَ به موسی بن عمرانَ و من معه و بإسمک الذّی دَعاک به لموسی بن عمران من جانب الطور الأیمن فأستجبت له و ألقیت علیه محبّةً منک و بإسمک الذّی دَعتکَ به آسیهُ إمرأهُ فرعون إذ قالت ربِّ إبن لی عندکَ بیتاً فی الجنّهِ و نجّنی من فرعونَ و عمله و نجّنی من القوم الظالمین، فأستجبت لها دُعاءها و بحقّ توریه موسی و بحقّ تلک المناجاتِ الّتی کانت بینک و بین موسی بن عمران، فوق جبل طور سینا.

اللهُمَّ، یا من فلق البحر لبنی اسرائیل فأنجاهم و جعل فرعون و جنوده من المُغرقین و بمجدک الذّی کلّمتَ به عبدک و رسولک موسی بنَ عمرانَ علیه السّلامُ فی المقدّسینَ فوق إحساسِ الکرّو بین، فوق غمائم النّور، فوق تابوب الشهادهِ فی عمود النّار و فی طور سینا و فی جبل حوریث فی الوادالمقدّس فی البُقعه المبارکهِ من جانب الطّور الأیمنِ منَ الشجرهِ و فی أرضِ مصرَ بتسعِ آیاتٍ بیّناتٍ و یوم فرقتَ لبنی اسرائیل البحر و فی المنبجسات الّتی صنعتَ بها العجائبَ فی بحرٍ سوفٍ و عقَدتَ ماء البحرِ فی قلبِ الغمرِ کالحجارهِ و جاوزتَ ببنی اسرائیل البحرَ و تمّت کلمتُکَ الحُسنی علیهم بما صبروا و أورثتهُم مشارق الأرضِ و مغاربها الّتی بارکتَ فیها للعالمین و أغرقتَ فرعون و جنودَه و مراکبه فی الیمّ و بإسمک العظیم الأعظم، أالأعزِّ الأجلّ الأکرم و بمجدک الذّی تجلّتَ به لموسی کلیمک(ع) فی طور سینا و بمجدک الذّی ظهَرَ لموسی بن عمران(ع) علی قُبّهِ الرُّمّانِ و بآیاتک الّتی وَقَعَت علی الأرضِ بمصربَجد العزّهِ و الغلبه، بآیاتٍ عزیزه و بسُلطان القوّهِ و بعزّهِ القدرهِ و بشأن الکلمهِ التّامّهِ و بنورک الذّی قد خرَّ من فزعه طور سیناءَ و بمجدک الذی ظهر علی طور سینا فکلّمت به عبدک و رسولک موسی بن عمران و بطلعتک فی ساعیرَ و ظهورک فی جبل فارانَ بربوات المقدّسینَ و جنودِ الملائکه الصافّینَ و خشوع الملائکه المسبّحینَ و ببرکاتک الّتی بارکتَ فیها لیعقوبَ إسرائیلک فی أُمّهِ موسی علیه السّلام.

اغفر لنا من ذنوبنا ما تقدّم منها و ما تأخّرَ و لوالدینا و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و وسّع علینا من حلال رزقکَ و اکفنا مؤنه إنسان سَوءٍ و جارِ سَوءٍ و قرینِ سَوءٍ و سُلطانِ سَوءٍ إنّکَ علی کُلِّ شیءٍ قدیر و بکُلِّ شیءٍ علیم، آمّین ربَّ العالمین. (1)

1- بخشی از دعای شب عرفه و سمات

ص:11

گفتار اول: وقایع قبل از هجرت حضرت موسی علیه السلام با بنی اسرائیل از مصر (83 **–** 100 **سالگی) ایشان**

اشاره

ص:12

ص:13

فصل اول: داستان نفرین فرعون و قبطیان توسّط موسی علیه السلام و هارون علیه السلام و نزول بلایای متعدد بر آن ها در 19 **قسمت**

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

عنوان قسمت ها به

ترتیب زمان

بر اساس

اشعار شاعران

1)

بلای خشک سالی

وکمبود میوه

قرآن

صفی علیشاه

خاقانی

2)

عکس العمل قبطیان

در مقابل این دو بلا

قرآن و روایات

صفی علیشاه

3)

آغاز بلاهای جدید

قرآن

صفی علیشاه

4)

نزول طوفان

قرآن

صفی علیشاه

5)

هجوم ملخ ها

قرآن و تورات

صفی علیشاه

6)

حمله ی شپش ها

قرآن و تورات

(پشه و مگس)

صفی علیشاه

7)

حمله قورباغه ها

قرآن و تورات

صفی علیشاه

8)

خون شدن آب نیل

قرآن

و روایات

و

تورات

صفی علیشاه

مولانا

شمس تبریزی

صفای اصفهانی

شمس مغربی

9)

بلاهای دیگر در

تورات

تورات

ناصرخسرو

10)

پیمان شکنی های

مکرر فرعون

پس از نزول هر بلا

قرآن

صفی علیشاه

مولانا

11)

تهمت زدن های

فرعون به موسی

پس از دیدن این

همه بلا

قرآن

صفی علیشاه

12)

برخورد موسی با

فرعون

پس از شنیدن تهمت

های فرعون

قرآن

صفی علیشاه

ص:14

13)

مرگ پسران ارشد

وجمع آوری آذوقه و طلا ونقره برای فرار بنی اسرائیل

تورات

–

14)

دستورات خداوند به

بنی اسرائیل برای برگزاری عید پسح و وعده ی نجات

از فرعونیان

تورات

–

15)

بیان مقررات عید

پسح از طرف خدا

تورات

–

16)

ابلاغ دستورخداوند

به بنی اسرائیل

تورات

–

17)

وقف نخست زادگان

برای خداوند

تورات

–

18)

مقرّرات عید فطیر

تورات

–

19)

بررسی پیام های

قرآنی 3 دسته آیات

زخرف 50-46

اعراف 135- 130

إسراء102- 101

ص:15

مقدمه

پس از ماجرای پیروزی موسی بر ساحران گروههای زیادی از بنی اسرائیل و... به موسی ایمان آوردند. موسی طرفداران بسیاری پیدا کرد و ازآن پس بین بنی اسرائیل قبطیان، همواره درگیری و کشمکش بود فرعونیان همواره به ظلم و ستم و آزار بنی اسرائیل می پرداختند و موسی همواره پیروان خود را به صبر و مقاومت دعوت می کرد و مددهای غیبی الهی را به یاد آن ها می آورد و به آن ها مژده می داد که به زودی وارث زمین می شوند و دشمنان دستخوش بلاهای گوناگون و سخت خواهند گردید. پس از ظلم بیشمار فرعونیان و قبطیان، بنی اسرائیل از دست فرعون به ستوه آمدند و نزد موسی شکایت کردند و حضرت موسی نیز به خداوند عرض کرد: بنی اسرائیل از ظلم فرعون به مرگ خویش راضی شده اند چاره چیست؟ و خداوند به ترتیب با بلاهای گوناگون قبطیان را عذاب کرد تا در نهایت بنی اسرائیل از دست فرعون و ظلم و ستم و نجات یافتند.

قسمت اوّل: بلای خشک سالی و کمبود میوه

همان طور که قبلاً خداوند به موسی در وادی مقدّس وعده داد با 9 معجزه سراغ فرعون می روی. (1)

ز حبیب موسوی لافی و پس چون

امت موسی

سزای تسع آیاتی که مرد

سبع الوانی (2)

چون موسی دیده تسع آیات

از تیه شده به طور غایات (3)

این وعده تحقّق پیدا کرد و دو معجزه ی دیگر هم برای فرعون آورد ولی او بازهم ایمان نیاورد.

منظور از دو آیه دیگر «خشک سالی» و «کمبود انواع میوه ها» بوده است

«و ما نزدیکان فرعون (و قوم او) را به خشک سالی و کمبود میوه ها گرفتار کردیم، شاید متذکر گردند!» (4)

زان جهت فرمود بگرفتیم هین

آل فرعون آنچه بودی بالسنین

ز آل فرعون اینی از خدام و رهط

مبتلا گشتند بر تنگی و قحط

میوه هاشان یافت نقصان بر درخت

باغ ها گردید خشک و کار سخت

1- نمل: 12 (وَ أَدْخِلْ یَدَکَ فی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ فی تِسْعِ آیاتٍ إِلی فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ کانُوا قَوْماً فاسِقینَ)

2- دیوان خاقانی، ص 339

3- خاقانی، تحفه العراقین، ص 122

4- أعراف: 130 (وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنینَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ)

تا مگر گیرند زان آسیب پند

کاین بود از کرده های ناپسند (1)

نکته ها

ω تفاوت خشکسالی با کمبود میوه ها:

گر چه ممکن است بعضی تصور کنند خشک سالی جدا از کمبود میوه ها نیست و به این ترتیب مجموعاً یک نشانه محسوب می شوند؛ اما خشک سالی های موقت و محدود ممکن است در درختان کمتر اثر بگذارد، اما هنگامی که طولانی گردد باعث نابودی درختان نیز خواهد شد، بنابراین خشک سالی به تنهایی همیشه سبب نابودی میوه ها نیست. از این گذشته ممکن است از میان رفتن میوه ها به خاطر آفات دیگری غیر از خشک سالی بوده باشد.

ω (سنین)

جمع «سنه» به معنی سال است، ولی معمولاً هنگامی که با کلمه «اخذ» (گرفتن) به کار می رود، به معنی گرفتار قحطی و خشک سالی شدن می آید، بنابراین اخذه السنه (سال او را گرفت) یعنی گرفتار خشک سالی شد؛ و شاید علت آن این باشد که سال های قحطی در برابر سال های عادی و معمولی کم است؛ بنابراین اگر منظور از سال، سال های عادی باشد، چیز تازه ای نیست و از آن معلوم می شود که منظور سال های فوق العاده یعنی قحطی است. خشک سالی، چند سال ادامه یافت زیرا کلمه «سنین» جمع است، به خصوص اینکه (نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرات) (کمبود میوه ها) نیز به آن اضافه شده، زیرا خشک سالی های موقت ممکن است در درختان کمتر اثر بگذارد، اما هنگامی که طولانی گردد، درختان را نیز از بین می برد،

این احتمال نیز وجود دارد که علاوه بر خشک سالی، آفتی میوه های آن ها را فراگرفته باشد.

ω کلمه (آل)

در اصل، «اهل» بوده و سپس به اصطلاح «قلب شده» و به این صورت درآمده است.

ω (اهل)

به معنی نزدیکان و خاصان انسان است، اعم از اینکه بستگان نزدیک او باشند و یا همفکران و همگامان و اطرافیان.

ω عقوبت نزدیکان فرعون

بااینکه خشک سالی و قحطی، دامان همه ی فرعونیان را گرفت ولی در آیه فوق، تنها سخن از نزدیکان و خاصان او به میان آمده است، اشاره به اینکه آنچه مهم است این است که آن ها بیدار شوند زیرا نبض سایر مردم به دست آن ها است، آن ها هستند که می توانند دیگران را گمراه سازند و یا به راه آورند و به همین جهت تنها سخن از آنان به میان آمده، اگرچه دیگران هم گرفتار همین عواقب بودند.

خشک سالی برای مصر بلای بزرگی محسوب می شد، زیرا مصر یک کشور کاملاً کشاورزی بود و خشک سالی همه طبقات آن را تحت فشار شدید قرار می داد، ولی مسلماً آل فرعون که صاحبان اصلی زمین ها و منافع آن بودند بیش از همه زیان می دیدند.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 261

ω (لعلهم یذکرون)

اشاره به این نکته است که توجه به حقیقت توحید در روح آدمی از آغاز وجود دارد، سپس به خاطر تربیت های نادرست و یا مستی نعمت، آن را فراموش می کند، اما به هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات مجدداً یادآور می شود و ماده تذکر که به مفهوم یادآوری است، مناسب همین معنی هست.

قسمت دوّم: عکس العمل قبطیان در مقابل این دو بلا

در قرآن آمده است: (اما آن ها نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی (و نعمت) به آن ها می رسید، می گفتند:

1- «به خاطر خود ماست.» ولی موقعی که بدی (و بلا) به آن ها می رسید، می گفتند: «از شومی موسی و کسان اوست»! آگاه باشید سرچشمه همه این ها، نزد خداست ولی بیشتر آن ها نمی دانند! (*) و گفتند: «هر زمان نشانه و معجزه ای برای ما بیاوری که سحرمان کنی، ما به تو ایمان نمی آوریم!» (*) (1)

این نشد بر پندشان لیکن سبب

بلکه می افزودشان کفر و غضب

نیکی ای چون آمد ایشان را به پیش

نسبتش دادند بر اقبال خویش

که بر این بودیم ما خود مستحق

باشد از عادات جاری نی ز حق

ور بر ایشان می رسیدی ابتلا

این بود گفتند از موسی به ما

آن تطیّر که زدند از شر و خیر

نزد حق است آن نه از موسی و غیر

رنج و راحت شر و خیر و نیک و بد

از خدا بر خلق پی درپی رسد

لیک این را می ندانند اکثری

چون نبردند از بهار جان بری

قبطیان گفتند ای موسی به ما

هر چه آری آیت از قحط و عنا

که به زعم تو است آن ها معجزت

هم بود اظهار آن ها جایزت

تا به جادو آوری ما را مدام

بر تو هرگز نگرویم از سحر خام (2)

نکته ها

ω پند ناپذیری فرعونیان

به جای اینکه «آل فرعون» از این درس های الهی پند بگیرند و از خواب خرگوشی بیدار شوند، از این موقعیت سوءاستفاده کرده و جریان حوادث را به میل خود تفسیر می کردند.

ω (الحسنه)؛ (اذا)، (سیئهٌ)

نعمت ها به طور فراوان به سراغ آن ها می آمدند ولی ناراحتی ها گهگاه.

1- اعراف: 131-132 (فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الحْسَنَهُ قَالُواْ لَنَا هَاذِهِ وَ إِن تُصِبهُمْ سَيِّئَهٌ يَطَّيَّرُواْ بِمُوسىَ وَ مَن مَّعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَئرُهُمْ عِندَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (*) وَ قَالُواْ مَهْمَا تَأْتنَا بِهِ مِنْ ءَايَهٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نحَنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 261

ω (یَطَّیَّرُوا)

- از ماده تطیر به معنی «فال بد زدن» است و ریشه اصلی آن کلمه «طیر» به معنی «پرنده» هست و ازآنجاکه عرب، فال بد را غالباً به- وسیله پرندگان می زد، گاهی صدا کردن کلاغ را به فال بد می گرفت و گاهی پریدن پرنده ای را از دست چپ نشانه تیره روزی می پنداشت.

- «کلمه» تطیُّر به معنی فال بد زدن به طور مطلق آمده است.

- همیشه در میان انسان ها و اقوام مختلف، فال نیک و بد رواج داشته است، اموری را به «فال نیک» می گرفتند و دلیل بر پیروزی و پیشرفت کار می دانستند و اموری را به «فال بد» می گرفتند و دلیل بر شکست و ناکامی و عدم پیروزی می پنداشتند، درحالی که هیچ گونه رابطه منطقی در میان پیروزی و شکست با این گونه امور وجود نداشت و مخصوصاً در قسمت فال بد، غالباً جنبه خرافی و نامعقول داشته و دارد. این دو گرچه اثر طبیعی ندارند، ولی بدون تردید اثر روانی می توانند داشته باشند، فال نیک غالباً مایه امیدواری و حرکت

است ولی فال بد موجب یاس و نومیدی و سستی و ناتوانی است. شاید به خاطر همین موضوع است که در روایات اسلامی از فال نیک نهی نشده، اما فال بد به شدت محکوم گردیده است.

- (*) در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده: (تفالوا بالخیر تجدوه): کارها را به فال نیک بگیرید (1) (و امیدوار باشید) تا به آن برسید جنبه اثباتی این موضوع منعکس است.

- دانشمند معروف «دمیری» که از نویسندگان قرن هشتم هجری است، دریکی از نوشته های خود اشاره به همین مطلب کرده و می گوید اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فال نیک را دوست می داشت، به خاطر آن بود که انسان هرگاه امیدوار به فضل پروردگار باشد در راه خیر گام برمی دارد و هنگامی که امید خود را از پروردگار قطع کند، درراه شر خواهد افتاد و فال بد زدن مایه سوءظن و موجب انتظار بلا و بدبختی کشیدن است. (2)

- اما در مورد فال بد که عرب آن را «تطیر» و «طیره» می نامد، در روایات اسلامی- همان طور که گفتیم- شدیداً مذمت شده، همان طور که در قرآن مجید نیز کراراً به آن اشاره گردیده و محکوم شده است. (3)

- ازجمله در حدیثی می خوانیم که پیغمبر ص فرمود: الطیره شرک «فال بد زدن (و آن را مؤثر در سرنوشت آدمی دانستن) یک نوع شرک به خدا است» (المیزان ذیل آیه موردبحث)

- (*) امام صادق علیه السلام فرمود: (الطیره علی ما تجعلها إن هونتها تهونت و إن شددتها تشددت و إن لم تجعلها شیئا لم تکن شیئاً): فال بد اثرش به همان اندازه است که آن را می

پذیری، اگر آن را سبک بگیری کم اثر خواهد بود و اگر آن را محکم بگیری پر اثر و اگر به آن اعتنا نکنی، هیچ اثری نخواهد داشت.

- (*) در اخبار اسلامی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که راه مبارزه با فال بد بی اعتنایی است، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: (ثلاثٌ لا یُسلم منها احدُ الطیره و الحسدُ و الظنُ قیلٌ فما نصنع قال: إذا تطیرت فامضِ و إذا حَسَدَت فلا تبغ و إذا ظننت فلا تحقَّقَ): سه چیز است که هیچ کس از آن سالم نمی ماند (وسوسه های آن در درون قلب غالب اشخاص پیدا می شود) فال بد و حسد و سوءظن است؛ عرض کردند پس چه کنیم؟ فرمود: هنگامی که فال بد

1- مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 6، ص 317

2- قمی، سفینه البحار، ج 2، ص 102.

3- ؛ مانند سوره یس آیه 19 و سوره نمل آیه 47

زدی اعتنا مکن و بگذر و هنگامی که حسد در دلت پیدا شد عملاً کاری بر طبق آن انجام مده و هنگامی که سوءظن پیدا کردی آن را نادیده بگیر.

ω جمله (تأتنا به من آیه لتسحرنا)

شاید به عنوان تمسخر بوده، زیرا موسی علیه السلام ، معجزات خود را به عنوان آیات و نشانه های خدا معرفی می نمود، ولی آن ها به عنوان سحر، آن را تفسیر می کردند.

لحن آیات و قرائن چنین نشان می دهد که دستگاه تبلیغاتی فرعون که مسلماً با تناسب آن زمان، مجهزترین دستگاه تبلیغاتی بود و نظام حاکم مصر، کاملاً از آن بهره برداری می کرد، در همه جا بسیج شده بود، که تهمت سحر را به عنوان یک شعار عمومی بر ضد موسی علیه السلام ، پخش کند، زیرا هیچ وصله ای مناسب تر از آن برای معجزات موسی علیه السلام نیافته بودند تا بدین وسیله جلو نفوذ او را در قلوب مردم بگیرند.

قسمت سوّم: آغاز بلاهای جدید

به موسی خطاب شد: با بنی اسرائیل به سوی کنعان برو تا از ظلم او در امان بمانند ...

بنابراین صبح یک روز موسی با بنی اسرائیل تصمیم رفتن به سوی کنعان را داشتند که فرعون با تحریکات وزیرش هامان که ساحر بود مانع رفتن آن ها از مصر شد. سپس موسی دوباره دست به معجزات دیگر زد.

یک قانون کلی الهی در مورد تمام پیامبران این بوده است، که به هنگامی که با مخالفت ها روبه رو می شدند، خداوند برای تنبه و بیداری اقوام سرکش، آن ها را گرفتار مشکلات و ناراحتی ها می ساخته تا در خود احساس نیاز کنند و فطرت توحید که به هنگام رفاه و آسایش زیرپوشش غفلت قرار می گیرد، آشکار گردد و به ضعف و ناتوانی خویش پی ببرند و متوجه مبدأ قادر و توانایی که تمام نعمت ها از ناحیه او است بشوند.

سپس نوبت مرحله دوم که مجازات سخت تر و شدیدتر بود فرارسید و خداوند آن ها را به بلاهای پی درپی و کوبنده که به طور متناوب نازل می شد، گرفتار ساخت.

در قرآن آمده است:

1- «و به تحقیق فرستادیم موسی را به آیت های ما به سوی فرعون و جماعتش پس گفت به درستی که منم فرستاده پروردگار جهانیان (*) پس چون آوردشان آیت های ما را آنگاه ایشان از آن خنده می کردند (*) و نمی نمودیم ایشان را هیچ آیتی مگر که آن بزرگ تر بود از مثلش و گرفتیم ایشان را به عذاب باشد که آن ها بازگشت کنند (*)» (1)

چون فرستادیم موسی را عیان

سوی فرعون و ملأ معجز نشان

که رسولم من ز رب العالمین

پس چو او آورد آیات مبین

خنده می کردند ایشان آن زمان

زان علامت ها که می آورد آن

ما بنمودیمشان هیچ آیتی

بر ردیف یکدگر در حجتی

1- زخرف: 46-48 (وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسىَ بِايَاتِنَا إِلىَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَايْهِ فَقَالَ إِنىِّ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (*) فَلَمَّا جَاءَهُم بِايَاتِنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَضْحَكُونَ (*) وَ مَا نُرِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ إِلَّا هِىَ أَكْبرَ مِنْ أُخْتِهَا وَ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)

جز که بود اکبر ز اختش در نظر

یعنی از آن یک که بود از نورخان تر

پس گرفتیم آن گره را بر عذاب

مر به حق گردند باز ناصواب (1)

نکته ها

ω تعبیر به (اخت)

(خواهر) در لغت عرب به معنی هم ردیف و هم سنخ است، مانند دو خواهر نسبت به یکدیگر. خلاصه نشانه های خود را که هر یک از دیگر مهم تر و گویاتر و کوبنده تر بود به آن ها ارائه دادیم تا هیچ بهانه ای برای آن ها باقی نماند و از مرکب غرور و نخوت و خودخواهی پیاده شوند.

در بعضی از نقل ها می خوانیم که هر کدام از این بلاها، در یک سال واقع می شد یعنی یک سال طوفان و سیلاب، سال دیگر ملخ خوارگی و سال بعد آفات نباتی و همچنین، ولی در بعضی دیگر از نقل ها می خوانیم که میان هر یک از اینها با دیگری یک ماه بیشتر فاصله نبود، ولی در هر حال شک نیست که در فواصل مختلف و جدا از یکدیگر (چنان که قرآن می گوید مفصلات) صورت گرفت تا مهلت کافی برای تفکر و تنبه و بیداری داشته باشند؛ بنابراین باید گفت آنان پنج بار با او پیمان بستند و در هر مرحله پیمان شکنی کردند.

قابل توجه اینکه این بلاها تنها دامان فرعونیان را می گرفت و بنی اسرائیل از آن برکنار بودند، شک نیست که این یک نوع اعجاز بوده، اما قسمتی از آن را می توان با توجه به نکته زیر توجیه علمی نمود، زیرا می دانیم در کشوری با مشخصات مصر، بهترین نقطه زیبا و مورد توجه همان دو طرف شط عظیم نیل بوده است که در اختیار فرعونیان و قبطی ها قرار داشت، قصرهای زیبا و خانه های مجلل و باغهای خرم و مزارع آباد را در همین منطقه می ساختند و طبعا به بنی اسرائیل که بردگان آنها بودند، از زمین های دور افتاده و بیابان ها و نقاط کم آب، سهمی می رسید. طبیعی است هنگامی که طوفان و سیلاب برخاست، از همه نزدیکتر به کام خطر دو طرف شط عظیم نیل بوده و همچنین قورباغه ها از شط برخاستند و اثر خونابه شدن شط قبل از همه در خانه های فرعونیان نمایان شد و اما ملخ و آفات نباتی نیز در درجه اول متوجه نقاط سرسبزتر و پربرکت تر می شود. (2)

قسمت چهارم: نزول طوفان (بلای سوّم)

در قرآن آمده است: چیزی نگذشت که خداوند طوفانی را بر آن ها نازل ساخت

1- «طوفان را بر آن ها فرستادیم» (3) تا مجبور شوند از خانه های خود گریخته و در میان چادرهای بیابان زندگی نمایند.

پس فرستادیم طوفانی عیان

ما بر ایشان بهر آثار و نشان

هست طوفان هر چه کان آید به طوف

چون مطر یا سیل در هنگام خوف (4)

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 681

2- (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج6 صص 314- 323، ج 21،صص82-80)، (طباطبایی، ترجمه المیزان، ج 8،صص 292 - 294)؛ (طبرسی، مجمع البیان، ج 4، صص 468- 486 و ج 5 ص 130)؛ (طبری، تاریخ طبری، ج 1، صص 289، 249)

3- أعراف: 133 (فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الطُّوفانَ وَ الْجَرادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفادِعَ وَ الدَّمَ آياتٍ مُفَصَّلاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمينَ)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 261

ص:21

نکته ها

ω (طوفان)

از ماده «طوف» (بر وزن خوف) به معنی موجود گردنده و طواف کننده است، سپس به هر حادثه ای که انسان را احاطه کند، طوفان گفته شده، ولی در لغت عرب، بیشتر به سیلاب ها و امواج گردنده و کوبنده ای گفته می شود که خانه ها را ویران می کند و درختان را از ریشه برمی کند (اگرچه در زبان فارسی امروز، طوفان بیشتر به بادهای شدید و کوبنده اطلاق می گردد)

ω نوع طوفان؟

بعضی گفته اند آن مرگی سریع و دسته جمعی هست

و بعضی عقیده دارند آب نیل به نحو غیرمتعارفی بالاآمده بود

و گروهی آن را به زبان یمنی نوعی طاعون می دانند

و نیز عده ای آن را بیماری آبله می دانند که از آن زمان بر روی کره زمین رواج پیدا کرد.

قسمت پنجم: هجوم ملخ ها (بلای چهارم)

در قرآن آمده است: خداوند «ملخ» را بر زراعت ها و درختان آن ها، مسلط ساخت.

1- (وَ الْجَرادَ)

هم فرستادیم بر ایشان ملخ

همچنین قمّل که بدشان سجن و فسخ

(1)

موسی به فرمان الهی این بار عصای خود را به زمین زد و بادی از جانب مشرق شروع به وزیدن کرد و ملخ های گوناگون آورد؛ و تا هوا تاریک شد و زمین در زیر ملخ ها ناپدید گشت. در میان مردم ولوله شد و قبطیان دو دسته شدند و با همدیگر نزاع کردند.

در روایات واردشده است، آن چنان ملخ به جان درختان و زراعت ها افتاد که همه را از شاخ و برگ خالی کرد، حتی بدن آن ها را نیز آزار می داد آن چنان که دادوفریاد آن ها بلند شده بود.

فرعون نیز هراسید و از موسی دعوت کرد و به او گفت من بارها خلف وعده کردم ولی این بار از خدایت بخواه تا عذاب را بردارد و من نیز به عهد خود وفا خواهم کرد و هر جا که خواستی با قوم خود برو؛ و موسی نیز از خداوند برطرف شدن عذاب را خواست و بادی غربی شروع به وزیدن کرد و تمام ملخ ها را برد و به دریای سرخ انداخت ولی بازهم فرعون خلف وعده کرد و موسی از پیمان شکنی های موسی به تنگ آمد و درخواست عذاب دوباره کرد.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 261

ω دیدگاه مولانا

مولوی تحت عنوان «باقی قصه ی موسی علیه السلام » به این بلا اشاره کرده

هین بجنبان آن عصا تا خاک ها

وا دهد هر چه ملخ کردش فنا

و آن ملخ ها در زمان گردد سیاه

تا ببیند خلق تبدیل اله

که سبب ها نیست حاجت مر مرا

آن سبب بهر حجاب است و غطا (1)

از مزارع شأن برآمد قحط و مرگ

از ملخ هایی که می خوردند برگ

تا برآمد بی خود از موسی دعا

چون نظر افتادش اندر منتها

این همه اعجاز و کوشیدن چراست

چون نخواهند این جماعت گشت

راست

(2)

V در تورات آمده است:

– آنگاه خداوند به موسی فرمود: «ای موسی نزد فرعون بازگرد، من قلب او درباریانش را سخت کرده ام تا این معجزات را در میان آن ها ظاهرسازم و تو بتوانی این معجزات را که من در مصر انجام داده ام برای فرزندان و نوه های خود تعریف کنی تا همه ی شما بدانید که من خداوند هستم» پس موسی و هارون باز نزد فرعون رفتند و به او گفتند: خداوند خدای عبرانی ها، می فرماید: تا کی می خواهی از فرمان من سرپیچی کنی؟ بگذار قوم من بروند و مرا عبادت کنند. اگر آن ها را رها نکنی، فردا سراسر مصر را با ملخ می پوشانم به طوری که زمین زیر پایتان را نتوانید ببینید.

– ملخ ها تمام گیاهانی را که از بلای تگرگ به جای مانده است، می خورند و از بین می برند. قصر تو خانه های درباریان تو همه ی اهالی مصر پُر از ملخ می شود. چنین بلایی در سرزمین مصر بی سابقه خواهد بود سپس موسی روی برگردانیده و از حضور فرعون رفت.

– درباریان نزد پادشاه آمده و گفتند: «تا به کی باید این مرد ما را دچار مصیبت کند؟ مگر نمی دانی که مصر به چه ویرانه ای تبدیل شده است؟ بگذار این مردم بروند و خداوند خدای خود را عبادت کنند.» پس درباریان، موسی و هارون را نزد فرعون برگرداندند و فرعون به ایشان گفت: «بروید و خداوند، خدای خود را عبادت کنید، ولی باید به من بگویید که چه کسانی می خواهند برای عبادت بروند.»

– موسی جواب داد: «همه ی ما با دختران و پسران، جوانان و پیران، گلّه ها و رمه های خود می رویم؛ زیرا همگی باید در این جشن مقدّس شرکت کنیم.»

– فرعون گفت: «به خداوند قسم هرگز اجازه نمی دهم که زن ها و بچه ها را با خود ببرید، چون می دانم نیرنگی در کارتان است. فقط شما مردها بروید و خداوند را عبادت کنید، زیرا از اوّل هم خواست شما همین بود.» پس ایشان را از حضور فرعون بیرون راندند.

1– مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 713

2– مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 712

– سپس خداوند به موسی فرمود: «دستت را بر سرزمین مصر دراز کن تا ملخ ها هجوم آورند و همه ی گیاهانی را که پس از بلای تگرگ به جای مانده است، بخورند و از بین ببرند.»

– وقتی موسی عصای خود را بلند کرد، خداوند یک روز و یک شب تمام، باد شرقی را وزانید و چون صبح شد باد انبوهی از ملخ را با خود آورده بود

– ملخ ها سراسر خاک مصر را پوشانیدند. چنی افت ملخی را مصر نه دید ه بود و نه خواهید دید. شدّت هجوم ملخ ها به حدّی زیاد بود که همه جا یک باره تاریک شد.

– ملخ ها تمام گیاهان و میوه هایی را که از بلای تگرگ باقی مانده بود، خوردند به طوری که در سراسر خاک مصر درخت و گیاه سبزی به جای نماند.

– فرعون با شتاب موسی و هارون را خواست و به ایشان گفت: «من به خداوند خدای شما و خود شما گناه کرده ام. این بار هم مرا ببخشید و از خداوند خدای خود، درخواست کنید تا این بلا را از من دور کند.» آنگاه موسی از حضور فرعون بیرون رفت و از خداوند خواست تا ملخ ها را دور کند.

– خداوند هم از طرف مغرب، بادی شدید وزانید و وزش باد تمام ملخ ها را به دریای سرخ ریخت آن چنانکه در تمام مصر حتّی یک ملخ هم باقی نماند ولی بازهم خداوند دل فرعون را سخت کرد و او بنی اسرائیل را رها نساخت. (1)

قسمت ششم: حمله ی شپش ها (بلای پنجم)

در قرآن آمده است: خداوند بار سوم «شپش» را بر آن ها مسلط ساخت.

1- (وَ الْقُمَّلَ)

هم فرستادیم بر ایشان ملخ

همچنین قمّل که بدشان سجن و فسخ

قمل اشپش یا جراد بی پر است

یا کنه یا مورچه در دفتر است (2)

نکته ها

ω (قُمَّل)

ظاهراً یک نوع آفت نباتی بوده که به غلات آن ها افتاد و همه را فاسد کرد؛ و برای اولین بار بود خداوند چنین حشره ای را خلق کرده بود. همچنین در نوع حشره ای که به عنوان سومین عذاب بر قبطیان نازل گشت تناقض آراء وجود دارد و از آن حشره با عناوین ملخی کوچک و بدون بال، مورچه، کنه و شپشک گندم یادشده است. (3)

به هرحال حضرت موسی بازهم نزد فرعون رفت ولی این بار نیز فرعون از قول خود برگشت و موسی به او گفت: اگر اجازه ندهی این بار نیز حیوانات موذی بر شما غلبه خواهند کرد.

1- سفرخروج، اصحاح 9، آیات 1- 20

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 261

3- مجلسی، بحارالانوار، ج 13، ص 112

موسی این بار عصای خود را بر غبار زمین زد که تمام ذرات به صورت شپش درآمده و از سروصورت مردم بالا می رفتند و تمام گوسفندان و احشام پر از شپش شدند و این حادثه یک هفته به طول انجامید و پس ازآن مردم نزد فرعون رفتند و شکایت اوضاع کردند و بار دیگر نیز فرعون از موسی برطرف شدن عذاب را خواست.

موسی نیز از خداوند برطرف شدن عذاب را خواست و خداوند عذاب را برداشت و موسی از فرعون درخواست کرد تا بنی اسرائیل را آزاد کند. ولی بازهم فرعون گوش نکرد. (1)

V در تورات هجوم پشه و مگس به جای شپش آمده است

ω خداوند پشه ها را بر آن ها مسلط ساخت (2)

– آنگاه خداوند به موسی فرمود: «به هارون بگو که عصای خود را به زمین بزند تا سراسر مصر از پشه پُر شود» موسی و هارون همان طور که خداوند به ایشان فرموده بود، عمل کردند.

– وقتی هارون عصای خود را به زمین زد، انبوه پشه سراسر خاک مصر را فراگرفت و پشه ها بر مردم و حیوانات هجوم بردند. جادوگران مصر هم سعی کردند همین کار را بکنند، ولی این بار موفّق نشدند؛ پس به فرعون گفتند: «دست خدا در این کار است» ولی همان طور که خداوند فرموده بود، دل فرعون باز نرم نشد و به موسی و هارون اعتنایی نکرد.

ω دسته هایی از مگس به آن ها یورش برد (3)

– پس خداوند به موسی فرمود: «صبح زود برخیز و به کنار رودخانه برو منتظر فرعون باش، وقتی او به آنجا آید، به او بگو که خداوند می فرماید: قوم مرا رها کن تا بروند و مرا عبادت

کنند، وگرنه خانه ی تو درباریان و تمام مردم مصر را از مگس پُر می کنم و زمین از مگس پوشیده خواهد شد. امّا در سرزمین جوشن که محل سکونت بنی اسرائیل است، مگسی نخواهد بود تا بدانی که من خداوند این سرزمین هستم و بین قوم تو قوم خود فرق می گذارم، این معجزه فردا ظاهر خواهد شد»

– خداوند به طوری که فرموده بود، قصر فرعون و خانه های درباریان را پُر از مگس کرد و در سراسر خاک مصر ویرانی به بار آمد؛ پس فرعون، موسی و هارون را احضار کرد و به آن ها گفت: «بسیار خوب، به شما اجازه می دهم که برای خدای خود قربانی کنید ولی از مصر بیرون نروید.»

– موسی جواب داد: ما نمی توانیم در برابر چشمان مصریان حیواناتی که آن ها از کشتنشان کراهت دارند، برای خداوند، خدای خود قربانی کنیم، چون ممکن است ما را سنگسار کنند.

– ما باید به مسافت سه روز راه، از مصر دور شویم و طبق دستور خداوند، در صحرا برای خداوند، خدای خود قربانی کنیم.

1- فخر رازی، تفسیر ابو الفتوح رازی، ج 5، صص 260 -261؛ طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج 8، ص 295

2- سفرخروج، اصحاح 8، آیات 16 – 19

3- سفرخروج، اصحاح 8، آیات 20 – 32

– فرعون گفت: «من به شما اجازه می دهم تا به صحرا بروید و برای خداوند، خدای خود قربانی تقدیم کنید. ولی زیاد دور نشوید، حال برای من دعا کنید»

– موسی گفت: «وقتی ازاینجا خارج شوم، نزد خداوند دعا خواهم کرد و فردا این بلا از تو درباریان و مردم مصر دور خواهد شد. امّا مواظب باش بار دیگر ما را فریب ندهی، بلکه بگذاری قوم من برود و برای خداوند قربانی تقدیم کند» پس موسی از حضور فرعون بیرون رفت و نزد خداوند دعا کرد. خداوند دعای موسی را اجابت فرمود و تمام مگس ها را دور کرد، به طوری که حتّی یک مگس هم باقی نماند. ولی این بار نیز دل فرعون نرم نشد و اجازه نداد قوم اسرائیل از مصر بیرون بروند.

قسمت هفتم: حمله ی قورباغه ها (بلای ششم)

در قرآن آمده است: بار دیگر خداوند، نسل قورباغه را آن چنان افزایش داد که به صورت یک بلا زندگی آن ها را فراگرفت

1- (وَ الضَّفادِعَ)

قورباغه هایی که در آب و غذای آن ها وارد گشته و از پشت و گوششان خارج می شد. همه جا قورباغه های بزرگ و کوچک، حتی در خانه ها و اتاق ها و سفره ها و ظروف غذا مزاحم آنان بودند، آن چنان که دنیا بر آنان تنگ شد ولی باز در برابر حق زانو نزدند و تسلیم نشدند.

هم ضفادع کامد از هر بابشان

در طعام

و جام های خوابشان (1)

نکته ها

ω (ضفادع)

جمع «ضفدع» است ضفدع به معنی قورباغه است، این کلمه به صورت جمع در آیه فوق آمده ولی عذاب های دیگر به صورت مفرد ذکرشده است و شاید دلیل بر آن باشد که انواع مختلفی از قورباغه را خداوند بر این ها مسلط ساخت.

v در تورات آمده است: (2)

– خداوند به موسی فرمود: «پیش فرعون برگرد و به او بگو که خداوند چنین می فرماید: بگذار قوم من بروند و مرا عبادت کنند وگرنه سرزمینت را پر از قورباغه خواهم نمود. رود نیل به قدری از قورباغه پر خواهد شد که قورباغه ها از آن بیرون آمده، به کاخ تو هجوم خواهند آورد و به خوابگاه و بسترت و نیز خانه های درباریان و تمام قوم تو رخنه خواهند کرد، به طوری که حتّی تغارهای خمیر و تنورهای نانوایی را پر خواهد ساخت و از سر و رویتان بالا خواهند رفت.»

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 261

2- سفرخروج، اصحاح 8، آیات 1- 15

– سپس خداوند به موسی فرمود: «به هارون بگو که عصای خود را به سوی رودخانه ها، چشمه ها و حوض ها دراز کند تا قورباغه ها بیرون بیایند و همه جا را پُر سازند»

– هارون چنین کرد و مصر از قورباغه پر شد، ولی جادوگران مصری هم با جادوی خود، همین کار را کردند و قورباغه های بسیار زیادی پدی آوردند. پس فرعون، موسی و هارون را فراخواند و گفت: «از خداوند درخواست کنید این قورباغه ها را از ما دور کند و من قول می دهم بنی اسرائیل را رها کنم تا بروند و برای خداوند قربانی کنند.»

– موسی در جواب فرعون گفت: «زمانی را معیّن کن تا برای تو درباریان و قومت دعا کنم و تمام قورباغه ها به جز آن هایی که در رود نیل هستند نابود شوند» فرعون گفت: فردا.

– موسی جواب داد: «این کار را خواهم کرد تا تو بدانی که مثل خداوند ما خدایی نیست. تمام قورباغه ها از بین خواهند رفت به جز آن هایی که در رود نیل هستند.»

– موسی و هارون از دربار فرعون بیرون آمدند و موسی از خداوند خواهش کرد تا قورباغه ها را از بین ببرد. خداوند هم دعای موسی را اجابت کرد و تمام قورباغه ها در سراسر مصر مردند.

– مردم آن ها را جمع کرده روی هم انباشتند، آن چنان که بوی تعفّن همه جا را فراگرفت. امّا وقتی قورباغه ها از بین رفتند فرعون بازهم دل خود را سخت کرد و همان طور که خداوند فرموده بود، راضی نشد قوم اسرائیل را رها کند. (1)

قسمت هشتم: خون شدن آب نیل (بلای هفتم)

درقرآن آمده است: «خداوند خون را بر آن ها مسلط ساخت»

1- (وَ الدَّمَ)

هم دم اینی آنچه خوردندی ز آب

داشت طعم و رنگ خون در انقلاب (2)

نکته ها

v در تورات و روایات آمده است:

بیماری رعاف (خون دماغ شدن) به صورت یک بیماری عمومی درآمد و همگی گرفتار آن شدند. ولی بیشتر روات و مفسران گفته اند رودخانه عظیم نیل به رنگ خون درآمد، آن چنان که برای هیچ مصرفی قابل استفاده نبود! (3)

1- جزایری، النور المبین فی قصص الانبیاء و المرسلین، ص 235

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 261

3- تورات، سفر خروج؛ 19/7؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج6، ص 322؛ طبرسی،مجمع البیان، ج4، ص 722 و ص 724 (برفی سخ رنگ نیز توسط امام صادق ع نقل شده که طبرسی به آن اشاره کرده) (می توان احتمال داد که طی یک فرایند زیست محیطی، آب نیل مسموم و به رنگ خون در آمده باشد. تغییر رنگ آب یا کشند سرخ یا شکوفایی جلبکی پدیده ای است طبیعی که براثر نوعی جلبک میکروسکپی به وجود می آید. موجودات بسیار کوچک میکروسکوپی به نام دانیوفلاژله (Dinoflagellate،دوتاژکی ها) وجود دارند که گاهی به سرعت تولید مثل نموده و در اثر ازدیاد جمعیت، مناطق وسیعی از سطح دریا را می پوشانند و چون علاوه بر پیگمان سبز، پیگمان های سرخ نیز دارند، آب را به رنگ قرمز

در می آورند (serc.carleton.edu، whoi.edu). تمامی شکوفایی ها (Blooms) سمّی نیستند ولی بسیاری از بلوم های غیر سمّی می وانند به طرق مختلف زیان آور باشند. به عنوان مثال این بلوم ها با کاهش نفوذ نور، کاهش مقدار اکسیژن محلول، ایجاد توده موسیلاژی و یا مختل کردن تنفس ماهی ها به آبزیان آسیب وارد می کنند. مهمترین عامل قرمز شدن آب (Red Tide) می تواند عامل طوفان باشد که در ابتدای آیه 133 سوره اعراف یاد شده است (Sindermann,. 2006) در توجیه این امر که آب تنها برای فرعونیان «خون» گردید، گفته اند که چون بهترین و زیباترین نقطه در مصر، یعنی دو سوی شط عظیم نیل، در اختیار فرعونیان و قبطی ها قرار داشته و در نتیجه، هنگام بروز خطر و بلا، همانان که نزدیک به شط بودند، آسیب بیشتری را متحمل می شده اند، اثر خون شدن آب رود نیل قبل از همه در خانه های فرعونیان نمایان گشته است (مکارم شیرازی،تفسیر نمونه، ج 6، ص 323). روشن است که تحقیق و پژوهش بیشتری در این باره لازم می نماید. به هر حال در صورت صحت تطبیقات علمی یاد شده با مفهوم این آیه شریفه، این مطلب می تواند نمایانگر نوعی اشاره علمی در قرآن کریم باشد.)

ص:27

– خداوند آب رودخانه نیل را برای قبطیان تبدیل به خون نمود اما بنی اسرائیل هرگاه دست به سوی آن می بردند اثری از خون را در آب نمی دیدند تا آنکه آن ها مجدداً به خیانت و کشتار بنی اسرائیل روی آوردند. فرعونیان دیدند آب رود نیل به خون مبدّل شد که نه برای آشامیدن قابل استفاده بود و نه برای کشاورزی.

– روزی یکی از قبطیان از شدت تشنگی نزدیکی از سبطیان (پیروان موسی) آمد و گفت: من از دوستان و خویشان تو هستم، امروز از روی نیاز به تو رو آورده ام، موسی جادویی کرده و آب نیل را به خون تبدیل کرده ولی آن آب برای سبطی ها صاف و گواراست.

– من یار دیرین تو هستم این کاسه را بگیر و پر از آب کن و به من بده تا بلکه آب صافی بیاشامم و از خطر تشنگی نجات یابم.

– سبطی به او جواب مثبت داد و کاسه را گرفت و از آب نیل پر کرد و نیمی از آب آن را خود نوشید و نیم دیگر را به قبطی داد و گفت: «این آب صاف است آن را بیاشام» ولی همان لحظه، آب آن کاسه به خون مبدّل شد، قبطی خشمگین شد و ساعتی بعد که خشمش فروکش کرد به سبطی گفت: چاره چیست؟ چگونه از این بدبختی نجات یابم؟

– سبطی گفت: «از پیروی فرعون خارج شو در صف پیروان موسی در آی»

– قبطی گفت: «من لیاقت آن را ندارم، تو برایم دعا کن تا به این توفیق دست یابم»

– سبطی برای او بسیار دعا کرد و دعایش مستجاب شد؛ و قبطی به موسی ایمان آورد آنگاه آب برای او صاف و گوارا گردید، از آن آب آشامید و گفت: «چون من شربتی از عطایای خداوند خریدار انسان ها نوشیدم، دیگر تا قیامت تشنه نخواهم شد، چشمه ی معنویت از طرف خدای چشمه آفرین در درونم جوشید، در این صورت آب مادّی نزدم خوار گشت» (1)

موسی عصایش را به آب نیل زد و به خون تبدیل شد: (2)

– خداوند به موسی فرمود: دل فرعون همچنان سخت است و هنوز هم حاضر نیست قوم مرا رها کند، فردا صبح عصایی را که تبدیل به مار شده بود به دست بگیر و کنار رودخانه برو در آنجا منتظر فرعون باش.

– آن وقت به او بگو: خداوند؛ خدای عبرانی ها مرا نزد تو فرستاده است که بگویم قوم مرا رها کنی تا به صحرا بروند و او را عبادت کنند تابه حال از دستور خدا اطاعت نکرده ای، ولی اکنون کاری می کند که بدانی او خداوند است. من به دستور او، با ضربه ی عصای خود، آب رود نیل را تبدیل به خون می کنم، تمام ماهی ها خواهند مرد و آب خواهد گندید، به طوری که دیگر نتوانید از آب رودخانه جرعه ای بنوشد. سپس به هارون بگو که: عصای خود را به سوی تمام رودخانه ها، چشمه ها، جوی ها و حوض ها دراز کند تا آب آن ها به خون تبدیل شود. حتّی آب هایی که در ظرف ها و کوزه های خانه هاست به خون تبدیل خواهد شد.

– موسی و هارون همان طور که خداوند فرموده بود، عمل کردند.

1- جزایری، النور المبین فی قصص الانبیاء و المرسلین، ص 236
2- سفرخروج، اصحاح 7، آیات 14- 25

– هارون در حضور پادشاه مصر و همراهان او، با عصای خود ضربه ای به رود نیل زد و آب تبدیل به خون شد. تمام ماهی ها مردند و آب گندید و ازآن پس مردم مصر نتوانستند از آب رود نیل بنوشند. در سراسر مصر به جای آب، خون بود ولی جادوگران مصری هم با

افسون خود توانستند آب را به خون تبدیل کنند پس دل فرعون همچنان سخت ماند و همان طور که خداوند فرموده بود، به گفته های موسی و هارون اعتنایی نکرد.

– او بدون اینکه تحت تأثیر این معجزه قرار گیرد، به کاخ خود بازگشت. ازآن پس مصری ها در کناره ی رود نیل چاه می کندند تا آب برای نوشیدن پیدا کنند، چون در رود به جای آب، خون جاری بود. از این واقعه یک هفته گذشت.

ω دیدگاه مولانا

مولانا در شعری تحت عنوان «باقی قصه ی موسی» دراین باره می گوید:

کامدش پیغام از وحی مهم

که کژی بگذار اکنون فاستقم

این درخت تن عصای موسی است

کامرش آمد که بیندازش ز دست

تا ببینی خیر او شر او

بعدازآن برگیر او را ز امر هو

پیش از افکندن نبود او غیر چوب

چون به امرش برگرفتی گشت خوب

اول

او بد برگ افشان بره را

گشت معجز آن گروه غره را

تا برآمد بی خود از موسی دعا

چون نظر افتادش اندر منتها

کاین همه اعجاز و کوشیدن چراست

چون نخواهند این جماعت گشت

راست

امر آمد که اتباع نوح کن

ترک پایان بینی مشروح کن

ز آن تغافل کن چو داعی رهی

امر بَلِّغْ هست نبود آن تهی

کمترین حکمت کاز این الحاح تو

جلوه گردد آن لجاج و آن عتو

تا که ره بنمودن و اضلال حق

فاش گردد بر همه ی اهل فرق

چون که مقصود از وجود اظهار بود

بایدش از پند و اغوا آزمود

دیو الحاح غوایت می کند

شیخ الحاح هدایت می کند

چون پیاپی گشت آن امر شجون

نیل می آمد سراسر جمله خون

تا به نفس خویش فرعون آمدش

لابه می کردش دو تا گشته قدش

کانچه ما کردیم ای سلطان مکن

نیست ما را روی ایراد سخن

پاره پاره گردمت فرمان پذیر

من به عزت خو گرم سختم مگیر

هین بجنبان لب به رحمت ای امین

تا ببندد این دهانه ی آتشین

گفت یا رب می فریبد او مرا

می فریبد او فریبیده ی ترا

بشنوم یا من دهم هم خدعه اش

تا بداند اصل را آن فرع کش

کاصل هر مکری و حیله پیش ماست

هر چه بر خاک است اصلش از سماست

ص:29

گفت حق آن سگ نیرزد هم بدان

پیش سگ انداز دور استخوان (1)

پیش قبطی خون بود آن آب نیل

آب باشد پیش سبطی جمیل (2)

یار فرعون تنید ای قوم دون

ز آن نماید مر شمارا نیل خون

یار موسی خرد گردید زود

تا نماند خون و بینید آب رود (3)

گر چه هست این دم بر تو نیم شب

نزد من نزدیک شد صبح طرب

هر شکستی پیش من پیروز شد

جمله شب ها پیش چشمم روز شد

پیش تو خون است آب رود نیل

نزد من خون نیست آب است ای

نبیل (4)

ج

مولانا مباحث و سخنان خود را به نیل جان فزا تشبیه می کند و دعا می کند که نااهلان از آن حاصلی نیابند، همان طور که فرعونیان از آب نیل بهره ای نبردند و آب به خون تبدیل شد:

آب نیل است این حدیث جان فزا

یا ربش در چشم قبطی خون نما (5)

مولانا می گوید: مثنوی در چشم حق طلبان مانند نیل خوشگوار و قابل فهم است، درحالیکه در نظر کوردلان و ظاهر بینان خونین و ناخوش است «کسانی را که به علت عدم ادراک خویش مثنوی را مشتی افسانه و فاقد معنی و اسرار بلند می خوانند، طعن می زند و نشان می دهد که اینجا هر کس به قدر آنچه نقد حال اوست از مثنوی درک می کند» (6)

آب نیل است و به قبطی خون نمود

موسی را نه خون بد آب بود

دشمن این حرف این دم در نظر

شد ممثل سرنگون اندر سقر (7)

مولانا معتقد است که آدمی با کوردلی و گمراهی، خشم الهی را برمی انگیزد و لطف حق را که مثل رود نیل روان و زلال است با قهر الهی به خون بدل می شود.

این چنین لطفی چو نیلی می رود

چون که فرعونیم چون خون

می شود

خون همی گوید من آبم هین مریز

یوسفم گرگ از توأم ای پُرستیز

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 712 - 714

2- مولوی، مثنوی معنوی ، دفتر سوم، ص 474

3- مولوی، مثنوی معنوی ، دفتر چهارم، ص 698

4- مولوی، مثنوی معنوی ، دفتر ششم، ص 963

5- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 705

6- زرین کوب، سّر نی، ج 1، ص 29

7- مولوی،مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 557

ص:30

تو نمی بینی که یار بردبار

چون که با او ضد شدی گردد چو مار (1)

مولانا معتقد است: دل بستگان به زندگی دنیوی چون استعداد درک حقیقت را ندارند، نمی توانند از زندگی لذت ببرند و تنها ناخوشی های آن را می بینند، اما زمانی که از ظواهر دنیا چشم بپوشند و هدایت عقل کمال طلب را بپذیرند، می توانند حقیقت را درک کنند وزندگی شیرین و گوارا می گردد:

یار فرعون تنید ای قوم دون

ز آن نماید مر شما را نیل

خون

یار موسی خرد گردید زود

تا نماند خون و بینید آب رود (2)

مولانا بابیان ماجرای نیل که برای قبطیان خون می شد و برای سبطیان زلال بحث انتساب ادراک و شعور به موجودات را تکرار می کند و تأکید می کند که آن را برای این منظور

می گوید تا بدانی که وقتی جماد میان حق و باطل تمییز قائل می شود، خداوند نیز میان هوشیار و مست، فرق می گذارد. پس خداوند قادر که بر کل عالم محیط است و به آن ها چنان قدرتی داده است، می تواند با لطف خود ابله را عاقل و با قهر خود عقل را از عاقل بگیرد:

نیل را بر قبطیان حق خون کند

سبطیان را از بلا محصون کند

تا بدانی پیش حق تمییز هست

در میان هوشیار راه و مست

نیل تمییز از خدا آموخته ست

که گشاد این را و آن را سخت

بست

لطف او عاقل کند مر نیل را

قهر او ابله کند قابیل را

در جمادات از کرم عقل آفرید

عقل از عاقل به قهر خود برید (3)

بار دیگر برای روشن ساختن این مطلب که امور دنیا در نظر مردم به دیدگاه خودشان و به عوالم روحی آن ها وابسته است و در تمام موجودات می توان هم فایده دید و هم ضرر می گوید: رود نیل برای مؤمنان از آب حیوان نیز زلال تر است درحالی که نزد منکران، خون و ناخوشایند است.

آب نیل از آب حیوان بد فزون

لیک بر محروم و منکر بود خون (4)

1- مولوی ، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 507

2- مولوی ، مثنوی معنوی ، دفتر چهارم، ص 697

3- مولوی ، مثنوی معنوی ، دفتر چهارم، ص 678

4- مولوی ، مثنوی معنوی ، دفتر دوم، ص 226

همچنین از این خاصیت دوگانه ی نیل برای بیان مسئله ی جبر بهره می گیرد و هنگام مناجات با خداوند، او را قادری می داند که هرچه در دنیا رخ می دهد به خواست و مشیت اوست و چون کافران از درک این موضوع ناتوان هستند، موضوع جبر برای آنان همانند رود نیل خونین است ولی برای مؤمنان که جهان را مسخّر و مطیع امر خداوند می دانند، جبری در کار نیست و حوادث زندگی مانند آب نیل، نوشین و گوارا است:

همچو آب نیل دان این جبر را

آب مؤمن را و خون مر گبر را

بال بازان را سوی سلطان برد

بال زاغان را به گورستان برد (1)

«بار دیگر برای بیان قدرت خداوند و برای نشان دادن تأثیر فعل و اراده ی حق و تسلط او بر همه ی ارکان و اجزای هستی در کنار دیگر مواردی که مطرح می کند به واقعه ی تبدیل آب به خون نیز اشاره می کند. او قدرت حق را حق را کیمیایی می داند که به راحتی می تواند خوب را بد و بد را خوب سازد و جوی خون را به نیلی روان تبدیل کند.» (2)

هم دعا از تو اجابت هم ز تو

ایمنی از تو مهابت هم ز تو

گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن

مصلحی تو ای تو سلطان سخن

کیمیا داری که تبدیلش کنی

گر چه جوی خون بود نیلش کنی

این چنین مینا گری ها کار تست

این چنین اکسیرها اسرار تست (3)

مولانا ماجرای قبطی و سبطی را در شعری تحت عنوان «لابه کردن قبطی سبطی را که یک سبو به نیت خویش از نیل پر کن و بر لب من نه تا بخورم به حق دوستی و برادری، که سبو که شما سبطیان بهر خود پر می کنید از نیل آب صاف است و سبو که ما قبطیان پر می کنیم خون صاف است» این چنین توصیف می کند: (4)

من شنیدم که درآمد قبطیی

از عطش اندر وثاق سبطیی

گفت هستم یار و خویشاوند تو

گشته ام امروز حاجتمند تو

ز آنکه موسی جادویی کرد و فسون

تا که آب نیل ما را کرد خون

سبطیان زو آب صافی می خورند

پیش قبطی خون شد آب از چشم بند

قبط اینک می مرند از تشنگی

از پی ادبار خود یا بد رگی

بهر خود یک طاس را پر آب کن

تا خورد از آبت این یار کهن

چون برای خود کنی آن طاس پر

خون نباشد آب باشد پاک و حر

من طفیل تو بنوشم آب هم

که طفیلی در تبع به جهد ز غم

گفت ای جان و جهان خدمت کنم

پاس دارم ای دو چشم روشنم

1- مولوی ، مثنوی معنوی ، دفتر ششم، ص 988

2- پور خالقی چتر رودی، فرهنگ قصه های پیامبران، ص 328

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 209

4- مولوی ، مثنوی معنوی ، دفتر چهارم، ص 706-708

بر مراد تو روم شادی کنم

بنده ی تو باشم آزادی کنم

طاس را از نیل او پر آب کرد

بر دهان بنهاد و نیمی را

بخورد

طاس را کژ کرد سوی آب خواه

که بخور تو هم شد آن خون

سیاه

باز این سو کرد کژ خون آب شد

قبطی اندر خشم و اندر تاب شد

ساعتی بنشست تا خشمش برفت

بعدازآن گفتش که ای صمصام زفت

ای برادر این گره را چاره چیست

گفت این را او خورد کاو متقی

است

متقی آن است کاو بیزار شد

از ره فرعون و موسی وار شد

قوم موسی شو بخور این آب را

صلح کن با مه ببین مهتاب را

صد هزاران ظلمت است از خشم تو

بر عباد الله اندر چشم تو

خشم بنشان چشم بگشا شاد شو

عبرت از یاران بگیر استاد شو

کی طفیل من شوی در اغتراف

چون ترا کفری است همچون کوه

قاف

کوه در سوراخ سوزن کی رود

جز مگر کان رشته ی یکتا شود

کوه را که کن به استغفار و خوش

جام مغفوران بگیر و خوش بکش

تو بدین تزویر چون نوشی از آن

چون حرامش کرد حق بر کافران

خالق تزویر تزویر ترا

کی خرد ای مفتری مفترا

آل موسی شو که حیلت سود نیست

حیله ات باد تهی پیمودنی است

زهره دارد آب کز امر صمد

گردد او با کافران آبی کند

یا تو پنداری که تو نان می خوری

زهرمار و کاهش جان می خوری

نان کجا اصلاح آن جانی کند

کاو دل از فرمان جانان برکند

یا تو پنداری که حرف مثنوی

چون بخوانی رایگانش بشنوی

یا کلام حکمت و سر نهان

اندر آید زغبه در گوش و دهان

اندر آید لیک چون افسانه ها

پوست بنماید نه مغز دانه ها

در سر و رو درکشیده چادری

رو نهان کرده ز چشمت دلبری

شاهنامه یا کلیله پیش تو

همچنان باشد که قرآن از عتو

فرق آن گه باشد از حق و مجاز

که کند کحل عنایت چشم باز

ور نه پشک و مشک پیش اخشمی

هر دو یکسان است چون نبود شمی

خویشتن مشغول کردن از ملال

باشدش قصد از کلام ذوالجلال

کاتش وسواس را و غصه را

ز آن سخن بنشاند و سازد دوا

بهر این مقدار آتش شاندن

آب پاک و بول یکسان شد به فن

آتش وسواس را این بول و آب

هر دو بنشانند همچون وقت خواب

لیک گر واقف شوی زین آب پاک

که کلام ایزد است و روحناک

نیست گردد وسوسه ی کلی ز جان

دل بیابد ره به سوی گلستان

ز آنکه در باغی و در جویی پرد

هر که از سر صحف بویی برد

ص:33

یا تو پنداری که روی اولیا

آن چنان که هست می بینیم ما

در تعجب مانده پیغمبر از آن

چون نمی بینند رویم مؤمنان

چون نمی بینند نور روم خلق

که سبق برده ست بر خورشید شرق

ور همی بینند این حیرت چراست

تا که وحی آمد که آن رو در

خفاست

سوی تو ماه است و سوی خلق ابر

تا نبیند رایگان روی تو گبر

سوی تو دانه است و سوی خلق دام

تا ننوشد زین شراب خاص عام

گفت یزدان که تَراهُمْ ینظرون

نقش حمامند هُمْ لا یبصرون

می نماید صورت ای صورت پرست

کان دو چشم مرده ی او ناظر است

پیش چشم نقش می آری ادب

کاو چرا پاسم نمی دارد عجب

از چه بس بی پاسخ است این نقش نیک

که نمی گوید سلامم را علیک

می نجنباند سر و سبلت ز جود

پاس آنکه کردمش من صد سجود

حق اگرچه سر نجنباند برون

پاس آن ذوقی دهد در اندرون

که دو صد جنبیدن سر ارزد آن

سر چنین جنباند آخر عقل و جان

عقل را خدمت کنی در اجتهاد

پاس عقل آن است کافزاید رشاد

حق نجنباند به ظاهر سر ترا

لیک سازد بر سران سرور ترا

مر ترا چیزی دهد یزدان نهان

که سجود تو کنند اهل جهان

آن چنان که داد سنگی را هنر

تا عزیز خلق شد یعنی که زر

قطره ی آبی بیابد لطف حق

گوهری گردد برد از زر سبق

جسم خاک است و چو حق تابیش داد

در جهان گیری چو مه شد اوستاد

هین طلسم است این و نقش مرده است

احمقان را چشمش از ره برده

است

می نماید او که چشمی می زند

ابلهان سازیده اند او را سند

مولانا در شعر دیگری تحت عنوان «درخواستن قبطی دعای خیر و هدایت از سبطی و دعا کردن سبطی قبطی را به خیر و مستجاب شدن از اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین» می گوید: قبطی نماد سالکی است که باانگیزه ی رفع عطش و نیاز مادی مرد سبطی که نماد مرشد و مرد حق است می رود و براثر هدایت و ارشاد ولی صادق ضمیرش بیدار می شود و راه حق را عاشقانه می پیماید.

مولانا با بهره گیری از این داستان به بیان قدرت خداوند می پردازد، خداوندی که در چشم ظاهربینان بی ایمان قبطی، نیل را خون می نماید و آنگاه که تجدید ایمان می کند و رو به درگاه او می آورد، نیل خون را به آب تبدیل می کند.

نتیجه و هدفی که مولانا از این داستان می گیرد، این است که اگر همچنان مؤمن باقی بمانی و به کفر روی نیاوری، هرگز نیل وجودت آلوده و پلید نمی شود و زلال و پاک باقی می ماند.

مولانا تنها راه نجات را برای قبطی، بیزاری از فرعون می داند و اینکه موسی وار متّقی گردد و تزویر و ریا را کنار بگذارد و چشم حقیقت بین را باز کند تا به آب پاک حقیقت دست یابد.

ص:34

گفت قبطی تو دعایی کن که من

از سیاهی دل ندارم آن دهن

که بود که قفل این دل وا شود

زشت را در بزم خوبان جا شود

مسخی از تو صاحب خوبی شود

یا بلیسی باز کروبی شود

یا به فر دست مریم بوی مشک

یابد و تری و میوه شاخ خشک

سبطی آن دم در سجود افتاد و گفت

کای خدای عالم جهر و نهفت

جز تو پیش کی بر آرد بنده دست

هم دعا و هم اجابت از تو است

هم ز اول تو دهی میل دعا

تو دهی آخر دعاها را جزا

اول و آخر تویی ما در میان

هیچ هیچی که نیاید در بیان

این چنین می گفت تا افتاد طشت

از سر بام و دلش بی هوش گشت

بازآمد او به هوش اندر دعا

لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا

ما سعی

در دعا بود او که ناگه نعره ای

از دل قبطی بجست و غره ای

که هلا بشتاب و ایمان عرضه کن

تا ببرم زود زنار کهن

آتشی در جان من انداختند

مر بلیسی را به جان بنواختند

دوستی تو از تو نا شگفت

حمد لله عاقبت دستم گرفت

کیمیایی بود صحبت های تو

کم مباد از خانه ی دل پای تو

تو یکی شاخی بدی از نخل خلد

چون گرفتم او مرا تا خلد برد

سیل بود آنکه تنم را در ربود

برد سلیم تا لب دریای جود

من به بوی آب رفتم سوی سیل

بحر دیدم درگرفتم کیل کیل

طاس آوردش که اکنون آب گیر

گفت رو شد آب ها پیشم حقیر

شربتی خوردم ز الله اشتری

تا به محشر تشنگی ناید مرا

آنکه جو چشمه ها را آب داد

چشمه ای در اندرون من گشاد

این جگر که بود گرم و آب خوار

گشت پیش همت او آب خوار

کاف کافی آمد او بهر عباد

صدق وعده ی کهیعص

کافی ام بدهم ترا من جمله خیر

بی سبب بی واسطه ی یاری غیر

کافی ام بی نان ترا سیری دهم

بی سپاه و لشکرت میری دهم

بی بهارت نرگس و نسرین دهم

بی کتاب و اوستا تلقین دهم

کافی ام بی داروات درمان کنم

گور را و چاه را میدان کنم

موسی ای را دل دهم با یک عصا

تا زند بر عالمی شمشیرها

دست موسی را دهم یک نور و تاب

که طپانچه می زند بر آفتاب

چوب را ماری کنم من هفت سر

که نزاید ماده مار او را ز نر

خون نیامیزم در آب نیل من

خود کنم خون عین آبش را به فن

شادی ات را غم کنم چون آب نیل

که نیابی سوی شادی ها سبیل

ص:35

باز چون تجدید ایمان بر تنی

باز فرعون بیزاری کنی

موسی رحمت ببینی آمده

نیل خون بینی از او آبی شده

چون سررشته نگه داری درون

نیل ذوق تو نگردد هیچ خون

من گمان بردم که ایمان آورم

تا از این طوفان خون آبی

خورم

من چه دانستم که تبدیلی کند

در نهاد من مرا نیلی کند

سوی چشم خود بکی نیلم روان

برقرارم پیش چشم دیگران

همچنان که این جهان پیش نبی

غرق تسبیح است و پیش ما غبی

پیش چشمش این جهان پر عشق و داد

پیش چشم دیگران مرده و جماد

پست و بالا پیش چشمش تیزرو

از کلوخ و خشت او نکته نشو

با عوام این جمله بسته و مرده ای

زین عجب تر من ندیدم پرده ای

گورها یکسان به پیش چشم ما

روضه و حفره به چشم اولیا

عامه گفتندی که پیغمبر ترش

از چه گشته ست و شده ست او ذوق

کش

خاص گفتندی که سوی چشمتان

می نماید او ترش ای امتان

یک زمان در چشم ما آیید تا

خنده ها بینید اندر هَلْ أتی

از سر امر و دبن بنماید آن

منعکس صورت، به زیر آ ای جوان

آن درخت هستی است امر و دبن

تا بر آنجایی نماید نو کهن

تا بر آنجایی ببینی خارزار

پر ز کژدم های خشم و پر ز مار

چون فرود آیی ببینی رایگان

یک جهان پر گل رخان و دایگان (1)

مولانا محرومان و نالایقان و مسخره کنندگان نبوّت را که رمز «اعطیناک الکوثر» را درنمی یابند و مقام حضرت محمد صلی الله علیه و آله را که با نور وحی عالم را منور ساخته است نمی شناسند و در کنار چشمه ی آب کوثر تشنه لب مانده اند، به فرعونی تشبیه کرده است که در مقابل آب صاف و گوارای رود نیل قرارگرفته، امّا آن را خون می بیند (2)

این که کرَّمناست و بالا

می رود

وحی اش از زنبور کمتر کی بود

نه تو اعطیناک کوثر خوانده ای

پس چرا خشکی و تشنه مانده ای

یا مگر فرعونی و کوثر چو نیل

بر تو خون گشته است و ناخوش ای

علیل

توبه

کن بیزار شو از هر عدو

کاو ندارد آب کوثر در کدو

هر که را دیدی ز کوثر سرخ رو

او محمد خوست با او گیر خو

تا أحبَّ لله آیی در حساب

کز درخت احمدی با اوست سیب

هر که را دیدی ز کوثر خشک لب

دشمنش می دار همچون مرگ و تب

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 710-708

2- پور خالقی چتر رودی، فرهنگ قصه های پیامبران، ص 328

گر چه بابای تو است و مام تو

کاو حقیقت هست خون آشام تو (1)

• اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی

جام موسی کش، شمس الحق تبریزی

تا آب شود پیشت هر نیل که خون باشد (2)

خاموش که گفتار تو مانند به

نیل است

بر قبط چو خون آمد و بر سبط معین شد (3)

بر فرعونیان که نیل خون گشت

بر مو من خوشگوار باشد (4)

چو آب نیل دو رو دارد این

شکنجه ی عشق

به اهل خویش چو آب و به غیر اوخون خوار (5)

به سوی تو همه خون است و سوی

من همه آب

نه قبطی ام که در این نیل موسوی خویم (6)

گل را به ماءقبطی ممزوج کرد

طین

زد چون شبان سرخ سر از طور شاخسار (7)

چو نیل ازبهر موسی آب گردید

برای دیگران چون خون برآمد (8)

قسمت نهم: بلاهای دیگر در تورات

1- باران تگرگ سرخ

- این بار عذاب الهی به صورت تگرگی سرخ رنگ بر سر آن ها باریدن گرفت و تعداد بی شماری را به هلاکت رساند بار دیگر قبطیان از موسی امان خواستند و کلیم خدا از آن ها رفع عذاب نمود.

- قابل توجه اینکه در روایات می خوانیم که این بلاها تنها دامان فرعونیان را می گرفت و بنی اسرائیل از آن برکنار بودند، شک نیست که این یک نوع اعجاز بوده.

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 783
2- کلیات شمس، ص 262
3- کلیات شمس ، ص 223
4- کلیات شمس ، ص 294
5- کلیات شمس ، ص 450
6- کلیات شمس ، ص 658
7- صفی علیشاه اصفهانی، دیوان اشعار

8- دیوان شمس مغربی، ص 45

ص:37

- می دانیم در کشوری با مشخصات مصر، بهترین نقطه زیبا و موردتوجه همان دو طرف شط عظیم نیل بوده است که در اختیار فرعونیان و قبطی ها قرار داشت، قصرهای زیبا و خانه های مجلل و باغ های خرم و مزارع آباد را در همین منطقه می ساختند و طبعاً به بنی اسرائیل که بردگان آن ها بودند، از زمین های دورافتاده و بیابان ها و نقاط کم آب، سهمی می رسید.

- طبیعی است هنگامی که طوفان و سیلاب برخاست، از همه نزدیک تر به کام خطر دو طرف شط عظیم نیل بوده و همچنین قورباغه ها از شط برخاستند و اثر خونابه شدن شط قبل از همه در خانه های فرعونیان نمایان شد و اما ملخ و آفات نباتی نیز در درجه اول متوجه نقاط سرسبزتر و پربرکت تر می شود.

بلا روید نبات اندر زمینی

که اهلش قوم هامان اند و قارون (1)

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: صبح زود برخیز و در برابر فرعون بایست و بگو که خداوند، خدای عبرانی ها می فرماید: قوم مرا رها کن تا بروند و مرا عبادت کنند، وگرنه این بار چنان بلایی بر سر تو درباریان و قومت خواهم آورد تا بدانید در تمامی جهان خدایی مانند من نیست.

– من می توانستم تو قومت را با بلاهایی که نازل کردم نابود کنم. ولی این کار را نکردم، زیرا می خواستم قدرت خود را به تو نشان دهم تا نام من در میان تمامی مردم جهان شناخته شود.

– آیا هنوز هم سرسختی می کنی و نمی خواهی قوم مرا رهاسازی؟

– باآنکه فردا در همین وقت چنان تگرگی از آسمان می بارانم که در تاریخ مصر سابقه نداشته است.

– پس دستور بده: تمام حیوانات و آنچه را که در صحرا داری جمع کنند و به خانه ها بیاورند، پیش از آنکه تگرگ تمام حیوانات و اشخاصی را که در صحرا مانده اند از بین ببرد.

– بعضی از درباریان فرعون از این اخطار خداوند ترسیدند و چارپایان و نوکران خود را به خانه آوردند. ولی دیگران به کلام خداوند اعتنا نکردند و حیوانات و نوکران خود را همچنان در صحرا واگذاشتند.

– آنگاه خداوند به موسی فرمود: «دستت را به طرف آسمان دراز کن تا بر تمامی مصر تگرگ ببارد، بر حیوانات و گیاهان و بر تمامی مردمی که در آن زندگی می کنند» پس موسی عصای خود را به سوی آسمان دراز کرد و خداوند رعد و تگرگ فرستاد و صاعقه بر زمین فرود آورد.

– در تمام تاریخ مصر، کسی چنین تگرگ و صاعقه ی وحشتناکی ندیده بود.

– در سراسر مصر، تگرگ هرچه را که در صحرا بود زد، انسان و حیوان را کُشت، نباتات را از بین برد و درختان را در هم شکست.

– تنها جایی که از بلای تگرگ در امان ماند، سرزمین جوشن بود که بنی اسرائیل در آن زندگی می کردند پس فرعون، موسی و هارون را به حضور خواست و به ایشان گفت: «من به گناه خود معترفم. حق به جانب خداوند است من و

1- دیوان ناصر خسرو، ص 372

قومم مقصّریم حال از خداوند درخواست کنید تا رعد و تگرگ تمام شود و من هم بی درنگ اجازه خواهم داد شما از مصر بیرون بروید»

– موسی گفت: بسیار خوب، به محض این که از شهر خارج شوم، دست های خود را به سوی خداوند دراز خواهم کرد تا رعد و تگرگ تمام شود تا بدانی که جهان از آن خداوند است. ولی می دانم که تو افرادت بازهم از خداوند اطاعت نخواهید کرد. (آن سال تگرگ تمام محصولات کتان و جو را از میان برد، چون ساقه ی جو خوشه کرده و کتان و شکوفه داده بود، ولی گندم از بین نرفت، زیراهنوز جوانه نزده بود)

– موسی قصر فرعون را ترک کرد و از شهر بیرون رفت و دست هایش را به سوی خداوند بلند کرد و رعد و تگرگ قطع شد و باران بند آمد. ولی وقتی فرعون و درباریان او این را دیدند، باز گناه ورزیدند. آن ها به سرسختی خود ادامه دادند و همان طور که خداوند توسّط موسی فرموده بود، این بار هم بنی اسرائیل را رها ننمودند. (1)

2- نابودی تمامی میش ها با طاعون

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: «نزد فرعون باز گرد و به او بگو که خداوند، خدای عبرانی ها می فرماید: قوم مرا رها کن تا بروند و مرا عبادت کنند وگرنه تمام گلّه های اسب، الاغ، شتر، گاو گوسفند شمارا به مرض کشنده ی طاعون دچار می کنم. من بین گلّه های مصریان و گلّه های اسرائیلیان فرق خواهم گذاشت، به طوری که به گلّه های اسرائیلیان هیچ آسیبی نخواهد رسید. من این بلا را فردا بر شما نازل خواهم کرد.»

- روز بعد خداوند همان طور که فرموده بود، عمل کرد. تمام گلّه های مصریان مردند ولی از چهارپایان بنی اسرائیل حتّی یکی هم تلف نشد. پس فرعون مأموری فرستاد تا تحقیق کند که آیا راست است که از چهارپایان بنی اسرائیل هیچ کدام نمرده اند.

- بااین حال وقتی فهمید موضوع حقیقت دارد باز دلش نرم نشد و قوم خدا را رها نساخت. (2)

1- بدن قبطیان و حیوانات دچار دُمل های چرکین شد

- پس خداوند به موسی و هارون فرمود: «مشت های خود را از خاکستر کوره پرکنید و موسی آن خاکستر را پیش فرعون به هوا بپاشد. آنگاه آن خاکستر مثل غبار، سراسر خاک مصر را خواهد پوشانید و بر بدن انسان و حیوان دمل های دردناک ایجاد خواهد کرد» پس آن ها خاکستر را برداشتند و به حضور فرعون ایستادند.

- موسی خاکستر را به هوا پاشید روی بدن مصری ها و حیواناتشان دمل های دردناک درآمد، چنانکه جادوگران هم نتوانستند در حضور موسی بایستند، زیرا آن ها نیز به این دمل

ها مبتلا شده بودند؛ اما خداوند همان طور که قبلاً به موسی فرموده بود، دل فرعون را سخت کرد و او به سخنان موسی و هارون اعتنا ننمود. (3)

1- سفرخروج، اصحاح 9، آیات 13- 33

2- سفرخروج ، اصحاح 9، آیات 1- 7

3- سفرخروج، اصحاح 9، آیات 8- 12

ص:39

2- تاریکی های عمیق بر آن ها خیمه زد

- سپس خداوند به موسی فرمود: «دست های خود را به سوی آسمان بلند کن تا تاریکی غلیظی مصر را فراگیرد»

- موسی چنین کرد و تاریکی غلیظی به مدّت سه روز مصر را فراگرفت، آن چنان که چشم چشم را نمی دید و هیچ کس قادر نبود از جای خود تکان بخورد امّا در منطقه ی مسکونی اسرائیلی ها همه جا همچنان روشن ماند. آنگاه فرعون بار دیگر موسی را احضار کرد و گفت: «بروید و خداوند را عبادت کنید. فرزندانتان را نیز ببرید ولی گلّه ها و رمه های شما باید در مصر بماند.» امّا موسی گفت: «ما گلّه ها و رمه ها را باید همراه خود ببریم تا برای خداوند، خدایمان قربانی کنیم. از گلّه ی خود حتّی یک حیوان راهم برجای نخواهیم گذاشت، زیرا تا به قربانگاه نرسیم معلوم نخواهد شد خداوند چه حیوانی برای قربانی می خواهد»

- خداوند دل فرعون را سخت کرد و این بار هم آن ها را رها نساخت.

– فرعون به موسی گفت: «از حضور من برو دیگر برنگرد. اگر بار دیگر با من روبه رو شوی باآنکه کشته خواهی شد» موسی جواب داد: همان طور که گفتی، دیگر مرا نخواهی دید. (1)

قسمت دهم: پیمان شکنی های مکرر فرعون پس از نزول هر بلا

این حوادث تلخ و دردناک گر چه موقتاً آن ها را بیدار می کرد و دست به دامن موسی می زدند.

آنان هنگامی که در چنگال بلا گرفتار می شدند– همانند همه تبهکاران– موقتاً از خواب غفلت بیدار می گشتند و به دست وپا می افتادند و از موسی علیه السلام می خواستند که دست به دعا بردارد و نجات آن ها را از خدا بخواهد اما همین که طوفان بلا و امواج حوادث فرومی نشست، همه چیز را فراموش کرده به حال اول بازمی گشتند و موسی را آماج انواع تیرهای تهمت قرار می دادند.

در قرآن آمده است:

1– «آن ها گفتند ای ساحر! پروردگارت را به عهدی که با تو کرده است بخوان تا ما را از این درد و رنج و بلا و مصیبت رهایی بخشد و مطمئن باش که ما راه هدایت را پیش خواهیم گرفت»! (2)

ز استغاثه می بگفتند آن کسان

رب خود را آیه الساحر بخوان

زان چه نزد تست عهدش ز انتساب حاصل

و آن است ایمان یا دعای مستجاب

آنکه بهر ما میکن دعا

تا که او بردارد این محنت ز ما

بر تو ایمان آوریم از مندفع

گردد از ما این عذاب مجتمع (3)

نکته ها

1- سفرخروج، اصحاح 10، آیات 21- 29

2- زخرف: 49 (وَ قالُوا یا أَیُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنا رَبَّکَ بِما عَهِدَ عِنْدَکَ إِنَّنا لَمُهْتَدُونَ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 681

ω چه تعبیر عجیبی؟ از یک سو ساحرش می خوانند و از سوی دیگر برای رفع بلا دست به دامنش می زنند! و از سوی سوم به او وعده قبول هدایت می دهند!

- بعضی گفته اند «ساحر» در اینجا به معنی «عالم» است، چراکه در آن زمان و مخصوصاً در محیط مصر ساحران را محترم می شمردند و به عنوان دانشمندانی به آن ها می نگریستند.

- بعضی احتمال داده اند سحر در اینجا به معنی انجام یک کار مهم است، همان گونه که در تعبیرات روزمره می گوییم: فلان کس در کار خود آن قدر ماهر است گویی سحر می کند!

اما کسانی که با طرز فکر و سخن گفتن جاهلان ازخودراضی و مستکبران مغرور و طاغوت های مستبد آشنا باشند، می دانند آن ها ازاین گونه تعبیرات ضدونقیض فراوان دارند و تعجب نیست که در آغاز ساحرش بخوانند، سپس دست به دامنش بزنند و در پایان وعده قبول هدایت می دهند.

- بنابراین ظاهر تعبیرات آیه را باید حفظ کرد و نیازی به توجیه و تفسیرهای دیگر به نظر نمی رسد.

- از لحن آن ها پیدا بوده که در عین احساس نیاز به موسی علیه السلام وعده دروغین به او می دادند و حتی به هنگام بیچارگی و عرض حاجت باز مرکب غرور پیاده نمی شدند؛ و به همین جهت تعبیر به «ربک» (پروردگارت) و (بما عهد عندک) (به عهدی که با تو کرده) کردند و هرگز نگفتند پروردگار ما وعده ای که به ما فرموده، بااینکه موسی علیه السلام به آن ها صریحاً گفته بود من فرستاده پروردگار عالمیانم، نه پروردگار خودم.

- آری سبک مغزان مغرور هنگامی که بر اریکه قدرت می نشینند چنین است منطقشان و راه و رسمشان.

2- «هنگامی که بلا بر آن ها مسلط می شد، می گفتند ای موسی، برای ما از خدایت بخواه تا به عهدی که با تو کرده است وفا کند و دعایت را در حق ما مستجاب نماید» و اگر تو این بلا را از ما برطرف سازی، سوگند یاد می کنیم که قطعاً هم خودمان به تو ایمان خواهیم آورد و هم بنی اسرائیل را آزاد ساخته و با تو می فرستیم» (1)

این همه می بود آیت ها ز ما

که مفصل شد بر ایشان هرکجا

سرکشی کردند از حکم و حدود

آنکه می بودند قومی بس عنود

چون بر ایشان سخت می شد کار باز

سوی موسی می دویدند از نیاز

تا کند او رفع زایشان آن گزند

شرط می کردند کایمان آورند

چون که می شد دفع آن اندوه و غم

می فزودندی به طغیان و ستم

باز واقع چون بر ایشان شد عذاب

سوی موسی می نمودندی ایاب

گفتی ای موسی بخوان از بهر ما

رب خود را تا شود رفع بلا

با تو از عهدی که کرد اندر ایاب

که نماید دعوتت را مستجاب

گر ز ما زایل نمایی این بلا

بر تو ایمان آوریم از صدق ما

با تو بفرستیم اسرائیلیان

تا بری هر جا که خواهیشان عیان

(2)

1- أعراف: 134 (وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قالُوا يا مُوسَى ادْعُ لَنا رَبَّكَ بِما عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرائِيلَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 261

3- «هنگامی که بلا را پس از مدت تعیین شده ای از آن ها برمی داشتیم، پیمان خود را می شکستند و هنگامی که عذاب را از آن ها برطرف می ساختیم آن ها پیمان های خود را می شکستند و به لجاجت و انکار خود ادامه می دادند» (1)

کشف پس کردیم چون زایشان عذاب

بر دعای موسی صاحب کتاب

تا زمانی که رسند ایشان بر آن

موت یا هنگام دیگر ز امتحان

بی توقف پس شکستندی

تا دگر ره امتحانی رخ نمود

هست مروی آنکه موسی بیست سال

بود با فرعونیان اندر جدال

زان زمان که ساحران را کرد پست

داد مر فرعون و قومش را شکست

یک نفر ناورد ایمان زان گروه

بودشان گویی که دل از سنگ کوه (2)

پس چو زایشان دفع کردیم آن

عذاب

عهد خود در دم شکستند از شتاب (3)

نکته ها

ω (رجز)

در معانی زیادی به کاررفته است: «بلاهای سخت، طاعون، بت و بت پرستی، وسوسه شیطان و برف یا تگرگ سخت». ولی همه این ها مصداق های مختلفی است از مفهومی که ریشه اصلی آن را تشکیل می دهد، زیرا ریشه اصلی آن به طوری که «راغب» در کتاب «مفردات» گفته، همان اضطراب است و به گفته «طبرسی» در «مجمع البیان» مفهوم اصلی اش انحراف از حق هست، بنابراین اگر به مجازات و کیفر و بلا «رجز» گفته می شود، برای این است که براثر انحراف از حق و ارتکاب گناه، دامان انسان را می گیرد، همچنین بت پرستی یک نوع انحراف از حق و اضطراب در عقیده است و نیز به همین جهت عرب ها به یک نوع بیماری که به شتر دست می دهد و سبب لرزش پای او می گردد تا آنجا که مجبور است گام ها را کوتاه بردارد، گاهی راه برود و گاهی توقف کند «رجز» (بر وزن مرض) می گویند،

و اینکه ملاحظه می کنیم به اشعار جنگی، «رجز» اطلاق می شود آن نیز به خاطر آن است که دارای مقطع های کوتاه و نزدیک به هم هست.

ω عهد الهی نزد موسی

منظور از آن، وعده ای است که خدا به موسی داده بود که اگر دعا کند، دعایش به اجابت می رسد،

ولی این احتمال را نیز داده اند که منظور از «عهد» همان عهد «نبوت» است و «با»«باء قسم» هست یعنی «ترا به حق مقام نبوتی که داری سوگند می دهیم» که برای برطرف شدن این حوادث دردناک دعا کن.

ω (نکث)

(بر وزن مکث) در اصل به معنی باز کردن ریسمان تابیده است و سپس به معنی شکستن پیمان به کاررفته است.

1- أعراف: 135 (فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلى أَجَلٍ هُمْ بالِغُوهُ إِذا هُمْ يَنْكُثُونَ) 4- زخرف: 50 (فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِذا هُمْ يَنْكُثُونَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 261

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 681

جمله (إِذا هُمْ يَنْكُثُونَ) با توجه به اینکه «ینکثون» فعل مضارع است و دلیل بر استمرار هست نشان می دهد که آن ها مکرر با موسی علیه السلام پیمان می بستند سپس آن را می شکستند، به طوری که پیمان شکنی جزء برنامه آن ها شده بود.

ω (إِلى أَجَلٍ هُمْ بالِغُوهُ)

اشاره به این است که موسی، برای آن ها مدتی تعیین می کرد و می گفت در فلان وقت، این بلا برطرف خواهد شد، برای اینکه کاملاً روشن شود این دگرگونی تصادفی نبوده، بلکه به برکت درخواست او از خدا بوده است.

قسمت یازدهم: تهمت زدن ها و عکس العمل های فرعون پس از دیدن این همه بلا و معجزه

در قرآن آمده است:

1- «این آیات و معجزات آشکار و نشانه های حقانیت موسی را به آن ها نشان دادیم، امّا آن ها در برابر آن تکبر ورزیدند و از قبول حق سرباز زدند و جمعیت مجرم و گنه کاری بودند» (1)

2- «هنگامی که موسی با آیات ما به سراغ آن ها آمد همگی از آن می خندیدند» (2)

البته این نخستین برخورد همه طاغوت ها و جاهلان مستکبر در برابر رهبران راستین است، جدی نگرفتن دعوت و دلایل آن ها و همه را به سخریه و مضحکه پاسخ گفتن تا به دیگران بفهمانند که اصلاً دعوت آن ها قابل بررسی و مطالعه و جوابگویی نیست و ارزش یک برخورد جدی را ندارد.

نکته ها

ω دیدگاه مولانا

مولانا بارها فرعون را به نفس اماره تشبیه می کند و اندرز می دهد که نفس آدمی نیز همچون فرعون است که باید آن را با ریاضت در سختی و خواری قرارداد؛ زیرا آرامش و آسایش و فراهم آوردن امکانات برای او، آن را دوباره طاغی و کافر می گرداند:

چون شکم پر گشت و بر نعمت زدند

و آن ضرورت رفت پس طاغی شدند

فرعونی است هان سیرش مکن

تا نیارد یاد از آن کفر کهن

بی تف آتش نگردد نفس خوب

تا نشد آهن چو اخگر هین مکوب

بی مجاعت نیست تن جنبش کنان

آهن سردی است می کوبی بدان

گر بگرید ور بنالد زار زار

او نخواهد شد مسلمان هوش دار

او چو فرعون است در قحط آن چنان

پیش موسی سر نهد لابه کنان

چون که مستغنی شد او طاغی شود

خر چو بار انداخت اسکیزه زند

1- أعراف: 133 (فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الطُّوفانَ وَ الْجَرادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفادِعَ وَ الدَّمَ آياتٍ مُفَصَّلاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمينَ)

2- زخرف: 46- 47(وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسىَ بِايَاتِنَا إِلىَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَايْهِ فَقَالَ إِنىِّ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (*) فَلَمَّا جَاءَهُم بِايَاتِنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَضْحَكُونَ)

پس فراموشش شود چون رفت پیش

کار او ز آن آه و زاری های

خویش

سال ها مردی که در شهری بود

یک زمان که چشم در خوابی رود

شهر دیگر بیند او پر نیک و بد

هیچ در یادش نیاید شهر خود

که من آنجا بوده ام این شهر نو

نیست آن من درین جایم گرو

بل چنان داند که خود پیوسته او

هم در این شهرش بده ست ابداع

و خو

چه عجب گر روح موطن های خویش

که به د ستش مسکن و میلاد پیش

می نیارد یاد کاین دنیا چو خواب

می فروپوشد چو اختر را سحاب

خاصه چندین شهرها را کوفته

گردها از درک او نا روفته

اجتهاد گرم ناکرده که تا

دل شود صاف و ببیند ماجرا

سر برون آرد دلش از بخش راز

اول و آخر ببیند چشم باز (1)

3- «ما به موسی نه معجزه روشن دادیم پس از بنی اسرائیل سؤال کن آن زمان که این (معجزات نه گانه) به سراغ آن ها آمد (چگونه بودند)؟! فرعون به او گفت: «ای موسی! گمان می کنم تو دیوانه (یا ساحری)!» (2)

ما مگر دادیم موسی را عیان

نه ز آیات مبیّن برنشان

معجزاتی کز تواریخ و کتب

هست واضح نزد اهل قشر و لب

لیک پرسید از پیمبر یک یهود

که آن نه آیت چیست خود بر گو تو

زود

گفته بوده است اینکه بر پروردگار

شرک نارید از نهان و آشکار

هم ز خون ریزی نمایید اجتناب

وز زنا و سرقت از روی کتاب

هم ز سحر و از سعایت وز ربا

هم ز قذف محصنات از ناروا

وز جهاد ای دون بنگر یزید هم

بوده این نه حکم جاری در امم

زال اسرائیل پس می کن سؤال

آمد ایشان را چو موسی در مقال

زان چه شد مابین او با قبطیان

یا که این آیات ازایشان چون عیان

گفت فرعونش که در پندار من

عقل تو گشته مخبط بی سخن

زان چه ای موسی تو گویی بیهده

خود تو باشی جادویی کرده شده (3)

نکته ها

ω منظور از (تسع آیات)

تعبیراتی که در این آیات به کاررفته نشان می دهد که منظور از آن معجزاتی است که در ارتباط با فرعون و فرعونیان صورت گرفته، ...(عصا، ید بیضاء، خشک سالی، کمبود میوه ها، طوفان، حمله شپش، حمله ملخ، حمله قورباغه، خون شدن دریا).

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 712 - 714

2- اسراء: 101 (وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسىَ تِسْعَ ءَايَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسْلْ بَنىِ إِسْرَ ءِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنىِّ لَأَظُنُّكَ يَامُوسىَ مَسْحُوراً)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 428

ω (مسحور)

بعضی آن را به معنی ساحر دانسته اند به شهادت آیات دیگر قرآن که می گوید فرعون و فرعونیان همه جا او را متهم به ساحر بودن کردند... و آمدن اسم مفعول به معنی فاعل در

لغت عرب شبیه و نظیر دارد مانند «مشئوم» به معنی «شائم» کسی که مایه بدبختی است و «میمون» به معنی «یامن» کسی که مایه خوشبختی است.

بعضی «مسحور» را به همان معنی مفعولی واگذاشته اند، به معنی کسی که سحر در او اثر گذاشته، چنانکه از آیه 39 ذاریات استفاده می شود که هم نسبت سحر به او دادند هم جنون.

به هرحال این روش همیشگی مستکبران است که مردان الهی را به خاطر نوآوری ها و حرکت بر

ضد مسیر جامعه های فاسد و همچنین نشان دادن خارق عادات متهم به سحر و یا جنون

می کردند تا در افکار مردم ساده دل نفوذ کنند و آن ها را از گرد پیامبران پراکنده سازند.

قسمت دوازدهم: برخورد موسی با فرعون پس از شنیدن تهمت های فرعون

در قرآن آمده است موسی در برابر این تهمت ناروا سکوت نکرد و با قاطعیت هر چه تمام تر «گفت»:

1- «ای فرعون تو به خوبی میدانی که این آیات روشنی بخش را جز پروردگار آسمان ها و زمین نازل نکرده است»

(بنابراین تو با علم و اطلاع و آگاهی حقایق را انکار می کنی، تو به خوبی میدانی که این ها از طرف خدا است و منهم میدانم که میدانی! این ها «بصائر» است، دلایلی است آشکار که به وسیله آن مردم راه حق را پیدا کنند و برای پیمودن جاده سعادت بصیرت می یابند.)

به همین دلیل چون حق را دانسته انکار می کنی

2- «من فکر می کنم ای فرعون تو سرانجام هلاک خواهی شد» (1)

گفت موسی که بدل زین آگهی

گر چه بر لب ناوری از گم رهی

که به نفرستاده این آیات هان

غیر خلاق زمین و آسمان

هست این آیات روشن بر بصر

جز که آن بیننده باشد کور و کر

بر گمان من تو ای فرعون نیز

بر هلاکت مشرفی اندر ستیز

یا که غفلت رفته پندارم ز سر

نیست هیچت التفات از نفع و ضر

بود آن پندار فرعون از گزاف

لیک بد پندار موسی بی خلاف (2)

نکته ها

ω (مثبور) از ماده «ثبور» به معنی هلاکت است.

1- إسراء: 102 (قالَ لَقَدْ عَلِمْتَ ما أَنْزَلَ هؤُلاءِ إِلاَّ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ بَصائِرَ وَ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 428

ص:45

قسمت سیزدهم: مرگ پسران ارشد

در تورات این بلا در دو قسمت بیان شده است:

قسمت اول)

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: «یک بلای دیگر بر پادشاه مصر و قومش نازل می کنم تا شمارا رها سازد و این بار او خود خواهد خواست تا مصر را ترک گویید. به تمام زنان و مردان قوم اسرائیل بگو که پیش از رفتن باید از همسایگان مصری خود طلا و نقره بخواهند.» (خداوند قوم اسرائیل را در نظر مصری ها محترم ساخته بود و درباریان و تمام مردم مصر موسی را مردی بزرگ می دانستند.) پس موسی به فرعون گفت : خداوند می فرماید: حدود نیمه شب از میان مصر عبور خواهم کرد، همه ی پسران ارشد خانواده های مصری خواهند مرد. از پسر ارشد فرعون که جانشین اوست گرفته تا پسر ارشد کنیزی که کارش دستاس کردن گندم است. حتّی تمام نخست زاده های چهارپایان مصر نیز نابود خواهند شد.

- آن چنان شیونی در سراسر مصر خواهد بود که نظیر آن تابه حال شنیده نشده و نخواهد شد.

– امّا به قوم اسرائیل و حیواناتشان حتّی یک سگ هم پارس نخواهد کرد. آنگاه خواهی دانست که خداوند میان قوم اسرائیل و قوم تو تفاوت قائل است.

– تمام درباریان تو پیش از من به زانو افتاده التماس خواهند کرد تا هرچه زودتر بنی اسرائیل را از مصر بیرون ببرم. آنگاه من مصر را ترک خواهم کرد.

– سپس موسی با عصبانیت از کاخ فرعون بیرون رفت.

– خداوند به موسی فرموده بود: «فرعون به حرف های تو اعتنا نخواهد کرد و این به من فرصتی خواهد داد تا معجزات بیشتری در سرزمین مصر انجام دهم.»

– با اینکه موسی و هارون در حضور فرعون آن همه معجزه انجام دادند امّا او بنی اسرائیل را رها نساخت تا از مصر خارج شوند، زیرا خداوند دل فرعون را سخت ساخته بود. (1)

قسمت دوم)

– نیمه شب، خداوند تمام پسران ارشد مصر را کُشت، از پسر ارشد فرعون که جانشین او بود گرفته تا پسر ارشد غلامی که در سیاه چال زندانی بود. او حتّی تمام نخست زاده های حیوانات ایشان را نیز از بین برد.

– در آن شب فرعون و درباریان و تمام اهالی مصر، از خواب بیدار شدند و ناله سر دادند، به طوری که صدای شیون آن ها در سراسر مصر پیچید؛ زیرا خانه ای نبود که در آن کسی نمرده باشد.

– فرعون در همان شب موسی و هارون را فراخواند و به ایشان گفت: هرچه زودتر از سرزمین مصر بیرون بروید و بنی اسرائیل راهم با خود ببرید. بروید و همان طور که خواستید، خداوند را عبادت کنید.

1- سفرخروج، اصحاح 11، آیات 1- 10

ص:46

– گلّه ها و رمه های خود راهم ببرید، ولی پیش ازاین که بروید، برای من دعا کنید.

– اهالی مصر نیز به قوم اسرائیل اصرار می کردند تا هرچه زودتر از مصر بیرون بروند.

– آن ها به بنی اسرائیل می گفتند: «تا همه ی ما را به کُشتن نداده اید از اینجا بیرون بروید»

– پس قوم اسرائیل تغارهای پُر از خمیر بی مایه را درون پارچه پیچیدند و بر دوش خود بستند و همان طور که موسی به ایشان گفته بود، از همسایه های مصری خود، لباس و طلا و نقره خواستند.

– خداوند بنی اسرائیل را در نظر اهالی مصر، محترم ساخته بود، به طوری که هرچه از آن ها خواستند به ایشان دادند. به این ترتیب آن ها ثروت مصر را با خود بردند. (1)

قسمت چهاردهم: دستورات خداوند به بنی اسرائیل برای برگزاری عید پسح وعده ی نجات از فرعونیان

در تورات آمده است:

– خداوند در مصر، به موسی و هارون فرمود: ازاین پس باید این ماه برای شما اولین و مهم ترین ماه سال باشد. پس به تمام قوم اسرائیل بگویید که هرسال در روز دهم همین ماه، هر خانواده ای از ایشان یک برّه تهیّه کند. اگر تعداد افراد خانواده ای کم باشد می تواند با خانواده ی کوچکی در همسایگی خود شریک شود، یعنی هر خانواده به تعداد افرادش به همان مقداری که خوراکش هست سهم قیمت برّه را بپردازد. این حیوان خواه گوسفند خواه بز، باید نر و یک ساله و بی عیب باشد.

– عصر روز چهاردهم ماه، همه ی قوم اسرائیل این برّه ها را قربانی کنند؛ و خون آن ها را روی تیرهای عمودی دو طرف در و سردر خانه هایشان که در آن گوشت برّه را می خورند، بپاشند. در همان شب، گوشت را بریان کنند و با نان فطیر (نان بدون خمیرمایه) و سبزی های تلخ بخورند. گوشت را نباید خام یا آب پز بخورند. بلکه همه را بریان کنند حتّی کلّه و پاچه و دل و جگر آن را. تمام گوشت باید تا صبح خورده شود و اگر چیزی از آن باقی ماند آن را بسوزانند.

– قبل از خوردن برّه، کفش به پا کنید، چوب دستی به دست گیرید و خود را برای سفر آماده کنید و برّه را باعجله بخورید. این آیین، پسح خداوند خوانده خواهد شد. چون من که خداوند هستم، امشب از سرزمین مصر گذر خواهم کرد و تمام پسران ارشد مصریان و همه ی نخست زاده های حیوانات ایشان را هلاک خواهم نمود و خدایان آن ها را مجازات خواهم کرد. خونی که شما روی تیرهای در خانه های خود می پاشید، نشانه ای بر خانه هایتان خواهد بود. من وقتی خون را ببینم از شما می گذرم و فقط مصریان را هلاک می کنم.

– هرسال به یادبود این واقعه برای خداوند جشن بگیرید. این آئینی ابدی برای تمام نسل های آینده خواهد بود...

– در این جشن که هفت روز طول می کشد باید فقط نان فطیر بخورید.

– در روز اوّل خمیرمایه را از خانه ی خود بیرون ببرید، زیرا اگر کسی در مدّت این هفت روز نان خمیرمایه دار بخورد از میان قوم اسرائیل طرد خواهد شد.

1- سفرخروج اصحاح 12، آیات 29- 36

ص:47

– در روز اوّل و هفتم این جشن، باید تمام قوم به طور دسته جمعی خدا را عبادت کنند. در این دو روز به جز تهیّه ی خوراک کار دیگری نکنید.

– این عید که همراه نان فطیر جشن گرفته می شود، به شما یادآوری خواهد کرد که من در چنین روزی شمارا از مصر بیرون آوردم. پس برگزاری این جشن بر شما و نسل های آینده ی شما تا به ابد واجب خواهد بود.

– از غروب روز چهاردهم تا غروب روز بیست و یکم این ماه باید نان بدون خمیرمایه بخورید

– در این هفت روز نباید اثری از خمیرمایه در خانه های شما باشد. در این مدّت اگر کسی نان خمیرمایه بخورد، باید از میان قوم اسرائیل طرد شود.

– رعایت این قوانین حتّی برای غریبه هایی که در میان شما ساکن هستند نیز واجب خواهد بود

– باز تأکید می کنم که در این هفت روز نان خمیرمایه دار نخورید، فقط نان فطیر بخورید. (1)

قسمت پانزدهم: بیان مقررات عید پسح توسّط خداوند

در تورات آمده است:

– خداوند به موسی و هارون فرمود: هیچ غیر یهودی نباید از گوشت برّه ی قربانی بخورد، امّا غلامی که خریداری و ختنه شده باشد می تواند از آن بخورد. خدمتکار و مهمان غیر یهودی نباید از آن بخورند. تمام گوشت برّه را در همان خانه ای که در آن نشسته اید بخورید. آن گوشت را از خانه نباید بیرون ببرید. هیچ یک از استخوان های آن را نشکنید. تمام قوم اسرائیل باید این مراسم را برگزار نمایند.

– اگر غریبه هایی در میان شما زندگی می کنند و مایل اند این آیین را برای خداوند نگاه دارند، باید مردان و پسران ایشان ختنه شوند تا اجازه داشته باشند مثل شما در این آیین شرکت کنند

– امّا شخص ختنه نشده هرگز نباید از گوشت برّه ی قربانی بخورد. تمام مقررات این جشن شامل حال غریبه هایی نیز که ختنه شده اند و در میان شما ساکن اند، می شود.

– قوم اسرائیل تمام دستورات خداوند را که توسّط موسی و هارون به ایشان داده شده بود، به کار بستند. در همان روز خداوند تمام بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد. (2)

قسمت شانزدهم: ابلاغ دستور خداوند به بنی اسرائیل

در تورات آمده است:

- آنگاه موسی، بزرگان قوم را نزد خود خواند و به ایشان گفت: بروید و بره هایی برای خانواده هایتان بگیرید و برای عید پسح، آن ها را قربانی کنید.

1- سفرخروج، اصحاح 12، آیات 1- 20
2- سفر الخروج، إصحاح 12: آیات 43- 51

ص:48

- خون برّه را در یک طشت بریزید و بعد با گیاه زوفا خون را روی تیرهای دو طرف در و سردر خانه هایتان بپاشید. هیچ کدام از شما نباید در آن شب از خانه بیرون رود.

- خداوند آن شب از سرزمین مصر عبور خواهد کرد تا مصریان را بکشد. ولی وقتی خون را روی تیرهای دو طرف در و سردر خانه هایتان ببیند ازآنجا می گذرد و به «هلاک کننده» اجازه نمی دهد که وارد خانه هایتان شده، شمارا بکشد.

- برگزاری این مراسم برای شما و فرزندانتان یک قانون دائمی خواهد بود. وقتی به آن سرزمینی که خداوند وعده ی آن را به شما داده، وارد شدید، عید پسح را جشن بگیرید. هرگاه فرزندانتان مناسبت این جشن را از شما بپرسند، بگویید: عید پسح را برای خداوند به مناسبت آن شبی جشن می گیریم که او از مصر عبور کرده، مصری ها را کُشت ولی وقتی به خانه های ما اسرائیلی ها رسید از آن ها گذشت و به ما آسیبی نرساند. قوم اسرائیل روی

بر خاک نهاده، خداوند را سجده نمودند. سپس همان طور که خداوند به موسی و هارون دستور داده بود عمل کردند. (1)

قسمت هفدهم: وقف نخست زادگان برای خداوند

در تورات آمده است:

خداوند به موسی فرمود: «تمام پسران ارشد قوم اسرائیل و نخست زاده ی نر حیوانات را وقف من کنید چون به من تعلّق دارند» (2)

قسمت هجدهم: مقررات عید فطیر

در تورات آمده است:

– موسی به قوم گفت: این روز را که روز رهایی شما از بردگی مصر است همیشه به یاد داشته باشید، چون خداوند باقدرت عظیم خود، شمارا از آن رها ساخت. به خاطر بسپارید که در روزهای عید، نان بدون خمیرمایه بخورید. امروز در ماه «ابیب» شما از مصر خارج می شوید

– بنابراین وقتی وارد سرزمینی که به «سرزمین شیر و عسل» معروف است و خداوند وعده ی آن را به اجدادتان داده است شُدید؛ یعنی سرزمین کنعانی ها، حیتی ها، اموری ها، حوی ها، یبوسی ها، آنگاه این روز آزادی خود را جشن بگیرید.

– به مدّت هفت روز نان فطیر بخورید و در این هفت روز در خانه های شما و حتّی در سرزمین شما هیچ خمیرمایه ای پیدا نشود. آنگاه در روز هفتم به خاطر خداوند، جشن بزرگی برپا کنید.

- هرسال هنگام برگزاری این جشن، به فرزندان خود بگویید که این جشن به مناسبت آن کار بزرگی است که خداوند به خاطر شما انجام داد و شمارا از مصر بیرون آورد.

1- سفرخروج، اصحاح 12، آیات 21- 28
2- سفر الخروج، إصحاح 13: آیات 1- 2

ص:49

- این جشن مانند علامتی بر دستتان یا نشانی بر پیشانی اتان خواهد بود تا به یاد شما آورد که همیشه در شریعت خداوند تفکّر کنید و از آن سخن بگویید، زیرا خداوند با تمام قدرت عظیم خود، شمارا از مصر بیرون آورد. پس هرسال در ماه «ابیب» به مناسبت این رویداد جشن بگیرید.

- زمانی که خداوند، شمارا به زمین کنعان که وعده ی آن را از پیش به اجداد شما داده بود بیاورد، به خاطر داشته باشید که پسران ارشد و همچنین نخست زاده ی نر حیوانات شما از آن خداوند می باشند و باید آن ها را وقف خدا کنید. به جای نخست زاده ی اُلاغ، برّه وقف کنید، ولی اگر نخواستید آن را با برّه عوض کنید، باید گردن الاغ را بشکنید. امّا برای پسران ارشد خود حتماً باید عوض دهید.

- در آینده وقتی فرزندانتان از شما بپرسند: این کارها برای چیست؟ بگویید: خداوند باقدرت عظیم خود ما را از بردگی مصری ها نجات بخشید. فرعون ما را از اسارت رها نمی کرد، برای همین، خداوند تمام پسران ارشد مصری ها و همچنین نخست زاده های نر حیوانات آنان را هلاک کرد تا ما را نجات دهد.

– به همین دلیل نخست زاده ی نر حیوانات خود را برای خداوند قربانی می کنیم و برای پسران ارشد خود عوض می دهیم. این جشن مانند علامتی بر دستتان و یا نشانی بر پیشانی اتان خواهد بود تا به شما یاد آورد که خداوند با دست قوی خود ما را از مصر بیرون آورد. (1)

قسمت نوزدهم: بررسی پیام های قرآنی 3 دسته آیات

1) سوره زخرف: آیات 46 تا 50

(وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلائِهِ فَقالَ اِنّی رَسُولُ رَبِّ الْعالَمِینَ (*) فَلَمَّا جاءَهُمْ بِآیاتِنا إِذا هُمْ مِنْها یَضْحَکُونَ (*) وَ ما نُرِیهِمْ مِنْ آیَهٍ إِلاَّ هِیَ أَکْبَرُ مِنْ أُخْتِها وَ أَخَذْناهُمْ بِالْعَذابِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (*) وَ قالُوا یا أَیُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنا رَبَّکَ بِما عَهِدَ عِنْدَکَ إِنَّنا لَمُهْتَدُونَ (*) فَلَمَّا کَشَفْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِذا هُمْ یَنْکُثُونَ (*)) (2)

پیام ها

1- انبیا علاوه بر کمالات شخصی باید معجزه داشته باشند. (مُوسی بِآیاتِنا)

2- در شرایط قبیله ای باید به سراغ اقوام رفت. (قال لقومه) ولی در شرایط حکومتی باید به سراغ حکومت رفت. (إِلی فِرْعَوْنَ) (در شیوه تبلیغ ابتدا باید به سراغ موانع و اصلاح عناصری رفت که تغییر آن ها سبب تغییر جامعه است.)

3- طاغوت ها به تنهایی قدرتی ندارند، این اطرافیان هستند که به طاغوت ها زور می دهند. (فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ)

4- خنده و تمسخر نشانه پوکی و سبک سری و هوچی گری مخالفان است. (إِذا هُمْ مِنْها يَضْحَكُونَ)

5- برای روحیه های لجوج استدلال و معجزه ی پی درپی لازم است. (وَ ما نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِها)

6- معجزات پی درپی، نشانه ی عنایت خداوند به هدایت مردم است. (آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِها)

1- سفر الخروج، إصحاح 13: آیات 3- 16

2- ترجمه: «ما موسی را با آیات خود به سوی فرعون و درباریان او فرستادیم (به آنها) گفت: من فرستاده پروردگار عالمیانم. (*) ولی هنگامی که او آیات ما را برای آنها آورد از آن می خندیدند. (*) ما هیچ آیه (و معجزه ای) به آنها نشان نمی دادیم مگر اینکه از دیگری بزرگتر (و مهمتر) بود و آنها را با مجازات هشدار دادیم شاید بازگردند. (*)(هنگامی که گرفتار بلا شدند) گفتند: ای ساحر! پروردگارت را به عهدی که با تو کرده بخوان (تا ما را از این درد و رنج برهاند) که ما هدایت خواهیم یافت. (*) اما موقعی که عذاب را از آنها بر طرف می ساختیم پیمان خود را می شکستند!(*)»

ص:50

7- اول اتمام حجت بعد مجازات. (نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ ... أَخَذْناهُمْ)

8- در شیوه تبلیغ باید ابتدا مرحله های عادی را طی کرد بعد مرحله بالاتر را. (هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِها)

9- قهر الهی در دنیا برای توجّه و بازگشت مردم است. (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)

10- افراد پست حتّی در حال گرفتاری و فشار، دست از تحقیر دیگران برنمی دارند. (يا أَيُّهَا السَّاحِرُ)

11- مجرمین در عمق روح خود، اولیای خدا را مستجاب الدعوه می دانند. (ادْعُ لَنا رَبَّكَ)

12- نبوّت یک عهد الهی است. (عَهِدَ عِنْدَكَ)

13- انسان به هنگام گرفتاری تعهّد می دهد (إِنَّنا لَمُهْتَدُونَ) ولی بعد از حل مشکل پیمان شکن است. (يَنْكُثُونَ)

14- به هنگام احساس خطر فطرت خداشناسی در انسان بیدار می شود. (إِنَّنا لَمُهْتَدُونَ)

2) سوره ی اعراف: آیات 130 – 135

(وَ لَقَدْ أَخَذْنَا ءَالَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (*) فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَهُ قَالُواْ لَنَا هَذِهِ وَ إِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَهٌ يَطَّيَّرُواْ بِه موسى وَ مَن مَّعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَئِرهُمْ عِندَ اللهِ وَ لَكِنَّ أَكْثرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (*) وَ قَالُواْ مَهْمَا تَأْتنَا بِه مِنْ ءَايَه لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ (*) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ ءَايَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُواْ وَ كَانُواْ قَوْمًا مُجْرِمِينَ (*) وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُواْ يَامُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِى إِسْرَءِيلَ (*) فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُم بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ(*)) (1)

پیام های آیه 130-132

1- در تربیت، گاهی باید از اهرم سختی و تنگنا نیز استفاده کرد. (وَ لَقَدْ أَخَذْنا)

2- اراده ی خداوند، بر عوامل طبیعی حاکم است. (أَخَذْنا) ... (بِالسِّنِینَ)

3- قحطی و خشک سالی، یا کیفر الهی است و یا هشدار و زنگ بیدارباش.

(بِالسِّنِینَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ) آری، تحوّلات هستی هدف دار است.

4- زمینه های هدایت و سعادت، در خاندان مستکبرترین افراد نیز وجود دارد.

(آلَ فِرْعَوْنَ) ... (لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ)

5- ممکن است علی رغم تلاش برای ارشاد مردم، هیچ وسیله و طرحی در بعضی کارساز نباشد، چون انسان در پذیرش آزاد است نه مجبور. (أَخَذْنا) ... (لَعَلَّهُمْ)

6- فرعونیان، تنها خود را شایسته و حقّ کامیابی را مخصوص خود می دانستند. (قالُوا لَنا هذِهِ)

7- رفاه و کامیابی برای فرعونیان امری شناخته شده و عادی بود، امّا تلخی ها برای آنان ناشناخته و نا باور بود.

1- ترجمه: «و ما نزدیکان فرعون (و قوم او) را به خشکسالی و کمبود میوه ها گرفتار کردیم، شاید متذکر گردند! (*)(اما آنها نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی (و نعمت) به آنها می رسید، می گفتند: «بخاطر خود ماست.» ولی موقعی که بدی (و بلا) به آنها می رسید، می گفتند: «از شومی موسی و کسان اوست»! آگاه باشید سرچشمه همه اینها، نزد خداست

ولی بیشتر آنها نمی دانند! (*) و گفتند: «هر زمان نشانه و معجزه ای برای ما بیاوری که سحرمان کنی، ما به تو ایمان نمی آوریم!» (*) سپس (بلاها را پشت سر هم بر آنها نازل کردیم): طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه ها و خون را- که نشانه هایی از هم جدا بودند- بر آنها فرستادیم (ولی باز بیدار نشدند و) تکبر ورزیدند و جمعیّت گنهکاری بودند! (*) هنگامی که بلا بر آنها مسلط می شد، می گفتند: «ای موسی! از خدایت برای ما بخواه به عهدی که با تو کرده، رفتار کند! اگر این بلا را از ما مرتفع سازی، قطعاً به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد!» (*) اما هنگامی که بلا را، پس از مدت معینی که به آن می رسیدند، از آنها برمی داشتیم، پیمان خویش را می شکستند! (*)»

ص:51

8- کلمه ی (الْحَسَنَهُ) همراه الف و لام و حرف «فَإِذا» نشانه ی شناخته شدن است.

9- کلمه ی (سَیِّئَهٌ) بدون الف و لام در کنار «آن»، نشانه ی ناشناخته و نا باور بودن است

10- اکثر فرعونیان به جای آنکه از قحطی و هشدارهای الهی بیدار شوند، به تحلیل غلط پرداختند و آن را به موسی نسبت دادند. (یَطَّیَّرُوا به موسی)

11- نسبت دادن خوبی ها به خود و بدی و بدبختی ها به انبیا و دین، نشانه ی خودبینی و جهالت است.

(فَإِذا جاءَتْهُمُ الْحَسَنَهُ قالُوا لَنا هذِهِ وَ إِن تُصِبْهُمْ سَیِّئَهٌ یَطَّیَّرُوا به موسی) ... (أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ)

12- ریشه ی خرافات و فال بد، جهل است. (یَطَّیَّرُوا) ... (لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ)

13- گاهی انسان چنان سقوط می کند که با پیامبران و راهنمایان الهی برخورد کرده و نشانه های روشن هدایت را نیز واژگون و تیره وتار می بیند. (وَ قالُوا مَهْما تَأْتِنا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنا)

14- تهمت سحر نسبت به معجزات انبیا، از رایج ترین تهمت ها بوده است. (لِتَسْحَرَنا) در جای دیگر می خوانیم:

(كَذلِكَ ما أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ)

15- انسان در انتخاب عقیده آزاد است و انبیا مردم را مجبور به ایمان نمی کردند، لذا برخی مردم در برابر معجزات آنان لجاجت کرده و ایمان نمی آوردند. (فَما نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ)

16- پس از هشدار و اتمام حجت خداوند و لجاجت و بی توجهی مردم، نوبت به کیفرهای سخت می رسد. به دنبال آیات قبل فرمود: (فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ ...)

17- آنچه مایه ی رحمت است، به اراده ی الهی است. اگر او بخواهد، آب وسیله ی رحمت می گردد و اگر بخواهد، وسیله ی عذاب خواهد بود. (فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الطُّوفانَ)

18- حیوانات، مأموران الهی اند، گاهی مأمور رحمت اند، مثل تارعنکبوت بر در غار، برای حفاظت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آل و گاهی مأمور عذاب می باشند، مثل ابابیل، قورباغه، ملخ و ... (فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ) ... (الْجَرادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفادِعَ) و درواقع هستی فرمان بردار خداوند است. (وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ)

19- بلاها اغلب جنبه تربیتی دارد و گاهی پس از هر کیفری، مهلتی برای فکر و توبه و بازگشت است. (مُفَصَّلاتٍ)

20- گناه، زمینه ساز تکبّر و تکبّر، زمینه ی انکار است. (فَاسْتَکْبَرُوا وَ کانُوا قَوْماً مُجْرِمِینَ)

21- نیاز و گرفتاری، غرور انسان را می شکند. (لَمَّا وَقَعَ عَلَیْهِمُ الرِّجْزُ قالُوا ...)

22- کافران نیز از طریق توسّل به اولیای خدا، نتیجه می گرفتند. (یا مُوسَی ادْعُ لَنا)

23- فرعونیان نیز به وجود خدایی کارساز برای حضرت موسی، ایمان داشتند. (یا مُوسَی ادْعُ لَنا رَبَّکَ)

24- دعا، در جلب رحمت خدا و دفع سختی ها و بلاها موثّر است. (ادْعُ لَنا رَبَّکَ)

25- آزادسازی انسان ها، از رسالت های انبیاست. (لَنُرْسِلَنَّ مَعَکَ بَنِی إِسْرائِیلَ)

26- برطرف کردن عذاب و قهر الهی، تنها به دست خود اوست. (فَلَمَّا کَشَفْنا)

27- به وعده های دیگران، به هنگام اضطرار و ناچاری، چندان تکیه نکنیم. (فَلَمَّا کَشَفْنا) ... (یَنْکُثُونَ)

28- تجاوزگری انسان، اغلب در هنگام رفاه و احساس بی نیازی است.

(کَشَفْنا) ... (یَنْکُثُونَ) چنانکه در جای دیگر می خوانیم: (إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی)

29- حوادث تلخ و شیرین در نظام هستی، زمان بندی دارد. (إِلی أَجَلٍ)

ص:52

3) سوره ی اسراء: آیات 101- 102

(وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسىَ تِسْعَ ءَايَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسْلْ بَنىِ إِسْرَ ءِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنىِّ لَأَظُنُّكَ يَامُوسىَ مَسْحُورًا (*) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بَصَائِرَ وَ إِنىِّ لَأَظُنُّكَ يَفِرْعَوْنُ مَثْبُورًا (*)) (1)

پیام ها

1- خداوند، از پیامبران خود پشتیبانی می کند. (لَقَدْ آتَيْنا)

2- خداوند با دادن معجزات به پیامبران، به مردم اتمام حجت می کند. (لَقَدْ آتَيْنا)

3- آنان که سرسخت ترند، نیاز به استدلال و معجزه ی بیشتری دارند. (تِسْعَ آياتٍ)

4- معجزه، باید روشن و بی تردید باشد. (بَيِّناتٍ)

5- پیامبران، پزشکانی اند که به سراغ مردم می روند. (جاءَهُمْ)

6- مستکبران در برابر معجزات و برهان ها دست به تحقیر و توهین می زنند. (لَأَظُنُّكَ يا مُوسى مَسْحُوراً)

7- گاهی انسان باآنکه حقّ را می داند، امّا خود را به جهالت می زند. (لَقَدْ عَلِمْتَ)

8- علم به تنهایی در هدایت و راه یابی انسان کافی نیست، بلکه ایمان و تسلیم لازم است وگرنه فرعون هم علم داشت. (عَلِمْتَ)

9- معجزات موسی به قدری روشن بود که فرعون هم به آن علم داشت. (عَلِمْتَ)

10- معجزات برای بصیرت مردم است، ولی در سحر و جادو بصیرت نیست. (بَصائِرَ)

11- در نظام های حکومتی فاسد، برای هدایت مردم باید به سراغ رئیس حکومت رفت. (یا فِرْعَوْنُ)

12- پیامبران الهی، به راه خود مطمئن بودند، ازاین رو با صراحت به طاغوت ها اخطار می کردند.

(لَأَظُنُّکَ یا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً)

13- هر که حقّ را بفهمد، امّا لجاجت و کبر ورزد، هلاک می شود. (عَلِمْتَ ... مَثْبُوراً)

1- ترجمه: «ما به موسی نه معجزه روشن دادیم پس از بنی اسرائیل سؤال کن آن زمان که این (معجزات نه گانه) به سراغ آنها آمد (چگونه بودند)؟! فرعون به او گفت: «ای موسی! گمان می کنم تو دیوانه (یا ساحری)!» (*) (موسی) گفت: «تو می دانی این آیات را جز پروردگار آسمانها و زمین- برای روشنی دلها- نفرستاده و من گمان می کنم ای فرعون، تو (بزودی) هلاک خواهی شد!» (*)»

ص:53

ص:54

فصل دوّم: داستان هجرت و خروج بنی اسرائیل از مصر و عبورشان از دریای سرخ در 21 قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

قسمت ها به ترتیب

زمان

بر اساس

اشعار شاعران

.1

دستور خروج به بنی اسرائیل

توسّط خداوند

شب قبل از خروج بنی اسرائیل از

مصر

قرآن

صفی علیشاه

.2

پیدا کردن و حمل

استخوان های یوسف نبی

در مصر توسط موسی

روایات و تورات

.3

خروج بنی اسرائیل از

مصر (شبانه)

روایات

صفی علیشاه

.4

مسیر خروج و خیمه زدن بنی اسرائیل

در حاشیه ی صحرا

قبل عبور از دریا

تورات

.5

فریب فرعون قبل از عبور از دریا

تورات

.6

عکس العمل فرعون پس از شنیدن

خبر فرار بنی اسرائیل از مصر

قرآن و تورات

صفی علیشاه

.7

بنی اسرائیل در روبه روی دریایی

عظیم

قرآن و روایات

صفی علیشاه

.8

دلگرمی موسی به اصحاب و قومش

برای نجات

قرآن

صفی علیشاه

.9

امتحانی قبل از عبور دریا برای

بنی اسرائیل

قرآن و روایات

صفی علیشاه

.10

بهانه گیری های بنی اسرائیل قبل

از عبور از دریا

قرآن و تورات

صفی علیشاه

.11

عاقبت استکبار

فرعون و فرعونیان و عدم تسلیم آن ها در برابر

ص:55

«مبدء» و «معاد»

قرآن

صفی علیشاه

.12

ایمان آوردن فرعون در لحظات غرق شدن

قرآن و روایات

صفی علیشاه

.13

مرگ فرعون و فرعونیان

قرآن و روایات و تورات

صفی علیشاه

مولانا

شمس تبریزی

صائب

اقبال لاهوری

خاقانی

امیر معزّی

مسعود سعد

ظهیر فاریابی

فرّخی

محتشم کاشانی

سنایی

نعمت الله ولی

.14

خداوند جسد فرعون را برای عبرت مردم و آیندگان،

سالم به ساحل انداخت

قرآن و روایات و تورات

صفی علیشاه

.15

سرود موسی پس ازعبور از دریا

تورات

–

.16

سرود مریم (کلثوم) از غرق

فرعونیان

تورات

-

.17

عاقبت فرعونیانی که از فرعون

تبعیت کردند و هدایت می طلبیدند

قرآن و روایات

صفی علیشاه

.18

عاقبت این ظالمان و فاسدان در دنیا

و آخرت درس عبرتی برای همگان

قرآن و روایات

صفی علیشاه

.19

تحقّق وعده های خداوند به بنی اسرائیل: (میراث عظیم فرعونیان

برای بنی اسرائیل)

قرآن

صفی علیشاه

.20

رسیدن غنائم تمام فرعونیان به بنی اسرائیل و ناسپاسی آن ها

قرآن

صفی علیشاه

مولانا

منوچهری

حافظ

انوری

.21

بررسی پیام های قرآنی 13 دسته

آیات

شعرا: 52-68

مؤمنون: 45-48

طه: 77 – 79

هود: 96-99

ص:56

غافر: 46-52

قصص:39-42

یونس: 90-93

اعراف: 136-137

زخرف: 55 -56

دخان:23-33

اسراء:103- 104

انفال:54-56

ذاریات:38-40

ص:57

قسمت اول: دستور خروج به بنی اسرائیل توسّط خداوند (شب قبل از خروج بنی اسرائیل از مصر)

خداوند دعای موسی را اجابت کرد و به عنوان مقدمه نزول عذاب بر فرعونیان و نجات بنی اسرائیل به موسی علیه السلام چنین دستور داد:

1. «بندگان مرا شبانه حرکت ده که فرعون و لشکریانش به تعقیب شما خواهند پرداخت» (1)

گفت حق بر پس عبادم را به شب

مر شمارا زآنکه آیند از عقب

بحر را بر حال خود هل منفرج

تا در آن گردند یکجا مندرج

اندرآیند از پیت زان راه ها

مغرقونند این جنود اندر بلا (2)

2. «ما به موسی وحی فرستادیم که شبانه بندگان مرا کوچ ده و (از مصر) خارج کن و آن ها شمارا تعقیب خواهند کرد» (3)

سوی موسی وحی پس کردیم ما

که ببرد از مصر در شب قوم را

آن چنان کن که کس از فرعونیان

می نگردد واقف از احوالتان

چون ز پی آیندتان بعد از خبر

می نیابند از شما جزئی اثر (4)

3. ما به موسی وحی فرستادیم که: «شبانه بندگانم را (از مصر) با خود ببر و برای آن ها راهی خشک در دریا بگشا که نه از تعقیب (فرعونیان) خواهی ترسید و نه از غرق شدن در دریا!» (5)

(این یک برنامه الهی است که شما شبانه حرکت کنید و آن ها نیز آگاه شوند و به تعقیب شما بپردازند و آنچه باید در این میان بشود، بشود؛ اما نگران نباش، لازم است آن ها شمارا تعقیب کنند تا به سرنوشتی که در انتظار آن ها است گرفتار آیند.)

وحی بر موسی نمودیم از درون

که ببر شب بندگانم را برون

زن رهی در بحر خشک از بهرشان

آید از پی گر چه خصم از شهرشان

پس مکن اندیشه از فرعونیان

که شمارا درنیابند از مکان

هم مترس از آنکه تا گردی غریق

سالم از دریا درآیند آن فریق (6)

1- دخان: 23 (فَأَسْرِ بِعِبادی لَیْلاً إِنَّکُمْ مُتَّبَعُونَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 687

3- شعراء: 52 (وَ أَوْحَیْنا إِلی مُوسی أَنْ أَسْرِ بِعِبادی إِنَّکُمْ مُتَّبَعُونَ)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 526

5- طه: 77 (وَ لَقَدْ أَوْحَیْنا إِلی مُوسی أَنْ أَسْرِ بِعِبادی فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِیقاً فِی الْبَحْرِ یَبَساً لا تَخافُ دَرَکاً وَ لا تَخْشی)

6- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 460

4. «هنگامی که از دریا همگی به سلامت گذشتید دریا را در آرامش و گشاده بگذار، آن ها لشکری هستند که غرق خواهند شد» (1)

گفت حق بر پس عبادم را به شب

مر شمارا زآنکه آیند از عقب

بحر را بر حال خود هل منفرج

تا در آن گردند یکجا مندرج

اندر آیند از پیت زان راه ها

مغرقونند این جنود اندر بلا (2)

این فرمان حتمی خدا در مورد این گروه مغرور و طغیانگر است که باید همگی در همان رود عظیم نیل که تمام ثروت و قدرتشان از آن سرچشمه می گرفت دفن شوند و عامل حیاتشان، با یک فرمان الهی، تبدیل به عامل مرگشان گردد.

نکته ها

ω تعبیر (عبادی)

(بندگان من) بااینکه قبل از آن جمله «اوحینا» (وحی فرستادیم) به صورت جمع آمده برای بیان نهایت محبت خدا به بندگان باایمان است. ♣و مراد از «بِعِبادِی» بنی اسرائیل است.

ω (اسراء) به معنای حرکت در شب است.

ω (یبس) به مکانی گفته می شود که قبلاً آب داشته، امّا اینک خشک شده.

ω (درک)

(بر وزن مرگ) به معنی پایین ترین عمق دریا است و به طنابی که متصل به طناب دیگری می کنند تا به آب برسد «درک» (بر وزن محک) گفته می شود و همچنین به خساراتی که دامن گیر انسان می شود، درک می گویند،«درکات نار» در برابر «درجات جنت» به معنی مراحل پائین دوزخ است. به نظر می رسد که منظور از درک در آیه موردبحث آن است که شما چنین گرفتاری پیدا نخواهید کرد.

ω (لا تَخْشی) یعنی خطری از ناحیه دریا نیز شمارا تهدید نمی کند.

ω (رهو)

(بر وزن سهو) به دو معنی: «آرام بودن» و «گشاده و باز بودن» و جمع هر دو معنی در اینجا نیز بی مانع است.

ω چرا چنین دستوری در آخر به موسی علیه السلام داده شد؟

طبیعی است که موسی علیه السلام و بنی اسرائیل مایل بودند هنگامی که خود از دریا گذشتند بار دیگر آب ها سر بر سر هم بگذارند و این فاصله عظیم را پر کنند تا آن ها با سرعت و به سلامت دور شوند و به سرزمین موعود روی آورند، ولی به آن ها دستور داده شد که به هنگام گذشتن از دریای نیل عجله نکنید، بگذارید فرعون و لشکریانش تا آخرین نفر وارد شوند، چراکه فرمان مرگ و نابودی آن ها به امواج خروشان نیل داده شده است!

1- دخان: 24 (وَ اتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْواً إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 687

ω تعبیر به (مُغرقون)

(غرق شده) بااینکه هنوز غرق نشده بودند اشاره به قطعی و حتمی بودن این فرمان الهی است.

قسمت دوّم: پیدا کردن و حمل استخوان های یوسف نبی در مصر توسط موسی

در روایات آمده است:

- (*) امام موسی بن جعفر: می فرمایند: مدتی ماه بر بنی اسرائیل ظاهر نمی گشت و همه جا در ظلمت مطلق فرورفته بود خداوند به موسی وحی فرستاد که روشن شدن مجدد ماه در گرو خارج ساختن استخوان های پیکر یوسف: از مصر است. در آن زمان پیرزنی (مریم بنت ناموسا) در مصر زندگی می کرد که از محل آرامگاه یوسف باخبر بود؛ اما او در صورتی حاضر بود که موسی را به آن محل راهنمایی کند که چهار خواسته اش پذیرفته شود: اول آنکه از زمین گیر شدن رهایی یابد. دوم آنکه بینایی اش را دوباره به دست آورد. سوم آنکه جوانی اش بدو بازگردانده شود. چهارم اینکه در بهشت هم نشین موسی باشدو خداوند خواسته او را پذیرفت و موسی با راهنمایی آن زن، به طرف رودخانه نیل رفتو تابوت مرمرین یوسف را از میان نیل بیرون آورده و به شام حمل کرد و در قدس خلیل (آرامگاه یعقوب نبی و ...) دفن کرد.

V در تورات آمده است:

یوسف در سرزمین افرایم و در نایلس مدفون است و ضریحی دارد و این مطلب نیز در تورات ذکرشده است که: موسی در این سفر، استخوان های یوسف را نیز همراه خود برد، چون یوسف در زمان حیات خود، بنی اسرائیل را قسم داده، گفته بود: (وقتی خدا شمارا برهاند، استخوان های مرا هم با خود از اینجا ببرید.) (1) به هرحال بعدازآن بود که ماه دوباره رخ عیان کرد. بعداز انتقال جنازه یوسف به شام یهود و نصارا ترغیب گشتند تا مردگان خود را برای دفن به آنجا ببرند. (2)

قسمت سوّم: خروج بنی اسرائیل از مصر (شبانه)

دانشمندان اتّفاق نظر دارند که خروج موسی از مصر به سوی شبه جزیره ی سینا در اوایل قرن 13 قبل از میلاد (1230) اتفاق افتاده است.

موسی علیه السلام این فرمان را اجرا کرد و دور از چشم دشمنان، بنی اسرائیل را بسیج کرده فرمان حرکت داد و مخصوصاً شب را به دستور خدا برای این کار انتخاب نمود تا برنامه اش حساب شده تر باشد.

1- سفر الخروج، إصحاح 13، آیه 19

2- ابن بابویه، علل الشرائع، ص 296؛ ابن بابویه، الخصال، ج 1، ص 205؛ عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 235

موسی در جناحین و هارون در طلیعه گروهی حرکت می کردند که بالغ بر شش صد و بیست هزار نفر بودند؛ اما بدیهی است حرکت یک گروه با این عظمت، چیزی نیست که بتوان آن را برای مدت زیادی پنهان نگه داشت، به زودی جاسوسان فرعون، مطلب را به او گزارش دادند.

قسمت چهارم: مسیر خروج و خیمه زدن بنی اسرائیل در حاشیه ی صحرا قبل عبور از دریا

در تورات آمده است:

- بااینکه نزدیک ترین راه رسیدن به کنعان، عبور از سرزمین فلسطینی ها بود، خدا قوم اسرائیل را از این مسیر نبرد، بلکه آن ها را از طریق صحرایی که در حاشیه ی دریای سرخ

بود هدایت نمود؛ زیرا می دانست که قوم باوجود مسلّح بودن ممکن است وقتی ببیند که مجبورند برای رسیدن به کنعان بجنگند، دلسرد شده، به مصر بازگردند. (1)

– در آن شب بنی اسرائیل از «رعمسیس» کوچ کرده، روانه ی «سوکوت» شدند. تعداد ایشان به غیراز زنان و کودکان، قریب به شش صد هزار مرد بود که پیاده درحرکت بودند. از قوم های دیگر نیز در میان آن ها بودند که همراه ایشان از مصر بیرون آمدند. گلّه ها و رمه های فراوانی هم به همراه ایشان روان بودند.

– وقتی سر راه برای غذا خوردن توقّف کردند، از همان خمیر بی مایه ای که آورده بودند، نان پختند. ازاین جهت خمیر را با خود آورده بودند، چون با شتاب از مصر بیرون آمدند و فرصتی برای پختن نان نداشتند. بنی اسرائیل مدّت چهارصد و سی سال در مصر زندگی کرده بودند. در آخرین روز چهارصد و سی امین سال بود که قوم خدا از سرزمین بیرون آمدند.

– خداوند آن شب را برای رهایی آن ها از مصر در نظر گرفته بود و قوم اسرائیل می بایست نسل اندرنسل، همه ساله در آن شب به یاد رهایی خود از دست مصریان، برای خداوند جشن بگیرند (2)پس قوم اسرائیل «سوکوت» را ترک کرده، در «ایتام» که در حاشیه ی صحرا بود، خیمه زدند. در این سفر، خداوند ایشان را در روز به وسیله ی ستونی از ابر و در شب به وسیله ی ستونی از آتش هدایت می کرد ازاین جهت هم در روز می توانستند سفر کنند و هم در شب ستون های ابر و آتش لحظه ای از برابر آن ها دور نمی شد. (3)

قسمت پنجم: فریب فرعون قبل عبور از دریا و تعقیب فرعونیان

قسمت پنجم: فریب فرعون قبل عبور از دریا و تعقیب فرعونیان (4)

خداوند به موسی فرمود: به قوم من بگو که به سوی «فم الحیروت» که در میان «مجدل» و دریای سرخ و مقابل «بعل صفون» است برگردند و در کنار دریا خیمه بزنند. فرعون گمان خواهد کرد که چون رو به روی شما دریا و پشت سر شما بیابان است، شما در میان صحرا و دریا در دام افتاده اید و من دل فرعون را سخت می سازم تا شمارا تعقیب کند.

1- سفر الخروج، إصحاح 13، آیات 17- 18

2- سفر الخروج ، إصحاح 12، آیات 37- 42

3- سفر الخروج ، إصحاح 13، آیات 20 - 22

4- سفر الخروج ، إصحاح 14، آیات 1- 5

ص:61

این باعث می شود که من بار دیگر قدرت و بزرگی خود را به او و به تمام لشگرش ثابت کنم تا مصری ها بدانند که من خداوند هستم. پس بنی اسرائیل در همان جا که خداوند نشان داده بود، خیمه زدند

قسمت ششم: عکس العمل فرعون پس از شنیدن خبر فرار بنی اسرائیل از مصر

فرعون که بروز این حادثه را از جانب موسی می دانست همراه لشکری انبوه به تعقیب بنی اسرائیل پرداخت، رقم سپاهیان فرعون را اعم از سواره نظام و افراد پیاده در حدود یک میلیون و شش صد هزار نفر تخمین زده اند.

در قرآن آمده است:

1. «فرعون مأموران را به شهرها فرستاد تا نیرو جمع کنند» (1)

البته در شرایط آن روز، رسیدن پیام فرعون به همه شهرهای مصر، زمان زیادی لازم داشت، ولی طبیعی است که این خبر به شهرهای نزدیک به سرعت می رسد و نیروهای آماده فوراً حرکت می کنند و مقدمه لشگر و گروه ضربت را تشکیل می دهند، اما نیروهای دیگر تدریجاً به آن ها می پیوندند. ضمناً برای اینکه زمینه روانی مردم برای این بسیج عمومی آماده شود دستور داد اعلان کنند:

2. «این ها گروه اندکی هستند» (2) (اندک ازنظر تعداد در مقابل فرعونیان و اندک ازنظر قدرت) بنابراین در مبارزه با این گروه باآن همه قدرتی که ما داریم جای هیچ گونه نگرانی نیست که برنده مائیم.

سپس افزود: ما چقدر حوصله کنیم؟ و تا چه اندازه با این بردگان سرکش مدارا نماییم؟!

3. «این ها ما را به خشم و غضب آورده اند» (3) (فردا مزارع مصر را چه کسی آبیاری می کند؟ خانه های ما را چه کسی مرمت می کند؟ بارهای سنگین را در این کشور پهناور چه کسی از زمین برمی دارد؟ چه کسی خدمتکار ما خواهد بود؟)

4. بعلاوه «ما از توطئه این گروه (چه در اینجا باشند و چه بروند) بیمناکیم و برای مقابله با آن ها آمادگی کامل و هوشیاری لازم داریم» (4)

5. به هرحال آن ها شب را با سرعت به دنبال آن ها حرکت کردند و به هنگام طلوع آفتاب به لشکر موسی رسیدند چنان که «فرعونیان آن ها را تعقیب کردند و به هنگام طلوع آفتاب به آن ها رسیدند» (5)

ز امر موسی پس گرفتند ابتدا

سبطیان از قبطیان پیرایه ها

پس برون رفتند شب از راه مصر

بی خبر از قبطیان وز شاه مصر

روز چون شد قبطیان آگه شدند

آگهی را نزد فرعون آمدند

که به شب موسی و قومش رفته اند

جمله زینت های ما بگرفته اند

1- شعراء: 53 (فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِی الْمَدائِنِ حاشِرِینَ)
2- شعراء: 54 (إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُونَ)
3- شعراء: 55 (وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ)
4- شعراء: 56 (وَ إِنَّا لَجَمِیعٌ حاذِرُونَ)
5- شعراء: 60 (فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِینَ)

پس فرستاد او بهر شهر و درش

در زمان از بهر جمع لشکرش

گفت باشد این قبیله بس قلیل

که بخشم آورده ما را زین قبیل

ما مگر هستیم قومی با حذر

از عدو یا از خلاف اندر سیر

پس برون رفتند با صد ساز و برگ

قبطیان از مصر سوی غرق و مرگ

آمدند از پی پس ایشان را چنین

قبطیان فاتبعوهم مشرقین

سوی مشرق یا به شرق آفتاب

از پی ایشان رسیدند از شتاب (1)

V در تورات آمده است:

– «وقتی به فرعون خبر رسید که اسرائیلی ها از مصر فرار کردند او و درباریانش پشیمان شده، گفتند: این چه کاری بود که ما کردیم؟ برای چه به بردگان خود اجازه دادیم از اینجا دور شوند؟» پس پادشاه مصر عرابه ی خود را آماده کرده، سپاه خود را بسیج نمود. سپس با

شش صد عرابه ی مخصوص خود و نیز تمام عرابه های مصر که به وسیله ی سرداران رانده می شد. رهسپار گردید.

– خداوند دل فرعون را سخت کرد و او به تعقیب قوم اسرائیل که با سربلندی از مصر بیرون رفتند، پرداخت. تمام لشگر مصر با عرابه های جنگی و دسته های سواره و پیاده، قوم اسرائیل را تعقیب کردند.

– قوم اسرائیل در کنار دریا، نزدیک «فم الحیروت» مقابل «بعل صفون» خیمه زده بودند که لشگر مصر با عرابه های جنگی و دسته های سواره و پیاده، قوم اسرائیل را تعقیب کردند. (2)

نکته ها

ω (شرذمه)

در اصل به معنی گروه اندک و باقیمانده چیزی است که از اصل جداشده باشد و به لباس پاره پاره،«شراذم» گفته می شود، بنابراین علاوه بر معنی اندک بودن، پراکندگی نیز در مفهوم آن افتاده است، گویا فرعون با این تعبیر می خواست عدم انسجام بنی اسرائیل را ازنظر نفرات لشکر نیز مجسم کند.

ω فرعون در تبلیغات خود، مخالفان را گروه کوچکی معرّفی می کرد. امّا در تفاسیر از ابن عباس روایت کرده اند: افرادی که با حضرت موسی حرکت کردند حدود 600000 نفر بوده اند.

ω (حاذرون)

از ماده «حذر» و به معنی خوف و ترس از توطئه آن ها تفسیر کرده اند و بعضی از «حذر» به معنی هوشیاری و بیداری و آمادگی ازنظر نیرو و سلاح. ولی این دو تفسیر باهم منافاتی ندارد، ممکن است فرعونیان هم بیمناک بودند و هم آمادگی برای مقابله داشتند همچنین «حذر» به معنای وسیله ی دفاعی است.

بنابراین (إِنَّا لَجَمِيعٌ حاذِرُونَ) یعنی همه ی ما برای انتقام آماده و مسلّح هستیم.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 526

2- سفر الخروج، إصحاح 14، آیات 10- 6

ص:63

فرعونیان در تبلیغات، خود را گروهی متّحد می دانستند، (إِنَّا لَجَمِيعٌ حاذِرُونَ) ولی بنی اسرائیل را «قَلِيلُونَ» می خواندند، نه «قلیله»، یعنی آنان گروه گروه بوده و باهم متّحد و منسجم نیستند و ما خیلی زود آن ها را قلع وقمع می کنیم.

ω (مشرقین)

حرکت بنی اسرائیل به سوی شرق و پیروزی فرعونیان از آن ها در همین جهت بوده است، زیرا می دانیم سرزمین «بیت المقدس» نسبت به مصر منطقه شرقی محسوب می شود.

قسمت هفتم: بنی اسرائیل در روبه روی دریایی عظیم

موسی و یارانش به کنار دریا رسیده بودند، اما ناگهان طلیعه سپاهیان فرعون از دور نمایان شد.

یاران موسی هلاکت خود را حتمی دیدند چراکه ازیک طرف در محاصره قبطیان بودند و از مقابل نیز دریایی بیکران سد راهشان گشته بود.

نکته ها

ω عبور گاه بنی اسرائیل (بحر) یا (یم)؟

در قرآن مجید بارها این مطلب تکرار شده است که موسی بنی اسرائیل را به فرمان خدا: از «بحر» عبور داد. «یونس 90/ طه 77 /شعرای 63/ دخان 24» و در چند مورد تعبیر به «یم» شده است «طه 78/ قصص 40/ ذاریات 40».

«بحر» در لغت- چنان که راغب در مفردات می گوید- در اصل به معنی آب فراوان و وسیع است و «یم» نیز همین معنی را می رساند.

ω قرائنی که نشان می دهد منظور دریای احمر است:

1. از تورات کنونی و همچنین کلمات بعضی از مفسران چنین برمی آید که اشاره به «دریای احمر» است.

2. عکس های ماهواره ای اکنون رود نیل را نشان نمی دهد.

3. قطعاتی از چرخ های ارابه های فرعونیان در کف دریای سرخ از همان مسیر ماهواره ای گرفته شده دیده شده.

این نقشه مسیر خروج بنی اسرائیل از مصر و عبورشان از دریای سرخ را نشان می دهد

ص:65

أصحاب السبت (أهل أيلة)

قال تعالى :

(واسألهم عن القرية التي
كانت حاضرة البحر)

الأعراف ١٦٣

العموريون (الأموريون)

أصحاب السبت : فئة من اليهود، سكنت مدينة أيلة ، على ساحل بحر القلزم (الأحمر) ، حرّم الله عليهم صيد السمك يوم السبت، قال تعالى : (وسألهم عن القرية التي كانت حاضرة البحر إذ يعدون في السبت إذ تأتيهم حيتانهم يوم سبتهم شرعاً ويوم لايسبتون لا تأتيهم كذلك نبلوهم بما كانوا يفسقون) الأعراف ١٦٣ قال ابن كثير : أيلة ، قرية بين مدين والطور ، كانوا يعتدون في يوم السبت ، ويخالفون أوامر الله لهم بالوصاة به ، إذ ذاك فاختبرهم الله بإظهار السمك لهم على ظهر الماء في اليوم المُحرّم عليهم صيده ، وإخفائه عنهم في اليوم الحلال لهم صيده ، وهؤلاء القوم ، احتالوا على انتهاك محارم الله بما تعاطوا من الأسباب الظاهرة ، التي معناها في الباطن ، تعاطي الحرام ، قال ص (لا ترتكبوا ما ارتكبت اليهود فتستحلوا محارم الله بأدنى الحيل) فصار أهل القرية إلى ثلاث فرق ، فرقة ارتكبت المحذور واحتالوا على اصطياد السمك يوم السبت ، وفرقة نهت عن ذلك وانكرت واعتزلتهم ، وفرقة سكتت فلم تفعل ولم تنه ، ولكنها قالت للمنكرة : (لِمَ تعظُون قوماً الله مهلكهم او معذبهم عذاباً شديداً) قال تعالى واصفاً العذاب الذي حل بهم : (... قالوا معذرة إلى ربكم ولعلهم يتقون ❖ فلما نسوا ماذكروا به أنجينا الذين ينهون عن السوء وأخذنا الذين ظلموا بعذاب بئيس بما كانوا يفسقون ❖ فلما عتوا عما نهوا عنه قلنا لهم كونوا قردة خاسئين) الأعراف ١٦٤ ١٦٦

ω مستندات علمی و باستان شناسی اینکه چگونه فرعون و لشکریانش گرفتار عذاب الهی شدند؟

منطقه «نویبه» در عربستان، برای تمام پیروان مذاهب الهی و بخصوص پیروان حضرت موسی علیه السلام مکان مقدسی هست. این منطقه همان جایی است که حضرت موسی علیه السلام و پیروانش بعد از گذشتن از دریای سرخ و نجات از دست فرعون و همراهانش، محل سکونت او و یارانش شد.

امروزه مردمان سایر کشورها با مذاهب مختلف از قبیل مسلمان و مسیحی و یهودی به این مکان می آیند تا یادگار آن دوران را بچشم ببینند. مکانی که هنوز هم می توان خشم الهی را در آنجا احساس کرد. ستونی که یاران حضرت موسی علیه السلام به دستور او ساختند. (این ستون را امروز بانام کلومن یا یادگار موسی کلیم الله می شناسند(تا یادگار عذاب و رحمت الهی - برای نسل امروز باشد – شاید همین احساس باعث شد تا «رونی وایت» از خود بپرسد آیا به راستی عذابی در کار بوده است؟! در اطراف او یک ستون و خرابه های باقی مانده از روزگاران بسیار دور قرار داشت – و روبروی او دریای قرارگرفته بود بانام دریای سرخ ... آیا این دریا از وسط به دونیم شده بود تا یکی از عزیزترین بندگان خدابه همراه یارانش از میانش بگذرند! و سپس فرعون و لشکریان با یکی از وحشتناک ترین عذاب های پروردگار روبرو شوند؟! همین سؤال باعث شد تا یکی از سخت ترین و پیچیده ترین عملیات باستان شناسی توسط «رونی وایت» و یارانش آغاز شود.

در بین محققان و اندیشمندان «رونی وایت» چهره شناخته شده ای هست... (1)، او موفق شد مدارک و مستنداتی را که قبل از او به صورت پراکنده بود را به صورت کتابی کامل منتشر کند. آیا او می توانست نشانه هایی از عذاب الهی را که دشمنان حضرت موسی علیه السلام گرفتار آن شده بودند را بیابد؟! این عملیات تنها یک عملیات باستان شناسی نبود – بلکه معبری بود به عمق حقیقت تاریخ «وایت» برای تهیه بودجه این کار عظیم نیاز به یک حامی مالی قوی و یک گروه زبده از محققین سایر علوم و رشته های دیگر داشت.

کارشناسان موزه لور پاریس این کار را یک کار نشدنی و یک تلاش بیهوده می دانستند – زیرا وایت تصمیم داشت دریای سرخ را وجب به وجب جستجو کند و پیدا کردن آثار یک چنین پدیده ای آن هم در عمق دریا و باگذشت چیزی حدود 3500 سال تقریباً یک کار محال به نظر می رسید.

عاقبت یک میلیاردر سعودی بنام «محمد سلیمان» حاضر شد بودجه این عملیات گسترده را قبول کند. محققین و دانشمندانی از کشور فرانسه – آلمان – امریکا حاضر شدن وایت را در این راه همراهی کنند. ابتدا باید مشخص می شد که حضرت موسی علیه السلام و یارانش از کجا به راه افتاده اند و کدام فرعون مغضوب پروردگار شده است... کوچک ترین مدرک می توانست آن ها را به سرمنزل اصلی برساند. همان گونه که در بالا عنوان شد منطقه «نویبه» در عربستان آخرین ایستگاه حضرت موسی علیه السلام و یارانش بوده است.

یک مورخ یونانی اشاره کوتاهی به این واقعه عظیم کرده است او می گوید: حضرت موسی علیه السلام و یارانش از شمال منطقه جیزه (هیلیوپولیس) به راه افتاده و بعد از گذشتن از کوه ها و بیابان های سینا خود را به منطقه ی (هایروت) نزدیک به آب های خلیج عقبه رسانده اند.

1- (اولین کار تحقیقاتی او جستجو برای یافتن نشانه های از کشتی حضرت نوح (ع) بود)

ص:67

- مورخ یونانی - اینجا را محل غرق شدن لشگریان فرعون می داند.

روایت دیگر که توسط مورخان مصری بعد از گذشت 1800 سال بعدازآن واقعه نگارش شده است: حکایت از آن دارد که حضرت موسی علیه السلام از منطقه نزدیک جیزه حرکت کرده و بعد از گذشتن از رودخانه سینا (امروزه این رودخانه را بانام خلیج سوئز می شناسیم) وارد منطقه بنام الطور در صحرای سینا شده و سپس خود را به نزدیکی خلیج عقبه امروزی رسانده و بعد از گذشتن از آن در «نویبه» سکنی گزیدن بررسی چنین منطقه ای با چنین ابعادی که شامل دو منطقه دریایی می شود تقریباً «یک کار غیر ممکن به نظر می رسد». «رونی وایت» در کتابش می گوید: بعد از کسب اجازه مسئولین مصری و عربستان سعودی بیش از 3000 پرواز بر روی منطقه انجام شد، اما هیچ نشان قابل اعتمادی به دست نیامد.

«وسی پترسون» یکی از همراهان «وایت» با ابزارآلات پیشرفته تمام ساحل عقبه را چه در مرز مصر و چه در مرز سعودی با وسواس زیاد مورد کنکاش قرارداد. گروه دیگری تاریخ مصر باستان را مطالعه می کردند. آن ها می خواستند بدانند کدام فرعون مورد غضب پروردگار یکتا قرارگرفته بود. نقشه هایی که توسط ماهواره ها تهیه شده بود به گروه تحقیقاتی «رونی وایت» جان تازه ای بخشید.

در این تصاویر نقطه ای در خلیج عقبه که به دریای سرخ منتهی می شد وجود داشت که عمق آن نسبت به مکان های دیگر کمتر بود. آیا حضرت موسی علیه السلام و یارانش از

این منطقه عبور کرده بودند؟ آیا فرعون و لشکریانش در این مکان به عذاب الهی گرفتارشده بودند؟! این سؤالاتی بود که «رونی وایت» و گروه همراهش را لحظه ای آرام نمی گذاشت. چهار غوّاص با ملیت های گوناگون کار اکتشاف دریایی را به سرپرستی «جاناتان گری» به عهده داشتند.

اولین غواص در امتداد مرزهای ساحلی سینا انجام شد,«جاناتان گری» می گوید: کار بسیار سخت و طاقت فرسایی بود. کار باستان شناسی آن هم در زیرآب انسان را خیلی زود خسته می کند – امّا همه ما سختی کار را می دانستیم.

– گاهی باید ماسه ها را تا عمق 5 متری کنار می زدیم – گاهی باید صخره ای را جابجا می کردیم... کار زیرآب به دلیل شرایط متفاوت بسیار سخت و طاقت فرساست و به ویژه این که در چنین کاوش هایی باید نهایت ظرافت و دقت را نیز در نظر داشت. برای این منظور گروه های فنی و علمی زیادی باید با یکدیگر همکاری می کردند. بعد از گذشت 6 ماه اولین نشانه ظاهر شد. یکی از غواصان مرجان عجیبی را در عمق آب مشاهده کرده بود، آن مرجان درواقع چرخ ارابه ای بود که افسران بلندپایه مصری اجازه سوارشدن بر آن را داشتند. بلافاصله پمپ های تخلیه ماسه کار لایروبی را آغاز کردند. اخبار این اکتشاف خیلی زود به مقامات سعودی رسید و منطقه به سرعت در محاصره مأموران امنیتی قرار گرفت.

«رونی وایت» می گوید: بعد از 34 روز من هم لباس غواصی بتن کردم و همراه غواصان به زیرآب رفتم. باورکردنی نبود – چرخ های ارابه ها – سپرهای نظامی و وسایلی که به خاطر شرایط محیطی فرم خود را ازدست داده بودند. غواصان توانسته بودند مقداری استخوان اسب و همچنین استخوان انسانی را از عمق دریا بالا بیاورند.

نام «رونی وایت» و همراهانش برای همیشه در تاریخ ثبت شده بود...

ص:68

آن ها توانسته بودند مدارکی از یک عذاب الهی را برای نسل امروز جمع آوری کنند.

1. بازسازی یک فاجعه الهی

بعد از انتشار اخبار محققان مختلفی این فاجعه عظیم را موردبررسی قراردادند.

نقشه ای از محیط تهیه شد، عمق آب، فاصله بین دو خشکی و محاسبات دیگر به کامپیوتری داده شد... نتیجه وحشتناک تر از آن بود که آن ها فکر می کردند. از میان بادها و طوفان ها، طوفان « «N.G.Sکه در سال 1982 جنوب فلوریدا را موردحمله قرار داده بود برای این محاسبه در نظر گرفته شده بود. این طوفان از گروه B هست که تقریباً مشابه آن هرسال سواحل امریکا را مورد آماج قرار می دهد.

به خاطر کم عمق بودن آن منطقه نسبت به جاهای دیگر و همچنین نزدیکی دو ساحل ... سونامی وحشتناک حاصل می شود... همان گونه که مستحضر هستید... امواج وقتی در مکان های عمق دار اقیانوس شکل می گیرد قدرت آن چنانی ندارد... اما هرچه که به ساحل نزدیک می شود ارتفاع آن افزایش و قدرت تخریب آن بسیار گسترده می شود. مشابه همان سونامی که چند سال کشورهای شرق آسیا را موردتهاجم گسترده خود قرارداد، پس ازنظر علمی هم آن منطقه مناسب ترین مکان برای عذاب الهی بوده است ...

أرض
عمون
يبوس
الخليل
كنعان
مؤاب
العريش
دمياط
رشيد
الإسكندرية
دمنهور
المنصورة
المحلة
طنطا
الفرما
الإسماعيلية
العمالقة
هليو بوليس
ممفيس
(منف)
حلوان
السويس
صحـــراء سيناء
بركة قارون
نهر
الفيوم
بني سويف
مصر
مغاغة
أيلة
منطقة الطور
جبل كاترينه
خليج السويس
خليج العقبة
مدين
الطور
بحـــر القلزم
(الأحمر)

ص:69

ω ملاقات بنی اسرائیل و فرعونیان در دریای خشک شده

در قرآن آمده است:

1- «هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: به طور قطع ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم و راه نجاتی وجود ندارد»! (1)

یکدگر را پس چو دیدند آن دو قوم

گفت موسی را مر اصحابش ز لوم

کاین زمان یابند ما را این گروه

آورند از کینه ما را بر ستوه (2)

آوردن «أَصْحابُ مُوسی» به جای بنی اسرائیل، رمز آن باشد که حتّی یاران نزدیک موسی از اینکه دریا در جلو و سپاه فرعون در تعقیب آنان هستند، دغدغه ها داشتند.

بنی اسرائیل با خود می گفتند: در پیش روی ما دریا و امواج خروشان آب و در پشت سر ما دریایی از لشکر خون خوار با تجهیزات کامل، جمعیتی که سخت از ما خشمگین اند و امتحان خون خواری خود را در کشتن فرزندان بی گناه ما سالیان دراز داده اند و خود فرعون نیز به قدر کافی مردی خیره سر و ستمگر و خون خوار است، بنابراین به سرعت همه ما را محاصره می کنند و از دم تیغ و شمشیر می گذرانند، یا اسیر کرده و با شکنجه بازمی گرداند و تمام قرائن نشان می داد که مطلب همین گونه است. در اینجا لحظات دردناکی بر بنی اسرائیل گذشت، لحظاتی که تلخی آن غیرقابل توصیف است، شاید جمع زیادی در ایمان خود متزلزل شده و سخت روحیه خود را باخته بودند.

قسمت هشتم: دلگرمی موسی به اصحاب و قومش برای نجات

در قرآن آمده است: موسی علیه السلام هم چنان آرام و مطمئن بود و می دانست وعده های خدا درباره نجات بنی اسرائیل و نابودی قوم سرکش تخلف ناپذیر است. لذا با یک دنیا اطمینان و اعتماد رو به جمعیت وحشت زده بنی اسرائیل کرد و گفت:

1- «چنین نیست آن ها هرگز بر ما مسلط نخواهند شد، چراکه پروردگارمن با من است و به زودی مرا هدایت خواهد کرد» (3)

گفت نبود این چنین بل کردگار

با من است و ره نماید در گذار (4)

این تعبیر ممکن است اشاره به همان وعده ای بوده باشد که خداوند به هنگام مأموریت دادن به موسی و هارون فرمود: «من همه جا با شما هستم می شنوم و می بینم» (5)او می داند خدا همه جا با او است مخصوصاً تکیه روی نام «رب»

1- شعراء: 61 (فَلَمَّا تَراءَا الْجَمْعانِ قالَ أَصْحابُ مُوسی إِنَّا لَمُدْرَكُونَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 526

3- شعراء: 62 (قالَ كَلاَّ إِنَّ مَعی رَبِّی سَيَهْدِينِ)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 526

5- طه: 46 (قالَ لا تَخافا إِنَّنی مَعَكُما أَسْمَعُ وَ أَری)

(خداوند مالک و مصلح) نشان می دهد که او می دانست که این راه را نه با پای خود می پیماید که با لطف خداوند قادر مهربان طی می کند. در این هنگام بعضی با ناباوری سخن موسی را شنیدند و هم چنان در انتظار فرارسیدن آخرین لحظات زندگی بودند.

نکته ها

ω گرچه هر حرکت و قیام و تصمیمی، شناخت و بصیرت لازم دارد، ولی لازم نیست انسان در گام اوّل نسبت به تمام مراحل آگاهی داشته باشد. چنان که حضرت موسی تا لحظه ای که دریا را در جلو و دشمن را پشت سرخود دید خبر از برنامه نداشت، امّا ایمان به هدایت الهی همواره در او بود.

قسمت نهم: امتحانی قبل از عبور دریا برای بنی اسرائیل

در روایات آمده است

- (*) امام حسن عسگری علیه السلام در تفسیر خویش می فرمایند: هنگامی که بنی اسرائیل به ساحل دریا رسیدند خداوند بدان ها وحی فرستاد: تا برای تجدید میثاق و عبور از دریای خروشان به نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام اقرار نمایند؛ اما آن ها به موسی گفتند: تو می دانی که همراهی ما صرفاً به خاطر ترس از فرعون است و ما چنین کلمات نامفهومی را بر زبان نخواهیم راند. در این لحظه «کالب بن یوحنا» خداوند را به جاه و عظمت پیامبر و علی علیه السلام قسم داده و داخل دریا شد. اسب او مسیری طولانی را تا آن سوی خشکی طی نموده و بار دیگر به سوی موسی و قومش بازگشت و از بنی اسرائیل خواست تا از پیامبر خدا اطاعت نمایند و ذکری را که بدان ها آموخته است بر زبان جاری سازند؛ اما لجاجت و کینه توزی آن ها اجازه نداد تا درب بهشت

را بروی خود گشوده و باعث نزول برکات الهی گردند. به فرمان خداوند موسی به نام محمد صلی الله علیه و آله و عترت پاکش به وسیله عصا بر دریای مواج کوبید: و ناگهان دالانی عظیم تا آن سوی خشکی در برابر موسی و قومش بازگشت. (1)

در قرآن آمده است :

1- «دریا شکافته شد، آب ها قطعه قطعه شدند و هر بخشی همچون کوهی عظیم روی هم انباشته گشت»! (2) و در میان آن ها جاده ها نمایان شد.

اضطراب قوم را موسی چو دید

ناله کرد او سوی خلاق مجید

که تو بینی حال ما از پیش و پس

اوّل و آخر تویی در کار و بس

پس به موسی وحی فرمودیم ما

که بزن بر بحر این ساعت عصا

1- جزایری، مجموعه کامل تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، ج1، ص 377

2- شعراء: 63 (فَأَوْحَيْنا إِلى مُوسى أَنِ اضْرِبْ بِعَصاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ)

زد عصا بر بحر و بحر از هم شکافت

هر که از بحر او تواند راه یافت

پس شد آن هر پاره چون کوه عظیم

روی هم گردید بر یکجا مقیم (1)

نکته ها

ω (انفلق)

از ماده «فلق» (بر وزن فرق) به معنی شکافته شدن است.

ω (فرق)

(بر وزن رزق) از ماده «فرق» (بر وزن حلق) به معنی جدا شدن است.

به تعبیر دیگر (به گونه ای که راغب در مفردات گوید) فرق «فلق» و «فرق» این است که اولی اشاره به شکافتن می کند و دومی جدا شدن؛ و لذا «فرقه» و «فرق» به قطعه یا جماعتی گفته می شود که از بقیه جدا گردد.

ω (طود)

به معنی کوه عظیم است و توصیف مجدد آن به عظیم در آیه فوق تأکیدی بر این معنی است. به هرحال خداوندی که فرمانش بر همه چیز نافذ است و آب ها اگر طغیان می کنند به فرمان او است و طوفان ها اگر به حرکت درمی آیند به امر او است همان خدایی که نقش

هستی نقشی از ایوان او است و آب و باد و خاک سرگردان او است، چنین فرمانی را به امواج دریا داد و امواج به سرعت پذیرا گشتند و روی هم انباشته شدند.

ω دیدگاه مولانا

وقتی موسی عصایش را به رود نیل زد و از هم گسست، باد و آفتاب نیز به امر خدا یاری کردند و راه ها آن چنان خشک شد که گردوغبار از آن بلند می شد و ابلیس در میان گفتگو با پروردگار از خدا می خواهد که راه های فریب انسان را بدو بیاموزد، از این قدرت یاد می کند و می گوید که: بدترین و آخرین فتنه را به من بیاموز، آن چنان که دیگر در دریای فتنه گردی بر جای نماند:

سوی اضلال ازل پیغام کرد

که بر آر از قعر بحر فتنه گرد

نی یکی از بندگانت موسی است

پرده ها در بحر او از گرد بست

آب از هر سو عنان را واکشید

از تگ دریا غباری برجهید (2)

مولانا با اشاره به واقعه شکافتن دریا و خشک شدن جاده به نحوی که از آن گرد بر می خواست در داستان فرستادن عزرائیل برای خاک آوردن و ساختن جسم آدم چنین نتیجه می

گیرد که همه ی عناصر در جهان مطیع و فرمان بردار خداوند هستند و نمی توانند از فرمان او سرپیچی کنند:

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 526

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 770

بنده فرمانم نیارم ترک کرد

امر او کز بحر انگیزید گرد

جز از آن خلاق گوش و چشم و سر

شنوم از جان خود هم خیر و شر

گوش من از غیر گفت او کر است

او مرا از جان شیرین جان تر

است

جان از او آمد نیامد او ز جان

صد هزارآنجان دهد او رایگان (1)

مولانا بارها از عناصر زندگی موسی برای بیان اراده و قدرت حق که باعث اعجاز می شود، اشاره می کند. وی با تلمیح به شکافته شدن دریا نیز این مطلب را تکرار می کند که اعمال موجودات به اراده و خواست خداوند هستند، زیرا خاصیت طبیعی آب دریا غرق کردن است، اما به امر حق تعالی دو خاصیت جداگانه می یابد و اهل کفر را از اهل ایمان تشخیص می دهد:

موج دریا چون به امر حق بتاخت

اهل موسی را ز قبطی واشناخت (2)

ازنظر مولانا، مرد حق با صدق خویش می تواند جماد را در اختیار گیرد، عصا را اژدها کند و کوه را به رقص درآورد، دریا را بشکافد، پس تعجبی ندارد که بر قلوب آدمیان نیز تأثیر گذارد:

صدق موسی بر عصا و کوه زد

بلکه بر دریای پر اشکوه زد (3)

مولانا بار دیگر برای بیان بی اعتباری اسباب می گوید: پیامبران به این دلیل مبعوث شدند تا ثابت کنند که اسباب مادی به اراده ی حق عمل می کنند و معجزات آن ها گواه بر این ادّعاست، همان طور که موسی بی هیچ سبب ظاهری دریا را شکافت:

انبیا در قطع اسباب آمدند

معجزات خویش بر کیوان زدند

بی سبب مر بحر را بشکافتند

بی زراعت چاش گندم یافتند (4)

ω اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی:

عصا زد بر سر دریا که برجه

برآورد از دل دریا غبار او

عصا را گفت بگذار این عصایی

همی پیچد بر خود همچو مار او (5)

به هر بحری که تازی همچو موسی

شکافد بحر تا در وی برانی

همه جان در شکر دارند از وصل

که هر یک گفت مارانی است ثانی (6)

به راستی ز فلک پیش می توان

افتاد

ز نیل می گذرد هرکه این عصا دارد (7)

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم ، ص 803

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 41

3- مولوی، مثنوی معنوی ، دفتر پنجم، ص 855

4- مولوی، مثنوی معنوی ، دفتر سوم، ص 452

5- کلیات شمس، ص 817

6- کلیات شمس ، ص 1003

7- دیوان صائب، ج 2، ص 1795

ص:73

همین دریا همین چوب کلیم است

که از وی سینه ی دریا دونیم

است (1)

مهدی دجال کش، آدم شیطان شکن

موسی دریا شکاف احمد جبریل دم (2)

شکل معجز همچو رهی کاشکاره کرد

موسی میان بحر چو بر آب زد عصا (3)

چو قوم موسی عمران ز رود نیل،

از آب

برآمدند همه بی گزند و بی آزار (4)

همو عیسی عصر و گردونش مأوا

همو موسی وقت دریاش معبر (5)

شده شکل مجره زو پیدا

همچو موسی و بحر و زخم عصا (6)

درگذر مثل کلیم از رود نیل

سوی آتش گام زن مثل خلیل (7)

عیسی گردون نشین تابع تو در

ازل

موسی دریا شکاف امت تو لم یزل (8)

چون بدین گوهر رسیدی، رسدت گه

از کرامت

بنهی قوم چو موسی گذری از هفت دریا

(9)

که دریا را شکافیدن بود چالاکی

موسی

قبای مه شکافیدن ز نور مصطفی باشد (10)

کلک صائب چون عصای موسوی در

رود نیل

رخنه ها در سینه پیدا می کند آیینه را (11)

گرد از آن دریا برآمد گرد جسم

اولیاست

تا نگویی قوم موسی را درین یم گرد کو (12)

1- کلیات اشعار اقبال، ص 405

2- دیوان خاقانی، ص 99

3- دیوان امیر معزی، ص 36

4- دیوان فرخی، ص 63

5- دیوان ظهیر فاریابی، ص 46

6- حدیقه سنایی، ص 343

7- کلیات اشعار اقبال، ص 318

8- دیوان نعمت الله ولی ص 19

9- کلیات شمس، ص 11

10- کلیات شمس ، ص 1146

11- دیوان صائب، ج 1، ص 31

12- کلیات شمس، ص 125

ص:74

چون راند مرکب، در میان راهی پدید

آمد چنان

گفتی که موسی ناگهان بر

آب دریا زد عصا (1)

خلیلی تو که هر آتش تو را همسان

بود با گل

کلیمی تو که هر دریا تو را

آسان دهد معبر (2)

نه آب گیرد جوش نه آتش آرد جوش

چو تو برون گذری باد وار از آتش وآب

خلیل آتش کوبی کلیم آب نورد

چه باک داری در کارزار آتش وآب

(3)

تو را کشتی چه کار آید به هر

آبی که پیش آید

گذر کن چون به نیل مصر بر موسی

بن عمران (4)

در نهاد تو صد فرعون با دعوی

هنوز

تو همی خواهی که چون موسی عصا بر یم زنی (5)

قوی کننده ی دست کلیم لجه

شکافت

روان کننده ی احکام وی به چوب

و عصا

درآورنده ی موسی ز گرد راه به بحر

روان کننده ی فرعون مدبرش ز

قفا

ز انتقام به زاری کشنده ی فرعون

وز التفات به ساحل کشنده ی

موسی (6)

قسمت دهم: بهانه گیری های بنی اسرائیل قبل از عبور از دریا

بنی اسرائیل به بهانه گل آلود بودن عمق دریا از پا نهادن بر آن خودداری کردند... بار دیگر موسی خداوند را بر ارواح طیبه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله سوگند داد تا مسیر عبور همراهانش خشک گردد. دعای او مستجاب گردید ...

بر ته دریا وزید آن لحظه باد

خشک کرد آن راه کانسان برگشاد

هریکی از سبطیان رفت از رهی

سوی دریا همچو در ابری مهی (7)

این بار بنی اسرائیل به بهانه ی آنکه آن ها دوازده طایفه اند و هر طایفه ای می خواهد از ورای رئیس قوم خویش حرکت کند پا به دریا ننهادند ...بار دیگر موسی بر پیامبر و اهل بیتش تمسک جست چیزی نگذشت که دوازده راه برای عبور بنی اسرائیل به وجود آمد و

هر گروهی از مسیری به راه خود ادامه می داد. عمق و شدت جریان آب به حدی بود که هیچ گروهی از وضعیت گروه دیگر اطلاعی نداشت اما پس از مدتی به لطف خداوند امواج دریا اشکالی شبیه به پل و منافذی متعدد را در درون آب به وجود آورد تا بنی اسرائیل بتوانند شاهد حرکت یکدیگر باشند. همچنین آمده است: خداوند مؤمن آل فرعون را از مکر و حیله قبطیان نجات بخشید و او به همراه موسی از میان دریا گذشت.

1- دیوان امیر معزی، ص 54

2- دیوان مسعود سعد، ص 47

3- دیوان مسعود سعد ، ص 27

4- دیوان مسعود سعد ، ص 445

5- دیوان سنایی، ص 664

6- دیوان محتشم کاشانی، ص 280

7- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 526

ص:75

در قرآن آمده است:

1- «ما بنی اسرائیل را به هنگام مقابله با فرعونیان درحالی که تحت فشار و تعقیب آن ها قرارگرفته بودند از دریا (شط عظیم نیل که به خاطر عظمتش کلمه« بحر» بر آن اطلاق شده) عبور دادیم سرانجام) بنی اسرائیل را از دریا [رود عظیم نیل] عبور دادیم و فرعون و لشکرش از سر ظلم و تجاوز، به دنبال آن ها رفتند... (1)

2- «و در آنجا دیگران [لشکر فرعون] را نیز (به دریا) نزدیک ساختیم!» (2)

3- «ما موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم» (3)

زان سپس نزدیک گرداندیم هم

قبطیان را برکنار ژرف یم

دید راهی باز فرعون اندر آب

خواست تا در وی درآید با شتاب

گفت هامانش مرو کاین راه نیست خواست

بلکه این از سحرهای موسوی ست

برگردد ز راه از خوف جان

اسب او بکشید از دستش عنان

رفت در بحر از پی یک رهنمای

تا چه بوده است اصل آن داند خدای

خیلش از پی چون همه داخل شدند

بر هلاک خویش مستعجل شدند

آب دریا هشت در دم سر به هم

رفت موسی ماند فرعون او به یم

موسی و هر کس که با او بد به راه

وا رهاندیم از یم ایشان را به گاه

پس نمودیم آن دگرها را غریق

تا مگر گیرند عبرت در طریق

مر علاماتی ست روشن اندر این

می نبودند اکثری از مؤمنین (4)

وقت خود کردیم منشق نیل را

بگذراندیم آل اسرائیل را

آمدند آنگاه فرعون و جنود

از پی آن ها ز بغی و عدو زود

جمله چون وارد شدند ایشان به یم

آب دریا هشت در دم سر به هم (5)

با فاصله ای کوتاه فرعون و لشکریانش به نزدیک دریا رسیدند. فرعون و فرعونیان که از دیدن این صحنه، مات و مبهوت شده بودند و چنین معجزه روشن و آشکاری را می دیدند

بازهم از مرکب غرور پیاده نشدند، بازهم به تعقیب موسی و بنی اسرائیل پرداختند و به سوی سرنوشت نهایی خود پیش رفتند و به این ترتیب فرعونیان نیز وارد جاده های

1- یونس: 90 (وَ جاوَزْنا بِبَنی إِسْرائیلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْیاً وَ عَدْواً ...)
2- شعراء: 64 (وَ أَزْلَفْنا ثَمَّ الْآخَرینَ)
3- شعراء: 65 (وَ أَنْجَیْنا مُوسی وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعینَ)
4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 526
5- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 330

ص:76

دریایی شدند و هم چنان مغرورانه به دنبال بردگان قدیمی خود که سر به طغیان برافراشته بودند می دویدند، غافل از اینکه لحظات آخر عمر آن ها فرارسیده و فرمان عذاب به زودی صادر می شود.

گفته اند: فرعون برای تهییج قبطیان خود را عامل شکافتن دریا دانست تا بدین وسیله آن ها راه برای ورود به آب آماده سازد؛ اما هیچ یک از آن ها جرئت نکرد پا به دریا گذارد تا آنکه فرعون سوار بر مادیان خودش داخل شکافی شد که در دریا ایجاد گشته بود و از پی او لشکریان و همراهانش وارد آب گشتند؛ و درست هنگامی که آخرین نفر از بنی اسرائیل از دریا بیرون آمد و آخرین نفر از فرعونیان داخل دریا شد فرمان دادیم آب ها به حال اول بازگردند...

4- «(به این ترتیب) فرعون با لشکریانش آن ها را دنبال کردند و دریا آنان را (در میان امواج خروشان خود) به طور کامل پوشانید!» (1)

پس درآمد از پی ایشان به زود

از پی تعظیم فرعون و جنود

پس فروبگرفت دریاشان به خویش

آنچه بد بگرفتنی از کم وبیش (2)

امواج خروشان یک مرتبه فروریختند و سر بر هم نهادند، فرعون و لشکرش را همچون پرهای کاه با خود به هر جا بردند، در هم کوبیدند و نابود کردند؛ و به این ترتیب، یک قدرت جبار ستمگر با لشکر نیرومند و قهارش در میان امواج آب غوطه ور شدند و طعمه آماده ای برای ماهیان دریا!

V در تورات آمده است:

- «وقتی قوم اسرائیل از دور مصری ها را دیدند که به آنان نزدیک می شوند، دچار وحشت شدند و از خداوند کمک خواستند. آن ها به موسی گفتند: «چرا ما را به این بیابان کشاندی؟ مگر در مصر قبر نبود که ما را آوردی در این بیابان بمیریم؟ چرا مار ا مجبور کردی از مصر بیرون بیاییم؟ وقتی در مصر بَرده بودیم، آیا به تو نگفتیم که ما را به حال خودمان واگذار؟ ما می دانستیم که بَرده ماندن در مصر بهتر از مُردن در بیابان است»

– ولی موسی جواب داد: «نترسید، بایستید و ببینید چگونه خداوند امروز شمارا نجات می دهد، این مصری ها را که حالا می بینید، از این پس دیگر هرگز نخواهید دید. آرام باشید زیرا خداوند برای شما خواهد جنگید».

– آنگاه خداوند به موسی فرمود: «دیگر دعا و التماس بس است. نزد قوم اسرائیل برو و بگو که حرکت کنند و پیش بروند و تو عصای خود را به طرف دریا دراز کن تا آب آن شکافته شود و قوم اسرائیل از راهی که در وسط دریا پدید می آید، عبور کنند ولی من دل مصری ها را سخت می سازم تا در پی شما وارد راهی که در دریا پدید آمده شوند. آنگاه می بینید که من چگونه فرعون را با تمام سربازان و سواران و عرابه های جنگیش شکست داده، جلال خود را ظاهر خواهم ساخت و تمام مصری ها خواهند دانست که من خداوند هستم».

– آنگاه فرشته ی خدا که پیشاپیش بنی اسرائیل حرکت می کرد، آمد و در پشت سر آن ها قرار گرفت ستون ابر نیز به پشت سر آن ها منتقل شد؛ و در میان قوم اسرائیل و مصری ها حائل گردید. وقتی شب فرا رسید، ابر به ستون آتش

1– طه: 78 (فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ ما غَشِيَهُمْ)
2– صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 460

تبدیل شد، به طوری که مصری ها در تاریکی بودند و بنی اسرائیل در روشنایی. پس مصری ها تمام شب نمی توانستند به اسرائیلی ها نزدیک شوند.

– سپس موسی عصای خود را به طرف دریا دراز کرد و خداوند آب دریا را شکافت و از میان آب، راهی برای عبور بنی اسرائیل آماده ساخت. تمام شب نیز از مشرق باد سختی وزیدن گرفت و این راه را خشک کرد.» (1)

نکته ها

ω (بغی)به معنی ستم و «عدو» به معنی تجاوز است، یعنی آن ها به خاطر ستم و تجاوز به بنی اسرائیل به تعقیبشان پرداختند.

ω جمله (فاتبعهم) نشان می دهد که فرعون و لشکرش به اختیار خود به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند.

بعضی از روایات نیز این معنی را تائید می کند و پاره ای دیگر چندان با آن سازگار نیست.

ω در تفسیر جمله بالا احتمال دیگری نیز داده شده که «باء» در «بجنوده» به معنی «مع» بوده باشد و مجموع جمله چنین معنی می دهد: «فرعون همراه لشگرش بنی اسرائیل را تعقیب کردند».

قسمت یازدهم: عاقبت استکبار فرعون و فرعونیان و عدم تسلیم آن ها در برابر «مبدء» و «معاد»

در قرآن در مورد عاقبت کبر و غرور فرعون و سپاهش آمده است:

1- «فرعون و لشکریانش به ناحق در زمین استکبار کردند (و خدا را که آفریننده بزرگ زمین و آسمان است انکار نمودند) وگمان کردند که قیامتی در کار نیست و به سوی ما باز نمی گردند». (2)

2- سرانجام این کبر و غرور به کجا رسید «ما او و لشکریانش را گرفتیم و در دریا پرتاب کردیم اکنون بنگر پایان کار ظالمان چگونه بود!»! (3)

3- «ما او و لشکرش را گرفتیم و در دریا پرتاب کردیم، درحالی که مرتکب اعمالی شده بود که درخور سرزنش و ملامت بود». (4)

این تکبر بد به ناحق سوی ما

بر گمانشان باز نایند از عمی

سوی ما راجع نگردند این گروه

یا که ما آییم از ایشان بر ستوه

پس گرفتیم او و لشگرهای او

غرقشان کردیم در یم زان عتو

پس نگر انجام استمکارگان

ای محمد صلی الله علیه و آله تا چه بوده کیف کان (5)

1- سفر الخروج، إصحاح 14، آیات 20- 10

2- قصص:39 (وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنا لا يُرْجَعُونَ)

3- قصص:40 (فَأَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْناهُمْ فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الظَّالِمِينَ)

4- ذاریات: 40 (فَأَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْناهُمْ فِي الْيَمِّ وَ هُوَ مُلِيمٌ)

5- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 553

ص:78

پس گرفتیم او و لشکرهاش هم

پس بیفکندیم ایشان را بیم

آن زمان بود او به نفس خود ملیم

چون که خود را دید در دریای بیم

(1)

نکته ها

ω سیاست مستکبران

گاهی با ارعاب، مردم را به تسلیم وادار می کنند.

گاهی با مانور و خودنمایی، مردم ساده لوح را فریفته ی خود می کنند.

گاهی با تطمیع می خواهند مغزها و فکرها را بخرند.

گاهی با سفرهای خود دل ها را متزلزل می کنند.

گاهی با تحقیر دیگران جنگ روانی به راه می اندازند و به طرفداران انبیا نسبت های ناروا می دهند و آنان را اراذل واوباش می خوانند.

گاهی با ایجاد ساختمان های بلند و رفیع، دلربایی می کنند.

ω تعبیر به (فَنَبَذْناهُمْ)

از ماده «نبذ» (بر وزن نبض) به معنی دور افکندن اشیاء بی ارزش و بی مقدار است.

و خداوند این موجودات بی ارزش را از جامعه انسانی طرد کردو صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک ساخت.

ω تعبیر (وَ مُلِيمٌ) (او شایسته سرزنش است)

اشاره به این است که نه تنها مجازات الهی این قوم را محو کرد، بلکه تاریخی که از آن ها باقی مانده نام ننگین و اعمال شرم آور آن ها را حفظ کرده و از ظلم و جنایت و کبر و غرور آن ها پرده برداشته است به طوری که همواره درخور سرزنش هستند.

قسمت دوازدهم: ایمان آوردن فرعون در لحظات غرق شدن

به هرحال این جریان ادامه یافت تا اینکه غرقاب دامن فرعون را فروگرفت و او همچون پر کاهی بر روی امواج عظیم نیل می غلطید، در این هنگام پرده های غرور و بی خبری از مقابل چشمان او کنار رفت و نور توحید فطری درخشیدن گرفت و...هنگامی که غرقاب دامن او را گرفت.

در قرآن آمده است:

1- فرعون گفت: «ایمان آوردم که هیچ معبودی، جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد و من از مسلمین هستم!» (2)

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 721

2- یونس: 90 (... حَتَّی إِذا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ الَّذی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمینَ)

ص:79

2- «به او (فرعون) خطاب شد (توسّط جبرئیل) الآن؟! درحالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی!» (1)

یافت فرعون آن زمان اندر بسیج

غرق خواهد گشت و نبود چاره هیچ

گفت آوردم من ایمان بر خدا

آنکه جز او نیست معبودی به جا

آن گه اسرائیلیان آورده اند

بر وی ایمان هم بوی رو کرده اند

من ز منقادانم او را هم

بر سه نوبت کرد اقرار این چنین

جبرئیلش مشت گل زد بر دهان

آوری یعنی که ایمان این زمان

هیچ فرمان می نبردی پیش تر

بودی از اهل فساد اندر بشر

دزد نفست سال ها آواره بود

گشت باز این دم که دور از چاره

بود

هست تحقیقی در این باب از بیان

لیک در تفسیر نبود جای آن

تا مبادا آنکه دور از مطلب است

وازند کاین نی به وفق مذهب است

این قدر گویم بفهمی گر مصر

هست توحید اندر اشیا مستتر

زان گذشتیم ار که فهمی دور نیست

ور نفهمی بگذر از آن زور نیست

در تفاسیر این چنین آورده اند

که به روزی جبرئیل ارجمند

نزد فرعون آمد او چون مردمان

گاه دیوان مظالم بر عیان

کاغذی دادش ز استفتا به دست

که شود گر بنده ای مغرور و مست

خواجه او مرو را از هر نشان

داده باشد برتری بر دیگران

پس کند با خواجه خود همسری

ترک او گوید شود یکجا بری

پس نوشت این بنده بس باشد به جا

گر کنندش غرق در بحر فنا

اندر آن دم کاو شد اندر بحر نیل

داد آن فتوی نشانش جبرئیل

گفت این فتوی تو دادی بهر خویش

آمد آن روزت که خود گفتی به پیش (2)

3- «و در آن موقع که عذاب ما به سراغ آنها آمد، سخنی نداشتند جز اینکه گفتند: «ما ظالم بودیم!» (ولی این اعتراف به گناه، دیگر دیر شده بود و سودی به حالشان نداشت.)» (3)

این جمله بیان می کند که انسان، با و جدان و حس درونیش درک می کند که شرک و اتخاذ اولیاء، ظلم است و می فهمد که سنت الهی بر این جاری است که اگر به طوع و رغبت به ظلم خود اعتراف نکند و نسبت به مقام ربوبی پروردگارش خاضع نگردد خداوند او را دچار عذاب نموده و مجبور به اعتراف می سازد.

4- هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند گفتند: «هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می شمردیم کافر شدیم!» (*) امّا هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای

1- یونس: 91 (الْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 721

3- أعراف: 5 (فَما كانَ دَعْواهُمْ إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا إِلاَّ أَنْ قالُوا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ)

آن ها سودی نداشت! این سنّت خداوند است که همواره در میان بندگانش اجراشده و آنجا کافران زیانکار شدند! (*) (1)

خواندن آن مردمان پس می نبود

چون عذاب ما بر ایشان رخ نمود

جز که گفتند از تحسر و از ندم

ما به نفس خویش کردیم این ستم

سودی ایشان را نبد زان اعتراف

تا که از اهلاکشان دارد معاف (2)

یافتند از بأس ما چون آگهی

بالعیان گفتند آمنا به

بر خدایی کو بود یکتا به ذات

کرده ارسال رسل با بینات

کافریم اینک به آن چیزی که ما

زان بدیم از پیش کافر بر خدا

پس نبد کایمانشان سودی دهد

چون که دیدند آن عذاب بی ز حد

سنه الله گشته جاری در اصول

که نباشد وقت یاس ایمان قبول

آن طریقه که نهاد او در عباد

کافران خسران نمودند از عناد

مرغ بی هنگام را شاید که پر

برکنندش پا برندش زود سر (3)

نکته ها

ω ایمان به خدا هنگام عذاب

هنگامی که پیشگویی های موسی یکی پس از دیگری به وقوع پیوست و فرعون بیش ازپیش از صدق گفتار این پیامبر بزرگ آگاه شد و قدرت نمایی او را مشاهده کرد، ناچار اظهار ایمان نمود، به امید اینکه همان گونه که «خدای بنی اسرائیل» آن ها را از این امواج کوه پیکر رهایی بخشید، او را نیز رهایی بخشد، لذا می گوید: به همان خدای بنی اسرائیل ایمان آوردم!

بدیهی است چنین ایمانی که به هنگام نزول بلا و گرفتار شدن در چنگال مرگ اظهار می شود، درواقع یک نوع ایمان اضطراری است، که هر جانی و مجرم و گنه کاری دم از آن می زند، بی آنکه ارزشی داشته باشد و یا دلیل بر تکامل و حسن نیت و صدق گفتار او گردد.

«ابراهیم همدانی» از حضرت رضا علیه السلام پرسید: چرا فرعون باوجودآنکه به خدا ایمان آورد مستوجب هلاک گردید؟ حضرت فرمودند: ایمان او به هنگام یاس از هر چاره ای بود و چنین ایمانی پذیرفته نیست. چراکه از اختیار انسان سرچشمه نگرفته است و بر اساس این آیات این سنت جاریه الهی است که تخلف از آن جایز نیست.

1- غافر: 84 (فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ) غافر: 85 (فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِكَ الْكافِرُونَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 238

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 662

ص:81

ω خشنودی جبرئیل

(*) امام صادق علیه السلام می فرمایند: جبرئیل تا زمان نزول آیه: (الآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) همواره محزون و افسرده به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسید ...اما بعد از نزول این آیه بسیار خندان و شاداب بود و وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله علت این امر را از او جویا شد.

جبرئیل گفت: فرعون به هنگام غرق شدن اقرار به ایمان و وحدانیت خداوند نمود و من خطاب به او این جمله را بیان کردم(الآنَ وَ قَدْ ...) از آن زمان می ترسیدم که خداوند بر این جمله صحه نگذارد فرعون را مشمول رحمت خویش گرداند؛ اما امروز و با نزول این آیه مطمئن گشتم که خوشنودی خداوند در ورای آن نهفته است. (1)

قسمت سیزدهم: مرگ فرعون و فرعونیان

همه چیز در یک لحظه پایان گرفت، بردگان اسیر آزاد شدند و جباران مغرور گرفتار و نابود گشتند، تاریخ ورق خورد، تمدنی خیره کننده که بر ویرانه های خانه های مستضعفان پی

ریزی شده بود از صفحه عالم محو گشت، دوران آن مستکبران پایان گرفت و مستضعفان وارث ملک و حکومت آن ها شدند.

امام رضا علیه السلام فرمودند: طلایه سپاهیان فرعون هشت صد هزار نفر و جناحین آن بالغ بر یک میلیون نفر بود، تمام این عده به همراه فرعون در دریا غرق گشتند و هیچ اثری از آن ها باقی نماند ... (2)

خداوند مخصوصاً از میان تمام مجازات ها مجازات غرق را برای آن ها انتخاب نمود، چراکه تمام عزت و شوکت و افتخار و قدرتشان با همان رود عظیم نیل و شاخه های بزرگ و فراوانش بود که فرعون از میان تمام منابع قدرتش روی آن تکیه کرد و گفت: (أَ لَیْسَ لِی مُلْکُ مِصْرَ وَ هذِهِ الْأَنْهارُ تَجْرِی مِنْ تَحْتِی) «آیا حکومت مصر از آن من نیست و این نهرها تحت فرمان من نیست»؟! آری باید همان چیزی که مایه حیات و قدرت آن ها است عامل فنا و نابودی و گورستانشان گردد تا همگان عبرت گیرند!

در قرآن آمده است:

1- «این [وضع حال و عادت بت پرستان در مورد سلب نعمت ها و گرفتاری در چنگال کیفرهای سخت] (درست) شبیه (حال) فرعونیان و کسانی است که پیش از آن ها بودند آیات پروردگارشان را تکذیب کردند ما هم به خاطر گناهانشان، آن ها را هلاک کردیم و فرعونیان را غرق نمودیم و همه آن ها ظالم (و ستمگر) بودند!»(*) به یقین، بدترین جنبندگان نزد خدا، کسانی هستند که کافر شدند و ایمان

1- قمی، تفسیر قمی، ج 1،ص 316.

2- شیخ مفید ، اختصاص،ص 266

ص:82

نمی آورند. (*) همان کسانی که با آن ها پیمان بستی سپس هر بار عهد و پیمان خود را می شکنند و (از پیمان شکنی و خیانت)، پرهیز ندارند. (*) (1)

بهر تکذیب نبی یکدل شدند

زان سبب نابود و مستأصل شدند

حق تعالی بشنود اقوالشان

داند آن اندیشه و اعمالشان

دأبشان چون دأب فرعون است و آل

قبل از آن ها هم ز اتباع ضلال

بودشان تکذیب آیات و رسل

کامد از پروردگار از جزء و کل

پس نمودیم آن جماعت را تباه

غرقشان کردیم در نیل از گناه

آل فرعون آنچه بودندی همه

که ستم کردند بر خویش آن رمه

هست حال این قتیلان قریش

همچو حال قبطیان در طور و طیش

بدترین جنبندگان اندر زمین

نزد حق باشند کفار از یقین (2)

2- فرعون «اراده کرد که آن ها (بنی اسرائیل) را از آن سرزمین بیرون کند اما ما او و همه همراهانش را غرق کردیم» (3)

3- «ما از آن ها انتقام گرفتیم آنهارا در دریا غرق کردیم زیرا آن ها آیات ما را تکذیب کردندو از آن غافل بودند» (4)

4- «هنگامی که ما را با اعمالشان به خشم آوردند از آن ها انتقام گرفتیم و همه را غرق نمودیم»! (5)

زان جماعت پس کشیدیم انتقام

غرقشان کردیم در یم بالتّمام

زآنکه آیت های ما را بر دروغ

حمل کردند آن گروه بی فروغ

زآنکه بودند از مآلش بی خبر

وز عذابی کآید ایشان را ببر

شرح غرقه گشتن ایشان بیم

گفته ایم و بعدازآن گوئیم هم (6)

رفته بیرون یعنی از فرمان حق

یا ز حکم عقل جمله آن فرق

خشمگین ما را چو کردند آن زمان

کینه بکشیدیم سخت از دشمنان

بهر حق حزنی روا هرگز کی است

لیک حزن اولیا حزن وی است

موسی از فرعون و قومش شد حزین

حق کشید از دشمنانش کین ازین

غرقشان کردیم در یم با اسف

در دو لحظه فجعلناهم سلف (7)

1- أنفال: 54-56 (كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَغْرَقْنا آلَ فِرْعَوْنَ وَ كُلٌّ كانُوا ظالِمينَ (*) انَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عندَ اللَّهِ الَّذينَ كَفَرُواْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (*) الَّذينَ عَاهَدتَّ مِنهُمْ ثمَّ يَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ (*))

شعراء: 66 (ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 286

3- إسراء: 103 (فَأَرادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَميعاً)

4- أعراف: 136 (فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ كانُوا عَنْها غافِلينَ)

5- زخرف: 55 (فَلَمَّا آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ أَجْمَعينَ)

6- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 260

7- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 682

ص:83

v در تورات آمده است:

- بنابراین قوم اسرائیل از آن راه خشک در میان دریا گذشتند درحالی که آب دریا در دو طرف راه، همچون دیواری بلند برپاشده بود.

- در این هنگام تمام سواران و اسب ها و عرابه های فرعون در پی قوم اسرائیل وارد دریا شدند.

- در سپیده دم، خداوند از میان ابر و آتش، بر لشگر مصر نظر انداخت و آن ها را آشفته کرد.

– چرخ های همه ی عرّابه ها از جا کنده شدند چنانکه به سختی می توانستند حرکت کنند.

– مصری ها فریاد برآوردند: بیایید فرار کنیم، چون خداوند برای اسرائیلی ها با ما می جنگد.

– وقتی همه ی قوم اسرائیل به آن طرف دریا رسیدند، خداوند به موسی فرمود: «باردیگر دست خود را به طرف دریا دراز کن تا آب ها برسرمصری ها و اسب ها و عرابه هایشان فرو ریزند»

– موسی این کار را کرد و سپیده دم، آب دریا دوباره به حالت اوّل بازگشت. مصری ها کوشیدند فرار کنند، ولی خداوند همه ی آن ها را در دریا غرق کرد. پس آب برگشت و تمام عرابه ها و سواران را فروگرفت، به طوری که از لشگر فرعون که به تعقیب بنی اسرائیل پرداخته بودند حتّی یک نفر هم زنده نماند. به این ترتیب، بنی اسرائیل از میان راهی که بر دو طرف آن دیوارهای بلند آب برپاشده بود، گذشتند. این چنین خداوند در آن روز، بنی اسرائیل را از چنگ مصری ها نجات بخشید. (1)

نکته ها

ω دگرگونی های نعمت های دنیا

یعنی از میان رفتن مواهب الهی و پیروزی ها، امنیت ها، قدرت ها و سایر افتخارات

ω ریشه ی کفر

ریشه ی کفر، عدم تعقل صحیح است، قرآن، ارزش انسان را درگرو عقل و ایمان می داند که اگر تعقل نکند، یا کفر ورزد، از مدار انسانیت خارج است. انسان واقعی، کسی است که

عاقل و مؤمن باشد. آری، کافری که حقّ را فهمید امّا ایمان نمی آورد، ممکن است نزد مردم عنوانی داشته باشد، ولی نزد خداوند بدترین جنبنده است. (شَرَّ الدَّوَابِّ). در روایات آمده است: کسی که وفادار نباشد و پیمان شکنی کند، منافق است، هرچند نماز بخواند و روزه بگیرد.

ω تعبیر به (ینقضون) و (لا یتقون)

که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد دلیل بر این است که آن ها کراراً پیمان خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله شکستند.

ω (یستفز)

از ماده «استفزاز» به معنی بیرون راندن به زور و عنف است.

1- سفر الخروج، إصحاح 14، آیات 22-30

ص:84

ω منظور از انتقام الهی

یعنی خداوند جمعیت فاسد و غیرقابل اصلاح را که در نظام آفرینش حق حیات ندارند، نابود سازند و انتقام در لغت عرب چنان که سابقاً هم گفته ایم به معنی مجازات و کیفر دادن است، نه آن چنان که در فارسی امروز از آن فهمیده می شود. نه اینکه به راستی غافل بودند، زیرا بارها با وسایل مختلف، موسی علیه السلام به آن ها گوشزد کرده بود، بلکه عملاً همچون غافلان بی خبر کمترین توجهی به آیات خدا نداشتند. شک نیست که منظور از انتقام الهی

این نیست که خداوند همانند اشخاص کینه توز به مقابله برخیزد و در برابر اعمال دیگران واکنش نشان دهد بلکه منظور از انتقام الهی آن است که جمعیت فاسد و غیرقابل اصلاح را که در نظام آفرینش حق حیات ندارند، نابود سازند و انتقام در لغت عرب چنان که سابقاً هم گفته ایم به معنی مجازات و کیفر دادن است، نه آن چنان که در فارسی امروز از آن فهمیده می شود.

ω داستان عبور حضرت موسی و پیروانش از دریا و غرق شدن و عذاب فرعونیان در آن، ترسیمی از قیامت است که همه وارد جهنّم می شوند و سپس متقین نجات پیدا می کنند. (وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وارِدُها» ... (ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیها جِثِیًّا) (مریم: 71 -72)

ω (آسفونا)

از ماده «اسف» هم به معنی «اندوه» آمده و هم «غضب». به گفته راغب اصفهانی در کتاب مفردات، گاه به «اندوه توأم با غضب» گفته می شود و گاه به هر یک از این دو جداگانه، چراکه حقیقت آن هیجانی درونی است که انسان را به انتقام دعوت می کند، هرگاه نسبت به زیردستان باشد در شکل غضب ظاهر می شود، هرگاه نسبت به بالادستان باشد به صورت اندوه آشکار می گردد. لذا وقتی از ابن عباس درباره «حزن» و «غضب» سؤال کردند گفت ریشه هر دو یکی است اما لفظ آن مختلف است! این نکته نیز قابل توجه است که نه حزن و اندوه درباره خداوند مفهومی دارد و نه خشم به آن معنی که در میان ما معروف است، بلکه خشم و غضب خداوند به معنی «اراده مجازات» و رضایت او به معنی «اراده ثواب» است.

(*) از امام صادق علیه السلام درباره ی تفسیر کلمه (آسَفُونا) سؤال شد و حضرت فرمود: خداوند مثل ما انسان ها تأسف ندارد، ولی اولیایی دارد که تأسف یا رضایت آنان، خشم و رضایت او را به همراه دارد.

(*) امام صادق علیه السلام می فرمایند: «عده ای از بنی اسرائیل در حالت نفاق و تذبذب به سر می بردند آن ها می گفتند اگر امیدی در پیوستن به موسی باشد به او خواهیم گروید اما اگر غلبه با فرعونیان باشد برای تامین دینار خود همراه او خواهیم بود، روز موعود و غرق شدن قبطیان این عده سعی کردند خود را از سپاه فرعون جدا کرده و به موسی بپیوندند اما خداوند فرشته ای را مأمور ساخت تا اسبان آن ها را به عقب بازگرداند و به همراه فرعون و قبطیان اسیر امواج خروشان دریا شدند.» (1)

1- کلینی، کافی، ج 1، ص 109؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 13، ص 127.

(*) امام کاظم: در حدیثی فرمودند: «پدر یکی از یاران موسی علیه السلام در میان سپاهیان فرعون بود، او به هنگام حرکت به سوی دریای سرخ از لشکر موسی جدا گشت تا شاید بتواند پدرش را ترغیب نماید به آن ها بپیوندد. تلاش آن پسر بی اثر ماند و آن دو به همراه فرعونیان در دریا غرق شدند هنگامی که خبر این حادثه به موسی رسید متأسف گشته و گفت: آن پسر در رحمت الهی بسر خواهد برد ولی باید دانست هنگامی که عذاب الهی فرامی رسد راه دفاعی برای گناهکار باقی نخواهد ماند.» (1)

1- کلینی، کافی، ج 2، ص 375

ص:86

خروج موسى وهارون عليهما السلام
ببني إسرائيل من أرض مصر
البحـــر الكبيـــر (المتوسـط)
يافا
أريحا
أور سالم
حبرون
(الخليل)
غزة
أرض كنعان
عراد
بحيرة لوط
بحيرة البردويل
جبل صفون
أرض جاسان
مجدول
إيتام
العمالقة
جبل هور
رعمسيس
سكوت
قادش
برنيع
جبل هارون
عليه السلام)
منطقة تجمع بني
إسرائيل
نقطة الانطلاق
بطيانة
عيون موسى
برية إيتام
مارة
إيليم
برية فاران
العقبة
أيلة
مصـــر
برية سيناء
دفقة
حصيروت
خليج السويس
خليج العقبة
رفيديم
جبل موسى
الطور
مدين
مدين
فَلَمَّا تَرَٰٓءَا ٱلْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ
كَلَّآ إِنَّ مَعِىَ رَبِّى سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾ فَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱضْرِب
بِّعَصَاكَ ٱلْبَحْرَ فَٱنفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَٱلطَّوْدِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٦٣﴾
وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ ٱلْءَاخَرِينَ ﴿٦٤﴾ وَأَنجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾
ثُمَّ أَغْرَقْنَا ٱلْءَاخَرِينَ ﴿٦٦﴾
شمال
غرب
شرق
جنوب
مقياس الرسم
صفر ٣٠ كم

ص:87

صب تذكاري تخليدا لنبي الله موسى عليه السلام على قمة جبل نبو بمأدبا الأردنية

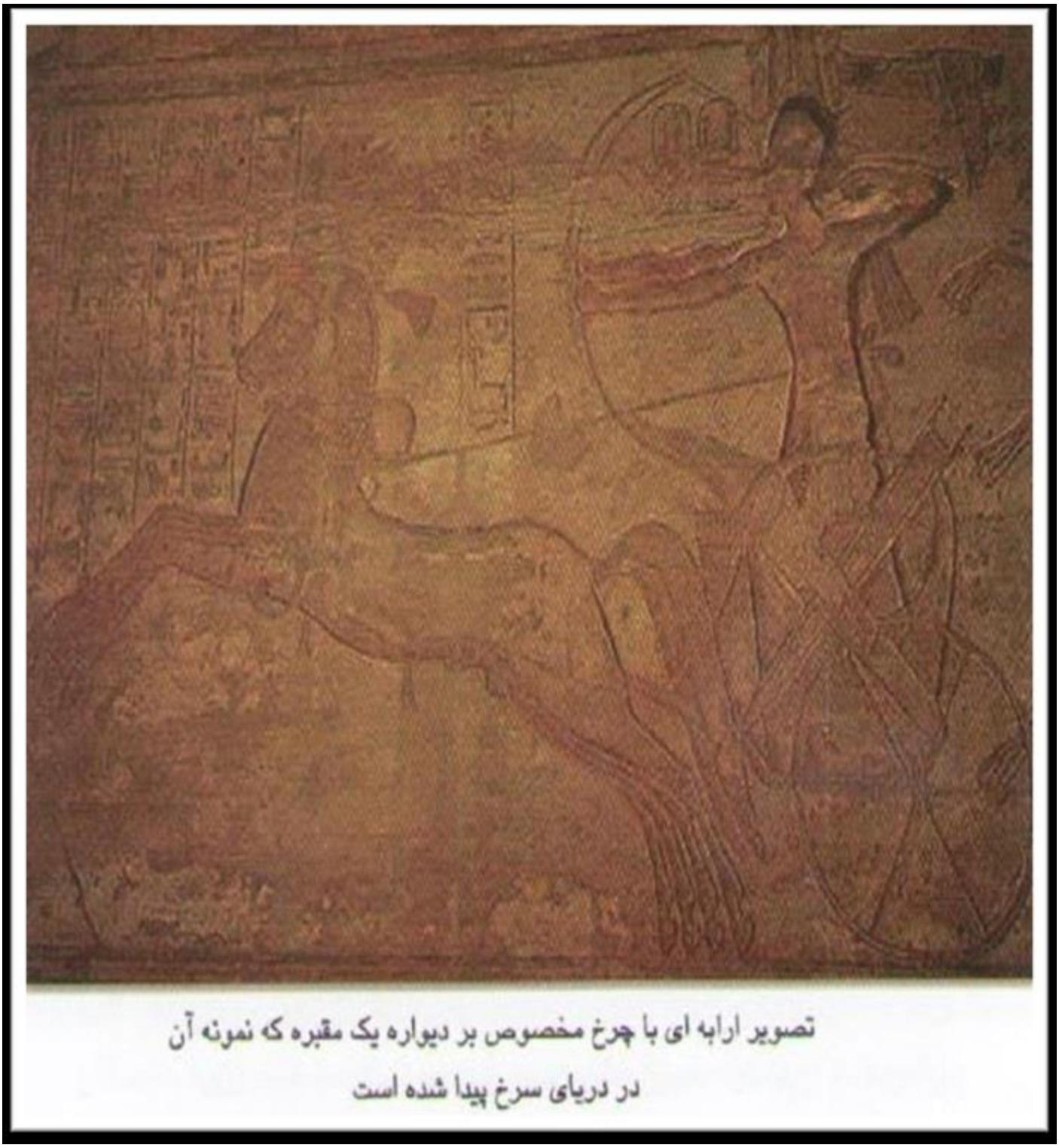

تصویر ارابه ای با چرخ مخصوص بر دیواره یک مقبره که نمونه آن
در دریای سرخ پیدا شده است

قسمت چهاردهم: خداوند جسد فرعون را برای عبرت مردم و آیندگان سالم به ساحل انداخت

چون بنی اسرائیل باور نمی کردند معبود قبطیان به هلاکت رسیده باشد... چراکه عظمت فرعون در افکار مردم آن محیط چنان بود که اگر بدنش از آب بیرون نمی افتاد بسیاری باور نمی کردند که فرعون هم ممکن است غرق شده باشد و ممکن بود به دنبال این ماجرا افسانه های دروغین درباره نجات و حیات فرعون بسازند، لذا خداوند بدن بی جان او را از آب بیرون افکند. در قرآن آمده است:

1- به همین دلیل خداوند گفت: «امروز بدن تو را از امواج رهایی می بخشیم تا درس عبرتی برای آیندگان باشی» (1) برای زمامداران مستکبر و برای همه ظالمان و مفسدان و نیز برای گروه های مستضعف.

پس رهانیمت در این روز از فتن

تا که باشد عاری از روحت بدن

می دهیمت بر بدن یعنی نجات

چون که عاری گردد از روح و حیات

تا مگر کاید تو را هر کس ز پی

باشد این خود آیتی از بهر وی

اکثری از مردمان ز آیات ما

بی خبر باشند از جهل و عمی (2)

V در تورات آمده است:

– «اسرائیلی ها اجساد مصری ها را دیدند که در ساحل دریا افتاده بودند. وقتی قوم اسرائیل این معجزه ی عظیم خداوند را به چشم دیدند، ترسیدند و به خداوند و به بنده ی او موسی، ایمان آوردند».

– همان طور که می بینیم، در تورات به جای نام فرعون که جسدش به ساحل پرتاب شده بود، نام مصری ها (همان قبطیانی که در دریا غرق شدند) آمده است و این مطلب با قرآن منافاتی ندارد و فرعون نیز جزء یکی از مصری ها بوده که قرآن تنها به آن اشاره کرده است. (3)

شش نمونه چرخ ارابه افسران و فرمانده لشکر فرعون در دریا

1- یونس: 92 (فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَهً وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آیاتِنا لَغافِلُونَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 330

3- سفر الخروج، إصحاح 14، آیه 31

ص:89

نکته ها

ω (ننجیک)

خداوند دستور داد امواج، بدن او را بر نقطه مرتفعی از ساحل بیفکند، زیرا ماده «نجوه» به معنی مکان مرتفع و زمین بلند است.

جمله (فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ): با فاء تفریع، آغازشده و این ممکن است اشاره به آن باشد که آن ایمان بی روح فرعون در این لحظه ناامیدی و گرفتاری در چنگال مرگ، این ایمانی که همانند جسم بی جانی بود این مقدار تأثیر کرد که خداوند جسم بی جان فرعون را از آب نجات داد تا طعمه ماهیان دریا نشود و هم عبرتی باشد برای آیندگان!

هم اکنون در موزه های «مصر» و «بریتانیا» یکی دو بدن از فراعنه به حال مومیایی باقی مانده است، آیا بدن فرعون معاصر موسی در میان آن ها است که بعداً آن را به صورت مومیایی حفظ کرده اند یا نه؟ دلیلی در دست نداریم، ولی تعبیر (لِمَنْ خَلْفَکَ) ممکن است این احتمال را تقویت کند که بدن آن فرعون در میان این ها است تا عبرتی برای همه آیندگان باشد، زیرا تعبیر آیه مطلق است و همه آیندگان را شامل می شود.

راغب در مفردات گفته: بدن به معنی جسد عظیم است و این می رساند که فرعون همانند بسیاری از مرفهین که دارای زندگانی پرزرق وبرق افسانه ای هستند، اندامی درشت و چاق وچله داشت!

بعضی دیگر گفته اند که یکی از معانی «بدن» زره است و این اشاره به آن است که خداوند فرعون را با همان زره زرینی که بر تن داشت از آب بیرون فرستاد تا به وسیله آن شناخته شود و هیچ گونه تردیدی برای کسی باقی نماند.

روایتی از امام رضا علیه السلام در تفسیر صافی نقل شده است که فرمود: سرتاپای فرعون غرق در زره و سلاح بود و طبق قاعده می بایست پس از غرق شدن به قعر دریا برود، ولی امواج، آن بدن سنگین را به ساحل بلندی افکند. که این خود یک معجزه بود.

ω دو علتی که علی بن موسی الرضا علیه السلام در مورد غرق شدن فرعون ذکر نموده اند:

خداوند فرعون را باوجودآنکه غرق در زره بود به اعماق دریا فرو نبرد بلکه او را به ساحل انداخت تا نشانه و عبرتی باشد برای همگان.

البته هلاکت فرعون دلیل دیگری نیز داشت او در آستانه مرگ از موسی کمک خواست؛ و خداوند خطاب به پیامبرش گفت: تو آفریدگار او نیستی بنابراین به فریادش اعتنایی مکن، اگر او به درگاه من پناه جسته بود بدون شک به یاری اش می شتافتم. (1)

(*) شیخ صدوق می گوید: در عهد فرعون آب رود نیل پائین رفته و بعد از مدتی خشک شد. بزرگان قوم به نزد او آمده و درخواست کردند تا بار دیگر رودخانه را پر از آب نماید. چراکه بسیاری از کشتزارها و احشام آن ها نابود گشته بود. فرعون ابتدا از آن ها اعلان انزجار نمود اما در مرتبه بعد به خلوتی رفته و صورت خود را بر خاک نهاد و با انگشت سبابه به آن ها اشاره کرده و گفت: بار خدایا بنده ای ذلیل به درگاه تو روی آورده و من می دانم هیچ کس به جز ذات یگانه ات قادر به چنین کاری نخواهد بود. متعاقب دعای او آب

رودخانه نیل مجدداً جریان عادی یافت اما فرعون خود را فاعل اصلی این کار دانست و مردم در برابر او به سجده افتادند. در همین موقع جبرئیل به صورت

1- ابن بابویه، علل الشرائع، ص 69؛ ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 83

جوانی به حضور فرعون رسیده و گفت: بنده ای داشتم که او را مهتری بخشیده و بر اسرار و خزائن خویش آگاه نمودم اما او اینک به ستیز با من پرداخته است و در زمره دشمنان با دوستانم عداوت می ورزد اینک از تو می خواهم تا سزای چنین شخصی را معین فرمایی. فرعون که بسیار آشفته بود گفت: چنین بنده نافرمانی را سزاست تا در دریای سرخ غرق نمود. جبرئیل از او خواست تا حکم خویش را علیه غلامش بر کاغذی نوشته و مهر نماید. فرعون نیز چنین کرد. سال ها گذشت تا آن روز که فرعون و لشکریانش در تعقیب موسی و بنی اسرائیل داخل دریا شدند در آن موقع جبرئیل نامه مهرشده را به او داده و گفت تو خود مجازات خویش را تعیین نموده بودی. (1)

البته در مورد حدیث مذکور شبهاتی چند واردشده است از آن جمله اینکه جریان یافتن مجدد آب نیل به دست فرعون می تواند دلیلی باشد تا مردم فریب خورده تبعیت بیشتری از او داشته باشند و این با حکمت الهی سازگاری ندارد اما ازآنجاکه این گونه شبهات صرفاً اختصاص به همین حادثه ندارد به بیان وجوهی چند پیرامون آن خواهیم پرداخت:

1. بطلان بعضی امور به قدری واضح است که هر انسان فهیمی تشخیص خواهد داد که مثلاً ادعای ربوبیت از جانب فرعون دروغی آشکار است ضمن آنکه در همان حادثه مردم خطاب

به فرعون گفتند اگر آب نیل را بار دیگر به جریان نیندازی ما خدای دیگری را بر خواهیم گزید.

بنابراین مشخص است که پرستش فرعون صرفاً به انگیزه های دنیوی بازمی گردد و قضیه ای اعتباری است. البته درصورتی که این گونه ادعاها به هماورد خواهی با پیامبر یا امامی بیانجامد مسلم است که در آن صورت می بایست در برابر چنین افرادی عکس العمل مناسب نشان داد و از همان جمله است اقدام امام کاظم: که از مدعیان امامت خواست تا به میان آتش روند.

2. خداوند به عزت خویش سوگند یادکرده تا پاداش عمل نیک هر کس را در دنیا یا آخرت بدو عطا فرماید و به همین خاطر است که بنا بر نقل امیرالمؤمنین: شیطان به پاس شش هزار سال عبادت در آسمان ها مستحق مهلت الهی گردید و خواهشش برای تسلط بر انسان ها تا روز قیامت موردقبول واقع شد.

3. بعید نیست که حادثه ای مانند جریان یافتن مجدد آب نیل و امثال آن نوعی تردستی و سحر باشد و این منافاتی با تضرع و سجده فرعون بر درگاه خداوند نخواهد داشت. چراکه فرعون و هامان از تردستان و جادوگران ماهر در میان قوم خویش بودند و ممکن است آن ها تردستی خویش را با بهره گیری از بعضی ادعیه و وردها آمیخته باشند تا اثر آن قطعی گردد.

4. حکمت الهی اقتضا می کند تا در مسیر تکلیف و تمییز حق و باطل تضارب آراء و افکار وجود داشته باشد و بر همین اساس فرعون و قومش نشانه های آشکار بسیاری از الطاف خداوندی را مشاهده کردند. اگر پرده های اوهام و خرافه پرستی را از برابر چشمان خود

برکنار می زدند، در آن صورت قادر بودند دریچه های ایمان را در برابر خود گشوده بینند و می توان کاری را که فرعون انجام داد به مثابه امتحان و ابتلای آن ها برای تشخیص حق از باطل دانست و هیچ دلیلی وجود ندارد تا کار او را مطابق با معیارهای الهی فرض نماییم.

1- ابن بابویه، علل الشرائع، ص 58

5. حکمت جاریه الهی بر این اساس پایه نهاده شده است تا هنگامی که حجت بر انسان ها کامل گشت و پیامبرانی برای هدایت به سوی آن ها گسیل داشته شد و از طرفی عقلی مبتنی بر تمییز حق از باطل بدان ها تفویض گردید دیگر عذری برای عدم پذیرش وحدانیت خداوند و اعتقاد به رسولان در آن ها باقی نماند؛ اما در این مسیر گروهی از انسان ها به عناد و لجاجت با آیات الهی می پردازند و خداوند نیز بر پایه قاعده لطف بدان ها مهلت بسیار می بخشد اما این فرصت در جهت بازگشت و شکوفایی استعدادهای آن ها بکار گرفته نمی شود. بلکه روز به روز بر طغیان و کفران نعمت ها افزوده می گردد و آن ها که همچنان در نعمت و رفاه به سر می برند خواهند پنداشت که این فراخی و گشایش از رحمت الهی نشئت گرفته است. درصورتی که مهلت خداوند بر آن ها به ضررشان تمام خواهد شد. چراکه نافرمانی آن ها بیشتر شده و عقاب افزون تری را برای خود مهیا خواهند نمود.

فرعون و قومش نیز چنین وضعیتی داشتند و می پنداشتند مهلت خداوند به آن ها منبعث از سرچشمه رحمت او است و از همین باب است حالت فقهای مذاهب چهارگانه، آن ها گمان می کنند مذهبی را بنا نهاده اند که تا روز قیامت در خلود و جاودانگی خواهد ماند؛ اما نمی

دانند از سوی دیگر مستوجب مهلت و قاعده املاء و استدراج الهی به معنایی که ذکر شد گردیده اند.

در مورد علت مرگ فرعون و فرعونیان در قرآن آمده است:

1- «و آن ها که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که نمی دانند، گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد. (*) و به آن ها مهلت می دهم (تا مجازاتشان دردناکتر باشد) زیرا طرح و نقشه من، قوی (و حساب شده) است. (و هیچ کس را قدرت فرار از آن نیست.) (*)» (1)

وآنکه بر تکذیب آیت های ما

آمدند از کفر و انکار و ابا

اندک اندک زودشان گیریم ما

از رهی کان را ندانند از عما

چون به عصیان رونمایند و فساد

نعمت ایشان را شود شاید زیاد

بر گمانشان کان نعم لطف است و بر

غافل اند از قهرهای مستتر

پس بیفزایند بر طغیان خویش

بی خبر از آخر و پایان خویش

زود ایشان راست از ما مهلتی

بازشان گیریم پس در غفلتی

دیر گر گیریم ایشان را عیان

می نگردد فوت از ما وقت آن

می کند تعجیل آن در کارها

که ز فوتش ترسد او بسیارها

زآنکه کید من بسی باشد متین

کید امر مخفی است از آن و این

(2)

نکته ها

ω فرعون در اقرار به توحید صادقانه و از روی اخلاص عمل نکرد و صرفاً به خاطر وانمود به یکتاپرستی توبه نمود.

اقرار او نوعی دنباله روی و تقلید کورکورانه بود. (لا إِلهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ.)

1- اعراف: 182-183 (كَذَّبُواْ بِايَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (*) وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (*))

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 273

اکثریت یهودیان بنی اسرائیل شبیه سازی می کردند و قائل به جسمیت در مورد پروردگار بودند و به همین جهت بود که به گوساله پرستی روی آوردند چراکه گمان می کردند ذات باری تعالی در میان جسم آن حیوان است و اعتقاد فرعون نیز منبعث از این طرز فکر بود.

فرعون تنها به وحدانیت خداوند اقرار نمود اما نبوت موسی را باور نداشت و به همین خاطر توبه اش پذیرفته نشد. (1)

ω دیدگاه مولانا

مولانا می گوید: فرعون براثر کوردلی، قدرت حق و مردان حق را ناچیز انگاشت، زیرا برای درک حقیقت، باید بینایی باطنی داشت که آن نیز با عنایت حق شامل حال حقیقت جویان می گردد. مولانا مرگ فرعون را ناشی از کوردلی و ظاهربینی او می داند که چون دید باطنی نداشت، قدرت حق و مردان حق را ناچیز انگاشت و قهر الهی بر چشمان او پرده ای کشید که دریای نیل را خشک دید و به سوی یاران موسی حمله ور شد، زمانی که به وسط دریا رسید، خود را ته آب های خروشان نیل غرقه یافت:

می نماید موج خونش تل مشک

می نماید قعر دریا خاک خشک

خشک دید آن بحر را فرعون کور

تا در او راند از سر مردی و

زور

چون درآید در تگ دریا بود

دیده ی فرعون کی بینا بود

دیده بینا از لقای حق شود

حق کجا هم راز هر احمق شود (2)

مولانا دراین باره می گوید: کسی که خشم مردان حق را برمی انگیزد، خوشی ها و نعمات دنیوی را بر خود حرام می کند، همان گونه که فرعون با تفریح با نفرین موسی در رود نیل غرق شد، اما کوردلان بازهم از عاقبت آن ها عبرت نمی گیرند:

خشم مردان خشک گرداند سحاب

خشم دل ها کرد عالم ها خراب

بنگرید ای مردگان بی حنوط

در سیاست گاه شهرستان لوط

پیل خود چه بود که سه مرغ پران

کوفتند آن پیلکان را استخوان

اضعف مرغان ابابیل است و او

پیل را بدرید و نپذیرد رفو

کیست کاو نشنید آن طوفان نوح

یا مصاف لشکر فرعون و روح

روحشان بشکست و اندر آب ریخت

ذره ذره آبشان بر می گسیخت

کیست کاو نشنید احوال ثمود

وآن که صرصر عادیان را می ربود

چشم باری در چنان پیلان گشا

که بدندی پیل کش اندر وغا

آن چنان پیلان و شاهان ظلوم

زیر خشم دل همیشه در رجوم

تا ابد از ظلمتی در ظلمتی

می روند و نیست غوثی رحمتی (3)

1- فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج 5، ص 24

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 276

3- مولوی، مثنوی معنوی ، دفتر سوم، ص 465

ص:93

بنابراین هرکسی مشمول عنایت حق قرار نمی گیرد. هرکه با حق باشد، لایق عنایت و لطف اوست و دریای خروشان برایش جاده می شود و آنکه با وی درآویزد، در دریای خشم و قهر او غرق خواهد شد:

جاده باشد بحر ز اسرائیلیان

غرقه

گر باشد ز فرعون عوان (1)

مولانا که معتقد است، جمادات با حق زنده اند و دارای ادراک و شعورند، می گوید: هنگام امتحان الهی طبیعت لشکر حق می شود و به اراده و فعل حق عمل می کنند:

آنچه بر فرعون زد آن بحر کین

وان چه با قارون نمودست این زمین (2)

· اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی:

قوم فرعون همه را در بن دریا

راند

آن گهی غرقه کند شأن و نگون

گرداند

گر بترسندی و فرعون خدا را خواند

جبرئیل آید و خاکش به دهن

افشاند

واندر آن دریا و آن آب و وحل درماند

که برون آمد ازآنجا نستواند (3)

در نیل غم فتاد و سپهرش به طنز

گفت

الآن قد ندمت و ما ینفع الندم (4)

گرچه فرعون لعین خصم تو در بحر

شود

موکب موسوی ات گرد برآرد ز

بحار (5)

یکی از سؤالاتی که باستان شناسان و همچنین محققان به دنبال پیدا کردن جوابی برای آن هستند، فرعونی است که مورد غضب پروردگار یکتا قرار گرفت است. در اینکه مومیایی فرعون غرق شده، فاقد زخم یا جراحات ناشی از جنگ باشد- شکی وجود ندارد... و همین ادعا می تواند نشانی از غرق شدن این فرعون به امر پروردگار باشد.

قسمت پانزدهم: سرود موسی پس از عبور از دریا

در تورات آمده است:

- آنگاه موسی و بنی اسرائیل در ستایش خداوند این سرود را خواندند:

- خداوند را می سراییم که شکوهمندانه پیروز شده است (*)

- او اسب ها و سوارانشان را به دریا افکنده است (*)

- خداوند قوت و سرود و نجات من است (*)

- او خدای من است، پس او را ستایش می کنم (*)

1- مولوی، مثنوی معنوی ، دفتر سوم، صفحه ی 474

2- مولوی، مثنوی معنوی ، دفتر چهارم، صفحه ی 590

3- دیوان منوچهری، ص 19

4- دیوان حافظ، ص 95

5- دیوان انوری، ج 1، ص 189

ص:94

- او خدای نیاکان من است، پس او را تجلیل می نمایم. (*)

- او جنگاور است و نامش خداوند هست (*)

- خداوند، لشگر و عرابه های فرعون را به دریا سرنگون کرد (*)

- مبارزان برگزیده ی مصر در دریای سرخ غرق شدند. (*)

- آب های دریا آن ها را پوشاندند و آن ها مانند سنگ به اعماق آب فرورفتند. (*)

- دست راست تو ای خداوند، قدرت عظیمی دارد. (*)

- به نیروی دستت، دشمنانت را درهم کوبیدی. (*)

- باعظمت شکوهت دشمنان را نابود ساختی. (*)

- آتش خشم تو، ایشان را همچون کاه سوزانید. (*)

- تو بر دریا دمیدی و آن را شکافتی. (*)

- آب ها مانند دیوار ایستاد و عمق دریا خشک گردید. (*)

- دشمن گفت: ایشان را تعقیب می کنم، آن ها را می گیرم و با شمشیرم هلاک می کنم. (*)

- ثروتشان را تقسیم کرده، هرچه بخواهم برای خود برمی دارم. (*)

- امّا تو ای خداوند، چون بر دریا دمیدی موج ها یک باره آن ها را پوشانید. (*)

- همگی مثل سرب در دریای خروشان غرق شدند. (*)

- کیست مانند تو ای خداوند در میان خدایان؟ (*)

- چون دست راست خود را دراز کردی، زمین دشمنان ما را بلعید. (*)

- قوم خود را که بازخرید نموده ای بارحمت خود، رهبری خواهی فرمود. (*)

- تو آن ها را باقدرت خود به سرزمین مقدّست هدایت خواهی کرد. (*)

- ملت ها وقتی این را بشنوند مضطرب خواهند شد. (*)

- ساکنان فلسطین از ترس خواهند لرزید. (*)

- وحشت، مردم کنعان را فرو خواهد گرفت. (*)

- ترس و دلهره بر ایشان غلبه خواهد کرد. (*)

- ای خداوند از قدرت تو، آن ها چون سنگ، خاموش خواهند ایستاد. (*)

- تا قوم تو که آن ها را خریده ای از کنار ایشان بگذرند. (*)

- ای خداوند، تو ایشان را به کوه مقدس خود بیاور. (*)

- درجایی که برای سکونت خود انتخاب کرده ای و خانه ی خود را در آن ساخته ای، ساکن ساز. (*)

- خداوندا تا ابد سلطنت خواهی کرد. (*)

- وقتی اسب های فرعون با عرابه ها و سوارانش به دنبال اسرائیلی ها وارد دریا شدند. (*)

- خداوند آب دریا را بر ایشان برگردانید. (*)

- امّا اسرائیلی ها از میان دریا به خشکی رسیدند. (*) (1)

1- سفر الخروج، إصحاح 15، آیات 1- 19

قسمت شانزدهم: سرود مریم (کلثوم) از غرق فرعونیان

در تورات آمده است: مریم خواهر هارون دف به دست گرفت و به رقصیدن پرداخت و زنان دیگر نیز به دنبال وی چنین کردند و مریم این سرود را خطاب به ایشان خواند:

- خداوند را بسُرایید که شکوهمندانه پیروز شده است (*)

- او اسب ها و سوارانشان را به دریا افکنده است. (*) (1)

قسمت هفدهم: عاقبت فرعونیانی که از فرعون تبعیت کردند و هدایت می طلبیدند.

یک رهبر، گاهی اشتباه می کند و پیروانش را به جاده انحرافی می کشاند، اما به هنگامی که متوجه شد فوراً آن ها را به مسیر صحیح بازمی گرداند، اما فرعون آن چنان لجاجتی داشت که پس از مشاهده گمراهی باز حقیقت را برای قومش بیان نکرد و هم چنان آن ها را در بیراهه ها کشاند تا خودش و آن ها نابود شدند.

در قرآن آمده است:

1- «فرعون، قوم خود را گمراه ساخت و هرگز هدایتشان نکرد» (2)

این جمله درواقع سخن فرعون را نفی می کند: «من شمارا جز به راه راست هدایت نمی کنم» (3) و نشان داد که این جمله دروغ بزرگی بوده همانند دروغ های دیگرش.

قوم خود را کرد فرعون عنید

گمره و ننمودشان ره بر امید (4)

2- «نه آسمان بر آن ها گریست و نه زمین و نه به هنگام نزول بلا به آن ها مهلتی داده شد»! (5)

هیچ از آن ارض و سما نگریست پس

بر حسابی هیچشان نگرفت کس

یا بر ایشان کس به جز لعنت نکرد

بعد از ایشان رحم و هم رحمت نکرد

برخلاف انبیا و اولیا

که بر ایشان خون گرند ارض و سما

بر حسین ابن علی بگریست عرش

آمدند اندر تزلزل عرش و فرش

زآنکه امری بود قتلش بس عظیم

شاید ار دل ها بر او گردد دو نیم

هم به یحیی و ذکریا آسمان

گریه کرد آمد در اخبار آن چنان

لیک هرگز می نگرید چشم کس

بر ستمکاری شقیی پر هوس (6)

1- سفر الخروج، إصحاح 15، آیات 20 – 21

2- طه: 79 (وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ ما هَدی)

3- غافر: 29 (... قالَ فِرْعَوْنُ ما أُریکُمْ إِلاَّ ما أَری وَ ما أَهْدیکُمْ إِلاَّ سَبیلَ الرَّشادِ)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 460

5- دخان: 29 (فَما بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما کانُوا مُنْظَرینَ)

6- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 687

نکته ها

ω (اضل) اشاره به گمراه ساختن است و «ما هدی» اشاره به عدم هدایت بعد از روشن شدن گمراهی است.

ω گریه کردن آسمان و زمین

گریه آسمان و زمین یک گریه حقیقی است که به صورت نوعی دگرگونی و سرخی مخصوص (علاوه بر سرخی همیشگی به هنگام طلوع و غروب) خودنمایی می کند.

(*) در روایتی می خوانیم: لما قتل الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بکت السماء علیه و بکائها حمره اطرافها: «هنگامی که حسین بن علی علیه السلام شهید شد آسمان بر او گریه کرد و گریه او سرخی مخصوصی بود که در اطراف آسمان نمایان شد»! (1)

(*) در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: بکت السماء علی یحیی بن زکریا و علی الحسین بن علی علیه السلام (أربعین صباحاً و لم تَبک إلا عَلیهِما، قُلتُ و ما بُکائُها قالت کانت تَطَّلِعُ حَمراء و تَغیب حَمراء) «آسمان بر یحیی بن زکریا (که از سوی طاغوت زمان خود به طرز بسیار رقت باری شهید شد) و بر حسین بن علی علیه السلام چهل روز گریه کرد و بر دیگری جز آن دو گریه نکرده است، راوی می گوید: سؤال کردم گریه آسمان چه بود؟ فرمود: به هنگام طلوع و غروب سرخی مخصوصی در آسمان ظاهر می شد». (2)

(*) در حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می خوانیم: (ما من مؤمن الا و له باب یصعد منه عمله و باب ینزل منه رزقه فاذا مات بکیا علیه): «هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه دری در آسمان دارد که عملش از آن بالا می رود و دری که روزیش از آن نازل می شود، هنگامی که می میرد این دو در بر او گریه می کنند»! (3)

ω دیدگاه سیّد مرتضی

سیّد در مجلس پنجم امالی این مسئله را بررسی کرده و علاوه بر نظریه ای که مبنی بر گریه حقیقی آسمان و زمین بود، 4 وجه دیگر را هم در معنای احتمالی این آیه ذکر می کند و البته میان این تفسیرها تضادی نیست و می تواند همه در مفهوم آیه جمع باشد:

اینکه مراد خداوند متعال، اهل آسمان و زمین است و [اهل] را حذف کرده است و منظور «گریستن اهل آسمان ها و زمین است» زیرا آن ها برای مؤمنان و مقربان درگاه خداوند گریه می کنند، نه برای جبارانی همچون فرعونیان؛ مانند آیات بسیاری که در قرآن وجود دارد و این گونه اند ازجمله آیات:

(وَ سْئَلِ الْقَرْیَهَ الَّتی کُنَّا فیها وَ الْعیرَ الَّتی أَقْبَلْنا فیها وَ إِنَّا لَصادِقُونَ) (4)

(وَ لُوطاً آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْقَرْیَهِ الَّتی کانَتْ تَعْمَلُ الْخَبائِثَ إِنَّهُمْ کانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فاسِقینَ) (5)

1- طبرسی، مجمع البیان، ج 9، ص65 (ذیل آیات مورد بحث)

2- قمی، کامل الزیارات، ص 325؛ مجلسی، بحار الانوار، ج45، ص 211.

3- در میان این روایات منافاتی نیست، زیرا در مورد شهادت امام حسین علیه السلام و یحیی بن زکریا علیه السلام مساله جنبه عمومی در تمام آسمان داشته و آنچه در روایت اخیر ذکر شد جنبه موضعی دارد ؛ در «در المنثور» نیز حدیثی در زمینه جمع میان این روایات نقل شده است»(طباطبایی، المیزان، ج 18، ص 151)

4- یوسف: 82

5- أنبياء: 74

ص:97

منظور خداوند متعال، مبالغه در وصف قوم و کم ارزشی و سقوط و منزلت بوده است؛ زیرا عرب ها وقتی به خاطر کسی که ازدست رفته است، از بزرگی مصیبت خبر می دهند، می گویند: خورشید به خاطر از دست دادن او کسوف کرد و ماه، تاریک شد و شب و روز و آسمان و زمین بر او گریستند و مُراد از همه ی این ها، مبالغه در بزرگی قضیّه و فراگیری زیانش هست؛ و کنایه از حقارت آن ها و عدم وجود یار و یاور و دلسوز برای آن ها است، زیرا در میان عرب معمول است، هنگامی که می خواهند اهمیت مقام کسی را که مورد مصیبتی واقع شده بیان کنند می گویند: «آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه برای فقدان او تاریک شدند».

(*) درروایتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده: هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام بر مدائن گذشت و آثار کسری (انوشیروان و شاهان ساسانی) را مشاهده کرد که نزدیک به فروریختن است یکی از کسانی که در خدمتش بود این شعر را به عنوان عبرت قرائت کرد:

جرت الرياح على رسوم ديارهم

فكانهم كانوا على ميعاد!

یعنی: «بادها بر آثار باقیمانده سرزمینشان وزیدن گرفت (و چیزی جز صدای باد در میان قصر آن ها به گوش نمی رسد) گویی آن ها همگی وعده گاهی داشتند و به سوی وعده گاهشان شتافتند»! و امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: چرا این آیه را نخواندی؟ (كَمْ تَرَكُوا مِنْ

جَنَّات وَ عُیُون وَ مَقام کَرِیم وَ نَعْمَه کانُوا فِیها فاکِهِینَ ... فَما بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما کانُوا مُنْظَرِینَ). (1) ممکن است کنایه از این باشد که آن ها در زمین، عمل صالحی نداشتند که از جانب آن ها به آسمان بالا رود. پس وقتی قومی که خداوند از هلاکتشان خبر داده است، نه مقام شایسته ای در زمین دارند و نه عمل شایسته ای که به آسمان بالا رود، می توان گفت: آسمان و زمین بر آن ها نگریست؛ و آنچه از «ابن عبّاس» درباره ی این فرموده ی خداوند متعال که: «آسمان و زمین بر آن ها نگریستند» روایت شده است که مطابق این تفسیر است.

به او گفته شد: مگر آسمان و زمین بر کسی گریه می کند؟ گفت: بله بر نمازگزار روی زمین و کسی که عملش به آسمان بالا نرود.

از «أنس بن مالک» از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمودند: مؤمنی نیست مگر این که دری دارد که عملش از آن بالا می رود و دری که روزی اش از آن پایین می آید. پس وقتی که مُرد، این دو بر او می گریند و معنای گریستن، در این جا، خبر (کنایه) از آشفتگی و پریشانی است. (2)

ممکن است، گریه در آن، کنایه از باران و آب دادن باشد، زیرا عرب ها، باران را به گریه تشبیه می کند و معنای آیه، این خواهد بود که: بنابر عقیده ی معروف عرب ها در این مورد، آسمان به قبرهایشان، آبی نداد و بر آن قطره ای نبارید، زیرا آن ها از ابرها، برای قبر عزیزانی که ازدست داده اند، آب طلب می کردند و برای جایگاه حفر گورشان، گل و چمنزار می کاشتند.

1- قمی، سفینه البحار،ج 2،ص 531 (ماده مدن).

2- کراجکی، گنجینه معارف شیعه امامیه، ج2، ص 218؛ رازی، تفسیر کبیر، ج5، صص 3.

ص:98

پس گفته می شود که: مراد خداوند متعال این است که: آسمان قبر های آن ها را آب نداد و زمین بر آن ها گیاهی نرویاند؛ و همه ی این ها کنایه از محرومیتشان از رحمت و بهشت خداوند است.

بر تائید این سه قول اخیر سیِد مرتضی به سخن محی الدین درویش، اشاره می کنیم که او هم می گوید: منظور از گریه کردن آسمان و زمین بر چیزی که فوت شده کنایه از این است که آسمان و زمین از فوت و نابودی آن تغییر حالت نمی دهند و متاثر نمی شوند؛ و در آیه موردبحث هم کنایه است از اینکه هلاکت قوم فرعون هیچ اهمیتی برای خدا نداشت، چون در درگاه خدا خوار و بی مقدار بودند؛ و به همین جهت هلاکتشان هیچ اثری در عالم نداشت. (1)

آری برای مرگ «تبهکاران»«نه چشم فلک گریان» و نی خاطر خورشید پژمان گشت آن ها موجودات خبیثی بودند که گویی هیچ ارتباطی با عالم هستی و جهان بشریت نداشته اند، هنگامی که این بیگانگان از عالم طرد شدند کسی جای خالی آن ها را احساس نکرد، نه درصحنه زمین، نه بر پهنه آسمان و نه در اعماق قلوب انسان ها و به همین دلیل هیچ کس قطره اشکی بر مرگ آن ها فرو نریخت.

در ادامه همین نویسنده در معنای اینکه آسمان و زمین بر ایشان گریست می گوید این فن بلاغی را استعاره مکنیه تخییلیه می گویند زیرا: خداوند متعال آسمان و زمین را به کسی تشبیه کرده که توجه و اعتنا از جانب او صحیح و ممکن است؛ و سپس «مشبه به» را حذف

کرده و آن همان کسی است که اعتنا از جانب او صحیح است و یکی از لوازم آن را که همان گریه است، برای آن استعاره آورده. ومعنی آیه این است که: آن ها عمل صالحی انجام نمی دادند که با هلاک آن منقطع شود؛ و درنتیجه زمین برای انقطاع آن گریه کند و آسمان نیز بگرید؛ زیرا چیزی از آن عمل صالح بعد از هلاک آن ها بسوی آن صعود نکرده؛ و برخی از ایشان آن را مجاز مرسلی از توجه به هلاکت هالک، با علاقه ی سببیه گرفته اند مسبب را ذکر کرده و سبب را اراده کرده. این توجهی که ذکر شد سببی است که معمول منجر به بقا می شود.

«ابوحیان» گفت: (فما بکت علیهم السماء و الأرض) استعاره ای است برای کوچک کردن مساله ی ایشان و اینکه بعد از هلاکشان چیزی تغییر نکرد و برای بزرگداشت گفته می شود که «بکت علیه السما و الارض» و «بکته الریح: باد بر او گریست» و «اظلمت له الشمس: خورشید برایش تاریک شد» (2)

در جای دیگر آمده است که این فن بلاغی را (الاستعاره التمثیلیه التخییلیه) گویند: (3) : (خداوند حالت مرگشان را به خاطر سختی و عظمت آن به حال کسی که آسمان و اجرام بر او گریه می کنند تشبیه کرده، به این صورت که آسمان و زمین را به آسمان تشبیه کرده و گریستن را به آن ها نسبت داده)

1- درویش، اعراب القرآن و بیانه، ج 9، ص 127

2- درویش، اعراب القرآن و بیانه، ج 9، ص 127.

3- صافی، الجدول فی إعراب القرآن، ج 25، ص 128

قسمت هجدهم: عاقبت این ظالمان و فاسدان دردنیا و آخرت درس عبرتی برای همگان

در قرآن آمده است:

1- «در موسی و تاریخ زندگی او نیز نشانه و درس عبرتی بود، در آن هنگام که او را به سوی فرعون با دلیل روشنی فرستادیم» اما فرعون نه تسلیم معجزات بزرگ موسی علیه السلام که گواه ارتباطش باخدا بود شد و نه در مقابل دلایل منطقی او سر تعظیم فرود آورد، بلکه به خاطر غرور و تکبری که داشت «با تمام وجودش از او روی گردان شد و گفت این مرد ساحر یا دیوانه است»! (1)

همچنین در قصه موسی نشان

هست بهر اعتبار آرندگان

چون بفرعونش فرستادیم ما

خود به حجت های روشن برملا

پس تولّا کرد او بر رکن خود

کرد یعنی قوتش را مستند

گفت موسی را که ساحر باشد او

یا که دیوانه بدون گفتگو (2)

نکته ها

ω (رکن)

در اصل به معنی ستون و پایه اصلی و بخش مهم هر چیز است و در اینجا ممکن است اشاره به ارکان بدن باشد. یعنی فرعون به طور کامل و با تمام ارکان بدن به موسی پشت کرد.

بعضی نیز گفته اند منظور در اینجا لشکر او است، یعنی تکیه بر ارکان لشکر خویش کرد و از پیام حق رویگردان شد. یا اینکه هم خودش از فرمان خدا روی برتافت و هم ارکان حکومت و لشکر خود را منحرف ساخت.

ω جباران زورگو در تهمتها و نسبتهای دروغینی که به انبیاء بزرگ می دادند گرفتار سردرگمی و تناقض و پریشانگویی عجیبی بودند، گاه آن ها را ساحر می خواندند و گاه مجنون، بااینکه «ساحر» باید انسان هوشیاری باشد که با استفاده از ریزه کاری ها و مسائل روانی و خواص مختلف اشیاء کارهای اعجاب انگیزی را انجام دهد و مردم را اغفال نماید، درحالی که مجنون نقطه مقابل آن است.

ω ویژگی سرگذشت موسی نسبت به پیامبرانی همچون شعیب و صالح و هود و لوط که درگذشته خواندیم، این است که آن ها بر ضد اقوام گمراه، قیام کردند، ولی موسی علاوه بر این در برابر حکومت خودکامه ای همچون دستگاه جبار فرعون قیام نمود.

در قرآن آمده است:

2- «موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم ...(*) به سوی فرعون و اطرافیان اشرافی او امّا آن ها تکبّر کردند و آن ها مردمی برتری جوی بودند. (*) آن ها گفتند: «آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان

1- ذاریات: 38-39 (وَ فی مُوسی إِذْ أَرْسَلْناهُ إِلی فِرْعَوْنَ بِسُلْطانٍ مُبینٍ (*) فَتَوَلَّی بِرُکْنِهِ وَ قالَ ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (*))

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 721

بیاوریم، درحالی که قوم آن ها بردگان ما هستند؟!» (*) (آری)، آن ها این دو را تکذیب کردند و سرانجام همگی هلاک شدند. (*) (1)

پس فرستادیم موسی را دگر

با برادرش اوست هارون پی سپر

با عصا و معجزات روشنی

حجّتی ظاهر بدان بر هر تنی

سوی فرعون و ملأ با دل خوشی

کبر پس کردند از گردنکشی

پس بگفتند آوریم آیا که ما

بر دو تن ایمان چو خود در اقتضا

وانگهی که قوم ایشان بنده اند

جمله ما را هم بر آن زیبنده اند

پس بگفتند این دروغ است از یقین

زآنکه بودند آن گروه از مهلکین (2)

نکته ها

ω (ملأ) (جمعیت اشرافی مرفه و مغرور):

اشاره به این می کند که ریشه همه فساد، این ها بودند و اگر این ها اصلاح می شدند، بقیه، کارشان آسان بود و از این گذشته آن ها سردمداران و برنامه ریزان کشور بودند و هیچ کشوری اصلاح نخواهد شد مگر اینکه سردمدارانش اصلاح شوند.

ω تفاوت جمله (استکبروا) با جمله (کانُوا قَوْماً عالِینَ)؟

جمله نخست، اشاره به استکبار آن ها در برابر دعوت موسی است و جمله دوم اشاره به این است که استکبار همیشه جزء برنامه آن ها و بافت فکر و روحشان بود. این احتمال نیز وجود دارد که اولی اشاره به استکبار آن ها و دومی اشاره به این باشد که آن ها از قدرت و زندگی برتری برخوردار بودند و همین عامل مهم استکبارشان بود.

ω «انسان» را ازاین رو «بشر» می گویند که «بشره» و پوست تن او برهنه است، به خلاف حیوانات که معمولاً از لباس طبیعی خاصی پوشیده شده، درواقع آن ها چون قدرت بر تهیه وسایل زندگی ندارند خداوند آن را به طور طبیعی در اختیارشان نهاده ولی در مورد انسان به هوش و عقل او موکول شده است.

در قرآن آمده است:

3- «ما موسی را با آیات خود و دلیل آشکاری فرستادیم ... (*) به سوی فرعون و اطرافیانش اما آن ها از فرمان فرعون پیروی کردند درحالی که فرمان فرعون، مایه رشد و نجات نبود! (*) روز قیامت، او در پیشاپیش قومش خواهد بود و (به جای چشمه های زلال بهشت) آن ها را وارد آتش می کند! و چه بد آبشخوری است (آتش)، که بر آن وارد می شوند! (*) آنان در این جهان و روز قیامت، لعنتی به دنبال دارند و چه بد عطایی است (لعن و دوری از رحمت خدا)، که نصیب آنان می شود! (*) (3)

1- مؤمنون: 45 – 48 (ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسی وَ أَخاهُ هارُونَ بِآیاتنا وَ سُلْطانٍ مُبینٍ (*) إِلیَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَیْهِ فَاسْتَکْبَرُواْ وَ کانُواْ قَوْمًا عَالِینَ (*) فَقَالُواْ أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَیْنِ مِثْلِنَا وَ قَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ (*) فَکَذَّبُوهُمَا فَکانُواْ مِنَ الْمُهْلَکِینَ (*))

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 496

3- هود: 96 – 99 (وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتنا وَ سُلْطانٍ مُبینٍ (*) إِلیَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَایْهِ فَاتَّبَعُواْ أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِیدٍ (*) یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیَمَهِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ (*) وَ أُتْبِعُواْ فِی هَاذِهِ لَعْنَهً وَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ (*))

ص:101

هم فرستادیم موسی را دگر

با کتاب و معجزاتی مستقر

حجّتی دادیم بر وی آشکار

سوی فرعون و گروهش ز اقتدار

پس نمودند آن جماعت پیروی

در ضلال از امر فرعون غوی

کار فرعون آن نبد بر وجه راست

در قیامت قوم خود را پیشواست

پس نماید وارد ایشان را به نار

موردی بد باشد این اندر شمار

فاتبعوا فی هذه لعنت ببین

بد عطائی باشد اندر رستخیز

در دوعالم لعنت است او را چنین

بهر ایشان از خداوند عزیز

این صفی گوید که هر چیز از خداست

نزد اهل معرفت نعم العطا است

تا نپنداری عطای حق بد است

این بدی پاداش نفس مرتد است

آتش ار زان یار آتش خو بود

بهر عاشق کوثر و مینو بود

آنکه بیند آتش از یاری چنین

هم سزاوار است بر آتش یقین (1)

نکته ها

ω فرعونی که در دنیا پیشاپیش روی پیروانش حرکت کرد و آن ها را در امواج نیل غرق نمود در قیامت نیز در پیشاپیش آن ها حرکت می کند و در دریای آتش وارد می کند.

ω (ورود)

در اصل به معنی حرکت به طرف آب و نزدیک شدن به آن است ولی بعداً به هر نوع داخل شدن بر چیزی کلمه «ورود» اطلاق شده است.

ω (ورد)

(بر وزن ذکر) به معنی آبی است که انسان بر آن وارد می شود و به معنی ورود بر آب نیز آمده است.

ω (مورود)

به معنی آبی است که بر آن وارد می شوند (اسم مفعول است)؛ بنابراین معنی جمله بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ چنین می شود آتش بد آبشخور گاهی است که بر آن وارد می شوند «این

جمله ازنظر ترکیب نحوی به این صورت است که «بئس» از افعال ذم است و فاعل آن «الورد» و «المورود» صفت و مخصوص بالذم کلمه «النار» است که محذوف است و بعضی از ادبا احتمال داده اند که «المورود» مخصوص بالذم است و چیزی در آیه محذوف نیست، ولی احتمال اول قوی تر به نظر می رسد».

ω جهان پس از مرگ، عالمی است که اعمال و افعال ما در این دنیا در مقیاس وسیعی در آنجا مجسم می شود، خوشبختی ها و بدبختی های آن جهان پرتوی است از کارهای ما در این جهان، آن ها که در اینجا رهبران بهشتیان بودند در آنجا نیز گروه ها را به سوی بهشت و سعادت می برند و آن ها که رهبر ستمگران و گمراهان و دوزخیان بودند، در آنجا نیز پیروان خود را به سوی جهنم می برند و خود جلودار آن ها هستند!

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 347

ω (رفد)

در اصل به معنی کمک کردن به انجام کاری است، حتی اگر چیزی را تکیه به چیز دیگری بدهند، از آن تعبیر به «رفد» می کنند ولی کم کم این کلمه بر عطا و بخشش اطلاق شده، چراکه کمکی است از ناحیه عطاکننده به شخص عطا شونده.

در مورد عاقبت فرعون و فرعونیان آمده است:

4- «پس: ببین عاقبت کار ظالمان و فاسدان و مکذبان چگونه بود؟» (1)

ما در این عالم بگرداندیمشان

پیشوایان ضلال اندر نشان (2)

این نگاه با چشم ظاهر نیست که با چشم دل است و این تعبیر مخصوص ظالمان دیروز نیست که ستمگران امروز نیز سرنوشتی جز این ندارند!

5- «ما آن ها را پیشگامان در عذاب و عبرتی برای دیگران قراردادیم» (3)

امّا بااین همه آیات و نشانه های قدرت خدا و بااین همه درس های عبرت که تاریخ بشر را پرکرده است.

هم مثل کردیم ایشان را چنان

بهر قوم آخرین در هر زمان (4)

6- «بسیاری از مردم از آیات و نشانه های ما غافل اند» (5)

اکثری از مردمان ز آیات ما

بی خبر باشند از جهل و عمی (6)

7- «ما آن ها را امامان وپیشوایانی قراردادیم که دعوت به دوزخ می کنندو روز قیامت هیچ کس به یاری آن ها نمی آید»! (7)

خلق را خوانند ایشان سوی نار

در قیامت نیستشان مر عون و یار (8)

8- «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان، (*) همان ها که در سخنان باطل به بازی مشغول اند! (*) در آن روز که آن ها را به زور به سوی آتش دوزخ می رانند! (*)(به آن ها می گویند): این همان آتشی است که آن را انکار می کردید. (*) آیا این سحر است یا شما نمی بینید؟! (*) در آن وارد شوید و بسوزید می خواهید صبر کنید یا نکنید، برای شما یکسان است چراکه تنها به اعمالتان جزا داده می شوید! (*)» (9)

وای پس آن روز بر آن بی فروغ

داشتی کو قول حق را بر دروغ

آن کسان کاندر شروع باطل اند

حق به بازی بشمرند و غافل اند

1- قصص:40 (... فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الظَّالِمینَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 553

3- زخرف: 56 (فَجَعَلْناهُمْ سَلَفاً وَ مَثَلاً لِلْآخِرینَ)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 682

5- یونس: 92(... وَ إِنَّ کَثیراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آیاتِنا لَغافِلُونَ)

6- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 330

7- قصص:41 (وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ لا یُنْصَرُونَ)

8- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 553

9- طور: 11-16 (فَوَيْلٌ يَوْمَئذ لِّلْمُكَذِّبِينَ (*) الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ (*) يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا (*) هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ (*) أَ فَسِحْرٌ هَاذَا أَمْ أَنتُمْ لَا تُبْصِرُونَ (*) اصْلَوْهَا فَاصْبِرُواْ أَوْ لَا تَصْبِرُواْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (*))

ص:103

دفع کرده کافران سوی جهیم

می شوند آن روز دفعی بس وخیم

هذه النار التی کنتم بها

که بدان تکذیب کردید از عمی

این بود آیا که جادو در نشان

یا که کورید و نمی بینید آن

وحی حق را سحر می پنداشتید

این همان سحر است گر دارید دید

نک به دوزخ اندر آیید از شتاب

صبر پس باید کنید اندر عذاب

صبر یا نکنید یکسان بر شماست

صبر و بی صبری مفرنی زین بلاست

غیرازاین نبود جزا داده شوید

بر هر آنچه می نمودید آن پدید

(1)

نکته ها

ω (سَلَف)

در لغت به معنی هر چیز متقدم است، گذشته را «سلف» و آینده را «خلف» گویند و لذا به نسل های پیشین «سلف» و به نسل های بعد از آن ها «خلف» اطلاق می شود و به معاملاتی که به صورت پیش خرید انجام می گیرد نیز «سلف» می گویند چراکه قیمت آن قبلاً پرداخته می شود.

ω (مَثَل)

به سخنی می گویند که در میان مردم به عنوان عبرت رایج و جاری می شود و ازآنجاکه ماجرای زندگی فرعون و فرعونیان و سرنوشت دردناک آن ها درس عبرت بزرگی بود در این آیه به عنوان «مثل» برای اقوام دیگر یادشده است. به آنچه نمونه است «مثل» گویند. به افرادی که به عنوان نمونه نظیر ضرب المثل ها بر سر زبان ها جاری هستند، مَثَل گفته می شود.

ω چگونه ممکن است خداوند کسانی را پیشوایان باطل قرار دهد؟

کار او دعوت به خیر و مبعوث ساختن امامان و پیشوایان حق است نه باطل ولی این مطلب پیچیده ای نیست، زیرا:

اولاً: آن ها سردسته دوزخیان اند و هنگامی که گروه هایی از دوزخیان به سوی آتش حرکت می کنند آن ها پیشاپیش آنان درحرکت اند، همان گونه که در این جهان ائمه ضلال بودند در آنجا نیز پیشوایان دوزخ اند که آن جهان تجسم بزرگی است از این جهان!

ثانیاً: ائمه ضلال بودن در حقیقت نتیجه اعمال خود آن ها است و می دانیم تأثیر هر سبب به فرمان خدا است آن ها خطی را پیش گرفتند که به امامت گمراهان منتهی می شد، این وضع آن ها در رستاخیز.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 723

در مورد چهره ی ظالمان در دنیا و آخرت آمده است:

9- «در این دنیا لعنتی پشت سر لعنت نصیب آن ها کردیم و در روز قیامت آن ها از زشت چهرگان و سیه رویانند» (1)

وان درآوردیم از پی آفتی

اندر این دنیا بر ایشان لعنتی

همچنین از زشت رویانند باز

در قیامت از نشان امتیاز (2)

لعنت خدا که همان طرد از رحمت است و لعنت فرشتگان و مؤمنآن که نفرین است هر صبح و شام و هر وقت و بی وقت نثار آن ها می شود، گاهی در عموم لعن ظالمان و مستکبران داخل اند و گاه بالخصوص مورد لعن و نفرین واقع می شوند، زیرا هر کس تاریخ آن ها را ورق می زند بر آن ها لعن و نفرین می فرستد! به هرحال این زشت سیرتان این جهان زشت صورتان آن جهانند که آن روز «یوم البروز» و روز کنار رفتن پرده ها است!

لذا همان طور که فرعون درگذشته بنی اسرائیل را تهدید به شدیدترین عذاب ها کرد، (3) خداوند نیز سرانجام خودش را در قیامت به شدیدترین عذاب ها دچار خواهد کرد.

10- «عذاب آن ها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند و روزی که قیامت برپا شود (می فرماید): «آل فرعون را در سخت ترین عذاب ها وارد کنید!» (4)

نار از سوء العذاب آمد بدل

که بر ایشان عرضه گشت اندر محل

نار دوزخ یا بر ایشان صبح و شام

دارد اندر سوزش خویش اهتمام

اندر آید آل فرعون از خبر

در قیامت بر عذابی سخت تر

وان عذاب حسرت است و انفعال

یا ندم کافزاید او بر سوء حال

(5)

نکته ها

ω (مقبوح) از ماده «قبح» به معنی زشتی است...

ω (سوء العذاب)

نشان می دهد که خداوند عذاب دردناک تری برای این گروه انتخاب فرمود این همان چیزی است که در آیه بعد به آن اشاره می کند.

1- قصص:42 (وَ أَتْبَعْناهُمْ فی هذِهِ الدُّنْیا لَعْنَهً وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِینَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 553.

3- طه: 71 (قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَکُمْ إِنَّهُ لَکَبِیرُکُمُ الَّذی عَلَّمَکُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَیْدِیَکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ مِنْ خِلافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّکُمْ فی جُذُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ أَیُّنا أَشَدُّ عَذاباً وَ أَبْقی.)

4- غافر: 46 -45 (... وَ حاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذابِ (*) النَّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْها غُدُوًّا وَ عَشِیًّا وَ یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَهُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ (*))

5- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 347.

ω (آل فرعون)

اشاره به خاندان و اطرافیان و اصحاب گمراه او است، جایی که آن ها گرفتار چنین سرنوشتی شوند تکلیف خود فرعون روشن است.

ω عرضه بر آتش

این عذاب برزخی است که بعدازاین دنیا و قبل از قیام قیامت است و کیفیت آن عرضه و نزدیکی به آتش دوزخ است، عرضه ای که هم روح و جان را به لرزه درمی آورد و هم جسم را تحت تأثیر قرار می دهد.

و تعبیر به «غدو» و «عشی» (صبح و شام) اشاره به دوام این عذاب است چنان که میگوییم فلآن کس صبح و شام مزاحم ما است، یعنی همواره و همیشه و یا اشاره به انقطاع عذاب برزخی است که تنها در مواقع صبح و شام که مواقع قدرت نمایی فراعنه و عیش و نوش آن ها بوده به آن گرفتار می شوند. از تعبیر «غدو» و «عشی» (صبح و شام) نیز نباید تعجب کرد که مگر در عالم برزخ چنین اموری هست؟ زیرا از آیات قرآن استفاده می شود که حتی در قیامت صبح و شام نیز وجود دارد، چنان که در آیه 62 سوره مریم می خوانیم: (وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيها بُكْرَةً وَ عَشِيًّا) برای آن ها (بهشتیان) صبح و شام روزهای مخصوصی است. این منافات با دائمی بودن نعمت های بهشتی ندارد، چنان که در آیه 35 سوره رعد آمده است (أُكُلُها دائِمٌ وَ ظِلُّها)، زیرا ممکن است در عین دوام نعمت روزی ها و الطاف مخصوصی در این دو وقت نصیب بهشتیان گردد.

(*) در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: (ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بالغداه و العشی، ان کان من اهل الجنه فمن الجنه و ان کان من

اهل النار فمن النار، یقال هذا مقعدک حیث یبعثک الله یوم القیامه!) (هنگامی که یکی از شما از دنیا می رود جایگاه او را هر صبح و شام به او نشان می دهند، اگر بهشتی باشد جایگاهش را در بهشت و اگر دوزخی باشد جایگاهش را در آتش و به او می گویند: این جایگاه تو در روز قیامت است» (و همین امر باعث شادی یا عذاب روح او می شود). (1)

ω (*) امام صادق علیه السلام می فرماید: (ذلک فی الدنیا قبل یوم القیامه لان فی نار القیامه لا یکون غدو و عشی، ثم قال ان کانوا یعذبون فی النار غدوا و عشیا ففیها بین ذلک هم من السعداء، لا و لکن هذا فی البرزخ قبل یوم القیامه ا لم تسمع قوله عز و جل: وَ یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَهُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ) یعنی: این در دنیا قبل از روز قیامت است، زیرا آتش قیامت صبح و شام ندارد سپس فرمود: اگر آن ها در قیامت تنها صبح و شام در آتش دوزخ عذاب شوند در میان این دو باید سعادتمند باشند، چنین نیست، این مربوط به برزخ است پیش از روزقیامت، آیا سخن خدا را (بعد از این جمله) نشنیده ای که می فرماید»: هنگامی که قیامت برپا می گردد فرمان داده می شود آل فرعون را در اشد عذاب وارد کنید. امام نمی فرماید: در قیامت صبح و شام نیست، بلکه می فرماید آتش دوزخ جاودانه است و صبح و شام ندارد، آنچه مجازاتش صبح و شام دارد عالم برزخ است، سپس به جمله بعد که سخن از قیامت می گوید به عنوان قرینه ای بر اینکه جمله قبل مربوط به برزخ است استدلال می فرماید. (2)

1- سیوطی، الدر المنثور،ج5، ص 352؛ عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 525، صحیح مسلم، ج 4، ص 21.

2- مجلسی، بحار الانوار، ج13، ص160؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 8، ص 81.

ω محاجّه ضعفا و مستکبران در دوزخ

در قرآن آمده است:

1- «به خاطر بیاور هنگامی را که آن ها در آتش دوزخ محاجه و گفتگو می کنند»، ضعفا به مستکبران می گویند: ما پیروان شما بودیم، آیا اکنون سهمی از عذاب و نصیبی از آتش دوزخ را بجای ما پذیرا می شوید»؟ (1)

به هرحال مستکبران در پاسخ این سخن سکوت نمی کنند اما جوابی می گویند که از نهایت ضعف و زبونی آن ها حکایت دارد «مستکبران می گویند: ما و شما همگی در این آتش دوزخیم و سرنوشت مشترکی داریم، خداوند در میان بندگانش به عدالت حکم کرده است»! (2)اگر می توانستیم مشکلی را از شما حل کنیم از خودمان حل می کردیم، هیچ کاری از ما در اینجا ساخته نیست، نه دفع عذاب از شما و نه از خودمان و نه حتی پذیرش بخشی از مجازات شما.

اینجا که دست آن ها از هر وسیله ای کوتاه می شود رو به سوی خازنان دوزخ و مأموران عذاب می کنند «و این دوزخیان به خازنان جهنم می گویند شما از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بردارد» (3)آن ها می دانند که مجازات الهی برطرف شدنی نیست، تنها تقاضایشان این است که یک روز عذاب الهی از آنان برداشته شود یک روز تخفیف بگیرند نفسی تازه کنند و اندکی بیاسایند و به همین قانع هستند!

2- «مراقبان دوزخ می گویند: آیا پیامبران شما با دلایل روشن به سراغتان نیامدند؟ و آیا به قدر کافی برای شما اتمام حجت نشد؟ در پاسخ می گویند: آری ولی خازنان دوزخ به آنان

می گویند: حال که چنین است هر چه می خواهید دعا کنید، اما بدانید دعای کافران بجایی نمی رسد و ضایع و نابود می شود»! (4)

شما خود معترفید که پیامبران الهی با دلایل روشن آمدند، اما به آن ها اعتنا نکردید و کافر شدید، بنابراین هر چه دعا کنید سودی ندارد، چراکه خدا دعای کافران را نمی پذیرد.

جمعی از مفسران در تفسیر جمله اخیر گفته اند منظور این است که: شما خودتان دعا کنید زیرا ما بدون اذن پروردگار نمی توانیم دعا کنیم، اشاره به این که وقتی ما چنین اجازه ای نداشته باشیم باید بدانید درهای نجات به روی شما بسته است، درست است که کافر در قیامت مؤمن می شود، اما این ایمان چیزی از آثار کفر او نمی کاهد، لذا هم چنان نام کافر بر او می ماند. ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

یاد کن وقتی که در نار احتجاج

باهم ایشان می کنند از اعوجاج

پس بگویند آن ضعیفان روبرو

در تخاصم الذین استکبروا

یا که چیزی کم کنید از این نصیب

با شما چون بودمان هر جا شکیب

ما تبع بودیمتان اندر فنون

دفع نار از ما کنید آیا کنون

سرکشان گویند أنا کل فیِ

چون شما خود در عذابیم و نقیه

ان الله قد حکم بین العباد

می نگردد حکم او کم یا زیاد

خازنان را می بگویند اهل نار

که شما خواهید از پروردگار

1- غافر: 47 (وَ إِذْ یَتَحاجُّونَ فِی النَّارِ فَیَقُولُ الضُّعَفاءُ لِلَّذینَ اسْتَکْبَرُوا إِنَّا کُنَّا لَکُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصیباً مِنَ النَّارِ)
2- غافر: 48 (قالَ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا إِنَّا کُلٌّ فیها إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَکَمَ بَیْنَ الْعِباد)
3- غافر: 49 (وَ قالَ الَّذینَ فِی النَّارِ لِخَزَنَه جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّکُمْ یُخَفِّفْ عَنَّا یَوْماً مِنَ الْعَذاب)
4- غافر: 50 (قالُوا أَ وَ لَمْ تَکُ تَأْتیکُمْ رُسُلُکُمْ بِالْبَیِّناتِ قالُوا بَلی قالُوا فَادْعُوا وَ ما دُعاءُ الْکافِرینَ إِلاَّ فی ضَلالٍ)

ص:107

تا سبک گرداند از ما این عذاب

قدر روزی که شد از ما صبر و تاب

بر شما گوینده آیا در حیات

نامدندی آن رسل با بینات

می بگویند آمدند آری بما

پس شما خواهید گویند از خدا

از شما تا او نماید کم عذاب

نیست ما را بر شفاعت اذن و آب

آن دعای کافران در کل حال

نیست هرگز هیچ الا در ضلال (1)

نکته ها

ω (احتجاج)

هرکجا در قرآن آمده از طرف افراد منحرف بوده است.

(وَ إِذْ يَتَحاجُّونَ فِي النَّارِ) در آیات قبل سخن از قهر خداوند نسبت به آل فرعون بود، این آیات گفتگوی مستکبران و فرعون های تاریخ را با اطرافیان و یاوران متملّق آنان در دوزخ بیان می کند. آری احساس حقارت و خودکم بینی افرادی را به جمع شدن دور طاغوت ها وادار می کند ولی این امر ازنظر عقل و منطق و وحی پذیرفته نیست. نظیر آنکه گاهی

مشکلات زندگی افرادی را به خلافکاری وادار می کند درحالی که باید با صبر و زهد و تلاش مشکلات را حل نکرد نه با دست زدن به خلاف.

ω منظور از (ضعفا)

کسانی هستند که علم کافی و استقلال فکری نداشتند، چشم و گوش بسته به دنبال سردمداران کفر حرکت می کردند که قرآن از آن ها به عنوان مستکبران یادکرده است: بدون شک این پیروان در آنجا می دانند که رهبران آن ها نیز خود گرفتار عذاب اند و کمترین توانایی برای دفاع از آن ها ندارند اما چرا این پیروان به آن ها پناه می برند و تقاضا می کنند سهمی از عذابشان را بپذیرند؟!

بعضی گفته اند: این به خاطر آن است که در این جهان عادت کرده بودند در حوادث سخت به آن ها پناه برند، در آنجا نیز ناخودآگاه به سوی این امر کشیده می شوند. ولی بهتر این است که گفته شود این یک نوع سخریه و ملامت و سرزنش نسبت به آن ها است تا معلوم شود تمام ادعاهای آن ها پوشالی و خالی از حقیقت بوده است.

در آیه 21 سوره ابراهیم همین پیشنهاد ضعفا در برابر مستکبران مطرح شده و در آنجا می خوانیم: مستکبران در جواب می گویند: (لَوْ هَدانَا اللهُ لَهَدَيْناكُمْ سَواءٌ عَلَيْنا أَ جَزِعْنا أم صَبَرْنا ما لَنا مِنْ مَحِيصٍ): «اگر خدا ما را (به سوی راه رهایی از عذاب) هدایت کرده بود ما نیز شمارا هدایت می کردیم (کار از این ها گذشته است) چه بیتابی کنیم و چه شکیبایی تفاوتی ندارد»! پیدا است که این دو جواب منافاتی باهم ندارد و مکمل یکدیگر است.

ω دعا و ناله در دوزخ

یک ناله ی بی ثمر است. (وَ ما دُعاءُ الْکافِرِینَ إِلَّا فِی ضَلال) همان طور که: کسانی که هنگام دیدن قهر خداوند ایمان می آورند، سودی نمی برند. (فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إِیمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا) (2) و توبه در لحظه ی مرگ نیز سودی ندارد. فرعون در

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 658

2- غافر: 85

لحظه غرق شدن توبه کرد ولی به او خطاب شد حالا توبه می کنی درحالی که قبلاً معصیت کردی: (الآن وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ) (1)

ω قانون کلی حمایت خداوند از پیامبران و مؤمنان در دنیا و آخرت:

خداوند می فرماید:

1- «ما به طور مسلم رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و روز قیامت که گواهان بر پا می خیزند یاری می دهیم» (2)حمایتی بی دریغ و مؤکد به انواع تأکید، حمایتی که بی قیدوشرط است و به همین جهت انواع پیروزی ها را به دنبال دارد و اعم از پیروزی در منطق و بیان، یا پیروزی در جنگ ها، یا فرستادن عذاب الهی بر مخالفان و نابود کردن آنان و یا امداد غیبی که قلب را تقویت و روح را به لطف الهی نیرومند و قوی می سازد.

آن روز روز رسوایی و بدبختی کافران و ظالمان است،

2- «همان روزی که عذرخواهی ظالمان سودی نمی بخشد و لعنت خدا مخصوص آن ها است و خانه و جایگاه بد نیز به آن ها تعلق دارد» (3)

از یک سو عذرخواهی آن ها در برابر گواهان به جایی نمی رسد و رسوایی در آن محضر بزرگ دامانشان را می گیرد و از سوی دیگر از رحمت خدا دورند و لعنت که همان بعد معنوی از رحمت است گریبان گیرشان می شود؛ و از سوی سوم از نظر جسمانی نیز در شکنجه و عذاب اند و در بدترین جایگاه در آتش دوزخ!

انبیا و مؤمنان را ما دهیم

نصرت اندر زندگانی بی زبیم

هم به روزی که گواهان ایستند

نصرت از ما بهر ایشان است چند

اندر آن روزی که ندهد هیچ نفع

ظالمان را عذر ایشان بهر دفع

لعنت ایشان راست از پروردگار

هم سرای بد جهیم شعله بار (4)

نکته ها

ω (اشهاد)

جمع «شاهد» یا «شهید» است (همان گونه که «اصحاب» جمع «صاحب» و «اشراف» جمع «شریف» است) و به هرحال به معنی گواهان است.

در اینکه این گواهان کیان اند تفسیرهای مختلفی شده است که همه قابل جمع است:

منظور فرشتگان مراقب اعمال آدمی است.

منظور پیامبران است که گواهان امت ها هستند.

مقصود فرشتگان و پیامبران و مؤمنان اند که گواهان اعمال انسان ها می باشند.

1- یونس:91

2- غافر: 51 (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ)

3- غافر: 52 (یَوْمَ لا یَنْفَعُ الظَّالِمینَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 658

ص:109

اما احتمال اینکه اعضاء پیکر انسان نیز داخل در این بحث باشد بعید به نظر می رسد، زیرا واژه «اشهاد» هرچندمعنی گسترده ای دارد اما تعبیر به (یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ) (روزی که گواهان قیام می کنند) با آن متناسب نیست.

این تعبیر اشاره به نکته جالبی است و می خواهد بگوید آن روزی که همه خلائق در آن جمع اند گواهان در آن محضر بزرگ قیام می کنند و رسوایی در آنجا بدترین رسوایی است

و پیروزی نیز برترین پیروزی است، ما در آن روز مؤمنان و رسولان خود را یاری می کنیم و بر آبروی آن ها در آن محضر بزرگ می افزاییم.

ω نصرت الهی در مورد پیامبران و مؤمنان

- گاهی با ایجاد الفت و گرایش دل ها (وَ لِيَرْبِطَ عَلى قُلُوبِكُمْ) (انعام: 11)

(يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا) (ابراهيم: 27)

- گاهی با استجابت دعا، (فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ) (يوسف:34)

(رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيَّاراً) (نوح: 26)

- گاهی با معجزه و استدلال، (أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ) (حديد: 25)

- گاهی با عطای حکومت، (آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ) (مُلْكاً عَظِيماً) (نساء: 54)

- گاهی با غلبه در جنگ، (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ) (توبه: 25)

- گاهی با سکینه و آرامش قلب، (فَأَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها) (توبه:40)

- گاهی با هلاکت دشمن یا انتقام از او، (فَأَغْرَقْناهُمْ) (اعراف: 136)

- گاهی با امداد غیبی و نزول فرشتگان،(أَ لَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُنْزَلِينَ)

(آل عمران: 124)

- گاهی با ایجاد رعب در دل دشمن، (وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) (حشر: 2)

- گاهی با گسترش فکر و فرهنگ و پیروان، (لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّه) (صف: 9)

- گاهی با نجات از خطرها، (فَأَنْجَیْناهُ وَ أَصْحابَ السَّفِینَه) (عنکبوت: 15)

- گاهی با خنثی کردن حیله ها و خدعه ها، (وَ أَنَّ اللهَ مُوهِنُ کَیْدِ الْکافِرِینَ) (انفال: 18)

ω پاسخ به شبهه:

اگر خداوند وعده پیروزی پیامبران و مؤمنان را به صورت مؤکد داده، پس چرا ما در طول تاریخ شاهد کشتارجمعی از پیامبران و مؤمنان به دست کفار بی ایمان هستیم؟ چرا گاه آن ها شدیداً در تنگنا واقع می شدند؟ و یا ازنظر نظامی شاهد شکست بودند؟ مگر وعده الهی تخلف پذیر است؟!

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه: مقیاس سنجش بسیاری از مردم در ارزیابی مفهوم پیروزی بسیار محدود است، آن ها پیروزی را تنها در این می دانند که انسان دشمن را به عقب براند و چند روزی حکومت را به دست گیرد. آن ها پیروزی در هدف و برتری مکتب را به حساب نمی آورند، آن ها الگو شدن یک مجاهد شهید را برای نسل های موجود و آینده در نظر نمی گیرند، آن ها عزت و سربلندی در نزد همه آزادگان جهان و جلب خشنودی و رضایت خدا را به هیچ می انگارند.

بدیهی است در چنان ارزیابی محدودی این ایراد پاسخ ندارد، اما اگر دید خود را وسیع تر و افق فکر خود را بازتر کنیم و ارزش های واقعی را در نظر بگیریم آنگاه به معنی عمیق آیه پی خواهیم برد.

«سید قطب» او قهرمان میدان کربلا حسین عزیز علیه السلام را مثال می زند و چنین می گوید: حسین رضوان الله علیه در چنان صحنه بزرگ از یک سو و دردناک از سوی دیگر، شربت شهادت نوشید، آیا این پیروزی بود یا شکست؟! در مقیاس کوچک و صورت ظاهر شکست بود، اما در برابر حقیقت خالص و مقیاس های بزرگ پیروزی عظیمی به شمار می آید.

برای هر شهیدی در روی زمین قلوب پاک انسان ها می لرزد، عشق و عواطف را برمی انگیزد و غیرت و فداکاری را در نفوس به جنب وجوش می آورد، همان گونه که حسین (رضوان الله علیه) چنین کرد. این سخنی است که هم شیعیان و هم غیر شیعیان از سائر مسلمین و هم گروه عظیمی از غیرمسلمانان در آن متفق و هم عقیده اند.

چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال زنده می ماندند نمی توانستند به مقدار شهادتشان عقیده و مکتب خود را یاری کنند و قدرت نداشتند این همه مفاهیم بزرگ انسانی را در دل ها به یادگار گذارند و هزاران انسان را با آخرین سخنان خود که با خونشان می نویسند به کارهای بزرگ وادار کنند. آری این سخنان و خطبه های آخرین که با خط خونین نوشته شده است پیوسته زنده می ماند و فرزندان و نسل های آینده را به حرکت درمی آورد و ای بسا تمام تاریخ را در طول قرون و اعصار تحت تأثیر خود قرار می دهد.

باید بر این سخن بیفزاییم که ما شیعیان همه سال با چشم خود آثار حیات امام حسین عزیز علیه السلام و دوستان شهیدش را در کربلا می بینیم که جلسات سوگواری آن ها سرچشمه

چه جنبش های عظیمی می شود؟! ما با چشم خود شاهد و ناظر حرکت میلیون ها نفر مسلمان بیدار در ایام عاشورای حسینی برای ریشه کن ساختن کاخ ظلم و استبداد و استعمار بودیم.

ما با چشم خود دیدیم که این نسل فداکار که درس خویش را در مکتب امام حسین علیه السلام و مجالس یادبود و ایام عاشورای او خوانده بود چگونه با دست خالی از هرگونه سلاح قدرتمندترین سلاطین جبار را از تخت خود پائین کشیده اند. آری ما با چشم دیدیم چگونه خون حسین در عروق آن ها به جریان افتاد و تمام محاسبات سیاسی و نظامی ابرقدرت ها را بر هم زد.

آیا این پیروزی حسین علیه السلام و یارانش نبود که توانستند بعد از 13 قرن چنان قدرت نمایی کنند؟

چرا در روز قیامت عذرخواهی ظالمان مؤثر نیست، درحالی که در «آیه 36 سوره مرسلات» می خوانیم در آن روز اصلاً به آن ها اجازه عذرخواهی داده نمی شود (وَ لا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ) این دو چگونه باهم سازگار است؟ در پاسخ باید به دو نکته توجه کرد:

روز قیامت مواقفی دارد که شرایط آن باهم متفاوت است، در پاره ای از مواقف زبان از کار می افتد و دست وپا و اعضاء و جوارح به سخن می آیند و گواهی می دهند، اما در پاره ای دیگر از مواقف زبان گشوده می شود و انسان سخن می گوید. (چنان که آیات 65 سوره یس از یک سو و آیات گذشته همین سوره درباره گفتگوها و مشاجرات دوزخیان شاهد این مدعا است).

بنابراین هیچ مانعی ندارد که در بعضی از مواقف اجازه عذرخواهی به آن ها داده نشود؟ درحالی که در مواقف دیگر عذرخواهی می کنند اما سودی ندارد.

گاه انسان سخنی می گوید اما بی فایده و بیهوده است، در چنین موارد گویی اصلاً سخنی نگفته، بنابراین جمله «به آن ها اجازه عذرخواهی داده نمی شود» ممکن است به این معنی باشد که عذرخواهی آن ها بیهوده است.

ص:111

ω عبرتی بزرگ

در قرآن آمده است:

1- آری «در این ماجرا نشانه روشن و درس عبرت بزرگی است، اما اکثر آن ها ایمان نیاوردند» و «پروردگار تو هم عزیز است و هم رحیم» (1)

مر علاماتی است روشن اندر این

می نبودند اکثری از مؤمنین

باشد آن پروردگارت بی گمان

ای محمد صلی الله علیه و آله غالب و هم مهربان (2)

نکته ها

ω (اکثر)

اشاره به این است که گروهی از فرعونیان دست به دامن آئین موسی زدند و به جمع یاران او پیوستند، نه تنها «آسیه» همسر فرعون و دوست باوفای موسی که در قرآن از او به عنوان «مؤمن آل فرعون» یادشده، بلکه جمع دیگری همانند ساحران توبه کار به او پیوستند.

ω عزت خدا

عزت او است که هر زمان اراده کند فرمان نابودی اقوام یاغی را صادر می کند و برای نابود کردن یک قوم جبار نیاز به این ندارد که لشکر فرشتگان را از آسمان اعزام کند به همان آبی که مایه حیات آن ها است فرمان مرگ آن ها را می دهد و همان دریای نیل که مایه ثروت و قدرت فرعونیان بود قبرستان آن ها می شود!

ω رحمت خدا

رحمت او است که در این کار هرگز عجله نمی کند، بلکه سال ها مهلت می دهد، معجزه می فرستد، اتمام حجت می کند و نیز از رحمت او است که این بردگان ستمدیده را از چنگال آن اربابان قلدر و زورگو رهایی می بخشد.

ω قادر و رحیم بودن خدا

آخرین آیه موردبحث که یک نوع نتیجه گیری از مجموع کار موسی و فرعون و پیروزی لشکر حق و نابودی لشکر باطل است خداوند را به «عزت» و «رحمت» توصیف می کند، اولی اشاره به شکست ناپذیری قدرت او است و دومی وسعت رحمتش را نسبت به همه بندگان می رساندو مخصوصاً «عزیز» را بر «رحیم» مقدم داشته تا این توهم پیش نیاید که رحمتش از موضع ضعف است، بلکه در عین قدرت رحیم است.

البته بعضی از مفسران معتقدند که توصیف به عزت اشاره به شکست دشمنان و توصیف به رحمت اشاره به پیروزی دوستان او است، ولی هیچ مانعی ندارد که هر دو صفت شامل هر دو گروه گردد، چراکه همه از رحمتش استفاده می کنند حتی گناهکاران و همه از سطوتش بیمناک اند حتی نیکوکاران!

1- شعراء: 67- 68 (إِنَّ فی ذلِکَ لَآیَهً وَ ما کانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنینَ (*) وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ (*))

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 526

قسمت نوزدهم: تحقّق وعده های خداوند به بنی اسرائیل: (میراث عظیم فرعونیان برای بنی اسرائیل)

در قرآن آمده است همان طور که موسی قبلاً (در ماجرای قبل از خروج بنی اسرائیل از مصر) به قوم خود گفته بود:

1- «از خدا یاری جویید و استقامت پیشه کنید، که زمین از آن خداست و آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، واگذار می کند و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است! (*) (1)

خداوند نیز به وعده اش این گونه عمل کرد ...

2- «مشرق ها و مغرب های پربرکت زمین را به آن قومِ به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و ستم)، واگذار کردیم و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، به خاطر صبر و

استقامتی که به خرج دادند، تحقّق یافت و آنچه فرعون و فرعونیان (از کاخ های مجلّل) می ساختند و آنچه از باغ های داربست دار فراهم ساخته بودند، در هم کوبیدیم! (2)

بر ضعیفان همچنین دادیم ما

ارض را میراث از حکم قضا

یعنی اسرائیلیان که زیردست

بر گروه قبطیان بودند و پست

چون که شد فرعون و اتباعش تباه

وارث ایشان بر زمین گشتند و شاه

شرق ها و غرب ها از ارض شام

در تصرف آمد ایشان را تمام

یا ز شرق و غرب باشد قصد این

که شدند آن قوم غالب در زمین

آن زمینی کاندر آن برکات ما

نازل است از اهتمام انبیا

وان زمین شام و بیت المقدس است

نعمت و ارزانی اندر وی بس است

وعده پروردگارت شد تمام

آل اسرائیل را نیکو و تام

از ره صبری که کردند آن گروه

بر مکاره همچو بحر و همچو کوه

هم نمودیم آن منازل را خراب

که بد آن ها را به فرعون انتساب

وان حصار و کوشک های ساخته

که بد از فرعونیان افراخته

آن عمارت های عالی و ارجمند

قصرها و کاخ های بس بلند

وان چه بود از باغ های کاشته

تاک ها از چوب و نی افراشته

ذکر این ها می کند حق بر رسول

تا ز حال مشرکان ناید ملول

زآنکه ایشان را هم این فرهنگ بود

گیتی از نخوت بر آن ها تنگ بود (3)

1- اعراف: 128 (قَالَ مُوسیَ لِقَوْمِه اسْتَعِینُواْ بِاللَّه وَ اصْبِرواْ إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّه یُورِثُهَا مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَاده وَ الْعَقِبَهُ لِلْمُتَّقِین)

2- أعراف: 137 (وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا الَّتی بارَکْنا فیها وَ تَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنی عَلی بَنی إِسْرائیلَ بِما صَبَرُوا وَ دَمَّرْنا ما کانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ ما کانُوا یَعْرِشُونَ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 260

نکته ها

ω پاداش استقامت

گرچه در این آیه تنها سخن از بنی اسرائیل و سرانجام استقامت آن ها در برابر فرعونیان به میان آمده ولی به طوری که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود، این موضوع اختصاص به قوم و ملتی ندارد، بلکه هر جمعیت مستضعفی بپا خیزند و برای آزادی خود از چنگال اسارت و استعمار کوشش کنند و در این راه استقامت و پایمردی نشان دهند سرانجام پیروز خواهند شد و سرزمین هایی که به وسیله ظالمان و ستمگران اشغال شده است آزاد می گردد.

ω (ارث)

در لغت به معنی مالی است که بدون تجارت و معامله از کسی به کسی می رسد، اعم از اینکه از مردگان باشد یا از زندگان.

ω (يُسْتَضْعَفُونَ)

که از ماده «استضعاف» گرفته شده معادل کلمه «استعمار» است که در عصر و زمان ما به کار می رود و مفهوم آن این است که قومی ستم پیشه جمعیتی را تضعیف کنند تا بتوانند از آن ها در مسیر مقاصدشان بهره کشی نمایند، منتها این تفاوت را با کلمه استعمار دارد، که استعمار ظاهرش به معنی آباد ساختن است و باطنش به معنی ویرانگری، ولی استضعاف ظاهر و باطنش هر دو یکی است! و تعبیر به (كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ) اشاره به این است که فرعونیان به طور مداوم آن ها را در ضعف و ناتوانی نگه می داشتند، ضعف و ناتوانی فکری و اخلاقی و اقتصادی از هر نظر و در تمام جهات.

ω (مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا)

(مشرق ها و مغرب های زمین) اشاره به سرزمین های وسیع و پهناوری است که در اختیار فرعونیان بود، زیرا سرزمین های کوچک، مشرق ها و مغرب های مختلف و به تعبیر دیگر افق های متعدد ندارد، اما یک سرزمین پهناور، حتماً اختلاف افق و مشرق ها و مغرب ها، به خاطر خاصیت کروی زمین، خواهد داشت، به همین دلیل است که ما این تعبیر را کنایه از وسعت سرزمین فراعنه گرفتیم.

پیش از اکتشافات بشر، قرآن، زمین را کروی معرّفی کرده است زیرا لازمه ی تعدّد مشرق (مَشارِقَ) و مغرب «مَغارِبَهَا»، کروی و درحرکت بودن زمین است.

ص:114

ω (بارَکْنا فِیها)

اشاره به آبادی فوق العاده این منطقه، یعنی مصر و شام است، که هم در آن زمان و هم در این زمان از مناطق پربرکت دنیا محسوب می شود و به طوری که بعضی از مفسران نوشته اند در آن روز کشور فراعنه به قدری وسعت داشت که سرزمین شامات را هم در برمی گرفت.

بنابراین منظور حکومت بر تمام کره زمین نبوده است، زیرا این موضوع مسلماً برخلاف تاریخ است، بلکه منظور حکومت بنی اسرائیل بر سراسر سرزمین فراعنه است.

ω (دمرنا)

از ماده «تدمیر» به معنی هلاک کردن و نابود ساختن است.

ω (صنع)

آن چنان که «راغب» در کتاب مفردات گفته (غالباً) به معنی کارهای جالب می آید و در آیه فوق به معنی معماری های زیبا و چشمگیر عصر فرعونیان آمده است.

ω (و ما یعرشون)

در اصل به معنی درختان و باغ هایی است که به وسیله نصب داربست ها برپا می شوند و منظره زیبا و پرشکوهی دارند.

ω نابودی کاخ ها و باغ ها (گرفتن نعمت ها از فرعونیان)

بعید نیست زلزله ها و سیلاب های جدیدی این وضع را ایجاد کرده باشد و ضرورت آن ازاینجا روشن می شود که تمام فرعونیان در دریا غرق نشدند بلکه خود فرعون و جمعی از خاصان و لشکریان او که در تعقیب موسی علیه السلام بودند از میان رفتند و مسلماً اگر قدرت مالی و اقتصادی باقیماندگان که تعداد نفوس آن ها در سراسر مصر بسیار زیاد بود بر جا می ماند باز توانایی این را داشتند که بنی اسرائیل را درهم بکوبند و یا لااقل مزاحمت های بزرگی برای آن ها فراهم سازند، اما تهی شدن دست آن ها از این وسایل سبب شد که برای همیشه به طغیانگری آن ها خاتمه داده شود.

در قرآن آمده است:

3- «ما آن ها را از باغ های سرسبز و چشمه های پر آب بیرون راندیم» (1)

باغ ها و چشمه ها، دو سرمایه از جالب ترین و ارزنده ترین اموال آن ها بود، چراکه مصر به برکت نیل سرزمینی حاصلخیز و پر باغ بود، این چشمه ها ممکن است اشاره به چشمه هایی باشد که از دامن بعضی از کوه ها سرازیر می شد و یا شعبه هایی باشد که از نیل سرچشمه می گرفت و از باغ های سرسبز و خرم آن ها می گذشت و اطلاق چشمه (عین) بر این شعبه ها بعید نیست.

4- «و زراعتها و قصرهای جالب و زیبا و پرارزش» (2) و این دو سرمایه مهم دیگر آن ها بود، زراعت های عظیمی که در بستر نیل در سرتاسر مصر از انواع و اقسام مواد خوراکی و غیرخوراکی و محصولاتی که هم خود از آن استفاده

1- شعراء: 57 (فَأَخْرَجْناهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ)

2- شعراء: 58 (وَ كُنُوزٍ وَ مَقامٍ كَرِيمٍ)

ص:115

می کردند و هم به خارج صادر می کردند و اقتصاد آن ها بر محور آن می چرخید و همچنین قصرها و مساکن آباد که یکی از مهم ترین وسایل زندگی انسان مسکن مناسب است.

5- «و نعمت های فراوان دیگری که در آن متنعم بودند و در ناز و نعمت زندگی می کردند» (1)

گفت زان بردیم ایشان را بسوز

ما ز جنات و عیون و آن کنوز

یعنی از آن باغ های ساخته

چشمه ها و گنج بس پرداخته

هم ز منزل ها که بود آراسته

قصرها از زر و گوهر خواسته (2)

ای بسا کان قبطیان بگذاشتند

بوستان هایی که خرم داشتند

پر ز اشجار و عیون و زرع و کشت

وان مکان های نکو همچون بهشت

نعمتی هم که بدندی بهره یاب

فاکهین بودند در وی شیخ و شاب (3)

نکته ها

ω (مَقامٍ کَرِیمٍ)

بعضی آن را به معنی قصرهای مجلل و مساکن پرارزش دانسته اند.

بعضی مجالس پر سرور و نشاط انگیز.

بعضی مجالس حکمرانان و زمامدارآن که اطرافشان را مأموران سر بر فرمان گرفته بودند.

بعضی نیز آن را به معنی منبرهایی که خطیبان بر آن سخنرانی می کردند تفسیر نموده اند. (منابری که در آن به نفع فرعون و حکومت و دستگاه او تبلیغات و سخنرانی می شد). البته معنی اول ازهمه مناسب تر به نظر می رسد، هرچند این معانی باهم تضادی ندارند و ممکن است همه در مفهوم آیه جمع باشند، هم قصرهایشان از آن ها گرفته شد و هم موقعیت حکومت و قدرتشان و هم جلسات جشن و سرورشان. البته «کریم» و پرارزش بودن این قصرها ازنظر ظاهری و از دیدگاه خود آن ها بود وگرنه در منطق قرآن این گونه مسکن های پرزرق وبرق طاغوتی و غفلت زا کرامتی ندارد.

ω (نعمه) (به فتح نون)

به معنی «تنعم» و به کسر نون به معنی «انعام» است، «جمعی از مفسرین و ارباب لغت به این معنی تصریح کرده اند، درحالی که جمعی دیگر معتقدند هر دو یک معنی دارد و هرگونه منافع قابل توجهی را شامل می شود.»

ω (فاکهین)

گاه به معنی استفاده کردن از «فواکه» و میوه ها و گاه به معنی گفتگوهای فکاهی و سرور انگیز و گاه به معنی هرگونه تنعم و تلمذ تفسیر شده است و معنی اخیر از همه جامع تر است.

1- دخان: 27 (وَ نَعْمَهٍ کانُوا فیها فاکِهینَ)
2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 526
3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ، ص 687

ص:116

در قرآن در مورد وارثان نعمت های فرعونیان آمده است:

1- آری «این چنین کردیم و آن ها را بدون زحمت به بنی اسرائیل دادیم و آن ها را وارث فرعونیان ساختیم» (1) آری «این چنین بود ماجرای آن ها و ما همه این سرمایه ها و ما ترک فرعونیان را میراث برای اقوام دیگری قراردادیم»!

این چنین کردیم و میراث آن نعم

ما به اسرائیلیان دادیم هم (2)

همچنین است امر ما زان بوم و بر

ارث ما دادیم بر قوم دگر (3)

نکته ها

ω (ارث)

اشاره به این است که آن ها بدون دردسر و خون جگر این همه اموال و ثروت ها را به چنگ آوردند، همان گونه که انسان ارث را بی زحمت به چنگ می آورد.

ω آیا بنی اسرائیل در مصر حکومت کردند؟ بر اساس تعبیری که درآیات بالا گذشت که خداوند می فرماید: «ما بنی اسرائیل را وارث فرعونیان ساختیم»

- بعضی بر این عقیده اند که آن ها به مصر بازگشتند و زمام حکومت را در دست گرفتند،و مدتی بر آن سرزمین حکمرانی کردند (4)

البته ظاهر آیات فوق با این تفسیر مناسب است.

- بعضی دیگر معتقدند که آن ها بعد از هلاک فرعونیان راهی سرزمین های مقدس شدند،ولی بعد از مدتی به مصر بازگشتند و حکومتی در آنجا تشکیل دادند. (5)

فصول تورات کنونی که مربوط به این قسمت است با این تفسیر مطابقت دارد.

بعضی دیگر احتمال داده اند که بنی اسرائیل دو گروه شدند، گروهی از آنان در مصر باقی ماندند و حکومت کردند و گروهی همراه موسی علیه السلام به سوی سرزمین های مقدس روانه شدند.

این احتمال نیز داده شده که منظور از وارث شدن بنی اسرائیل این است که آن ها بعد از موسی علیه السلام و در زمان سلیمان بر سرزمین پهناور مصر حکمرانی کردند.

با توجه به اینکه موسی علیه السلام یک پیامبر انقلابی بزرگ بود، بسیار بعید به نظر می رسد که چنین سرزمینی را که ارکان حکومتش فروریخته و در بست در اختیار او قرار داشت به کلی رها سازد و بی آنکه تصمیمی برای آنجا بگیرد روانه به سوی بیابان ها شود، بخصوص اینکه سالیان دراز صدها هزار نفر از بنی- اسرائیل در آنجا ساکن بودند و با مسائل آن محیط آشنایی داشتند.

1- شعراء: 59 (كَذلِكَ وَ أَوْرَثْناها بَنی إِسْرائیلَ) 2- دخان: 28 (كَذلِكَ وَ أَوْرَثْناها قَوْماً آخَرینَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 526

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 687

4- «مجمع البیان» و «قرطبی» ذیل آیات مورد بحث و «آلوسی» در «روح المعانی» نیز این موضوع را به عنوان یک تفسیر قابل ملاحظه نقل می کند».

5- آلوسی، تفسیر روح المعانی، ذیل آیات مورد بحث.

بنابراین از دو حال خارج نیست یا بنی اسرائیل همگی به مصر بازگشتند و حکومتی را تشکیل دادند و یا جمعی از آن ها به فرمان موسی علیه السلام در آنجا ماندند و این برنامه را اجرا کردند، در غیر این صورت بیرون راندن فرعونیان و وارث ساختن بنی اسرائیل که درآیات آمده مفهوم روشنی نخواهد داشت.

قسمت بیستم: رسیدن غنائم تمام فرعونیان به بنی اسرائیل و ناسپاسی آن ها

موسی دو لشکر به استعداد 24 هزار نفر را به فرماندهی «یوشع بن نون» و «کالب بن یوحنا» برای سرکشی و جمع آوری غنائم به شهرهای مختلف مصر گسیل داشت آن ها در جریان مأموریت خویش آبادی های بسیاری را خالی از سکنه یافتند و چنانچه در شهری آثاری از حیات انسان ها مشاهده می شد اکثریت جمعیت آن مناطق را زنان و کودکان و بیماران تشکیل می دادند. (1) در قرآن آمده است:

1- «ما بنی اسرائیل را از عذاب خوارکننده رهایی بخشیدیم» لذا به دنبال آن می افزاید: «از چنگال فرعون» «چراکه او مردی متکبر و از اسرافکاران و متجاوزان بود»! (2)

می نبودند آن گروه از منظرین

مهلت ایشان را نبود از رب دین

خود نمودیم آل اسرائیل را

از عذاب خوار سازنده رها

که بد از فرعونشان بسیار و بد

بود او عالی و بگذشته ز حد (3)

از شکنجه های سخت و طاقت فرسای جسمی و روحی که تا اعماق جان آن ها نفوذ می کرد، از سربریدن نوزادان پسر و زنده نگه داشتن دختران برای خدمتکاری و هوسرانی، از بیگاری و کارهای بسیار سنگین و مانند آن و چه دردناک است سرنوشت قوم و ملتی که در چنگال چنین دشمن خون خوار و دیو سیرتی گرفتار شوند. آری خداوند این قوم مظلوم را در پرتو قیام الهی موسی بن عمران: از چنگال این ظالمان سفاک تاریخ رهایی بخشید.

نکته ها

ω (علا)

در اینجا علو مقام نیست، بلکه اشاره به برتری جویی او و علو در اسراف و تجاوز است، چنان که در آیه 4 سوره قصص نیز آمده است: (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ) (فرعون در زمین برتری جویی کرد) (تا آنجا که حتی دعوی خدایی نمود و خویشتن را رب اعلی نامید).

1- ثعلبی، عرائس، ص 123

2- دخان: 30 – 31 (وَ لَقَدْ نَجَّیْنا بَنی إِسْرائیلَ مِنَ الْعَذابِ الْمُهینِ (*) مِن فِرْعَوْنَ إِنَّهُ کانَ عَالِیًا مِّنَ الْمُسْرِفِینَ (*))

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 687

ص:118

ω (مسرف)

از ماده «اسراف» به معنی هرگونه تجاوز از حد در اعمال و گفتار است و به همین دلیل درآیات مختلف قرآن در مورد تبهکارانی که ظلم و فساد را از حد می گذراندند واژه «مسرف» به کاررفته است و نیز به مطلق گناهان اسراف گفته شده، چنان که در آیه 53 سوره زمر می خوانیم: (قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللهِ): «بگو ای بندگان من که بر خود اسراف کرده اید از رحمت خدا نومید نشوید»!

در قرآن آمده است به دنبال این پیروزی و نجات بزرگ به بنی اسرائیل گفتیم:

2- «در این سرزمین [مصر و شام] ساکن شوید! امّا هنگامی که وعده آخرت فرا رسد، همه شمارا دسته جمعی (به آن دادگاه عدل) می آوریم» (1)

پس به اسرائیلیان گفتیم این

که شما گردید ساکن در زمین

پس چو آید وعده آریم از ردیف

مر شمارا از بکم جئنا لفیف

در قیامت می شوید انگیخته

خود به هم پیچیده و آمیخته (2)

3- «(سپس) بنی اسرائیل را در جایگاه صدق (و راستی) منزل دادیم و از روزی های پاکیزه به آن ها عطا کردیم (امّا آن ها به نزاع و اختلاف برخاستند!) و اختلاف نکردند، مگر

بعدازآنکه علم و آگاهی به سراغشان آمد! پروردگار تو روز قیامت، در آنچه اختلاف می کردند، میان آن ها داوری می کند!» (3)

ما بر اسرائیلیان دادیم هم

جایگاه صدق و پر رزق و نعم

بیت مقدس یا تمام مصر و شام

راست بود آن وعده حق بر انام

همچنین از هر چه بد پاکیزه تر

رزقشان دادیم ما از خشک و تر

پس بدین خود نکردند اختلاف

تا که علم آمد بر ایشان بی خلاف

یعنی آن توریه با نور و نظام

مختلف در وی شدند ایشان تمام

یعنی اندر شرح و تأویلش فزون

مختلف گشتند از عالی و دون

یا به قولی علم جز قرآن نبود

کاندر او شد مختلف رأی یهود

یا که احمد بوده آن بی گفتگو

بوده اند آگه یهود از نعت او

می کند پروردگارت ای عزیز

بین ایشان حکم اندر رستخیز

اندر آن چیزی که بودند از خلاف

می نمودند اندر آن چیز اختلاف

یا که از احکام توریه و کتاب

یا ز تصدیق رسول مستطاب (4)

1- إسراء: 104 (وَ قُلْنا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنی إِسْرائیلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذا جاءَ وَعْدُ الْآخِرَهِ جِئْنا بِكُمْ لَفیفاً)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 428

3- یونس: 93 (وَ لَقَدْ بَوَّأْنا بَنی إِسْرائیلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّی جاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ یَقْضی بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ فیما كانُوا فیهِ یَخْتَلِفُونَ)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 330

نکته ها

ω ارض معهود

درآیات فوق خواندیم که خداوند به بنی اسرائیل دستور داد که اکنون که بر دشمن پیروز شدید در ارض معهود سکونت جویید، آیا منظور سرزمین مصر است (همین کلمه در آیه قبل که می گوید فرعون می خواست آن ها را از آن سرزمین بیرون کند به همین معنی آمده و آیات دیگر قرآن نیز می گوید که بنی اسرائیل وارث فرعونیان شدند) یا اینکه اشاره به سرزمین مقدس فلسطین است، زیرا بنی اسرائیل بعدازاین ماجرا به سوی سرزمین فلسطین رفتند و مأمور شدند که در آن وارد شوند ولی ما بعید نمی دانیم هر دو سرزمین منظور بوده باشد، زیرا بنی اسرائیل به شهادت آیات قرآن وارث زمین های فرعونیان شدند و هم مالک سرزمین فلسطین.

ω (لفیف)

از ماده «لف» به معنی پیچیدن است و در اینجا منظور گروهی است که کاملاً درهم آمیخته و به هم پیچیده شده اند به طوری که شخص و قبیله آن ها شناخته نمی شود.

ω (وعد الآخره)

بعضی از مفسران بزرگ احتمال داده اند که تعبیر «وعد الآخره» اشاره به همان چیزی است که در آغاز این سوره خواندیم که خداوند وعده دو پیروزی و شکست را به بنی اسرائیل داده بود و از یکی به «وعد اولی» و از دیگری به «وعد الآخره» تعبیر نموده، ولی این احتمال با توجه به جمله (جِئْنا بِکُمْ لَفِیفاً) بسیار بعید به نظر می رسد.

ω معنای (مُبَوَّأَ صِدْقٍ) (منزلگاه راستین)

ممکن است اشاره به این باشد که خداوند به وعده خود نسبت به بنی اسرائیل وفا کرد و آن ها را به سرزمین موعود بازگرداند و یا اینکه سرزمین صدق اشاره به پاکی و نیکی این سرزمین است و به همین جهت تناسب با سرزمین شام و فلسطین دارد که منزلگاه انبیاء و پیامبران الهی بود.

گروهی نیز احتمال داده اند که منظور سرزمین مصر باشد

کلمه ی «صِدْقٍ» در فرهنگ قرآن، گاه در پی کلماتی می آید و مفهومِ شایسته، خوب و مناسب را می رساند، مانند: (قَدَمَ صِدْقٍ)، (مُدْخَلَ صِدْقٍ)، (مُخْرَجَ صِدْقٍ)، (لِسانَ صِدْقٍ)، (وَعْدَ الصِّدْقِ)، (مَقْعَدِ صِدْقٍ) و (مُبَوَّأَ صِدْقٍ). یعنی صِدقٍ و مطابق با واقع بودن، برای همه چیز ارزش است؛ مکان صدقٍ یعنی آنچه واقعاً جایگاهِ درست است، آن گونه که باید باشد؛ مساکن بنی اسرائیل هم دارای تمام شرایط زندگی بود و هم بسیار حاصلخیز که جمله ی (رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ) بیانگر آن است.

ص:120

قسمت بیست و یکم: بررسی پیام های قرآنی 13 دسته آیات

1) سوره ی شعرا: آیات 52- 68

(وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ (*) فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (*) إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (*) وَ إِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ(*) وَ إِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ (*) فَأَخْرَجْنَاهُم مِّن جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (*) وَ كُنُوزٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ (*) كَذَٰلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (*) فَأَتْبَعُوهُم

مُّشْرِقِينَ(*) فلَمَّا تَرَ ءَا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسىَ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ (*) قَالَ كلاَّ إِنَّ مَعِىَ رَبىِّ سَيهَدِينِ (*) فَأَوْحَيْنَا إِلىَ مُوسىَ أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كلُّ فِرْق كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ (*) وَ أَزْلَفْنَا ثَمَّ الاَخَرِينَ (*) وَ أَنجَيْنَا مُوسىَ وَ مَن مَّعَهُ أَجْمَعِينَ (*) ثُمَّ أَغْرَقْنَا الاَخَرِينَ (*) إِنَّ فىِ ذَالِكَ لاَيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثرَهُم مُّؤْمِنِينَ (*) وَ إِنَّ رَبَّكَ لهَوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (*)) (1)

پیام های آیات 52 -60

1. بعد از نپذیرفتن استدلال، نوبت قهر الهی است که بافرمان کوچ دادن به موسی و تعقیب فرعونیان شروع و با غرق و هلاکت آنان خاتمه می یابد. (وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى أَنْ أَسْرِ)

2. تمام حرکات انبیا حتّی زمان هجرت، از طریق وحی بوده است. (أَوْحَيْنا)

3. برای مبارزه با فرعون، از تاریکی شب نیز استفاده کنید. (أَسْرِ)

4. یا جامعه فاسد را اصلاح کنیم و یا از آن فاصله گرفته و هجرت کنیم. (أَسْرِ)

5. انبیا تنها پند و اندرز نمی دهند، ایجاد نهضت های بزرگ و رهبری آن ها از کارهای دیگر آنان است.

(أَسْرِ بِعِبادِي)

6. یکی از مراحل نهی از منکر، هجرت از جامعه ی فاسد است. (أَسْرِ بِعِبادِي)

7. خداوند بندگان خود را از مهلکه نجات می دهد. (أَسْرِ بِعِبادِي)

8. طاغوت ها دست به شایعه پراکنی و تبلیغات منفی در شهرها می زنند.

(فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِی الْمَدائِنِ حاشِرِینَ)

1. طاغوت ها حرکت های مردمی را ناچیز می انگارند. (لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُونَ)

2. منحرف کردن افکار مردم، شیوه ای طاغوتی است. (لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُونَ)

3. طاغوت ها بدانند که مورد تنفّرند. (وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ)

4. بغض و خشم نسبت به طاغوت ها و تبرّای از آنان، لازمه ی ایمان به خداست. (وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ)

1- ترجمه: «و به موسی وحی کردیم که شبانه بندگانم را (از مصر) کوچ ده، زیرا شما مورد تعقیب هستید!» (*) فرعون (از این ماجرا آگاه شد و) مأموران بسیج نیرو را به شهرها فرستاد، (*)(و گفت): اینها مسلّماً گروهی اندکند (54) و اینها ما را به خشم آورده اند (*) و ما همگی آماده پیکاریم!»(*)(سرانجام فرعونیان مغلوب شدند) و ما آنها را از باغها و چشمه ها بیرون راندیم، (*) و از گنجها و قصرهای مجلّل! (*)(آری)، اینچنین کردیم! و بنی اسرائیل را وارث آنها ساختیم! (*) آنان به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند و به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسیدند. (*) هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: «ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم!» (*)(موسی) گفت: «چنین نیست! یقیناً پروردگارم با من است، بزودی مرا هدایت خواهد کرد!» (*) و بدنبال آن به موسی وحی کردیم: «عصایت را به دریا بزن!» (عصایش را به دریا زد) و دریا از هم شکافته شد و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود! (*) و در آنجا دیگران [لشکر فرعون] را نیز (به دریا) نزدیک ساختیم! (*) و موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم! (*) سپس دیگران را غرق کردیم! (*) در این

جریان، نشانه روشنی است ولی بیشترشان ایمان نیاوردند! (چرا که طالب حق نبودند) (*) و پروردگارت شکست ناپذیر و مهربان است! (*)»

ص:121

5. کاخ ها ابدی نیست، ظلم کلید زوال قدرت است. (فَأَخْرَجْناهُمْ)

6. فرعونیان در مصر دارای تمدّن بودند. (وَ کُنُوزٍ وَ مَقامٍ کَرِیمٍ)

7. یکی از سنّت های الهی، جایگزین کردن مستضعفان به جای مستکبران است.

(کَذلِکَ وَ أَوْرَثْناها بَنِی إِسْرائِیلَ)

8. ثروت ها، کاخ ها و باغ های فرعونیان، به بنی اسرائیل رسید. (أَوْرَثْناها)

9. خروج فرعونیان به دنبال بنی اسرائیل، یک تدبیر الهی برای غرق شدن آنان بود.

(فَأَخْرَجْناهُمْ فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِینَ)

پیام های آیات 61 تا 68

1. رهبران آسمانی، در بحران ها دلی آرام دارند و مایه ی آرامش دیگران نیز هستند. (کَلَّا إِنَّ مَعِی رَبِّی)

2. به وعده های الهی یقین داشته باشیم. (خداوند در آیه ی 15 این سوره به موسی فرمود: (إِنَّا مَعَکُمْ مُسْتَمِعُونَ)، در این آیه موسی به مردم می گوید: خداوند وعده داد و او با ماست). (کَلَّا إِنَّ مَعِی رَبِّی)

3. هنگام برخورد با دشمن، مأیوس نشوید و به خدا توکّل کنید. (حتّی زمانی که در یک طرف دریا و در طرف دیگر سپاه دشمن است) (إِنَّ مَعِی رَبِّی)

4. پیامبران واسطه ی فیض و رحمت خداوند می باشند. (إِنَّ مَعِی رَبِّی سَیَهْدِینِ)

(با توجّه به اینکه هدایت پیامبر، واسطه ای برای هدایت مردم است)

5. انبیا تحت حمایت ویژه ی خداوند هستند. (إِنَّ مَعِی رَبِّی)

6. هدایت از شئون ربوبیّت است. (رَبِّی سَیَهْدِینِ)

7. کارهای انبیا باراده ی پروردگار و وحی الهی است. (فَأَوْحَیْنا) ...

8. خداوند کارهایی را به دست اولیای خود انجام می دهد تا مردم به آنان توجّه کنند و از آنان اطاعت نمایند. (فَأَوْحَیْنا إِلی مُوسی أَنِ اضْرِبْ) (آری، طبیعت و مظاهر آن، باراده ی خداوند در اختیار بندگان خاصّ و مقهور آنان است.)

9. باراده ی خداوند، یک عصا روزی اژدها می شود و سبب ترس دشمنان می گردد و یک روز کلید رحمت و باز شدن راه برای مؤمنان می شود.

10. باراده ی خداوند، یک عصا گاهی سبب جوشیدن آب از زمین است:

(اضْرِب بِعَصاکَ الْحَجَرَ) و گاهی سبب خشک شدن دریا. (اضْرِبْ بِعَصاکَ الْبَحْرَ)

11. همه ی هستی و فعل وانفعالات آن، باراده ی خداوند است. (فَأَوْحَیْنا أَزْلَفْنا- أَنْجَیْنا أَغْرَقْنَا)

12. نجات و رستگاری در سایه ی همراهی با انبیاست. (أَنْجَيْنا مُوسى وَ مَنْ مَعَهُ)

13. خداوند یاران خود را در سخت ترین شرایط از بن بست نجات می دهد. (أَنْجَيْنا مُوسى وَ مَنْ مَعَهُ)

14. شکافته شدن دریا و غرق شدن فرعونیان، نشانه ی قدرت و قهر الهی و مایه ی پند است. (إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً)

15. سنّت الهی در طول تاریخ، یاری حقّ و سرکوب باطل است. (لَآيَةً)

ص:122

آری، نشانه و عبرت بودن یک حادثه، زمانی است که آن حادثه یا مشابه آن در طول تاریخ تکرار شدنی باشد.

16. خداوند با بیان تاریخ گذشتگان، به پیامبر اسلام دلداری و درس صبر می دهد. (ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ)

17. پندپذیران کم هستند. (لَآيَةً وَ ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ)

18. پیامبر اسلام تحت حمایت ویژه ی خداوند است. (رَبَّكَ)(خطاب به پیامبر است که همان گونه که ما مخالفان موسی را نابود کردیم، باهمان عزّت و قدرت می توانیم مخالفان تو را نیز نابود کنیم.)

19. کفر مردم، ضرری به عزّت خداوند نمی زند. (ما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ)

20. مربّی، هم باید قدرتمند باشد و هم مهربان. (إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ)

21. مهلتی که خداوند به کفّار می دهد از ضعف و ناتوانی نیست، بر اساس مهر و رحمت است تا شاید توبه کنند. (الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ)

2) سوره ی طه: آیات 79-77

(وَ لَقَدْ أَوْحَیْنَا إِلیَ مُوسیَ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِی فَاضْرِبْ لهَمْ طَرِیقًا فِی الْبَحْرِ یَبَسًا لَّا تخَفُ دَرَکًا وَ لَا تخَشیَ(*) فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِیهَم مِّنَ الْیَمِّ مَا غَشِیهَمْ (*) وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَیٰ(*)) (1)

پیام ها

1. حرکت انبیا و شیوه ی مبارزه ی آنان برخاسته از وحی الهی است. (أَوْحَیْنا)

2. عزّت همراه آوارگی، بهتر از ذلّت در وطن است. (أَسْرِ بِعِبادِی)

3. اگر نمی توانیم در محیطی اثر بگذاریم، لااقل آن محیط را ترک و ازآنجا هجرت کنیم. (أَسْرِ بِعِبادِی)

4. ازجمله اهداف بعثت انبیا، نجات مردم از شرّ طاغوت هاست. (أَسْرِ بِعِبادِی)

5. اولین گام علیه ظالم، خالی کردن اطراف اوست. (أَسْرِ بِعِبادِی)

6. خداوند یاور محرومان است. (بِعِبادِی)

7. هدایت و اداره ی مردم، بر عهده ی رهبران الهی است. (أَسْرِ بِعِبادِی فَاضْرِبْ)

8. معجزه ی موسی علیه السلام چنان جامعه را تکان داد و به حرکت واداشت که فرعون خود مجبور به تعقیب آنان گردید. (فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ)

9. دریا نیز همچون همه ی طبیعت، مأمور قهر یا مهر خداست. (فَغَشِيَهُمْ)

10. رهبران و حاکمآنجامعه، در هدایت یا گمراهی مردم نقش کلیدی دارند. (أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ ما هَدى)

11. شعارهای انحرافی را بی پاسخ نگذارید. فرعون می گفت: (ما أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشادِ) امّا خداوند می فرماید: (وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ ما هَدى) فرعون نه تنها مردم را هدایت نکرد بلکه گمراه کرد.

1- ترجمه: «ما به موسی وحی فرستادیم که: «شبانه بندگانم را (از مصر) با خود ببر و برای آنها راهی خشک در دریا بگشا که نه از تعقیب (فرعونیان) خواهی ترسید و نه از غرق شدن در دریا!» (*)(به این ترتیب) فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کردند و دریا آنان را (در میان امواج خروشان خود) بطور کامل پوشانید! (*) فرعون قوم خود را گمراه ساخت و هرگز هدایت نکرد! (*)»

3) سوره ی قصص:آیات 39 -42

(وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ (*) فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (*) وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ (*) وَ أَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُم مِّنَ الْمَقْبُوحِينَ (*)) (1)

پیام ها

1. مردم از دین حاکمان پیروی می کنند. (اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ)

2. معیار ستایش ها و انتقادهای قرآن، حقّ است. (بِغَيْرِ الْحَقِّ)

3. غفلت از گذرا بودن دنیا و گمان به جاودانگی، زمینه ساز خوی استکباری است.

(وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنا لا يُرْجَعُونَ)

4. عدم اعتقاد و توجّه به معاد و حساب، زمینه ی شکل گیری استکبار است. (لا يُرْجَعُونَ)

5. کیفرهای الهی، اختصاص به آخرت ندارد. (فرعون در همین دنیا غرق شد) (فَأَخَذْناهُ)

6. یاران فرد ستمکار، در سرنوشت او سهیم و شریک اند. (فَأَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ)

7. سرانجام مستکبران، ذلّت و قهر است. (فَنَبَذْناهُمْ)

8. برای ریشه کنی فساد، باید هر چیزی که آلوده باشد از بین برود. (فَنَبَذْناهُمْ فِي الْيَمِّ)

9. به حوادث تاریخی به دیده ی عبرت بنگریم. (فَانْظُرْ)

10. ستمگران، سرنوشت مشترکی دارند. (عاقِبَةُ الظَّالِمِينَ) (به جای عاقبت فرعون فرمود: عاقبت همه ستمگران چنین است)

11. مهم عاقبت کار است، نه جلوه های زودگذر آن. (فَانْظُرْ ... عاقِبَهُ الظَّالِمِینَ)

12. روحیه استکباری، انسان را رهبر دوزخیان می سازد. (وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً)

13. نقش حکومت ها را در شکل دهی ساختار فرهنگی و عقیدتی جامعه نمی توان نادیده گرفت.

(أَئِمَّهً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ)

14. تبلیغات مستکبرین، درواقع دعوت به دوزخ است. (یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ)

15. مستکبرینی که امروز به عِدّه و عُدّه دل خوش دارند، در قیامت، بی کس و یاور خواهند بود.

(یَوْمَ الْقِیامَهِ لا یُنْصَرُونَ)

16. کیفرهای الهی، مخصوص آخرت نیست. (وَ أَتْبَعْناهُمْ فِی هذِهِ الدُّنْیا)

17. لعنت و نفرین مردم، تبلور قهر الهی است. (أَتْبَعْناهُمْ فِی هذِهِ الدُّنْیا لَعْنَهً)

18. چنان که دعای خیر مردم و نام نیک، نشانه ی لطف خداوند است. (وَ اجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ)

19. نفرین بر ظالم حتّی بعد از نابودی او لازم است. (أَتْبَعْناهُمْ ... لَعْنَهً)

20. زشت کاری های دنیوی، به زشت رویی های اخروی می انجامد. (یَوْمَ الْقِیامَهِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِینَ)

1- ترجمه: «(سرانجام) فرعون و لشکریانش بدون حقّ در زمین استکبار کردند و پنداشتند بسوی ما بازگردانده نمی شوند! (*) ما نیز او و لشکریانش را گرفتیم و به دریا افکندیم اکنون بنگر پایان کار ظالمان چگونه بود! (*) و آنان [فرعونیان] را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت می کنند و روز رستاخیز یاری نخواهند شد! (*) و در این دنیا نیز لعنتی بدنبال آنان قرار دادیم و روز قیامت از زشت رویانند! (*)»

ص:124

4) سوره یونس: آیات 90- 93

(وَ جَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَءِیلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْیًا وَ عَدْوًا حَتیَّ إِذَا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَامَنتُ أَنَّهُ لَا إِلَاهَ إِلَّا الَّذِی ءَامَنَتْ بِهِ بَنُواْ إِسْرَ ءِیلَ وأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ (*) ءَالْئَانَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ (*) فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ ءَایَهً وَ إِنَّ کَثِیرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ ءَایَاتِنَا لَغَافِلُونَ (*) وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِی إِسْرَ ءِیلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَ رَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّیِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُواْ حَتیَ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِیمَا کَانُواْ فِیهِ یخْتَلِفُونَ (*)) (1)

پیام ها

1. در مبارزه با طاغوت ها، به خدا توکل کنیم که ما را تنها نمی گذارد. (جاوَزْنا ...)

2. در نظام هستی، همه ی امور باراده ی خداست. (جاوَزْنا)، (أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ)

3. دعای پیامبران سرانجام مستجاب می شود. (أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ)

4. فرعون که می خواست موسی را براندازد، خودش نابود شد. (أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ) چراغی را که ایزد بر فروزد هر آن کس پف کند ریشش بسوزد.

5. ایمان آوردن در لحظه ی نزول عذاب الهی، اثری ندارد. (آمَنْتُ) در حالِ (أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ)

6. مستکبران، روزی به عجز و لابه خواهند افتاد. (قالَ آمَنْتُ)

7. مستکبرانی چون فرعون، لحظه ی مرگ، مؤمن و مسلمان می شوند، ولی دیگر چه سود! (آمَنْتُ)

8. ضربه ها و حوادث تلخ، پرده های غفلت را کنار می زند. (آمَنْتُ)

9. قدرت های غیر الهی، تارعنکبوتی بیش نیستند و روزی تسلیم می شوند. (قالَ) ... (أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ)

10. برخورداری از مساکن مناسب، یکی از نعمت های الهی و موردپسند ادیان الهی است. (مُبَوَّأَ صِدْقٍ)

11. در نهضت های انبیا، علاوه بر معنویت، ابعاد مادّی زندگی مردم نیز مورد توجّه است. (بَوَّأْنا)، (رَزَقْناهُمْ)

12. باآنکه اغلب پس ازآنقلاب ها و تحوّلات، توازن اقتصادی جامعه به هم می خورد و گرانی یا قحطی پیش می آید، ولی خداوند با سرنگونی رژیم فرعونی، بنی اسرائیل را از کمبودها نجات بخشید. (رَزَقْناهُمْ)

13. تفرقه، همه ی نعمت های الهی را خنثی می کند. (بَوَّأْنا)، (رَزَقْناهُمْ)، (اخْتَلَفُوا)

14. ریشه ی اختلاف ها، همیشه مسائل مادّی و رفاهی نیست، گاهی هم هوس ها است.

(بَوَّأْنا)، (رَزَقْناهُمْ)، (اخْتَلَفُوا)

15. علم به تنهایی نجات بخش نیست. (اخْتَلَفُوا)، (جاءَهُمُ الْعِلْمُ)

16. قرآن بیشترین انتقاد را از اختلاف های آگاهانه دارد. (جاءَهُمُ الْعِلْمُ)

1- ترجمه: «(سرانجام) بنی اسرائیل را از دریا [رود عظیم نیل] عبور دادیم و فرعون و لشکرش از سر ظلم و تجاوز، به دنبال آنها رفتند هنگامی که غرقاب دامن او را گرفت، گفت: «ایمان آوردم که هیچ معبودی، جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد و من از مسلمین هستم!» (*)(امّا به او خطاب شد): الآن؟! در حالی که قبلًا عصیان کردی و از مفسدان بودی! (*) ولی امروز، بدنت را (از آب) نجات می دهیم تا عبرتی برای آیندگان باشی! و بسیاری از مردم، از آیات ما غافلند! (*)(سپس) بنی اسرائیل را در جایگاه صدق (و راستی) منزل دادیم و از روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم (امّا آنها به نزاع و اختلاف برخاستند!) و اختلاف نکردند، مگر بعد از آنکه علم و آگاهی به سراغشان آمد! پروردگار تو روز قیامت، در آنچه اختلاف می کردند، میان آنها داوری می کند! (*)»

ص:125

5) سوره اعراف: آیات 136-137

(فَانتَقَمْنَا منهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فی الْیَمّ بِأَنهُمْ کَذَّبوا بِایَاتِنَا وَ کَانُوا عَنهَا غَافِلینَ (*) وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا الَّتی بارَکْنا فیها وَ تَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنی عَلی بَنی إِسْرائیلَ بِما صَبَرُوا وَ دَمَّرْنا ما کانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ ما کانُوا یَعْرِشُونَ (*)) (1)

پیام ها

1. توجّه به انتقام گیری خداوند، زمینه ی تذکّر و ترک گناه است. (فَانْتَقَمْنا) خداوند هم ارحم الراحمین و بسیار مهربان است و هم انتقام گیرنده.

2. سرنوشت ما و ریشه ی ناگواری ها و بلاها، در دست خودماست. (فَأَغْرَقْناهُمْ)...(بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا)

3. غفلت از آیات الهی، تاوان سنگینی دارد. (فَأَغْرَقْناهُمْ) ... (کانُوا عَنْها غافِلینَ)

4. حمایت خداوند از مستضعفان، مخصوص بنی اسرائیل نیست، بلکه یک سنّت دائمی است.

(أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ) و نفرمود: (أَوْرَثْنا بَنی إِسْرائِیلَ)

5. بنی اسرائیل، در مدّت طولانی به دست فرعونیان به ضعف کشیده شده بودند. (کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ)

6. حکومت انبیا، حکومت مستضعفان است. (یُسْتَضْعَفُونَ)

7. شرط پیروزی، صبر و مقاومت است. مستضعفان و ملّتی که صابر و مقاوم باشند، وارث زمین می شوند.

(أَوْرَثْنَا) ... (بِما صَبَرُوا)

8. خداوند، بی کم و کاست و کاست به وعده هایش عمل می کند. (وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ)

9. هلاکت فرعونیان و به حکومت رسیدن بنی اسرائیل، از سخنان و وعده های زیبای پروردگار است.

(كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنى)

10. تحوّلات اجتماعی و تاریخی، به دست خداوند است. (أَوْرَثْنَا) ... (دَمَّرْنا)

11. همه ی مظاهر قدرت طاغوت باید از جامعه الهی حذف شود. (دَمَّرْنا)

12. قوم فرعون ازنظر صنعت و ساخت بنا، پیشرفته بودند. (يَصْنَعُ) ... (يَعْرِشُونَ)

ولی رشد و توسعه ای که جدا از دین و ایمان باشد، سرانجام خوبی ندارد.

6) سوره الزخرف: آیات 56- 55

(فَلَمَّا آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ أَجْمَعِينَ (*) فَجَعَلْناهُمْ سَلَفاً وَ مثلاً لِلْآخِرِينَ (*)) (2)

1- ترجمه: «سرانجام از آنها انتقام گرفتیم و آنان را در دریا غرق کردیم زیرا آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند. (*) و مشرقها و مغربهای پر برکت زمین را به آن قومِ به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و ستم)، واگذار کردیم و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، بخاطر صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقّق یافت و آنچه فرعون و

فرعونیان (از کاخهای مجلّل) می ساختند و آنچه از باغهای داربست دار فراهم ساخته بودند، در هم کوبیدیم! (*)»

2- ترجمه: «اما هنگامی که ما را به خشم آوردند از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم. (*) و آنها را پیشگامان (در عذاب) و عبرتی برای دیگران قرار دادیم.»

ص:126

پیام ها

1. کسی که به نهر آب افتخار می کرد. (وَ هذِهِ الْأَنْهارُ تَجْرِی مِنْ تَحْتِی) در همان نهر غرق شد. (فَأَغْرَقْناهُمْ)

2. گاهی کیفرها علاوه بر قیامت در دنیا نیز صورت می گیرد. (فَأَغْرَقْناهُمْ)

3. در مدار فسق و طغیان، آمر و مأمور باهم هلاک می شوند. (أَجْمَعِینَ)

4. خشم و انتقام خداوند از انسان، به خاطر عملکرد خود اوست. (فَأَطاعُوهُ ... آسَفُونا ... انْتَقَمْنا مِنْهُمْ)

5. به گواهی تاریخ، نابود کردن قدرت های جبار، سنّت حتمی الهی است. (فَجَعَلْناهُمْ سَلَفاً وَ مثلاً لِلْآخِرِینَ)

6. حوادث گذشتگان برای آیندگان درس عبرت است. (فَأَغْرَقْناهُمْ ... فَجَعَلْناهُمْ سَلَفاً وَ مثلاً)

7) سوره دخان: آیات 23- 31

(فَأَسْرِ بِعِبَادِی لَیْلاً إِنَّکُم مُّتَّبَعُونَ (*) وَ اتْرُکِ الْبَحْرَ رَهْواً إِنهَّمْ جُندٌ مُّغْرَقُونَ (*) کمَ تَرَکُواْ مِن جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ (*) وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ کَرِیمٍ (*) وَ نَعْمَه کَانُواْ فِیهَا فَاکِهِینَ (*) کَذَالِکَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا ءَاخَرِینَ (*) فَمَا بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا کَانُواْ مُنظَرِینَ (*) وَ لَقَدْ نجَّیْنَا بَنِی إِسْرَ ءِیلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِینِ (*) مِن فِرْعَوْنَ إِنَّهُ کَانَ عَالِیًا مِّنَ الْمُسْرِفِینَ (*)) (1)

پیام ها

1. برخی دعاها، فوری مستجاب می شود. (فَدَعا ... فَأَسْرِ) (حرف «ف» نشانه سرعت است)

2. دعا باید همراه با تلاش باشد. (فَدَعا ... فَأَسْرِ)

3. زمان در برنامه ریزی نقش دارد. (لَیْلًا)

4. فرار شبانه بنی اسرائیل به رهبری موسی نوعی کودتای بی صدا بود که فرعون تحمّل آن را نداشت و لشگری به تعقیب آنان فرستاد. (إِنَّکُمْ مُتَّبَعُونَ)

5. از سرزمین کفری که نمی توانید به اهداف خود برسید، هجرت کنید. (فَأَسْرِ)

6. خداوند به یاران خود اطمینان و آرامش می دهد. (وَ اتْرُکِ الْبَحْرَ رَهْواً)

7. هر راه بازی نشانه لطف الهی نیست، خداوند راه دریا را باز گذاشت تا فرعونیان وارد شوند و غرق شوند.

(وَ اتْرُکِ الْبَحْرَ ... إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ)

8. در بسیج فرعون علیه موسی، ثروتمندآن که صاحب باغ ها و خانه های مجلل بودند نیز حضور داشتند.

(کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ)

9. امکانات مادی در برابر قهر خداوند، نجات بخش نیست. (کَمْ تَرَکُوا)

1- ترجمه: «(به او دستور داده شد): بندگان مرا شبانه حرکت ده که شما تعقیب می شوید! (*) (هنگامی که از دریا گذشتید) دریا را آرام و گشاده بگذار (و بگذر) که آنها لشکری غرق شده خواهند بود! (*) (سرانجام همگی نابود شدند و) چه بسیار باغها و چشمه ها که از خود به جای گذاشتند، (*) و زراعتها و قصرهای زیبا و گرانقیمت، (*) و نعمتهای فراوان دیگر که در آن (غرق) بودند! (*) اینچنین بود ماجرای آنان! و ما (اموال و حکومت) اینها را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم! (*) نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین و نه به آنها مهلتی داده شد! (*) ما بنی اسرائیل را از عذاب ذلّت بار رهایی بخشیدیم (*) از فرعون که مردی متکبر و از اسرافکاران بود! (*)»

ص:127

10. سنّت خداوند، انقراض و هلاکت اقوام ستمگر و روی کار آمدن قومی دیگر است. (کَذلِکَ وَ أَوْرَثْناها)

11. کامیابی های دنیا زودگذر است. (کَمْ تَرَکُوا ... نَعْمَةٍ کانُوا فِیها فاکِهِینَ)

12. غرق شدن در عیّاشی، انسان را در صف مخالفان حقّ قرار می دهد. (کانُوا فِیها فاکِهِینَ)

13. ثروت، مایه ی سعادت نیست، بلکه گاهی مایه ی هلاکت است.

(جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ وَ زُرُوعٍ ... أَوْرَثْناها قَوْماً آخَرِینَ)

14. برخی مفسّران گفته اند: گریه نکردن آسمان و زمین، کنایه از این است که هلاکت فرعونیان هیچ خلأیی در کار جهان پیش نیاورد. امّا ظاهر آیه خبر از نوعی احساس و شعور برای هستی دارد که قرآن از آن به گریه تعبیر کرده است.

15. زمین و آسمان، شعور و شناخت و احساس دارند. (فَما بَکَتْ)

16. آنجا که اراده خدا باشد، همه هستی هماهنگ می شود. (السَّماءُ وَ الْأَرْضُ)

17. مهلت دادن خداوند شرایطی دارد، گاهی چنان پیمانه گناه لبریز می شود که هیچ گونه مهلتی داده نمی شود.

(وَ ما کانُوا مُنْظَرِینَ)

18. تحوّلات تاریخی همه در دست خداوند است. (وَ لَقَدْ نَجَّیْنا)

19. خداوند پیامبر و مسلمانان را دلداری می دهد. (نَجَّیْنا بَنِی إِسْرائِیلَ)

20. زندگی تحت حکومت طاغوت، عذابی است خوارکننده. (مِنَ الْعَذابِ الْمُهِینِ مِنْ فِرْعَوْنَ)

21. رمز هلاکت انسان ها، خلق وخو و عملکرد آنان است. (کانَ عالِیاً مِنَ الْمُسْرِفِینَ)

8) سوره ی اسراء: آیات 103- 104

(فَأَرَادَ أَن يَسْتَفِزَّهُم مِّنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَ مَن مَّعَهُ جَمِيعًا (*) وَ قُلْنَا مِن بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَ ءِيلَ اسْكُنُواْ الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الاَخِرَهِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (*)) (1)

پیام ها

1. منطق طاغوت، خشونت و تبعید است و مردان حقّ را تحمّل نمی کنند. (فَأَرادَ)

2. در برابر اراده ی طاغوت، اراده و قهر خداوند است. (فَأَرادَ ... فَأَغْرَقْناهُ)

3. هرچند فکر گناه، گناه نیست، امّا اراده ی خطرناکی همچون تبعید پیامبران، قهر الهی را به دنبال دارد.

(فَأَرادَ ... فَأَغْرَقْناهُ)

4. همه ی قدرت نمایی طاغوت ها، در زمین و محدود است. (مِنَ الْأَرْضِ)

5. عذاب الهی، پس از اتمام حجت است. بعد از آمدن معجزات و ایمان نیاوردن مردم، هلاکت حتمی است. (فَأَغْرَقْناهُ)

6. پایان کار طاغوت ها و همکارانشان، هلاکت و نابودی است. (فَأَغْرَقْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِيعاً)

7. کمک به ستمگران سبب شریک شدن در هلاکت آنان است. (مَنْ مَعَهُ)

8. رهبران فاسد در هلاکت مردم نقش دارند. (فَأَغْرَقْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ)

1- ترجمه: «پس (فرعون) تصمیم گرفت آنان را از آن سرزمین ریشه کن سازد ولی ما، او و تمام کسانی را که با او بودند، غرق کردیم. (*) و بعد از آن به بنی اسرائیل گفتیم: «در این سرزمین [مصر و شام] ساکن شوید! امّا هنگامی که وعده آخرت فرا رسد، همه شما را دسته جمعی (به آن دادگاه عدل) می آوریم» (*)»

ص:128

9. آنان که چند روزی بر منطقه ای حاکم می شوند، باید پاسخگوی خدا در قیامت باشند.

(اسْکُنُوا الْأَرْضَ ... جِئْنا بِکُمْ لَفِیفاً)

9) سوره ی انفال: آیات 54-56

(کَدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ کَذَّبُواْ بِـَٔایَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَکْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَ أَغْرَقْنَا ءَالَ فِرْعَوْنَ وَ کلٌّ کَانُواْ ظَالِمِینَ (*) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللهِ الَّذِینَ کَفَرُواْ فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ (*) الَّذِینَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ یَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِی کُلِّ مَرَّهٍ وَ هُمْ لَا یَتَّقُونَ (*)) (1)

پیام ها

1. از گذشته و سرنوشت گذشتگان درس بگیریم. (کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ)

2. تکذیب آیات الهی، زمینه ی هلاکت انسان است. (کَذَّبُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَکْناهُمْ)

3. انسان، دارای اختیار است و سرنوشت او در گرو عملکرد خودش است.

(کَذَّبُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَکْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ)

4. ظلم و گناه، عامل قهر الهی است، چه ظلم به خویش، چه به مردم و چه به انبیا و مکتب.

(فَأَهْلَکْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ) ... (کانُوا ظالِمِینَ)

5. سختی ها، حوادث و اتفاقات دنیوی و زوال نعمت ها، پیامد گناهان انسان است.

(فَأَهْلَکْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَغْرَقْنا آلَ فِرْعَوْنَ)

6. تکذیب آیات الهی و گناه، ظلم است. (کَذَّبُوا) ... (کانُوا ظالِمِینَ)

7. آنان که ندای انبیا را بشنوند ولی بی تفاوت باشند، بدترین جنبندگان اند. (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ) ... (الَّذِینَ کَفَرُوا)

8. کفر، انسان را به مراتب پست حیوانیت سقوط می دهد. (شَرَّ الدَّوَابِّ) ... (الَّذِینَ کَفَرُوا)

9. گاهی کفر، برای انسان ملکه می شود و آینده ی او را هم تیره می کند. (الَّذِینَ کَفَرُوا فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ)

10. رهبر مسلمین می تواند با کفّار پیمان ببندد. (عاهَدْتَ مِنْهُمْ) چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان های متعدّدی با کفّار می بست، هرچند آنان متعهّد نبودند. (یَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِی کُلِّ مَرَّهٍ)

11. پیمان شکنی دلیل بر پیمان نبستن مجدّد نیست. (یَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِی کُلِّ مَرَّهٍ)

12. پیمان شکنی، با انسانیت سازگار نیست. (شَرَّ الدَّوَابِّ) ... (یَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ)

13. کفر، زمینه ی پیمان شکنی است. (الَّذِینَ کَفَرُوا) ... (یَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ)

14. پیمان شکنی، بی تقوایی است. (یَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ) ... (وَ هُمْ لا یَتَّقُونَ)

15. خطر بیشتر از سوی کسانی است که پیمان شکنی شیوه و خصلت آنان شده و از آن پروایی ندارند.

(یَنْقُضُونَ) ... (فِی کُلِّ مَرَّهٍ) ... (لا یَتَّقُونَ)

1- ترجمه: «این، (درست) شبیه (حال) فرعونیان و کسانی است که پیش از آنها بودند آیات پروردگارشان را تکذیب کردند ما هم بخاطر گناهانشان، آنها را هلاک کردیم و فرعونیان را غرق نمودیم و همه آنها ظالم (و ستمگر) بودند! (*) به یقین، بدترین جنبندگان نزد خدا، کسانی هستند که کافر شدند و ایمان نمی آورند. (*) همان کسانی که با آنها پیمان بستی سپس هر بار عهد و پیمان خود را می شکنند و (از پیمان شکنی و خیانت)، پرهیز ندارند. (*)»

ص:129

10) سوره ی ذاریات: آیات 40- 38

(وَ فِی مُوسی إِذْ أَرْسَلْناهُ إِلی فِرْعَوْنَ بِسُلْطانٍ مُبِینٍ (*) فَتَوَلَّی بِرُکْنِهِ وَ قالَ ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (*) فَأَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْناهُمْ فِی الْیَمِّ وَ هُوَ مُلِیمٌ (*)) (1)

پیام ها

1. مقصود از «رُکنه» قدرت، لشگر، ثروت، سابقه و تبلیغات فرعون است؛ یعنی فرعون با اتّکا به قدرت خود، به مبارزه با موسی پرداخت و از پذیرش دعوت او سرباز زد.

2. در تاریخ انبیاء عبرت های فراوانی است. (و فی موسی)

3. برای اصلاح جامعه باید به سراغ سرچشمه ها رفت. (ارسلنا إلی فرعون)

4. سلاح انبیاء در برابر مخالفان، منطق قوی و معجزه آشکار است. (سلطان مبین)

5. منحرفان سعی می کنند انحراف خود را توجیه کنند و بهترین توجیه این است که پیامبر خدا 9 را ساحر یا مجنون معرّقی کنند. (ساحرٌ أو مجنون)

6. ارکان نظامی، اقتصادی و تبلیغاتی، سبب استکبار و بی اعتنایی جباران و طاغوت ها به ندای حق می شود.

(فتولّی برکنه)

7. قهر الهی، بعد از اتمام حجت است. (سلطان مبین ...قال ساحر ...فأخذناه)

8. ارتش نباید چشم بسته، مطیع هر کس باشد، قهر الهی لشگریان فرعون را نیز فراگرفت. (فأخذناه و جنوده)

9. طاغوت ها و تمام نیروهایشان در برابر قهر الهی بسیار ضعیف و ناچیزند. (فنبذناه)

10. منحرفان، هم گرفتار هلاکت ظاهری می شوند و هم ملامت درونی (أخذناه ... و هو ملیم)

11. قهر خداوند همه ی منحرفان را فرامی گیرد ولی رهبران فاسد، درخور ملامت ویژه ای هستند زیرا (وهو ملیم) فرمود ه نه و هم ملیمون.

12. مخالفان به قدری لجوج اند که هم محتوای قرآن را دروغ می پندارند و هم تاریخ مصرف آن را تمام شده می دانند. (هذا إفک قدیم)

11) سوره المؤمنون: آیات 48-45

(ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسی وَ أَخاهُ هارُونَ بِآیاتنا وَ سُلْطانٍ مُبینٍ (*) إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلائِه فَاسْتَکْبَرُوا وَ کانُوا قَوْماً عالِینَ (*) فَقالُوا أَ نُؤْمِنُ لِبَشَرَیْنِ مِثْلِنا وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ (*) فَکَذَّبُوهُما فَکانُوا مِنَ الْمُهْلَکِینَ (*)) (2)

1- ترجمه: «و در (زندگی) موسی نیز (نشانه و درس عبرتی بود) هنگامی که او را با دلیلی آشکار به سوی فرعون فرستادیم (*) امّا او با تمام وجودش از وی روی برتافت و گفت: «این مرد یا ساحر است یا دیوانه!» (*) از این رو ما او و لشکریانش را گرفتیم و به دریا افکندیم در حالی که در خور سرزنش بود! (*)»

2- ترجمه: «سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم. (*) به سوی فرعون و اطرافیان اشرافی او، اما آنها استکبار کردند و اصولا مردمی برتری جو بودند. (*) آنها گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آنها (بنی اسرائیل) ما را پرستش می کنند (و بردگان ما هستند) (*) (آری) آنها این دو را تکذیب کردند و سرانجام همگی هلاک شدند. (*)»

پیام ها

1. تبلیغ، گاهی باید به صورت چندنفره و اعزام هیئت باشد. (مُوسی وَ أَخاهُ)

2. مبلغ دین باید از پشتیبانی علمی برخوردار باشد. (سُلْطانٍ مُبِینٍ)

3. برای اصلاح مردم و نظام اجتماعی، اوّل باید به سراغ افراد مطرح و شاخص جامعه رفت.

(إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ)

4. اطرافیان طاغوت ها، در قدرت آنان نقش مهمی دارند. (مَلَائِهِ)

5. موسی و هارون، از نژاد بنی اسرائیل بودند. (وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ)

6. متکبّران به جای مراعات منطق و معجزه، به جایگاه اجتماعی افراد نظر دارند.

(سُلْطانٍ مُبِینٍ ... قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ)

7. نژادپرستی عامل استکبار است. (وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ) (فرعونیان نژاد خود را برتر از بنی اسرائیل می پنداشتند)

8. منطق انبیا، معجزه و استدلال و منطق طاغوت، استضعاف و دربند کشیدن ملّت است.

(قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ)

9. نتیجه ی تکذیب حقّ، هلاکت است. (فَكَذَّبُوهُما فَكانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ)

12) سوره هود: آیات 99-96

(وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآياتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِينٍ (*) إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ ما أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (*) يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ (*) وَ أُتْبِعُوا فِي هذِهِ لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ (*)) (1)

پیام ها

1. ادّعای نمایندگی از جانب خدا باید همراه نشانه و دلیل باشد. (أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِینٍ)

2. منطق و معجزه ی انبیا: برای همه ی مردم، روشن و قابل فهم است. (مُبِینٍ)

3. از مهم ترین فلسفه ی بعثت انبیا: طاغوت زدایی، آزادی و رهایی انسان ها از قید بندگی دیگران است. (إِلی فِرْعَوْنَ)

4. بسیاری از مردم، پیروان طاغوت ها بوده اند. (فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ)

5. باید شعارهای تبلیغاتی طاغوت ها را خنثی کرد.

6. چون فرعون به دروغ اظهار می داشت که من شمارا جز به راه رشد هدایت نمی کنم.

(وَ ما أَهْدِیکُمْ إِلَّا سَبِیلَ الرَّشادِ)(غافر: 29)

7. لذا خداوند در این آیه در مقام جواب می فرماید: (وَ ما أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِیدٍ)

1- ترجمه: «ما موسی را با آیات خود و دلیل آشکار فرستادیم. (*) به سوی فرعون و اطرافیانش، اما آنها از فرمان فرعون پیروی کردند در حالی که فرمان فرعون مایه رشد و نجات نبود. (*) او در پیشاپیش قومش روز قیامت خواهد بود و آنها را (بجای چشمه های زلال بهشت) وارد آتش می کند و چه بد است که آتش آبگاه انسان باشد. (*) آنها در این

جهان و روز قیامت از رحمت خدا دور خواهند بود و چه بد عطائی به آنها داده می شود. (*)»

ص:131

همیشه علم و شناخت به تنهایی عامل دوری از انحراف نیست. (موسی حقّ را با دلیل و برهان، برای مردم روشن می کرد، ولی فرعون مردم را به انحراف دعوت می کرد و مردم از او فرعون پیروی می کردند)

8. نشانه ی رشد برنامه ها و قوانین آن است که سبب ورود به بهشت شود، نه دوزخ.

(وَ ما أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ يَقْدُمُ قَوْمَهُ ...)

9. کسانی که در دنیا جلودار و امام مردم اند، در آخرت نیز پیشگام به سوی بهشت یا جهنّم خواهند بود. امامِ نور (عادل)، مردم را به طرف نور (بهشت) و امامِ نار (ظالم)، به سمت نار (جهنّم)، هدایت خواهد کرد.

(يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيامَه)

10. هر کس دنباله رو فرعون ها و طاغوت ها شد، در دنیا و آخرت بدنامی و نفرین او را دنبال خواهد کرد.

(فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ)، (وَ أُتْبِعُوا) ... (لَعْنَهً)

13) سوره غافر: آیات 46- 52

(النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا ءَالَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ (*) وَ إِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَؤُا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِّنَ النَّارِ (*) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (*) وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ (*) قَالُوا أَ وَ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُم بِالْبَيِّنَتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَ مَا دُعَؤُا الْكَفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَلٍ (*) إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ (*) يَوْمَ لَا يَنفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (*)) (1)

پیام ها

1. میان مرگ تا قیامت، دورانی است که گنه کار جایگاه خود را در آتش می بیند. (النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا)

2. مجرم هر صبح و شام در برزخ شکنجه می شود. (النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا)

3. عذاب های الهی متفاوت است. (در آیه ی قبل (سُوءُ الْعَذَابِ) بود و در این آیه (أَشَدَّ الْعَذَابِ))

4. یاد گفتگوهای دوزخیان، عامل هشیاری و بیداری است. (إِذْ)

5. خصومت و محاجّه ی دوزخیان با یکدیگر استمرار دارد. (يَتَحَاجُّونَ)

6. آتش دوزخ با همه ی سنگینی و دردناکی، نیروی درک و فهم انسان را محو نمی کند. (يَتَحَاجُّونَ)

7. دوزخیان با یکدیگر احتجاجات و استمدادها دارند. (یَتَحاجُّونَ فِی النَّارِ)

8. مشکلات دنیوی مجوّز سرسپردگی به طاغوت نیست، بلکه این سرسپردگی انسان را به دوزخ خواهد کشاند.

(فِی النَّارِ فَیَقُولُ الضُّعَفاءُ)

9. در دوزخ مجرمان یکدیگر را می شناسند، دنیا را به یاد می آورند و قدرت سخن گفتن دارند.

(یَتَحاجُّونَ)، (فَیَقُولُ)

1- ترجمه: «عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند و روزی که قیامت برپا شود (می فرماید): «آل فرعون را در سخت ترین عذابها وارد کنید!» (*) به خاطر بیاور هنگامی را که در آتش دوزخ با هم محاجّه می کنند ضعیفان به مستکبران می گویند: «ما پیرو شما بودیم، آیا شما (امروز) سهمی از آتش را بجای ما پذیرا می شوید؟!» (*) مستکبران می گویند: «ما همگی در آن هستیم، زیرا خداوند در میان بندگانش (بعدالت) حکم کرده است!» (*) و آنها که در آتشند به مأموران دوزخ می گویند: «از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بردارد!» (*) آنها می گویند: «آیا پیامبران شما دلایل روشن برایتان نیاوردند؟!» می گویند: «آری!» آنها می گویند: «پس هر چه می خواهید (خدا را) بخوانید ولی دعای کافران (به جایی نمی رسد و) جز در ضلالت نیست!» (*) ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که

گواهان به پا می خیزند یاری می دهیم! (*) روزی که عذرخواهی ظالمان سودی به حالشان نمی بخشد و لعنت خدا برای آنها و خانه (و جایگاه) بد نیز برای آنان است. (*)»

ص:132

10. سرانجام تقلیدها و تبعیت های نابجا دوزخ است. (إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً)

11. خطر آنجا است که انسان با تمام وجود پیرو باطل باشد. (تَبَعاً)(یعنی یکپارچه پیرو بودیم، برخلاف (تابع))

12. پیروی از باطل مشکل آفرین است توجّه کنیم به دنبال چه کسی حرکت می کنیم. (إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً)

13. مجرم در قیامت از بی کسی، به مجرم دیگر پناه می برد. (فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا)

14. مجرم از ناچاری به تخفیف بخشی از عذاب قانع است. (نَصِيباً مِنَ النَّارِ)

15. در قیامت پاسخ استمدادها منفی است و هیچ کس بار دیگری را حمل نمی کند.

16. (کسی که خودش در آتش است چگونه می تواند دیگری را نجات دهد). (إِنَّا كُلٌّ فِيها)

17. روزی مستکبران عاجزانه به ذلّت خود اقرار خواهند نمود. (إِنَّا كُلٌّ فِيها)

18. مال و مقام، مانع ورود به دوزخ نیست. (الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيها)

19. داوری خداوند، چون وچرا ندارد. (قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبادِ)(حاکمان مستکبرِ امروز، محکومان فردایند).

20. در آیه ی 44 خواندیم: (إِنَّ اللهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ) در این جا می خوانیم: (إِنَّ اللهَ قَدْ حَکَمَ بَیْنَ الْعِبادِ) یعنی داور کسی است که خودش همه چیز را دیده است.

21. در آیه ی قبل فرمود: ضعفا از مستکبران استمداد می کنند، در این آیه می فرماید: همه باهم از نگهبان دوزخ استمداد می کنند. (قالَ الَّذِینَ فِی النَّارِ)

22. در قیامت، انسان فرشتگان را می بیند و با آنان گفتگو می کند. (نگهبانان دوزخ، فرشتگان هستند.)

(وَ قالَ الَّذِینَ فِی النَّارِ لِخَزَنَهِ جَهَنَّمَ)

23. دوزخ مأمورانی دارد. (لِخَزَنَهِ جَهَنَّمَ)

24. کار مجرم به جایی می رسد که به مأمور عذاب خود پناه می برد. (قالَ الَّذِینَ فِی النَّارِ لِخَزَنَهِ جَهَنَّمَ)

25. تخفیف در عذاب فقط به دست خداست. (ادْعُوا رَبَّکُمْ)

26. دوزخیان از نجات ابدی مأیوس اند و به حداقل تخفیف، در کمیت و کیفیت عذاب قانع اند. (یُخَفِّفْ)، (یَوْماً)

27. عذاب دوزخ، نه تعطیل بردار است و نه تخفیف بردار. (یَوْماً مِنَ الْعَذابِ)

28. قهر و عذاب الهی، بعد از اتمام حجت است. (أَ وَ لَمْ تَکُ تَأْتِیکُمْ رُسُلُکُمْ)

29. آمدن انبیا یک سنّت دائمی از طرف پروردگار است. (تَکُ تَأْتِیکُمْ)

30. مبلّغ باید به سراغ مردم برود. (تَأْتِیکُمْ)

31. همه ی انبیا معجزه داشتند. (رُسُلُکُمْ بِالْبَیِّناتِ)

32. قیامت روز اعتراف است. (قالُوا بَلی)

33. دعای کافر در دوزخ به جایی نمی رسد. (وَ ما دُعاءُ الْکافِرِینَ)

34. نصرت انبیا و مؤمنان از سنّت های الهی است. (پیروزی حقّ بر باطل از وعده های الهی است).

(إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا)

35. در نصرت الهی شک نکنیم. (إِنَّا لَنَنْصُرُ) ((إِنَّا) و حرف لام نشانه تأکید است)

36. با وعده های قطعی، به مؤمنان انگیزه و امید و تسلّی دهیم. (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا) ...

37. نصرت الهی در همه ی جوانب است، در خنثی شدن توطئه های دشمنان، در زیادشدن طرفداران و ... (لَنَنْصُرُ) مطلق آمده است.

38. بشارت و هشدار در کنار هم سازنده است. (لَنَنْصُرُ رُسُلَنا ... لا یَنْفَعُ الظَّالِمِینَ)

ص:133

39. ایمان، به انسان ارزش داده و او را در کنار انبیا قرار می دهد و مشمول نصرت الهی می کند.

(رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا)

40. سختی ها و شکنجه های دنیا بیش از چند ساعت و چند روز نیست. در همین دنیا نیز طرفداران حقّ پیروزند. (1) (لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا)

41. انسان همواره محتاج نصرت الهی است و هرگز از لطف او بی نیاز نیست.

(فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ)

42. نصرت الهی دائمی است. (فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ)

43. گرچه گواه بودن خداوند به تنهایی کافی است، ولی هر چه تعداد گواهان بیشتر باشد مؤمنان سرفرازتر و متخلفان شرمنده تر می شوند. (یَقُومُ الْأَشْهادُ)

44. کسانی که ایمان ندارند، ستمگرند. ((الظَّالِمِینَ) در برابر (الَّذِینَ آمَنُوا) است)

45. در قیامت هم عذاب روحی است (لَهُمُ اللَّعْنَهُ) و هم جسمی. (سُوءُ الدَّارِ)

1- شایسته است از یک نمونه از نصرت الهی نسبت به قیام فقیهی مجاهد و مخلص به نام امام خمینی قدس سره یاد کنم. او در سال 1342 در رژیم طاغوتی پهلوی قیام کرد. مدّت پانزده سال به ترکیه و عراق تبعید شد و یارانش گرفتار حبس و شکنجه و تبعید شدند. برخی به شهادت رسیدند ولی بالاخره خداوند او را یاری نمود. شاه ایران گریه کنان فرار کرد و نظام شاهنشاهیِ دو هزار پانصد ساله سقوط کرد و امام خمینی به اهداف خود رسید. به گفته ی سیّد قطب در تفسیر فی ظلال، رژیم بنی امیّه بدن حسین علیه السلام را قطعه قطعه کرد ولی امام به اهدافش رسید. امروز میلیون ها نفر افتخار دارند که از نسل حسین علیه السلام هستند و یک نفر افتخار نمی کند که از نسل یزید است. پیام ها و سخنان امام حسین علیه

السلام در همه جا منتشر است. هر سال، هزاران زائر مشتاق به زیارت مرقد مطهرش می روند. راه حسین علیه السلام و جلسات آن حضرت همه جا را فرا گرفته است تا آن جا که در هندوستان رهبر هندوها که مسلمان هم نبود در روز عاشورا، پابرهنه در مراسم عزاداری شیعیان وارد شد و گفت: حسین به ما آموخت که اگر قطعه قطعه می شوید زیر بار ظلم نروید. (تفسیر نور، ج 10،ص:271)

ص:134

ص:135

فصل سوّم: داستان بت پرستی بنی اسرائیل بلافاصله پس از عبور از دریا و عاقبت این سرکشی در 8 قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

عنوان قسمت ها به

ترتیب زمان

بر اساس

اشعار شاعران

.1

رسیدن به صحرای شور و بی آب و

درخواست آب گوارا

تورات

.2

گرایش بنی اسرائیل به بت پرستی

بلافاصله پس از عبور از دریا

قرآن و روایات

صفی علیشاه

.3

عکس العمل موسی علیه السلام در

برابر این پیشنهاد نابخردانه ی قومش

قرآن

صفی علیشاه

.4

نصایح مشفقانه ی موسی به قومش

قرآن

صفی علیشاه

.5

دستور شکر نعمت ها برای فزونی

آن ها به بنی اسرائیل

قرآن و روایات

صفی علیشاه

.6

یادآوری سرنوشت کافران لجوج

اقوام گذشته

قرآن و روایات

صفی علیشاه

.7

یادآوری روز قیامت برای بنی اسرائیل

قرآن و روایات

صفی علیشاه

.8

بررسی پیام های قرآنی 4 دسته

آیات

اعراف: 141-138

دخان: 32- 33

ابراهیم: 5- 10

بقره: 47 -50

ص:136

قسمت اوّل: رسیدن به صحرای شور و بی آب و درخواست آب گوارا

در تورات آمده است:

- موسی قوم اسرائیل را از دریای سرخ حرکت داد و به طرف صحرای شور هدایت کرد ولی در آن صحرا پس از سه روز راهپیمایی، قطره ای آب نیافتند.

- سپس آن ها به «ماره» رسیدند ولی از آب آنجا نیز نتوانستند بنوشند، چون تلخ بود. (ازاین جهت آن مکان را ماره یعنی تلخ نامیدند)

– مردم غرغرکنان به موسی گفتند: «ما تشنه ایم چه بنوشیم؟»

– موسی نزد خداوند دعا کرد و خداوند درختی به آن نشان داد و فرمود: «این درخت را در آب ماره بیانداز تا آب آن شیرین شود» موسی چنین کرد و آب شیرین شد.

– در «ماره» خداوند دستورانی به قوم اسرائیل داد تا اطاعت آن ها را بیازماید.

– او فرمود: «اگر دستورات و احکام مرا که خداوند، خدای شما هستم اطاعت کنید و آنچه را که در نظر من پسندیده است به جا آورید. از تمام مرض هایی که مصریان را بدان دچار ساختم در امان خواهید ماند، زیرا من خداوند، شفا دهنده شما هستم.»

– سپس بنی اسرائیل به ایلیم آمدند، در آنجا دوازده چشمه و هفتاد درخت خرما بود، پس در کنار چشمه ها خیمه زدند. (1)

در جای دیگر تورات آمده است:

– در آن صحرای خشک که مردم دچار کم آبی شده بودند، مردم به محضر موسی آمدند و با التماس از او خواستند که نماز استسقا بخواند تا خداوند باران بفرستد.

– موسی با جمعیتی بالغ بر هفتاد هزار نفر در صحرا نماز باران خواندند ولی هرچه دعا کردند باران نبارید!

– موسی به خداوند گفت: «خدایا با هفتاد هزار نفر، هرچه دعا می کنیم، باران نمی آید، علتش چیست؟! مگر مقام و منزلت من در پیشگاهت کهنه شده است؟!»

– خداوند به موسی خطاب کرد: «در میان شما یک نفر است که چهل سال معصیت مرا کرده و توبه هم نمی کند، به او بگو از میان جمعیت خارج شود تا دعایتان مستجاب شود»

– موسی عرض کرد: «صدای من به همه نمی رسد»

– خداوند فرمود: «تو اعلام کن و من صدایت را به همه می رسانم»

– موسی نیز اعلام کرد و همه شنیدند.

1– سفر الخروج، إصحاح 15: آیات 22– 27؛ این 12 چشمه با آن 12 چشمه ای که بعدا در اثر عصای موسی ازصخره ها در جنوب اردن جاری می شود فرق دارد و مکان ماره با جنوب اردن خیلی فاصله دارد.

– آن مرد گنه کار دید که هیچ کس از میان مردم بلند نشد و فهمید که خودش همان گنه کار است و با خود گفت: «اگر برخیزم و بیرون روم، رسوا می شوم و اگر بیرون نروم، باران نمی آید.»

– پس همان جا توبه ی حقیقی کرد و بلافاصله باران پربرکتی آمد و موسی به خداوند گفت: خدایا! کسی از میان جمعیت خارج نشد، پس چطور شد که باران آمد؟

– خداوند فرمود: «شمارا به خاطر همان کسی که به سبب او باران را قطع کرده بودم، سیراب کردم» (توبه ی او باعث باریدن باران گردید)

– موسی عرض کرد: «خدایا او را نشان بده تا زیارتش کنم»

– خداوند فرمود: «آنگاه که او گناه می کرد رسوایش نکردم، حالا که توبه کرده، رسوایش کنم! من که نمّامی را دوست دشمن دارم، هرگز نمّامی نمی کنم، من که عیب پوش هستم، هرگز عیب کسی را فاش نمی سازم و آبروی کسی را نمی ریزم.» (1)

قسمت دوم: گرایش بنی اسرائیل به بت پرستی بلافاصله پس از عبور از دریا

با پایان گرفتن جریان فرعون، گرفتاری بزرگ داخلی موسی، یعنی درگیری او با جُهّال بنی اسرائیل و افراد سرکش و لجوج آغاز گردید و به طوری که خواهیم گفت این گرفتاری برای موسی علیه السلام به درجات، سخت تر و سنگین تر و طاقت فرساتر از درگیری با فرعون و فرعونیان بود!

بنی اسرائیل که تازه از دریا به ساحل رسیده بودند و از خلیج خارج شده و در طول ساحل خلیج سوئز تا ساحل دریای مدیترانه در سرزمین هموار شمال قلزم اردو زدند، آنآنکه برای تأمین مایحتاجشان با شهر قلزم (سوئز) و دهکده های اطراف آن رفت وآمد داشتند، دیدند که مردم آن نواحی با خضوع خاصی اطراف بته ای خود را گرفته و آن ها را می پرستند.

سامری و گروهش به ذهن مردم القاء کردند که همه ی مردم جهان در همه جا بست پرست هستند.

اگر موسی خواهان توحید است ما نیز از او اطاعت می کنیم و از او بخواهیم تنها یک بُت واحد برای ما تعیین کند.

همان طور که خداوند دراین باره می گوید:

1- «بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم (ناگاه) درراه خود به گروهی رسیدند که اطراف بت هایشان، با تواضع و خضوع، گردآمده بودند. (در این هنگام، بنی اسرائیل) به موسی گفتند: تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان گونه که آن ها معبودان (و خدایانی) دارند! گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید!»(*) (2)

1- امامی اصفهانی، ثمرات الحیات، ج 3

2- أعراف: 138 (وَ جاوَزْنا بِبَنی إِسْرائیلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلی قَوْمٍ یَعْکُفُونَ عَلی أَصْنامٍ لَهُمْ قالُوا یا مُوسَی اجْعَلْ لَنا إِلهاً کَما لَهُمْ آلِهَهٌ قالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ)

ص:138

بگذراندیم آل اسرائیل را

از یم و بشکافتیم آن نیل را

چون به قومی برگذشتند از عرب

که به بت بودند شاغل روز و شب

یعکفون یعنی اقامت می کنند

بر بتان بهر پرستش از پسند

گفته اند آن بد تماثیل بقر

که پرستیدند قومی بی خبر

مر به موسی قوم گفتند آن زمان

بهر ما می ساز تمثالی چنان

بر پرستش تا که داریم آن نگاه

آن چنان که هست ایشان را اله

گفت موسی خود شما ورزید جهل

کاین پرستش را همی گیرید سهل

می کنید اعنی توهم در نهان

که عبادت کرد جز حق را توان

این گروه بت پرستان ز اشتراک

گشته اندر جهل و نادانی هلاک (1)

آری آنان که یک عمر در سحر و جادو بودند، با دیدن یک معجزه چنان مؤمن شدند که تهدیدهای فرعون آنان را نلرزاند، ولی طرفداران حضرت موسی با دیدن آن همه معجزات و پس از پیروزی بر فرعون، انحراف و بت پرستی قومی، آنان را به انحراف کشید و تازه از موسی علیه السلام نیز تقاضای بت کردند.

نکته ها

ω (عاکف)

از ماده عکوف به معنی توجه به چیزی و ملازمت آمیخته با احترام به آن است.

ω جهل ریشه ی بت پرستی

سرچشمه بت پرستی، جهل و نادانی بشر است، ازیک طرف جهل او نسبت به خداوند و عدم شناسایی ذات پاک او و این که هیچ گونه شبیه و نظیر و مانند برای او تصور نمی شود.

از سوی دیگر جهل انسان نسبت به علل اصلی حوادث جهان که گاهی سبب می شود حوادث را به یک سلسله علل خیالی و خرافی ازجمله بت، نسبت دهد.

از سوی سوم جهل انسان به جهان ماوراء طبیعت و کوتاهی فکر او تا آنجا که جز مسائل حسی را نمی بیند و باور نمی کند، این «نادانی ها» دست به دست هم داده و در طول تاریخ، سرچشمه بت پرستی شده اند وگرنه چگونه یک انسان آگاه و فهمیده، آگاه به خدا و صفات او، آگاه از علل حوادث، آگاه از جهان طبیعت و ماوراء طبیعت، ممکن است قطعه سنگی را فی المثل از کوه جدا کند، قسمتی از آن را در ساختمان منزل و یا پله های خانه مصرف کند و قسمت دیگری را معبودی بسازد و در برابر آن سجده نماید و مقدرات خویش را به دست او بسپارد؟!

در گفتار موسی علیه السلام در آیه فوق می خوانیم که به آن ها می گوید شما جمعیتی هستید که در جهالت به طور مستمر غوطه ورید (چون تجهلون فعل مضارع است و غالباً دلالت بر استمرار می کند) به خصوص اینکه متعلق جهل، در آن بیان نشده و این خود دلیل بر عمومیت و توسعه آن است.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 260

و بنی اسرائیل، با جمله (اجْعَلْ لَنا إِلهاً) (معبودی برای ما قرار بده) نشان دادند که ممکن است چیزی که هرگز منشأ اثری نبوده، نه زیانی داشته و نه سودی دارد، با انتخاب و قرارداد و گذاردن نام بت و معبود بر آن، ناگهان سرچشمه آثاری گردد، پرستش آن انسان را به خدا نزدیک کند و بی احترامی به آن دور، عبادتش سرچشمه خیروبرکت و تحقیرش منشأ ضرر و زیان گردد و این نهایت جهل و بی خبری است. درست است که منظور بنی اسرائیل این نبوده برای ما معبودی بساز که خالق جهان باشد، بلکه منظورشان این بوده معبودی بساز که با پرستش آن به خدا نزدیک شویم و مایه خیروبرکت گردد، ولی آیا با یک نام گذاری و یا مجسمه سازی، ممکن است یک موجود بی روح و بی خاصیت، ناگهان سرچشمه این خواص و آثار گردد؟ آیا چیزی جز خرافه و جهل و خیالات واهی و پندارهای بی اساس می تواند چنین کاری را توجیه کند؟!

ω زمینه بت پرستی در روان بنی اسرائیل

شک نیست که بنی اسرائیل قبل از مشاهده این گروه بت پرستان زمینه فکری مساعدی براثر زندگی مداوم در میان مصریان بت پرست برای این موضوع داشتند، ولی مشاهده این صحنه تازه گویا جرقه ای شد که زمینه های قبلی، خود را نشان دهند، اما درهرحال این جریان نشان می دهد که انسان تا چه اندازه، تحت تأثیر محیط قرار دارد، محیط است که می تواند او را به خداپرستی سوق دهد و محیط است که می تواند او را به بت پرستی بکشاند، محیط است که منشأ انواع مفاسد و بدبختی ها و یا سرچشمه صلاح و پاکی می گردد. (اگرچه انتخاب خود او نیز عامل نهایی است)

ω افراد ناسپاس در میان بنی اسرائیل

در میان بنی اسرائیل به راستی افراد ناسپاس فراوانی بودند، باآنکه آن همه معجزات موسی را مشاهده کردند و آن همه مواهب الهی شامل حالشان شده بود، چیزی از نابودی دشمن سرسختشان فرعون در میان امواج نگذشته بود و آن ها به لطف پروردگار از دریا گذشتند، اما ناگهان همه این مسائل را به دست فراموشی سپرده، از موسی تقاضای بت سازی کردند!

(*) در نهج البلاغه می خوانیم یکی از یهودیان در حضور علی علیه السلام به مسلمانان ایراد کرد و گفت: «شما هنوز پیامبرتان را به خاک نسپرده بودید که اختلاف کردید»؟

علی علیه السلام این پاسخ دندان شکن را در جواب یهودی فرمود:) إنما إختلفنا عَنه لا فیه و لکنَّکُم ما جِفتُ أرجُلُکُم مِنَ البَحر حَتَّی قُلتم لنَبیّکُم اجْعَلْ لَنا إلهاً کَما لَهُمْ آلِهَهٌ فقال إِنَّکُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ(: «ما درباره دستورات و سخنانی که از پیامبرمان رسیده اختلاف کرده ایم، نه درباره خود پیامبر و نبوتش (تا چه رسد به الوهیت پروردگار) ولی شما پایتان از آب دریا خشک نشده بود که به پیامبرتان پیشنهاد کردید، برای ما معبودی قرار بده آن چنان که این بت پرستان معبودانی دارند و او در جواب به شما گفت: شما جمعیتی هستید که در جهل غوطه ورید»! (1)

1- نهج البلاغه، حکمت 317

(*) «محمد بن قیس» می گوید: شخصی یهودی به نزد امیرالمؤمنین: آمده و از ایشان پرسید: یا أبا الحسن چگونه است که هنوز بیست وپنج سال از وفات پیامبرتان نگذشته است و شما

این گونه چند فرقه گشته و به کشتار یکدیگر پرداخته اید؟ علی علیه السلام پاسخ دادند: بلی اما اختلاف ما در مورد شخص پیامبر نیست بلکه نحوه برداشت ها و بیان روایات گوناگون از طرف ایشان باعث این نزاع ها گشته است اما حالا شما بگویید چگونه است که هنوز بنی اسرائیل پای از دریا برون ننهاده بودند که از موسی خواستند برای آن ها خدایی بسازد تا بتوانند به وسیله آن در برابر قبطیان مقابله به مثل نمایند. (1)

قسمت سوم: عکس العمل موسی علیه السلام در برابر این پیشنهاد نابخردانه ی قومش

موسی علیه السلام از این پیشنهاد جاهلانه و نابخردانه، بسیار ناراحت شد، به آن ها رو کرد و گفت:

1- «این ها (را که می بینید)، سرانجام کارشان نابودی است و آنچه انجام می دهند، باطل (و بیهوده) است. (*)(سپس) گفت: آیا غیر از خداوند، معبودی برای شما بطلبم؟! خدایی که شمارا بر جهانیان (و مردم عصرتان) برتری داد!» (*) (2)

بر هر آنچه در وی اند از آزمون

حق تعالی زودشان سازد نگون

دین ایشان زود گردد خوار و پست

وین بتان بر دست ما خواهد شکست

باطل است و زایل آنچه می کنند

از عبادت ها بر اصنام نژند

گفت روزی مر علی «ع» را یک جهود

دفن پیغمبر نکردید از عهود

تا بدین خود نگردید اختلاف

گفت از و کردیم نی در او خلاف

بود در تفسیر قولش گفتگو

نی که در پیغمبری و احکام او

مر شمارا خشک لیک از بحر پا

نا شده گفتید با موسی که ما

از تو خواهیم اینکه رسم دین کنی

مر خدایان بهر ما تعیین کنی

هم چنان که بت پرستان در نظر

بهر خود سازند اله از چوب و زر

گفت موسی من کنم آیا طلب

بهرتان معبودی الا ذات رب

وانگهی کاو داد تفصیل از یقین

مر شمارا بر تمام عالمین (3)

1- ثعلبی، عرائس، ص 113

2- اعراف: 139-140 (إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَبرٌ مَّا هُمْ فِيهِ وَ بَاطِلٌ مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (*) قَالَ أَ غَيرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَاهًا وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَلَمِينَ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 260

2- «به راستی ما آن ها را با علم (خویش) بر جهانیان برگزیدیم و برتری دادیم، (*) و آیاتی (از قدرت خویش) را به آن ها دادیم که آزمایش آشکاری در آن بود (*)» (1)

برگزیدیم او و قومش را چنین

از ره دانش بر اهل عالمین

علم یعنی بودمان از ما سبق

که به فضل اند این جماعت مستحق

وز نشان هاشان بدادیم ار قرار

آنچه در آن نعمتی بود آشکار (2)

3- سپس موسی به پیروان خود گفت: «ای بنی اسرائیل نعمت هایی را که خدا به شما ارزانی داشته است فراموش نکنید» (3)

آل یعقوب آورید از نعمتم

یاد، یعنی شکر آن در حضرتم

بر شما دادم ز نعمت ها فزون

هم فزونی ز اهل عالم در شئون (4)

ذکر اسرائیلیان و افضال حق

که بر ایشان شد گذشت اندر ورق

نیست بر تکرار حاجت شرح آن

هست تکرارش به تأکید بیان (5)

نکته ها

ω یاد نعمت ها

عشق به خدا، شکر نعمت های او و تعبّد و تسلیم در برابر دستورات اوست.

ω «فضلتکم علی عالمین »

«امت برگزیده عصر خویش»... (6) مردم جهان در آن عصر و زمان است نه در تمام قرون و اعصار، چراکه: قرآن صریحاً در سوره آل عمران آیه 110 خطاب به امت اسلامی می

فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ...» شما بهترین امتی بودید که به سود مردم قدم به عرصه وجود گذاشتید.

همچنین ممکن است مراد از برتری، پیروزی حضرت موسی و قوم بنی اسرائیل بر فرعونیان باشد، نه برتری اخلاقی و اعتقادی. (جاثیه: 16) زیرا قرآن بارها از بهانه جویی های بی مورد و بی اعتقادی آن ها انتقاد می کند.

1- دخان: 32-33 (وَ لَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىَ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (*) وَ ءَاتَيْنَاهُم مِّنَ الاَيَاتِ مَا فِيهِ بَلَؤُاْ مُّبِينٌ (*))

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 688

3- بقره:47/ 122 (يَابَنِى إِسْرَ ءِيلَ اذْكُرُواْ نِعْمَتِىَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ ...)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 25

5- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 48

6- بقره: 47 / 122 (يَابَنِى إِسْرَ ءِيلَ اذْكُرُواْ نِعْمَتِىَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَنِّى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ)

ص:142

همان گونه که در مورد سرزمین هایی که بنی اسرائیل وارث آن شدند در آیه 137 سوره اعراف می فرماید: (وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا الَّتِي بارَكْنا فِيها): ما این قوم مستضعف را وارث مشرق ها و مغرب های پربرکت زمین کردیم.

روشن است بنی اسرائیل در آن زمان وارث تمام جهان نشدند و منظور شرق و غرب منطقه خودشان است.

البته بعضی از مفسران معتقدند که بنی اسرائیل بعضی مزایا داشتند که در طول تاریخ منحصر به خودشان بوده ازجمله کثرت انبیاء چراکه از هیچ قومی این قدر پیامبر برنخاسته است. ولی این سخن علاوه بر اینکه مزیت مطلق آن ها را ثابت نمی کند، مزیتی نمی تواند باشد، چراکه ممکن است کثرت قیام انبیاء را از میان آن ها دلیل بر نهایت سرکشی و تمرد این قوم بدانیم، همان گونه که حوادث مختلف بعد از قیام موسی علیه السلام نشان می دهد که با این پیامبر بزرگ چه نکردند؟!

ولی با توجه به اینکه این جمعیت لجوج طبق گفته قرآن همواره پیامبران خود را آزار می دادند و با سرسختی و تعصب خاصی در برابر احکام الهی می ایستادند و حتی زمانی که تازه از نیل رهایی یافته بودند پیشنهاد بت سازی به موسی کردند!

ممکن است گفته شود منظور از آیه فوق بیان امتیاز نیست بلکه بیان حقیقت دیگری است و معنی آیه چنین است: «باوجود اینکه ما علم داشتیم که آن ها از مواهب الهی سوءاستفاده می کنند برتری به آن ها دادیم تا آنان را بیازمائیم» چنان که از آیه بعد نیز استفاده می شود که خداوند مواهب دیگری نیز به آن ها داد تا آن ها را بیازماید.

به این ترتیب این گزینش الهی نه تنها دلیل بر مزیت آن ها نیست بلکه یک مذمت ضمنی نیز در آن درج است چراکه حق این نعمت را ادا نکرده اند و از عهده امتحان برنیامدند.

شاید هدف از ذکر این سرگذشت بنی اسرائیل برای مسلمانان نخستین این است که آن ها از انبوه دشمنان و قدرت عظیمشان نهراسند و مطمئن باشند خداوندی که فراعنه قدرتمند را

درهم کوبید و بنی اسرائیل را وارث ملک و حکومت آن ها ساخت در آینده ای نه چندان دور چنین پیروزی را نصیب شما خواهد کرد، ولی همان گونه که آن ها با این مواهب آزمایش شدند شما نیز سخت در کوره امتحان قرار خواهید گرفت تا روشن شود بعد از قدرت و پیروزی، شما چه خواهید کرد؟! و این اخطاری است به همه امت ها و ملت ها در مورد پیروزی ها و مواهبی که از لطف الهی به دست می آورند، که دام امتحان در این هنگام سخت است.

ω نعمت آزادی از چنگال ستمکاران

در قرآن آمده است:

1- «به خاطر بیاورید زمانی را که شمارا از دست فرعونیان نجات بخشیدیم» «همان ها که دائماً شمارا به شدیدترین وجهی آزار می دادند» «پسرانتان را سر می بریدند و زنان شمارا برای کنیزی و خدمت، زنده نگه می داشتند»

2- «و در این ماجرا آزمایش سختی از سوی پروردگارتان برای شما بود» (1)

1- بقره: 49؛ إبراهیم: 6؛ اعراف: 141 (وَ إِذْ نجَّيْنَاكُم مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبحِّونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَالِكُم بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ)

یاد آن وقتی کنید از واقعات

که شمارا دادم از محنت نجات

وز عذاب سخت کز فرعونیان

مر شمارا بود بیرون از بیان

جمله می کشتند ابناتان بزار

غیر نسوان را که خدمت بود کار

و آن بلایی بود از پروردگار

مر شمارا بس عظیم و بی شمار (1)

یاد کن چون گفت موسی قوم را

نعمه الله اذکروا یا قومنا

نعمتی کانعام کرد او بر شما

چون رهاند از آل فرعون دغا

می چشانیدندتان از هر عذاب

رنج و سختی بیشمار و بی حساب

تیغ بر ابنائتان بگذاشتند

وان زنانتان را به خدمت داشتند

کاهنانشان گفته بودند از وعید

گردد از یعقوبیان طفلی پدید

که کند

این ملک را زیر و زبر

دولت فرعون از او آید بسر

پس ز اسرائیلیان هر زن که زاد

گر پسر بد می بکشتند از عناد

وین بلائی بود از پروردگار

مر شمارا بس بزرگ و ناگوار (2)

یاد آرید آنکه برهاندیم ما

مر شمارا ز آل فرعون دغا

که شمارا می چشانند از عذاب

رنج و سختی وین بود سوءالعذاب

بهر قتل و نفس و افناء وجود

آن پسرهاتان بکشتند از جحود

وان زنان را زنده می بگذاشتند

که از ایشان چشم خدمت داشتند

وین بلائی بر شما بود آشکار

بس عظیم از جانب پروردگار

هم نجات از قومتان بد نعمتی

از پس رنج فراوان راحتی (3)

نکته ها

ω در آیه ی قبل که سخن از برتری و فضیلت بنی اسرائیل بود، آن را فقط به خدا نسبت داد و فرمود: (هُوَ فَضَّلَکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ) ولی این آیات می فرماید: ما آن ها را نجات دادیم، (أَنْجَیْناکُمْ، نجَیناکُم، أنجاکُم) این تفاوت در مفرد و جمع، شاید به خاطر آن است که نجات خداوند، به واسطه ی صبر و مقاومت خود مردم و رهبری حضرت موسی انجام گرفته است و معمولاً در مواردی که الطاف الهی از طریق واسطه ها انجام گیرد، ضمیر جمع بکار برده می شود. مثلاً در مورد باران می فرماید: (أَنْزَلْنا)، زیرا دریا، گرما، ابر، باد و موارد دیگر دست به دست هم داده و باران را به وجود آورده اند.

ω سه معجزه الهی

در این آیه، سه معجزه ی الهی در کنار هم مطرح شده است: (4)

الف: شکافتن دریا. ب: نجات بنی اسرائیل. ج: غرق فرعونیان.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 25

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی ،ص 386

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 260

4- بقره: 50 (وَ إِذ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنجَيْنَاكُمْ وَ أَغْرَقْنَا ءَالَ فِرْعَوْنَ وَ أَنتُمْ تَنظُرُونَ)

ص:144

وآنکه بحر از بهرتان

بشکافتیم

روی از فرعونیان برتافتیم

بر نجات آل یعقوب از گواه

غرقشان کردیم در آب سیاه

ظاهر است این آیه گر داری به یاد

هست ذکرش بهر تأکید

وداد

یاد نعمت مهر جان افزون کند

یاد غیر او ز دل بیرون

کند

گرچه او مستغنی است از غیر خویش

مهر خواهد بهر بذل

خیر خویش

آنکه مهرش بنده را سرور کند

خاک را ز افلاک عالی تر

کند

بطن و تأویل این بود کز جور نفس

او رهاند تا نماند

طور نفس

وز قوای نفس امّاره که سخت

اندر این مصر بدن افکنده

رخت

و آن قواها جمله وهم است و خیال

و آن غضب وان شهوت

با اتصال

هست اسرائیل روح باصفا

قوه های روحی ابناء

وفا

آن قواهای طبیعی چون نسا است

از حواس ظاهر و نامیه

راست

بازدارند این قوا را از نفاق

بر امور صعبه و اعمال

شاق

جمع مال و نظم قوت و حرص و آز

کسب جاه و جامه و آمال

باز

رود نیل و قلزم ظلمانیت

در مثل شد ماده جسمانیت

انفلاقش بهر ارباب نجات

چون شکاف ارض باشد

از نبات

قلب با اتباع خود همچون کلیم

با تجرد بگذرد بی خوف

و بیم

کرده از مصر بدن قطع امید

کاندر آن بودند محکوم

و عبید

بسته از دار الملام جسم بار

گشته دور از نفس دون

با عقل یار

با جنودش نفس از پی کینه تاز

کآوردشان در دیار

جسم و باز

کی رسد بر عقل وهم لا یلیق

جز که در آب سیه گردد

غریق

آن گذشت از نیل با یاران چو برق

وین بخواری گشت در

رودابه غرق

ناظران بینند با چشم شهود

کان کجا رفت این کجا

ماند از جحود

کن تو کار دل که باشی یار عقل

وارهی از وهم دون

ز آثار عقل

قبطیان در مصر تن با صد عتو

می کشند ابنای روحانیّ

تو

و آن بنات اعنی حواست را مدام

می کنند از زحمت و

خدمت تمام

کن تلافی رو برون از مصر تن

قبطیان را شاید این

دار المحن

غرقه گشتن وهم را باشد سزا

اندر این رودابه با

رنج و عزا

بین هلاکش زآنکه او خونی تست

در پی اهلاک و محزونیّ

تست

یار آن شو کز غم آزادت کند

فارغ از فرعون جلادت

کند (1)

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 25-26

ص:145

قسمت چهارم: نصایح مشفقانه ی موسی به قومش

در قرآن آمده است:

1- «ما موسی را با آیات خود (معجزات گوناگون) فرستادیم و به او فرمان دادیم که قوم خودت را از ظلمات به نور هدایت کن» همچنین «تو موظفی که ایام الهی و روزهای خدا را بیاد قوم خود بیاوری»

2- «در این سخن و در همه ایام الله، آیات و نشانه هایی است برای هر انسان شکیبا و پر استقامت و شکرگزار» (1)

ما فرستادیم موسی را چنان

با عصا و معجزاتی بیکران

قوم خود را تا ز ظلمت سوی نور

آوری بیرون نمانی در قصور

پندشان ده آور اندر یادشان

روزهای حق باستسعادشان

یعنی ازآن روزها که بر امم

رفته بر پاداش کفر از رنج و غم

یا ز ایامی که بودندی اسیر

زیردست قوم فرعون شریر

عارفان گویند هست آن روزها

روزهای وصل عشق آموزها

اندر آن باشد بس از آیات حق

بهر هر صبار شاکر بر نسق

گر بلا آید بود مؤمن صبور

ور که نعمت رو کند باشد شکور (2)

یکی از آن نعمت ها، ایّام الله و روزهای درخشان و پرباری که در تاریخ بنی اسرائیل وجود داشته و ذکر آن تذکری برای مسلمانان است...

چه روزی از این پربرکت تر که شر جمعیت خودکامه و سنگدل و استعمارگری را از سر شما کوتاه کرد، همان ها که بزرگ ترین جنایت را در حق شما قائل می شدند، چه جنایتی از این برتر که پسران شمارا همچون حیوانات سر می بریدند (توجه داشته باشید که قرآن تعبیر به ذبح می کند نه قتل) و از این مهم تر نوامیس شما به صورت کنیزانی در چنگال دشمن بی آزرم بودند.

نه تنها در مورد بنی اسرائیل که در مورد همه اقوام و ملت ها، روز رسیدنشان به آزادی و استقلال و کوتاه شدن دست طاغوت ها از ایام الله است که باید همواره آن را به خاطر داشته باشند، خاطره ای که توجه به آن از ارتجاع و بازگشت به وضع گذشته آن ها را حفظ می کند.

فرعونیان پسران بنی اسرائیل را سر می بریدند و زنان آن ها را زنده نگه می داشتند، این تنها کار فرعون و فرعونیان نبود، بلکه در طول تاریخ شیوه هر استعمارگری چنین بوده است که قسمتی از نیروهای فعال و پرخاشگر و پر مقاومت را نابود می کردند و قسمت دیگری را تضعیف کرده و در مسیر منافع خود به کار می انداختند، که بدون این کار ادامه استعمار و استثمار برای آن ها ممکن نبوده است ولی مهم این است که بدانیم گاهی حقیقتاً پسران را نابود می کنند، (همچون فرعونیان) و گاهی از طریق مبتلا ساختن آن ها به انواع اعتیاد به مواد مخدر و مشروبات الکلی و غوطه ور ساختن آن ها در فحشاء، نیروی فعال آن ها را از کار می اندازند و از آن ها مرده زنده نمایی می سازند. این همان

1- إبراهیم: 5 (وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیَّامِ اللَّهِ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 386

چیزی است که مسلمانان باید به دقت مراقب آن باشند که اگر نسل جوان آن ها با وسایل مختلف، سرگرم شد و نیروی ایمان و قدرت جسمانی خود را از دست داد، باید بدانند که اسارت و بردگی برای آن ها قطعی است.

نکته ها

ω (ایام الله)

مسلماً اشاره به روزهای مخصوصی است که امتیاز و روشنایی و درخشش فوق العاده ای دارد. به همین جهت مفسران در تفسیر آن احتمالات مختلفی داده اند:

بعضی گفته اند اشاره به روزهای پیروزی پیامبران پیشین و امت های راستین آن ها است و روزهایی که انواع نعمت های الهی براثر شایستگی ها شامل حال آن ها است.

و بعضی گفته اند اشاره به روزهایی است که خداوند اقوام سرکش را به زنجیر عذاب می کشید و طاغوت ها را با یک فرمان درو می کرد!

ایام الله، تمام روزهایی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است.

هرروز که یکی از فرمان های خدا در آن چنان درخشیده، که بقیه امور را تحت الشعاع خود قرار داده، از ایام الله است.

هرروز که فصل تازه ای در زندگی انسان ها گشوده و درس عبرتی به آن ها داده و ظهور و قیام پیامبری در آن بوده، یا طاغوت و فرعون گردنکشی در آن به قعر دره نیستی فرستاده شده،

هرروز که حق و عدالتی برپاشده و ظلم و بدعتی خاموش گشته، همه آن ها از ایام الله است.

ω آزادی برترین نعمت

ایام الله روز نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان است؛ و ذکر «روز نجات» درآیات موردبحث دلیل بر اهمیت فوق العاده آزادی و استقلال در سرنوشت ملت ها است. آری هیچ ملتی تا از وابستگی نرهد و از چنگال اسارت و استثمار آزاد نشود، نبوغ و استعداد خود را هرگز ظاهر نخواهد ساخت و درراه الله که راه مبارزه با هرگونه شرک و ظلم و بیدادگری است گام نخواهد گذاشت و به همین دلیل رهبران بزرگ الهی، نخستین کارشان این بود که ملت های اسیر را از اسارت فکری و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی آزاد سازند، سپس روی آن ها کار کنند و برنامه های توحیدی و انسانی پیاده کنند.

ω (صبّار) و (شکور)

هر دو صیغه مبالغه است که یکی فزونی صبر و استقامت را می رساند و دیگری فزونی شکرگزاری نعمت، اشاره به اینکه افراد باایمان نه در مشکلات و روزهای سخت دست وپای خود را گم می کنند و تسلیم حوادث می شوند و نه در روزهای پیروزی و نعمت گرفتار غرور و غفلت می گردند و ذکر این دو بعد از اشاره به «ایام الله» گویا ناظر به همین مطلب است.

ص:147

قسمت پنجم: دستور شکر نعمت ها برای فزونی آن ها به بنی اسرائیل

در قرآن آمده است:

1- (موسی به قومش گفت)«به خاطر بیاورید که پروردگار شما اعلام کرد اگر شکر نعمت های مرا بجا آورید من به طور قطع نعمت های شمارا افزون می کنم و اگر کفران کنید عذاب و مجازات من شدید است» (1)

2- «موسی به بنی اسرائیل یادآور شد که اگر شما و تمام مردم روی زمین کافر شوید (و نعمت خدا را کفران کنید)» هیچ زیانی به او نمی رسانید چراکه او بی نیاز و ستوده است. (2)

یاد آرید آنکه کرد اعلامتان

حق پی افزونی انعامتان

که کنید ار شکر نعمت های من

نعمت افزایم شمارا بی سخن

ناسپاسی ور کنید از سوء بخت

مر عذابم ناسپاسان راست سخت

شکر افزاید به نعمت پی به پی

تا رساند بنده را بر قرب وی

گفت موسی ای گروه ار ناسپاس

مر شما گردید خود با کل ناس

هر که هست اندر زمین از انس و جان

بی نیاز است او ز شکر مردمان

از هر آن شکری غنی است و حمید

ناطق اند اشیا به شکرش بر مزید

پس زیان ناسپاسی بر شماست

نی بر آن کو خالق ارض و سماست (3)

نکته ها

ω حقیقت شکر

شکر نعمت و ایمان آوردن به خدا مایه افزونی نعمت شما و تکامل و افتخار خودتان است وگرنه خداوند آن چنان بی نیاز است که اگر تمام کائنات کافر گردند، بر دامان کبریایی او گردی نمی نشیند، چراکه او از همگان بی نیاز است و حتی احتیاج به تشکر و ستایش ندارد چراکه او ذاتاً ستوده (حمید) است. اگر او نیازی در ذات پاکش راه داشت، واجب الوجود نبود و بنابراین مفهوم غنی بودن او آن است که همه کمالات در او جمع است و کسی که چنین است ذاتاً ستوده است زیرا معنی «حمید» چیزی جز این نیست که کسی شایسته «حمد» باشد.

جالب اینکه در مورد شکر با صراحت می گوید لازیدنکم (مسلماً نعمتم را بر شما افزون خواهم کرد) اما در مورد کفران نعمت نمی گوید شمارا مجازات می کنم بلکه تنها می گوید «عذاب من شدید است» و این تفاوت تعبیر دلیل بر نهایت لطف پروردگار است.

1- إبراهیم: 7 (وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابی لَشَدیدٌ)

2- إبراهیم: 8 (وَ قالَ مُوسی إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمیعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ حَمیدٌ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 386

بدون شک خداوند در برابر نعمت هایی که به ما می بخشد نیازی به شکر ما ندارد و اگر دستور به شکرگزاری داده آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و یک مکتب عالی تربیتی است.

حقیقت شکر دارای سه مرحله است:

1. نخستین مرحله آن است که به دقت بیندیشیم که بخشنده نعمت کیست؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است.

2. و از آن که بگذریم مرحله زبان فرامی رسد. (گفتن (الحمد للّه) و مانند آن)

3. ولی از آن بالاتر مرحله عمل است: شکر عملی آن است که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است آن را در مورد خودش صرف کنیم که اگر نکنیم

کفران نعمت کرده ایم، همان گونه که بزرگان فرموده اند: (الشکرُ صَرَفَ العَبدُ جَمیعَ ما أنعمَهُ الله تعالی فیما خلقَ لأجلِه) (1)

راستی چرا خدا به ما چشم داد؟ و چرا نعمت شنوایی و گویایی بخشید؟ آیا جز این بوده که عظمت او را در این جهان ببینیم، راه زندگی را بشناسیم و با این وسایل در مسیر تکامل گام برداریم؟ حق را درک کنیم و از آن دفاع نماییم و با باطل بجنگیم، اگر این نعمت های بزرگ خدا را در این مسیرها مصرف کردیم، شکر عملی او است و اگر وسیله ای شد برای طغیان و خودپرستی و غرور و غفلت و بیگانگی و دوری از خدا این عین کفران است،

(*) امام صادق علیه السلام می فرماید: (ادنی الشکر رؤیه النعمه من الله من غیر عله یتعلق القلب بها دون الله و الرضا بما اعطاه و ان لا تعصیه بنعمه و تخالفه بشی ء من امره و نهیه بسبب من نعمته): «کمترین شکر این است که نعمت را از خدا بدانی، بی آنکه قلب تو مشغول به آن نعمت شود و خدا را فراموش کنی و همچنین راضی بودن به نعمت او و اینکه نعمت خدا را وسیله عصیان او قرار ندهی و اوامر و نواهی او را با استفاده از نعمت هایش زیر پا نگذاری» (2)

(*) حدیثی که از امام صادق علیه السلام در تفسیر نور الثقلین نقل شده نیز دلیل روشنی بر این تفسیر است، آنجا که می فرماید: (شکرُ النِّعمه إجتنابُ المَحارِم): «شکر نعمت آن است که از گناهان پرهیز شود» (3)

رابطه میان «شکر» و «فزونی نعمت» روشن می شود، چراکه هرگاه انسان ها نعمت های خدا را درست در همان هدف های واقعی نعمت صرف کردند، عملاً ثابت کرده اند که شایسته و لایق اند و این لیاقت و شایستگی سبب فیض بیشتر و موهبت افزون تر می گردد.

این واقعیت نیز قابل تردید نیست که ما هر وقت در مقام شکر الهی چه بافکر چه با زبان و چه با عمل برمی آییم، خود این توانایی بر شکر در هر مرحله موهبت تازه ای است و به این ترتیب اقدام بر شکر، ما را مدیون نعمت های تازه او می سازد و به این ترتیب هرگز قادر نیستیم که حق شکر او را ادا کنیم همان گونه که در مناجات شاکرین از مناجات پانزده گانه امام سجاد(ع) می خوانیم: (کیف لی بتحصیل الشکر و شکری ایاک یفتقر الی شکر، فکلما قلت لک الحمد

1- موسوی سبزواری، مواهب الرحمان فی تفسیر القرآن، ج 6، ص 380؛ قاسمی،محاسن التأویل،ج 8، ص138.

2- امام صادق (ع)، مصباح الشریعه، ص24؛ مجلسی، بحار الانوار، ج68، ص 52؛ قمی، سفینهٔ البحار ج 4 ص 477.

3- محمدی ری شهری، میزان الحکمه (با ترجمه فارسی)، ج 6، ص 15

وجب علی لذلک ان اقول لک الحمد) چگونه می توانم حق شکر ترا بجای آورم درحالی که همین شکر من نیاز به شکری دارد و هر زمان که می گویم لک الحمد بر من لازم است که به خاطر همین توفیق شکرگزاری بگویم لک الحمد!

برترین مرحله شکری که از انسان ساخته است این است که اظهار عجز و ناتوانی از شکر نعمت های او کند...

(*) همان گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود:) فیما اوحی الله عز و جل الی موسی اشکرنی حق شکری فقال یا رب و کیف اشکرک حق شکرک و لیس من شکر اشکرک به الا و انت انعمت به علی قال یا موسی الان شکرتنی حین علمت ان ذلک منی(: «خداوند به موسی علیه السلام وحی فرستاد که حق شکر مرا ادا کن، عرض کرد پروردگارا! چگونه حق شکر تو را ادا کنم درحالی که هر زمانی شکر تو را بجا آورم این موفقیت خود نعمت تازه ای برای من خواهد بود، خداوند فرمود ای موسی الان حق شکر مرا ادا کردی چون میدانی حتی این توفیق از ناحیه من است». (1)

!

بنده همان به که ز

تقصیر خویش

عذر به درگاه خدا

آورد

ور نه سزاوار خداوندی اش

کس نتواند که بجا آورد

علی علیه السلام دریکی از کلمات حکمت آمیز خود در نهج البلاغه می فرماید: (إذا وَصَلت إلَیکم أطرافَ النِّعَم فلا تُنَفِّروا أقصاها بِقِلَّه الشُّکر): (هنگامی که مقدمات نعمت های خداوند

به شما میرسد سعی کنید با شکرگزاری، بقیه را به سوی خود جلب کنید، نه آنکه با کمی شکرگزاری آن را از خود برانید)! (2)

تنها تشکر و سپاسگزاری از خداوند در برابر نعمت های کافی نیست، بلکه باید از کسانی که وسیله آن موهبت بوده اند نیز تشکر و سپاسگزاری نمود و حق زحمات آن ها را از این طریق ادا کردو آن ها را از این راه به خدمات بیشتر تشویق نمود.

(*) در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم که فرمود: روز قیامت که می شود خداوند به بعضی از بندگانش می فرماید: آیا فلان شخص را شکرگزاری کردی؟ عرض می کند: پروردگارا من شکر تو را بجا آوردم، می فرماید: چون شکر او را بجا نیاوردی شکر مرا هم ادا نکردی! سپس امام فرمود: (اشکرکم للّه اشکرکم للناس): (شکرگزارترین شما برای خدا آن ها هستند که از همه بیشتر شکر مردم را بجا می آورند). (3)

شکر ذاتاً راهی است برای شناخت هر چه بیشتر خداوند: افزایش نعمت های خداوند که به شکرگزاران وعده داده شده، تنها به این نیست که نعمت های مادی تازه ای به آن ها ببخشد، بلکه نفس شکرگزاری که توأم با توجه مخصوص به خدا و عشق تازه ای نسبت به ساحت مقدس او است خود یک نعمت بزرگ روحانی است که در تربیت نفوس انسان ها و دعوت آنان به اطاعت فرمان های الهی، فوق العاده مؤثر است، بلکه شکر ذاتاً راهی است برای شناخت هر چه بیشتر خداوند... و به همین دلیل علمای عقاید در علم

1- مجلسی، بحار الانوار، ج 13، ص 351، حدیث 41.
2- نهج البلاغه، حکمت 13.

3- کلینی، اصول کافی، ج2، ص 99، حدیث30.

ص:150

کلام برای اثبات «وجوب معرفه الله» (شناخت خدا) از طریق وجوب شکر «منعم» (نعمت بخش) وارد شده اند.

ω احیای روح شکرگزاری در جامعه

با ارج نهادن و تقدیر و سپاس از آن هایی که با علم و دانش خود و یا با فداکاری و شهادت، یا با سایر مجاهدات در طریق پیشبرد اهداف اجتماعی خدمت کرده اند یک عامل مهم حرکت و شکوفایی و پویایی جامعه است.

در اجتماعی که روح تشکر و قدردانی مرده کمتر کسی علاقه و دلگرمی به خدمت پیدا می کند و به عکس آن ها که بیشتر قدردانی از زحمات و خدمات اشخاص می کنند، ملت هایی بانشاط تر و پیشروترند.

توجه به همین حقیقت سبب شده است که در عصر ما به عنوان قدردانی از زحمات بزرگان گذشته در صدمین سال، هزارمین سال، زادروز و در هر فرصت مناسب دیگر، مراسمی برای بزرگداشت آن ها بگیرند و ضمن سپاسگزاری از خدماتشان مردم را به حرکت و تلاش بیشتر دعوت کنند.

فی المثل در انقلاب اسلامی کشور ما که پایان یک دوران تاریک دو هزار و پانصدساله و آغاز دوران جدیدی بود، وقتی می بینیم همه سال و هرماه بلکه هرروز، خاطره شهیدان انقلاب زنده می شود و بر آن ها درود می فرستند و به تمام کسانی که به آن ها منسوب اند

احترام می گذارند و به خدماتشان ارج می نهند، این خود سبب می شود که عشق و علاقه به فداکاری در دیگران پرورش یابد و سطح فداکاری مردم بالاتر رود و به تعبیر قرآن شکر این نعمت باعث فزونی آن خواهد شد و از خون یک شهید هزاران مجاهد می روید و مصداق زنده لازیدنکم می شود!

قسمت ششم: یادآوری سرنوشت اقوام کافر و لجوج گذشته

موسی به یادآوری سرنوشت گروه هایی از اقوام گذشته، همان ها که در برابر نعمت های الهی راه کفران را پیش گرفتندو در برابر دعوت رهبران الهی به مخالفت و کفر برخاستند می پردازد و منطق آنان و سرانجام کار آن ها را به بنی اسرائیل می گوید. در قرآن آمده است:

1- (موسی در ادامه به قومش یادآوری می کند که) آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، به شما نرسید؟! «قوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و آن ها که پس از ایشان بودند همان ها که جز خداوند از آنان آگاه نیست پیامبرانشان دلایل

ص:151

روشن برای آنان آوردند، ولی آن ها (از روی تعجّب) دست بر دهان گرفتند و گفتند: «ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید، کافریم! و نسبت به آنچه ما را به سوی آن می خوانید، شکّ و تردید داریم!» (1)

2- رسولان آن ها گفتند: «آیا در خدا شکّ است؟! خدایی که آسمان ها و زمین را آفریده او شمارا دعوت می کند تا گناهانتان را ببخشد و تا موعد مقرّری شمارا باقی گذارد!» آن ها

گفتند: «(ما این ها را نمی فهمیم! همین اندازه می دانیم که) شما انسانهایی همانند ما هستید، می خواهید ما را ازآنچه پدرانمان می پرستیدند بازدارید شما دلیل و معجزه روشنی برای ما بیاورید!» (2)

بر شما نامد خبر آیا که بیش

زان کسان که از شما بودند پیش

و آن کسان کز بعدشان آمد ببود

از قبیل نوح و عاد و هم ثمود

کس نداند آن جماعت را عدد

از فزونی جز خداوند احد

قرن ها بودند وز اهل آن قرون

کس خبر جز حق نداد از چندوچون

می بیاوردند بر پیشینیان

بیناتی انبیا از هر نشان

پس بگردانند ز انکار و حسد

دست های خویش بر افواه خود

نگرویدستیم گفتند آنچه را

که فرستاده شدید آن را به ما

یعنی اندر زعم خود نیک اخترید

و از خدا بر ما شما پیغمبرید

ما در آن باشیم بر شک و گمان

که شما خوانید خود ما را بدان

پس بگفتند آن رسولان بی هوس

ما شمارا بر خدا خوانیم و بس

هست آیا در وجود او شکی

کی کند شک در خدا ذی مدرکی

آفریننده سماوات و زمین

شک کند در وی مگر بی عقل و دین

مر شمارا خواند او بر دین و راه

تا بیامرزد شمارا از گناه

باز پس دارد شمارا در عذاب

تا به وقت نام برده از حساب (3)

موسی علیه السلام در اینجا برای اثبات وجود و صفات خدا تکیه بر نظام عالم هستی و آفرینش آسمان ها و زمین می کند و می دانیم در مسئله خداشناسی هیچ دلیلی زنده تر و روشن تر از آن نیست چراکه این نظام شگرف، هر گوشه ای از آن مملو از اسراری است که به زبان حال فریاد می زند: جز یک قادر حکیم و عالم مطلق، قدرت چنین طراحی ندارد و به همین دلیل هرقدر علم و دانش بشر پیشرفت بیشتری می کند، دلایل بیشتری از این نظام آشکار می گردد که ما را به خدا هرلحظه نزدیک تر می سازد.

1- ابراهیم: 9 (أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُاْ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَتِ فَرَدُّواْ أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَ قَالُواْ إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ)

2- ابراهیم: 10 (قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُواْ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 387

نکته ها

ω شک در ایمان

آن ها نخست ابراز کفر و بی ایمانی نسبت به پیامبران کردند، ولی به دنبال آن، اظهار داشتند که ما در شکیم و با کلمه «مریب» نیز آن را تکمیل نمودند این دو چگونه باهم سازگار است؟ پاسخ این است که بیان تردید در حقیقت علتی است برای عدم ایمان زیرا ایمان آوردن نیاز به یقین دارد و شک مانع آن است.

ω هدف دعوت پیامبران

1. آمرزش گناهان و به تعبیر دیگر پاک سازی روح و جسم و محیط زندگی بشر...

2. ادامه حیات تا زمان مقرر که این دو درواقع علت و معلول یکدیگرند، چه اینکه جامعه ای می تواند به حیات خود ادامه دهد که از گناه و ظلم پاک باشد...

ω (فاطر)

در اصل به معنی «شکافنده» است.

در اینجا کنایه از «آفریننده» است.

آفریننده ای که با برنامه حساب شده اش چیزی را می آفریند و سپس آن را حفظ و نگهداری می کند.

گویی ظلمت عدم با نور هستی به برکت وجودش از هم شکافته می شود، همان گونه که سپیده صبح پرده تاریک شب را می درد و همان گونه که شکوفه خرما غلافش را از هم می شکافد و خوشه نخل از آن سر برمی آورد (و لذا عرب به آن «فطر» (بر وزن شتر) می گوید).

این احتمال نیز وجود دارد که «فاطر» اشاره به شکافتن توده ابتدایی ماده جهان باشد که در علوم روز می خوانیم که مجموع ماده عالم یک واحد به هم پیوسته بود سپس شکافته شد و کرات آشکار گشت.

او شمارا دعوت می کند تا گناهانتان را ببخشد و تا موعد مقرّری شمارا باقی گذارد!(یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکُم مِّن ذُنُوبِکُمْ وَ یُؤَخِّرَکُمْ إِلیَ أَجَلٍ مُّسَمًّی).

(*) در حدیث جامع و جالبی نیز از امام صادق علیه السلام می خوانیم: (مَن یَموتُ بالذُّنوبِ أکثرُ مِمّا یَموتُ بالآجال و مَن یَعیشُ بالإحسان أکثرُ مِمَّن یَعیشُ بالأعمال): «آن هایی که با گناه می میرند بیش از آن هایی هستند که با اجل طبیعی از دنیا می روند و آن ها که با نیکی زنده می مانند (و طول عمر می یابند) بیش از آن ها هستند که به عمر معمولی باقی می مانند.» (1)

(*) از امام صادق علیه السلام نقل شده: (إنَّ الرَّجُل یُذنبُ الذنبَ فیحرِّمَ صَلاهُ اللیلِ و إنَّ العَمَل السیئ اسرعُ فی صاحبه مِن السکّینَ فی اللَّحم): «گاهی انسان گناه می کند و از اعمال نیکی همچون نماز شب باز میماند (بدانید) کار بد در فنای انسان از کارد در گوشت سریعتر اثر می کند». (2)

ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می شود که ایمان به دعوت انبیاء و عمل به برنامه های آن ها جلو «اجل معلق» را می گیرد و حیات انسان را تا «اجل مسمی» ادامه می دهد.

1- مجلسی، بحار الانوار، ج 73، ص 363، حدیث 95 و ج5، ص 140، حدیث 7؛ امالی شیخ طوسی، ص 701، حدیث 1498

2- مجلسی، بحار الانوار، ج 73، ص 330، حدیث 13؛ حر عاملی، الوسائل الشیعه،ج 15، ص 302، حدیث 20578

ص:153

(چون می دانیم انسان دارای دو گونه اجل است یکی سررسید نهایی عمر یعنی همان مدتی که آخرین توانایی بدن برای حیات است و دیگر اجل معلق یعنی پایان یافتن عمر انسان براثر عوامل و موانعی در نیمه راه و این غالباً براثر اعمال بی رویه خود او و آلودگی به انواع گناهان است)

ω اسباب بخشش گناهان در دنیا

1) توبه. (1)

2) ترک گناهان کبیره. (2)

3) حسنات و کارهای نیک. (3)

ω بشر بودن انبیا

بشر بودن پیامبران نه تنها مانع نبوت آن ها نبوده بلکه کامل کننده نبوت آن ها است و آن ها که این موضوع را دلیلی بر انکار رسالت انبیاء می گرفتند هدفشان بیشتر بهانه جویی بود.

همچنین تکیه بر راه و رسم نیاکان با توجه به این حقیقت که معمولاً دانش آیندگان بیش از گذشتگان است، چیزی جز یک تعصب کور و خرافه بی ارزش نمی تواند باشد و ازاینجا روشن می شود اینکه تقاضا داشتند دلیل روشنی اقامه بشود به خاطر این نبوده که پیامبران

فاقد آن بوده اند، بلکه کراراً درآیات قرآن می خوانیم که بهانه جویان دلایل روشن و سلطان مبین را انکار می کردند و هر زمان پیشنهاد معجزه و دلیل تازه ای می نمودند تا راه فراری برای خود پیدا کنند.

قسمت هفتم: یادآوری روز قیامت برای بنی اسرائیل

در قرآن آمده است:

1- «سپس موسی به آن ها گفت: ازآن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی پذیرد و نه از او شفاعت پذیرفته می شود و نه غرامت از او قبول خواهد شد و نه یاری می شوند. از روزی بترسید که هیچ کس از دیگری دفاع نمی کند و هیچ گونه عوضی از او قبول نمی شود و شفاعت، او را سود نمی دهد و (از هیچ سویی) یاری نمی شوند!» (4)

1- بقره: 160 (إِلَّا الَّذِينَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُوا فَأُولئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ)
2- نساء: 31 (إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ)
3- هود: 114 (إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ)
4- بقره: 48 / 123 (وَ اتَّقُواْ يَوْمًا لَّا تجزِى نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْا وَ لَا يُقْبَلُ منهْا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ منهْا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ (48) 2- (وَ اتَّقُواْ يَوْمًا لَّا تجزِى نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْا وَ لَا يُقْبَلُ منهْا عَدْلٌ وَ لَا تَنفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ (123))

بترسید از چنان روزی مگر

نیست نفسی کافی از نفس دگر

فاقد شی ء ای شد ار نفسی کفاف

ندهدش، نفس دگر بی اختلاف

نه شفیعی باشدش در داوری

تا کند زو در مقامی یاوری

نه از و گیرند در فعلی عوض

می کشد درد آنکه خود دارد مرض

حشر گردد هرکسی بر خوی خویش

نشنود از دیگری کس بوی خویش

ناصری نبود یکی آن روزشان

که بدند از محنتی دلسوزشان

بهر اسرائیلیان افضال حق

هست یاد از جلوه افعال حق

هست تکرار از پی الطاف و برّ

تا برند از وجه ظاهر پی به

سرّ

رو ز افعال آورند اندر صفات

وز صفات آرند رو بر وجه ذات

شرح این بگذشته گر داری به یاد

یاد نعمت گر کنی یابی مراد

ترسد او از روز وانفسا که خود

داند اندر خود جزای نیک و بد

هست هر نفسی به جای خویشتن

در عمل یابد جزای خویشتن

شرح آیات از ره تفسیر کن

ور کنی تأویل باتدبیر کن

یوم لا تجزی نباشد کس به کس

هست هر نفسی به فکر خویش و بس

نیست کس را شافعی یا ناصری

یا که فعلی را عوض از قاصری

نیست کس را باوجودش قدرتی

تا نماید از خلیلی نصرتی

نیست کس را اقتدار و اختیار

بر کسی جز مالکی ذو الاقتدار (1)

پس بپرهیز از چنان روز ای دبنگ

که بکوبم جمله اعضایت به سنگ

تا فروزم بهر جانت آتشی

کاین چنین باشد سزای سرکشی

کس نگیرم جای تو در انتقام

نیست مقبولم عطائی ناتمام

هم ترا نبود شفیع و ناصری

توبه کن نک تا به دفعش قادری

هم چنین میدان خطابات وجود

بر قوای طبع از روی شهود

از پی تعظیم عقل مستطاب

مابقی را رو تعقل کن بیاب (2)

نکته ها

ω خیال های باطل یهود

قرآن خط بطلانی بر خیال های باطل یهود می کشد، زیرا آن ها معتقد بودند که چون نیاکان و اجدادشان پیامبران خدا بودند آن ها را شفاعت خواهند کرد و یا گمان می کردند می توان برای گناهان فدیه و بدل تهیه نمود، همان گونه که در این جهان متوسل به رشوه می شدند.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 25

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 48

آنان گمان می کردند که در روز قیامت اجدادشان، شفیع آنان خواهد شد (چنان که بت پرستان، بت ها را شفیع خود می پنداشتند) گروهی از آنان به همراه مرده، طلا و زیورآلات دفن می کردند تا مرده به عنوان جریمه ی گناهانش بپردازد. غافل از آنکه قیامت برخلاف دنیاست، که برخی با پول و پارتی و یا حمایت گرفتن از قدرت ها، بر مشکلاتشان پیروز می شوند.

نویسنده تفسیر المنار نقل می کند که: در بعضی از مناطق مصر بعضی از مردم خرافی وجه نقدی به غسل دهنده میت می دادند و آن را اجرت نقل وانتقال به بهشت می نامیدند. (1)

در حالات یهود می خوانیم که آن ها برای کفاره گناهانشان قربانی می کردند، اگر دسترسی به قربانی بزرگ نداشتند یک جفت کبوتر قربانی می کردند! (2)

در حالات اقوام پیشین که احتمالاً قبل از تاریخ زندگی می کردند می خوانیم: که آن ها زیورآلات و اسلحه مرده را با او دفن می کردند تا در زندگی آینده اش از آن بهره گیرد! (3)

بنابراین باید بدانند که:

- در روز قیامت، تمام سبب ها قطع (تَقَطَّعَتْ به هم الْأَسْبابُ) (بقره: 166)

- شفاعت بدون اذن خداوند پذیرفته نمی شود (وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى) (انبیاء: 28)

- فدیه پذیرفته نمی شود. (لا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ) (حدید: 15)

ω (شفاعت)

از کلمه «شفع» به معنای جفت است، یعنی افرادی که مایه ای از ایمان و تقوی و عمل داشته و در آن روز کمبودی دارند، لطفی به آن مایه ها اضافه می شود و در اثر جفت و همراه شدن با لطف اولیای الهی، از قهر خداوند نجات می یابند؛ بنابراین شفاعت، تنها شامل کسانی می شود که تلاشگرند، ولی درراه مانده اند و نیاز به قدرتی دارند که در کنار آنان باشد.

حدود سی آیه از قرآن مربوط به شفاعت است که به 4 دسته تقسیم می شوند:

1. آیاتی که شفاعت را نفی می کنند. (4)

در این آیات راه های متصور برای نجات مجرمان غیر از ایمان و عمل صالح چه از طریق پرداختن عوض مادی، یا پیوند و سابقه دوستی و یا مسئله شفاعت نفی شده است.

3. آیاتی که شفاعت را مخصوص خداوند می دانند. (5)

5. آیاتی که از شفاعت دیگران با اذن خداوند یاد می کنند. (6)

1- رشید رضا، المنار، ج 1، ص 306.

2- رشید رضا، المنار، ج 1، ص 306.

3- طباطبایی، المیزان، ج 1، ص 156

4- بقره: 254 (یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّهٌ وَ لا شَفاعَهٌ) 2. بقره: 48 (وَ لا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَهٌ)

5- سجده: 4 (ما لَکُمْ مِنْ دُونِه مِنْ وَلِیٍّ وَ لا شَفِیعٍ) 4. زمر: 44 (قُلْ لِلَّه الشَّفاعَهُ جَمِیعاً)

6- بقره: 255 (مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِه) 6. سبأ: 23 (وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ)

ص:156

7. آیاتی که شرایط شفاعت شوندگان را بیان می کنند.

الف: شفاعت برای کسی است که مورد رضایت خدا باشد. (1)

ب: برای ظالمان، دوستدار و شفیعی نیست. (2)

ج: فرشتگان برای کسانی که ایمان آورده اند، دعا و استغفار می کنند. (3)

د: و گاه شرط آن را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می کند. (4)

(منظور از این عهد و پیمان ایمان به خدا و پیامبران الهی است).

با توجّه به آیات فوق، معلوم می شود که شفاعت بی قیدوشرط نیست و شفاعت به اجازه و اذن خداست و شفاعت شونده، باید واجد شرایطی باشد و اگر کسی شرایط شفاعت را دارا نباشد، مورد شفاعت قرار نمی گیرد؛ بنابراین شفاعتی سازنده است که انسان را با اولیای خدا پیوند دهد و مانع یأس او شود. ولی اگر ایمان به شفاعت سبب جرئت بر گناه گردد، همان گونه که مسیحیان عقیده دارند که عیسی فدا شد تا گناهان ما بخشیده شود، هرگز قابل قبول نیست.

ω فلسفه شفاعت

بدون شک مجازات الهی چه در این جهان و چه در قیامت جنبه انتقامی ندارد، بلکه همه آن ها در حقیقت ضامن اجرا برای اطاعت از قوانین و درنتیجه پیشرفت و تکامل انسان ها است، بنابراین هر چیز که این ضامن اجرا را تضعیف کند باید از آن احتراز جست تا جرئت و جسارت بر گناه در مردم پیدا نشود.

از سوی دیگر نباید راه بازگشت و اصلاح را به کلی بر روی گناهکاران بست بلکه باید به آن ها امکان داد که خود را اصلاح کنند و به سوی خدا و پاکی تقوا بازگردند.

«شفاعت» در معنی صحیحش برای حفظ همین تعادل است و وسیله ای است برای بازگشت گناهکاران و آلودگان.

ω مبارزه با روح یأس

کسانی که مرتکب جرائم سنگینی می شوند از یک سو گرفتار ناراحتی وجدان و از سوی دیگر گرفتار یأس از بخشودگی در پیشگاه خدا می گردند و چون راه بازگشت را به روی خود مسدود می یابند عملاً حاضر به هیچ گونه تجدیدنظر نیستند و با توجه به تیرگی افق آینده در نظرشان ممکن است دست به طغیان و سرکشی بیشتر بزنند و یک نوع آزادی عمل برای خود، تحت این عنوان که رعایت مقررات برای آن ها سودی ندارد، قائل شوند، درست

1- انبیاء: 28 (وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی)
2- غافر: 18 (ما لِلظَّالِمینَ مِنْ حَمیمٍ وَ لا شَفیعٍ)
3- غافر: 7 (وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ آمَنُوا)
4- مریم: 87 (لا یَمْلِکُونَ الشَّفاعَهَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً)

همانند بیماری که از بهبودی مأیوس شده و سد پرهیز را به کلی شکسته است چون آن را بی دلیل و فاقد تأثیر می داند.

گاه ناراحتی وجدآنکه ناشی ازاین گونه جرائم است، موجب اختلالات روانی و یا موجب تحریک حس انتقام جویی از جامعه ای که او را چنین آلوده کرده است می گردد و به این ترتیب گناهکار مبدل به یک عنصر خطرناک و کانون ناراحتی برای جامعه می شود.

اما ایمان به شفاعت روزنه ای به سوی روشنایی به روی او می گشاید و امید به آمرزش، او را به کنترل خویش و تجدیدنظر و حتی جبران گذشته تشویق می کند، حس انتقام جویی

در او تحریک نمی گردد و آرامش روانی به او امکان تبدیل شدن به یک عنصر سالم و صالح می دهد.

بنابراین اگر بگوییم توجه به شفاعت به معنی صحیح، یک عامل سازنده و بازدارنده است که می تواند از یک فرد مجرم و گناهکار فرد صالحی بسازد، گزاف نگفته ایم، لذا مشاهده می کنیم که حتی برای زندانیان ابد، روزنه شفاعت و بخشودگی در قوانین مختلف دنیا باز گذارده شده است، مبادا یاس و نومیدی آن ها را مبدل به کانون خطری در درون خود زندان ها کند و یا گرفتار اختلال روانی سازد!

ω بررسی شبهات مربوط به شفاعت

آیا شفاعتِ اولیای خدا، به معنای ایستادن در برابر اراده ی خدا نیست؟ کسی را که خدا اراده کرده عذاب کند، پیامبر با شفاعت خود جلو آن اراده را نمی گیرد؟ پاسخ: هم کیفر بدکاران و هم اجازه شفاعت به اولیای خود، اراده و خواست اوست؛ بنابراین شفاعت اولیای خدا، چیزی در برابر اراده ی الهی نیست.

آیا شفاعت اولیای خدا به این معناست که رحم آنان از خدا بیشتر است. زیرا خدا می خواهد عذاب کند و اولیای او شفاعت می کنند؟ پاسخ: هم وجود رحم در اولیای خدا و هم اجازه ی استفاده از آن، از طرف خداست.

بنابراین اوست که با رحم و لطف خود، اجازه ی شفاعت می دهد.

آیا شفاعت، اراده ی خدا را تغییر می دهد؟ پاسخ: اراده ی خداوند در شرایط مختلف یک نوع نیست. اراده خدا بر کیفر گناهکار است، ولی اگر او توبه کند، قهرش را برمی دارد.

زیرا شرایط انسان گناهکار با انسان توبه کار فرق دارد. انسانی به خاطر محبت و ارادت و اطاعت از اولیای خدا در دنیا، مشمول شفاعت آنان می شود و دیگری که مخالف آنان بوده، مشمول نمی شود.

ω بررسی سه حدیث اسلامی در مورد شفاعت

(*) در تفسیر «برهان» از امام کاظم: از علی علیه السلام نقل شده که می فرماید:

از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم (شفاعتی لاهل الکبائر من امتی ...): «شفاعت من برای مرتکبین گناهان کبیره است» راوی حدیث که ابن أبی عمیر است می گوید: از امام کاظم: پرسیدم چگونه برای مرتکبان گناهان کبیره شفاعت ممکن است درحالی که خداوند می فرماید: (وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی) مسلم است کسی که مرتکب کبائر شود مورد ارتضاء و خشنودی خدا نیست.

ص:158

امام: در پاسخ فرمود: «هر فرد باایمانی که مرتکب گناهی می شود طبعاً پشیمان خواهد شد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده پشیمانی از گناه توبه است ... و کسی که پشیمان نگردد مؤمن واقعی نیست و شفاعت برای او نخواهد بود و عمل او «ظلم» است و خداوند می فرماید ظالمان دوست و شفاعت کننده ای ندارند» (1)

مضمون صدر حدیث این است که شفاعت شامل مرتکبان کبائر می شود. ولی ذیل حدیث روشن می کند که شرط اصلی پذیرش شفاعت واجد بودن ایمانی است که مجرم را به

مرحله ندامت و خودسازی و جبران برساند و از ظلم و طغیان و قانون شکنی برهاند (دقت کنید).

(*) در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام در نامه ای که به صورت متحد المال برای اصحابش نوشت چنین نقل شده: (مَن سرَّهُ أن یَنفَعُهُ شفاعَهُ الشافعینَ عِندَ الله فلیَطلُب إلی الله إن یُرضی عنه): هر کس دوست دارد مشمول شفاعت گردد باید خشنودی خدا را جلب کند. (2)

لحن این روایت نشان می دهد که برای اصلاح اشتباهاتی که درزمینهٔ شفاعت برای بعضی از یاران امام خصوصاً و جمعی از مسلمانان عموماً رخ داده است صادرشده و با صراحت شفاعت های تشویق کننده به گناه در آن نفی شده است.

(*) باز در حدیث پرمعنی دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: (إذا کانَ یوم القیامه بَعَث اللهُ العالِم و العابِد، فإذا وقفاً بَین یَدَی الله عزَّ و جلَّ قیلَ للعابد إنطلقَ إلی الجَنَّه و قیلَ لِلعالِم قف تشفَّعَ للنّاسِ بحُسنِ تإدیبِکَ لَهُم): «در روز رستاخیز خداوند «عالم» و «عابد» را بر می انگیزد به عابد می گوید تنها به سوی بهشت رو اما به عالم می گوید برای مردمی که تربیت کردی شفاعت کن»! (3)

در این حدیث پیوندی در میان «تادیب عالم» و شفاعت او نسبت به شاگردانش که مکتب او را درک کرده اند دیده می شود که می تواند پرتوی به روی بسیاری از موارد تاریک این بحث بیفکند.

بعلاوه اختصاص شفاعت کردن به عالم و نفی آن از عابد نشانه دیگری است از این که شفاعت در منطق اسلام یک مطلب قراردادی و یا پارتی بازی نیست بلکه یک مکتب تربیتی است و تجسمی است از تربیت در این جهان.

1- تفسیر برهان، ج 3، ص 57

2- مجلسی، بحار الانوار، ج 3، ص 304

3- مجلسی، بحار الانوار ، ج 3، ص 305

قسمت هشتم: بررسی پیام های قرآنی 3 دسته آیات

1) سوره ی اعراف: آیات 141-138

(وَ جَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَ ءِیلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْاْ عَلَی قَوْمٍ یَعْکُفُونَ عَلَی أَصْنَامٍ لَّهُمْ قَالُواْ یَامُوسَی اجْعَل لَّنَا إِلَاهًا کَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ قَالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ تجْهَلُونَ (*) إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَبرٌ مَّا هُمْ فِیهِ وَ بَاطِلٌ مَّا کَانُواْ یَعْمَلُونَ (*) قَالَ أَ غَیرَ اللهِ أَبْغِیکُمْ إِلَاهًا وَ هُوَ فَضَّلَکُمْ عَلَی الْعَلَمِینَ (*) وَ إِذْ أَنجَیْنَاکُم مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ الْعَذَابِ یُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَکُمْ وَ یَسْتَحْیُونَ نِسَاءَکُمْ وَ فِی ذَالِکُم بَلَاءٌ مِّن رَّبِّکُمْ عَظِیمٌ (*)) (1)

پیام ها

1. پرستش (حقّ یا باطل)، در طول تاریخ بشر وجود داشته است. (یَعْکُفُونَ عَلی أَصْنامٍ لَهُمْ) (در زمان موسی علیه السلام نیز افرادی بت می پرستیدند.)

2. محیط جبر آور نیست، ولی تأثیرگذار هست. (فَأَتَوْا عَلی قَوْمٍ ...) پس تا در اعتقاد و ایمان قوی نشده ایم، از محیط و فرهنگ فاسد دوری کنیم، زیرا گاهی مشاهده ی یک صحنه (از فیلم، عکس، ماهواره و یا اجتماع) چنان در انسان تأثیرگذار است که تمام زحمات تربیتی رهبران را متزلزل و خراب می کند.

3. گاهی انسان از مهم ترین نعمت ها غفلت ورزیده و نسبت به آن ها ناسپاسی می کند. (جاوَزْنا) ... (اجْعَلْ لَنا)

4. گاهی انسان به حدّی کج اندیش می شود که از رهبران الهی نیز درخواست ناروا می کند.

(یا مُوسَی اجْعَلْ لَنا إِلهاً)

5. افراد و ملت ها، هرلحظه در معرض خطر انحراف اند. (قالُوا یا مُوسَی ...)

6. ایمان سطحی، زودگذر است. (وَ جاوَزْنا) ... (قالُوا) ... (اجْعَلْ لَنا إِلهاً)

7. بدتر از دشمنان آگاه خارجی و بیگانه، دوستان نادانِ داخلی اند. (جاوَزْنا) ... (قالُوا یا مُوسَی اجْعَلْ ...)

8. تقاضای مردم، همیشه صحیح نیست و اکثریت و خواست آنان همه جا یک ارزش نیست.

(قالُوا) ... (اجْعَلْ لَنا إِلهاً)

9. الگوپذیری، تقلید و مدل برداری، از خصلت های انسان است. (اجْعَلْ لَنا إِلهاً کَما لَهُمْ آلِهَةٌ)

10. جهل، ریشه ی بت پرستی و بت پرستی، عملی به دوراز عقل است. (تَجْهَلُونَ) جهل، در فرهنگ قرآن، در برابر عقل قرار دارد نه علم، یعنی به کار غیرعاقلانه جهل می گویند.

11. تقاضای خدای محسوس (همچون بت) از پیامبر بزرگواری همچون موسی، نشانه ی جهل عمیق و ریشه دار است. (تَجْهَلُونَ)

12. هم انحراف های فکری از بین رفتنی است، هم انحراف های عملی. (مُتَبَّرٌ ما هُمْ فِیهِ وَ باطِلٌ ما کانُوا یَعْمَلُونَ) آری، پایان باطل، نابودی است، پس ظاهرِ آن ما را فریب ندهد.

1- ترجمه: و بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بتهایشان، با تواضع و خضوع، گرد آمده بودند. (در این هنگام، بنی اسرائیل) به موسی گفتند: «تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند!» گفت: «شما جمعیّتی جاهل و نادان هستید! (*) این ها (را که می بینید)، سرانجام کارشان نابودی است و آنچه انجام می دهند، باطل (و بیهوده) است. (*) (سپس) گفت: «آیا غیر از خداوند، معبودی برای شما بطلبم؟! خدایی که شما را بر جهانیان (و مردم عصرتان) برتری داد!» (*)(به خاطر بیاورید) زمانی را که از (چنگال) فرعونیان نجاتتان بخشیدیم! آنها که پیوسته شما را شکنجه می دادند، پسرانتان را می کشتند و زنانتان را (برای خدمتکاری) زنده می گذاشتند و در این، آزمایش بزرگی از سوی خدا برای شما بود. (*)»

13. عبادت باید بر اساس تعقل و تشکّر باشد. (أَ غَیْرَ اللهِ أَبْغِیکُمْ إِلهاً وَ هُوَ فَضَّلَکُمْ)

14. خدا یافتنی است، نه بافتنی (أَبْغِیکُمْ) و پرستش غیر خدا، باعقل و روحیه ی سپاسگزاری ناسازگار است.

15. نجات دهنده ی واقعی خداوند است، گرچه نجات از طریق رهبری موسی انجام گرفته باشد. (أَنْجَیْناکُمْ)

16. یاد نعمت های الهی، سبب پایداری و پرهیز از شرک است. (أَ غَیْرَ اللهِ أَبْغِیکُمْ) ... (وَ إِذْ أَنْجَیْناکُمْ)

17. رهبران باید پیوسته نعمت های الهی را یادآوری کنند تا مردم دچار غفلت نشوند. (وَ إِذْ أَنْجَیْناکُمْ)

18. طاغوت ها بدون یاران و اطرافیان، زوری ندارند. (آلِ فِرْعَوْنَ)

19. طاغوت ها برای حفظ حکومتشان، بی گناهان را می کشند. (یُقَتِّلُونَ أَبْناءَکُمْ)

20. زنان و جوانان، اهداف نقشه های طاغوت هستند. (یُقَتِّلُونَ) ... (یَسْتَحْیُونَ ...)

21. زنده نگاه داشتن مادرانی که فرزندانشان را جلو چشمشان کشته اند، بدترین عذاب است.

(سُوءَ الْعَذابِ یُقَتِّلُونَ أَبْناءَکُمْ وَ یَسْتَحْیُونَ نِساءَکُمْ)

22. گاهی حوادث تلخ و ناگوار، وسیله آزمایش الهی اند. (بَلاءٌ مِنْ رَبِّکُمْ)

23. سختی ها و گرفتاری ها را هرچند بزرگ باشند، در مسیر تربیت انسان و آزمایشی الهی بدانیم.

(وَ فِی ذلِکُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیمٌ)

2) سوره دخان: آیات 32-33

(وَ لَقَدِ اخْتَرنَاهُمْ عَلیَ عِلْمٍ عَلیَ الْعَالَمِینَ (*) وَ ءَاتَیْنَاهُم مِّنَ الاَیَاتِ مَا فِیهِ بَلَؤُاْ مُّبِینٌ (*)) (1)

پیام ها

1. برنامه های خداوند بر اساس علم است. (اخْتَرْناهُمْ عَلی عِلْمٍ)

2. داده های الهی، وسیله ی آزمایش اند. (آتَیْناهُمْ ... ما فِیهِ بلا مُبِینٌ)

3) سوره ی ابراهیم: آیات 5-10

(وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسیَ بِایَتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلیَ النُّورِ وَ ذَکِّرْهُم بِأَیَّئمِ اللهِ إِنَّ فِی ذَالِکَ لاَیَاتٍ لِّکلُّ صَبَّارٍ شَکُورٍ(*) وَ إِذْ قَالَ مُوسیَ لِقَوْمِهِ اذْکُرُواْ نِعْمَهَ اللهِ عَلَیْکُمْ إِذْ أَنجَئکُم مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ یُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَکُمْ وَ یَسْتَحْیُونَ نِسَاءَکُمْ وَ فِی ذَالِکُم بَلَاءٌ مِّن رَّبِّکُمْ عَظِیمٌ (*) وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ لَئِن شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِن کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ (*) وَ قَالَ مُوسیَ إِن تَکْفُرُواْ أَنتُمْ وَ مَن فِی الْأَرْضِ جَمِیعًا فَإِنَّ اللهَ لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ (*) أَ لَمْ یَأْتِکُمْ نَبَؤُاْ الَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِینَ مِن بَعْدِهِمْ لَا یَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَیِّنَتِ فَرَدُّواْ أَیْدِیَهُمْ فِی أَفْوَاهِهِمْ وَ قَالُواْ إِنَّا کَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَ إِنَّا لَفِی شَکٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَیْهِ مُرِیبٍ (*) قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِی اللهِ شَکٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکُم مِّن

ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُواْ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ (*)) (2)

1- ترجمه: «ما آنها را با علم (خویش) بر جهانیان برگزیدیم و برتری دادیم، (*) و آیاتی (از قدرت خویش) را به آنها دادیم که آزمایش آشکاری در آن بود (ولی آنان کفران کردند و مجازات شدند)!»

2- ترجمه: «ما موسی را با آیات خود فرستادیم (و دستور دادیم): قومت را از ظلمات به نور بیرون آر! و «ایّام اللّه» را به آنان یاد آور! در این، نشانه هایی است برای هر صبر کننده شکرگزار! (*) و (به خاطر بیاور) هنگامی را که موسی به قومش گفت: «نعمت خدا را بر خود به یاد داشته باشید، زمانی که شما را از (چنگال) آل فرعون رهایی بخشید! همانها که شما را به بدترین وجهی عذاب می کردند پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را (برای خدمتکاری) زنده می گذاشتند و در این، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود!» (*) و (همچنین به خاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت: «اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است!» (*) و موسی (به بنی اسرائیل) گفت: «اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید، (به خدا زیانی نمی رسد چرا که) خداوند، بی نیاز و شایسته ستایش است!» (*) آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، به شما نرسید؟! «قوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و آنها که پس از ایشان بودند همانها که جز خداوند از آنان آگاه نیست پیامبرانشان دلایل روشن برای آنان آوردند، ولی آنها (از روی تعجّب و استهزا) دست بر دهان گرفتند و گفتند: «ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید، کافریم! و نسبت به آنچه ما را به سوی آن می خوانید، شکّ و تردید داریم!» (*) رسولان آنها گفتند: «آیا در خدا شکّ است؟! خدایی که آسمانها و زمین را

آفریده او شما را دعوت می کند تا گناهانتان را ببخشد و تا موعد مقرّری شما را باقی گذارد!» آنها گفتند: «(ما اینها را نمی فهمیم! همین اندازه می دانیم که) شما انسانهایی همانند ما هستید، می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند بازدارید شما دلیل و معجزه روشنی برای ما بیاورید!» (*)»

ص:161

پیام ها

1. انبیا باید معجزه داشته باشند. (أَرْسَلْنا ... بِآیاتِنا)

2. هدف کلی انبیا، یکی است. خداوند در آیه اوّل این سوره به پیامبر اسلام و در این آیه به حضرت موسی می فرماید: مردم را از تاریکی ها خارج کنید و به نور هدایت نمایید. (أَخْرِجْ قَوْمَکَ)

3. اولین حوزه ی مأموریت انبیا، قوم خودشان است. (قَوْمَکَ)

4. راه نجات مردم از ظلمات، یاد قهر و قدرت خدا نسبت به ستمگران و توجّه به الطاف او نسبت به گذشتگان است. (ذَکِّرْهُمْ بِایام الله)

5. توجّه به تاریخ، زمینه ی صبر و شکر را در انسان به وجود می آورد. یادآوری مصیبت ها و تلخی های گذشته و برطرف شدن آن ها، انسان را به شکر وادار می کند؛ و توجّه به پایداری امّت ها و پیروزی آنان، آدمی را به صبر و مقاومت دعوت می کند. (إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ)

6. همه ی روزها روز خداست، امّا روز تجلّی قدرت خداوند حساب دیگری دارد. (تجلّی قدرت او در قهر بر کفّار و تجلّی لطف او بر مؤمنین.) (بِایام الله)

7. هرگونه جشن یا سوگواری و مراسم ویژه ای که بزرگداشت ایام الله باشد جایز است. (ذَکِّرْهُمْ بِایام الله)

8. مؤمن در سختی، صبر و در رفاه، شکر می کند. (صَبَّارٍ شَکُورٍ)

9. صبر زمینه درک حقیقت است. (لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ)

10. سنّت خداوند بر آن است که شکر را وسیله ی ازدیاد نعمت قرار داده و این سنّت را قاطعانه اعلام کرده است. (تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ)

شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند.

11. خدا برای تربیت ما، شکر را لازم کرد نه آنکه خود محتاج شکر باشد. (رَبُّکُمْ)

12. با شکر، نه تنها نعمت های خداوند بر ما زیاد می شود، بلکه خود ما نیز رشد پیدا می کنیم، زیاد می شویم و بالا می رویم. (لَأَزِیدَنَّکُمْ)

13. کیفر کفران نعمت، تنها گرفتن نعمت نیست، بلکه حتّی گاهی نعمت سلب نمی شود ولی به صورت نقمت و استدراج درمی آید تا شخص، کم کم سقوط کند. (لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ)

14. در شیوه دعوت و تبلیغ، نباید کار به خواهش از مردم برسد. (إِنْ تَکْفُرُوا... فَإِنَّ الله لَغَنِیٌّ)

15. باایمان و عمل خود، بر خداوند هیچ منّتی نگذاریم که او نیازی به اعمال ما ندارد. (لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ)

16. ایمان و کفر، یا شکر و کفرانِ ما در ذات او اثری ندارد. (لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ)

ص:162

گر جمله ی کائنات کافر گردند بر دامن کبریایش ننشیند گرد

17. از سوی خداوند سنّت ها و قوانین ثابتی بر تاریخ و جامعه حاکم است، که آشنایی با قسمتی از تاریخ می تواند درس عبرتی برای قسمت دیگر باشد (لَمْ یَأْتِکُمْ...)

18. قسمت هایی از تاریخ بشر، مجهول و ناشناخته است. (لا یَعْلَمُهُمْ إِلَّا الله)

19. همه ی انبیا معجزه داشته اند. (جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ)

20. کفّار تنها مخالف شخص انبیا نبودند، بلکه با مکتب آنان مخالف بودند. (کَفَرْنا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ)

21. شک کفار در حقّانیّت دین، ناشی از مقام تحقیق نیست، بلکه منشأ آن بدبینی و لجبازی است.

(شَکٍّ ... مُرِیبٍ)

22. اعتقاد به خدا، فطری و بدیهی است و سزاوار شک نیست. (أَ فِی الله شَکٌّ)

23. در کنار عقل و فطرت، محبت و دعوت نیز لازم است. (أَ فِی اللهِ شَکٌّ ... یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکُمْ)

24. دین انسان را به پاکی از آلودگی ها دعوت می کند. (یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ ... ذُنُوبَکُمْ)

25. خداوند طالب غفران و آمرزش گناهان انسان است. (یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکُمْ)

26. توبه و اطاعت از خداوند باعث تأخیر اجل انسان می شود. (یَدْعُوکُمْ ... یُؤَخِّرَکُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی)

27. خداوند از روی مهر، به هدایت دعوت می کند و از روی لطف تا پایان عمر مهلت انتخاب می دهد.

(یَدْعُوکُمْ یُؤَخِّرَکُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی)

28. عمر هر انسانی، از پیش اندازه گیری و تعیین شده است. (إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی)

29. تعصبات قومی و نژادی، مانع پذیرفتن حقّ است. (یَعْبُدُ آباؤُنا)

30. خانواده در عقاید و باورهای انسان، نقش مهمی دارد. (یَعْبُدُ آباؤُنا)

31. عناد و گردنکشی در برابر حقّ، درد بی درمان است. تمام انبیا با معجزه به سراغ مردم می رفتند، ولی لجاجت برخی مردم سبب می شد که همواره معجزه ی تازه ای که طبق هوس آن ها باشد از پیامبران درخواست کنند. (فَأْتُونا بِسُلْطانٍ مُبِینٍ)

4) سوره ی بقره: آیات 47- 50

(یابَنی إسْرَ ءیلَ اذْکُرُواْ نعْمَتِیَ الَّتی أَنْعَمْتُ عَلَیْکمْ وَ أَنیّ فَضَّلْتُکُمْ عَلیَ الْعَالَمینَ (*) وَ اتَّقُواْ یَوْمًا لَّا تجزِی نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَیْا وَ لَا یُقْبَلُ منهْا شَفَاعَهٌ وَ لَا یُؤْخَذُ منهْا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ یُنصَرُونَ (*) وَ إِذْ نجّیْنَاکُم مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ الْعَذَابِ یُذَبحِّونَ أَبْنَاءَکُمْ وَ یَسْتَحْیُونَ نسَاءَکُمْ وَ فی ذَالکُم بَلَاءٌ مِّن رَّبِّکُمْ عَظِیمٌ (*) وَ إِذْ فَرَقْنَا بِکُمُ الْبَحْرَ فَأَنجَیْنَاکُمْ وَ أَغْرَقْنَا ءَالَ فِرْعَوْنَ وَ أَنتُمْ تَنظُرُونَ (*)) (1)

1- ترجمه: «ای بنی اسرائیل! نعمتهایی را که به شما ارزانی داشتم به خاطر بیاورید و (نیز به یاد آورید که) من، شما را بر جهانیان، برتری بخشیدم. (*) و از آن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی پذیرد و نه از او شفاعت پذیرفته می شود و نه غرامت از او قبول خواهد شد و نه یاری می شوند. (*) و (نیز به یاد آورید) آن زمان که شما را از چنگال فرعونیان رهایی بخشیدیم که همواره شما را به بدترین صورت آزار می دادند: پسران شما را سر می بریدند و زنان شما را (برای کنیزی) زنده نگه می داشتند؛ و در اینها، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود. (*) و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات دادیم و فرعونیان را غرق ساختیم در حالی که شما تماشا می کردید. (*)»

پیام ها

1. نعمت و فضیلت به دست خداوند است. (نِعْمَتِیَ)، (أَنْعَمْتُ)، (فضلت)

2. نجات از سلطه ی طاغوت، از بزرگ ترین نعمت های الهی است. (نِعْمَتِیَ)، (فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ)

3. ترس از حضور در دادگاه الهی، بدون وجود هرگونه وکیل یا شفیعی، زمینه ی تقویت تقوای الهی است.

(وَ اتَّقُوا یَوْماً)

4. در برابر عقاید خرافی و باطل، با قاطعیت برخورد کنید (لا یُقْبَلُ)، (لا یُؤْخَذُ)

5. آزادی از سلطه ی طاغوت ها، از بزرگ ترین نعمت هاست. چنان که خداوند از میان همه نعمت ها، نام آن را برده است. (نَجَّیْناکُمْ)

6. بیان سختی ها و تلخی های گذشته، لذّت آزادی امروز را چندین برابر می کند.

((یَسُومُونَکُمْ) (یُذَبِّحُونَ) (یَسْتَحْیُونَ))

7. طاغوت ها، بدون اطرافیان قدرت ندارند. (آلِ فِرْعَوْنَ)

8. ناگواری و آزادی، هر دو وسیله ی آزمایش و تربیت هستند (بَلاءٌ مِنْ رَبِّکُمْ)

9. محو نیروهای دفاعی و توسعه ی نیروهای رفاهی، کار فرعونی است. (یُذَبِّحُونَ أَبْناءَکُمْ وَ یَسْتَحْیُونَ نِساءَکُمْ)

10. طاغوت ها برای حفظ نظام و سلطه ی خود، به هر نوع شکنجه ای دست می زنند. (یَسُومُونَکُمْ)، (یُذَبِّحُونَ)

11. نقش اسباب، بسته به اراده ی حکیمانه خداوند است.

موسی یک عصا دارد که گاهی از سنگ آب می جوشاند (اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ) و گاهی به آب خورده و از میان آن راه گشوده می شود. (فَرَقْنا بِكُمُ الْبَحْرَ)

12. پایان شب سیه سفید است. بنی اسرائیل بعدازآن همه شکنجه و بلا به رفاه و نجات رسیدند. (فَأَنْجَيْناكُمْ)

13. انتقام از ستمگران در حضور ستمدیدگان، مرهمی برای آن هاست. (أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ)

ص:164

ص:165

فصل چهارم: داستان جوشیدن آب از صخره ها و نزول من و سلوی و توقع خداوند از آن ها در 9 قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

عنوان قسمت ها به

ترتیب زمان

بر اساس

اشعار شاعران

.1

غلبه تشنگی و بی غذایی بر بنی اسرائیل

و جوشیدن دوازده چشمه از سنگ

قرآن و روایات و تورات

صفی علیشاه

شمس تبریزی

سنایی

صائب

امیر معزی

خاقانی

حبیب خراسانی

.2

نعمت سایه ی ابر

قرآن وروایات

صفی علیشاه

.3

نزول منّ و سلوی در جانب کوه

طور

قرآن وروایات و تورات

صفی علیشاه

.4

توقّع خداوند در قبال دادن این

نعمت ها

قرآن و روایات

صفی علیشاه

.5

ناسپاسی بنی اسرائیل

پس از اتمام حجت موسی و عذاب

الهی بر آنان

قرآن و روایات

صفی علیشاه

شمس

ناصرخسرو

عطار

.6

حرکت قوم بنی اسرائیل به همراه

ابر

و ورود به صحرای فاران

تورات

.7

درخواست موسی از برادر زنش

تورات

.8

تنبیه مریم (کلثوم خواهر موسی

و هارون)

تورات

.9

بررسی پیام های قرآنی 3 دسته

آیات

اعراف: 159-160

بقره: 57/ 60

طه: 80-82

ص:166

قسمت اول: غلبه تشنگی و بی غذایی بر بنی اسرائیل و جوشیدن دوازده چشمه از سنگ

در تورات آمده است:

- بنی اسرائیل به دستور خداوند از صحرای «سین» کوچ کردند و پس از چند توقف کوتاه در «رفیدیم» اردو زدند. امّا وقتی به آنجا رسیدند دیدند که در آن مکان نیز آب برای نوشیدن پیدا نمی شود.

- پس گِله و شکایت آغاز کردند و به موسی گفتند: «به ما آب بده تا بنوشیم»

- موسی جواب داد: چرا گِله و شکایت می کنید؟ چرا خداوند را امتحان می نمایید؟

– امّا قوم بنی اسرائیل تشنه ی آب بود و به موسی شکایت کردند و گفتند: چرا مارا از سرزمین مصر، خارج کردی تا ما و فرزندان و میش هایمان را تشنه بکشی؟ و موسی به سوی پروردگار رفت و گفت: من با این قوم چه کنم؟ هر آن ممکن است که مرا سنگسار کنند!

– خداوند در جواب موسی فرمود: برخی از بزرگان بنی اسرائیل را همراه خود بردار و پیشاپیش مردم به طرف کوه حوریب حرکت کن. من در آنجا کنار صخره، پیش تو خواهم ایستاد.

– باهمان عصایی که به رود نیل زدی به صخره بزن تا آب از آنجاری شود و قوم بنوشند

– موسی همان طور که خداوند به آن دستور داد عمل کرد و آب از صخره جاری شد.

– موسی اسم آنجا را «مسّا» (قوم خداوند را امتحان کردند) گذاشت.

– ولی بعضی اسم آنجا را «مریبه» (محل بحث و مجادله) گذاشتند.

– چون در آنجا قوم اسرائیل به مجادله با خداوند پرداختند و گفتند: آیا خداوند در میان ما هست یا نه؟ و به این ترتیب او را امتحان کردند. (1)

در قرآن آمده است:

1– «به خاطر بیاورید هنگامی» که موسی (در آن بیابان خشک و سوزآنکه بنی اسرائیل از جهت آب سخت در مضیقه قرار داشتند) از خداوند خود برای قومش تقاضای آب کرد (2) و خدا این تقاضا را قبول فرمود...

3– «ما به او دستور دادیم که عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن» (3)

5- «و او چنین کرد، ناگهان دوازده چشمه (درست به تعداد قبائل بنی اسرائیل) از سنگ جوشید (ابتدا به آرامی و سپس تند شد)» و هر یک از این چشمه ها به سوی طایفه ای سرازیر گردید، به گونه ای که اسباط و قبائل بنی اسرائیل «هرکدام به خوبی چشمه خود را می شناختن» (4)

1- سفر الخروج، إصحاح 17: آیات 1- 7

2- أعراف: 160(... وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى إِذِ اسْتَسْقاهُ قَوْمُهُ ...) 2- بقره: 60 (وَ إِذِ اسْتَسْقى مُوسى لِقَوْمِه ...)

3- بقره: 60 (... فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ...) 4- أعراف: 160 (... أَنِ اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ ...)

4- بقره: 60 (... فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُناسٍ مَشْرَبَهُمْ ...) 6- أعراف: 160 (... فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُناسٍ مَشْرَبَهُمْ ...)

هم به موسی وحی شد از ما چو آب

ز او طلب کردند قوم از التهاب

زن عصا بر سنگ و آب آور برون

آنکه اندر تو بره داری کنون

یعنی آن سنگی که گفتت در گذار

مر مرا بردار کت باشم به کار

در زمان آورد بیرون سنگ را

وان عصا را زد بوی آهنگ را

در زمان بشکافت سنگ اندر شتاب

ز او ده و دو چشمه جاری شد ز آب

مردمان دیدند و دانستند زود

مشرب خود را هران سبطی که بود (1)

وآنکه موسی

خواست بهر قوم آب

پس به او گفتیم در حال خطاب

زن عصا بر سنگ تا جاری شود

آب ها، وین آیت باری شود

شد ده و دو چشمه جاری در نظر

تا بود هر فرقه ای را آبخور

چشمه ها دانی چه باشد ای سنی؟

ده حواس ظاهری و باطنی

با دو قوه عاقله اندر مثل

کان یکی باشد نظر دیگر عمل

می شود آنجاری از سنگ دماغ

با عصای نفس گر داری فراغ (2)

7- خداوند می گوید: «ما آن ها را به دوازده گروه تقسیم کردیم» (تا نظمی عادلانه و دور از برخوردهای خشونت آمیز در میانشان حکومت کند) (3)

گفت پیغمبر که من آن قوم را

در شب معراج دیدم جابه جا

بعد شرح حال ایشان حق نمود

اندر آیت ذکر احبار یهود

گفت کردیم از هم ایشان را جدا

بر دو و ده سبط اندر اجتبا

گشت هر سبطی قبیله و امتی

ز آل یعقوب آنچه بود از حکمتی

تا که از تفریقشان یابد تمیز

فاضل از مفضول و هم خوار از عزیز (4)

نکته ها

· سنگی که موسی به آن با عصا زد

بعضی گفته اند این سنگ قطعه سنگ مخصوصی بود که بنی اسرائیل آن را با خود حمل می کردند و هر جا نیاز به آب داشتند بر زمین می گذاشتند و موسی با عصای خود بر آن می زد و آب از آن جاری می شد، درآیات قرآن دلیلی بر آن نیست، هرچند در پاره از روایات اشاره ای به آن شده است.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 268

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 27

3- أعراف: 160 (وَ قَطَّعْناهُمُ اثْنَتَیْ عَشْرَهَ أَسْباطاً أُمَماً ...)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 268

ص:168

(*) امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که قائم آل محمد (عج) به کعبه تکیه زدند منادی فریاد می زند هیچ کس لازم نیست آب و غذایی به همراه خویش بردارد زیرا که سنگ موسی بن عمران همراه ماست و در هر منزلی تا نجف اشرف از تشنگان رفع عطش کرده و گرسنگان را سیر می نماییم. (1)

بعضی از مفسران گفته اند: این سنگ صخره ای بوده است در یک قسمت کوهستانی مشرف بر آن بیابان.

(*) امام عسگری علیه السلام در تفسیر آیه (وَ إِذِ اسْتَسْقى مُوسى لِقَوْمِه) فرمودند: گرمای سوزان بیابان تیه و عطش فراوان، بنی اسرائیل را به ستوه آورد... تا آنکه موسی دست به دعا برداشته و گفت (إلهی بحقِّ محمّد سیّد الأنبیاءِ و بحقِّ علی سیِّد الأوصیاء و بحقِّ فاطمه سیِّده النساءِ و بحقِّ الحَسن سیِّد الأولیاء و بحقِّ الحُسین أفضلُ الشهداء و بحقِّ عِترتِهم و خلفائِهم سادةَ الازکیاء لمّا سَقیتُ عبادُک هؤلاء) و چیزی از دعای او نگذشته بود که به فرمان خداوند عصایش را بر سنگ کوبید و دوازده چشمه از میان آنجاری گشت. (2)

ω فرق (انفجرت) و (انبجست)

در آیه موردبحث در مورد جوشیدن آب تعبیر به «انفجرت» شده، به معنی جریان شدید آب است.

در حالی در آیه 160 سوره اعراف بجای آن «انبجست» آمده است، به معنی جریان خفیف و ملایم، ممکن است اشاره به مرحله ابتدایی جریان این آب باشد تا مایه وحشت آن ها نگردد و بنی اسرائیل به خوبی بتوانند آن را مهار کرده و در کنترل خود درآورند.

در مفردات راغب آمده است که «انبجاس» درجایی گفته می شود که آب از روزنه کوچکی بیرون آید و انفجار به هنگامی گفته می شود که از محل وسیعی بیرون می ریزد... و این تعبیرات نشان می دهد که آب در آغاز به صورت کم از آن سنگ بیرون آمده، سپس فزونی گرفت به حدی که هر یک از قبائل بنی اسرائیل و حیواناتی که همراهشان بود از آن سیراب گشتند.

ω حکمت تقسیم بندی به 12 سبط

روشن است هنگامی که یک ملت دارای تقسیم بندی های صحیح و منظم بوده باشد و هر بخش و یا هر گروه تحت رهبری رهبر لایقی قرار گیرد، اداره آن ها آسان تر و رعایت عدالت در میانشان سهل تر خواهد بود و به همین دلیل تمام کشورهای جهان می کوشند از این اصل پیروی کنند.

بعضی از کسانی که با منطق اعجاز آشنا نیستند، جوشیدن این همه آب و این چشمه ها را از آن صخره، بعید شمرده اند، درحالی که این گونه مسائل که قسمت مهمی از معجزه انبیاء را تشکیل می دهد، چنان که در جای خود گفته ایم، امر محال یا استثناء در قانون علیت نیست، بلکه تنها یک خارق عادت است یعنی مخالف با علت و معلولی است که ما با آن خو گرفته ایم.

بدیهی است تغییر مسیر علل و معلول عادی برای خداوندی که خالق زمین و آسمان و تمام جهان هستی است به هیچ وجه مشکل نخواهد بود، چه اینکه اگر از روز اول این علل و معلول را طور دیگری آفریده بود و ما با آن خو گرفته بودیم وضع کنونی را خارق عادت و محال می پنداشتیم.

1- کافی، ج 1، ص 231

2- تفسیر امام عسگری (ع)، ص 102؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 13، ص 185

کوتاه سخن اینکه: آفریننده عالم هستی و نظام علت و معلول، حاکم بر آن است نه محکوم آن، حتی در زندگی روزمره ما، موارد استثنایی در نظام موجود علت و معلول کم نیست و به هرحال مسئله اعجاز چه درگذشته چه در حال مشکل عقلی و علمی ایجاد نمی کند.

• اسرار عدد دوازده

– عدد ماه ها...

– عدد نقبای بنی اسرائیل ...

– عدد فرزندان یعقوب و اسباط بنی اسرائیل ...

– تعداد حواریون حضرت عیسی: ...

– عدد ائمه ی معصومین ...

مخالفان اهل بیت، بسیار کوشیده اند تا این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را (که شیعه و سنّی با ده ها سند آن را نقل کرده اند) که خلفایِ پس از من دوازده نفر و همه از قریش اند، بر حاکمان بنی امیّه و بنی عباس تطبیق دهند، امّا نتوانسته اند.

• (اسباط)

گرفته شده از کلمه ی سبط است و آن درختی است که شتر از آن علف می خورد

در رأس هر سبطی یک سرچشمه است و منظور اینجا، تقسیم بنی اسرائیل به دوازده مجموعه است که هرکدام، سرچشمه ای دارد و آن به خاطر نظم سفرهایشان است.

«أَسْباطاً» جمع «سبط»، به فرزندان و نوه ها و شاخه های یک فامیل گفته می شود.

هر یک از تیره های بنی اسرائیل، از یکی از فرزندان یعقوب منشعب شده بودند.

هرکدام از اسباط بنی اسرائیل چشمه خود را می شناختند و این خود سبب می شد که اختلافی در میان آن ها بروز نکند و نظم و انضباط حکم فرما گردد و آسان تر سیراب شوند.

• بررسی اشعار شعرای ایرانی:

موسی نهان آمد، صد چشمه روان آمد

جان همچو عصا آمد، تن همچو حجر آمد (1)

کجاست بحر حقایق کجاست ابر کرم

که چشمه های روان داده است خارا را (2)

هر کس که یابد ابن رشد، زان قند بی او چشد

مانند موسی برکشد از خاره او ماء معین (3)

1- کلیات شمس، ص 263

2- کلیات شمس ، ص 136

3- کلیات شمس ، ص 629

موسی که در این خشک بیابان به

عصایی

صد چشمه روان کرد از این خاره

ی ماکو (1)

حدیث موسی و سنگ و چشمه ی آب

ز اشک بنده ببینی به وقت رفتارش (2)

تقلید چون عصاست به دست در

این سفر موسی

وز فرّه عصات شود تیغ

ذوالفقار

بزد عصا و بجوشید آب خویش

آن ذوالفقار بود، از آن بود

خوشگوار (3)

صخره موسی گر از او چشمه روان

گشت چو جو

جوی روان حکمت حق، صخره و خارا دل من (4)

به حکم نافذ نشکفت اگر برون

آرد

زچوب و سنگ چو موسی پیامبر آتش وآب (5)

ناله های دل خراشش چون عصای

موسوی

از نهاد سنگ خارا چشمه ی رحمت گشاست (6)

صائب از کلک سخنور چو عصای

موسی

چشمه ها از جگر سنگ روان ساخته ایم (7)

هرکجا باشد بیابانی ز بی آبی

چو تیه

ابر نوروزی زند بر سنگ چون موسی عصا (8)

گر گشاد از دل سنگی ده و دو

چشمه کلیم

من بسی معجز از این سان به خراسان یابم (9)

خارا چو مار برکشم و پس به یک عصا

ده چشمه چون کلیم ز خارا

برآورم (10)

دل چو سنگ خاره شد ای پور

عمران با عصا

چشمه ها زین سنگ خارا کن کمال این است و بس (11)

قسمت دوم: نعمت سایه ی ابر

در قرآن آمده است:

1. در آن بیابان سوزان که پناهگاهی وجود نداشت «ابر را بر سر آن ها سایه افکن ساختیم» (12)

1- کلیات شمس ، ص 816

2- کلیات شمس ، ص 499

3- کلیات شمس ، ص 1304

4- کلیات شمس ، ص 684

5- دیوان سنایی، ص 64

6- دیوان صائب، ج 2، ص 475

7- دیوان صائب ، ج 5، ص 2744

8- دیوان امیر معزی، ص 29

9- دیوان خاقانی، ص 228

10- دیوان خاقانی ، ص 186

11- دیوان حبیب خراسانی، ص 143

12- بقره: 57؛ أعراف: 160 (وَ ظَلَّلْنا عَلَيْكُمُ الْغَمامَ ...)

ص:171

ابر را کردیم هم ما سایبان

بهرشان در تیه از گرمای آن (1)

آن غمام آمد تجلی صفات

و آن صفات این پرده های شمس ذات (2)

پیدا است مسافری که روز از صبح تا غروب در بیابان، در دل آفتاب، راهپیمایی می کند از یک سایه گوارا (همچون سایه ابر که نه فضا را بر انسان محدود می کند و نه مانع نور و وزش نسیم است) چقدر لذت می برد.

درست است که همواره احتمال وجود قطعات ابرهای سایه افکن در این بیابان ها هست، ولی آیه به روشنی می گوید: این امر درباره بنی اسرائیل جنبه عادی نداشت بلکه به لطف خدا غالباً از این نعمت بزرگ بهره می گرفتند.

نکته ها

ω معنای (غمام)

در اصل از ماده «غم» به معنی پوشیدن چیزی است.

اینکه به ابر، غمام گفته شده است به خاطر آن است که صفحه آسمان را می پوشاند.

اگر به اندوه،«غم» می گویی از جهت این است که گویی قلب انسان را در پوشش خود قرار می دهد. (3)

«غمام» به ابر بی باران گفته می شود که فقط سایه ایجاد می کند.

ابرهای باران دار را «سحاب»، «غمام» و «مزن» می گویند.

بعضی «غمام» و «سحاب» را هر دو به معنی ابر دانسته اند و تفاوتی میان آن دو قائل نیستند،

ولی بعضی معتقدند که «غمام» مخصوصاً به ابرهای سفیدرنگ گفته می شود.

و در توصیف آن چنین می گویند: غمام ابری است که سردتر و نازک تر است. درحالی که سحاب به گروه دیگری از ابرها گفته می شود که نقطه مقابل آن است. به هرحال این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که بنی اسرائیل در عین اینکه از سایه ابرها استفاده می کردند، نور کافی به خاطر سفیدی شان به آن ها می رسید و آسمان تیره وتار نبود!

قسمت سوم: نزول منّ و سلوی در جانب کوه طور سینا

در روایات آمده است:

(*) ابن عباس می گوید: بنی اسرائیل از موسی پرسیدند تو با کدامین نیرو و امکانات قادر خواهی بود این همه زن و کودک و افراد عاجز و زمین گیر را به سرزمین مقدس یعنی اریحا و فلسطین برسانی؟ موسی گفت به زودی خداوند راه خروج از مشکلات را برای ما به وجود خواهد آورد. چیزی نگذشت که خداوند مایحتاج ضروری آن ها از قبیل آب و پوشاک و خوراک آسمانی را بر ایشان فراهم ساخت تا به سرزمین مقدس رسیدند و آن مکان را بدین جهت مقدس نامیده اند چون یعقوب و پدر موسی علیه السلام و اسحاق و یوسف: در آنجا به دنیا آمدند و بعد از مرگ نیز برای دفن بدآنجا منتقل گشتند. (4)

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 268

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 26

3- آلوسی، روح المعانی، ذیل آیات مورد بحث؛ راغب، مفردات، ماده غم

4- مجلسی، بحارالانوار،ج 13،ص 178

در قرآن آمده است:

1- «ای بنی اسرائیل ما شمارا از چنگال دشمنانتان رهایی بخشیدیم»

2- «ما شمارا به میعادگاه مقدسی دعوت کردیم، در طرف راست طور، آن مرکز وحی الهی» (1)

3- «ما مَنّ و سَلوی بر شما نازل کردیم» (2)

ای بنی یعقوب از اعدائتان

ما نجات آن روز دادیم آن چنان

وعده پس دادیمتان بر کوه طور

از ره ایمن که لامع گشت نور

از پی انزال توریه قویم

یا که ازبهر مناجات کلیم

من و سلوی ما فرستادیم هم

بر شما بودید چون در تیه غم (3)

هم بر ایشان ما فرستادیم باز

منّ

و سلوی بی ز رنج و اهتزاز (4)

منّ و سلوی باشد احوال و مقام

سالکان را کآید از رب الانام

و آن خصال معنوی و اخلاق نیک

که شود بر قلب و جان اشراق نیک

آن علوم و آن معارف آن حکم

کآید از حق بهر سالک دم به دم

و آن ریاح رحمت و نفحات ذات

واردات غیب در تیه صفات (5)

در آن بیابانی که سرگردان بودید و غذای مناسبی نداشتید، لطف خدا به یاری تان شتافت و از غذای لذیذ و خوشمزه ای به مقداری که به آن احتیاج داشتید در اختیارتان قرارداد و از آن استفاده می کردید.

پیداست رهروان این بیابان خشک و سوزان، آن هم برای یک مدت طولانی چهل ساله نیاز به مواد غذایی کافی دارند، این مشکل را نیز خداوند برای آن ها حل کرد.

V در تورات آمده است:

- قوم اسرائیل از «ایلیم» کوچ کردند و به صحرای «سین» که بین ایلیم و کوه طور سینا بود رفتند.

- روزی که به آنجا رسیدند، روز پانزدهم ماه دوّم، بعد از خروج ایشان از مصر بود.

- در آنجا بنی اسرائیل باز از موسی و هارون گله کرده، گفتند: «ای کاش در مصر می ماندیم و همان جا خداوند ما را می کُشت. آنجا در کنار دیگ های گوشت می نشستیم و هر قدر می خواستیم می خوردیم، امّا حالا در این بیابان سوزان که شما ما را به آن کشانیده اید، به زودی از گرسنگی خواهیم مُرد.»

1- طه: 80 (یا بَنی إِسْرائیلَ قَدْ أَنْجَیْناکُمْ مِنْ عَدُوِّکُمْ وَ واعَدْناکُمْ جانِبَ الطُّورِ الْأَیْمَنَ وَ... نَزَّلْنا عَلَیْکُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوی)

2- بقره: 57؛ أعراف: 160 (... وَ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوی ...)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 460

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 268

5- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 26

ص:173

- آنگاه خداوند به موسی فرمود: حال از آسمان برای ایشان نان می فرستم. هر کس بخواهد می تواند بیرون برود و هرروز نان خود را برای همان روز جمع کند. به این وسیله آن ها را آزمایش می کنم تا ببینم آیا از دستوراتم پیروی می کنند یا نه.

- به قوم اسرائیل بگو که روزهای جمعه نان به اندازه ی دو روز جمع کرده آن را آماده نمایند پس موسی و هارون، بنی اسرائیل را جمع کردند و به ایشان گفتند: امروز عصر به شما ثابت می شود که این خداوند بود که شمارا از سرزمین مصر آزاد کرد.

- فردا صبح حضور پُرجلال خداوند را خواهید دید، زیرا او گِله و شکایت شمارا که از وی کرده اید شنیده است.

- چون شما درواقع از خداوند شکایت کرده اید نه از ما.

– ما کیستیم که از ما شکایت کنید؟ ازاین پس عصرها خداوند به شما گوشت خواهد داد و صبح ها نان آنگاه موسی به هارون گفت که: به قوم اسرائیل بگوید: به حضور خداوند بیایید زیرا او شکایات شمارا شنیده است.

– درحالی که هارون با قوم سخن می گفت، آن ها به طرف بیابان نگاه کردند و ناگهان حضور پرجلال خداوند از میان ابر ظاهر شد.

– خداوند به موسی فرمود: شکایات این قوم را شنیده ام، برو و به ایشان بگو که عصرها گوشت خواهند خورد و صبح ها با نان سیر خواهند شد تا بدانند که من خداوند، خدای ایشان هستم. (1)

– در عصر همان روز، تعداد زیادی بلدرچین آمدند و سراسر اردوگاه بنی اسرائیل را پوشاندند و در سحرگاه، اطراف اردوگاه شبنم بر زمین نشست.

– صبح وقتی شبنم ناپدید شد، دانه های ریزی روی زمین باقی ماند که شبیه دانه های برف بود.

– وقتی قوم اسرائیل آن را دیدند از همدیگر پرسیدند: این چیست؟

– موسی به آن ها گفت: «این نانی است که خداوند به شما داده تا بخورید. خداوند فرموده که هر خانواده به اندازه ی احتیاج روزانه ی خود از این نان جمع کند، یعنی برای هر نفر، یک عومر.»

– (عومر ظرفی بود به گنجایش دو لیتر که برای اندازه گیری به کار می رفت) پس قوم اسرائیل بیرون رفتند و به جمع آوری نان پرداختند. بعضی زیاد جمع کردند و بعضی کم. امّا

وقتی نانی را که جمع کرده بودند با عومر اندازه گرفتند، دیدند کسانی که زیاد جمع کرده بودند، چیزی اضافه نداشتند و آنانی که کم جمع کرده بودند، چیزی کم نداشتند، بلکه هر کس به اندازه ی احتیاجش جمع کرده بود. موسی به ایشان گفت: چیزی از آن را تا صبح نگه ندارید. ولی بعضی به حرف موسی اعتنا نکردند و قدری از آن را برای صبح نگه داشتند، امّا چون صبح شد، دیدند پر از کِرم شده و گندیده است؛ بنابراین موسی از دست ایشان بسیار خشمگین شد.

- ازآن پس هرروز صبح زود هر کس به اندازه ی احتیاجش از آن نان جمع می کرد و وقتی آفتاب بر زمین می تابید نان هایی که بر زمین مانده بود، آب می شد.

- روز جمعه، قوم اسرائیل دو برابر نان جمع کردند، یعنی برای هر نفر به جای یک عومر، دو عومر.

- آنگاه بزرگان بنی اسرائیل آمدند و این را به موسی گفتند.

1- سفر الخروج، إصحاح 16: آیات 1- 36

- موسی به ایشان گفت: خداوند فرموده که: فردا روز استراحت و عبادت است. هرقدر خوراک لازم دارید، امروز بپزید و مقداری از آن را برای فردا که «سَبَّت خداوند مقدس» است نگهدارید.

– آن ها طبق دستور موسی نان را تا روز بعد نگه داشتند و صبح که برخاستند دیدند همچنان سالم است.

– موسی به ایشان گفت: «این غذای امروز شماست چون امروز «سَبَّت خداوند است» و چیزی روی زمین پیدا نخواهید کرد. شش روز خوراک جمع کنید امّا روز هفتم سَبَّت است و خوراک پیدا نخواهید کرد» ولی بعضی از مردم در روز هفتم برای جمع کردند خوراک بیرون رفتند امّا هرچه گشتند چیزی نیافتند.

– خداوند به موسی فرمود: «این قوم تا کی می خواهند از احکام و اوامر من سرپیچی کنند؟ مگر نمی دانند که من در روز ششم خوراک دو روز را به آن ها می دهم و روز هفتم را که شنبه هست روز استراحت و عبادت معیّن کرده ام و نباید برای جمع کردن خوراک از خیمه های خود بیرون بروند؟» پس قوم اسرائیل در روز هفتم استراحت کردند. آن ها اسم نانی را که صبح ها جمع می کردند «منّ» (این چیست؟) گذاشتند و آن مثل دانه های گشنیز سفید بود و طعم نان عسلی را داشت.

– موسی بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «خداوند فرموده که از این نان به مقدار یک عومر به عنوان یادگار نگهداریم تا نسل های اینده آن را ببینند و بدانند این همان نانی است که خداوند وقتی اجدادشان را از مصر بیرون آورد در بیابان به ایشان داد» (1)

– موسی به هارون گفت: «ظرفی پیدا کن و در آن به اندازه ی یک عومر «منّ» بریز و آن را در حضور خداوند بگذار تا نسل های آینده آن را ببینند.»

– هارون همان طور که خداوند به موسی فرموده بود، عمل کرد. بعدها این نان در صندوق عهد، نهاده شد.

- بنی اسرائیل تا رسیدن به کنعان و ساکن شدن در آن سرزمین مدّت چهل سال از این نانی که به

- «منّ» معروف بود می خوردند. (2)

در جای دیگر آمده است:

- خداوند بادی وزانید که از دریا بلدرچین(سلوی) آورد.

- بلدرچین ها اطراف اردوگاه را از هر طرف به مسافت چند کیلومتر در ارتفاعی قریب 1 متر از سطح زمین پُر ساختند.

- بنی اسرائیل تمام آن روز و شب و روز بعدازآن، بلدرچین گرفتند.

- حداقل وزن پرندگانی که هر کس جمع کرده بود قریب 300 منّ بود.

- به منظور خشک کردن بلدرچین ها، آن ها را در اطراف اردوگاه پهن کردند ولی به محض این که شروع به خوردن گوشت نمودند خشم خداوند بر قوم اسرائیل افروخته شد و بلایی سخت نازل کرده، عده ی زیادی از آنان را از بین برد. پس آن مکان را «قبروت هتاوه» (قبرستان حرص و ولع) نامیدند، چون در آنجا اشخاصی را دفن کردند

1- سفر الخروج، إصحاح 16: آیات 1- 36

2- سفر الخروج، إصحاح 16: آیات 1- 36

که برای گوشت و سرزمین مصر حریص شده بودند. قوم اسرائیل ازآنجا به حصیروت کوچ کرده، مدّتی در آنجا ماندند. (1)

نکته ها

ω منظور از (مَنّ) و (سلوی)

الف) (مَنّ)

در لغت: قطرات کوچکی همچون قطرات شبنم است که بر درختان می نشیند و طعم شیرینی دارد. (2)

و یک نوع عسل طبیعی بوده که بنی اسرائیل در طول حرکت خود در آن بیابان به مخازنی از آن می رسیدند، چراکه در حواشی بیابان تیه، کوهستان ها و سنگلاخ هایی وجود داشته که نمونه های فراوانی از عسل طبیعی در آن به چشم می خورده است.

این تفسیر به وسیله تفسیری که بر عهدین (تورات و انجیل نوشته شده) تائید می شود آنجا که می خوانیم: «اراضی مقدسه به کثرت انواع گل ها و شکوفه ها معروف است و بدین لحاظ است که جماعت زنبورآن همواره در شکاف سنگ ها و شاخ درختان و خانه های مردم می نشینند، به طوری که فقیرترین مردم عسل را می توانند خورد» (3)

شیره های نیروبخش مخصوص نباتی بوده که در درختانی که در گوشه و کنار آن بیابان می روئیده آشکار می گردید و به شیره ی مخصوص درختان که چون قطره بر روی آن ها می نشیند، گفته می شود که همان صَمغ است. احتمالاً در اثر باران های نافعی که به لطف

خداوند در مدت سرگردانی بنی اسرائیل در آن بیابان می بارید، اشجار آن محیط، صمغ و شیره مخصوصی بیرون می دادند و بنی اسرائیل از آن استفاده می کردند.

طبق روایتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: (الکَمأَهُ مِنَ المَنِّ وَ ماءُها شفاءٌ للعین): (قارچ نوعی از من است و آبش داروی چشم است) (4) معلوم می شود «من» قارچ های خوراکی بوده که در آن سرزمین می روئیده.

در تورات می خوانیم که «من» چیزی مثل تخم گشنیز بوده که شب در آن سرزمین می ریخته و بنی اسرائیل آن را جمع کرده می کوبیدند و با آن نان درست می کردند که طعم نان روغنی داشته است.

ب) (سلوی)

نوعی پرنده حلال گوشت شبیه به کبوتر بوده است.

در تفسیری که بعضی از مسیحیان به عهدین نوشته اند تائید این نظریه را می بینیم آنجا که می گوید.

بدان که سلوی از آفریقا به طور زیاد حرکت کرده به شمال می روند که در جزیره کاپری، 16 هزار از آن ها را در یک فصل صید نمودند ... این مرغ از راه دریای قلزم آمده، خلیج عقبه و سوئز را قطع نموده، در شبه جزیره سینا

1- سفر الخروج، إصحاح 16، آیات:31- 35

2- مفردات راغب ماده ی «مَنّ»

3- قاموس کتاب مقدس، ص 612.

4- طبرسی، مکارم الاخلاق ، ترجمه میرباقری ، ج 1، ص 343

ص:176

داخل می شود و از کثرت تعب و زحمتی که در بین راه کشیده است به آسانی با دست گرفته می شود و چون پرواز نماید غالباً نزدیک زمین است ...» (1)

از این نوشته نیز استفاده می شود که مقصود از «سلوی» همان پرنده مخصوص پرگوشتی است که شبیه و اندازه کبوتر است و این پرنده در آن سرزمین معروف است.

لطف مخصوص خداوند به بنی اسرائیل در دوران سرگردانی شان در بیابان سینا، سبب شده بود که این پرنده به طور فراوان در طول این مدت در آنجا وجود داشته باشد تا بتوانند از آن استفاده کنند وگرنه به طور عادی مشکل بود چنین نعمتی نصیبشان شود.

(*) در کتاب تهذیب روایتی بدین مضمون از امام صادق علیه السلام نقل شده است: خواب بامدادی، روزی را از انسان دور کرده و باعث زردی و زشتی چهره می گردد و خداوند روزی انسان ها را میان سپیده دم و طلوع خورشید مقرر فرموده است.

خوراک آسمانی «من» و «سلوی» (ترنجبین و بلدرچین) بر بنی اسرائیل نیز در چنین وقتی نازل می گردد و هر کس که در آن ساعت بخواب رفته بود از آن بی نصیب می ماند و مجبور بود در طول روز مجدداً از خداوند درخواست روزی نماید. (2)

ω آیا «من» و «سلوی» از هر غذایی برتر بود؟

بدون شک غذاهای گیاهی مختلفی که بنی اسرائیل از موسی درخواست کردند، غذاهای پرارزشی است ولی مسئله این است که تنها نباید به زندگی از یک بعد نگاه کرد، آیا سزاوار است انسان برای دستیابی به مواد مختلف غذایی تن به اسارت در دهد؟! وانگهی بنابراین که «من» یک نوع عسل کوهستانی و یا ماده قندی نیرو بخشی مشابه آن باشد یکی از مفیدترین و پرانرژی ترین غذاها است، مواد پروتئینی موجود در گوشت تازه (مانند «سلوی» پرنده مخصوص) از جهاتی بر مواد پروتئینی موجود در حبوبات برتری دارد، چراکه هضم و جذب اولی بسیار آسان است درحالی که برای جذب دومی دستگاه گوارش با فعالیت خسته کننده ای دست به گریبان خواهد بود. (3)

ω (انزلنا)

چنان که در آیه 6 سوره زمر می خوانیم: (وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ): (هشت زوج از چهار پایان برای شما نازل کرد) و معلوم است که انعام (چهار پایان) از آسمان فرود نیامدند.

بنابراین «انزلنا» در این گونه موارد یا به معنی «نزول مقامی» است، یعنی نعمتی که از یک مقام برتر به مقام پایین تر داده می شود؛ و یا از ماده «انزال» به معنی مهمانی کردن است، چراکه گاه انزال و نزل (بر وزن رسل) به معنی پذیرایی کردن آمده. چنان که در سوره واقعه آیه 93 درباره جمعی از دوزخیان می خوانیم: (فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ): آن ها با حمیم (نوشابه سوزان دوزخ) پذیرایی می شوند! و در سوره آل عمران آیه 198 درباره بهشتیان می خوانیم: (خالِدِينَ فِيها نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللهِ): «مؤمنان همواره در بهشت خواهند بود که میهمان خدا هستند» و ازآنجاکه بنی اسرائیل در حقیقت در آن سرزمین میهمان خدا بودند، تعبیر به انزال من و سلوی در مورد آن ها شده است.

1- سفر خروج و سفر اعداد (از تورات)؛ قاموس کتاب مقدس (مستر هاکس) ص 483

2- تهذیب الاحکام، ج 2، ص 139

3- قرآن بر فراز قرون و اعصار، ص 112

ص:177

این احتمال نیز وجود دارد که «نزول» در اینجا به همان معنی معروفش باشد چراکه این نعمت ها مخصوصاً پرندگان (سلوی) از طرف بالا به سوی آن ها می آمده است.

ω اشعار شاعران برجسته ایرانی در این زمینه:

به من ده آن می احمر به شهر

یوسفانم بر

که سیرم زین بیابانی و زین من و از این سلوی (1)

دریغ دار ز نادان سخن که نیست

صواب

به پیش خوک نهادن نه من و نه سلوی (2)

کسی با شوق روحانی نخواهد ذوق

جسمانی

برای گلبن وصلش رها کن من و سلوی را (3)

قسمت چهارم: توقّع خداوند در قبال دادن این نعمت ها

در قرآن آمده است:

1- (و گفتیم): «از روزی های الهی بخورید و بیاشامید! و در زمین فساد نکنید!» (4)

3- «بخورید از روزی های پاکیزه ای که به شما داده ایم و در آن طغیان نکنید، که غضب من بر شما وارد شود و هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوط می کند! (*) و من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می آمرزم!»(*) (5)

در حقیقت خداوند به آن ها گوشزد می کند که حداقل به عنوان سپاسگزاری در برابر این نعمت های بزرگ هم که باشد لجاجت و خیره سری و آزار پیامبران را کنار بگذارید.

گفتم ایشان را خورید

از طیبات

زان چه کردم رزقتان اندر حیات (6)

می بنوشید و خورید

از رزق ها

که خدا کرده است

بر خلقان عطا

در زمین باشید لیکن در نهاد

بی تجاوز بی فضولی

بی فساد

اکل و شرب از رزق های معنوی

شد معانی و حکم تا

بگروی

بهر انسان کسب آن فرض است و سهل

هم به لا تعثوا مخاطب

اهل جهل (7)

1- کلیات شمس، ص 148

2- دیوان ناصر خسرو، ص 19

3- دیوان عطار، ص 54

4- بقره: 57؛ أعراف: 160 (کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ ...) 2- بقره: 60 (کُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ)

5- طه: 81-82 (کُلُواْ مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَ لَا تَطْغَوْاْ فِیهِ فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبِی وَ مَن یحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوَی (*) وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی (*))

6- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 268.

7- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 27.

ص:178

هست رزق طیبین گفت

ارکلوا

خوردن آن نزد دهان

است و گلو

طیبات اعنی که باشد رزق خاص

یافت از حق بهر خاصان

اختصاص

ما شمارا بر کمال آراستیم

متّصف بر وصف خود می خواستیم

(1)

همچنین گفتیم بر وجه

ثبات

ما رزقناکم کلوا من

طیبات

فیه لاتطغوا از حد خویش هم

نگذرید از ناسپاسی

در نعم

بر شما پس خشم من آید فرود

چون که خشم آمد هلاکت

رخ نمود

هستم آمرزنده کردار توبه کس

گشت مؤمن کار نیکو

کرد پس

پس ز افعال نکو حق گر که خواست

یافت بی شک در سلوک

او راه راست (2)

نکته ها

ω فرق (تعثوا) و (مفسدین)

«لا تعثوا» از ماده «عثی» (بر وزن مسی) به معنی فساد شدید است، منتهی این کلمه بیشتر در مفاسد اخلاقی و معنوی به کار می رود...

درحالی که ماده «عیث» که ازنظر معنی شبیه آن است بیشتر به مفاسد حسی اطلاق می گردد...

بنابراین جمله «لا تعثوا» همان معنی مفسدین را می رساند، ولی با تأکید و شدت بیشتر...

این احتمال نیز وجود دارد که مجموع جمله اشاره به این حقیقت باشد که فساد در آغاز از نقطه کوچکی شروع می شود و سپس گسترش می یابد و تشدید می گردد و این درست همان چیزی است که از کلمه «تعثوا» استفاده می شود.

به تعبیر دیگر «مفسدین» اشاره به آغاز برنامه های فساد انگیز است و «تعثوا» اشاره به ادامه و گسترش آن.

همراه با کلمه ی «مُفْسِدِینَ»، «لا تَعْثَوْا» نیز آمده است و شاید در کنار هم قرار گرفتن این دو کلمه، می خواهد از توجّه و تعمّد و روحیه ی فساد انگیزی نهی کند. چراکه لغزشِ غیر عمد و بدون قصد فتنه انگیزی، مورد عفو قرار می گیرد.

ω طغیان در نعمت ها

آن است که انسان به جای اینکه از آن ها درراه اطاعت خدا و طریق سعادت خویش استفاده کند، آن ها را وسیله ای برای گناه، ناسپاسی و کفران و گردنکشی و اسیر افکاری قرار دهد،

همان گونه که بنی اسرائیل چنین کردند، این همه نعمت های الهی را دریافت داشتند و سپس راه کفر و طغیان و گناه را پیمودند.

ω (هوی)

در اصل به معنی سقوط کردن از بلندی است، که معمولاً نتیجه آن، نابودی است، به علاوه در اینجا اشاره به سقوط مقامی و دوری از قرب پروردگار و رانده شدن از درگاهش نیز است.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 26

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 460

ص:179

1- ازآنجاکه همیشه باید هشدار و تهدید با تشویق و بشارت، همراه باشد تا نیروی خوف ورجا را که عامل اصلی تکامل است یکسان برانگیزد و درهای بازگشت به روی توبه کاران بگشاید، آیه بعد می گوید: «من کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و سپس هدایت یابند می آمرزم»

توبه از هر گناه و خلاف باید متناسب باهمان گناه و خلاف باشد:

مثلاً توبه کسی که نماز نخوانده، قضای نماز است،

توبه ی مردم آزاری، عذرخواهی است،

توبه ی کتمانِ حقایق، بیان آن است،

توبه ی شرک، ایمان به خداست،

توبه ی مال مردم خواری، ردّ اموال به صاحبان آن است.

2- با توجه به اینکه «غفار» صیغه مبالغه است نشان می دهد که خداوند چنین افراد را نه تنها یک بار که بارها مشمول آمرزش خود قرار می دهد.

ω شرایط توبه

1. بازگشت از گناه است و بعدازآنکه صفحه روح انسان از این آلودگی شستشو شد،

2. نور ایمان به خدا و توحید بر آن بنشیند.

3. باید شکوفه های ایمان و توحید که اعمال صالح و کارهای شایسته است بر شاخسار وجود انسان ظاهر گردد.

4. در اینجا شرط چهارمی تحت عنوان (ثُمَّ اهْتَدی) اضافه شده است.

5. در معنی این جمله، «ثُمَّ اهْتَدی» مفسران بحث های فراوانی دارند که از میان همه آن ها دو تفسیر، جالب تر به نظر می رسد.

6. اشاره به ادامه دادن راه ایمان و تقوی و عمل صالح است، یعنی توبه گذشته را می شوید و باعث نجات می شود، مشروط بر اینکه بار دیگر شخص توبه کار در همان دره شرک و

گناه، سقوط نکند و دائماً مراقب باشد که وسوسه های شیطان و نفس او را به خط سابق بازنگرداند.

7. این جمله اشاره به لزوم قبول ولایت و پذیرش رهبری رهبران الهی است یعنی توبه و ایمان و عمل صالح آنگاه باعث نجات است که در زیر چتر هدایت رهبران الهی قرار گیرد، در یک زمان موسی علیه السلام و در زمان دیگر پیامبر اسلام (ص) و در یک روز امیر مؤمنان علی علیه السلام و امروز حضرت مهدی (عج) است. چراکه یکی از ارکان دین، پذیرش دعوت پیامبر و رهبری او و سپس پذیرش رهبری جانشینان او است.

- (*) مرحوم طبرسی ذیل این آیه از امام باقر علیه السلام چنین نقل می کند: «هدایت به ولایت ما اهل بیت است»سپس اضافه کرد: «فوَ اللهُ لَو إنَّ رَجُلا عبدالله عمره ما بین الرُّکنِ و المَقام ثمَّ ماتَ و لم یُجی ء بِولایتِنا لأکبَّه اللهُ فی النّار عَلی وَجهِه»: «به خدا سوگند اگر کسی تمام عمر خود را در میان رکن و مقام (نزدیک خانه کعبه) عبادت کند و سپس از دنیا برود درحالی که ولایت ما را نپذیرفته باشد خداوند او را به صورت در آتش جهنم خواهد افکند». (1)

1- مجلسی، بحار الانوار،ج28، ص 6،ح 8؛ سیوطی، الدرالمنثور، ج 3،ص 6 [این روایت را محدث معروف اهل تسنن «حاکم ابو القاسم حسکانی» نیز نقل کرده است.]

- (*) آلوسی در تفسیر روح المعانی بعد از ذکر پاره ای ازاین روایات گفته است: وجوب محبت اهل بیت نزد ما جای تردید نیست ولی این ارتباطی به بنی اسرائیل و عصر موسی ندارد، سخن بی اساسی است زیرا:

اولاً بحث از محبت نیست بلکه سخن از قبول رهبری است.

ثانیاً منظور انحصار رهبری به ائمه اهل بیت: نیست، بلکه در عصر موسی او و برادرش هارون رهبر بودند و قبول ولایتشان لازم بود و در عصر پیامبر اسلام ص ولایت او و در عصر ائمه اهل بیت ولایت آن ها.

این نیز روشن است که مخاطب این آیه گرچه بنی اسرائیل هستند، ولی انحصار به آن ها ندارد، هر فرد یا گروهی که این مراحل چهارگانه را طی کنند مشمول غفران و عفو خدا خواهند شد.

قسمت پنجم: ناسپاسی بنی اسرائیل پس از اتمام حجت موسی و عذاب الهی بر آنان

در قرآن آمده است: بنی اسرادیل خوردند و کفران و ناسپاسی کردند.

1- «به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم روا داشتند» (1)

بر صفات نفس گر راجع شدید

زآن معانی بر صور قانع شدید

خار را باشد زیان کو گل نی است

آفتاب ار خار و گل مستغنی است

(2)

پس ذخیره می نهادند از نهان

آنچه می آمد بر ایشان ز آسمان

زان ذخیره یا ز عصیان دگر

ظلم بر ما می نکردند آن حشر

لیک می بودند درحالی که هم

بودشان بر نفس های خود ستم (3)

البته چنان نبود که بنی اسرائیل یکپارچه فاسد و مفسد باشند و این نژاد عموماً مردمی گمراه و سرکش معرفی شوند، بلکه در برابر اکثریت مفسده جو، اقلیتی وجود داشتند صالح و ناهماهنگ باکارهای اکثریت.

قرآن برای این اقلیت صالح اهمیت خاصی قائل شده است و می گوید:

2- «از قوم موسی علیه السلام گروهی هستند که دعوت به سوی حق می کنند و حاکم به حق و عدالتند» (4)

هست هم از قوم موسی امتی

جمله بر یهدون بالحق آیتی

راه بنمایند بالحق متفق

و اندر آن باشند با ایشان محق

هم بوی یعنی به حق اندر عباد

حکم حق جاری کنند از عدل و داد

فرقه ای بودند با عدل و حساب

در زمان موسی از حکم کتاب

راسخ اندر دین و هم قائم به حق

بودشان انصاف در نظم و نسق

قصد یا زان امت اندر انتساب

مؤمنان باشند از اهل کتاب

1- بقره: 57 و اعراف: 160(...وما ظَلَمُونا وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 26

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 268

4- أعراف: 159 (وَ مِنْ قَوْمِ مُوسی أُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ)

اشهر این باشد که چون موسی گذشت

فتنه اندر قوم او بسیار گشت

سوی قتل انبیا بردند دست

مؤمنان گشتند یکجا خوار و پست

خواستند از حق گروهی از خواص

کز میان قومشان سازد خلاص

حق رهی بنمود و رفتند آن گرام

بر دیار چین به امنیت تمام

عدل در ایمان خود کردند چون

وصفشان زان کرده حق بر یعدلون (1)

نکته ها

ω احترام به موقعیت اقلیت های صالح

آیه 159 اعراف ممکن است اشاره به گروه کوچکی باشد که تسلیم در برابر سامری و دعوت او نشدند و همه جا حامی و طرفدار مکتب موسی علیه السلام بودند و یا گروه های صالح دیگری که بعد از موسی علیه السلام بروی کارآمدند.

درصورتی که کلمه «کان» را در تقدیر بگیریم تا آیه اشاره به زمان گذشته بوده باشد و می دانیم تقدیر گرفتن بدون وجود قرینه خلاف ظاهر است.

بنابراین در اینکه منظور از این گروه چه اشخاصی هستند تعبیرات مختلفی در روایاتی که در منابع حدیث اسلامی آمده است دیده می شود:

(*) ازجمله در حدیثی از امیر مؤمنان: نقل شده که فرمود: منظور امت محمد صلی الله علیه و آله است. (2)

یعنی پیروان راستین این پیامبر و آن هایی که از هرگونه تحریف و تغییر و بدعت و انحراف از اصول تعلیمات آن حضرت برکنار ماندند.

(*) به همین جهت در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده که فرمود: (و الذی نفسی بیده لتفرقن هذه الامه علی ثلاثه و سبعین فرقه کلها فی النار الا فرقه وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ و هذه التی تنجو من هذه الامه): «سوگند به آن کس که جانم به دست او است این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند که همه در دوزخ اند جز یک گروه که خداوند در آیه (و مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ ...) به آن ها اشاره کرده است، تنها آن ها اهل نجاتند» (3)

ممکن است عدد 73 فرقه عدد تکثیر باشد و اشاره به گروه های مختلفی است که در طول تاریخ اسلام با عقاید عجیب وغریب روی کارآمدند و خوشبختانه غالب آن ها منقرض شده اند و امروز تنها نامی از آن ها در کتب «تاریخ عقاید» به چشم می خورد.

(*) در حدیث دیگری که در منابع اهل تسنن از علی علیه السلام نقل شده می خوانیم که علی علیه السلام ضمن اشاره به گروه های مختلفی که در آینده در امت اسلامی پیدا می شوند، فرمود: «گروهی که اهل نجاتند من و شیعیان و پیروان مکتب من هستند» (4)

(*) در روایات دیگری نیز آمده است که منظور از آیه فوق ائمه اهل بیت: است. (5)

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 268

2- عروسی حویزی، نور الثقلین، ج 2، ص 105

3- عروسی حویزی، نور الثقلین، ج 2، ص 105.

4- زرکشی، تفسیر برهان،ج2، ص53

5- عروسی حویزی، نور الثقلین، ج 2، صص 104- 105

ص:182

ω نتیجه

روشن است که روایات فوق همگی یک واقعیت را تعقیب می کنند و بیان مصداق های مختلف از این واقعیت اند و آن اینکه آیه اشاره به گروهی است که دعوتشان به سوی حق و عمل و حکومت و برنامه هایشان حق است و در مسیر اسلام راستین گام برمی دارند، منتها بعضی در رأس این گروه قرار دارند و بعضی در مراحل دیگرند، جالب توجه اینکه با تمام اختلافاتی که ازنظر مراحل علمی و نژاد و زبان و مانند آن دارند، یک امت و یک گروه بیش نیستند، زیرا قرآن از آن ها به «امت» (نه امم) تعبیر کرده است.

قسمت ششم: حرکت قوم بنی اسرائیل به همراه ابر و ورود به صحرای فاران

در تورات آمده است: در روز بیستم، ماه دوّم از سال دوّم خروج از مصر، ابر از بالای خیمه ی عبادت حرکت نمود، پس قوم اسرائیل از صحرای سینا کوچ کرده به دنبال ابر به راه افتادند تا اینکه ابر در صحرای فاران از حرکت بازایستاد. پس ازآنکه موسی دستورات خداوند را در مورد کوچ قوم دریافت کرد، این نخستین سفر ایشان بود.

ترتیب حرکت قبیله های اسرائیل در هنگام کوچ کردن ازاین قرار بود:

1. «قبیله ی یهودا» زیر پرچم بخش خود به رهبری نحشون پسر عمیناداب، پیشاپیش قوم اسرائیل حرکت می کرد.

2. پُشت سر آن، «قبیله ی یساکار» به رهبری نتنائیل پسر صوغر، درحرکت بود. (1)

3. و بعدازآن «قبیله ی زبولون» به رهبری الیاب پسر حیلون.

4. مردان «بنی جرشون و بنی مراری از قبیله ی لاوی»، خیمه ی عبادت را که جمع شده بود بر دوش گذاشتند و به دنبال قبیله ی زبولون به راه افتادند

5. پُشت سر آن ها، «قبیله ی رئوبین» زیر پرچم بخش خود به رهبری الیصور پسر شدیئور حرکت می کرد.

6. در صف بعد، «قبیله ی شمعون» به رهبری شلومی ئیل پسر صوریشدای.

7. و پس ازآن، «قبیله ی جاد» به رهبری الیاساف پسر دعوئیل قرار داشت

8. به دنبال آن ها «بنی قهات» که اسباب و لوازم قدس را حمل می کردند، درحرکت بودند.

(برپاسازی خیمه ی عبادت در جایگاه جدید می بایستی پیش از رسیدن بنی قهات پایان یافته باشد)

9. در صف بعدی، «قبیله ی افرایم» بود که زیر پرچم بخش خود به رهبری الیشع پسر عمیهود حرکت می کرد

10. «قبیله ی منسی» به رهبری جملی ئیل پسر فدهصور و قبیله ی بنیامین به رهبری ابیدان پسر جدعونی پُشت سر آن ها بودند.

11. آخر از همه، قبایل بخش «دان» زیر پرچم خود حرکت می کردند.

«قبیله ی دان» به رهبری اخیعزر پسر عمیشدای.

«قبیله ی اشیر» به رهبری فجعی ئیل پسر عکران و

«قبیله ی نفتالی» به رهبری اخیرع پسر عینان به ترتیب درحرکت بودند. (2)

1- سفر اعداد، اصحاح 10، آیات:11- 24

2- سفر اعداد، اصحاح 10، آیات:11- 24

قسمت هفتم: درخواست موسی از برادر زنش

در تورات آمده است:

- روزی موسی به برادر زنش حوباب پسر رئوئیل مدیانی (فرزند شعیب) گفت: ما عازم سرزمینی هستیم که خداوند وعده ی آن را به ما داده است، تو هم همراه ما بیا. در حقّ تو نیکی خواهیم کرد، زیرا خداوند وعده های عالی به قوم اسرائیل داده است. ولی برادر زنش جواب داد: «نه من باید به سرزمین خود و نزد خویشانم برگردم.»

– موسی اصرار نموده، گفت: پیش ما بمان، چون تو این بیابان را خوب می شناسی و راهنمای خوبی برای ما خواهی بود. اگر با ما بیایی، در تمام برکاتی که خداوند به ما می دهد شریک خواهی بود پس از ترک کوه سینا مدّت سه روز به سفر ادامه دادند درحالی که صندوق عهد پیشاپیش قبایل اسرائیل درحرکت بود تا مکانی برای توقّف آن ها انتخاب کند.

– هنگام روز بود که اردوگاه را ترک کردند و سفر خود را در پی حرکت ابر آغاز نمودند.

– هرگاه صندوق عهد به حرکت درمی آمد موسی ندا سر می داد: «برخیز ای خداوند تا دشمنانت پراکنده شوند و خصمانت از حضورت بگریزند» و هرگاه صندوق عهد متوقف می شد، موسی می گفت: «ای خداوند نزد هزاران هزار اسرائیلی بازگرد.» (1)

قسمت هشتم: تنبیه مریم (کلثوم خواهر موسی و هارون)

در تورات آمده است:

– روزی مریم و هارون، موسی را به علّت این که زن او حبشی بود، سرزنش کردند.

– آن ها گفتند: «آیا خداوند فقط به وسیله ی موسی سخن گفته است؟ مگر او به وسیله ی ما نیز سخن نگفته است؟»

– خداوند سخنان آن ها را شنید و فوراً موسی و هارون و مریم را به خیمه ی عبادت فراخوانده، فرمود: «هر سه نفر شما به اینجا بیایید»

– پس ایشان در حضور خداوند ایستادند. (موسی متواضع ترین مرد روی زمین بود)

– آنگاه خداوند در ستون ابر نازل شده، در کنار در عبادتگاه ایستاد و فرمود: «هارون و مریم جلو بیایند» و ایشان جلو رفتند.

– خداوند به ایشان فرمود: من با یک نبی به وسیله ی رؤیا و خواب صحبت می کنم، ولی با موسی به این طریق سخن نمی گویم، چون او قوم مرا با وفاداری خدمت می کند. من با وی رودررو و آشکارا صحبت می کنم نه با رمز و او تجلّی مرا می بیند. چطور جرئت کردید او را سرزنش کنید؟ پس خشم خداوند بر ایشان افروخته شد و خداوند از نزد ایشان رفت.

– به محض این که ابر از روی خیمه ی عبادت برخاست. بدن مریم از مرض جذام سفید شد.

1- سفر اعداد، اصحاح 10، آیات:25-36

– وقتی هارون این را دید، نزد موسی فریاد برآورد: «ای آقایم، ما را به خاطر این گناه تنبیه نکن، زیرا این گناه ما از نادانی بوده است. نگذار مریم مثل بچه ی مرده ای که موقع تولّد، نصف بدنش پوسیده است شود» پس موسی نزد خداوند دعا کرده، گفت: «ای خدا، به تو التماس می کنم او را شفا دهی»

– خداوند به موسی فرمود: اگر پدرش آب دهن به صورت او انداخته بود، آیا تا هفت روز خجل نمی شد؟

- حالا هم باید هفت روز خارج از اردوگاه به تنهایی به سر برد و بعدازآن می تواند دوباره بازگردد پس مریم مدّت هفت روز از اردوگاه اخراج شد و قوم اسرائیل تا بازگشت وی به اردوگاه، صبر نموده، پس ازآن دوباره کوچ کردند.

- سپس از حصیروت حرکت نموده؛ در صحرای فاران اردو زدند (توقّف ابر در صحرای فاران) (1)

1- سفر اعداد، اصحاح 12، آیات:1- 15

ص:185

این نقشه مسیر حرکت بنی اسرائیل در صحرای سینا را نشان می دهد

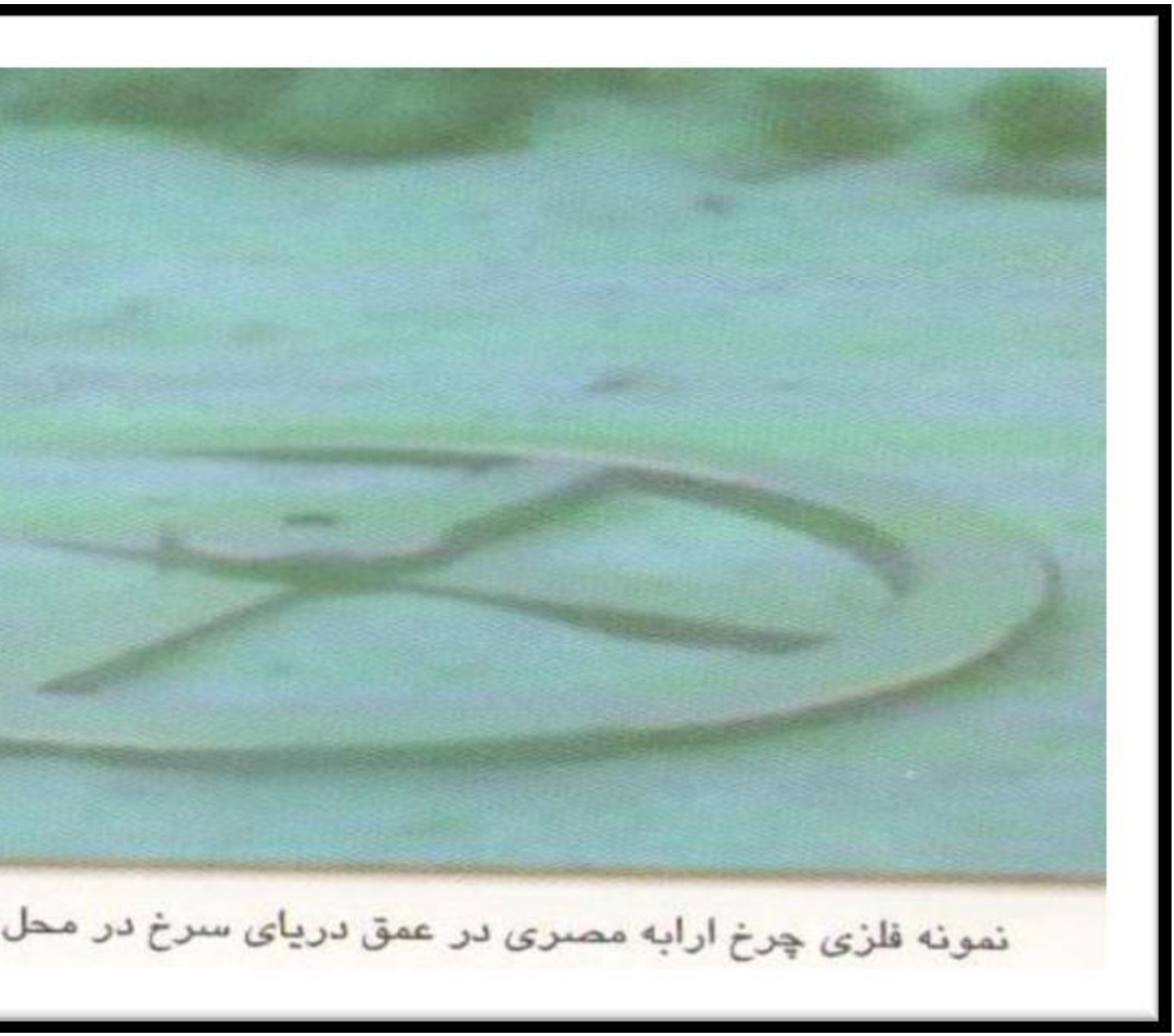

نمونه فلزی چرخ ارابه مصری در عمق دریای سرخ در محل

ص:186

قسمت نهم: بررسی پیام های قرآنی 3 دسته آیات

1) سوره ی اعراف: آیات 160 -159

(وَ مِن قَوْمِ مُوسیَ أُمَّةٌ یهْدُونَ بِالحَقّ وَ بِهِ یعْدِلُونَ (*) وَ قَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتیْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَ أَوْحَیْنَا إِلیَ مُوسیَ إِذِ اسْتَسْقَئهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِب بِّعَصَاکَ الحَجَرَ فَانبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَیْنًا قَدْ عَلِمَ کُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ وَ ظَلَّلْنَا عَلَیْهِمُ الْغَمَامَ وَ أَنزَلْنَا عَلَیْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَیٰ کُلُواْ مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَکِن کَانُواْ أَنفُسَهُمْ یظْلِمُونَ (*)) (1)

پیام ها

1. در برخورد با مخالفان نیز باید انصاف داشت و خدمات و کمالاتشان را نادیده نگرفت.

(وَ مِنْ قَوْمِ مُوسی أُمَّةٌ یهْدُونَ بِالْحَقِّ)

2. هدایت کنندگان، خود باید ملازم و معتقد و پیرو حقّ باشند. (یهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یعْدِلُونَ)

3. در اداره ی امور، وجود تشکیلات، تقسیم کار و طبقه بندی، نقش مهمی دارد. (وَ قَطَّعْناهُمُ)

4. دوازده گروه بنی اسرائیل، همه از یک ریشه بودند. (قَطَّعْناهُمُ) به جای (جعلنا)

5. گروه گروه شدن، با حفظ وحدت در هدف، ضرری ندارد. (قَطَّعْناهُمُ)

6. عرضه بعد از تقاضا، اهمیت بیشتری دارد. (اسْتَسْقاهُ) ... (اضْرِبْ بِعَصاکَ)

7. وسیله مهم نیست، اراده ی الهی مهم است که گاهی یک عصای چوبی را کارگشا در همه جا قرار می دهد. (بِعَصاکَ) (عصا، درجایی مار و اژدها و در جای دیگر وسیله ای برای ایجاد چشمه های آب می شود)

8. توسّل به پیامبران برای رهایی از مشکلات جایز، بلکه به اجابت نزدیک است.

9. مردم، نیازهای اقتصادی و مادّی خود را نیز با انبیا در میان می گذاشتند و به آنان متوسّل می شدند.

(اسْتَسْقاهُ) ... (فَانْبَجَسَتْ)

10. اگر هر گروه بداند که به کجا باید رجوع کند، بسیاری از مشکلات اجتماعی حل می شود.

(قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُناسٍ مَشْرَبَهُمْ)

11. به مردم آگاهی دهیم، خودشان عمل می کنند. (قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُناسٍ مَشْرَبَهُمْ) و نفرمود: (قد شرب)

12. خداوند، هم آب مورد نیاز بنی اسرائیل را تأمین نمود، هم غذای آنان را.

(اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً) ... (الْمَنَّ وَ السَّلْوى)

13. پیدایش و حرکت ابرها و عملکرد آن ها، همه تحت تدبیر و اراده ی الهی است.

(وَ ظَلَّلْنا عَلَيْهِمُ الْغَمامَ)

1- ترجمه: «و از قوم موسی، گروهی هستند که به سوی حق هدایت می کنند و به حق و عدالت حکم می نمایند. (*) ما آنها را به دوازده گروه- که هر یک شاخه ای (از دودمان اسرائیل) بود- تقسیم کردیم؛ و هنگامی که قوم موسی (در بیابان) از او تقاضای آب کردند،

به او وحی فرستادیم که: «عصای خود را بر سنگ بزن!» ناگهان دوازده چشمه از آن بیرون جست آن چنان که هر گروه، چشمه و آبشخور خود را می شناخت؛ و ابر را بر سر آنها سایبان ساختیم و بر آنها «مَن» و «سَلوی» فرستادیم (و به آنان گفتیم): از روزیهای پاکیزه ای که به شما داده ایم، بخورید! (و شکر خدا را بجا آورید! آنها نافرمانی و ستم کردند ولی) به ما ستم نکردند، لکن به خودشان ستم می نمودند. (*)»

ص:187

14. منّ و سلوی، از غذاهای طیّب است. (جمله (کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ)، پس از (الْمَنَّ وَ السَّلْوی) آمده است)

15. خداوند، روزی رسانِ مردم، (رَزَقْناکُمْ) و خواهان بهره گیری طیّب از نعمت های پاک و پاکیزه است.

(کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ)

16. با یک ضربه عصای موسی، چشمه ها از دل سنگ جوشید، ولی باآن همه معجزه، دل های نااهلان تکان نخورد. (وَ ما ظَلَمُونا وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ)

17. کفران نعمت، سبب محرومیت از آن می شود و زیانش به ناسپاسان می رسد.

(وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ)

18. آنانکه از نعمت های مادّی درراه رشد و معنویت خود بهره نگیرند، به خود ستم کرده اند.

(كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)

2) سوره بقره: آیات 57 / 60

(وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى كلُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَاكِن كانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (*))...(وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسىَ لِقَوْمِه فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُواْ وَ اشْرَبُواْ مِن رِّزْقِ اللهِ وَ لَا تَعْثَوْاْ فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (*)) (1)

پیام های آیه 57

1. ابروباد و باران، به فرمان خداوند هستند. (ظَلَّلْنا عَلَيْكُمُ الْغَمامَ)

2. رازق بودن خداوند، محدود به شرایط خاصی نیست. در بیابان بی آب وعلف هم رزق طبیعی می فرستد.

(وَ أَنْزَلْنا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوى)

3. خداوند، رزق انسان را از حلال و پاکیزه مقدّر کرده است. (طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ)

4. تخلّف از فرامین الهی، ظلم بر خویشتن است. (أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)

پیام های آیه 60

1. انبیا، در فکر تأمین نیازهای مادّی مردم نیز هستند. (إِذِ اسْتَسْقى مُوسى لِقَوْمِهِ)

2. همه چیز، حتّی آبِ خوردن را از خداوند بخواهیم. (اسْتَسْقى)

3. قوانین طبیعت، محکوم اراده ی خداوند است. (اضْرِبْ)...(فَانْفَجَرَتْ)

خداوند هم سبب ساز و هم سبب سوز است. با یک عصا و از دست یک نفر، یک بار آب را می خشکاند و یک بار آب را جاری می سازد.

4. دعای انبیا، مستجاب است. (اسْتَسْقی)، (فَانْفَجَرَتْ)

1- ترجمه: «و ابر را بر شما سایبان قرار دادیم و «من» [شیره مخصوص و لذیذ درختان] و «سلوی» [مرغان مخصوص شبیه کبوتر] را بر شما فرستادیم (و گفتیم): «از نعمتهای پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم بخورید!» (ولی شما کفران کردید!) آنها به ما ستم نکردند بلکه به خود ستم می نمودند. (*)» «و (به یاد آورید) زمانی را که موسی برای قوم خویش، آب طلبید، به او دستور دادیم: «عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن!» ناگاه دوازده چشمه آب از آن جوشید آن گونه که هر یک (از طوایف دوازده گانه بنی اسرائیل)، چشمه مخصوص خود را می شناختند! (و گفتیم): «از روزیهای الهی بخورید و بیاشامید! و در زمین فساد نکنید!» (*)»

ص:188

5. جاری شدن آب با زدن عصا به سنگ، یک معجزه است و پیدایش دوازده چشمه برای دوازده قبیله، معجزه ای دیگر. (اثْنَتا عَشْرَهَ)

6. توزیع منظّم و عادلانه و حساب شده، مایه ی امنیت و صفاست و مانع پیدا شدن اختلاف است.

(قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُناسٍ مَشْرَبَهُمْ)

7. بهره گیری از نعمت های الهی، نباید زمینه ساز فساد باشد. (كُلُوا)...(وَ لا تَعْثَوْا)

3) سوره ی طه: آیات 80 -82

(يَابَنِي إِسْرَ ءِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُمْ مِّنْ عَدُوِّكُمْ وَ وَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى(*) كلُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ لَا تَطْغَوْاْ فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَن يحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى(*) وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى(*)) (1)

پیام ها

1. یادآوری نعمت های الهی، یکی از وظایف انبیا و زمینه ی رشد و تشکر انسان است.

(یا بَنِی إِسْرائِیلَ قَدْ أَنْجَیْناکُمْ)

2. آزادی و امنیت از بزرگ ترین نعمت های الهی و زمینه ساز استفاده از سایر نعمت هاست. (أَنْجَیْناکُمْ)

3. پس از سقوط طاغوت و تشکیل حکومت، مهم ترین نیاز، قانون است.

(أَنْجَیْناکُمْ ... واعَدْناکُمْ) (وعده ی خدا اعطای تورات و قانون الهی بود)

4. همه ی الطاف از جانب خداوند است. (أَنْجَیْناکُمْ واعَدْناکُمْ نَزَّلْنا)

5. نعمت معنوی بر نعمت مادّی مقدم است. ابتدا فرمود: (واعَدْناکُمْ) که مربوط به نزول تورات است، سپس فرمود: (الْمَنَّ وَ السَّلْوی) که غذای جسم است.

6. اصل در چیزهای طیّب و پاکیزه، مباح بودن استفاده از آن هاست. (کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ)

7. پس تحریم طیبات ممنوع است.

8. ادیان الهی به بهداشت تغذیه توجّه دارند. (کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ)

9. طبع انسان یکی از معیارهای شناخت حلال هاست. (طَیِّباتِ)

(طیّب به چیزی گفته می شود که مطابق طبع و دلپسند باشد.)

10. رعایت نکردن احکام خوردنی ها، از بسترهای طغیان است. (کُلُوا ... لا تَطْغَوْا)

11. امت های رهاشده از ستم، در معرض طغیان هستند. (أَنْجَیْناکُمْ ... کُلُوا ... وَ لا تَطْغَوْا)

12. حلال های الهی را درراه حرام مصرف نکنیم. (لا تَطْغَوْا فِیهِ)

13. مصرف بیش ازاندازه ی موردنیاز، سرپیچی از حکم خداست. (لا تَطْغَوْا فِیهِ)

14. قهر الهی نسبت به طغیانگران تهدیدی جدی است. (فَیَحِلَّ)

15. طغیان در مصرف از گناهان کبیره است، چون عذاب الهی را در پی دارد.

(لا تَطْغَوْا فِیهِ فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبِی)

1- ترجمه: «ای بنی اسرائیل! ما شما را از چنگال دشمنتان نجات دادیم و در طرف راست کوه طور، با شما وعده گذاردیم و «منّ» و «سلوی» بر شما نازل کردیم! (*) بخورید از روزی های پاکیزه ای که به شما داده ایم و در آن طغیان نکنید، که غضب من بر شما وارد شود و هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوب می کند! (*) و من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می آمرزم! (*)»

ص:189

16. سقوط واقعی، گرفتار شدن به غضب الهی است، نه ورشکستگی های سیاسی، اقتصادی و امثال آن.

(مَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوی)

17. راه توبه بر آنآنکه مشمول غضب الهی شده اند، باز است. (فَقَدْ هَوی ... إِنِّی لَغَفَّارٌ)

18. بازگشت واقعی انسان، مغفرت و آثار بسیاری را از جانب خدا در پی دارد. (إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ)

19. توبه با شرایطی پذیرفته می شود:

الف: بازگشت (تابَ) ب: ایمان (آمَنَ) ج: کار خوب (عَمِلَ صالِحاً) د: هدایت پذیری (اهْتَدی).

20. حتّی ایمان و عمل صالح بدون هدایت پذیری از هادیان الهی کافی نیست.

(آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی) (آری، اگر ایمان و عمل صالح باشد، ولی انسان در خط هدایت هادیان الهی قرار نگیرد، صید سامری و بلعم باعوراها می شود.)

21. مؤمن بودن و مؤمن شدن مهم است، امّا مؤمن ماندن مهم تر است. (ثُمَّ اهْتَدی)

ص:190

گفتار دوم: وقایع قبل و بعد از نزول تورات (100 تا 110 سالگی) حضرت موسی

اشاره

ص:191

فصل اول: بررسی داستان درخواست 70 نقیب بنی اسرائیل برای رؤیت خداوند در طور سینادر 7 قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

عنوان

قسمت ها

به

ترتیب زمان

بر

اساس

اشعار

شاعران

-1

قرار

ملاقات موی با خداوند و درخواست

رؤیت

خداوند توسط بنی اسرائیل

قرآن

و روایات و تورات

صفی

علیشاه

-2

حضور

نمایندگان بنی اسرائیل در دامنه کوه طور سینا و تجلی خداوند در کوه و بیهوش شدن موسی

و مردن 70 نقیب

قرآن

و روایات و تورات

صفی

علیشاه

مولانا

شمس

مغربی

محمودشبستری

مخزن

الاسرار

محتشم

کاشانی

سعدی

محیط

قمی

صائب

منصور

حلّاج

مسعود

سعد

امیر

معزّی

اقبال

صفای

اصفهانی

سنایی

خاقانی

شمس

تبریزی

امام

خمینی

-3

به

هوش آمدن موسی و توبه ی او

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

مولانا

شمس

تبریزی

ص:192

-4

زنده

شدن دوباره ی نقبا به درخواست

حضرت

موسی

قرآن

صفی

علیشاه

-5

دیدار

یترون (شعیب نبی)

و

صفورا (همسر موسی) و فرزندانش

در

صحرای سینا با موسی

تورات

-

-6

تعیین

قضات با کمک یترون

تورات

-

-7

پیام های

قرآنی 3 دسته آیات

بقره:

56-55

اعراف: 156-155

اعراف: 143

ص:193

قسمت اول: قرار ملاقات موسی با خداوند و درخواست رؤیت خداوند توسط بنی اسرائیل

موسی تا آن روز پیرو آیین ابراهیم بود و همان را برای آن ها تبلیغ می کرد، اما خداوند به موسی دستور داد تا برای گرفتن الواح تورات و آیین جدید (یهودیت) دستورات جدیدی را فرابگیرد و به بنی اسرائیل منتقل کند و روزی را برای این ملاقات تعیین کرد و به موسی گفت در روزی که به تو خواهم گفت به مدت 30 شب به کوه طور بیا و موسی زمانیکه این خبر را به بنی اسرائیل داد که قرار است به مدت 30 روز به ملاقات پروردگار برود و در میان آنها نباشد جمعی از بنی اسرائیل با اصرار از موسی خواستند تا خدا را با چشم خود ببینند تا حرف او را باور کنند با اینکه معجزات بسیاری را از خداوند دیده بودند با این حال گفتند: ما می خواهیم خدا را مشاهده کنیم وگرنه هرگز ایمان نخواهیم آورد. در قرآن آمده است:

1- «به خاطر بیاورید هنگامی را که گفتید ای موسی ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه خدا را آشکارا با چشم خود ببینیم» (1)

پس ز موسی قوم کردند این سؤال

بلکه زین اکبر به هنگام مقال

این چنین گفتند با او ز اعتذار

که به ما بنما خدا را آشکار (2)

نکته ها

ω در خواست دیدن خداوند

این درخواست ممکن است به خاطر جهل آن ها بوده، چراکه درک افراد نادان فراتر از محسوساتشان نیست، حتی می خواهند خدا را با چشم خود ببینند و یا به خاطر لجاجت و بهانه جویی بوده است که یکی از ویژگی های این قوم بوده. در اینجا چاره ای جز این نبود که یکی از مخلوقات خدا که آن ها تاب مشاهده آن را ندارند ببینند و بدانند چشم ظاهر ناتوان تر از این است که حتی بسیاری از مخلوقات خدا را ببیند تا چه رسد به ذات پاک پروردگار.

دیدن خداوند، تقاضای جاهلانه ی بنی اسرائیل بود که از موسی می خواستند خدا را با چشم سر به آنان بنمایاند (که در آیه 155 می خوانیم) و آن کافران غافل از بودند که هرگز چشم توان دیدن خداوند را ندارد، (لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ)، بلکه باید خدا را با چشم دل دید و به او ایمان آورد. چنان که حضرت علی علیه السلام فرمود: (رأته القلوب بحقایق الایمان) (3)

1- بقره: 55 (وَ إِذْ قُلْتُمْ يا مُوسى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ...) 2- نساء: 153(... فَقالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً...)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 26

3- کلینی، الکافی،ج 1، ص 98؛ توحید الصدوق، باب ما جاء فی الرؤیة، ص 109، ح 6؛ مجلسی، بحارالانوار،ج 4، ص 44؛

در قرآن آمده است:

3- «هنگامی که موسی علیه السلام به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا خود را به من نشان ده تا به تو بنگرم» (1)

و آن که در میقات با هفتاد تن

موسی آمد گفت حق با وی سخن

این چنین گویند کز حق می شنید

تا چهل روز او کلام بس مفید

تا نود الف از حق او اندر خطاب

نکت ها بشنید در نظم و حساب

وین عجب نبود که اندر اربعین

رازها گردد عیان بر مرد دین

خاصه گر باشد پیمبر یا ولی

سر وحدت سازدش حق منجلی

آن تکلم باشد او را واردات

در مقام کشف اسماء و صفات

هر دم آید وارداتی تازه اش

تا چه باشد سیر او و اندازه اش

در بیان علم الاسماء به نام

کرده ام تحقیق این معنی تمام

هر بنی آدم که دارد عقل و جان

باشدش از علّم الاسماء نشان

از پدر آموخت چون رفتار او

کشف سازد حق بر او اسرار او

آدم اندر عشق و توبت فرد بود

پای تا سر انکسار و درد بود

ربنا انا ظلمنا گفت و رست

چون درستی دیده بود اندر شکست

زان تضرع کرد آن دانای راز

آدم و آدم نشان را سرفراز

حق تکلم کرد با موسی به طور

زآن که بس در حب خود دیدش غیور

چون که با او خواست آید در کلام

طور را بگرفت ظلمت بالتمام

هفت فرسخ دور او تاریک شد

رفت کثرت جان به حق نزدیک شد

ظلمت ار دانی اشارت بر فناست

رستگی جان ز قید ماسوی است

دور از وی گفت گردد کاتبین

چون شد از افعال مطلق سوی عین

می نویسند آن دو کاتب در سند

هر چه هست از فعل نیک و فعل بد

در فنا مرد ره از افعال رست

نیست کاتب را در آن احوال دست

غیر آن روحانیان و عرشیان

کس نماند او را به چشم اندر عیان

زان تجلی جان او بیتاب شد

از کفش سر رشته آداب شد

وصفش اندر وصف حق شد منطمس

گشت پس بر کشف ذاتی ملتمس

رب ارنی گفتن از مشتاقی است

حرص عاشق بر لقای باقی است

نز جسارت بود و نز ترک ادب

بل بد از افزونی عشق و طلب

گفت بنما روی تا بینم تو را

گفت از طمس صفاتی بر تو را

تا تو از خود باخبر در نیتی

خلق و حق بینی در اثنی نیتی

واقفی زآن که تویی تو من منم

محق نبوی در وجود ذو المنم

1- أعراف: 143 (وَ لَمَّا جاءَ مُوسی لِمیقاتِنا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنی أَنْظُرْ إِلَیْکَ ...)

ص:195

تا نگویی کاین طلب جایز نبود

چون به کشف ذات او فایز نبود

بود جایز بلکه واجب آن طلب

تا مهیّا بر وصول آید ز رب

گر که مسمومی ز حق تریاق خواست

عیب نبود کاو به استحقاق خواست

فرقه ای گویند بهر رفع لوم

که نمود این خواهش او بر میل قوم

ور نه جایز نیست بهر انبیا

که ز حق خواهند چیزی بر خطا (1)

خداوند در جواب سخن موسی فرمود:

4- «هرگز مرا نخواهی دید ولی به کوه بنگر اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید» (2)

چون نمود او این سؤال از عشق تاب

لن ترانی گفت حقش در جواب

لیک بنگر سوی کوه استوار

گر که ماند در مکانش برقرار

پس مرا باشد که هم بینی تو زود

پس تجلی کرد بر کوهی که بود (3)

V در تورات آمده است:

– بنی اسرائیل «رفیدیم» را ترک گفتند و درست سه ماه پس از خروجشان از مصر به بیابان سینا رسیدند و در مقابل کوه سینا اردو زدند.

– موسی برای ملاقات باخدا به بالای کوه رفت، خداوند از میان کوه خطاب به موسی فرمود: دستورات مرا به بنی اسرائیل بده و به ایشان بگو: شما دیدید که من با مصری ها چه کردم و چطور مانند عقابی که بچّه هایش را روی بال ها می برد، شمارا برداشته پیش خود آوردم. حال اگر مطیع من باشید و عهد مرا نگه دارید، از میان همه ی اقوام، شما قوم خاص من خواهید بود.

– هرچند سراسر جهان مال من است، امّا شما برای من ملّتی مقدّس خواهید بود و چون کاهنان مرا خدمت خواهید کرد.

– موسی از کوه فرود آمد و بزرگان بنی اسرائیل را دور خود جمع کرد و هر چه را که خداوند به او فرموده بود، به ایشان بازگفت.

– همه ی قوم یک صدا جواب دادند: «هرچه خداوند از ما خواسته است، انجام می دهیم.»

– موسی پاسخ قومش را به خداوند عرض کرد.

– و خداوند به او فرمود: حال پائین برو و امروز و فردا آن ها را برای ملاقات با من آماده کن. به ایشان بگو که لباس های خود را بشویند، چون من می خواهم پس فردا در برابر چشمان بنی اسرائیل بر کوه سینا نازل شوم. حدودی دورتادور کوه تعیین کن که قوم از آن جلوتر نیایند و به ایشان بگو که از کوه بالا نروند و حتّی به آن نزدیک هم نشوند، هر که از این حدود پا فراتر گذارد کشته خواهد شد.

1– صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 266
2– أعراف: 143 (... قالَ لَنْ تَرانی وَ لکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانی...)
3– صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 262

او باید سنگسار گردد و یا با تیر کشته شود بدون اینکه کسی به او دست بزند.

این قانون شامل حیوانات نیز می شود. پس به کوه نزدیک نشوید تا این که صدای شیپور برخیزد، آنگاه می توانید به دامنه ی کوه برآیید (1)

نکته ها

ω چرا موسی درخواست سفیهانه ی قومش را به خداوند گفت؟

(*) «ابن جهم» از حضرت رضا علیه السلام پرسید: چگونه ممکن است که موسی بن عمران از خداوند بخواهد تا خود را بر او بنمایاند؟ موسی علیه السلام که پیامبر بزرگ و اولوالعزم پروردگار بود و به خوبی می دانست، خداوند نه جسم است و نه مکان دارد و نه قابل مشاهده و رؤیت است چگونه چنین درخواستی که حتی در شان افراد عادی نیست از پروردگار کرد؟

حضرت در پاسخ فرمودند: هنگامی که موسی قومش را در جریان مکالمه خداوند با خود قرارداد آن ها گفتند: ما سخن تو را باور نمی کنیم مگر آنکه خودمان نیز آن صدا را بار دیگر بشنویم، موسی نیز هفتاد نفر از برگزیدگان بنی اسرائیل را با خود به دامنه کوه سینا برد و خداوند نیز با ایجاد صوت در میان درختی از هر شش زاویه با آن ها تکلم نمود؛ اما بنی اسرائیل به موسی گفتند ما تا زمانی که خدای تو را آشکارا نبینیم بدو ایمان نخواهیم آورد!

آن ها بار دیگر از موسی خواستند تا خدای خویش را بدان ها بنمایاند و آن حضرت در پاسخ می گفت: خداوند را می بایست از طریق نشانه های او شناخت و هنگامی که سماجت برگزیدگان بنی اسرائیل را دید از باری تعالی درخواست کرد تا خود را با نشانه هایش بر او بنمایاند و بدین گونه بنی اسرائیل نیز مجاب گردند. پس موسی علیه السلام این تقاضا را از زبان قوم کرد، زیرا جمعی از جاهلان بنی اسرائیل اصرار داشتند که باید خدا را ببینند تا ایمان آورند و او از طرف خدا مأموریت پیدا کرد که این تقاضا را مطرح کند تا همگان پاسخ کافی بشنوند. (2)

ω کلمه (لن)

طبق مشهور در میان ادبا برای نفی ابد است، بنابراین جمله لن ترانی مفهومش چنین می شود که نه در این جهان و نه در جهان دیگر مرا نخواهی دید و اگر (فرضاً) کسی در این موضوع تردید کند که «لن» برای نفی ابد است، باز اطلاق آیه و اینکه نفی رؤیت بدون هیچ قید و شرطی ذکرشده و دلیل بر این است که در هیچ زمان و در هیچ شرایطی خداوند، قابل رؤیت نیست.

درواقع حضرت موسی علیه السلام با بیان جمله ی (أَرِنی) و پاسخ (لَنْ تَرانِی) خداوند و رساندن آن به مردم خواست به مردم بفهماند که خداوند برای من قابل رؤیت با چشم نیست تا چه رسد به شما.

دلایل عقلی گواهی می دهد که خداوند هرگز با چشم دیده نخواهد شد، زیرا چشم تنها اجسام یا صحیح تر بعضی از کیفیات آن ها را می بیند و چیزی که جسم نیست و کیفیت جسم هم ناست، هرگز با چشم مشاهده نخواهد شد و به تعبیر دیگر، اگر چیزی با چشم دیده شود، حتماً باید دارای مکان و جهت و ماده باشد، درحالی که او برتر از همه

1- سفر خروج، إصحاح 19، آیات 1- 25

2- عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج2، ص 65.

این ها است، او وجودی است نامحدود و به همین دلیل بالاتر از جهان ماده است، زیرا در جهان ماده همه چیز محدود است.

(*) یکی از یاران معروف امام صادق علیه السلام به نام «هشام» می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که معاویه بن وهب (یکی دیگر از دوستان آن حضرت) وارد شد و گفت: ای فرزند پیامبر چه می گویی در مورد خبری که درباره رسول خدا ص واردشده که او خداوند را دید؟ به چه صورت دید؟! و همچنین در خبر دیگری که از آن حضرت نقل شده که مؤمنان در بهشت پروردگار خود را می بینند، به چه شکل خواهند دید؟! امام صادق علیه السلام تبسم (تلخی) کرد و فرمود: ای معاویه بن وهب! چقدر زشت است که انسان هفتاد، هشتاد سال عمر کند، در ملک خدا زندگی نماید و نعمت او را بخورد، اما او را درست نشناسد،ای معاویه! پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز خداوند را با این چشم مشاهده نکرد، مشاهده بر دو گونه است مشاهده با چشم دل و مشاهده با چشم ظاهر، هر کس مشاهده با چشم دل را بگوید درست گفته و هر کس مشاهده با چشم ظاهر را بگوید دروغ گفته و به خدا و آیات او کافر شده است، زیرا پیامبر ص فرمود: هر کس خدا را شبیه خلق بداند کافر است. (1)

ω (لقاء الله)

تعبیر به (لقاء الله) در قرآن مجید کراراً آمده است، (2) و همه به معنی حضور درصحنه قیامت است.

بدیهی است منظور از «لقاء» و ملاقات خداوند ملاقات حسی، مانند ملاقات افراد بشر با یکدیگر نیست، چه اینکه خداوند نه جسم است و نه رنگ و مکان دارد که با چشم ظاهر دیده شود، بلکه منظور یا مشاهده آثار قدرت او درصحنه قیامت و پاداش ها و کیفرها و نعمت ها و عذاب های او است، چنان که گروهی از مفسران گفته اند: یا به معنی یک نوع شهود باطنی و قلبی است، زیرا انسان گاه به جایی می رسد که گویی خدا را با چشم دل در

برابر خود مشاهده می کند، به طوری که هیچ گونه شک و تردیدی برای او باقی نمی ماند. این حالت ممکن است براثر پاکی و تقوا و عبادت و تهذیب نفس در این دنیا برای گروهی پیدا شود.

(*) چنان که در نهج البلاغه می خوانیم: یکی از دوستان دانشمند علی علیه السلام به نام «ذعلب یمانی» از امام: پرسید (هَل رأیتُ ربَّک): (آیا خدای خود را دیده ای)؟! امام: فرمود: (فَاعبُد ما لا أرَی)؟! آیا خدایی را که نبینم پرستش کنم؟! و هنگامی که او توضیح بیشتر خواست امام اضافه کرد: (لا تُدرکُهُ العُیون بمُشاهَده العَیان و لکِن تُدرکُه القُلوب

1- معانی الاخبار بنا به نقل المیزان ج 8،ص 268

2- بقره: 46 (الَّذینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَیْهِ راجِعُونَ) عنکبوت: 5 (مَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ) کهف: 110 (قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً) یونس: 7 (إِنَّ الَّذینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَیاهِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ) یونس: 11 (وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَیْرِ لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا فی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ) یونس: 15 (وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما یَکُونُ لی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسی إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ ما یُوحی إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظیمٍ) فرقان: 21 (وَ قالَ الَّذینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْنَا الْمَلائِکَهُ أَوْ نَری رَبَّنا لَقَدِ اسْتَکْبَرُوا فی أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوًّا کَبیراً)

بحَقائقِ الإیمان) چشم های ظاهر هرگز او را مشاهده نکنند، بلکه قلب ها به وسیله نور ایمان او را درک می نمایند. (1) ولی این حالت شهود باطنی در قیامت برای همگان پیدا می شود، چراکه آثار عظمت و قدرت خدا در آنجا آن چنان آشکار است که هر کوردلی هم ایمان قطعی پیدا می کند.

قسمت دوم: حضور نمایندگان بنی اسرائیل در دامنه کوه طور سینا و تجلی خداوند در کوه و بیهوش شدن موسی و مردن 70 نقیب

خداوند در جواب موسی گفت به بنی اسرائیل بگو من را هرگز نمی توانید ببینید، حال اگر اصرار دارید بر دیدن من به کوه بیایید و اگر کوه را نگریستید و در جای خود ثابت ماند مرا می توانید ببینید؛ و موسی از کوه پایین آمد و پیغام خداوند را به بنی اسرائیل داد اما آنها همانطور که خداوند پیشگویی کرده بود اصرار بر دیدن کردند و موسی تصمیم گرفت 70 نفر از نقبای بنی اسرائیل را به نمایندگی از مردم به دامنه ی کوه ببرد تا شاهد معجزه ی دیگری باشند (متلاشی شدن کوه به یک چشم بر هم زدن) و ایمان بیاورند که خداوند قابل رؤیت با چشم سر نیست و او را باید از آثار و نشانه ها و مخلوقاتش شناخت و قلبا او را دید و با چشم قلب به او ایمان آورد.

موسی هرچه آن ها را نصیحت کرد، فایده ای نداشت، سرانجام با هفتاد نفر به سوی کوه طور رفت.

در قرآن آمده است:

1- «موسی علیه السلام هفتاد نفر از قوم خود را برای میعاد ما انتخاب کرد» (2)

اختیار از قوم خود هفتاد مرد

بهر میقات آن کلیم الله کرد

قوم یا بودند در شک که کلام

کرده با موسی مران رب الانام

بردشان در طور تا خود بشنوند

از خدا گفتار و بر وی بگروند (3)

2- «چیزی نگذشت که تجلی خداوند بر کوه باعث تکه تکه شدن آن گردید و موسی بیهوش بر زمین افتاد» (4)

3- «سپس در همین حال صاعقه شمارا گرفت درحالی که نگاه می کردید» (5)

1- نهج البلاغه، کلام 179

2- أعراف: 155 (وَ اخْتارَ مُوسی قَوْمَهُ سَبْعینَ رَجُلاً لِمیقاتِنا ...)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 266

4- أعراف: 143 (فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً...)

5- بقره: 55(... فَأَخَذَتْکُمُ الصَّاعِقَهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ النساء: 153... فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَهُ بِظُلْمِهِمْ ...)

پس مرا باشد که هم بینی تو زود

پس تجلی کرد بر کوهی که بود

در زمان گردید آن گه ریز ریز

وان کلیم افتاد بی هوش و تمیز

اوفتاده بود بیهش تا دو یوم

هم بمردند آنکه با او بد زقوم

بود آن کوه وجود موسوی

گفت بین گر ماند آن بر جا جوی

هم بود ممکن که بینی آن جمال

وین بود تعلیق بر امری محال

کوه اندر جای خود اصلاً نماند

رفت از خود هستی موسی نماند

گشت یکجا فانی از حیث وجود

پس چو بازآمد بهوش اندر شهود (1)

پس فرابگرفت از آن ناطقه

آن جماعت را ز گردون صاعقه

بهر ظلمی که به طعنت در سؤال

بودشان از موسی فرخنده فال (2)

تا که خود بینیم حق را آشکار

صاعقه بگرفتتان پس استوار

و آن شما دیدید از چشم فکر

گر که باشد هیچتان اندر نظر

پس برانگیزاندم از بهر نشان

مر شمارا بعد موت اندر عیان

بو که شکر جانتان افزون شود

شاکر از منعم به جان ممنون شود

سایبان کردیم ابری بر شما

منّ و سلوی گشت نازل از سما

تا خورید آن رزق ها بی زحمتی

و آن شمارا بود از ما رحمتی

گر شدید از نعمت ما ناسپاس

بر شما شد ظلم نی بر ربّ ناس

نیست ایمان حقیقی بی گمان

آنکه نبود از شهود و از عیان

زان سبب گفتند با موسی صریح

بی عیان ایمان ما نبود صحیح

صاعقه موت از فنای کاشف است

در تجلی ذاتی ار دل واقف است (3)

چون رسیدندی به میقات آن کرام

ابری آمد رفت موسی در غمام

که نمی دیدند او را قوم او

حق به موسی آمد اندر گفتگو

چون که موسی از غمام آمد برون

گفت بشنیدید قول حق کنون

قوم گفتند این ندانستیم ما

کاین کلام حق بود بی افتری

هم چنان باقی بود ریبی که بود

جز که بینیم آن خدا را در نمود

کوه آمد زان سخن در زلزله

می بمردند آن کسان از هایله

نزد بعضی رجفه در حین طلب

بر هلاکت نامد ایشان را سبب

بل بر ایشان ارتعاشی در رسید

که شدند از زندگانی ناامید

گشت نزدیک آن که مفصل هایشان

گردد از هم منقطع درجایشان

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 263

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 169

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 26

ص:200

چون که موسی دید آن حال از خدا

خواست تا دل هایشان آمد بجا

هست مروی هم که با هارون به طور

رفت موسی نوبتی بهر حضور

ناگهان غالب به هارون خواب گشت

خفت و در خفتن ز عالم درگذشت

موسی او را غسل داد و دفن کرد

آمد اندر قوم پس تنها و فرد

چون که از هارون بپرسیدند قوم

گفت او بگذشت اندر حال نوم

قوم گفتند این نباشد بر سند

بل بکشتی خود تو او را از حسد

گفت با من چند تن همره شوید

تا ز حالش بر تمام آگه شوید

زنده سازم مرو را تا بی خلاف

خود کند بر مردن خود اعتراف

پس باو همراه شد هفتاد تن

اندر آن مدفن نمودند انجمن

بر دعای موسیش حق زنده کرد

ز او شنیدند آنچه بود آن چند مرد

منفعل گشتند و از حق زلزله

آمد ایشان را بجان زان مسئله

بعضی از ارباب تفسیر از نخست

این چنین گویند و این باشد درست

کاندر آن حینی که بر میقات او

رفت تا گیرد ز حق توریه او

برد آن هفتاد کس با خود به طور

تا گوه باشند او را در امور

چون که در میقات حاضر آمدند

هم ز موسی طالب رؤیت شدند

در زمان آمد بر ایشان صاعقه

جمله مردند از وقوع بارقه

بعدازآن شان حق تعالی زنده کرد

بر بقا بعد از فنا زیبنده کرد

شرح آن گفتیم درآیات پیش

این همان میقات باشد نی که بیش

بهر تأکید است تکرار صریح

هست از اقوال این قولی صحیح

پس بهر تقدیر در آن هایله

صاعقه بگرفتشان یا زلزله (1)

نکته ها

ω هفتاد نقیب و نماینده ی نالایق زمان حضرت موسی

(*) حضرت مهدی: در پاسخ کسی که پرسید چرا مردم حقّ انتخاب امام را ندارند؟ فرمودند: حضرت موسی که هفتاد نفر را انتخاب کرد معلوم شد لایق نبودند، پس وقتی انتخاب شدگان پیامبری مثل موسی منحرف شدند، انتخاب شدگان مردم چه وضعی خواهند داشت. (2)

ω صاعقه

در روایات معصومین آمده است: هنگامی که موسی بر فراز کوه سینا تقاضای مشاهده باری تعالی را نمود ناگهان آسمان را دید که شکافته گشت و فرشتگان با عمودهایی از نور فوج فوج از کنار او می گذرند آن ها به موسی می گفتند: درخواستی بس عظیم را طلب نموده ای تا آنکه کوه از هم شکافته و او بی هوش نقش بر زمین شد. (3)

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 266

2- عروسی حویزی، تفسیر نورالثقلین ذیل آیه؛ قرائتی، تفسیر نور، ج3، ص 18

3- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 26

ص:201

پس صاعقه ای فرود آمد و بر کوه خورد، برق خیره کننده و صدای رعب انگیز و زلزله ای که همراه داشت آن چنان همه را در وحشت فروبرد که بی جان به روی زمین افتادند. شاید صاعقه ای که در این آیه مطرح است، همراه با زمین لرزه بوده و آن ها با این صاعقه از دنیا رفتند. «صاعقه» عبارت از مبادله الکتریسته میان قطعات ابر و کره زمین است، ابرهایی که دارای الکتریسته مثبت هستند هنگامی که به زمین که دارای الکتریسته منفی است نزدیک می شوند، جرقه ای در میان آن ها یعنی مجاور سطح کره زمین آشکار می گردد که غالباً خطرناک و کشنده و ویرانگر است. ولی برق و رعد براثر مبادله الکتریسته میان دو قطعه ابر است که یک قطعه آن الکتریسته مثبت و دیگری الکتریسته منفی دارند و چون هر دو در آسمان اند معمولاً جز برای هواپیماها خطری ندارند.

ω (دک)

در اصل به معنی زمین صاف و مستوی است، بنابراین منظور ازجمله: (جَعَلَهُ دَکًّا) این است که کوه را آن چنان متلاشی و نرم کرد، که همانند زمین صاف و مستوی شد، حتی در پاره ای از روایات واردشده که کوه به چندین قسمت تقسیم و هرکدام به گوشه ای پرتاب شد! و یا به کلی در زمین فرو رفت.

ω (خَرَّ)

به معنای ساقط شدن و افتادن است.

ω (فَصَعِقَ)

به معنای بیهوشی براثر صدای مهیب است. آن نیروی الهی که بر کوه وارد آمد، آیا نیروی عظیم اتم بود، یا قدرت امواج صوتی و یا نیروی مرموز دیگر، هر چه بود کوه را متلاشی ساخت و موسی در اثر صدای غرّش انهدام کوه (یا از این مکاشفه و جذبه ی باطنی)، بی هوش بر زمین افتاد.

• ثابت ماندن کوه کنایه از هرگز ندیدن خداوند

در آیه فوق می خوانیم که خداوند به موسی علیه السلام می گوید «به کوه بنگر اگر در جای خود باقی ماند مرا خواهی دید» آیا مفهوم این سخن این است که به راستی خداوند قابل مشاهده است؟ پاسخ این است که این تعبیر در حقیقت کنایه از محال بودن چنین موضوعی است و ازآنجاکه معلوم بوده کوه در برابر جلوه خداوند محال است پایدار بماند، چنین تعبیری ذکرشده است. خداوند، پرتوی از یکی از مخلوقات خود را بر کوه ظاهر ساخت (و

آشکار شدن آثار او به منزله آشکار شدن خود او است) آیا این مخلوق یکی از آیات عظیم الهی بوده که برای ما ناشناخته مانده؟ و یا نمونه ای از نیروی عظیم اتم و یا امواج مرموز و تکان دهنده یا صاعقه ای عظیم و وحشتناک که بر کوه زد و برقی خیره کننده و صدایی مهیب و وحشتناک و نیرویی عظیم از آن برخاست، آن چنان که کوه به کلی از هم پاشید.

• فرق تقاضای موسی با بنی اسرائیل در رؤیت خدا

موسی به نمایندگی از مردم و با ادب گفت: (أَرِنِی)، ولی قوم موسی با تکبّر گفتند: (لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللهَ جَهْرَةً)، ما هرگز ایمان نخواهیم آورد مگر آنکه خدا را آشکارا ببینیم. لذا خداوند در جواب موسی فرمود: (لَنْ تَرانِی)، تو هرگز مرا نخواهی دید. امّا در برابر قوم، قهرش را فرستاد. گویا خداوند با این کار می خواست دو چیز را به موسی علیه السلام و بنی اسرائیل نشان دهد: یکی اینکه آن ها قادر نیستند، پدیده کوچکی از پدیده های عظیم جهان

خلقت را مشاهده کنند، بااین حال چگونه تقاضای مشاهده پروردگار و خالق را می کنند. دوم اینکه همان طور که این آیت عظیم الهی بااینکه مخلوقی بیش نبود خودش قابل مشاهده نبود بلکه آثارش یعنی لرزه عظیم و صدای مهیب او شنیده می شد، اما اصل آن یعنی آن امواج مرموز یا نیروی عظیم، نه با چشم دیده می شد و نه با حواس دیگر قابل درک بود، بااین حال آیا هیچ کس در وجود چنین آیتی می توانست تردید کند و بگوید چون خودش را نمی بینم و تنها آثارش را می بینم نمی توانم به آن ایمان بیاورم؟ جایی که درباره یک مخلوق چنین قضاوت کنیم درباره خداوند بزرگ چگونه می توانیم بگوییم چون قابل مشاهده نیست به او ایمان نمی آوریم بااینکه آثارش همه جا را پرکرده است.

در روایات امام صادق علیه السلام در مورد دیدن مقام قرب خداوند در زمان بیهوشی حضرت موسی علیه السلام فرمودند : (و فی بصائر عن أن الکرّوبیّین قومٌ من شیعَتنا من الخلق الاوَّل جعلهُمُ الله خَلفَ العرش لو قُسِّمَ نورٌ واحد منهم علی أهل الارض لَکَفاهم ثُمَّ قال إنَّ موسی علیه السلام لمّا سَأل ربَّه ما سأل أمرٌ واحداً من الکروبیین فتجلی للجبل و جعله دکّا) (1) (کروبیان قومی از شیعیان ما هستند (مقام اهل بیت را درک می کنند) و از خلق اول هستند و آنها را خداوند پشت عرش قرار داده اگر نوری از آنها به زمین برسد برای همه ی اهل زمین کفایت می کند ، وقتی حضرت موسی علیه السلام از خداوند درخواست رویت کرد خداوند به او گفت به کوه بنگر ...در این لحظه موسی علیه السلام نگاه کرد و بیهوش شد و من امر به یکی از کروبیان امر کردم به کوه جلوه کن و کوه از هم پاشیده شد و موسی علیه السلام غش کرد .)

درحقیقت چون امر خدا تکوینی است در اینجا فقط به این دسته از ملائک فقط امر شد و فقط کروبیین مورد

خطاب قرار گرفتند و چون آنها دارای مقام قُرب وجودی به خداوند بودند و حضرت موسی نیز درخواست ملاقات با خدا را طلب کرده بود یکی از آنها مأمور شد تا موسی را به آن مقام ببرد و به همین دلیل ملک تنزل نکرد و زمانیکه موسی بیهوش شد آن ملک او را به آن جایگاه در پشت عرش برد و موسی به لقاء و دیدار خدا رسید و سپس به هوش آمد و از طرف 70 نقیب دیگر طلب توبه و بخشش کرد . و موسی به همان دیداری رسید که امیرالمومنین رسید و خطاب به ذعلب که از ایشان پرسیده بود :ای امیرالمومنین ! آیا پروردگارت را دیده ای ؟ فرمود : وای بر تو ای ذعلب ! من خدایی را که نبینم نمیپرستم و

او پرسید : پس چگونه او را دیده ای ؟ فرمودند : دیدگان با مشاهده او را نمیبینند ولی قلب ها با حقایق ایمان او را می بینند .) (2)

v در تورات آمده است

– موسی از کوه فرود آمد و بنی اسرائیل را تقدیس نمود و آن ها لباس های خود را شستند.

– موسی به ایشان فرمود: دو روز بعد خداوند خود را بر شما ظاهر خواهد کرد. پس خود را برای ملاقات با او آماده کنید و در این دو روز با زنان خود نزدیکی ننمایید.

1– تفسیر صافی ، ج2، ص 235 ؛ نور الثقلین ، ج2، ص 63 ؛ کنز الدقائق ج5، ص 175 ؛ بحار الانوار ج 26 ، ص 342 و ج 56 ص 184

2– ، کلینی ، اصول کافی ، ج1، ص 245 ؛ ابن بابویه ، التوحید ، ص 109

– صبح روز سوّم، هنگام طلوع آفتاب، صدای هولناک رعدوبرق شنیده شد و ابر غلیظی روی کوه پدید آمد. سپس صدای شیپور برخاست. تمام قوم از ترس لرزیدند، آنگاه موسی آن ها را برای ملاقات باخدا از اردوگاه بیرون برد. همه در پای کوه ایستادند، تمام کوه سینا از دود پوشیده شد، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد. از کوه دود برخاست و مانند دود کوره، در هوا بالا رفت و تمام کوه لرزید.

– صدای شیپور هرلحظه بلندتر می شد، آنگاه موسی باخدا سخن گفت و خدا هم با صدایی نظیر صدای رعد به او جواب داد.

– وقتی خداوند بر قلّه ی کوه نزول کرد. موسی را فراخواند و موسی نیز به قلّه ی کوه بالا رفت.

– خداوند به موسی فرمود: «پایین برو و به قوم بگو که از حدود تعیین شده تجاوز نکنند و برای دیدن من بالا نیایند وگرنه هلاک می شوند... حتّی کاهنانی که به من نزدیک می شوند باید خود را تقدیس کنند تا برایشان غضبناک نشوم.»

– موسی عرض کرد: «آن ها به بالای کوه نخواهند آمد، زیرا تو ایشان را از این کار بر حذر داشته ای و به من دستور داده ای که کوه را تقدیس کرده، حدودی برای ان تعیین کنم و به آن ها بگویم که از آن حدود تجاوز نکنند.»

– خداوند فرمود: «پائین برو و هارون را با خود بالا بیاور، به بنی اسرائیل و کاهنان آن ها بگو که از آن حد تجاوز نکنند و برای دیدن من به بالای کوه نیایند وگرنه می میرند.»

– پس موسی از کوه پایین رفت و هرچه را که خداوند به او فرموده بود به قوم بازگفت. (1)

· دیدگاه مولانا

مولانا با تلمیح به (خرَ موسی صاعِقا) ضمن اشاره به بی هوش شدن موسی، کوه طور را عاشقی می داند که با دیدن موسی به وجد می آید و به رقص (سماع) و پای کوبی می پردازد و در حضور وی فانی و مستهلک می شود تا نمادی از انسان کامل و واصل به حق باشد. (2)

«او هرگونه گرایش وکشش را که بین کائنات عالم هست نوعی عشق یا محبت تلقی می کند، چنانکه صعود و عروج جسم خاکی را درمعراج رسول ورقص کوه گران را در تجلی طور ناشی از عشق می بیند» (3)

جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کوه در رقص آمد و چالاک شد

عشق جان طور آمد عاشقا

طور مست و خر موسی صاعقا (4)

و درجایی دیگر نیز کوه طور را به شتر مست تشبیه می کند که عرصه ی تجلی حق می شود، اما چون قابلیت پذیرش آن را نداشت و از شراب عشقی که نوشیده بود، سرمستانه هم چون شتر به رقص درمی آید و از هم پاره پاره می شود:

1- سفر خروج، إصحاح 19، آیات 1- 25

2- شعبانی، دلیل آفتاب، ص 227

3- زرّین کوب، سر نی، ج 1، ص 493

4- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 6

کوه طور اندر تجلی حلق یافت

تا که می نوشید و می را

برنتافت

صار دکا منه و انشق الجبل

هل رأیتم من جبل رقص الجمل (1)

مولانا برای پاره پاره شدن کوه طور، حسن تعلیلی می آورد و می گوید: جنبه نفسانی و صوری ما مثل سایه و تیرگی است که برای رسیدن به روشنی معرفت عالم غیب باید آن را از بین برد و کوه طور نیز به این دلیل از هم پاشید تا نور حق بر تمام ذرات آن بتابد:

هست صورت سایه معنی آفتاب

نور بی سایه بود اندر خراب

چون که آنجا خشت بر خشتی نماند

نور مه را سایه ی زشتی نماند

خشت اگر زرین بود برکندنی است

چون بهای خشت وحی و روشنی است

کوه بهر دفع سایه مندک است

پاره گشتن بهر این نور اندک

است

بر برون که چو زد نور صمد

پاره شد تا در درونش هم زند (2)

مولانا معتقد است که امور عالم به دلیل داشتن اضداد قابل شناخت هستند، زیرا «ضد امری است وجودی که با امر وجودی دیگر در محل و موضع شریک باشد و اجتماع آن دو در محلی ممکن نباشد، اما خدای تعالی عین وجود است نه امر وجودی، بنابراین تصور مضاده در حریم قدس وی راه ندارد تا به سبب تعاقب اضداد، توجه ما به وجود وی معطوف گردد.» (3)

بنابراین راه شناخت و دیدن خداوند، آگاهی و شناخت قدرت و آثار اوست:

نور حق را نیست ضدی در وجود

تا به ضد او را توان پیدا

نمود

لاجرم أبصارنا لا تدرکه

و هو یدرک بین تو از موسی و که (4)

همچنین مولانا برای بیان عظمت و شوکت شناخت حق که برتر از طاقت و تحمل موجودات جهان است، به پاره پاره گشتن کوه طور براثر تجلی حق اشاره می کند.

حق همی گوید که ای مغرور کور

نه ز نامم پاره پاره گشت طور

که لو انزلنا کتابا للجبل

لانصدع ثم انقطع ثم ارتحل

از من ار کوه احد واقف بدی

پاره گشتی و دلش پرخون شدی (5)

مولانا در دفتر پنجم، در توصیف حسام الدین، خود را به کوه طور و حسام الدین را به موسی تشبیه می کند که حسام الدین پیام آور خداست و کوه طور بدون احساس و ادراک، آن را فقط دریافت می کند و آن ها را انعکاس می دهد و

1- مولوی، مثنوی معنوی ، دفتر سوم، ص 345

2- مولوی، مثنوی معنوی ، دفتر ششم، ص 1132

3- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج 2، ص 434

4- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 53

5- مولوی، مثنوی معنوی ، دفتر دوم، ص 202

تنها مرد حق می داند که اصل این صداها از کجاست و بحث اتحاد ظاهر و مظهر پیش می آید که عاشق در عشق فانی می شود و هرآنچه بر زبان می آورد از خود نیست؛ بلکه انعکاس درونی معشوق است:

خود تو می خوانی نه من ای مقتدی

من که طورم تو موسی وین صدا

کوه بی چاره چه داند گفت چیست

ز انکه موسی می بداند که تهی

است

کوه می داند به قدر خویشتن

اندکی

دارد ز لطف روح تن (1)

مولانا در حکایت سه مسافر مسلمان، ترسا و جهود در دفتر ششم یا بازسازی میقات، اتحاد انبیاء و اولیاء را بیان می کند و درخواست «أرنی» را درخواست تمام انبیاء می داند. وی در این داستان، تجلی حق بر کوه طور را تغییر می دهد، به جای انفجار کوه و بی هوش شدن موسی، جهود و موسی و کوه هر سه غرق در نور می شوند که فتح باب برای جهود است که می تواند عالم غیب را درک کند و با تجلی حق، هستی صوری طور و موسی و جهود در آن گم می شود.

بدین ترتیب مولانا فنای صفات در اوصاف حق را به تصویر می کشد و در پایان که جهود، قوای خود را تمام کرد، مولانا می گوید که: همانندی صورت های آن جماعت که همه به شکل موسی بودند، به این دلیل بود که آن ها پیامبران بودند و یگانگی روحی آنان در آن رؤیا جلوه صوری یافته بود.

پس جهود آورد آنچه دیده بود

تا کجا شب روح او گردیده بود

گفت در ره موسی ام آمد به پیش

گربه بیند دنبه اندر خواب خویش

در پی موسی شدم تا کوه طور

هر سه مان گشتیم ناپیدا ز نور

هر سه سایه محو شد ز آن آفتاب

بعدازآن ز آن نور شد یک فتح

باب

نور دیگر از دل آن نور رست

پس ترقی جست آن ثانیش چست

هم من و هم موسی و هم کوه طور

هر سه گم گشتیم ز آن اشراق نور

بعدازآن دیدم که که سه شاخ شد

چون که نور حق در او نفاخ شد

وصف هیبت چون تجلی زد بر او

می گسست از هم همی شد سو به سو

آن یکی شاخ که آمد سوی یم

گشت شیرین آب تلخ همچو سم

آن یکی شاخش فروشد در زمین

چشمه ی دارو برون آمد معین

که شفای جمله رنجوران شد آب

از همایونی وحی مستطاب

آن یکی شاخ دگر پرید زود

تا جوار کعبه که عرفات بود

باز از آن صعقه چو با خود آمدم

طور بر جا بد نه افزون و نه کم

لیک زیر پای موسی همچو یخ

می گدازید او نماندش شاخ و شخ

با زمین هموار شد که از نهیب

گشت بالایش از آن هیبت نشیب

باز با خود آمدم ز آن انتشار

بازدیدم طور و موسی برقرار

و آن بیابان سربه سر در ذیل کوه

پر خلایق شکل موسی در وجوه

چون عصا و خرقه ی او خرقه شان

جمله سوی طور خوش دامن کشان

جمله کف ها در دعا افراخته

نغمه ی أرنِی به هم در ساخته

1- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 814

از آن غشیان چو از من رفت زود

صورت هر یک دگرگونم نمود

انبیا بودند ایشان اهل ود

اتحاد انبیایم فهم شد (1)

• اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی:

بر طور تو از نور تجلی تو بی هوش

افتاده هزارند، به هر سوی چو موسی (2)

و یا چون موسی عمران در این

راه

برو تا بشنوی إنی أنا الله

تو را تا کوه هستی پیش باقی است

جواب لفظ أرنی لن ترانی است

تجلی گر رسد بر کوه هستی

شود چون خاک ره هستی ز پستی (3)

موسی از این جام تهی دید دست

شیشه به کُه پایه ی أرنی شکست (4)

موسی طور عشقم در وادی تمنا

مجروح لن ترانی چون خود هزار دارم (5)

به کوه طور تجلی نمود چون روشن

کلیم یافت رهایی از تیه حیرانی (6)

موسی ز اشتیاق تجلی هلاک شد

ایزد به طور، وعده ی دیدار می دهد

(7)

موسی از زلزله ی طور چه پروا

دارد؟

سنگ طفلان چه کند با سر دیوانه ی

عشق (8)

دل مست حیرت و طور در سماع

موسی به خواب بیخودی و طور در

سماع (9)

اگر ای کلیم داری خبری ز ذوق

نازش

ز کلام لن ترانی تو نظاره کن

لقا را

(10)

هرروز بامداد بر این کوهسار

تند

ابری به سان طور زیارت کند مرا (11)

1- مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 1030

2- دیوان شمس مغربی، ص 93

3- دیوان شیخ محمود شبستری، ص 17

4- مخزن الأسرار، ص 25

5- دیوان غزلیات سعدی، ص 310

6- دیوان محیط قمی، ص 70

7- دیوان صائب، ج 4، ص 2072

8- دیوان صائب ، ج 5، ص 2498

9- دیوان صائب ، ج 5، ص 2476

10- دیوان منصور حلاج، ص 17

11- دیوان مسعود سعد، ص 1

ص:207

زان تجلی ها که درجانم شکست

چون کلیم الله فتادم جلوه مست (1)

کوه بلرزد به گونه ی تن موسی

وقت ظهور تجلی دل روشن (2)

از لن ترانی حسن هم آوازه در

طور افکندیا

چون بازخواهد کز طلب جوینده را

دور افکند

رب چه با دل ها کند محجوب

خورشیدی که او

در پیکر کوه اضطراب از ذره ای نور افکند (3)

از سنگ منجنیقت بشکسته حصن

دشمن

چونان که از تجلی بشکست طور سینا (4)

طور هست و لن ترانی لیک چون

موسی تو را

آن تجلی جلال و وعده ی دیدار کو (5)

گر تجلی به کوه خاره کند

کوه را صد هزار پاره کند

چون به دیدار او طمع برکرد

بر جگر زخم لن ترانی خورد

مادر از اولش به آب انداخت

در میان آتشش چو زر بگداخت

باز تا آب عشق برد او را

به لحد سوخته سپرد او را

به سر خاک او گر بروی

بانک أرنی ز گور او می شنوی (6)

عقل و إله شده از فر محمد

یابند

طور پاره شده ازبهر تجلی بینند (7)

پاره پاره شود و زنده شود چون که

طور

گر ز برق دل خود بر که و کُهسار زنیم (8)

ω امام خمینی= با الهام از آیه (لن ترانی و لکن انظر ...) چنین سروده اند:

جلوه کن در جبل قلب من ای یار

عزیز

تا چو موسی بشنود زنده دل غافل من (9)

طور سینا را بگو ایّام صعق

آخر رسید

موسی حق در پی فرعون باطل آمده

(10)

1- کلیات اشعار اقبال، ص 379

2- دیوان صفای اصفهانی، ص 115

3- دیوان محتشم کاشانی، ص 114

4- دیوان امیر معزی، ص 21

5- دیوان سنایی، ص 575

6- سنایی

7- دیوان خاقانی، ص 109

8- کلیات شمس، ص 623

9- دیوان امام، مجموعه اشعار، ص 115 وص 108.

10- دیوان امام، مجموعه اشعار ، ص 178.

ص:208

غمزده ات در جان عاشق بر فروزد

آتشی

آن چنان کز جلوه ای با موسی عمران نمود (1)

و در رباعی دیگر به متلاشی شدن کوه و بی هوش شدن حضرت موسی علیه السلام اشاره دارند:

تا جلوه ی او

جبال را دک نکند

تا صعق تو را

زخویش مندک نکند

پیوسته خطاب (لن ترانی) شنوی فانی شو

تا خود از تو منفک

نکند (2)

دک کن جبل خودی

خود چون موسی

تا جلوه کند جمال او بی (ارنی) (3)

قسمت سوم: به هوش آمدن موسی و توبه ی او

در قرآن آمده است:

1- «و هنگامی که به هوش آمد، عرضه داشت پروردگارا منزهی تو، من به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم و من نخستین مؤمنانم» (4)

گشت یکجا فانی از حیث وجود

پس چو بازآمد به هوش اندر شهود

گشت باقی بر بقای کبریا

آن بقایی کش ز پی نبود فنا

پس ز نطق وحدت آمد در سخن

گفت زان باشی تو پاک ای ذو المنن

که توان دیدن تو را غیر از تو کس

من به سویت بازگشتم این نفس

اول مؤمن منم در جهر و سرّ

بر بزرگی و جلال حق مقر

اهل صف اول اعنی از رجال

کاهل توحیدند و ثابت در کمال

مردن هفتاد تن کشف از فناست

موتوا أن قبل تموتوا گفت راست

بعدازآنکه آن فناشان رخ نمود

مر بقایی از پی ایشان را نبود

برنگشتند از مقام جمع راز

سوی ملک فرق و کون امتیاز

تا گه موت طبیعی روز و شب

مات و مستغرق بدند از نور رب

کان تجلی بود اسباب کمال

کی شود باعث به موت و ضعف حال

هر مریضی یافت صحت زان ظهور

گشت شیرین آب های تلخ و شور

هر زمین شوره زاری شد چمن

رست هر محبوسی از بند محن

پس چرا آن طالبان رؤیتش

مرده باشند از فروغ طلعتش (5)

1- دیوان امام، مجموعه اشعار ، ص115.

2- دیوان امام، مجموعه اشعار ، ص210.

3- دیوان امام، مجموعه اشعار ، ص246.

4- أعراف: 143 (... فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ)

5- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 263

ص:209

2- موسی با خداوند این گونه مناجات می کند: پروردگارا! اگر تو می خواستی می توانستی آن ها و مرا پیش ازاین هلاک کنی «(یعنی من چگونه پاسخ قوم را بگویم که بر نمایندگان آن ها چنین گذشته است) پروردگارا این درخواست نابجا تنها کار جمعی از سفهای ما بود» آیا ما را به خاطر کار آن ها هلاک می کنی؟

3- «پروردگارا می دانیم این آزمایش تو بود که هر که را بخواهی (و مستحق ببینی) با آن گمراه می کنی و هر کس را بخواهی (و شایسته بدانی) هدایت می نمایی» «بار الها تنها تو ولی و سرپرست مایی، ما را ببخش و مشمول رحمت خود قرار ده، تو بهترین آمرزندگانی» (1)

نکته ها

ω علت توبه ی حضرت موسی

امام رضا گفته اند یعنی: خدایا! از جهل و غفلت مردم، به شناخت و معرفتی که داشتم بازگشتم و من اولین کسی هستم که اعتراف می کنم خدا را نمی توان با چشم سر دید.

امام صادق علیه السلام در مورد (أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ) فرمودند:) أنا اول من آمن و صدق بانک لا تری(، من اولین ایمان آورندگان باشم به این که ذات الهی قابل دیدن نیست. (2)

موسی علیه السلام از چه چیز توبه کرد؟ درحالی که کار خلافی انجام نداده بود؟ چه اینکه اگر این درخواست را از طرف بنی اسرائیل کرده عملی بر طبق مأموریت بوده است و انجام وظیفه نموده و اگر برای خودش به منظور شهود باطنی سؤال کرده، این هم کار خلافی

محسوب نمی شود؟ ولی از دو جهت می توان این سؤال را پاسخ گفت،اینکه موسی علیه السلام به عنوان «نمایندگی» از بنی اسرائیل چنین درخواستی را کرد و باز در همین مقام و به همین صورت نمایندگی، تقاضای توبه و اظهار ایمان نمود. پس اگر به خواست مردم گوش دهیم و تابع آن ها شویم فنا می شویم ولی چون خداوند کریم بود دوباره موسی را به هوش آورد تا بگوید چه خدایی دارم و من برای او آفریده شدم (واصطنعتک لنفسی) ولی بقیه از دنیا رفتند و دوباره زنده شدند.

اینکه موسی علیه السلام اگرچه مأموریت داشت که تقاضای بنی اسرائیل را مطرح کند، ولی به هنگامی که جریان تجلی پروردگار پیش آمد و حقیقت امر آشکار شد، مدت این مأموریت پایان یافته بود، در این موقع باید به حالت نخست، یعنی قبل از مأموریت بازگردد و ایمان خویش را ابراز دارد تا اشتباهی برای کسی باقی نماند و آن را به صورت توبه و با جمله: (انی تُبْتُ إِلَیْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ) بیان فرمود.

وخداوند در جواب موسی فرمود:

4- «عذاب و کیفرم را به هر کس بخواهم (و مستحق ببینم) می رسانم اما رحمت من همه چیز را در بر گرفته است» (3)

1- أعراف: 155(... فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ قالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَکْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِیَّایَ أَ تُهْلِکُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنَّا إِنْ هِیَ إِلاَّ فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تَهْدی مَنْ تَشاءُ أَنْتَ وَلِیُّنا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَیْرُ الْغافِرِینَ)

2- ... مجلسی، بحار الانوار، ج 4، ص 45،حدیث2066؛ ابن بابویه، التوحید، ص 1

3- أعراف: 156 (...قالَ عَذابی أُصیبُ بِهِ مَنْ أَشاءُ وَ رَحْمَتی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ ...)

ص:210

حق تعالی گفت اشکنجه و عذاب

هر که را خواهم رسانم در عقاب

هم بهر شیئی است واسع رحمتم

وا رسیده بر دو کون از قدرتم (1)

سپس خداوند برای اینکه کسی خیال نکند، پذیرش توبه و یا وسعت رحمت پروردگار و عمومیت آن، بی قیدوشرط و بدون حساب وکتاب است، در پایان آیه اضافه می کند:

5- «من بزودی رحمتم را برای کسانی که سه کار را انجام می دهند می نویسم، آن ها که تقوا پیشه می کنند و آن ها که زکات می پردازند و آن ها که به آیات ما ایمان می آورند» (2)

6- «سپس شمارا بعد از مرگتان حیات نوین بخشیدیم شاید شکر نعمت خدا را بجا آورید» (3)

پس برانگیزاند از بعد فنا

بر حیات واقعی یعنی بقا

این سپاس از نعمت توحید تست

شکر این نعمت نشان دید تست (4)

نکته ها

ω (مشیت) در این گونه موارد بلکه در همه موارد به معنی خواست مطلق و بدون قید و شرط نیست، بلکه خواست توأم با حکمت و شایستگی ها و لیاقت ها است.

ω رحمت واسعه پروردگار

اشاره به نعمت ها و برکات دنیوی است که همگان را در برگرفته و بر و فاجر و نیک و بد از آن بهره می برند و می تواند اشاره به همه رحمت های مادی و معنوی باشد زیرا نعمت های معنوی اختصاص به قوم و جمعیتی ندارد، هرچند شرایطی دارد که بدون آن، شامل کسی نمی شود،

به تعبیر دیگر درهای رحمت الهی به روی همگان گشوده است و این خود مردم اند که باید تصمیم بگیرند و از این در وارد شوند و اگر کسانی شرایط ورود در آن را فراهم نسازند دلیل بر تقصیر خود آن ها است، نه محدود بودن رحمت خدا (تفسیر دوم با مفهوم آیه و جمله ای که بعد می آید سازگارتر و مناسب تر است).

(*) به نقل ابن عبّاس، هنگامی که آیه ی (وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ) نازل شد، شیطان نیز در رحمت الهی طمع کرد و گفت: عبارت (کُلَّ شَیْ ءٍ)، شامل من هم می شود. خداوند برای رفع این توهّم فرمود: (فَسَأَکْتُبُها لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ ...) آری، سفره ی رحمت الهی گسترده است و به همه کس می رسد، امّا شمول رحمت برای غیر مؤمنان، به تفضّل الهی و به برکات مؤمنان و به طفیل آنان است.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 266

2- أعراف: 156 (... فَسَأَكْتُبُها لِلَّذينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاهَ وَ الَّذينَ هُمْ بِآياتِنا يُؤْمِنُونَ)

3- بقره: 56 (ثُمَّ بَعَثْناكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 26

ص:211

(*) در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است که: حضرت مشغول نماز بود، شنید مرد عربی می گوید:) اللهُمَّ إرحَمنی و مُحمَّدا و لا تَرحَم مَعَنا أحدا(: خداوندا تنها من و محمد صلی الله علیه و آله را مشمول رحمت قرار بده و هیچ کس دیگر را در این رحمت وارد مکن)! هنگامی که پیامبر ص سلام نماز را داد رو به او کرده فرمود:) لقَد تحجَّرتُ واسِعاً(! موضوع نامحدود و وسیعی را محدود ساختی و جنبه اختصاصی به آن دادی! اشاره به اینکه رحمت بی پایان خدا به هیچ صورت نمی تواند محدود به من و تو باشد. (1)

ω دیدگاه عرفانی صفی علیشاه

صفی علیشاه در ذیل عنوان «رحمت امتنانیه و وجوبیه» به این شرط قبولی توبه اشاره کرده و می گوید:

هست در نزد محقق بی سؤال

رحمت حق بر دو قسم اندر مقال

امتنانیّه است و ذاتیّه یکی

مطلق از هر شرط و قید ار مدرکی

اندر آن دریاست مستغرق دو کون

مر فرابگرفته اشیا را به عون

منتج از وی شد عطای ما سبق

بی سؤال سائلی بر ما خلق

هم بدون آنکه محتاجی کند

عرض حاجت فیض هستی تا برد

هست از آن رحمت اشیا را وجود

هر یک اندر رتبه دارد نمود

رحمت دیگر وجوبیّه است نیز

کان مقید باشد ار داری تمیز

آن هم از آن رحمت ذاتیه باز

گشته فایض از حقیقت در مجاز

هست استحقاق بنده هم بران

از نتیجه امتناعیه عیان

هم چنان که پیش از رسم و سمت

کرد استحقاق هستی مرحمت

رحمتی کامد وجوبیّه به نام

زان مقیّد خوانده اند آن را کرام

کان بود مشروط خود بر شرط چند

گاه قول و فعل نزد هوشمند

پس نویسم زود بهر متقین

آن کسان کز شرک پرهیزند هین

رحمت خود را که آن دارد وجوب

بر خواص مؤمنین و اهل قلوب

می دهند ایشان زکات مال ها

هستشان ایمان به آیت های ما

از فرایض سخت تر باشد زکات

دوست دارد مال چون هر ذی حیات

(2)

ω (تقوا)

اشاره به پرهیز از هرگونه گناه و آلودگی است.

ω (زکات)

به معنی وسیع کلمه و طبق حدیث معروف: «لکل شی ء زکات» برای همه نعمت ها و مواهب الهی، زکاتی هست) تمام اعمال نیک را شامل می شود.

1- طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه
2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 267

ω (الذین هم بآیاتنا یؤمنون)

ایمان به ایات و نشانه های خدا، مقدسات را فرامی گیرد و به این ترتیب آیه مشتمل بر یک برنامه کامل و جامع است و اگر زکات را به معنی خصوص زکات مال تفسیر کنیم، ذکر آن از میان سایر وظائف الهی به خاطر اهمیتی است که در عدالت اجتماعی دارد.

ω رجعت از دنیا به دنیا

این آیه از آیاتی است که دلالت بر امکان «رجعت» و بازگشت به زندگی در این دنیا، دارد، چراکه وقوع آن در یک مورد دلیل بر امکان آن در سایر موارد است.

از مجموع آیات و روایات استفاده می شود که سرانجام هلاک شدگان بار دیگر زندگی را از سر گرفتند و به اتفاق موسی علیه السلام به سوی بنی اسرائیل بازگشتند و آنچه را دیده بودند برای آن ها بازگو نمودند و به تبلیغ و ارشاد آن مردم بی خبر پرداختند.

قسمت چهارم: زنده شدن دوباره ی نقبا به درخواست حضرت موسی

موسی از ماجرای مرگ هفتاد نفر از سران قومش سخت ناراحت بود، چراکه از بین رفتن هفتاد نفر از سران بنی اسرائیل در این ماجرا بهانه بسیار مهمی به دست ماجراجویان بنی اسرائیل می داد که زندگی را بر او تیره وتار کند، موسی سپس گفت: خدایا چگونه پاسخ قوم را بگویم که بر نمایندگان آن ها چنین گذشت؟ اگر من به میان بنی اسرائیل بازگردم آن ها خواهند گفت تو در مناجات خود و ادعایت صادق نبوده ای و به همین خاطر نمایندگان ما را به قتل رساندی. لذا از خدا تقاضای بازگشت آن ها را به زندگی کرد؛ و همگی آنها زنده شدند و از خداوند طلب پوزش کردند بخاطر درخواست سفیهانه ی قومشان.

در قرآن آمده است:

1- «برای ما، در این دنیا و سرای دیگر، نیکی مقرّر فرما چه اینکه ما به سوی تو بازگشت کرده ایم!» (1)

سپس دلیل این تقاضا را چنین بیان می کند:

2- «ما به سوی تو بازگشت کرده ایم و از سخنانی که سفیهان ما گفته اند که شایسته مقام باعظمت تو نبود، پوزش طلبیده ایم».

گشت موسی زان جماعت ترسناک

که ز وحشت گر شوند ایشان هلاک

متهم گردد در اسرائیلیان

کس ندارد باور از وی هیچ آن

گفت یا رب خواستی گر بیش ازین

کردی ایشان را هلاک اندر یقین

می نمودی هم هلاکم در سبیل

وقت غرق قبطیان در رود نیل

می کنی ما را هلاک آیا کنون

کرد گر نابخردی فعلی زبون

نیست این جز امتحانت بهر ما

در سؤال رؤیت از روی عما

1- اعراف: 156 (وَ اکْتُبْ لَنَا فی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَهً وَ فی الآخِرَهِ إِنَّا هُدْنَا إِلَیْکَ...)

هر که را خواهی کنی گمره به آن

یعنی از آن ابتلاء و امتحان

هر کرا خواهی شوی هم رهنما

ز امتحان از وجه تهدی من تشا

دوست چون ما را تویی فاغفر لنا

رحم کن در عین آمرزش به ما

بهتر از آموزگارانی یقین

یا الهی انت خیر الغافرین

بر تو پس از بهر ما در این سرا

نیکویی از راحت و عیش و نوا

عیش خوش با صحت و امنیتی

هم ز اطمینان بر اعدا نصرتی

همچنین اندر سرای آخرت

نیکویی ده در مقام و مغفرت

زآن که ما سوی تو برگشتیم باز

گر چه از برگشت مایی بی نیاز (1)

نکته ها

ω (حسنه)

به معنی هرگونه نیکی و زیبایی و خوبی است، بنابراین همه نعمت ها و همچنین توفیق عمل صالح و آمرزش و بهشت و هرگونه سعادت را شامل می شود و دلیلی ندارد- همانند بعضی از مفسران- آن را مخصوص به یک قسمت از این مواهب بدانیم.

ω (هدنا)

از ماده هود (بر وزن صوت) به معنی بازگشت توأم با نرمی و آرامش است وهم بازگشت از خیر به شر را شامل می شود و هم از شر به خیر را. (2) ولی در بسیاری از موارد به معنی توبه و بازگشت به اطاعت فرمان خدا آمده است.

(هُدْنا) اشاره دارد به توجّه آنان به سوی خدا و توبه کردن از راه منحرفان و راه کسانی که تقاضای نابجای دیدار خدا را داشتند.

ω دیدن خداوند

موسی سرانجام خدا را می بیند اما با چشم باطن! و عرفا در این زمینه می گویند: صحو یا بیداری دو مرحله دارد:

الف: صحو اول: همراه با هوای نفس است و کمالی نیست. (که قبل از محو است)

ب: صحو ثانی: پس از کشتن هوای نفس (شیطان بیرونی و از همه مهم تر شیطان درونی) است، بعد از محو و بیهوشی تا رسیدن به إفاقه و بهوشی است ...

در داستان رؤیت موسی با خداوند این دو مرحله (ایاک نعبد) و (ایاک نستعین) به چشم می خورد: (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسى صَعِقاً فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنينَ):

خَرَّ مُوسى صَعِقاً = رسیدن به مرحله ی محو یا سُکر است.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 266

2- رشید رضا، المنار، ج 9، ص 221 او این سخن را از ابن الاعرابی نقل می کند.

در حقیقت (کوه وجود دنیاطلبی موسی از بین رفت و به خدا رسید و فهمید که با چشم سر نمی توان خدا را دید بلکه جور دیگر باید دید و آن هم با چشم دل است بعد از اندکاک و فنای وجود مادی و وقتی می فهمد توبه می کند و در مرحله دوم با چشم خدا، خدا را می بیند)

فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ = رسیدن به مرحله ی صحو ثانی است که پس ازاین مرحله آماده ی دریافت ده فرمان و الواح تورات می شود

پس موسی بالأخره خدا را می بیند ولی با چشمی که بار اول با آن ندیده بود. (1)

ω دیدگاه مولانا

مولانا با اشاره به نورانی شدن چهره موسی براثر تجلی حق، آن را «تجربه استغراق عارف درانوار مکاشفه» (2) می داند، زیرا به قول عزالدین نسفی، «آنکه به مقام کشف رسد، از تمام حجآب ها درگذرد و به مشاهده و لقای خدای تعالی مشرف شود و آنچه را که تا آن زمان به علم الیقین دریافته بود، به عین الیقین مشاهده خواهد کرد تا آنجا که در سراسر وجود، جز خدای نبیند و نداند.» (3)

موسی نیز که به این مقام رسیده بود، چهره اش آن چنان نورانی شد که کسی یارای نگاه کردن به او را نداشت و او از خدا درخواست کمک می کند و خدا به او می گوید که: از لباست توبره ای بساز و رؤیت را با آن بپوشان، زیرا تنها لباس عارف است که می تواند این نور را تحمل کند، زیرا در اثر همراهی با عارف همانند او قدرت معنوی یافته است.

«هرگاه خداوند برای بنده ای از بندگانش خیر و نیکی بخواهد، او را به مقام کشف می رساند و حجاب بین او و نفس کل را برطرف می نماید تا او بر همه هستی آگاه شود.» (4) و جان او را قدرتی می دهد تا بتواند این نور را که کوه طور با تمام عظمت و قدرتش نتوانست تحمل کند و پاره گشت، در جسم ظریف خود بگنجاند.

همچنین مولانا از ماجرای میقات به توصیف چهره نورانی موسی براثر تجلی نور حق می پردازد که هرکس چهره نورانی او را می دید، نابینا می شد و از صفورا همسر وی که براثر دیدن روی او چشمانش را از دست داد، یاد می کند و صفورا در آن مظهر عاشق روشن بین است که با تابش «نوررشاد» موسی بر او، اگرچه چشم ظاهر را از دست داد، اما چشم باطن او را گشود ... و بدین صورت مولانا به تجلی نور حق در انبیاء و اولیاء اشاره می کند.

یوسف و موسی ز حق بردند نور

در رخ و رخسار و در ذات الصدور

روی موسی بارقی انگیخته

پیش رو او توبره آویخته

نور رویش آن چنان بردی بصر

که زمرد از دو دیده ی مار کر

او ز حق درخواسته تا توبره

گردد آن نور قوی را ساتره

توبره گفت از گلیمت ساز هین

کان لباس عارفی آمد امین

کان کسا از نور صبری یافته ست

نور جان در تاروپودش تافته ست

جز چنین خرقه نخواهد شد صوان

نور ما را برنتابد غیر آن

1- برگرفته از کتاب عرفانی فصوص الحکم ابن عربی (ره).

2- زرین کوب،سر نی، ج 1، ص 303

3- گوهرین، شرح اصطلاحات تصوف، ج 9، ص 53

4- همایی، مولوی نامه، ج 1، ص 60

ص:215

کوه قاف ار پیش آید بهر سد

همچو کوه طور نورش بر درد

از کمال قدرت ابدان رجال

یافت اندر نور بی چون احتمال

آنچه طورش برنتابد ذره ای

قدرتش جا سازد از قاروره ای

گشت مشکات و زجاجی جای نور

که همی درد ز نور آن قاف و طور

جسمشان مشکات دان دلشان زجاج

تافته بر عرش و افلاک این سراج

نورشان حیران این نور آمده

چون ستاره زین ضحی فانی شده

زین حکایت کرد آن ختم رسل

از ملیک لایزال و لم یزل

که نگنجیدم در افلاک و خلا

در عقول و در نفوس با علا

در دل مؤمن بگنجیدم چو ضیف

بی ز چون و بی چگونه بی ز کیف

تا به دلالی آن دل فوق و تحت

یابد از من پادشاهی ها و بخت

بی چنین آیینه از خوبی من

برنتابد نه زمین و نه زمن

بر دو کون اسب ترحم تاختم

بس عریض آیینه ای بر ساختم

هر دمی زین آینه پنجاه عرُس

بشنو آیینه ولی شرحش مپرس

حاصل این کز لبس خویشش پرده ساخت

که نفوذ آن قمر را می شناخت

گر بدی پرده ز غیر لبس او

پاره گشتی گر بدی کوه دو تو

ز آهنین دیوارها نافذ شدی

توبره با نور حق چه فن زدی

گشته بود آن توبره صاحب تفی

بود وقت شور خرقه ی عارفی

ز آن شود آتش رهین سوخته

کاوست با آتش ز پیش آموخته

و ز هوا و عشق آن نور رشاد

خود صفورا هر دو دیده باد داد

اولاً بر بست یک چشم و بدید

نور روی او و آن چشمش پرید

بعدازآن صبرش نماند و آن دگر

برگشاد و کرد خرج آن قمر (1)

آیا نور رخ موسی مکن اعمی صفورا را

چنین عشق نهادستی به نورش چشم بینا را (2)

تجلی حق بر قلب موسی به دلیل مکاشفات باطنی او بود که چون نوری بر کوه تابید و در اثر این نفوذ الهی کوه باعظمت از هم پاشید، اما این موضوع را کوردلان غرق در خیال که مغرور به علم رسمی خویش اند و مدعی کمال و آگاهی هستند، نمی توانند درک کنند:

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، صص 1057-1059

2- کلیات شمس، ص 73

ز آفتاب ار کرد خفاش احتجاب

نیست محجوب از خیال آفتاب

خوف او را خود خیالش می دهد

آن خیالش سوی ظلمت می کشد

آن خیال نور می ترساندش

بر شب ظلمات می چفساندش

از خیال دشمن و تصویر اوست

که تو بر چفسیده ای بر یار و

دوست

موسیا کشفت لمع بر که فراشت

آن مخیل تاب تحقیقت نداشت

هین مشو غره بدآنکه قابلی

مر خیالش را و زین ره واصلی (1)

انواری که شعشعه آن جسم خاکی را در وجود موسی به پرتو وحی روشن کرد، کوه طور را به مرتبه ای از اطوار فنا رساند که مثل صوفی از خود رسته ای به رقص و اهتزاز درآمد.

درواقع ازآن پس نیز چون موسی از اقصای دشت به جانب طور می آمد، کوه طور از مقدمش رقاص می شد و پرتو وحی او که با نور تجلی اتصال داشت، همچنان طور را از سکون و قرار که لازمه خودی است مانع می آمد اما باعث هدایت کافران نشد. (2)

تو ز دوری می نبینی جز که گرد

اندکی پیش آ ببین در گرد مرد

دیده ها را گرد او روشن کند

کوه ها را مردی او برکند

چون برآمد موسی از اقصای دشت

کوه طور از مقدمش رقاص گشت (3)

مقصود از نور موسی، انوار الهی است که به واسطه ی موسی بر کوه تافت و یا ازآن جهت که در این آیه گفته شده است: (فَلَمَّا تَجلَّی رَبُّهُ) رب و خداوندگار هر سالک و یا هر موجودی، اسمی است از اسماء خداوند که آن سالک یا موجود تحت تربیت و یا مظهر آن اسم است؛ زیرا منشأ اسماء ربوبی نسبت به آن هاست به موجودات خارجی و چون این جلوه بدین اعتبار که از رب موسی بود نسبتی به وی داشت؛ مولانا آن را به «نور موسی» تعبیر فرموده است و چون کوه طور از تابش انوار خدا بر خود شکافت، مولانا این حالت را تشبیه کرده است به حالت و جدی که بر صوفیه عارض می شود و در آن حالت، استغراقی به ایشان دست می دهد و از خودی خود بیرون می آیند و به رقص برمی خیزند و دست استغنا برجهان می افشانند و از فرط وجد و حالت، خرقه ی خود را می شکافند و به سوی مطرب می افکنند و وجه مشابهت حصول حالت انسلاخ از هستی است که بر طور عارض گشت چنانکه بر صوفیان در حال وجد و تأثیر سماع.

آنگاه برای آنکه ما از صوفی شدن کوه و وجد و حالت وی تعجب نکنیم، می گوید که: سنگ و خاک در مقابل قدرت و فعل حق یکسان اند و موسی نیز موجودی مادی و اصلش از خاک بود، زیرا آفرینش آدم و آدمیان به موجب روایات دینی از گل و خاک است و خدا در وی استعداد و نیروی پذیرش وحی و اصغا کلام خود نهاد، پس چه عجب اگر کوه نیز از جلوه ی جمال الهی مست و حیران و صوفی وار خرقه هستی را در هم شکافد (4)

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 908

2- زرین کوب، بحر در کوزه، ص 59

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 528

4- فروزان فر، شرح مثنوی شریف، ج 1، ص 329

ص:217

کوه طور از نور موسی شد به رقص

صوفی کامل شد و رست او ز نقص

چه عجب گر کوه صوفی شد عزیز

جسم موسی از کلوخی بود نیز (1)

قسمت پنجم: دیدار یترون و صفورا و فرزندان موسی در صحرا با موسی

در تورات آمده است:

- یترون، پدرزن موسی و کاهن مدیان وقتی شنید که خدا چه کارهایی برای موسی و قوم اسرائیل کرده و چگونه آن ها را از مصر رهانیده است. صفوره زن موسی را با دو پسر او برداشت و پیش موسی رفت. (موسی قبلاً زن خود را نزد یترون فرستاده بود)

- نام های دو پسر موسی جرشون و الیعازر بود. (2)

- هنگامی که بنی اسرائیل در دامنه ی کوه سینا خیمه زده بودند، زن و پدرزن و فرزندان موسی از راه رسیدند. پس به موسی خبر دادند که همسر و دو پسرش و یترون آمده اند.

– موسی به استقبال یترون رفت، به او تعظیم کرد و صورت او را بوسید. پس از احوال پرسی، آن ها به خیمه ی موسی رفتند و موسی برای پدرزنش تعریف کرد که چه بلاهایی بر سر فرعون و مصری ها آورد تا بنی اسرائیل را رهایی دهد و چه مشقّتی را در طول این سفر تحمّل کردند تا به آنجا رسیدند و چگونه خداوند قوم خود را از خطرات و دشواری ها نجات داد.

– یترون به سبب احسان خداوند بر بنی اسرائیل و آزادی آن ها از مصر بسیار خوشحال شد و گفت: متبارک باد خداوند که قوم خود را از دست فرعون و مصریان نجات داد.

– اکنون می دانم که خداوند بزرگ تر از همه ی خدایان است؛ زیرا او قوم خود را از دست مصریان متکبّر و بی رحم نجات داده است.

– یترون قربانی سوختنی و قربانی های دیگر به خدا تقدیم کرد و هارون و همه ی بزرگان قوم اسرائیل به دیدن او آمدند و در حضور خدا برای خوردن گوشت قربانی دورهم نشستند. (3)

قسمت ششم: تعیین قضات با کمک یترون

در تورات آمده است:

– روز بعد موسی برای رسیدگی به شکایات مردم در جایگاه خود نشست و مردم از صبح تا غروب در حضور او ایستادند. یترون وقتی دید که رسیدگی به شکایات مردم وقت زیادی را می گیرد، به موسی گفت: «چرا این کار را به تنهایی انجام می دهی؟ چرا مردم را تمام روز سرپا نگه می داری؟»

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 42

2- «جرشون» به معنی غریب است زیرا به هنگام تولّد او موسی گفته بود: من در زمین بیگانه غریب هستم. - «الیعازر» هم یعنی: خدا یاور من است. چون موسی هنگام تولّد او گفته بود: خدای پدرم مرا یاری کرد و مرا از شمشیر فرعون نجات داد

3- سفر خروج، اصحاح 18، آیات: 1- 12

ص:218

- موسی جواب داد: من باید این کار را بکنم زیرا مردم برای حلّ مشکلات خود پیش من می آیند تا از خدا مسئلت نمایند. وقتی بین دو نفر اختلافی پیش می آید، نزد من می آیند و من تشخیص می دهم که حق با کدام است و احکام و اوامر خدا را به آن ها تعلیم می دهم

- پدرزن موسی گفت: این درست نیست تو با این کار، خود را از پای درمی آوری و قوم را نیز خسته می کنی. تو نمی توانی این کار سنگین را به تنهایی انجام دهی.

- حرف مرا گوش کن و نصیحت مرا بپذیر و خدا تو را برکت خواهد داد.

- تو در حضور خدا نماینده ی این مردم باش و مسائل و مشکلات ایشان را به او بگو.

- دستورات خدا را به آن ها یاد بده و بگو که چطور زندگی کنند و چه رفتاری داشته باشند.

- در ضمن از میان قوم اسرائیل افرادی کاردان و خداترس و درستکار که از رشوه متنفّر باشند انتخاب کن تا میان مردم قضاوت کنند.

– برای هر هزار نفر یک قاضی تعیین کن. آن قاضی هم به نوبه ی خود از میان هر هزار نفر، ده نفر را انتخاب کند تا هر یک قاضی، صد نفر باشد.

– هر یک از این ده قاضی به نوبه ی خود از میان گروه صد نفره ی خویش دو نفر را انتخاب کنند تا هر یک قاضی پنجاه نفر باشد.

– هر یک از این دو قاضی نیز از میان گروه صدنفره ی خویش، دو نفر را انتخاب کنند تا هر یک قاضی پنجاه نفر باشد.

– هر یک از این دو قاضی نیز از میان گروه پنجاه نفره ی خود، پنج نفر را انتخاب کنند تا هر یک قاضی ده نفر باشد.

– بگذار قضاوت قوم بر عهده ی این افراد باشد و آن ها فقط مسائل بسیار مهم و پیچیده را نزد تو بیاورند، ولی مسائل کوچک را خود حل کنند.

– به این ترتیب، دیگران را در کار خود شریک می کنی و بار مسئولیت تو سبک تر می شود.

– اگر این روش را در پیش گیری و خواست خدا نیز چنین باشد. آن وقت خسته نخواهی شد و قوم نیز درحالی که اختلافشان حل شده است، راضی به خانه های خویش بازخواهند گشت.

– موسی نصیحت پدرزن خود را پذیرفت و مطابق پیشنهاد او عمل کرد.

– او مردان کاردانی را برگزید و از میان آن ها برای هر هزار نفر، صد نفر، پنجاه نفر و ده نفر قضاتی تعیین کرد.

– آن ها مرتّب به کار قضاوت مشغول بودند و به مشکلات و اختلافات کوچک تر رسیدگی می کردند ولی برای حلّ مسائل مهم و پیچیده نزد موسی می آمدند.

– پس از چند روز موسی پدرزنش را بدرقه کرد و او به ولایت خود برگشت. (1)

ω موسی قضات تعیین می کند

– از زبان حضرت موسی آمده است: در آن روزها به مردم گفتم: شما برای من بار سنگینی هستید و من نمی توانم به تنهایی این بار را به دوش بکشم، چون خداوند شمارا مثل ستارگان زیاد کرده است.

– خداوند، خدای نیاکانتان، شمارا هزار برابر افزایش دهد و طبق وعده اش شمارا برکت دهد.

1- سفر خروج، اصحاح 18، آیات: 13- 27

– ولی من چگونه می توانم به تنهایی تمامی دعواها و گرفتاری هایتان را حلّ و فصل نمایم؟ بنابراین از هر قبیله چند مرد دانا و مجرّب و فهمیده انتخاب کنید و من آن ها را به رهبری شما منصوب خواهم کرد

– ایشان با این کار موافقت کردند و من افرادی را که آن ها از هر قبیله انتخاب کرده بودند برایشان گماردم تا مسئولیت گروه های هزار، صد، پنجاه و ده نفری را به عهده گرفته به حلّ دعواهای آنان بپردازند.

– به آن ها دستور دادم که در همه حال، عدالت را کاملاً رعایت کنند، حتّی نسبت به غریبه ها.

– به آن ها گوشزد کردم: «هنگام داوری از کسی جانبداری نکنید، بلکه نسبت به بزرگ و کوچک یکسان قضاوت نمایید. از مردم نترسید، چون شما از طرف خداوند داوری می کنید. هر مسئله ای که حلّ آن برایتان مشکل است نزد من بیاورید تا من آن را فیصله دهم.»

– در همان وقت دستورات دیگری را هم که قوم می بایست انجام دهند، به ایشان دادم. (1)

قسمت هفتم: بررسی پیام های قرآنی 2 دسته آیات

1) سوره بقره: آیات 55 – 56

(وَ إِذْ قُلْتُمْ يَامُوسىَ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتىَ نَرَى اللهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنتُمْ تَنظُرُونَ (*) ثمُّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (*)) (2)

پیام ها

1. از عاقبت لجاجت، جسارت، بی ادبی و توقّعات نابجای گذشتگان، عبرت بگیرید. ((لَنْ نُؤْمِنَ) (فَأَخَذَتْكُمُ))

2. برای گروهی منطق و استدلال و موعظه کافی است، ولی برای گروهی قهر و غلبه لازم است. (فَأَخَذَتْكُمُ)

3. اگر خداوند نیست تا او را ببینید، امّا آثار او که دیدنی است. چرا با دیدن آن ها ایمان نمی آورید.

(فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ)

4. رجعت و معاد، امر محالی نیست. بعضی از مردگان در همین دنیا زنده شده اند. (بَعَثْناكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ)

5. رمز بروز برخی تلخی ها و سپس نجات از آن ها، پیدا شدن روحیه ی شکرگزاری است.

(بَعَثْناكُمْ) (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)

2) سوره ی اعراف: آیات 143/ 155-156

(وَ لَمَّا جَاءَ مُوسىَ لِميقَاتِنَا وَ كلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنى أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَئنى وَ لَكِنِ انظُرْ إِلىَ الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَئنى فَلَمَّا تجَلىَ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسىَ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَنَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ (*))...(وَ اخْتَارَ مُوسىَ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّميقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَ إِيَّاىَ أَ تهْلِكُنَا بِما فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِىَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِها مَن تَشَاءُ وَ تهْدِى مَن تَشَاءُ أَنتَ

1- سفر تثنیه، اصحاح 1، آیات: 9- 18

2- ترجمه: «و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!» پس صاعقه شما را گرفت در حالی که تماشا می کردید. (*) سپس شما را پس از مرگتان، حیات بخشیدیم شاید شکر (نعمت او را) بجا آورید. (*)»

ص:220

وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنتَ خَيرُ الْغَفِرِينَ (*) وَ اكْتُبْ لَنَا فِي هَاذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الاَخِرَهِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَىْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَوهَ وَ الَّذِينَ هُم بِايَاتِنَا يُؤْمِنُونَ (*)) (1)

پیام های آیه 144

1. سخن گفتن خداوند با موسی، در جهت رشد و تربیت او بود. (كَلَّمَهُ رَبُّهُ)

2. آمدن به میقات و شنیدن سخن خداوند، شوق دیدار را نیز در موسی زنده کرد.

(لَمَّا جاءَ) ... (قالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ)

3. خداوند، با چشم ظاهر دیدنی نیست، نه در دنیا و نه در آخرت. (لَنْ تَرانِي)

4.تجلّی خداوند بر موجودات طبیعی، امکان دارد. (تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ)

5. خداوند را باید از راه آثارش شناخت و به جلوه های او نگریست.

(حقیقت تجلّی هم روشن نیست، بلکه آثار آن مشهود است). (تَجَلَّى) ... (جَعَلَهُ دَكًّا)

6. خدا دیدنی نیست وگرنه موسی شایستگی و لیاقت دارد. (سُبْحانَکَ)

7. دیده شدن خداوند با چشم، نشانه ی جسم بودن اوست که باید خداوند را از آن منزّه دانست. (سُبْحانَکَ)

8. فکر و تقاضای ناروا نیز توبه دارد، هرگاه درباره خداوند توهّم باطلی تصوّر شد، باید سریعاً او را تنزیه کرد.

(سُبْحانَکَ)

9. پس از روشن شدن حقیقت، باید آن را پذیرفت و به آن اعتراف کرد. (قالَ) ... (أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ)

10. انبیا، پیشگامان راه مکتب اند. (أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ)

پیام های آیه 155-156

1. برای حضور در مراکز مهم و مسائل حسّاس، باید گزینش انجام شود و افرادی انتخاب شوند، نه هر کس و در هر سطحی حاضر شود. (وَ اخْتارَ مُوسی)

2. مردن، از تحمّل فشار حرف مردم آسان تر است. (لَوْ شِئْتَ أَهْلَکْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِیَّایَ) (یعنی ای کاش قبل از آمدن مردم همراه من به کوه طور، جان ما را می گرفتی که تحمّل اینکه بگویند: تو بهترین ها را برگزیدی و به قتلگاه بردی و آنان را نابود کردی و ... سخت تر است.)

3. پیامبران در حرکات خود، به ظاهر عمل می کنند نه به علم غیب. ازاین رو گاهی برگزیدگان انبیا نیز نالایق درمی آیند. (بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ مِنَّا)

1- ترجمه: و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا! خودت را به من نشان ده تا تو را ببینم!» گفت: «هرگز مرا نخواهی دید! ولی به کوه بنگر، اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید!» اما هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را همسان خاک قرار داد و موسی مدهوش به زمین افتاد. چون به هوش آمد، عرض کرد: «خداوندا! منزهی تو (از اینکه با چشم تو را ببینم)! من به سوی تو بازگشتم! و من نخستین مؤمنانم!»(*) ... موسی از قوم خود، هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید و هنگامی که زمین لرزه آنها را فرا گرفت (و هلاک شدند)، گفت: پروردگارا! اگر می خواستی، می توانستی آنها و مرا پیش از این نیز هلاک کنی! آیا ما را به آنچه سفیهانمان انجام داده اند، (مجازات و) هلاک می کنی؟! این، جز آزمایش تو، چیز دیگر نیست که هر کس را بخواهی (و مستحق بدانی)، به وسیله آن گمراه می سازی و هر کس را بخواهی (و شایسته ببینی)، هدایت می کنی! تو ولیّ مایی و ما را بیامرز، بر ما رحم کن و تو بهترین آمرزندگانی! (*) و برای ما، در این دنیا و سرای دیگر، نیکی مقرّر فرما چه اینکه ما به سوی تو بازگشت کرده ایم! «(خداوند در برابر این تقاضا، به موسی) گفت»: مجازاتم را به هر کس بخواهم می رسانم و رحمتم همه چیز را فراگرفته و آن را برای آنها که تقوا پیشه کنند و زکات را بپردازند و آنها که به آیات ما ایمان می آورند، مقرّر خواهم داشت! (*)

4. گاهی آتش قهر الهی چنان فراگیر است که خشک و تر را باهم می سوزاند.

(أَ تُهْلِکُنا بِما فَعَلَ السُّفَهاءُ) (خوبان را به خاطر سکوت و بی تفاوتی)

5. بهانه گیری، نشانه ی سفاهت است. (السُّفَهاءُ)

6. بلاها و حوادث، گاهی آزمایش الهی است، (إِنْ هِیَ إِلَّا فِتْنَتُکَ ...) که در آن افراد شناخته شده و صف ها از هم جدا می شود. (تُضِلُّ) ... (تَهْدِی)

7. ستایش خداوند پیش از دعا، از آداب دعاست. (أَنْتَ وَلِیُّنا فَاغْفِرْ لَنا)

8. تا صفحه ی روح از آلودگی گناه پاک نشود، رحمت الهی را جذب نمی کند. (فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا)

9. آمرزش و عفو الهی، (برخلاف بخشش مردم که یا با تأخیر است، یا همراه با منّت و تحقیر) بهترین بخشایش هاست. (خَیْرُ الْغافِرِینَ)

10. بهترین گام ها و کارها، باثبات ترین آن هاست. (وَ اکْتُبْ لَنا)

11. انبیا در فکر تأمین سعادت دنیا و آخرت مردم اند. (وَ اکْتُبْ لَنا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ)

12. از بهترین دعاها، جامع ترین آن هاست. (فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ)

13. بازگشت خالصانه به سوی خدا، راه دریافت الطاف الهی است. (هُدْنا)

14. رحمت الهی نامحدود است، اگر کسی به آن نرسید، تقصیر از خود اوست. (رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ)

نقصی در فاعلیّت رحمت الهی نیست، بلکه نقص در قابلیّت و استقبال ماست.

15. رحمت خداوند فراگیر است، ولی عذاب الهی چنین نیست.

(رَحْمَتِی وَسِعَتْ) ... (عَذابِی أُصِیبُ بِهِ مَنْ أَشاءُ) اصل، رحمت الهی است و عذاب او عارضی است.

(برای رحمت، فعل ماضی (وَسِعَتْ)، ولی برای عذاب فعل مضارع (أُصِیبُ) آمده است)

16. دعای انبیا نیز در چهارچوب حکمت و قانون الهی مستجاب می شود. (اکْتُبْ لَنا) ... (فَسَأَکْتُبُها لِلَّذِینَ ...)

17. باوجود تقوا و عمل به تکالیف، شمول رحمت الهی حتمی است، (فَسَأَکْتُبُها لِلَّذِینَ ...)

18. ولی باوجود گناه و معصیت، عذاب حتمی نیست، زیرا با توبه و استغفار، امکان مغفرت وجود دارد.

(عَذابِی أُصِیبُ بِهِ مَنْ أَشاءُ)

19. رحمت الهی بی نهایت است، امّا شرط بهره وری از آن، تقوا، پرداخت زکات و ایمان است.

(یَتَّقُونَ) ... (الزَّکاهَ) ... (یُؤْمِنُونَ) بنابراین کسی که زکات نمی دهد و یا بی تقوا است، از رحمت الهی محروم و در معرض عذاب الهی است.

20. زکات، در شریعت یهود نیز بوده است. (یُؤْتُونَ الزَّکاهَ)

21. آنچه سبب دریافت الطاف الهی است، ایمان به تمام آیات است، نه بعض آن ها. (بِآیاتِنا یُؤْمِنُونَ)

ص:222

ص:223

فصل دوم: داستان مناجات چهل روزه برای دریافت الواح تورات و فتنه ی سامری و گوساله پرستی بنی اسرائیل در 21 قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

عنوان

قسمت ها به ترتیب زمان

بر

اساس

اشعار

شاعران

.1

ملاقات

موسی با خداوند برای اعطای الواح شریعت و برنامه ریزی موسی برای مناجات 30 روزه

در کوه (از اول ذی القعده

تا

آخر ذی القعده) و انتخاب هارون به عنوان جانشین

قرآن

و روایات تورات

صفی

علیشاه

حدیقه

سنایی

ناصرخسرو

خاقانی

عطار

شمس

تبریزی

نظامی

امیر

معزی

اقبال

ظهیر

فاریابی

.2

شوق

مناجات با پروردگار و سخنان خداوند با موسی

در

کوه طور

قرآن

صفی

علیشاه

.3

برخی

از مناجات موسی با خداوند در کوه طور

روایات

شمس

تبریزی

.4

تمدید

جلوه های معنوی پروردگار از سی شب به چهل شب برای نزول 10 فرمان

(از

اوّل ذی الحجّه تا دهم ذی حجه، عید قربان)

قرآن

و تورات

صفی

علیشاه

.5

فتنه ی

سامری در این 10 روز (اول تا دهم ذی الحجّه)

قرآن

و روایات و تورات

صفی

علیشاه

.6

برخورد

هارون با گوساله پرستان و عکس العمل آن ها

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

حبیب

خراسانی

ناصرخسرو

شمس

تبریزی

منصور

حلّاج

.7

نزول

الواح تورات در این 10 روز و مفادّ احکام آن

قرآن

و روایات و تورات

صفی

علیشاه

.8

انتظار

خداوند از موسی و بنی اسرائیل در قبال

نزول

الواح تورات

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

حافظ

شمس

تبریزی

ناصرخسرو

صباحی

بیدگلی

اقبال

سنایی

ظهیر

فاریابی

ص:224

خاقانی

.9

ذکر

عاقبت سرکشان و تکذیب کنندگان

قرآن

صفی

علیشاه

جامی

.10

خبردار

شدن موسی از فتنه سامری

قرآن

و روایات و تورات

صفی

علیشاه

.11

اولین

عکس العمل موسی پس از گوساله پرستی قومش

و

برخوردش با هارون

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

.12

دفاعیات

هارون

قرآن

صفی

علیشاه

.13

آرام

شدن موسی و دعا به درگاه الهی

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

.14

صحبت

موسی با گوساله ی طلایی

قرآن

و روایات

–

.15

برخورد

موسی با سامری و سؤال و جواب های بین آن ها

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

مولانا

.16

عاقبت

سامری و گوساله اش

قرآن

صفی

علیشاه

مولانا

عطار

نیشابوری

انوری

.17

برخورد

موسی با جمعیت گوساله پرست

قرآن

و تورات

صفی

علیشاه

.18

سخنان

بنی اسرائیل در توجیه گوساله پرستی خود

و

پیشنهاد موسی از طرف خداوند به آن ها

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

مولانا

.19

پشیمانی

گوساله پرستان و توبه ی آن ها

باهمان

شرطی که خداوند تعیین کرد و به موسی ابلاغ نمود و فلسفه ی این نوع توبه کردن

قرآن

و روایات

صفی

علیشاه

20.

قبولی

توبه بنی اسرائیل

قرآن

صفی

علیشاه

مولانا

21.

بررسی

پیام های قرآنی 7 دسته آیات

اعراف:142

اعراف: 144-154

بقره:83-84

بقره:51-54

طه: 83-98

نساء:66-68

انعام:151-154

ص:225

قسمت اوّل: ملاقات موسی با خداوند در کوه برای اعطای الواح شریعت و انتخاب هارون به عنوان جانشین

پس از اینکه بنی اسرائیل متوجه شدند خداوند قابل رؤیت نیست و زنده شدن 70 نماینده خود را دیدند به خداوند ایمان آوردند اما موسی به آنها گفت خداوند قرار است دستورات جدیدی برایتان نازل کند تا هدایت پیدا کنید و شکرگذار او باشید و من باید 30 روز به کوه بروم و در میان شما نباشم اینک هارون برادرم را جانشین خود تعیین می کنم و در نبود من اگر به مشکلی خوردید سراغ او بروید و از تفرقه و اختلاف به شدت دوری کنید تا پس از 30 روز برگردم.

قرار بود موسی علیه السلام منتظر روز موعود شود تا خداوند به او خبر دهد تا برای گرفتن احکام تورات، به کوه طور برود امّا موسی عجله کرد و با بیان برخی هشدارها به هارون و علی رغم نگرانی از برخی مفسدین؛ هارون را جانشین خویش در میان بنی اسرائیل قرار داده و تنهایی به سوی میقات رفت.

در قرآن آمده است:

1- «موسی به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و درراه اصلاح آن ها بکوش و هیچ گاه از طریق مفسدان پیروی مکن» (1)

گفت موسی مر برادر را که من

می روم بر طور ز امر ذو المنن

تا در آن میقات از پروردگار

بر من آید آن کتاب نامدار

تو ز من در قوم من شو جانشین

امر ایشان بر صلاح آر ای امین

پیروی ناور به راه مفسدان

کان تو را بر عقل و دین دارد زیان (2)

v در تورات آمده است:

- خداوند به موسی گفت: «نزد من به بالای کوه بیا و بمان تا لوح های سنگی و تورات و احکامی که نوشته ام تا آن ها را تعلیم دهی به تو دهم» پس موسی با خادم خود، یوشع برخاست و موسی به بالای کوه خدا آمد و به مشایخ گفت: برای ما در اینجا توقّف کنید تا نزد شما برگردیم. همانا هارون و حور با شما می باشند، پس هرکه کاری دارد نزد آن ها برود. پس به بالای کوه آمد و ابر، کوه را گرفت و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت و

شش روز ابر آن را پوشانید و روز هفتم موسی را از میان ابر صدا کرد. درحالی که منظر جلال خداوند مثل آتش سوزنده در نظر بنی اسرائیل بر قلّه ی کوه بود.

- موسی به میان ابر داخل شد و بر بالای کوه آمد و چهل روز و چهل شب در کوه ماند. (3)

1- أعراف: 142 (...و قالَ مُوسی لِأَخیهِ هارُونَ اخْلُفْنی فی قَوْمی وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبیلَ الْمُفْسِدینَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 261

3- سفر خروج، اصحاح 24 آیات: 12- 18

نکته ها

ω مگر هارون پیامبر نبود که موسی علیه السلام او را به جانشینی خود و رهبری و امامت بنی اسرائیل منصوب کرد؟ پاسخ: مقام نبوت چیزی است و مقام امامت چیز دیگر، هارون پیامبر بود ولی عهده دار مقام رهبری همه جانبه بنی اسرائیل نبود، بلکه مقام امامت و رهبری همه جانبه مخصوص موسی علیه السلام بود، اما به هنگامی که می خواست برای مدتی از قوم خود جدا شود، برادرش را به عنوان امام و پیشوا انتخاب کرد و ازاینجا روشن می شود که مقام امامت مقامی برتر از مقام نبوت است.

ω مراد از اصلاح

اصلاح در مسائل اجتماعی و جامعه است، نه اصلاح در رفتار فردی و شخصی. (کلمه ی (أَصْلِحْ)، پس از (اخْلُفْنِی) آمده است.)

ω چرا موسی به برادر گفت از پیروی مفسدان بپرهیزد؟ بااینکه هارون، پیامبر بود و معصوم و هرگز پیرو طریق مفسدان نبود! پاسخ: این در حقیقت یک نوع تأکید برای توجه دادن برادر به اهمیت موقعیت خود در میان بنی اسرائیل است و شاید این موضوع را نیز می خواست برای بنی اسرائیل روشن سازد، که در برابر اندرزها و نصایح و رهبری های خردمندانه هارون، تسلیم باشند و امرونهی و اندرز او را بر خود سنگین نشمرند و دلیل بر کوچکی خود ندانند، همان طور که هارون با آن مقام برجسته اش در برابر نصیحت و اندرز موسی علیه السلام کاملاً تسلیم بود. (1)

همچنین در زمان حضرت موسی، مفسدانِ توطئه گری بودند که موسی نگران آن ها بود و به هارون سفارش می کرد: نگذار زمام امور را به دست گیرند و خواسته یا ناخواسته دنباله رو آنان شوی.

1- در صحیح مسلم، در باب «فضائل الصحابه» از سعد نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی: «تو نسبت به من، به منزله هارون از موسی هستی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست» و پیامبر صلی الله علیه و آله به مناسبتهای مختلف و در جریانهای گوناگون این جمله را تکرار فرموده و این نشان می دهد که یک حکم عمومی است. «صحیح مسلم جلد چهارم صفحه 187 طبع دار احیاء التراث العربی چاپ دوم 1972» ω محتوای حدیث منزلت: اگر از پیش داوری های تعصب آمیز و بهانه جویی ها، خود را برکنار داریم، از این حدیث استفاده می کنیم که علی

علیه السلام تمام مناصبی را که هارون نسبت به موسی علیه السلام و در میان بنی اسرائیل داشت- به جز نبوت- داشته است و مقام علی بالاتر از نبوت بلکه امامت بود؛ و او توانست جانشین خوبی برای پیامبر باشد زیرا در جنگها ایثار کرد و جان فشانی ها در دفاع از پیامبر کرد و خود را ندید و در بستر پیامبر خوابید تا بجای او کشته شود و چون لفظ حدیث عام است و استثناء جمله الا انه لا نبی بعدی نیز این عمومیت را تاکید می کند و هیچ گونه قید و شرطی درحدیث وجود ندارد، که آن را تخصیص بزند، بنا بر این امور زیر را از حدیث می توان استفاده کرد: ω 1- علی علیه السلام بالاترین و افضل امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بود، همانگونه که هارون چنین مقامی را داشت. ω 2- علی علیه السلام وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله و معاون خاص و پشتیبان او و شریک در برنامه رهبری او بود، آنجا که خداوند به پیامبر ص که عبد بود هدیه داد و فرمود: (أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ (1) وَ وَضَعْنَا عَنکَ وِزْرَکَ (2) الَّذِی أَنقَضَ ظَهْرَکَ (3) وَ رَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ (4)»: آیا ما سینه تو را گشاده نساختیم، (1 و بار سنگین تو را از تو برنداشتیم؟! (2) همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می کرد! (3) و آوازه تو را بلند ساختیم! (4) این کدام بار بود که خداوند از پشت پیامبرش برداشت؟ قرائن آیات به خوبی نشان می دهد که منظور همان مشکلات رسالت و نبوت و دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بوده است که به مدد علی علیه السلام و جانشینی او پس از پیامبر انجام شد و قرآن برخی از این مناصب را برای هارون ثابت کرده است آنجا که از زبان موسی می گوید: وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هارُونَ أَخِی، اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی (سوره طه آیه 29 تا 32): «وزیری از خاندانم برای من قرار ده، هارون برادرم را، نیروی مرا به او افزایش ده و او را در برنامه من شریک ساز». ω 3- علی علیه السلام علاوه بر برادری عمومی اسلامی

مقام خاص اخوت و برادری اختصاصی و معنوی پیامبر ص را دارا بود. ω 4- علی علیه السلام جانشین و خلیفه پیامبر ص بود و با وجود او هیچکس دیگر چنین شایستگی را نداشت.

ص:227

ω محتوای حدیث منزلت در اشعار شعرای برجسته ایرانی:

او چو موسی علی ورا هارون

هر دو یکرنگ از درون و برون (1)

چو هارون ز موسی علی بود در

دین

هم انباز و هم هم نشین محمد

به محشر ببوسند هارون و موسی

ردای علی و آستین محمد (2)

به هارون ما داد موسی قرآن را

نبوده است دستی بر آن سامری را (3)

فتی عالم هاد وزیر کأنه

کلیم و هارون و خضر و یوشع (4)

فلک به پیش وزیر هارون رأی

نطاق بسته به هارونی آید این است عجاب (5)

چون دست کلیم پای گلگونش

هارون وزیر گشته هارونش (6)

گر سخن گوید چو موسی هر که هست

دائمش از شوق هارون می کند (7)

کلیم را بشناسد به معرفت هارون

اگر عصاش نباشد و گر ید بیضا (8)

به هارونی اش خضر و موسی دوان

مسیحا چه گویم چو موکب روان (9)

در دل حق سر مکنونیم ما

وارث موسی و هارونیم ما (10)

روی او در ملک روشن چون کف

موسی بود

طبع این در عدل صافی چون دل هارون بود (11)

طبل سان موسی و نعلین هارونت

چه سود

چون به زیر یک ردا فرعون داری صد هزار (12)

من چه گویم از مقام آن حکیم نکته سنج

کرده زرتشتی ز نسل موسی و هارون ظهور (13)

1- حدیقه سنایی، ص 198
2- دیوان ناصر خسرو، ص 63
3- دیوان ناصر خسرو ، ص 63
4- دیوان خاقانی، ص 280
5- دیوان خاقانی ، ص 32
6- تحفه العراقین خاقانی، ص 10
7- دیوان عطار، ص 329
8- کلیات شمس، ص 130
9- هفت پیکر، ص 847
10- کلیات اقبال، ص 52
11- دیوان امیر معزی، ص 156
12- دیوان سنایی، ص 210
13- کلیات اقبال، ص 263

ص:228

برادران ز تو قادر شدند و مست

ظفر

چنان که موسی عمران به شرکت

هارون (1)

پیش تخت خسرو موسی کف هارون

زبان

این منم چون سامری سحر از بیابان انگیخته (2)

تو راست معجزه ی سروری به

استقلال

نه چون نبوت موسی به شرکت هارون (3)

قسمت دوّم: شوق مناجات با پروردگار و سخنان خداوند با موسی در کوه طور

ازآنجاکه شوق مناجات با پروردگار و شنیدن آهنگ وحی در دل موسی شعله ور بود، آن چنان که سر از پا نمی شناخت و همه چیز حتی خوردن و آشامیدن و استراحت را- طبق روایات- در این راه فراموش کرده بود، با سرعت این راه را پیمود و قبل از دیگران تنها به میعادگاه پروردگار رسید.

در قرآن آمده است وحی بر او نازل شد:

1- «ای موسی چه چیز سبب شد که پیش از قومت به اینجا بیایی و در این راه عجله کنی»؟!

موسی بلافاصله عرض کرد:

1- «پروردگارا! آن ها به دنبال منند و من برای رسیدن به میعادگاه و محضر وحی تو، شتاب کردم تا از من خشنود شوی». (4)

بعد فرعون آن جماعت از کلیم

خواستند آداب شرعی مستقیم

کرد موسی در مناجات این سؤال

شد خطاب از بارگاه ذوالجلال

که بیا با جمعی از قومت به طور

تا دهیمت ما کتابی در حضور

رفت با هفتاد ز اسرائیلیان

هشت هارون را به جایش در مکان

چون که شد نزدیک پیش از قوم او

رفت سوی طور بهر گفتگو

شد خطاب او را که ای موسی چه بود

که ز قوم اشتاب کردی در ورود

گفت قوم آیند اینک براثر

من شدم بهر رضایت پیش تر

مر که این تعجیل درراه طلب

زود بر خوشنودیت گر در سبب

سرعت اندر امتثال امر دوست

موجب خوشنودی و تعظیم اوست (5)

نه تنها عشق مناجات تو و شنیدن سخنت مرا بی قرار ساخته بود، بلکه مشتاق بودم هر چه زودتر قوانین و احکام تو را بگیرم و به بندگانت برسانم و از این راه رضایت تو را بهتر جلب کنم، آری من عاشق رضای توأم و مشتاق شنیدن فرمانت.

چون خطاب امر فاخلع کرد شبی

نعلیک را

پابرهنه اخذ الواح و آیات آمدی

1- فاریابی، دیوان

2- دیوان خاقانی، ص 326

3- فاریابی، دیوان،ص 72

4- طه: 83- 84 (وَ ما أَعْجَلَکَ عَنْ قَوْمِکَ یا مُوسی (*) قالَ هُمْ أُوْلاءِ عَلی أَثَرِی وَ عَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِترَضیَ (*))

5- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 461

ص:229

نکته ها

ω این سؤال خدای تعالی چه وقت صورت گرفته در ابتدای حضور موسی در میعاد طور یا در اواخر آن؟

آیه شریفه با هر دو می سازد، چون سؤال از اینکه چرا عجله کردی غیر از خود عجله است که مقارن با سیر و ملاقات است ولی احتمالاً این سخن خداوند در زمانی که قوم بنی اسرائیل گوساله پرست شدند و موسی هنوز در کوه مشغول مناجات بود گفته شده و در ابتدای ورود موسی به طور نبوده.

ω با در نظر گرفتن اینکه گمراه شدن بنی اسرائیل به وسیله سامری به خاطر دیر کردن موسی در مناجات و شوق مناجات باخدا بوده، جمله (فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِنْ بَعْدِکَ) (طه:85) (1) باید خود موسی علیه السلام را نیز در گمراهی قومش مقصر دانست؛ زیرا کسی که مسئولیت هدایت یک قوم را قبول می کند باید از بسیاری لذت ها حتی بالاترین و حلال ترین آن ها که سخن گفتن باخدا است در برخی مواقع که خطر گمراهی در امت وجود دارد بگذرد.

انسان وقتی عبد می شود دیگر خود را نمی بیند و درست است که خداوند می گوید: (و واعدنا موسی ثلاثین لیله و اتممناها بعشر)؛ و این وعده را خداوند گذاشت اما زمان آن را معلوم نکرده بود و موسی عجله کرد و هارون را جانشین خود کرد و به فکر لذت مناجات با خداوند بود و قومش را رها کرد.

باوجوداینکه هارون پیامبر بود ولی وزیر و پشتیبان موسی بود و نمی توانست به تنهایی در مقابل قوم جاهل بایستد؛ و این را موسی و حتی خود هارون دیر فهمیدند؛ و موسی تنها از عصبانیت تنها سر و ریش برادر بزرگش را گرفت و هارون با لفظ (یابن ام) او را آرام کرد و فهماند که اشتباه کرده و کوتاهی کرده.

بر اساس آیه ی (فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ) (اعراف: 165) [تسلیم یا سکوت در برابر فسق و فساد و عدم قطع رابطه با ستمگران، شرکت در فسق و ظلم و موجب اشتراک با ظالمین در عذاب است] (2) و بسیاری افراد بنی اسرائیل در آن زمان اهل سکوت بودند و بی طرف و نهی از منکر نمی کردند و به همین دلیل مورد خشم و غضب و عذاب واقع شدند؛ و همان طور که در پایان داستان روشن می شود هارون نیز فهمید که اشتباه کرده و در مقام جانشینی وظیفه خود را خوب انجام نداده زیرا نتوانست به تنهایی از پس هدایت قوم برآید و

1- طباطبایی، ترجمه المیزان، ج 14، ص 266

2- مقصود از فراموشی تذکرها بی تاثیر شدن آن در دل های ایشان است، هر چند به یاد آن تذکرها بوده باشند، زیرا اخذ الهی مسبب از بی اعتنایی به اوامر او و اعراض از تذکرهای انبیای او است و گر نه اگر مقصود فراموشی باشد عقوبت معنا نداشت چون فراموشی بحسب

طبع خودش مانع از فعلیت تکلیف و حلول عقوبت است. توضیح اینکه، انسان وقتی به وسایل و وسایط مختلفی که خداوند در اختیارش گذاشته متذکر و متوجه به تکالیفی الهی شود (و حتما می شود) امتثال آن تکالیف یا موافق طبع و میل درونی او است و یا نیست و در صورتی که موافق طبع او نباشد یا بخاطر خدا از میل نفسانی خود چشم پوشیده و آن تکالیف را انجام می دهد و یا به حدود الهی و تکالیف او وقعی ننهاده و بخاطر میل نفسانی خود خدا را معصیت می کند، چیزی که هست بار اول از این نافرمانی خود در دل احساس شرمساری و ناراحتی می کند و در هر بار دیگری که نافرمانی را تکرار کند آن احساس ضعیف تر شده و بی اعتنایی به امر پروردگار در نظرش آسان تر می شود، هم چنان که اثر تذکرهای انبیاء (ع) هم در دلش کمتر می گردد و خلاصه در هر تکراری امکان معصیت در نظرش قوی تر و اثر تذکرات ضعیف تر شده تا آنجا که بطور کلی تذکرات در دلش بی اثر و وجود و عدمش یکسان می شود، در آیه مورد بحث که فرمود: (فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ ...) مقصود از نسیان همین بی اثر شدن تذکرات است و نیز آیه شریفه دلالت می کند بر یک سنت عمومی الهی- نه اینکه این روش تنها اختصاص به بنی اسرائیل داشته باشد- و آن سنت این است که جلوگیری نکردن از ستم ستمگران و موعظه نکردن ایشان در صورت امکان و قطع نکردن رابطه با ایشان در صورت عدم امکان موعظه، شرکت در ظلم است و عذابی که از طرف پروردگار در کمین ستمگران است در کمین شرکای ایشان نیز هست (طباطبایی، ترجمه المیزان، ج 8، ص 386)

ص:230

نتوانست درزمانی که از عجز خودآگاه شد، موسی را از ماجرا باخبر سازد و به دنبالش برود و حتی یک پیک بفرستد تا موسی را برگرداند.

خواهیم دید که در عرض 10 روز از اول ذی حجه تا دهم ذی الحجه (عید قربان) ده هزار نفر گوساله پرست شدند و سیصد یا شش صد هزار نفر در آخر هلاک شدند یعنی علاوه بر آن ده هزار نفر بقیه ی آن هایی که اهل سکوت بودند و راضی به وضع موجود شدند و ایمان قوی نداشتند نیز هلاک شدند و به قول معروف «تر و خشک با یکدیگر سوختند».

ω برخی از قوانین امر به معروف و نهی از منکر

در آیه 5 و 6 سوره ی مرسلات، خداوند به کسانی سوگند یاد می کند که ذکر خدا را به دیگران القا می کنند، چه برای اتمام حجت، چه برای تأثیر و هشدار. (فَالْمُلْقِیاتِ ذِکْراً عُذْراً أَوْ نُذْراً) در کتاب امربه معروف و نهی از منکر، بیش از ده فایده برای امرونهی، حتّی درصورتی که اثر نکند، ذکر کرده ام که خلاصه اش را در اینجا بیان می کنم، «جالب اینکه این سطرها را در هفته امربه معروف و دهه ی عاشورا می نویسم که امام حسین علیه السلام فلسفه ی قیام خود را عمل نکردن جامعه به حق و نهی از منکر نکردن می داند.» تا شاید سکوت و ترس و بی تفاوتی در مقابل ترک معروف و عمل به منکر از بین برود.

- گاهی امرونهی ما امروز اثر نمی کند، ولی در تاریخ، فطرت و قضاوت دیگران اثر دارد. چنان که امام حسین علیه السلام درراه امربه معروف و نهی از منکر شهید شد تا وجدان مردم در طول تاریخ بیدار شود.

- گاهی امرونهی، فضا را برای دیگران حفظ می کند. چنان که فریاد اذان مستحب است، گرچه شنونده ای نباشد، ایستادن به هنگام قرمز شدن چراغ راهنمایی لازم است، گرچه ماشینی نباشد. زیرا حفظ قانون و فضای احترام به قانون، لازم است.

– گاهی امرونهی ما، گناهکاران را از گناه بازنمی دارد، ولی گفتن های پی درپی، لذّت گناه را در کام او تلخ می کند و لااقل با خیال راحت گناه نمی کند.

برای حفظ آزادی باید امرونهی کرد، زیرا نگفتن، جامعه را به محیط خفقان و ترس و سکوت تبدیل می کند.

امرونهی برای خود انسان مقام آفرین است، گرچه دیگران گوش ندهند. قرآن می فرماید: (وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعا إِلَى الله) (فصلت: 33)

امربه معروف و نهی از منکر، اگر در دیگران اثر نکند، لااقل برای خود ما یک نوع قرب به خداوند، تلقین و تمرین شجاعت و جلوه ی سوز و تعهّد است.

– گاهی امرونهی ما امروز اثر نمی کند، امّا روزی که خلاف کار در بن بست قرار گرفت و وجدانش بیدار شد، می فهمد که شما حقّ گفته اید؛ بنابراین اگر امروز اثر نکند، روزگاری اثر خواهد کرد.

امرونهی وجدان انسان را آرام می کند، انسان با خود می گوید که من به وظیفه ام، عمل کردم، این آرامش وجدان باارزش است، گرچه دیگران گوش ندهند.

امربه معروف و نهی از منکر، سیره ی انبیاست، گرچه دیگران گوش ندهند.

قرآن می فرماید: (وَ إِذا ذُكِّرُوا لا يَذْكُرُونَ) (صافّات: 13) و یا بارها می فرماید: مردم سخنان و ارشادهای پیامبران را گوش نمی دادند و از آن ها روی می گرداندند؛ بنابراین ما نباید توقّع داشته باشیم که همه به سخنان ما گوش بدهند.

امربه معروف، یک اتمام حجت برای خلافکار است تا در قیامت نگوید کسی به من نگفت، علاوه بر آنکه عذری هم برای گوینده است تا به او نگویند چرا نگفتی؟

هنگام قهر الهی، آمرین به معروف نجات خواهند یافت. (آیه ی بعد به آن اشاره می کند) به هرحال، انبیا و اوصیا درراه امربه معروف و نهی از منکر شهید شدند تا حقّ گم نشود و از میان نرود، چنان که قرآن درآیاتی می فرماید: (يَقْتُلُونَ الْأَنْبِياءَ) (آل عمران: 112) (يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ) (بقره:61) و (يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ) (آل عمران: 21) که از این آیات استفاده می شود، گاهی در امربه معروف باید تا مرز شهادت پیش رفت.

حضرت علی علیه السلام در نامه ای به نماینده ی خود، به خاطر حضورش در سر سفره ی اشراف او را توبیخ نمود. (1) یعنی آن حضرت برای آنکه منش زهد به اشرافی گری کشیده نشود، فردی را فدای مکتب نمود. (2)

قسمت سوّم: برخی ازمناجات های موسی باخداوند درکوه طور

در روایات آمده است:

(*) (ابن عباس) از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: خداوند به وسیله 124 هزار کلمه با موسی سخن گفت و او در مدت سه شبانه روز که به مناجات باخداوند مشغول بود لب به هیچ طعامی نزد و هنگامی که به میان بنی اسرائیل آمد هنوز نغمه الهی در گوشش

طنین دلنشینی داشت و ناخودآگاه او را بر آن می داشت تا از همنشینی با مردم کراهت داشته باشد. (3)

(*) امیرالمؤمنین: می فرمایند: خداوند موسی را به چهار چیز وصیت نمود:

- تا زمانی که مطمئن نشده گناهانش آمرزیده گشته است نباید به گناهان و عیوب دیگران بپردازند.

- تا زمانی که به این نتیجه نرسیده که گنجینه الهی به پایان خواهد رسید پس نباید برای روزی خود محزون باشد.

- تا وقتی که سلطه و فرمانروایی خداوند به انتها نرسیده است نباید به دیگری امیدوار باشد.

- تا زمانی که شیطان هلاک نگشته است نباید از مکر و حیله او در امان بود. (4)

- (*) و باز آن حضرت فرمودند: هرکجای قرآن که جمله (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا) ذکر شده است مقابل آن در تورات جمله «یا ایها الناس» و یا «یا ایها المسکین» ضبط گردیده است. (5)

1- نهج البلاغه: نامه 45

2- قرائتی، تفسیر نور، ج 4، ص 209

3- ابن بابویه،خصال، ج 2، ص 642

4- ابن بابویه، خصال، ج 1، ص 217؛ روضه الواعظین، ص 382

5- ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 43؛ صحیفه الرضا، ص 14

ص:232

هنگامی که موسی از کوه طور بازگشت، قسمتی از تورات را با خود آورد و آن را به قوم خود عرضه کرد و فرمود: «کتاب آسمانی آورده ام که حاوی دستورهای دینی و حلال و حرام است. دستورهایی که خداوند آن را برنامه ی کار شما قرار داده است، آن را بگیرید و به احکام آن عمل کنید»

ω مناجات موسی

(*) «عبد العظیم حسنی» در کتاب امالی به نقل از امام هادی علیه السلام می فرماید: موسی علیه السلام در کوه طور هنگامی که باخداوند مناجات می کرد به ذکر پاره ای سؤالات از باری تعالی پرداخت:

– موسی : بار خدایا پاداش کسی که رسالت مرا باور نماید چیست؟

– خداوند: فرشتگانم برای بشارت بهشت به سوی او پرواز خواهند کرد.

– موسی : بار خدایا پاداش کسی که در برابر تو به نماز ایستد چیست؟

– خداوند: فرشتگانم بدو مباحات می ورزند و از عذاب من برکنار خواهد بود.

– موسی : بار خدایا پاداش کسی که مسکینی را به خاطر تو اطعام نماید چیست؟

– خداوند: مرگ را بر او آسان گردانیده و به فرشتگانم دستور می دهم او را از هر دری مایل است داخل بهشت نمایند.

– موسی : بار خدایا پاداش کسی که با زبان و قلبش ترا یاد می کند چیست؟

– خداوند: روز قیامت او را کنار خود زیر سایه عرش مستقر خواهم نمود.

– موسی : بار خدایا پاداش کسی که به تلاوت آیات و حکمتهای تو مشغول است چیست؟

– خداوند: همچو برق از پل صراط خواهد گذشت.

– موسی : بار خدایا پاداش کسی که در برابر آزار و شماتت مردم شکیبایی نماید چیست؟

– خداوند: هول و ترس عقبات قیامت را از او دور خواهم کرد.

– موسی : بار خدایا پاداش کسی که چشمانش از خوف تو همواره گریان است چیست؟

– خداوند: چهره اش را به آتش جهنم نزدیک نخواهم کرد.

– موسی : بار خدایا پاداش کسی که به خاطر شرم از تو به خیانت آلوده نگردد چیست؟

– خداوند: روز قیامت امان نامه ای را بدو خواهم بخشید.

– موسی : بار خدایا پاداش کسی که بندگان صالح تو را دوست می دارد چیست؟

– خداوند: بدنش را به آتش جهنم حرام خواهم نمود.

– موسی : بار خدایا پاداش کسی که مؤمنی را به طور عمد به قتل رساند چیست؟

– خداوند: هیچ گاه به او نظر نخواهم افکند و از لغزشها نجاتش نخواهم بخشید.

– موسی : بار خدایا پاداش کسی که کافری را به سوی اسلام فرا خواند چیست؟

- خداوند: شفاعت او را روز قیامت در مورد هر کسی که اراده نماید خواهم پذیرفت.

- موسی : بار خدایا پاداش کسی که نماز را در وقت خویش بجای آورد چیست؟

- خداوند: پاداشش را بهشت خود قرار خواهم داد.

- موسی : بار خدایا پاداش کسی که به خاطر ترس از عظمت تو وضو سازد، چیست؟

ص:233

- خداوند: روز قیامت نوری از میان ابروانش در محشر ساطع خواهد گشت.

- موسی : بار خدایا پاداش کسی که ماه رمضان را برای تو روزه بدارد چیست؟

- خداوند: ترس و فزع روز قیامت را از او زائل خواهم گردانید.

- موسی : بار خدایا پاداش کسی که برای یاد و پسند مردم روزه بدارد چیست؟

- خداوند: ثواب او بمانند کسی است که افطار نموده است. (1)

(*) (مفضل) از امام صادق علیه السلام این گونه روایت می کند: قسمتی از مناجات موسی علیه السلام باخداوند تعالی این گونه است: ای فرزند عمران، دروغ گفته است آن کس که ادعا می کند مرا دوست دارد اما نیمه های شب در خواب است آیا عاشقان دوست ندارند با محبوب خویش در خلوت نشینند. فرزند عمران! بدان که من دوستاران خود را به خوبی می شناسم آن ها که در نیمه های شب عقوبت مرا در برابر چشمان خویش می بینند و با حبیبی که در کنارشان است به مناجات می پردازند. فرزند عمران! از قلبت خشوع، از جسمت

فروتنی و از چشمانت اشکی سوزان را به من هدیه نما و مطمئن باش اگر در تاریکی های شب محبوبت را بخوانی یقینا او را در کنار خویش خواهی یافت. (2)

(*) امام باقر علیه السلام می فرمایند: خداوند به موسی امر کرد تا محبت او را در قلب خود همواره زنده نگاه دارد و کاری نماید تا عشق و محبت او در دل مردم نیز نفوذ پیدا کند. موسی گفت: عشق به ذات احدیت فزونتر از آن است که احتیاج به بیان داشته باشد و اما نسبت به مردم از چه راهی وارد شوم؟ خداوند فرمود: نعمت های بیشمار مرا برای آن ها بازگو زیرا که مردم همواره مرا به نیکی یاد می کنند آنگاه موسی از خداوند پرسید: چرا پدران از این دنیا رخت بر می بندند و فرزندان خردسالی از آن ها بر جای می ماند؟ خداوند به او وحی فرستاد که ای موسی آیا روزی دهنده و کفایت کننده ای بهتر از من می یابی؟ پس برای نگهداری آن ها غصه ای به خود راه مده. (3)

(*) امام باقر علیه السلام فرمودند: موسی از خداوند خواست تا زوال خورشید را بدو اعلام دارند فرشته ای مأمور این کار گشت و بدو گفت که خورشید افول کرد موسی پرسید چه زمانی؟ آن ملک پاسخ داد همان زمان که تو را از آن باخبر ساختم و اکنون پانصد سال شده است. (4)

(*) امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند به موسی وحی فرستاد تا از اصحابش بخواهد بجای سینه چاک کردن از خداوند شرح صدر و استقامت طلب نمایند. (5)

امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی فرمودند: خداوند از موسی خواست تا از بندگان سخن چین و نمام دوری گزیند و برای یافتن کسی که در مورد شخص او به سخن چینی مشغول است به این ترتیب عمل نماید:

او ابتدا هر ده نفر از یارانش را در یک گروه قرار داده و سپس میان گروههای مختلف قرعه می اندازد بعدازآنکه از میان آن ها یک گروه برگزیده شد مجدداً میان آن ده نفر قرعه بیندازد تا فرد خاطی و نمام مشخص شود. می گویند وقتی آن شخص موسی را مشغول تدارکات قرعه دید به سوی آن حضرت رفته و عذرخواهی کرد. (6)

1- ابن بابویه، امالی، ص 173

2- ابن بابویه، امالی، ص 292؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص 361

3- مجلسی،بحارالانوار، ج 13، ص 351

4- مجلسی،بحارالانوار ، ج 13، ص 352

5- کلینی،کافی، ج 8، ص 129

6- مجلسی،بحارالانوار، ج 13، ص 353؛ حر عاملی،وسائل الشیعه، ج 8، ص 619

(*) روایت شده است که موسی بن عمران مردی را زیر سایه عرش الهی مشاهده کرد او وقتی قرب و منزلت آن شخص را دید از خداوند خواست تا وی را معرفی نماید.

- باری تعالی در پاسخ موسی گفت: این بنده ای است که پدر و مادرش را هرگز نافرمانی نکرده و به آنچه که مردم بدان دست یافته اند حسد نورزیده است.

- موسی پرسید: پاداش کسی که به عبادت مریض برود چیست؟ خداوند در پاسخ او فرمود: فرشته ای را در قبر موکل او می گردانم تا روز قیامت از او عیادت نماید.

– موسی : پاداش کسی که میتی را غسل دهد چیست؟ خداوند: او را به مانند روزی که از مادرش متولد شده است از گناهان بیرون خواهم آورد.

– موسی : پاداش کسی که در تشییع جنازه مسلمانی شرکت کند چیست؟ خداوند: فرشتگانی در روز قیامت با پرچم های برافراشته او را تا منزلگاهش در بهشت مشایعت خواهند نمود.

– موسی : پاداش کسی که مادری داغدیده را تسلی دهد چیست؟ خداوند: او را در روزی که هیچ سایه ای وجود ندارد در کنف حمایت خویش خواهم گرفت. سپس خداوند به موسی امر فرمود تا سائلی را از درب خانه اش نراند اگرچه به طعامی ناچیز باشد زیرا که در بعضی از موارد آن سائل در حقیقت یکی از فرشتگان الهی است که برای امتحان بندگان به سوی آن ها مأموریت یافته است. (1)

(*) در روایاتی از معصومین: آمده است: ابلیس به موسی سفارش کرد تا هیچ گاه با زنی نامحرم در زیر یک سقف تنها ننشیند و هیچ گاه باخداوند عهدی نبندد زیرا که او برای عدم وفای به آن عهد تمام سعی خود را بکار خواهد گرفت و هرگاه قصد نمود صدقه ای بپردازد آن را در اسرع وقت ادا نماید زیرا در غیر این صورت او برای منصرف کردنش اقدام خواهد نمود. (2)

(*) در کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت ثامن الحجج: آمده است: موسی به خداوند عرضه داشت بار خدایا نعمت های بی شماری را بر بنده ات ارزانی داشتی و من فکر نمی کنم کسی را تا این حد مورد لطف خویش قرار داده باشی و باور ندارم که خاندان و امتی را بمانند خاندان و امت من ستوده باشی. آنگاه خداوند خطاب به موسی فرمود: بدان که محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بر تمام انبیاء و فرشتگان فضیلت دارند و امت او نیز

بر تمام امتها تفوق جسته اند. سپس موسی از باری تعالی خواست تا امت پیامبر آخر الزمان را بدو بنمایاند؛ اما خداوند فرمود: آن ها هم اینک پا به عرصه وجود ننهاده اند اما تو به زودی در بهشت عدن و فردوس برین با ایشآن که در جوار محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نشسته اند، ملاقات خواهی نمود اما اگر مایل باشی می توانی صدای آن ها را بشنوی. چیزی نگذشت که خداوند از امت پیامبر صلی الله علیه و آله خواست تا او را پاسخ گویند لحظه ای بعد آوای آن ها به گوش رسید که می گفتند: (لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک إن الحمد و النعمه لک و الملک، لا شریک لک). خداوند نیز این پاسخگویی را شعار حاجیان قرارداد که در مراسم حج محرم می شوند. سپس خطاب به آن ها گفت: رحمت من بر خشمم سبقت جسته است و قبل از آنکه از من چیزی بخواهید آن را به شما بخشیدم بدانید هر کس که به شعار توحید و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و وصایت امیرالمؤمنین: اقرار نماید و ذریه پاک آن ها را برگزیدگان امت و رهبران واقعی خویش به شمار آورد

1- مجلسی،بحارالانوار، ج 13، صص 353 و 354

2- مجلسی،بحارالانوار ، ج 13، ص 350

تحقیقا در بهشت من مأوی خواهد جست و گناهانش اگرچه به اندازه کف دریاها باشد آمرزیده خواهد گشت. در اینجا حضرت رضا علیه السلام فرمودند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث گشت خداوند او را مورد خطاب قرارداد که ای محمد تو در آن روز کنار کوه سینا نبودی تا شاهد ندای امت توسط ما و پاسخ آن ها باشی (وَ ما کُنْتَ بِجانِبِ الطُّورِ إِذْ نادَیْنا) (قصص:46) پس خداوند را به خاطر نعمتی که به تو اختصاص داده

است سپاس گوی و امتت نیز می بایست شکرگزار فضیلت هایی باشند که بدان ها اختصاص دادیم. (1)

(*) امام باقر علیه السلام فرمودند: در تورات تحریف نشده آمده است که موسی از خداوند پرسید: پروردگارا آیا تو به من نزدیکی تا به نجوایت برخیزم یا در مکانی دور بسر می بری تا مجبور شوم با آواز بلند برخوانمت. خداوند به موسی وحی فرستاد که: من همنشین هر کسی خواهم بود که مرا یاد کند و در روزی که همه پوشیده ها آشکار گردد بیاد کسانی خواهم بود که محبت مرا در دل می پروراندند و هنگامی که بخواهم عذابی را بر عده ای نازل گردانم به خاطر وجود این افراد از تصمیم خود باز خواهم گشت. (2)

قسمت چهارم: تمدید جلوه های معنوی پروردگار از سی شب به چهل شب (از اوّل ذی الحجّه تا دهم ذی الحجّه، «عید قربان») و نزول 10 فرمان

خداوند ابتدا به موسی وعده داده بود تورات و لوح را پس از یک ماه مناجات بر او نازل گرداند؛ اما نزول الواح ده روز به تأخیر افتاد و به این علّت بود که فتنه ی سامری در میان بنی اسرائیل گرفته بود و مردم فریب او را خورده بودند و مشغول پرستیدن گوساله ای از جنس طلا شده بودند و ازآنجاکه در آغاز هر انقلابی حوادثی انحرافی رخ میدهد و خود انقلاب کرده ها، گاهی حزب و گروه خاصی را به دور خود جمع می کنند قوم موسی نیز از این انحراف مصون نماند.

در قرآن آمده است:

1- «ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل نمودیم به این ترتیب، میعاد پروردگارش (با او)، چهل شب تمام شد.» (3)

وعده موسی قوم خود را داده بود

کاورد از حق کتابی با نمود

گشت چون فرعون مستغرق در آب

خواست موسی تا فرستد حق کتاب

وحی بر وی شد پس از رب الانام

تا که گیرد روزه سی روز تمام

پس به طور آبا تو تا گویم سخن

بوی ناخوش آیدش دید از دهن

کرد مسواک از پی سی روز و رفت

گفت صائم باش هم ده روز زفت

از تو بوی روزه آن مسواک برد

آنچه بود از مشک بهتر پاک برد

1- ابن بابویه،علل الشرائع، ص 417؛ ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 255

2- کلینی، الکافی، ج 2، ص 496

3- أعراف: 142 (وَ واعَدْنا مُوسی ثَلاثینَ لَیْلَهً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ فَتَمَّ میقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعینَ لَیْلَهً ...)

ص:236

گفت زان دادیم وعده بر کتاب

از پس سی شب به موسی در خطاب

بود آن ذی قعده از روی کلام

بر ده دیگر به ذی حج شد تمام

پس شد آن میقات او در اربعین

تامّ از پروردگار عقل و دین

گشت تورات اندر آن ده روز بعد

هم به موسی نازل از میثاق و وعد

(1)

نکته ها

ω در تفسیر امام عسگری علیه السلام آمده است: موسی علیه السلام در پایان سی روز وعده الهی وبه هنگام افطار مشغول مسواک زدن دندان های خویش بود اما خداوند به او وحی فرستاد که بوی دهان روزه دار در نزد من از مشک نیز بهتر است پس بهتر است ده روز دیگر را نیز به روزه داری سپری نمایی... (2)

ω (میقات)

از ماده «وقت» به معنی وقتی است که برای انجام کاری تعیین شده است و معمولاً بر زمان اطلاق می شود، اما گاهی به مکانی که باید کاری در آن انجام پذیرد، گفته می شود، مانند «میقات حج» یعنی مکانی که هیچ کس بدون احرام نمی تواند ازآنجا بگذرد.

ω چرا وعده چهل روز یکجا بیان نشده بلکه نخست می فرماید سی روز، سپس ده روز به عنوان متمم بر آن می افزاید درحالی که در آیه 51 بقره این چهل روز به صورت واحد، ذکر شده است؟

آنچه بیشتر به نظر می رسد و با روایات اهل بیت علیهم السلام نیز سازگار است این است که: گرچه در متن واقع، بنا بر چهل روز بوده اما خداوند برای آزمودن بنی اسرائیل نخست موسی علیه السلام را برای یک مواعده سی روزه دعوت نمود، سپس آن را تمدید کرد تا منافقان بنی اسرائیل صفوف خود را مشخص سازند.

اگر می بینیم تعبیر به چهل شب (أَرْبَعِينَ لَيْلَةً) در قرآن شده است نه چهل روز، ظاهراً به خاطر این است که مناجات موسی علیه السلام و گفتگویش با پروردگار بیشتر در شب انجام می شده است. (3)

با آن که حضرت موسی علیه السلام چهل شبانه روز را به طور کامل در کوه طور بوره است، (چنان که در تورات سِفر خروج نیز آمده است)، ولی تعبیر به چهل شب، ممکن است به این دلیل باشد که مناجات ها اغلب در شب صورت می گیرد و یا آنکه در قدیم تقویم بر اساس ماه بوده و ماه در شب نمایان است، لذا برای شمارش ایّام نیز از شب استفاده می شده است.

تغییر برنامه بر اساس حکمت، مانند تغییر نسخه ی پزشک در شرایط ویژه ی بیمار، اشکال ندارد.

لذا سی شب با اضافه شدن ده شب به چهل شب تغییر نمود.

در این ده روز، زمینه های مختلفی که از قبل در میان بنی اسرائیل برای انحراف وجود داشت کار خود را کرد: بدون شک زمینه هایی مانند مشاهده گوساله پرستی مصریان و یا دیدن صحنه بت پرستی (گاوپرستی) پس از عبور از رود نیل و تقاضای ساختن بتی همانند آن ها و همچنین تمدید میعاد موسی و بروز شایعه مرگ او از ناحیه منافقان و بالآخره جهل و نادانی این جمعیت در بروز این حادثه و انحراف بزرگ از توحید به کفر اثر داشت، چراکه حوادث اجتماعی معمولاً بدون مقدمه، رخ نمی دهد منتها گاهی این مقدمات آشکار است و گاهی مرموز و پنهان.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 261

2- تفسیر امام عسگری، ص 99

3- البته در عدد 40 اسراری است که یکی از آنها تکامل است و حکمت چهله گرفتن در دعا ها و اذکار و چهل روز میقات موسی و گوساله پرستی قومش و چهل سال سرگردانی بنی اسرائیل در صحرا اسراری دیگر دارد که اتمام حجت و تکامل را می رساند.

ص:237

از آیات قرآن استفاده می شود که در این وعده، سه مسئله مورد نظر بوده است:

1. گرفتن تورات.

2. اثبات مقام خلافت برای هارون.

3. آزمایش بنی اسرائیل.

قسمت پنجم: فتنه ی سامری در این 10 روز (اولّ تا دهم ذی الحجّه)

در قرآن آمده است:

1- «(به یادآورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم (و او، برای گرفتن فرمان های الهی، به میعادگاه آمد) سپس شما گوساله را بعد از او (معبود خود) انتخاب نمودید درحالی که ستمکار بودید.» (1)

و آنکه موسی را چهل شب از صلاح

وعده فرمودیم بهر افتتاح

بعدازآن کز آل فرعون عنود

گشت فارغ وز هلاک آن جحود

پس گرفتید از غلط گوساله را

خار آوردید جای لاله را

از شما هم عفو کردیم این غلط

تا مگر شاکر شوید از هر نمط

اربعین بهر صفای قلب بود

زنگ از آیینه زان شاید زدود

بی ریاضت قلب کی یابد مقام؟

و آن چهل روز است گردانی تمام

زآنکه شد خلق بدن در اربعین

در رحم گردید تکوین جنین

شد مخمر طینت آدم یقین

در کف قدرت هم اندر اربعین

بهر حق شو خالص اندر چل صباح

تا که گردی مصدر فوز و فلاح

از پی گوساله رفتن راه نیست

در ره نفس بهیمیه مایست

موسی جان در تو است و غالب است

یار هارون باش تا او غایب است

کیست هارون اعتقاد و حزم تو

در صراط حق ثبات و عزم تو

آب بردار ار که داری عزم راه

هر چه گویندت که در ره هست چاه

شاید آنچه خشک باشد یا خراب

مانی از بی آبی اندر التهاب

و آن ثباتت در ره از خود رستن است

گوش را از هر صدایی بستن است

تا نیابد سامریّ وهم دست

کشت باید وهم و از گوساله رست

نفس حیوانیه را معبود خویش

گیرد از اندیشه مردود خویش

این بود ظلمی که بر ناموضع است

طاعت او برخلاف واقع است

وضع معبود از ره اوهام کرد

نز طریق موسی و الهام کرد (2)

1- بقره: 51 (وَ إِذْ وَاعَدْنَا مُوسیَ أَرْبَعِینَ لَیْلَهً ثُمَّ اتخَّذْتمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَ أَنتُمْ ظَالِمُون)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 26

ص:238

v فتنه ی سامری در تورات

- زمانی که بنی اسرائیل دیدند اقامت موسی در کوه طور برای دیدارش باخدا طولانی شده، اطراف هارون جمع شدند و گفتند: بیا برایمان خدایی بساز که پیش رویمان بخرامد، چون نمی دانیم چه بلایی بر سر این مرد که ما را از زمین مصر خارج کرد، آمده است.

- هارون به آن ها پاسخ داد: زر و زیور و طلایی که در گوش زنان و دختران و پسرانتان است درآورده و به من دهید، پس تمام قوم گوشواره های زرّین را که در گوش هایشان بود بیرون کرده، نزد هارون آوردند و او از دستشان گرفت و آن را با قلم نقش کرد و از آن گوساله ای ریخته شده ساخت

- در این هنگام بنی اسرائیل گفتند: ای اسرائیل، این خدای توست که تو را از دیار مصر خارج کرد!

- در روز دوم، مردم صبح زود برخاستند و آتش برپا کردند؛ و قربانی ها را تقدیم کردند و جشن گرفتند و خوردند و نوشیدند و بعدازآن اقدام به لهو و لعب کردند. (1)

در نتیجه: همان طور که دیدید در تورات به جای نام بردن از سامری (که قصد فریب مردم را داشت) نام جانشین حضرت موسی یعنی برادرش هارون که یارو یاور موسی علیه السلام

در تمام مدّت بعثتش بوده ذکرشده. درحالی که خود تورات اشاره به مقام برجسته هارون در فصول دیگر کرده ازجمله تصریح می کند.

بعضی از معجزات موسی علیه السلام به دست هارون آشکار گشت. (2) و هارون را به عنوان پیغمبر از طرف موسی علیه السلام معرفی می کند. (3) و درهرصورت برای هارون که رسماً جانشین موسی علیه السلام بود و عارف به معارف شریعت او، مقام والایی قائل است؛ بنابراین یکی دیگر از تحریفات تورات این است که نام سامری در آن نیامده و نام هارون به جای آن نامبرده شده است.

نکته ها

ω سامری کیست؟

«موسی بن ظفر» که بعداً به سامری معروف شد همان فرد بنی اسرائیلی بود که در مصر در ماجرای دعوای موسی با آن قبطی با کمک موسی، جان سالم به در برده بود و از طلایه داران سپاه موسی به هنگام عبور از دریا بود. اصل لفظ «سامری» در زبان عبری،«شمری» است؛ و ازآنجاکه معمول است هنگامی که الفاظ عبری به لباس عربی درمی آیند حرف «شین» به حرف «سین» تبدیل می گردد. چنان که «موشی» به «موسی» و «یشوع» به «یسوع» تبدیل می گردد، بنابراین سامری نیز منسوب به «شمرون» بوده و شمرون فرزند یشاکر چهارمین نسل یعقوب است که در جلد اول در جدول شجره نامه نامش ذکرشده است.

1- سفر خروج، اصحاح 32، آیات: 1- 6

2- سفر خروج، اصحاح 8

3- سفر خروج، اصحاح 8

ص:239

ω علّت فتنه ی سامری؟

چون بنی اسرائیل از آمدن موسی مأیوس گشتند او را دروغ گویی خواندند که از میان آن ها گریخته است و به سوی هارون هجوم بردند تا وی را به قتل رسانند. در این میان ابلیس به صورت جوانی به میان آن ها آمده و گفت: دیگر هرگز موسی به سوی شما بازنمی گردد بهتر است آنچه زیور و زینت در اختیاردارید جمع نمایید تا برایتان خدایی بسازم. همچنین تمدید میقات موسی علیه السلام از سی شب به چهل شب، نیز سبب شد که شایعه مرگ موسی ع، آن چنان که در بعضی از تفاسیر آمده به وسیله بعضی از منافقان، در میان بنی اسرائیل نشر شود.

جهل و نادانی بسیاری از این جمعیت و مهارت و زبردستی سامری در پیاده کردن نقشه خود نیز به این موضوعات کمک کرد و مجموعاً سبب شد در مدت کوتاهی اکثریت بنی اسرائیل به بت پرستی روی آورند و غوغایی اطراف گوساله به راه اندازند.

بعضی از مفسران نقل کرده اند که این دگرگونی های انحرافی در بنی اسرائیل تنها در چند روزکوتاه واقع شد، هنگامی که 35 روز از رفتن موسی به میعادگاه گذشت، سامری دست به کار شد و از بنی اسرائیل خواست تا تمام زیورآلاتی را که از فرعونیان به عاریت گرفته بودند و بعد از داستان غرق آن ها با خود داشتند جمع کنند،

در روز سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم همه آن ها را در بوته ریخت و آب کرد و مجسمه گوساله را ساخت و در روز سی و نهم آن ها را به پرستش آن دعوت کرد و گروه عظیمی(طبق پاره ای از روایات شش صد هزار نفر!) آن را پذیرا گشتند و یک روز بعد، یعنی با پایان گرفتن چهل روز موسی بازگشت. به هرحال سامری مرد خودخواه و منحرف و درعین حال باهوشی بود که باجرئت و مهارت مخصوصی با استفاده از نقاط ضعف بنی اسرائیل توانست چنان فتنه عظیمی که سبب گرایش اکثریت قاطع به بت پرستی بود ایجاد کند و چنان که دیدیم کیفر این خودخواهی و فتنه انگیزی خود را نیز در همین دنیا دید.

او بااینکه سابقه ی انقلابی داشت و از یاران موسی بود، پس از پیروزی موسی جزء منافقین گردید و در غیاب موسی سوءاستفاده کرد و با توجه به زمینه ی فکری بنی اسرائیل در بت پرستی و ازآنجاکه می دانست قوم موسی علیه السلام سال ها در محرومیت به سر می بردند و به علاوه روح مادیگری چنان که در بسیاری از نسل های امروز آن ها نیز می بینیم بر آن ها غلبه داشت و برای زر و زیور احترام خاصی قائل بودند، از طلاهای فرعونیان با زیرکی خاصی مجسمه ی گوساله ای درست کرد و مردم را به پرستش آن دعوت کرد تا توجه شیفتگان و بردگان را به سوی آن جلب کند. با این که این کار از سامری سر زد ولی این عمل به قوم موسی علیه السلام نسبت داده شده است، به خاطر اینکه عده زیادی از آن ها سامری را در این کار یاری کردند و درواقع شریک جرم او بودند و عده بیشتری به عمل او راضی شدند.

ص:240

ω نحوه ی ساخت گوساله توسّط سامری

در قرآن آمده است:

2- «قوم موسی بعد (از رفتن) او (به میعادگاه خدا)، از زیورهای خود گوساله ای ساختند جسد بی جانی که صدای گوساله داشت! آیا آن ها نمی دیدند که با آنان سخن نمی گوید و به راه (راست) هدایتشان نمی کند؟! آن را (خدای خود) انتخاب کردند و ظالم بودند!» (1)

بعدازآنکه رفت موسی سوی طور

قوم بگرفتند از جهل و فتور

از حلل هایی که بود از قبطیان

عجل یعنی جسم بی روح و روان

ساختند از آن حلل گوساله ای

هیکلی کش بود صوت و ناله ای

سامری گفتا به هارون از حیل

امر کن بر قوم در جمع حلل

کرده اند ایشان تصرف بالتمام

وان شری و بیعشان باشد حرام

گفت هارون قوم را از داوری

جمع سازند آن به پیش سامری

پیش او بردند قوم آن ها به زود

او به کار زرگری استاده بود

جمله را اندر زمان بگداخت او

هیکلی بر شکل گاوی ساخت او

در گلویش کرده بد سوراخ ها

که به پیش باد می داد آن صدا

چون که در آن ثقب ها پیچید باد

چون صدای گاو می آواز داد

آن صدا بر گوش اسرائیلیان

چون درآمد سجده کردند از مکان

شرح این در سوره طه تمام

گوید ار خواهد مران رب الانام

عمر و توفیق از خداوند است و بس

هم بیان و هم روان و هم نفس

بی اراده او کجا گردد قلم

یا زبانی در دهانی دم به دم

خاصه اندر نظم تفسیر کلام

یا رب این توفیق بر من ده تمام

کیستم من ناتوانی لا شئی

جز که آن نایی دمد دم در نیی

بی اراده نایی آن هم کی شود

تا که لاشیءی به شکل نی شود

پس نوازد نایی اندر وی دمی

نی شوم من گر نیم خواهی همی

ور نه هرگز کی شود نی چوب خشک

چون تو خواهی خون توان گردید مشک

تا ز طیب آن شود مشکین حواس

بر اجابت پس رسان این التماس

می بیامرز آن گناهی را ز من

که شود مانع به تحقیق و سخن

شکر احسانت مرا مقدور نیست

بازم ار ز احسان ببخشی دور نیست

موسی جان را تو آموزی کلام

سامری کی داند آن قدر و مقام

او بود منکر بر اسرار صفی

بر کلام و نظم و گفتار صفی

1- أعراف: 148 (وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسی مِنْ بَعْدِه مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ أَ لَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لا يُكَلِّمُهُمْ وَ لا يَهْديهِمْ سَبيلاً اتَّخَذُوهُ وَ كانُوا ظالِمين)

ص:241

گوید آورد از کجا این نظم و هوش

غافل است از داد حق بی چشم و گوش

بر مسبب ننگرد از بی ادب

بر پرستش گاو را سازد سبب

گفت زانرو حق که آیا در بسیج

یا ندیدند و ندانستند هیچ

که نیاید گاو زرین در سخن

راله ننماید کسی را در سنن

بر خدایی برگرفتند آن ز جهل

ظالمان بودند نی دانا و اهل (1)

3- «و برای آنان مجسمه گوساله ای که صدایی همچون صدای گوساله (واقعی) داشت پدید آورد و (به یکدیگر) گفتند: «این خدای شما و خدای موسی است!» و او فراموش کرد (پیمانی را که باخدا بسته بود)!» (2)

و هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل که این حالت را مشاهده کردند به سجده افتادند... بنی اسرائیل که این صحنه را دیدند، ناگهان همه تعلیمات توحیدی موسی را به دست فراموشی سپردند (به یکدیگر) گفتند:

4- «این خدای شماو خدای موسی است!» او فراموش کرد (پیمانی را که باخدا بسته بود)! (3)

این احتمال نیز وجود دارد که گوینده این سخن سامری و دستیاران و مؤمنان نخستین او بوده اند؛ و خداوند به عنوان توبیخ و سرزنش این بت پرستان می گوید:

5- «آیا نمی بینند که (این گوساله) هیچ پاسخی به آنان نمی دهد و مالک هیچ گونه سود و زیانی برای آن ها نیست»؟! (4)

زان چه بگرفتیم ما بر عاریت

از حلل زایشان به اخذ اندر نیت

پس درافکندیم اندر آتش آن

سامری پس هم فکند آن را عیان

بهر ایشان پس برون آورد او

کالبد کاو راست صوتی در گلو

پس بگفتند این خداوند شماست

هم خدای موسی صاحب عصاست

کرد موسی پس فراموش او ز رب

رفت سوی طور او را در طلب

گشت یعنی گم ره و رفت از خطا

از خدای خویش بر دیگر خدا

عابدان عجل را پس ذوالجلال

حجتی آورده لازم در مقال

پس نمی بینید آیا در خطاب

سویشان راجع نگردد ز او جواب

نیست مالک ضر و نفعی را به جا

می پرستند از چه پس گوساله را (5)

نکته ها

ω یک معبود واقعی حداقل باید بتواند سؤالات بندگانش را پاسخ گوید آیا تنها شنیده شدن صدای گوساله از این مجسمه طلایی، صدایی که هیچ اراده و اختیاری در آن احساس نمی شد می تواند دلیل پرستش باشد.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 264

2- طه: 88 (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ ...)

3- طه: 88 (... فَقَالُواْ هَاذَا إِلَاهُكُمْ وَ إِلَاهُ مُوسىَ فَنَسِىَ)

4- طه: 89 (أَ فَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَ لَا يَمْلِكُ لهَمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا)

5- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 461

و به فرض که پاسخ سخنان آن ها را هم بدهد، تازه موجودی می شود همچون یک انسان ناتوآنکه مالک سود و زیان دیگری و حتی خودش نیست آیا بااین حال می تواند معبود باشد؟!

یک معبود واقعی حداقل باید نیک و بد را بفهمد و توانایی بر راهنمایی و هدایت پیروان خود داشته باشد، با عبادت کنندگان خویش، سخن بگوید و آن ها را به راه راست هدایت کند و طریقه عبادت را به آن ها بیاموزد.

کدام عقل اجازه می دهد که انسان یک مجسمه بی جان را که گاه گاه صدایی نامفهوم از آن برمی خیزد پرستش کند و در برابرش سر تعظیم فرود آورد؟ آن ها در حقیقت به خودشان ظلم و ستم کردند.

(*) در تفسیر امام عسگری7 آمده است: (از طرفی سامری با تزئین گوساله ای که از خود بانگی برمی آورد مرم را به شبهه انداخت و آن ها گفتند همچنان خداوند با موسی از طریق درختی به صحبت می نشیند با ما نیز به وسیله این حیوان تکلم می نماید). (1)

(*) امام باقر علیه السلام فرمودند: (صدایی که از گوساله سامری شنیده می شد به وسیله خداوند ایجاد گشته بود تا مردم در غیاب موسی امتحان شوند بنابراین فتنه ای که در آیه 155 سوره اعراف بدان اشاره شده است معنای ضلالت و گمراهی ندارد از طرفی خداوند به موسی وحی فرستاد تا این موضوع را برای مردم بازگو نکند چراکه آن ها از قدرت درک پایینی برخوردارند و با سطحی نگری و کج فهمی خود ممکن است باعث فضاحت و خواری شوند). (2)

ω بنی اسرائیل در آن روز آن همه زر و زیورها را از کجا آورده بودند؟

در روایات چنین آمده که زنان بنی اسرائیل برای بزرگداشت یکی از اعیاد خود، مقدار زیادی از زیورآلات فرعونیان را به عاریت گرفته بودند و این جریان مقارن غرق و نابودی آن ها واقع شد و زیورآلات مزبور در دست بنی اسرائیل باقی ماند و منظور از وسایل زینت و آرایش در آیه (أَوْزاراً مِنْ زِينَهِ الْقَوْمِ) (طه:87) همان چیزهایی است که بنی اسرائیل به هنگام خروج از مصر برای مراسم عروسی و اعیاد مخصوص خویش به همراه آورده بودند. (به تفسیر مجمع البیان ذیل آیه مراجعه شود)

ω (خُوار)

به معنی صدای مخصوصی است که از گاو یا گوساله برمی خیزد.

جمعی از مفسران معتقدند که سامری با اطلاعاتی که داشت، لوله های مخصوصی در درون سینه گوساله طلایی کار گذاشته بود که هوای فشرده از آن خارج می شد و از دهان گوساله، صدایی شبیه صدای گاو بیرون می آمد!

بعضی دیگر می گویند: گوساله را آن چنان در مسیر باد گذارده بود که براثر وزش باد به دهان او که به شکل مخصوصی ساخته شده بود، صدایی به گوش می رسید.

(*) در تفسیر علی بن ابراهیم آمده: سامری روزی جبرئیل را سوار بر یابویی دید که سم خود را بر زمین می کوبد و براثر آن حرکتی در سطح زمین ایجاد می شود سامری مقداری از آن خاک را در کیسه خود نهاد و همواره از آن مراقبت می کرد و به خود فخر می نمود که چنین نعمتی شامل حالش گردیده است تا آنکه شیطان به نزد وی آمده و با وسوسه مقداری از آن خاک را ستانده و داخل دهان گوساله ای ریخت که به عنوان معبود برای بنی اسرائیل آراسته بود.

چیزی نگذشت که اندام گوساله شروع به رویش مو نمود و از دهان او صدایی شنیده شد.

1- تفسیر امام عسگری، ص 99

2- تفسیر عیاشی، ج 2،ص 29 [البته در صحت این روایت باید تردید داشت]

اما اینکه جمعی از مفسران گفته اند گوساله سامری به خاطر مقداری خاک که از زیر پای جبرئیل برداشت و در آن ریخته بود، به صورت گوساله زنده ای درآمد و صدای طبیعی سر داد.

شاید منظور سامری از این سخن: «من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم، سپس آن را افکندم» (1) همین بوده که به گوساله جان داده.

ω (جَسَداً)

کلمه «جسدا» گواه بر این است که حیوان زنده ای نبود، زیرا در تمام مواردی که این کلمه در قرآن به کاررفته است به معنی جسم بی جان آمده است و منظور از این واژه ممکن است این باشد که جان واقعی که روح در آن دمیده شده باشد و امعاء و احشاء و قلب داشته باشد نداشته است.

ω (اثر الرَّسول) چیست؟

شاید مقصودش آن است که به هنگام آمدن لشکر فرعون به کنار دریای نیل، من جبرئیل را بر مرکبی دیدم که برای تشویق آن لشکر به ورود در جاده های خشک شده دریا در

پیشاپیش آن ها حرکت می کرد، قسمتی از خاک زیر پای او یا مرکبش را برگرفتم و برای امروز ذخیره کردم و آن را در درون گوساله طلایی افکندم و این سروصدا از برکت آن است!

شاید مقصودش آن است که من در آغاز به قسمتی از آثار این رسول پروردگار (موسی) مؤمن شدم و سپس در آن تردید کردم و آن را به دور افکندم و به سوی آئین بت پرستی گرایش نمودم و این در نظر من جالب تر و زیباتر بود!

– (اثر) در تفسیر اول به معنی «خاک زیر پا» است و در تفسیر دوم به معنی «بخشی از تعلیمات است»

– (رسول) در تفسیر اول به معنی «جبرئیل» است و در تفسیر دوم به معنی «موسی» است.

– (نبذتها) در تفسیر اول به معنی «افکندن خاک در درون گوساله» است و در تفسیر دوم به معنی «رها کردن تعلیمات موسی علیه السلام » است.

– البته این دو تفسیر منافاتی باهم ندارند و قابل جمع اند.

– پس این نکته را باید اضافه کرد که این اقدام سامری معجزه نبود زیرا معجزه به قدرت الهی و برای جلب مردم به خداوند صورت می گیرد نه گوساله پرستی و چیزی جز سحر و ساحری نبوده.

ω نفاق سامری

سامری تعلیماتی را زمانی که دوست و یار موسی بود از او فراگرفته بود و بعداً در غیر مسیر الهی از آن تعلیمات استفاده کرد و مردم را فریب داد و از موسی جدا شد.

همان طور که این اتفاق در قرآن مجید در موارد متعدد بیان شده مانند:

بلعم باعورا که در ابتدا مؤمن بود و اسم اعظم می دانست و در آخر عمرش در آزمایشی الهی از علمش در جهت باطل استفاده کرد و گمراه شد. (2) و نزول فرشته ی هاروت و ماروت به اذن خداوند بر مردم برای آموزش ابطال سحر و

1- طه: 96

2- اعراف:175-176 (اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِى ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَنُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (*) وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَئهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَث أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث ذَّالِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِايَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (*))

ص:244

ساحری که بین زن و شوهرها اختلاف می انداخت و برخی ساحران از این علوم سوءاستفاده کردند و در جهت سحر و ساحری بهره بردند. (1)

ω سامری های زمان

در حدیثی در کتاب «احتجاج طبرسی» می خوانیم: هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام بصره را فتح کرد، مردم اطراف او را گرفتند و در میان آن ها «حسن بصری» بود و الواحی

با خود آورده بود که هر سخنی را امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمود: فوراً یادداشت می کرد، امام با صدای بلند او را در میان جمعیت مخاطب قرارداد و فرمود: چه می کنی؟! عرض کرد آثار و سخنان شمارا می نویسم تا برای آیندگان بازگو کنم.

امیر مؤمنان فرمود:) اما ان لکُلِّ قومٍ سامریاً و هذا سامری هذه الأُمه! إنَّهُ لا یقولُ لا مساس و لکنَّهُ یقولُ لا قِتال(: هر قوم و جمعیتی سامری دارد و این مرد (حسن بصری) سامری این امت است! تنها تفاوتش با سامری زمان موسی علیه السلام این است که هر کس به سامری نزدیک می شد می گفت: لا مساس (هیچ کس با من تماس نگیرد) ولی این به مردم می گوید: لا قتال (یعنی نباید جنگ کرد حتی با منحرفان، اشاره به تبلیغاتی است که حسن بصری بر ضد جنگ جمل داشت). ای حسن تو از من آثار رسول خدا را می گیری و با هوای نفس و تفسیر به رأی خودت، مکتب تازه ای می سازی و مردم را به آن فرامی خوانی. (2)

از این حدیث چنین استفاده می شود که سامری نیز مرد منافقی بوده است که با استفاده از پاره ای مطالب حق به جانب، کوشش برای منحرف ساختن مردم داشته است.

ω دیدگاه مولانا

در ادبیات فارسی سامری، مظهر سحر و جادو و گوساله مظهر فریب است و در مثنوی «عالم مزوّری است که با طنین صدای جان او چشم دل خلایق بی شماری نابینا می گردد.» (3)

و مولانا با اشاره به نحوه ی ساخت گوساله توسّط سامری به این نکته اشاره می کند که ارشاد بندگان برای ادراک عوالم الهی نیاز به پیر و راهنما دارد؛ کسانی که خاک پای آن

ها مانند خاک پای جبرییل که سبزه رویاند، جان شمارا زنده به معرفت حق می کند و بار دیگر از داستان سامری و گوساله نیز برای بیان مبحث جذب هم جنس می پردازد:

او می گوید هر جنسی استعداد آن را ندارد که پذیرای حق شود و سامری را که چند صباحی مریدی موسای پیر و شیخ را کرده، مظهر عالمان علوم تقلیدی می داند که در مقابل علوم شهودی شیخ، علم ناچیزی دارند.

1- بقره: 102 (وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّياطينُ عَلى مُلْكِ سُلَيْمانَ وَ ما كَفَرَ سُلَيْمانُ وَ لكِنَّ الشَّياطينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ ما أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما يُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ ما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ ما يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ)

2- مجلسی، بحار الانوار، ج 42، ص 143

3- زرین کوب،دلیل آفتاب، ص 474

نیست حاجتتان بدین راه دراز

خاکی ای را داده ایم اسرار راز

پیس

او آیید اگر خائن نه اید

نیشکر گردید از او گر چه نیید

سبزه

روياند ز خاکت آن دلیل

نیست کم از سم اسب جبرئیل

سبزه

گردی تازه گردی در نوی

گر تو خاک اسب جبریلی شوی

سبزه ی

جان بخش کان را سامری

کرد در گوساله تا شد گوهری

جان

گرفت و بانگ زد ز آن سبزه او

آن چنان بانگی که شد فتنه ی عدو

گر

امین آیید سوی اهل راز

وارهید از سر کله مانند باز

سر

کلاه چشم بند گوش بند

که از او باز است مسکین و نژند

ز آن

کله مر چشم بازان را سد است

که همه ی میلش سوی جنس خود است (1)

بنابراین «باید عاقبت بینی پیشه کرد و در ورای عالم حس به نور علوی چشم دوخت، چراکه عاقبت بین، صد گونه بازی را تجربه کرده است و آنکه فقط یک بازی را دریافته است از همان بازی چنان غروری پیدا می کند که خود را از استادان خویش دور می یابد، مثل سامری که وقتی یک هنر کوچک را در خود دید، از روی تکبر حتّی از موسی که معلّم وی بود سرکشید»

بنابراین هرکسی راهنمای راه حق نیست، باید مراقب باشد تا فریب مدعیان دروغین را نخورد و گمراه نشود.

سر منه گوساله را چون سامری

لیک هر دیوانه را جان نشمری

مر تو

را آن فهم و آن دانش نبود

وانکه دانستی تو سرگین را ز عود

چون ولیی آشکارا با تو گفت

صد هزاران غیب و اسرار نهفت

مر ورا ای کور، کی خواهی شناخت؟

از جنون خود را ولی چون پرده ساخت

گر تو را باز است آن دید یقین

زیر

هر سنگی یکی سرهنگ بین

پیش آن چشمی که باز و رهبر است

هر گلیمی

را کلیمی در براست (2)

تو مانند قوم موسی هرروز تا شب درحرکتی، اگرچه به ظاهر کشش و حرکتی به سوی حق داری امّا در مسیر إلی الله نیستی، زیرا گرفتار نفس خود و فریفته ی ظواهر و منافع دنیوی

شده ای، به همین دلیل سالیان دراز از حق دور هستی و تا زمانی که فکر گوساله پرستی و خواهش های نفسانی با توست، مانند بنی اسرائیل در گرداب دنیا گرفتار می مانی:

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 701

2- مولوی، مثنوی معنوی ، دفتر دوم، ص 278

همچو قوم موسی اندر حر تیه

مانده ای بر جای چل سال ای سفیه

می روی

هرروز تا شب هروله

خویش می بینی در اول مرحله

نگذری

زین بعد سیصدساله تو

تا که داری عشق آن گوساله تو

تا

خیال عجل از جانشان نرفت

بد بر ایشان تیه چون گرداب تفت

غیر

این عجلی کز او یابیده ای

بی نهایت لطف و نعمت دیده ای

گاو

طبعی ز آن نکویی های زفت

از دلت در عشق این گوساله رفت (1)

• اشعار دیگر شعرای برجسته ایرانی:

کرشمه ای کن و بازار ساحری

بشکن

به غمزه رونق و ناموس سامری بشکن (2)

همه در علم سامری وارند

از برون موسی از درون مارند (3)

از روزگار ترس نه از رند روزگار

از سامری هراس نه از گاو سامری (4)

ناصبی، ای خر، سوی نار سقر

چند روی براثر سامری؟

در سپه سامری ازبهر چیست

بر تن تو جوشن پیغمبری (5)

بانگ گاوی چه صدا باز دهد عشوه مخر

سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد (6)

شش جهت گوساله ای زرین و

بانگش بانگ زر

گاو کان بر بانگ سحر سامری زر مستان

شیر گیرا گاو و گوساله به بانگ زر سپار

چون که شیر و شیر گیر جام صرف احمری (7)

دیگری کی بر تو بگزیند کسی هر

گو گزید

ساحری بر موسی و گوساله بر پروردگار (8)

نیست راه وهم نافرجام بر دریای

عقل

کی به افسون سامری موسی عمران می شود (9)

در کف آهوان بزم آب رز است و

گاو زر

آتش موسوی است آن در بر گاو سامری (10)

دبدبه ی قلندری طنطنه ی سکندری

آن همه جذبه ی کلیم این همه سحر سامری (11)

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 1003
2- دیوان حافظ، ص 250
3- حدیقه سنایی، ص 679
4- دیوان خاقانی، ص 755
5- دیوان ناصر خسرو، ص 446
6- دیوان حافظ، ص 81
7- کلیات شمس، ص 1038
8- دیوان صباحی بیدگلی، ص 8
9- دیوان ظهیر فاریابی، ص 226
10- دیوان خاقانی، ص 350

11- کلیات اشعار اقبال، ص 286

ص:247

قسمت ششم: برخورد هارون با گوساله پرستان و عکس العمل آن ها

هارون آن ها را از پرستش آن نهی کرد و گفت: مگر فراموش کرده اید برادرم موسی، مرا جانشین خودساخته و اطاعتم را بر شما فرض کرده است چرا پیمان شکنی می کنید؟ چرا خود را به دره نیستی سقوط می دهید؟

در قرآن آمده است:

1- «پیش از آن، هارون به آن ها گفته بود: «ای قوم من! شما به این وسیله مورد آزمایش قرارگرفته اید! پروردگار شما خداوند رحمان است! پس از من پیروی کنید و فرمانم را اطاعت نمایید!» (*) ولی آن ها گفتند: «ما هم چنان گرد آن می گردیم (و به پرستش گوساله ادامه می دهیم) تا موسی به سوی ما بازگردد!» (*) (1)

گفت هارون پیش از آن

کاید کلیم

قوم را کاین فتنه باشد عظیم

غیرازاین

نبود که بر وی مبتلا

گشته اید از جهل و طغیان و عما

هست بخشاینده

آن پروردگار

نه جز او طاعت جز او راه است عار

پیروی من کنید اندر امور

آورید از من اطاعت بی قصور

قوم گفتندش

کجا زایل شویم

زین پرستش جمله از جان پیرویم

پیش او

باشیم از زیبندگی

هم مجاور در مقام بندگی

تا که

موسی بازگردد سوی ما

تا چه باشد امر او بر خوی ما

او شود گوساله را چون ما مطیع

یا که این داند ز افعال شنیع (2)

بنی اسرائیل چنان لجوجانه به این گوساله چسبیده بودند که منطق نیرومند و دلایل روشن این مرد خدا و رهبر دلسوز در آن ها مؤثر نیفتاد، با صراحت اعلام مخالفت با هارون کردند و «گفتند ما هم چنان به پرستش این گوساله ادامه می دهیم تا موسی به سوی ما بازگردد»

خلاصه دو پا را در یک کفش کردند و گفتند: مطلب همین است و غیر این نیست، باید برنامه گوساله پرستی هم چنان ادامه یابد تا موسی برگردد و از او داوری بطلبیم: ای بسا خود او هم همراه ما در برابر گوساله سجده کند!

بنابراین خودت را زیاد خسته مکن و دست از سر ما بردار! و به این ترتیب هم فرمان مسلم عقل را از زیر پا گذاشتند و هم فرمان جانشین رهبرشان را.

1- طه: 90 – 91 وَ لَقَدْ قَالَ لهَمْ هَارُونُ من قَبْلُ يَاقَوْمِ إِنَّمَا فُتنتُم بِهِ وَ إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَانُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُواْ أَمْرِى (*) قَالُواْ لَن نَّبرْحَ عَلَيْهِ عَكِفِينَ حَتىَ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسىَ(*)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 462

نکته ها

ω رسالت هارون

بدون شک در این قال و غوغا، هارون جانشین موسی علیه السلام و پیامبر بزرگ خدا دست از رسالت خویش برنداشت و وظیفه مبارزه با انحراف و فساد را تا آنجا که در توان داشت انجام داد و گفت: به راستی خداوند رحمان بود که برده بودید و شمارا آزاد ساخت، اسیر بودید و رهایی بخشید، گمراه بودید و هدایت کرد، پراکنده بودید و در سایه رهبری یک مرد آسمانی، شمارا جمع و متحد نمود، جاهل و گمراه بودید و نور علم بر شما افکند و به صراط مستقیم توحید هدایتتان نمود، ولی جهالت مردم از یک سو و رسوبات دوران رقیت و بردگی و بت پرستی در مصر از سوی دیگر کوشش های او را خنثی کرد.

به طوری که مفسران نوشته اند- و قاعده نیز چنین اقتضا می کند- هنگامی که هارون رسالت خود را در این مبارزه انجام داد و اکثریت پذیرا نشدند، به اتفاق اقلیتی که تابع او بودند، از آن ها جدا شد و دوری گزید، مبادا اختلاط آن ها با یکدیگر دلیلی بر امضای برنامه های انحرافی شان گردد. به هرحال، هارون با اقلیتی در حدود دوازده هزار نفر از مؤمنان ثابت قدم از جمعیت جدا شدند... درحالی که اکثریت جاهل و لجوج نزدیک بود او را به قتل برسانند.

(*) امام صادق علیه السلام فرمود: هارون باآن همه اذیّت و آزاری که از قومش دید، باز در میان آنان ماند، زیرا اگر آنان را ترک می کرد و به سوی موسی می رفت، قطعاً عذاب الهی بر آنان نازل می شد.

(إذا فارَقَهُم يَنَزّلُ بهم العَذاب) (1)

ω هارون وظیفه رهبری خود را در چهار مرحله پیاده نمود:

1- به آن ها اعلام کرد که این جریان یک خط انحرافی و یک میدان آزمایش خطرناک برای همه شما است تا مغزهای خفته بیدار شود و مردم به اندیشه بنشینند و مهم همین بود. (یا قَوْمِ إِنَّما فُتِنْتُمْ بِهِ).

2- نعمت های گوناگون خداوند را که از بدو قیام موسی تا زمان نجات از چنگال فرعونیان شامل حال بنی اسرائیل شده بود به یاد آن ها آورد و مخصوصاً خدا را باصفت رحمت عامه اش توصیف کرد تا اثر عمیق تری بگذارد و هم آن ها را به آمرزش این خطای بزرگ امیدوار سازد. (وَ إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمنُ)

3- آن ها را متوجه مقام نبوت خویش و جانشینی از برادرش موسی کرد. (فَاتَّبِعُونِی)

4- آن ها را به وظائف الهی شان آشنا ساخت. (وَ أَطِيعُوا أَمْرِی)

ω شباهت رسالت هارون علیه السلام با علی علیه السلام

پس از مخالفت هایی که با حضرت علی علیه السلام صورت گرفت، روزی آن حضرت خطاب به مردم فرمود: «سیره و الگوی من انبیا هستند» ... امّا الگوی من از برادرم هارون این است که هارون به برادرش فرمود: (ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ كادُوا يَقْتُلُونَنِی)،

1- تفاسیر نورالثقلین، فرقان؛ اثنی عشری؛ تفسیر نور، ج 3، ذیل تفسیر آیه 150 اعراف.

حال اگر بگویید او را به استضعاف نکشیدند و خوار نکردند و برای قتل او هیچ اقدامی نکردند، منکر قرآن شده اید و اگر همان باشد و شما آن را پذیرفتید، پس هارون معذور بوده و سکوتش لازم بوده است.

چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به آن حضرت فرمودند: (یا علی ... فانک مِنّی بمنزلهِ هارونَ من موسی و لک بهارون اسوه اذ استضعفه قومه و کادوا یقتلونه) پس تو نیز در برابر دشمنی قریش صبر پیشه کن.

(*) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: حضرت موسی علیه السلام برای نشان دادن نهایت ناراحتی خود، هنگامی که به میان مردم رسید، آن رفتار توبیخ آمیز را با هارون نمود وگرنه خداوند به موسی در کوه طور گوساله پرستی قومش را خبر داده بود. (1)

ω عوامل سقوط جامعه ی بنی اسرائیل

- حضور نداشتن رهبری چون حضرت موسی علیه السلام (نبود رهبری یا غیبت او)

- حضور منحرفین هنرمندی مانند سامری. (عالمان و هنرمندان منحرف و سوءاستفاده از علم و هنر).

- استفاده از طلا و زیورآلاتی که جاذبه داشت. (زیبایی و زرق وبرق ظاهری)

- بوق های پر سروصدای تبلیغاتی. زیرا گوساله سامری صدا می کرد. (سروصدا و تبلیغات کاذب)

- مردم ساده و زودباور و نبود ایمان عمیق. (جهل و ناآگاهی مردم.)

- زمینه ی مساعد و سابقه ی گاو پرستی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هنگامی که دنیا در نظر مسلمانان جلوه کند، هیبت اسلام از آنان جدا می شود و زمانی که امربه معروف و نهی از منکر را ترک نمایند، از برکات وحی محروم می شوند. (و اذا ترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر حرمت برکه الوحی) (2)

تکیه بر مال و ثروت (همان ابزار ساختن گوساله) همان تکیه بر عصای موسی است که اگر رها شود و بدون اذن خدا مصرف شود تبدیل به اژدها و مار جهنده (همان گوساله سامری) می شود و تنها راه درست استفاده کردن از مال و ثروت آن است که درراه رضای خدا مصرف شود که سیرت اولیه مال و ثروت است و ترسناک نیست و این ها همه زیرمجموعه نفس است که باید باقدرت عقل و ایمان به خدا مهار شود و نفس نیز چاه های فراوانی دارد که باید زمام آن را در دست گرفت همان طور که ابن عربی در تفسیر عرفانی آیات 17-21 سوره طه می گوید: (3) (وَ ما تِلْکَ بِیَمِینِکَ یا مُوسی) إشاره إلی نفسه، أی: التی هی فی ید عقله إذ العقل یمین یأخذ به الإنسان العطاء من اللّه و یضبط به نفسه

(قالَ هِیَ عَصایَ أَتَوَکَّؤُا عَلَیْها) أی: أعتمد فی عالم الشهاده و کسب الکمال و السیر إلی اللّه و التخلق بأخلاقه علیها، أی: لا یمکن هذه الأمور إلا بها.

1- قرائتی، تفسیر نور، ج 3، ص179 ذیل تفسیر آیه 150 اعراف و تفسیر فرقان از محمد صادقی تهرانی.

2- کنز العمال، ج3، ص183، حدیث 6070.

3- (وَ مَا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یَمُوسیَ (17) قَالَ هِیَ عَصَایَ أَتَوَکَّؤُاْ عَلَیهْا وَ أَهُشُّ بِها عَلیَ غَنَمِی وَ لِیَ فِیهَا مَارِبُ أُخْرَی (18) قَالَ أَلْقِهَا یَمُوسیَ (19) فَأَلْقَئهَا فَإِذَا هِیَ حَیَّةٌ تَسْعَی (20) قَالَ خُذْهَا وَ لَا تخَفْ سَنُعِیدُهَا سِیرَتَهَا الْأُولیَ (21) یعنی: و ای موسی، اینک بازگو تا چه به دست راست داری؟ (17) موسی عرضه داشت: این عصای من است که بر آن تکیه می زنم و با آن از درختان بر گوسفندانم برگ می ریزم و حوائجی دیگر (چون مدد راه رفتن و دفع دشمن و غیره) نیز به آن انجام می دهم. (18) خدا فرمود: ای موسی این عصا بیفکن. (19) موسی چون آن را به زمین افکند عصا اژدهایی مهیب شد که (به هر سو) می شتافت. (20) باز (حضرت احدیت) فرمود: عصا را برگیر و از آن مترس که ما آن را به حالت اولش برمی گردانیم (21)»

ص:250

(وَ أَهُشُّ بِها عَلی غَنَمِی) أی: أخبط أوراق العلوم النافعه و الحکم العملیه من شجره الروح بحرکه الفکر بها علی غنم القوی الحیوانیه.

(وَ لِیَ فِیها مَآرِبُ أُخْری) من کسب المقامات و طلب الأحوال و المواهب و التجلیات.

و إنما سأله تعالی لإزاله الهیبه الحاصله له بتجلی العظمه عنه و تبدیلها بالأمن و إنما زاد الجواب علی السؤال لشدّه شغفه بالمکالمه و استدامه ذوق الاستئناس.

(قالَ أَلْقِها یا مُوسی) أی: خلها عن ضبط العقل

(فَأَلْقاها) أی: خلاها و شأنها مرسله بعد احتظائها من أنوار تجلیات صفات القهر الإلهی

(فَإِذا هِیَ حَیَّةٌ تَسْعی) أی: ثعبان یتحرّک من شدّه الغضب و کانت نفسه 7 قویه الغضب، شدیده الحدّه، فلما بلغ مقام تجلیات الصفات کان من ضروره الاستعداد حظه من التجلی القهری أوفر کما ذکر فی (الکهف)، فبدل غضبه عند فنائه فی الصفات بالغضب الإلهی و القهر الربانی فصور ثعبانا یتلقف ما یجد. (1)

قسمت هفتم: نزول الواح تورات در این 10 روز و مفاد احکام آن

سرانجام در آن میعادگاه بزرگ، خداوند، شرایع و قوانین آئین خود را بر موسی علیه السلام نازل کرد.

الواح تورات در این 10 روز به صورت دفعی بر روی سنگ ها (الواح) نازل شد ولی موسی بعدازاینکه خبر گوساله پرستی قومش را شنید، از دستش افتاد و شکست و این الواح در مناجات دیگری در ششم ماه رمضان (9 ماه بعد از این ماجرا) دوباره نازل شد؛ زیرا در روایات اسلامی نیز چنین آمده است که همه کتاب های بزرگ آسمانی «تورات»،«انجیل»،«زبور»،«صحف» و «قرآن» همه در این ماه نازل شده اند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «تورات» در ششم ماه مبارک رمضان و «انجیل» در دوازدهم و «زبور» در هیجدهم و «قرآن مجید» در شب قدر نازل گردیده است (2)

و در جای دیگر تورات آمده است که موسی علیه السلام چهل روز روزه داشته است (پس یکبار دیگر در ماه رمضان به مناجات می رود و دوباره الواح نازل می شود) چنان که می خوانیم: «هنگام بر آمدنم به کوه که لوح های سنگی یعنی لوحهای عهدی که خداوند با شما بست بگیرم آنگاه در کوه چهل روز و چهل شب ماندم نه نان خوردم و نه آب نوشیدم» (3)

به این ترتیب ماه رمضان همواره ماه نزول کتاب های بزرگ آسمانی و ماه تعلیم و تربیت بوده است چراکه تربیت و پرورش بدون تعلیم و آموزش صحیح ممکن نیست، برنامه تربیتی روزه نیز باید با آگاهی هر چه بیشتر و عمیق تر از تعلیمات آسمانی هماهنگ گردد تا جسم و جان آدمی را از آلودگی گناه شستشو دهد زیرا «رَمَضانَ» از ماده «رمض» به معنای سوزاندن است. البتّه سوزاندنی که دود و خاکستر به همراه نداشته باشد. وجه تسمیه این ماه ازآن روست که در ماه رمضان، گناهان انسان سوزانده می شود. (4) و از بنی اسرائیل برای عمل به آن ها پیمان گرفته شد که در ماجراهای فصل بعدی (قرار گرفتن کوه در بالای سر نقبای بنی اسرائیل به طور مفصّل بیان خواهیم کرد)

1- تفسیر ابن عربی، ج 2، ص 22

2- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 7، ابواب احکام شهر رمضان باب 18 حدیث 16

3- تورات سفر تثنیه فصل 9 شماره 9

4- مکارم شیرازی،، تفسیر نمونه، ج 1، ص 635

ω مفاد دستورات تورات و الواح تورات چه بود که شکست؟

دسته ی اوّل:

1. جز خداوند یگانه را پرستش نکنید

2. و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید

3. و به مردم نیک بگویید

4. نماز را برپا دارید

5. و زکات بدهید.

6. و خون هم را نریزید

7. و یکدیگر را از سرزمین خود، بیرون نکنید. (1)

وین که بگرفتیم ما میثاق خود

ز آل اسرائیل از اشفاق خود

تا که نپرستند جز ما هیچ کس

که بهر اطاعت سزاواریم و بس

یعنی از توحید افعال و صفات

روی آرد قلب بر توحید ذات

هم کنند احسان دگر بر والدین

روح ابدان، نفس امّ، ای نور عین

چیست احسان؟ هر دو را پروردن است

حق هر یک را به جا آوردن است

روح را سازی اگر دمساز دوست

حق به جا آورده ای وین حق اوست

نفس را ور بازداری از هوا

حقّ او این است تا آری به جا

ور به غفلت داری او را یا به لهو

کرده ای در حقّ ما در ظلم و سهو

هم بذی القربی کنند احسان و جود

کیست ذی القربی جوارح این ودود

این جوارح را مکن بر لعب صرف

هست این احسان بر آن ها بی ز حرف

بین ز چشم آیات حق را سربه سر

اندر آثارش مکرر کن نظر

گوش را بربند از اقوال خام

کن ز قل هو اذن خیرش سمع وام

دست بگشا دست گیر افتاده را

حق بگیرد دست نعمت داده را

پا منه بیرون ز حدّ خویشتن

تا ز پایت نفکند دست فتن

بر زبان آر آنچه گفتن را سزاست

و آنچه گوید عقل این نی بر خطاست

بس سخن باشد که حق و گفتنی است

لیک آن در خور به فهم عامه نیست

با عوام آن گو که بر وی لایق اند

یعنی از بیم و امید و وعظ و پند

نی ز تحقیق معانی کاختصاص

سمع و درکش دارد از بهر خواص

بس کلام حق که بی رونق شود

چون به بی جا گویی آن ناحق شود

پیش عاشق گو حکایت از حبیب

وز جمال گل به پیش عندلیب

گل به فرق بلبل دلبرده ریز

پیش زاغان استخوان مرده ریز

اوفتادیم از ره مطلب به دور

پس مکن در حق ذی القربی قصور

1- بقره: 83- 84 (وَ إِذْ أَخَذْنا میثاقَ بَنی إِسْرائیلَ لا تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللَّهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ ذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ أَقیمُوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّکاهَ ... . وَ إِذْ أَخَذْنا میثاقَکُمْ لا تَسْفِکُونَ دِماءَکُمْ وَ لا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ ...)

رحم ورقت هم کنند ایتام را

هم به مسکین ره دهند اطعام را

لطف بر مسکین ورقت بر یتیم

قلب را صافی کند از رجس و ریم

گر در آزار دلی هرگز نه ای

دآن که بس روشن دل و نیکو پی ای

زآنکه دل آیینه آن طلعت است

گر شکست اندر شکستش آفت است

خاصه گر باشد فقیری یا یتیم

دل مرا از بیم آن گردد دو نیم

نیک گویید از برای مردمان

بد کسی کو را نکو نبود زبان

هم بپا دارید آداب صلوه

هم گذارید از ادب حق زکات

آن صلوتت در حضورش مردن است

و ان زکاتت مال و جان افشردن است

مأخذ این هر دو عشق است و نیاز

که نداند خاک را ز افلاک باز

عشق گوید غیر او را مرده گیر

هر چه داری در رهش ریز و بمیر

گر چه از خود تو نداری هیچ چیز

آنچه او دادت بعشق او بریز

من نگویم تا ز عشقش چون شوی

وا رهی از مفلسی قارون شوی

گنج قارون گفتم ار چه ناقص است

وصف ناقص نی چو وصف خالص است

صورت آن بذل جان و نفی ذات

شد به ظاهر این زکات و این صلوه

رو شما پس جمله گرداندید باز

جز قلیلی فارغ از مکر و مجاز

باز گشتید از ره اندر آزمون

جز کمی منکم و انتم معرضون

هم گرفتیم از شما عهد ولاء

که بپرهیزید از سفک دماء

خون یکدیگر مریزید از فساد

چون ز دین واحدید اندر وداد

هوشمند اعضای خود را چون برد؟

خون خود را از عنادی چون خورد؟

هیچ دانی چیست این خون ریزشت

با هوای نفس دون آمیزشت

ترک جان از بهر تن گوید کسی

که به قیمت کمتر است از هر خسی

خویش را خارج نسازید از دیار

که شمارا آن بسی عیب است و عار

بر حذر باشید ز آن افعال بد

که سزای آن خروج است از بلد

از دیار روح بر صحرای تن

روی نارید از فساد و از فتن

ثم اقررتم و انتم تشهدون

ثم انتم هؤلاء تقتلون (1)

کن مرا تسبیح و تقدیس از جهات

که خدایی غیر من نبود به ذات

شرک ناور

شکر من کن مستدام

شکر هم بر والدینت کن به نام

بازگشت

جمله چون باشد به من

چون کنی این عیش تو گردد حسن

خون کس ناحق مریز از هیچ راه

کان تو را باشد حرام و هم گناه

گر که

گردی مرتکب بر قتل کس

تنگ گردد بر تو عالم هر نفس

هم مخور

از کذب بر نامم قسم

که کنم دورت زهر توفیق هم

نی گواهی

ده به چیزی جز که آن

بشنوی از گوش و بینی بر عیان

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 35-36

ص:253

زآنکه فردا می دهند اعضای تو

مر گواهی بر دروغت روبه رو

هم مبر

بر مردم از چیزی حسد

که باستحقاقشان از من رسد

کان

زمان باشی عدوی نعمتم

دور ماند هر حسود از رحمتم

از زنا

شو دور تا زان احتراز

روزی و رحمت نگیرم از تو باز

هم نبندنم

بر تو باب آسمان

تیره گردد از زنا مرآت جان

هم مکش

ذبحی به جز بر نام من

کان تو را گردد زیان بر جان و تن

غدر کردن

با زن همسایه نیز

بس بزرگ آمد گناهش در تمیز

خواه بر

خلق آنچه خواهی بهر خود

وین تو را بر حسن ذات آمد سند

هست در تواریه عدل ارجمند

جمله این ده حکم بر وعظ و پند

گر بر

این ده حکم کس عامل شود

نقص ز او بیرون رود کامل شود (1)

دسته ی دوّم:

1. بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم:

2. اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید!

3. به پدر و مادر نیکی کنید!

4. فرزندانتان را از (ترس) فقر، نکشید! ما شما و آن ها را روزی می دهیم

5. نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان!

6. انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید! مگر به حق (و از روی استحقاق) این چیزی است که خداوند شمارا به آن سفارش کرده، شاید درک کنید!

7. به مال یتیم، جز به بهترین صورت (و برای اصلاح)، نزدیک نشوید تا به حد رشد خود برسد!

8. حق پیمانه و وزن را به عدالت ادا کنید! هیچ کس را، جز به مقدار توانایی اش، تکلیف نمی کنیم.

9. هنگامی که سخنی می گویید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان (شما) بوده باشد

10. به پیمان خدا وفا کنید، این چیزی است که خداوند شمارا به آن سفارش می کند تا متذکّر شوید!

11. این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راه های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید، که شمارا از طریق حق، دور می سازد! این چیزی است که خداوند شمارا به آن سفارش می کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید! (*) سپس به موسی کتاب (آسمانی) دادیم (و نعمت خود را) بر آن ها که نیکوکار بودند، کامل کردیم و همه چیز را (که موردنیاز آن ها بود، در آن) روشن ساختیم کتابی که مایه هدایت و رحمت بود شاید به لقای پروردگارشان (و روز رستاخیز)، ایمان بیاورند! (*) (2)

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 262

2- انعام: 151- 154 (قُلْ تَعَالَوْاْ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشرِكُواْ بِهِ شَيْا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَنًا وَ لَا تَقْتُلُواْ أَوْلَادَكُم مِّنْ إِمْلَاقٍ نحَّنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُواْ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ لَا تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَالِكُمْ وَصَّئكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (*) وَ لَا تَقْرَبُواْ مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ حَتىَ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُواْ الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُواْ وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبىَ وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُواْ ذَالِكُمْ وَصَّئكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (*) وَ أَنَّ هَاذَا صِرَاطِى مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَالِكُمْ وَصَّئكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (*) ثُمَّ ءَاتَيْنَا مُوسىَ الْكِتَابَ تَمَامًا عَلىَ الَّذِى أَحْسَنَ وَ تَفْصِيلًا لِّكُلِّ شىْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَّعَلَّهُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (*))

ص:254

گو بیارید آن گواهان را شما

که گواه اند اندر این تحریم ها

که خدا

کرده حرام این بر امم

آنچه ز انعام است و حرث از بیش و کم

پس نیابند ار گواهی مشرکین

بهر صدق مدعای خود چنین

در گواهی

پس تو با ایشان مباش

کن مبین هر چه دارند اغتشاش

گر شوی

تسلیم در گفتارشان

گشته ای اندر گواهی یارشان

فاش کن

امری که عیب آلوده است

وان سخن هاشآنکه بس بیهوده است

کن نه

بر اهواء ایشان پیروی

که به تکذیب اند ز آیات قوی

نیستشان

ایمان بران دیگر سرای

آن بتان سازند همسر باخدای

حکم این

عام است بر کل انام

یعنی ای خلق جهان از خاص و عام

بر کسی

نارید هرگز اعتقاد

کز هوای خود بود هیچش به یاد

بس بود

کادم هوای نفس خویش

مذهب خود سازد و هم دین و کیش

کرده او

عادت به چیزی ز اختیار

ترک آن باشد پس او را ناگوار

گو بیایید

ای گره تا من به نام

خوانم آنچه از حق شمارا شد حرام

در کتاب

این آیت از حق در ثبات

با دو آیه دیگر است از محکمات

وان دو

تالی باشد این را بالیقین

وان نشد منسوخ اندر هیچ دین

هست ده

حکم اندرین از امرونهی

ثابت از حق در شریعت ها به وحی

اینکه با حق هیچ شیئی را شریک

ناورید این مر شمارا نیست نیک

هم کنید

احسان و بِرّ، بَر والدین

تا ز حق یابید احسان ها به عین

نه کشید

اولاد خود را ز احتیاج

تا کنید از فقر و درویشی علاج

آن چنان که

بر شما روزی دهیم

هم بر ایشان رزق و فیروزی دهیم

پس چرا

بر فعل ناحق مرتکب

می شوید از ترس فقر منتسب

هم نمایید

از فواحش اجتناب

خود ز نزدیکش گریزید از شتاب

نزد بعضی

آن کبایر از خطا است

گفته هم بعضی فواحش خود زناست

آنچه باشد

در ظهور و در بطون

نیست نیکو نزد عقل ذو فنون

آن بزرگان

عرب اندر خفا

می نمودند از تجری ها زنا

آشکار

اوباش و بی باکان بران

مرتکب بودند در شهر و دکان

ناپسند

این هر دو منهی وز خداست

ما ظهر یا خمر و ما بطن آن زناست

نه کشید

آن نفس کز حق شد حرام

کشتنش الا به حق در هر مقام

بالحق

آمد قتل مرتد یا قصاص

یا که رجم زانی اندر اختصاص

هست هم

این سان مقامات دگر

ذکر آن ها نیست لازم سربه سر

حاصل این

کز عمد نفسی گر کشید

تا ابد باشید در رنج شدید

این یک

امر و چار نهی آمد به نقل

مر وصیت تا بیابید آن به عقل

شد وصیت

بر نگهداری آن

تا شمارا رشد و عقل آید عیان

ص:255

همچنین لا تقربوا مال الیتیم

جز به وجه احسن و طبع سلیم

حفظ آن

بایست از روی تمیز

خرج او هم باید از اندازه نیز

تا رسد

بر غایت رشد و بلوغ

کار او یابد به دانایی فروغ

کیل را

وافی بپیمائید و تام

همچنین میزان ز عدل و اهتمام

کم به

نفروشید و نستانید بیش

خصم را بینید در میزان چو خویش

ور که گردد بیش و کم در کیل ها

نی ز روی عمد یا از میل ها

حق نکرده

بر کسی تکلیف هیچ

جز به قدر وسعت او در بسیج

نیست تکلیف

اعنی ار باشد ز سهو

حق تعالی می کند از بنده عفو

گر که

داری دانش و رأی دگر

لا یکلف راست معنای دگر

کس به

کاری یعنی ار قادر نبود

حق کجا تکلیف بر وی می نمود

پس توانی

آنکه نفروشی تو کم

کیل خود زان گفت کن پاک از ستم

چون سخن گویید

پس گویید راست

زآنکه بر ناراستی گفتن خطاست

خاصه در حکم و گواهی نیست ره

گر چه ذا القربی بود مشهود له

قول تو باید بود صدق و صحیح

از غرض گفتن ز مرد آمد قبیح

راست گو گر عاقل و فرزانه ای

در حق هر خویش و هر بیگانه ای

گر شود ملحوظ کاین یک دشمن است

وان دگر یک خویش و فرزند من است

نفع خویشاوند و اضرار عدو

دیدن از غیرت بود بی گفتگو

پس شهادت برخلاف حق دهی

پیروی را گام با احمق نهی

زآن که حق جز راست می گوید مگو

مرد بخرد راست گوید هم نکو

بر شهادت تا که جای آن که لب

کس گشاید بر دروغی بی سبب

هم به عهد حق کنید از جان وفا

هم به نذری که نمودید از ولا

این شمارا شد وصیت های او

پند تا گیرید شاید موبه مو

این است یک نهی و سه امر اندر نسق

که وصیت بر خلایق کرده حق

حکم عاشر بر شما خوانم عیان

وان بود این کآنچه آمد در بیان

یعنی از توحید و اخلاق سلیم

هست راه من که باشد مستقیم

پس کنید آن را به طاعت پیروی

تا رسید از آن به صدق معنوی

می نگردید از ره حق منحرف

جانب آن راه های مختلف

کان شمارا افکند در تفرقه

از ره حق وز ولای مطلقه

این وصیت شد ز حقشان در خصال

تا بپرهیزید شاید از ضلال

از عطا دادیم موسی را کتاب

راه بنمودیم او را بر صواب

هم کرامت

ها و نعمت ها تمام

بر نکویی تا کند مردی قیام

یا کند تبلیغ بر مردم نکو

یا نکو دانسته بود احکام او

بر بیان

هر چه در دین آن به کار

جمله بر تفصیل آید در شمار

ص:256

هم نماید ره بر اسرائیلیان

هم رسد رحمت بر ایشان جاودان

شاید ایشان

رب خود را بر لقا

آورند ایمان لقا یعنی جزا (1)

V دریافت الواح تورات

– من خداوند خدای تو هستم، همان خدایی که تو را از اسارت و بندگی مصر آزاد کرد.

– تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد. هیچ گونه بتی به شکل حیوان یا پرنده یا ماهی برای خود درست نکن.

– در برابر آن ها زانو نزن و آن ها را پرستش نکن؛ زیرا من که خداوند، خدای تو هستم، خدای غیوری هستم و کسانی را که با من دشمنی کنند، مجازات می کنم.

– این مجازات شامل حال فرزندان آن ها تا نسل سوّم و چهارم نیز می شود. امّا بر کسانی که مرا دوست داشته باشند و دستورات مرا پیروی کنند تا هزار پشت رحمت می کنم. از نام من که خداوند، خدای تو هستم، سوءاستفاده نکن. اگر نام مرا با بی احترامی به زبان بیاوری یا به آن قسم دروغ بخوری، تو را مجازات می کنم.

– روز سبت را به یاد داشته باش و آن را مقدّس بدار.

– در هفته شش روز کارکن ولی در روز هفتم که «سبت خداوند» است هیچ کار نکن.

– نه خودت نه پسرت، نه دخترت، نه غلامت، نه کنیزت، نه مهمانانت و نه چهارپایانت.

– چون خداوند در شش روز آسمان و زمین و دریا و هرچه را که در آن هاست آفرید و روز هفتم دست از کار کشید. پس او روز سبت را مبارک خواند و آن را روز استراحت تعیین نمود.

1. پدر و مادرت را احترام کن تا در سرزمینی که خداوند، خدای تو به تو خواهد بخشید، عمر طولانی داشته باشی

2. قتل نکن.

3. زنا نکن.

4. دزدی نکن.

5. دروغ نگو.

6. چشم طمع به مال و ناموس دیگران نداشته باش.

7. به فکر تصاحب غلام و کنیز، گاو و الاغ و اموال همسایه ات مباش. (2)

نتیجه:

با مقایسه میان این ده فرمان و آنچه درآیات قرآن است روشن می شود که فاصله فوق العاده زیادی میان این دو برنامه است، البته نمی توان اطمینان یافت که تورات کنونی در این قسمت مانند بسیاری از قسمت های دیگر دستخوش تحریف نشده باشد، ولی آنچه مسلم است ده فرمان موجود در تورات اگرچه مشتمل بر مسائل لازمی است اما ازنظر وسعت و ابعاد اخلاقی و اجتماعی و عقیده ای در سطحی بسیار پائین تر از مفاد آیات قرآن است.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، صص 232-233

2- سفر خروج، اصحاح20، آیات: 1-17

ص:257

نکته ها

· تأکیدهای پی درپی

در پایان هر یک از این آیات سه گانه به عنوان تأکید جمله (ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ)، (این چیزی است که خداوند شمارا به آن توصیه می کند) آمده است، با این تفاوت که: در آیه اول با جمله لعلکم تعقلون و در آیه دوم با جمله (لعلکم تذکرون) و در جمله سوم با جمله (لعلکم تتقون) ختم شده است و این تعبیرات مختلف و حساب شده گویا اشاره به این نکته است که: نخستین مرحله به هنگام دریافت یک حکم، «تعقل» و درک آن است، مرحله بعد، مرحله یادآوری و «تذکر» و جذب آن است و مرحله سوم که مرحله نهایی است، مرحله عمل و پیاده کردن و «تقوا» و پرهیزگاری است.

· شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف

در این دستورات نخست از تحریم شرک شروع شده است که درواقع سرچشمه اصلی همه مفاسد اجتماعی و محرمات الهی است و در پایان نیز به نفی اختلاف که یک نوع شرک عملی محسوب می شود، پایان یافته است.

این موضوع اهمیت مسئله توحید را در همه اصول و فروع اسلامی روشن می سازد، که توحید تنها یک اصل دینی نیست بلکه روح تمام تعلیمات اسلام است.

• اهمیت نیکی به پدر و مادر

ذکر نیکی به پدر و مادر، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک و قبل از دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس و اجرای اصول عدالت، دلیل بر اهمیت فوق العاده حق پدر و مادر در دستورهای اسلامی است.

این موضوع وقتی روشن تر می شود که توجه کنیم به جای «تحریم آزار پدر و مادر» که هماهنگ با سایر تحریم های این آیه است، موضوع احسان و نیکی کردن، ذکرشده است یعنی نه تنها ایجاد ناراحتی برای آن ها حرام است بلکه علاوه بر آن، احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است و جالب تر اینکه کلمه «احسان» را به وسیله «ب» متعدی ساخته و فرموده است (بالوالدین احسانا) و می دانیم احسان گاهی با «الی» و گاهی با «ب» ذکر می شود، درصورتی که با «الی» ذکر شود، مفهوم آن نیکی کردن است هرچند به طور غیرمستقیم و باواسطه باشد، اما هنگامی که با «ب» ذکر می شود معنی آن نیکی کردن به طور مستقیم و بدون واسطه است، بنابراین آیه تأکید می کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید آن قدر اهمیت داد که شخصاً و بدون واسطه به آن اقدام نمود. (1)

• قتل فرزندان به خاطر گرسنگی

از این آیات برمی آید که عرب های دورآنجاهلی نه تنها دختران خویش را به خاطر تعصب های غلط زنده به گور می کردند بلکه پسران را که سرمایه بزرگی در جامعه آن روز محسوب می شد، نیز از ترس فقر و تنگدستی به قتل می رسانیدند خداوند در این آیه آن ها

را به خوان گسترده نعمت پروردگار که ضعیف ترین موجودات نیز ازآن روزی می برند توجه داده و از این کار بازمی دارد.

1- رشید رضا، تفسیر المنار، ج 8، ص 185

با نهایت تأسف این عمل جاهلی در عصر و زمان ما در شکل دیگری تکرار می شود و به عنوان کمبود احتمالی مواد غذایی روی زمین، کودکان بی گناه در عالم جنینی از طریق «کورتاژ» به قتل می رسند.

گرچه امروز برای سقط جنین دلایل بی اساس دیگری نیز ذکر می کنند، ولی مسئله فقر و کمبود مواد غذایی یکی از دلایل عمده آن است.

این ها و مسائل دیگری شبیه به آن، نشان می دهد که عصر جاهلیت در زمان ما به شکل دیگری تکرار می شود و «جاهلیت قرن بیستم» حتی در جهانی وحشتناک تر و گسترده تر از جاهلیت قبل از اسلام است.

• منظور از فواحش

(فواحش) جمع «فاحشه» به معنی گناهانی است که فوق العاده زشت و تنفرآمیز است، بنابراین پیمان شکنی و کم فروشی و شرک و مانند این ها اگرچه از گناهان کبیره می باشند، ولی ذکر آن ها در مقابل فواحش به خاطر همان تفاوت مفهوم است.

درآیات فوق، در دو مورد تعبیر به (لا تقربوا)(نزدیک نشوید) شده است، این موضوع در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز در قرآن تکرار شده است، به نظر می رسد که این تعبیر در مورد گناهانی است که «وسوسه انگیز» است مانند «زنا و فحشاء» و «اموال بی دفاع یتیمان» و امثال این ها، لذا به مردم اخطار می کند که به آن ها نزدیک نشوند تا تحت تأثیر وسوسه های شدیدشان قرار نگیرند.

• گناهان آشکار و پنهان

جمله (ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ) هرگونه گناه زشت آشکار و پنهانی را شامل می شود، ولی در بعضی از احادیث از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: (ما ظهر هو الزنا و ما بطن هو المحاله) «منظور از گناه آشکار، زنا و منظور از گناه پنهان، گرفتن معشوقه های نامشروع پنهانی و مخفیانه است» اما روشن است که ذکر این مواد به عنوان بیان یک مصداق روشن است، نه اینکه منحصر به همین مورد بوده باشد. (1)

• برنامه ای برای زنده ماندن ملت ها

برقراری و سربلندی ملت ها در صورتی است که: خود را به بزرگ ترین نیروها و قدرت ها متکی سازند و در همه حال از او مدد بگیرند- به قدرتی تکیه کنند که فنا و زوال در او راه ندارد و تنها در برابر او سر تعظیم فرود آورند، که اگر چنین کنند از هیچ کس ترس و وحشتی نخواهد داشت و پیدا است که چنین مبدائی جز آفریدگار بزرگ نمی تواند باشد، آری این تکیه گاه خداوند است (لا تَعْبُدُونَ إِلَّا الله)

از طرف دیگر برای بقاء و جاویدان ماندن ملت ها همبستگی خاصی بین افراد آن ها لازم است، این عمل در صورتی امکان دارد که هر کس نسبت به پدر و مادر خود که شعاع

بستگی آن ها نسبت به وی نزدیک تر است و در مرحله بعد نسبت به خویشاوندان و بعداز آن ها نسبت به تمام افراد اجتماع نیکی به خرج دهد تا همه بال وپر یکدیگر باشند مخصوصاً افراد ضعیف را تحت حمایت قرار دهند تا در دامان دشمن نیفتند (وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ ذِی الْقُرْبی ... وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً)

1- مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج6، ص 35

تقویت بنیه مالی هر ملت و از بین بردن فاصله طبقاتی نیز در زنده نگاه داشتن روح آن ملت سهم فراوانی دارد که یک رکن آن پرداختن زکات است (وَ آتُوا الزَّکاهَ)

این ها از یک سو و از سوی دیگر رمز شکست و فنای ملت ها در به هم خوردن این همبستگی و پدید آمدن کشمکش ها و جنگ های داخلی می داند، ملتی که در برابر هم صف آرایی کنند و سنگ تفرقه در میانشان انداخته شود و به جای کمک به یکدیگر به جان هم بیفتند و در پی تصرف اموال و سرزمین های هم برآیند و برای ریختن خون یکدیگر آستین ها را بالا زنند و هر دسته برای آواره ساختن و تصرف اموال دیگری قد برافرازد دیر یا زود نابود می گردند کشورشان ویران می گردد و خود بیچاره و بدبخت خواهند شد. (لا دِماءَکُمْ وَ لا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ ...)

- معنی کلمه «ثم» درآیه ی (ثُمَّ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ تَماماً عَلَی الَّذِی أَحْسَنَ):

در لغت عرب معمولاً برای «عطف با تأخیر» است روشن می گردد که نخست به انبیای پیشین، این فرمان های همگانی و عمومی را ابلاغ کردیم، سپس به موسی کتاب آسمانی دادیم و این برنامه ها و تمامی برنامه های لازم را در آن شرح دادیم.

· (الَّذِی أَحْسَنَ)

اشاره به تمام کسانی است که نیکوکارند و آماده پذیرش حق و قبول فرمان خدا.

(وَ تَفْصِیلًا لِکُلِّ شَیْ ءٍ)

و در آن هر چیز که مورد نیاز بود و در مسیر تکامل انسان اثر داشت، بازگو کرده

(وَ هُدیً وَ رَحْمَهً)

و نیز این کتاب، که بر موسی نازل شد، مایه هدایت و رحمت بود»

(لَعَلَّهُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ یُؤْمِنُونَ)

تمام این برنامه ها به خاطر آن بود که در روز رستاخیز و لقای پروردگار ایمان بیاورند و باایمان به معاد، افکار و گفتار و رفتارشان پاک شود.

· اگر آئین موسی کامل بوده (آن چنان که کلمه تماماً از آن حکایت دارد) آئین مسیح و سپس آئین اسلام، چه ضرورتی داشته است؟!

باید توجه داشت که: هر آئینی برای زمان خود، آئین جامع و کاملی است و محال است آئین ناقص از طرف خدا، نازل گردد، ولی همین آئین که برای یک زمان کامل بود، ممکن است

برای زمان های بعد، ناتمام و نارسا باشد، همان طور که یک برنامه جامع و کامل برای دوره دبستان، نسبت به دوره دبیرستان نارسا است و سر فرستادن پیامبران مختلف با کتب آسمانی متعدد تا به آخرین پیامبر ص و آخرین دستور منتهی گردد، نیز همین است، البته هنگامی که بشر آمادگی برای دستور نهایی پیدا کرد و دستور نهایی صادر شد، دیگر نیازی به آئین جدید نیست و درست همانند افراد فارغ التحصیل که می توانند بر اساس معلومات خود به پیشرفت های علمی از طریق مطالعه پیش بروند، پیروان چنین مذهبی نیاز به آئین جدید نخواهند داشت و تحرک کافی را از همان آئین نهایی خواهند گرفت؛ و مسائل مربوط به قیامت در تورات اصلی به حد کافی بوده است و اگر می بینیم در تورات های کنونی و کتاب های

ص:260

وابسته به آن جز در موارد نادری اشاره به معاد و رستاخیز نشده است، به نظر می رسد که بیشتر به خاطر تحریف یهود و دنیاپرستانی بوده که مایل بوده اند درباره قیامت کمتر سخن بگویند و کمتر سخن بشنوند.

البته در تورات های کنونی اشارات مختصری به مسئله قیامت شده است، ولی به اندازه ای کم است که بعضی می خواهند بگویند یهود، اصولاً به رستاخیز معتقد نیست ولی این سخن به مبالغه شبیه تر است تا به یک واقعیت.

قسمت هشتم: انتظار خداوند از موسی و بنی اسرائیل در قبال نزول الواح تورات

در قرآن آمده است خداوند به موسی فرمود:

1- «ای موسی! من تو را با رسالت های خویش و با سخن گفتنم (با تو)، بر مردم برتری دادم و برگزیدم پس آنچه را به تو داده ام بگیر و از شکرگزاران باش!» (1)

2- «و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم و بیانی از هر چیز کردیم- «پس آن را با جدّیت بگیر! و به قوم خود بگو: به نیکوترین آن ها عمل کنند! (و آن ها که به مخالفت برخیزند، کیفرشان دوزخ است) و به زودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهم داد!» و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم و بیانی از هر چیز کردیم- «پس آن را با جدّیت بگیر! و به قوم خود بگو: به نیکوترین آن ها عمل کنند! (و آن ها که به مخالفت برخیزند، کیفرشان دوزخ است) و بزودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهم داد!» (*) (2)

1- و «به خاطر بیاورید هنگامی را که به موسی کتاب و وسیله تشخیص حق از باطل بخشیدیم تا شما هدایت شوید» (3)

پس به موسی گفت خلاق جهان

برگزیدم من تو را بر مردمان

بر پیام و بر کلام خود تمام

پس بگیر آن را عمل کن در مقام

آنچه دادم

بر تو از تنزیل و وحی

می رسان آن را به خلق از امرونهی

پس تو

باش از شاکران نعمتم

شکر گو با شاکران در حضرتم

آن کسآنکه

برگزیدم در مقام

هر یک ایشان را از اخیار و کرام

هم نوشتیم

اندر الواح از نمود

آنچه آن واجب ز امرونهی بود

از هر

آن چیز از حلال و از حرام

بود آن پندی مفصل در کلام

هفت لوح

آن بود یا ده در نزول

خود به قدر قامتش در عرض و طول

اندر آن ها

بود ثبت از معنوی

مر تفاصیل وجود موسوی

1- أعراف: 144 (قالَ یا مُوسی إِنِّی اصْطَفَیْتُکَ عَلَی النَّاسِ بِرِسالاتی وَ بِکَلامی فَخُذْ ما آتَیْتُکَ وَ کُنْ مِنَ الشَّاکِرِینَ)
2- أعراف: 145 (وَ کَتَبْنا لَهُ فِی الْأَلْواحِ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ مَوْعِظَهً وَ تَفْصیلاً لِکُلِّ شَیْ ءٍ فَخُذْها بِقُوَّهٍ وَ أْمُرْ قَوْمَکَ یَأْخُذُوا بِأَحْسَنِها سَأُرِیکُمْ دارَ الْفاسِقِینَ)
3- بقره: 53 (وَ إِذْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ وَ الْفُرْقانَ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ) 2- أنبیاء: 48 (وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسی وَ هارُونَ الْفُرْقانَ وَ ضِیاءً وَ ذِکْراً لِلْمُتَّقِینَ)

ص:261

از خیال و روح و قلب و عقل و فکر

نکت ها کز حق رسیدش نغز و بکر

چند حرف از وی نگارم مجملی

مر بران یابد تذکر عاقلی

پس بگیر

الواح را با جد و جهد

هم عقوبت امر کن بر حسن عهد

تا فراگیرند

بر نیکوتران

همچو صبر و عفو نزد امتحان

یا هر

آن چیزی که در دانش نکوست

یا به نیکی مطلق اندر جستجو است

یعنی آن

را کن به نیکویی عمل

بی اضافه و نسبتی در هر محل

هست نیکو

امر و نهیی کز خداست

جمله را جایش عمل کردن به جاست

زود باشد

که نمایم بر شما

آن سرای فاسقان را هرکجا

قصر آن

فرعون و قومش سربه سر

کز کسان خالی شد و زیر و زبر (1)

و آنکه ما دادیم موسی را کتاب

تا شما یابید راهی بر صواب (2)

نکته ها

ω (*) از امام رضا علیه السلام رسیده است: هرکجای قرآن که جمله (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا) ذکرشده است مقابل آن در تورات جمله (یا ایها الناس) و یا (یا ایها المسکین» ضبط گردیده است. (3)

ω «کتاب» و «فرقان» ممکن است هر دو اشاره به تورات باشد و نیز ممکن است کتاب اشاره به تورات و فرقان اشاره به معجزاتی باشد که خداوند در اختیار موسی گذارده بود (چون فرقان در اصل به معنی چیزی است که حق را از باطل برای انسان مشخص می کند)

ω آیا تکلم باخدا از امتیازات مخصوص موسی علیه السلام در میان پیامبران بود؟ یعنی تو را از میان پیامبران برای این کار برگزیدم؟ حق این است که آیه فوق در صدد اثبات چنین

مطلبی نیست، بلکه به قرینه ذکر رسالات، که همه پیامبران دارا بودند، هدف آیه بیان دو امتیاز بزرگ موسی علیه السلام بر توده مردم است، یکی دریافت رسالات خدا و دیگری گفتگوی با پروردگار که هر دو مقام رهبری او را در میان امت خویش تثبیت می کرد.

(*) امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند به موسی علیه السلام فرمود: آیا می دانی چرا تورا برگزیدم؟ زیرا خضوع و خشوع تو به درگاه من بی نظیر بود هرگاه به نماز می ایستادی، گونه های خود را بر خاک می نهادی و در حدیث دیگری آمده است که خداوند فرمود: چون در میان بندگانم خود را نسبت به من ذلیل تر می دانستی. (4)

ω (*) امام صادق علیه السلام فرمودند: موسی از خداوند پرسید چگونه شکرگزار نعمت های بیکران او باشد چراکه هر شکری خود رحمتی است و نیاز به سپاس مجدد دارد خداوند خطاب به او گفت: همین قدر که به این مسئله واقف هستی برای شکرگزاری من کافیست. (5)

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 262

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 26

3- ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 43؛ صحیفه الرضا، ص 14

4- مجلسی، بحار الانوار، ج 13، ص 7.

5- مجلسی، بحارالانوار، ج 13، ص 351؛ مشکاه الانوار، ص 32

ω (الْأَلْواحِ)

همان سنگ نوشته های تورات است و خداوند، الواحی بر موسی علیه السلام نازل کرد که شرایع و قوانین تورات در آن نوشته شده بود، نه اینکه الواحی در دست موسی علیه السلام بود و فرمان خدا این دستورات در آن منعکس گردید واین کلمه جمع «لوح» است، که در اصل از ماده «لاح یلوح» به معنی ظاهر شدن و درخشیدن گرفته شده و چون با نوشتن بر روی یک صفحه، مطالب آشکار می گردد و می درخشد، به صفحه ای که بر آن چیزی می نویسند، لوح می گویند. (1)

ω مراد از (احسن) در (وَ أْمُرْ قَوْمَکَ یَأْخُذُوا بِأَحْسَنِها)

1. با بهترین قدرت گرفتن.

2. یا بهترین گرفتن از حیث علم و عمل.

3. یا در دَوَرانِ امر بین اهمّ و مهمّ، بهترین عمل را انجام دادن است.

4. و یا مراد این است که دستورات تورات، احسن تمام قوانین و دستوراتِ آن زمان است. امّا احسن مطلق، قرآن است.

ω «بهترین این دستورات را بگیرید»

نه به این معنی است که در میان آن ها،«بد» و «خوب» بوده است و آن ها وظیفه داشته اند خوب ها را بگیرند و بدها را رها کنند و یا «خوب» و «خوبتر» داشته و موظف بوده اند تنها «خوبترها» را انتخاب نمایند، بلکه گاهی کلمه «افعل تفضیل» به معنی «صفت مشبهه» می آید و آیه موردبحث ظاهراً از این قبیل است، یعنی «احسن» به معنی «حسن» است، اشاره به اینکه جمیع این دستورات حسن است و نیک.

این احتمال نیز در آیه فوق وجود دارد که احسن به همان معنی بهتر وافعل تفضیل بوده باشد، اشاره به اینکه در میان این دستورات، اموری مجاز شمرده شده است (همانند قصاص) و اموری از آن بهتر معرفی شده (همانند عفو و گذشت) یعنی به پیروانت بگو که تا می توانند آنچه بهتر است انتخاب کنند، فی المثل عفو را بر قصاص (جز در موارد خاص) ترجیح دهند «این احتمال نیز وجود دارد که ضمیر «احسنها» به «قوه» یا «اخذ به قوه» بازگردد، اشاره به این معنی که آن ها را به بهترین نوع از جدیت و قوت و قدرت بگیرند».

ω (من کل شیء)

(*) امام باقر علیه السلام فرمود: عبارت (مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ)، بیانگر آن است که خداوند تمام امور را برای موسی علیه السلام بیان نکرده است. زیرا می گوید «از هر چیزی، اندرزی برای او نوشتیم»، گرچه در همان بخشی که مطرح شده، تمام نیازهای مردم آن عصر به تفصیل بیان شده است. (تَفْصِیلًا لِکُلِّ شَیْ ءٍ) و این به خاطر آن است که آئین موسی علیه السلام آخرین آئین و شخص موسی علیه السلام خاتم انبیاء نبود و مسلماً در آن زمان به مقدار استعداد مردم، احکام الهی نازل گشت، ولی هنگامی که مردم جهان به آخرین مرحله از تعلیمات انبیاء رسیدند، آخرین دستور که شامل همه نیازمندیهای مادی و معنوی مردم بود نازل گردید و ازاینجا روشن می شود اینکه در بعضی از روایات درزمینهٔ ترجیح مقام علی علیه السلام بر مقام موسی علیه السلام آمده است که علی علیه السلام آگاه به همه قرآن بود و در قرآن بیآن همه چیز آمده

1- طوسی، تفسیر تبیان، ج4، ص 539

است (نَزَّلنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ) درحالی که در تورات بخشی از این مسائل آمده، طبق همین مطلب است. (1)

ω (سَأُرِیکُمْ دارَ الْفاسِقِینَ) (بزودی خانه فاسقان را به شما نشان می دهم)

1- ظاهراً این است که منظور از آن، دوزخ است، که قرارگاه کسانی است که از اطاعت فرمان خدا و انجام وظائف خویش خارج شده اندوجایگاه متخلّفین از دستورات موسی در قیامت باشد.

2- این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که منظور این است که اگر با این دستورات مخالفت کنید به همان سرنوشتی گرفتار خواهید شد که قوم فرعون و فاسقان و گنه کاران دیگر، به آن گرفتارشده اند و سرزمین شما تبدیل به دار فاسقان خواهد شد (2)

3- یا کاخ و دربار فرعونیان است یا خانه های ساکنان بیت المقدس قبل از ورود قوم موسی.

ω دیدگاه ابن عربی

ایشان در مورد: اختصاص کلمه موسویه به حکمت علویه ونسبت قرب موسی به مقام جامعیت که پیغمبر ما بدان اختصاص یافته و منظور خداوند از عبارت (کتبنا لهُ فی الألواح) می گوید: (3)

اختصاص کلمه موسویه به حکمت علویه از جهت این قول خداوند تعالی است که فرمود: (لا تَخَفْ إِنَّکَ أَنْتَ الْأَعْلی) که به سبب حق بودنش بر فرعونی که ادعای علو کرد و گفت (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی)، برتر آمد و علو و غلبه نمود و از جهت علو مرتبه اش در نزد حق تعالی به اموری اختصاص یافت، یکی اینکه بدون واسطه ملک با او سخن گفت، دیگر اینکه در

حدیث صحیح آمده است که خداوند متعال تورات را به دست خود نوشت و شجره طوبی را به دست خود غرس کرد و جنت عدن را به دست خود خلق کرد و آدم را با دو دست خود خلق کرد. (4)

آن که در صدر حدیث آمده است خداوند، تورات را برای موسی با دست خود نوشته است اشاره به این آیه کریمه است که خداوند فرمود: (وَ کَتَبْنا لَهُ فی الْأَلْواحِ) و اسناد خلق آدم به دو دست این است که آدم جامع جمیع اسماء متضاده و متقابله الهی است. یعنی اسماء جمالی و جلالی و لطف و قهر که دیگر مخلوقات حائز چنین جامعیت نیستند. لذا انسان را کون جامع و یا کون جامع حقیقی گویند.

خداوند متعال در قرآن کریم درباره حضرت موسی علیه السلام فرمود: (وَ کَتَبْنا لَهُ فی الْأَلْواحِ من کُلِّ شَیْ ءٍ مَوْعِظَهً)(اعراف:145) که تقریبا این آیه با کریمه (إِنَّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ) برابری می کند.

و دیگر به کثرت امتش چنانکه در حدیث عرض آمده است.

در حدیث قیامت در حال عرض امتها بر رسول الله اخبار فرمود که امت هیچ نبیی از انبیا را اکثر از امت موسی علیه السلام ندیده است و از آن جمله این که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: مرا بر موسی تفضیل ندهید. چه اینکه مردم در قیامت کبری بیهوش می شوند، پس من اول کسی هستم که به افاقه می آیم که ناگهان در آن هنگام موسی علیه السلام را می بینم که قائمه عرش را گرفته است. نمی دانم به صعقه طور جزا داده شد یا از کسانی است که خداوند استثنا فرمود. (5)

1- عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 2، ص 68

2- رشیدرضا، تفسیر المنار، ج 9، ص 193

3- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص 529-528

4- عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش به سند خود از أبی عطاف نقل کرده است که: (کتب الله التوراه لموسی بیده و هو مسند ظهره(إلی الصخره فی الالواح من دُرِ، یسمع صریف القلم، لیس بینه و بینه الاحجاب) (حنبل، کتاب السنۀ، ج 2، ص 209)

5- مطفر، ترجمه دلائل الصدق، ج 1، ص 491

ص:264

آن که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود نمی دانم آیا موسی به صعقه طور جزا داده شد اشاره به حقیقتی دارد که از اسرار سیر سرنوشت و مکافات و مجازات انسان است.

چنانکه در کافی روایت است که از حضرت امیر علیه السلام سؤال شد، آیا کسانی که در این دنیا بلایا و مصایب و سختی ها دیده اند، بازهم در آخرت امثال آن ها را می چشند؟ امیر علیه السلام در جواب فرمود: خداوند کریم تر از آن است که بنده خود را دو بار عذاب نماید. (1) امام نهم علیه السلام فرموده است: مردمی که مصایب و بلاها در این نشئه دیده اند چون در آن نشئه مقاماتشان را که خداوند در ازای مصایبشان به آنان عطا فرماید دیدند درخواست رجعت به دنیا می نمایند تا مثل آن بلاها و سختی ها را باز بچشند و چنین مقاماتی را به دست آورند. غرض اینکه در حدیث شریف فرمود: چون موسای کلیم در طور یک بار صعقه دید: (وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً) (اعراف: 143) خداوند اکرم از آن است که بنده اش را دو بار به صعقه مبتلا سازد و مراد از استثنا آن است که خداوند در آیه صعق فرمود: (إِلَّا من شاءَ الله)

· اشعار دیگر شعرای برجسته ایرانی:

راز تورات و انجیل و قرآن

سر تأویل و تنزیل قرآن

هم ادر انگشت مهر سلیمان

هم به کف چوب موسی بن عمران (2)

کلیم آمده خود با نشان معجز حق

عصا و لوح و کلام و کف و رخ انور (3)

لوح را بشو حسین از غیر

تا ببینی نوشته بر الواح (4)

هلا این لوح لایح را بیا بستان

از این موسی

مکش سر همچو فرعونان مکن استیزه چون هامان (5)

آن لوحه های موسی بر گرد کوه و

دشت

وآن صفحه های مانی بر سرو و بر چنار (6)

قسمت نهم: ذکر عاقبت سرکشان و تکذیب کنندگان

در قرآن آمده است:

1- «به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبّر می ورزند، از (ایمان به) آیات خود، منصرف می سازم! آن ها چنانند که اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند اگر راه هدایت را ببینند، آن را راه خود انتخاب نمی کنند و اگر طریق گمراهی را ببینند، آن را راه خود انتخاب می کنند! (همه این ها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب

1- حسینی طهرانی، معادشناسی، ج 8، ص 37

2- دیوان حبیب خراسانی

3- شمیسا، فرهنگ تلمیحات، ص 564

4- دیوان منصور حلاج، ص 253

5- کلیات شمس، ص 695

6- همّتی، داستان پیامبران، ص 160

کردند و از آن غافل بودند! (*) و کسانی که آیات و دیدار رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود می گردد آیا جز آنچه را عمل می کردند پاداش داده می شوند؟! (*) (1)

زود باشد که بگردانم عیان

هم ز آیت های قدرت بر نشان

آن کسان را که تکبر می کنند

در زمین بر غیر حق و از ناپسند

کبرشان

یعنی باستحقاق نیست

کبر بر

حق کبر مسکین بر غنی است

ور ببینند

این گروه سرکشان

کل آیت های ما را بر عیان

تا به وحدانیت خود بر ملأ

کشف سازم هم به صدق انبیا

نگروند

ایشان بر آن ها از عناد

ور ببینند آن گره راه رشاد

می نگیرند

آن ره ار بینند لیک

راه گمراهی بران پویند نیک

این بران باشد که تکذیب از خطا

این کسان کردند بر آیات ما

از غرض

بودند از آن بی خبر

تا کنند از عبرتی در وی نظر

بود آن

غفلت ز حقد شومشان

نی که نبود امر حق معلومشان

کرد تکذیب

آنکه بر آیات ما

هم به دار آخرت یعنی لقا

شد تباه

اعمالشان از جزء و کل

نیستشان نفعی ز طاعت در سبل

مر جزا

داده شوند آیا جز آن

که عمل کردند از سود و زیان (2)

نکته ها

ω سرنوشت متکبران

اگر فرعونیان و یا سرکشان بنی اسرائیل با مشاهده آن همه معجزات و شنیدن آن همه آیات الهی به راه نیامدند به خاطر آن است که ما افراد متکبر و خودخواه را که در برابر حق جبهه گیری می کنند- به جرم اعمالشان- از قبول حق باز می داریم و به تعبیر دیگر اصرار و ادامه به سرکشی و تکذیب آیات الهی آن چنان در فکر و روح انسان اثر می گذارد که به صورت موجودی انعطاف ناپذیر و غیرقابل نفوذ در برابر حق درمی آید.

لذا می فرماید: «به زودی کسانی را که در زمین، به غیر حق تکبر ورزیدند از آیات خود، منصرف می سازیم» و ازاینجا روشن می شود که آیه فوق، هیچ گونه منافاتی با دلایل عقلی ندارد و این یک سنت الهی است که نسبت به آن ها که لجاجت و سرکشی را به آخرین حد می رسانند، توفیق هرگونه هدایت و راهیابی را سلب می کند و به تعبیر دیگر: این

خاصیت اعمال زشت خود آن ها است که با توجه به انتساب همه اسباب به خدا که مسبب الاسباب نهایی است به او نسبت داده شده است.

این موضوع نه موجب جبر است و نه محذور دیگر تا بخواهیم دست به توجیه آیه بزنیم.

1- اعراف: 146-147 سَأَصْرِفُ عَنْ ءَايَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيرِ الْحَقّ وَ إِن يَرَوْاْ كُلَّ ءَايَه لَّا يُؤْمِنُواْ بِها وَ إِن يَرَوْاْ سَبِيلَ الرُّشْد لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ إِن يَرَوْاْ سَبِيلَ الْغَىّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَالِكَ بِأَنهُمْ كَذَّبُواْ بِايَتِنَا وَ كَانُواْ عَنهَا غَفِلِينَ (*) وَ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِايَاتِنَا وَ لِقَاءِ الاَخِرَه حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ هَلْ يجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (*)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 263

ω ذکر (بِغَيْرِ الْحَقِّ) بعد از (تکبر)

به عنوان تأکید است، زیرا همیشه تکبر و خود برتربینی و تحقیر بندگان خدا، بدون حق است به خصوص اینکه با کلمه (فِی الْأَرْضِ) همراه است، که به معنی سرکشی و طغیان در روی زمین می آید و مسلماً چنین عملی، همیشه به غیر حق است.

ω صفات افراد «متکبر و سرکش»

- «آن ها اگر تمام آیات و نشانه های الهی را ببینند، ایمان نمی آورند»!

- «و نیز اگر راه راست و طریق درست را مشاهده کنند، انتخاب نخواهند کرد»

– و به عکس «اگر راه منحرف و نادرست را ببینند، راه خود انتخاب می کنند»

ω علت «سلب توفیق حق پذیری» از افراد «متکبر و سرکش»

«این ها همه به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند»

شک نیست که تنها با یک یا چند مرتبه، تکذیب آیات الهی، انسان استحقاق چنان سلب توفیقی پیدا نخواهد کرد و راه توبه و بازگشت، هنوز به روی او باز است، ولی بدون شک ادامه و اصرار در این راه، او را به جایی می رساند که حس تشخیص نیک و بد و راه راست و منحرف («رشد» و «غی») از او سلب می گردد.

ω کیفر افراد «متکبر و سرکش»

آن ها که آیات ما را تکذیب کنند و لقای رستاخیز را منکر شوند اعمالشان به کلی حبط و نابود می گردد

(حبط) به معنی باطل و بی خاصیت نمودن عمل است، یعنی این گونه افراد حتی اگر کار خیری انجام دهند، نتیجه ای برای آن ها نخواهد داشت؛ و این سرنوشت برای آن ها، جنبه انتقامی ندارد، این نتیجه اعمال خود آن ها است، بلکه عین اعمال آن ها است که در برابرشان مجسم شده،«آیا آن ها جز اعمالی را که انجام می دادند، جزا داده می شوند»؟ این آیه یکی دیگر از آیاتی است که دلیل بر تجسّم اعمال و حضور خود اعمال نیک و بد در قیامت است.

قسمت دهم: خبر دار شدن موسی از فتنه سامری

در قرآن آمده است:

1- ای موسی «ما قوم تو را بعد از تو، آزمودیم و سامری آن ها را گمراه ساخت!» (1)

1- طه: 85 (قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِن بَعْدِکَ وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِی)

ص:267

گفت پس در فتنه افکندیم ما

بعد بیرون رفتنت قوم تو را

یعنی ایشان

را نمودیم امتحان

طاعت گوساله را بر ناگهان

سامری

آن جمله را گمراه کرد

جز قلیلی را از آن مردان مرد

شرح گاو

و سامری را در فساد

گفته ایم از پیش گر داری به یاد

گشت پس

موسی به سوی قوم باز

خشمناک اندوهگین با احتراز

بیشتر

اندوه او زین که مباد

باز ناکردند کردند قوم از ارتداد (1)

بدین ترتیب خداوند او را از فتنه سامری و گمراهی بنی اسرائیل آگاه ساخت ...

موسی با شنیدن این سخن آن چنان برآشفت که تمام وجودش گویی شعله ورگشت، شاید به خود می گفت: سالیان دراز خون جگر خوردم، زحمت کشیدم با هرگونه خطر روبرو شدم تا این جمعیت را به توحید آشنا ساختم، اما افسوس و صد افسوس، با چند روز غیبت من، زحماتم بر باد رفت!

V در تورات در مورد خبر دار شدن موسی از فتنه ی سامری آمده است:

– خداوند به موسی فرمود: «بشتاب و به پایین برو، چون قوم تو که آن ها را از مصر بیرون آوردی، فاسد شده اند. آن ها به همین زودی احکام مرا فراموش کرده و منحرف گشته اند و برای خود گوساله ای ساخته، آن را پرستش می کنند و برایش قربانی کرده، می گویند: ای بنی اسرائیل! این همان خدایی است که تو را از مصربیرون آورد.»

– خداوند به موسی فرمود: «می دانم این قوم چقدر سرکشند. بگذار آتش خشم خود را بر ایشان شعله ور ساخته، همه را هلاک کنم. به جای آن ها از تو قوم عظیمی به وجود خواهم آورد» ولی موسی از خداوند، خدای خود خواهش کرد که آن ها را هلاک نکند و گفت:

– خداوندا! چرا بر قوم خود این گونه خشمگین شده ای؟ مگر باقدرت و معجزات عظیم خود آن ها را از مصر بیرون نیاوردی؟ آیا می خواهی مصری ها بگویند: خدا ایشان را فریب داده، از اینجا بیرون برد تا آن ها را در کوه ها بکشد و از روی زمین محو کند؟ از تو خواهش می کنم از خشم خود برگردی و از مجازات قوم خود درگذری.

– به یاد آور قولی را که به خدمتگزاران خود، ابراهیم، اسحاق و یعقوب داده ای.

– به یاد آور چگونه برای ایشان به ذات خود قسم خورده، فرمودی: فرزندان شمارا مثل ستارگان آسمان بی شمار می گردانم و سرزمینی را که درباره ی آن سخن گفته ام به نسل های شما می دهم تا همیشه در آن زندگی کنند؛ بنابراین، خداوند از تصمیم خود منصرف شد. (2)

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 461

2- سفر خروج، اصحاح 32، آیات: 7- 16

نکته ها

(*) امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نگردانید مگر آنکه دو شیطان را در کنار او قرارداد تا مردم را به گمراهی دعوت نمایند و این خود آزمایشی باشد برای آن ها و اما شیاطین پیامبران اولو العزم عبارتند از: «نوح» فبطقوس و خرام، «ابراهیم» مکیل و زدام، «موسی» سامری و مرعقیبا، «عیسی» مولس و مریسان و «محمد صلی الله علیه و آله » حبتر و زریق. (1)

قسمت یازدهم: اولین عکس العمل موسی درقبال گوساله پرستی قومش پس از خروج از کوه طور و برخوردش با هارون

در قرآن آمده است:

1- «موسی بی درنگ الواح تورات را از دست خود بیفکند و به سراغ برادرش هارون رفت و سر و ریش او را گرفت و به سوی خود کشید»! (2)

رو به برادرش هارون کرده گفت:

2- «ای هارون! چرا هنگامی که مشاهده کردی این قوم گمراه شدند، از من پیروی ننمودی»؟! آیا فرمان مرا عصیان نمودی؟! (3)

پس فکند الواح را او بر زمین

از حمیت ها که می بودش بدین

رأس هارون را گرفت اندر غضب

می کشیدش سوی خویش از قهر و تب

بس که

آن فعلش به عظم افزون نمود

اخذ رأس و لحیه هارون نمود

کرد این

تا عابدان عجل را

انفعالی باشد از فعل خطا

هم بدانند

ارتداد خود بدین

منزجر

باشند در آینده زین (4)

گفت موسی

پس به هارون که چه چیز

کرد منعت چون که دیدی این ستیز

دیدی اعنی

کان رمه گمره شدند

اینکه آیی از پیم زین ناپسند

سر کشیدی ز امر من آیا تو نیز

که به

ایشان نامدی اندر ستیز (5)

بر تو

لایح شود لوایح عشق

چو کلیم ار بیفکنی الواح

(6)

پس فکند الواح را او بر زمین

از حمیت ها که می بودش بدین

رأس هارون را گرفت اندر غضب

می کشیدش سوی خویش از قهر و تب

بس که

آن فعلش به عظم افزون نمود

اخذ رأس و لحیه هارون نمود

کرد این

تا عابدان عجل را

انفعالی باشد از فعل خطا

هم بدانند

ارتداد خود بدین

منزجر

باشند در آینده زین (7)

گفت موسی

پس به هارون که چه چیز

کرد منعت چون که دیدی این ستیز

دیدی اعنی

کان رمه گمره شدند

اینکه آیی از پیم زین ناپسند

سر کشیدی ز امر من آیا تو نیز

که به

ایشان نامدی اندر ستیز (8)

بر تو

لایح شود لوایح عشق

چو کلیم ار بیفکنی الواح

(9)

1- قمی، تفسیر قمی، ج 1، ص 214

2- أعراف: 150(...وَ أَلْقَى الْأَلْواحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخيه يَجُرُّهُ إِلَيْه ...)

3- طه: 92- 93 (قَالَ يَاهَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّواْ (*) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصَيْتَ أَمْرِى (*))

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 265

5- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 462

6- دیوان جامی، ص 266

7- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 265

8- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 462

9- دیوان جامی، ص 266

نکته ها

ω علت خشم موسی

(مرحوم صدوق) وجه دیگری را بر موارد فوق می افزاید او می گوید: خشم موسی و عکس العملش در برابر هارون و پاسخ وی در حقیقت مصلحت عام و فراگیری را به دنبال داشت و آن بر حذر داشتن بنی اسرائیل از مخالفت ورزیدن با پیامبر خدا بود. (1)

بنابراین اگر فرضا انداختن الواح تورات در اینجا زنندگی داشته باشد و حمله به سوی برادر کار صحیحی به نظر نرسد؛ اما با توجه به این حقیقت که بدون ابزار این واکنش شدید و عکس العمل پر هیجان، هیچگاه بنی اسرائیل به اهمیت و عمق خطای خویش پی نمی بردند و ممکن بود آثار بت پرستی در اعماق ذهنشان باقی بماند، این کار نه تنها نکوهیده نبود بلکه واجب و لازم محسوب می گردید.

این واکنش شدید و اظهار خشم اثر تربیتی فوق العاده ای در بنی اسرائیل گذارد و صحنه را به کلی منقلب ساخت، درحالی که اگر موسی علیه السلام می خواست با کلمات نرم و ملایم آن ها را اندرز دهد شاید کمتر سخنان او را می پذیرفتند.

ω (*) ابن عباس گوید: خداوند در الواح برای موسی موعظه و تفصیل و همه چیز و هدایت و رحمت نوشته بود و چون بیانداخت خدا 6/7 آن را ببرد و 1/7 را به جا گذاشت. (2) و گویند که هشت لوح بود از گوهر و تورات بر آن افکنده بود. (3)

ω [توضیح در مورد رفتار موسی علیه السلام با برادر و وجوهی که دراین باره گفته شده و اشاره به اینکه اشتباه در اموری که به حکم الهی مربوط نیست از امور زندگی، با عصمت منافات ندارد] موسی علیه السلام همان مقدار که بر بنی اسرائیل غضب کرد بر هارون نیز غضب کرد و معلوم می شود وی چنین پنداشته که هارون در مبارزه علیه بنی اسرائیل کوتاه آمده و همه جد و جهد خود را به کار نبرده و به نظر خود چنین صلاح دانسته، بااینکه موقع

جدا شدن از او سفارش کرده و به طور مطلق گفته بود: (وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ) در میان قوم به اصلاح امر ایشان بپرداز و راه مفسده جویان را پیروی مکن». در اینجا ممکن است کسی بپرسد آیا این مقدار اشتباه از موسی بن عمران علیه السلام با عصمت آن جناب منافات ندارد؟

جوابش این است که: نه ادله عصمت انبیاء این سنخ اشتباهات را که در حقیقت اختلاف در سلیقه و مشی است نفی نمی کند، تنها اموری را نفی می کند که مربوط به حکم خدای سبحان باشد، نه چیزهایی که مربوط به زندگی و مشی در زندگی است.

و همچنین است گرفتن موی سر هارون و کشیدن آن، چون این نیز اثر آن خیالی بود که موسی علیه السلام درباره هارون کرد و مقدمه زدن او بود، موسی علیه السلام می خواسته برادر خود را در یک امر ارشادی تادیب کرده باشد نه در یک حکمی از احکام مولوی پروردگار تا اشتباه در آن منافات با عصمت داشته باش.

ω چرا بااینکه موسی علیه السلام قبل از باز گشت از میقات از گوساله پرستی بنی اسرائیل خبر داشته غضبناک نشد؟!

موسی علیه السلام قبل از مراجعت به سوی قوم در همان میقات از جریان کار قومش خبردار بود، به شهادت اینکه آیه شریفه می فرماید: (وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسى إِلى قَوْمِهِ غَضْبانَ أَسِفاً) وقتی که موسی با خشم و اندوه به سوی قوم خود بازگشت». علاوه بر این، آیه (فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ) صریحاً می فرماید که: خداوند در

1- مجلسی،بحارالانوار، ج 13، ص 222

2- جریر طبری، تاریخ طبری، ج 1، صص 337 - 338.

3- همّتی، داستان پیامبران، ص 160

ص:270

میقات جریان کار قوم موسی را به موسی خبر داد، موسی در میقات عصبانی و خشمناک نشد، وقتی به سوی قوم بازگشت غضب کرد و الواح را به زمین زد و موی سر هارون را گرفت و می کشید.

و حال آنکه خبری را که خداوند بدهد حتی از حس صادق تر است، چون حس ممکن است خطا تشخیص دهد و لیکن خدای تعالی جز به حق چیزی نمی فرماید، پس چه شد که موسی در میقات از شنیدن خبر قوم خود خشمناک نشد و وقتی خبر مزبور را به حس دید خشمناک گردید؟

جواب این است که: اطلاع پیدا کردن به یک مطلبی غیر از مشاهده و احساس آن است و هرکدام حکم جداگانه ای دارد و هرگز غضب که همان هیجان قوه دافعه است به صرف علم و اطلاع، تحقق پیدا نمی کند بلکه وقتی صورت خارجی پیدا می کند که شخص مورد غضب در برابر انسان قرار بگیرد، آن موقع است که قوه دافعه به هیجان می آید و انسان با بد و بیراه گفتن و یا احیانا با زدن آن شخص خشم خود را فرو می نشاند و همچنین علم به یک پیش آمد خیر حکمی دارد و رسیدن به آن و احساس آن، حکمی دیگر.

مثلاً وقتی خبردار شوید از اینکه دوست مورد علاقه تان از سفر آمده حالی پیدا می کنید و موقعی که به دیدار آن دوست نائل می شوید حال دیگری به شما دست می دهد، موقعی که خبر را می شنوید تنها خوشحال می شوید و لیکن اعضاء و جوارح اثری از خود نشان نمی

دهد و اما موقعی که خبر را به حس مشاهده می کنید یعنی دوست خود را زیارت می کنید دست به گردنش انداخته و او را در آغوش می گیرید و همچنین موقعی که به تنهایی امر عجیبی می بینید تنها تعجب می کنید و اما اگر کسی همراه شما باشد علاوه بر تعجب خنده هم می کنید و نظائر این معنا بسیار است. (1)

ω دیدگاه سید مرتضی در مورد عبارت (وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ)

باآنکه هارون در غیاب موسی مرتکب کار ناپسندی نگشته بود باز می بینیم که موسی غضبناک موی سر و محاسن او را گرفته و به سوی خود می کشد با این وصف باید توجه داشته باشیم که: کار موسی بسان افراد سبک مغز و عجول نیست که بدون درنگ و اندیشه دست به هر کاری می زنند بلکه او به خاطر بدعت بزرگی که در میان قومش نهاده شده بود به مانند کسانی که غرق در افکار مختلف گاه محاسن خود را در میان دست گرفته و گاه لبان خود را می گزند. بطرف برادرش رفت و درحالی که میان افکار پراکنده اش غوطه می خورد و موی وی را گرفته و به سوی خویش کشید چراکه هارون در حقیقت برادر و شریک درد و رنجهای او بود از سوی دیگر وقتی هارون از برادرش خواست تا محاسن وی را رها سازد (تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي)

شاید قصدش این بود که بنی اسرائیل گمان نبرند او مرتکب معصیتی شده و اینک مستحق سرزنش موسی گردیده است و شاید می خواست بدین وسیله از خشم و بیتابی برادرش تا حدودی بکاهد. (2)

ω (أَلَّا تَتَّبِعَنِ)

یعنی چرا از روش و سنت من در شدت عمل نسبت به بت پرستی پیروی نکردی؟!

در حقیقت این واکنش از یک سو روشنگر حال درونی موسی علیه السلام و التهاب و بیقراری و ناراحتی شدید او در برابر بت پرستی و انحراف آن ها بود، موسی علیه السلام به قدری ناراحت شد که در هیچ لحظه از تاریخ بنی اسرائیل چنین

1- تفسیر عیاشی، ج 2،ص 29،ح 81
2- سید مرتضی، تنزیه الأنبیاء، ص 79

ناراحتی و خشم شدیدی برای او رخ نداد، چون خود را در برابر بدترین صحنه ها یعنی انحراف از خداپرستی به سوی گوساله پرستی می دید و تمام آثار را در خطر مشاهده می کرد.

بنابراین انداختن الواح و مؤاخذه شدید برادر در چنین لحظه ای کاملاً طبیعی بود.

ω دیدگاه ابن عربی در مورد اعلم بودن موسی علیه السلام درتوحید نسبت به هارون

موسی می دانست اصحاب عجل چه کسی را پرستش می کردند. زیرا او عالم بود که خداوند حکم فرموده که جز او پرستش نشود و آنچه را حکم فرمود، غیر آن نخواهد شد؛ پس جمیع عبادت ها عبادت حق تعالی است و لکن، «ای بسا کس را که صورت راه زد».

بنابراین عتاب موسی برادرش هارون را ازاین جهت بود که: هارون انکار عبادت عجل می نمود و قلب او چون موسی اتساع نداشت؛ و حضرت موسی علیه السلام مربی هارون بود و او را تربیت علمی می نمود، هرچند به حسب سن کوچک تر از هارون بود. (1)

قسمت دوازدهم: دفاعیّات هارون

هارون که ناراحتی شدید برادر را دید، برای اینکه او را بر سر لطف آورد و از التهاب او بکاهد و ضمناً عذر موجه خویش را در این ماجرا بیان کند.

در قرآن آمده است که هارون گفت:

1- «فرزند مادرم! این جمعیت نادان مرا در ضعف و اقلیت قراردادند آن چنان که نزدیک بود مرا به قتل برسانند بنابراین من بیگناهم بی گناه، کاری نکن که دشمنان به شماتت من برخیزند و مرا در ردیف این جمعیت ظالم و ستمگر قرار مده» (2)

2- «و من ترسیدم اگر با آن ها به مخاصمه پردازم میانشان تفرقه ایجاد شود و تو در بازگشت فکر کنی گفته تورا ارج ننهاده و باعث جدایی آن ها گشتم» (3)

گفت هارون کای برادر و ابن ام

ان قوم استضعفونی کلهم

مر مرا

عاجز گرفتند و زبون

بود نزدیکم که تا ریزند خون

پس مگردان

دشمنانم را تو شاد

با ستمکاران مگیرم در عداد

هم مکن

اسناد تقصیری به من

که بسی زین فتنه بودم در حزن

چون شدند

این قوم گوساله طلب

خواستم کایم تو را اندر عقب

گفتم این

ز امر تو می باشد خلاف

چون توأم دادی خلافت بی گزاف (4)

1- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص 516-515

2- أعراف: 150(... قالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنی فَلا تُشْمِتْ بِیَ الْأَعْداءَ وَ لا تَجْعَلْنی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالمین)

3- طه: 94 (قَالَ یَبْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْیَتِی وَ لَا بِرَأْسِی إِنِّی خَشِیتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَینَ بَنِی إِسْرَءِیلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِی)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 265

ص:272

گفت هارونش که ای بن مادرم

می مگیر از خشم خود ریش و سرم

بر من

ای موسی مکن زین ره غضب

زان تو را من نامدم اندر عقب

هم نکردم

سخت با ایشان قتال

زان بترسیدم که گویی در مقال

بین قومم

تو فکندی تفرقه

حفظ قولم را نکردی ای ثقه

که بگفتی بعد من در قوم من

کن تو اصلاح ار شود حارث فتن

کی نصیحت های من کس می شنود

حرف من در گوش ایشان باد بود (1)

نکته ها

ω تعبیر به (ابن ام) (فرزند مادرم)

بااینکه موسی و هارون از یک پدر و مادر بودند، به خاطر تحریک عواطف موسی علیه السلام در این حال و نوعی عذر خواهی از کوتاهی و تقصیری که در مقام جانشینی داشته بوده است.

در حقیقت نظر هارون به همان سخنی است که موسی به هنگام حرکت به سوی میعادگاه به او گفته بود که محتوای آن، دعوت به اصلاح است. (2) او می خواهد بگوید من اگر اقدام به درگیری می کردم، برخلاف دستور تو بود و حق داشتی مرا مؤاخذه می کردی و من بیگناهم (مخصوصاً با توجه به جمله «این جمعیت نادان، مرا در ضعف و اقلیت قراردادند و نزدیک بود مرا بکشند») من بی گناهم، بی گناه.

ω در اینجا این سؤال پیش می آید که موسی علیه السلام و هارون علیه السلام بدون شک هر دو پیامبر بودند و معصوم، این جر و بحث و عتاب و خطاب شدید، از ناحیه موسی و دفاعی که هارون از خودش می کند چگونه قابل توجیه است؟

در پاسخ می توان گفت: که موسی یقین داشت برادرش بی گناه است، اما با این عمل دو مطلب را می خواست اثبات کند: نخست به بنی اسرائیل بفهماند که گناه بسیار عظیمی مرتکب شده اند، گناهی که حتی پای برادر موسی را که خود پیامبری عالیقدر بود به محکمه و دادگاه کشانده است، آن هم با آن شدت عمل، یعنی مسئله به این سادگی نیست که بعضی

از بنی اسرائیل پنداشته اند، انحراف از توحید و بازگشت به شرک آنهم بعدازآن همه تعلیمات و دیدن آن همه معجزات و آثار عظمت حق، این کار باورکردنی نیست و باید با قاطعیت هر چه بیشتر در برابر آن ایستاد.

گاه می شود به هنگامی که حادثه عظیمی رخ می دهد، انسان دست می برد و یقه خود را چاک می زند و بر سر می زند تا چه رسد به اینکه برادرش را مورد عتاب و خطاب قرار دهد و بدون شک برای حفظ هدف و گذاردن اثر روانی در افراد منحرف و نشان دادن عظمت گناه به آن ها این برنامه ها، مؤثر است و قطعا هارون نیز در این ماجرا کمال رضایت را داشته است. دیگر اینکه بی گناهی هارون با توضیحاتی که می دهد بر همگان ثابت شود و بعداً او را متهم به مسامحه در اداء رسالتش نمی کنند.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 462

2- اعراف: 142 (... و قَالَ مُوسیَ لِأَخِیهِ هَرُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِین)

ω دیدگاه ابن عربی

ایشان در مورد قوت و قدرت نداشتن هارون بر بازداشتن مردم بر پرستش عجل و عدم نفوذ قول و فعل و تسلیط او بر اصحاب عجل چنانکه موسی علیه السلام تسلط یافت.: (1)

این خود حکمتی است از جانب خداوند که این حکمت در وجود ظاهر است (یعنی عدم قدرت هارون بر ارداع اصحاب عجل، حکمت الهی است که) خداوند در هر صورتی

پرستش بشود هرچند که صورت از بین رونده است و هیچ صورت از بین نمی رود مگر بعد از آن که در نزد عابد آن صورت متلبس به الوهیت شد. لذا هیچ نوعی از انواع نیستند مگر اینکه معبود واقع شدند.

یا عبادت تألهی (که دیگران آن ها را اله خود قراردادند چون اصنام و شمس و قمر و کواکب و عجل)

و یا عبادت تسخیری (چنانکه اموال و اصحاب جاه و مناصب پرستش می شوند).

و آن کس که عاقل است می داند که ناچار باید این چنین باشد. در فصوص گذشته گفتیم که بت پرستان معبودشان را اله یعنی مربی و واسطه فیض می دانستند، نه خالق اشیاء و موجد آن ها.

چنانکه فخر رازی در تفسیر قرآن گوید: هیچ بت پرستی بت را مبدأ وجود و ایجاد نمی داند. (2) و هیچ شی ء در عالم معبود واقع نشد مگر آن که در نزد عابد آن تلبس به رفعت یافته است و به درجه و رتبه در قلب او ظهور یافته است.

لذا ازاین جهت حق سبحانه برای ما خود را (رَفِیعُ الدَّرَجاتِ) نامید (3) و نفرمود رفیع الدرجه بلکه درجات را به صورت تکثیر و جمع آورد، بااینکه خود، عین واحد است.

برای این است که قضای الهی این چنین است که پرستش نکنید مگر او را در درجات کثیره مختلف و گوناگون که هر درجه ای یک مجلای الهی را عطا نموده است که حق در آن درجه معبود واقع شود و بزرگ ترین و عالی ترین مجلا که خدا در آن معبود واقع می شود هوی است چنانکه فرمود: (أَفَرَأَیْتَ من اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ) (جاثیه: 23) پس هوی بزرگ ترین

معبود است. زیرا هیچ چیز معبود واقع نمی شود مگر به هوی و هوی معبود نیست مگر به ذات خود. که ضمیر بذاته راجع به هوی است نه به حق- من دراین باره گفته ام: (و حقّ الهوی إنَّ الهَوی سَبَبَ الهَوی و لَو لا الهَوی فی القلب ما عَبَد الهوی) و حق الهوی و او حرف قسم است که از حروف جاره است و حق مجرور است به و او قسم و مضاف به هوی یعنی: قسم به حق هوی که هوی (و حب الهی ساری در جمیع موجودات)، سبب هوی و حبّ ما به موجودات است و اگر هوی در قلب نمی بود هوی پرستش نمی شد.

شارح قیصری گوید: شیخ در فتوحات گفته است: من در بعضی از مکاشفات هوی را مشاهده کردم که به الوهیت ظاهرشده و بر عرشی نشسته است و جمیع عبادت کنندگانش اطراف او را احاطه کرده اند و نزد او ایستاده اند و من در

1- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص 527-520

2- البته اینکه خداوند در هر صورت پرستش شود حتی به صورت عجل بدتر از بت پرستی است چراکه اگر اینگونه پرستش صحیح بود لزومی نداشت از زمان حضرت ابراهیم بت ها شکسته شود و نهی از بت پرستی در ادیان بعدی باقی بماند. و گوساله پرستی بنی اسرائیل نیز به معنای وسیله و واسطه برای پرستش خدا نبوده چراکه موسی علیه السلام در آخر او را سوزاند. بنابراین در این سخن و حکمت عدم قدرت هارون بر پرستش گوساله باید دقت بیشتری کرد و این سخن ابن عربی قابل رد است.

3- غافر 15 رَفِيعُ الدَّرَجاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ یعنی: او درجات (بندگان صالح) را بالا می برد، او صاحب عرش است، روح (مقدّس)

را به فرمانش بر هر کس از بندگانش که بخواهد القاء می کند تا (مردم را) از روز ملاقات [روز رستاخیز] بیم دهد!

ص:274

صور کونیه هیچ معبودی را بزرگ تر از هوی مشاهده نکرده ام و آیا نمی بینی علم حق تعالی به اشیاء چقدر کامل است و چگونه علم را (و یا آیه را) در حق کسی که عابد هوایش را بندگی کرد و هوی را اله خود گرفت تتمیم فرمود یعنی به تمام و کمال رساندکه فرمود: (وَ أَضَلَّهُ اللهُ عَلی عِلْمٍ) (جاثیه: 23) و ضلال به معنی حیرت است.

الوهیت مرتبه ای است که عابد برای معبود خود خیال می کند که آن الوهیت مرتبه معبود خاص اوست. حال اینکه الوهیت در حقیقت مجلای حق است به نظر این عابد خاص معتکف بر این معبود در این مجلای خاص لذا بعضی از کسانی که عارف به وحدت اله هستند و عارف به این نیستند که این معبود مجلایی از مجالی اله است گفتاری جاهلانه دارد که: (ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللهِ زُلْفی) (زمر: 3) (مقاله جهالت بودنش ازاین روست که مجلای الهی را مقرب به حق دانستند بااینکه مجلا اقتضای عینیت دارد و مقرب بودن اقتضای غیریت) بااینکه معبودها را آلهه نامیدند.

حتی اینکه گفته اند: (أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَیْ ءٌ عُجابٌ) (ص:5) پس اله واحد را انکار نکردند، بلکه از وحدت او تعجب کردند. چه اینکه آنان در نزد کثرت صور یعنی مجالی متکثره به حسب صورت وقوف نمودند و به آن ها نسبت الوهیت دادند. پس رسول آمد و آنان را به سوی اله واحد که معروف است و مشهود نیست دعوت نمود.

واحد بودن یا معروف بودنش به سبب شهادت آنان است که اعتقاد به اله واحد داشتند و اصنام مشهوده را مقربات الی الله دانستند که گفتند: (ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللهِ زُلْفى) چه می دانستند این صور سنگ اند لذا حجت بر آنان قائم شد به قول خداوند: (قُلْ سَمُّوهُمْ)(رعد: 33) پس آنان را اسم نمی بردند مگر به آنچه عالم بودند که آن اسماء کونیه چون حجر و کوکب و غیرها برای آن معبودان حقیقت است.

آنچه را که آنان یعنی عابدان اصنام درباره معبودان می دانستند حجاره و شجر و فلک و امثال این گونه اشیاء است و آنچه را که می دانستند به زبان می آوردند که باید به عبارت درآورند چه عبارت قالب معنی است و به زبان علمی تر و لطیف تر کلام، صورت علم است مثلاً قرآن مجید صورت کتبیه حقایق عینیه دار هستی است و هر کلام بیانگر علم و صورت اوست. یعنی کلام، تمثل و تجسم علم است. به عبارت دیگر مرتبه نازله اوست چنانکه بدن روح متجسد و مرتبه نازله اوست؛ اما عارفون به امر، آن چنان که هست (یعنی کسانی که به حقیقت امر که مراد، وحدت حق و ظهور او در مجالی متعدده است عارف و آگاه اند) به صورت انکار درمی آیند و عبادت صور را انکار می کنند (که این معبودان متعینه را انکار می نمایند بااینکه می دانند همین معبودان، مجالی حق اند).

این انکار از جهت مرتبه آنان در علم است که آن مرتبه به آنان عطا می کند (یعنی آنان را به حکم بینش و دانششان بیدار می کند) که به حکم وقت باشند، یعنی حکم رسولی که به او ایمان آوردند (چون بینش و دانش لدنی آنان ایجاب می کند وجوب متابعت نبی را و نبوت هم اقتضا نمی کند مگر انکار بر پرستش معبودان متعینه را لذا این عارفان به پیروی از انبیا انکار کردند) و به این اتباع از انبیا مؤمنان نامیده شدند.

این زمره عارفان بالأمر عابدآن وقت اند. بااینکه عارفان بالأمر، عالم اند که آن مردم عابد مجالی پرستش نکردند آن اصنام و مجالی را از جهت اعیان (متکثره مسمّاه به اسمای کونیه بودن آن مجالی و اصنام بلکه آنان پرستش کردند از این حیث که مقربشان به حق است که خداوند از آنان حکایت فرمود: (ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى الله) همانا عباد

ص:275

اصنام به حکم سلطان تجلی ای که عابدان از معبودان نموده اند خدا را در آن معبودآنکه مجالی تجلی هستند پرستش کردند.

خلاصه اینکه صفات جمال و جلال الهی در مقام بروز و ظهور فعل حق که عبارت از تجلیات اوست آنان را به سوی خود جلب کرد، هرچند که به ظاهر در صورت جزئیه متوقف اند و پایبند اصنام و اجسام و منکری که عالم نیست به اینکه حق است که در صور کونیه متجلی است، بدآنجاهل ماند و عارف مکمل خواه نبی و خواه رسول و خواه وارثانشان ساتر آن است؛ بنابراین، این عارف مکمل محجوبان را به پیروی از رسول وقت، از پرستیدن صور معبود اجتناب می نماید، از جهت طمع و آرزو داشتن در محبت خداوندی مر آنان را یعنی وارثان نبی و رسول را چنانکه قرآن کریم فرموده است: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الله فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ الله وَ يَغْفِرْ لَكُمْ) (آل عمران: 31).

پس رسول به سوی اله صمد دعوت نمود و من حیث المجموع و الإجمال می داند (که او خالق ماسواست و ذوالجلال و الإکرام است) و شاهد ذات او نیست: (و لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ) (انعام: 103).

اینکه گفت به وجه اجمال معلوم است و مشهود نیست یکی از لطایف و دقایق معنی این است که مشهود هر کس باشد ابهت غایب را در عزت و عظمت ندارد.

او که مدرک أبصار است و مدرک أبصار نیست، ازاین روست که لطیف است و ساری در اعیان اشیاء است که لطیف بودن او هم علت ادراک او أبصار است و هم علت عدم ادراک أبصار مر او را.

پس أبصار او را درک نمی کنند، چنانکه مدرک أرواح مدبره أشباح و مدبره صور ظاهره أشباح ناست (چون که أرواح مدبره لطیف اند و أبصار مادی آن ها را ادراک نمی کنند).

پس خداوند لطیف است (از اینکه به بصایر و أبصار ادراک شود)؛ و خبیر است. (بر ضمایر و اسرار چون که لطیف است)(أَلا يَعْلَمُ من خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ) (ملک: 14) و خبره ذوق است و ذوق، تجلی است و تجلی در صور است. پس ناچار باید صوری باشد که حق در آن ها تجلی کند و ناچار باید حقی باشد که به آن صور متجلی باشد، پس ناچار هر کس که حق را در آن صور و مظاهر می بیند (به حکم سریان محبت که هوی و عشق است در جمیع اشیاء به سبب سریان هویت الهیه در همه) آن را پرستش کند، اگر حرف های گذشته ما را فهم کردی و بر خداست قصد سبیل.

قصد، اقتصاد و میانه بودن راه است و قصد سبیل ایضاح طریق و بیان تحقیق است که امت قاصد، خدای صمد را در همه مظاهر می بیند و او را از همه مظاهر تنزیه می کند که حدود و نواقص امکانی را از او نفی می نماید و این تنزیه از تنزیه و تشبیه است و الله الهادی.

قسمت سیزدهم: آرام شدن موسی و دعا به درگاه الهی

در قرآن آمده است:

1- و «هنگامی که آتش خشم موسی فرو نشست (و آن نتیجه ای را که انتظار داشت گرفت) موسی دست کرد و الواح تورات را از زمین برداشت، الواحی که نوشته های آن سراسر هدایت و رحمت بود، اما هدایت و رحمت برای کسانی که احساس مسئولیت می کردند و از خدا می ترسیدند و در برابر فرمانش تسلیم بودند» (1)

چون که موسی بازآمد از غضب

برگرفت الواح را اندر طلب

و اندر

آن ها بود کتب از هر مقام

رهنمائی ها و رحمت ها تمام

بهر آن

قومی که از پروردگار

ترسناکانند در لیل و نهار (2)

سپس موسی دعا کرد و گفت:

2- «پروردگارا من و برادرم را بیامرز و ما را در رحمت بی پایانت داخل کن، تو مهربانترین مهربانانی» (3)

چون ز هارون دید موسی آن غلق

بر ترحم زود گرداند او ورق

رب اغفر

گفت یعنی مر مرا

با برادر عفو کن زین ماجرا

داخل اندر

رحمت خود سازمان

بر مزید لطف خود بنوازمان

بهترینی

چون تو از بخشندگان

پس ببخش از فضل خود بر بندگان (4)

امّا ای موسی نگران نباش:

3- «کسانی که گوساله را (معبود خود) قراردادند، بزودی خشم پروردگارشان و ذلّت در زندگی دنیا به آن ها می رسد و این چنین، کسانی را که (بر خدا) افترا می بندند، کیفر می دهیم!» (5)

شد چو فارغ از دعا و ابتهال

عابدان عجل را گفت از ملال

کان

کسآنکه بازبگرفتند نیز

بر خدایی عجل را از بی تمیز

زود باشد

که رسد در روزگار

سوی ایشان خشمی از پروردگار

بر قبول

توبه وان بد بی دریغ

که به قتل یکدگر بکشند تیغ

ذلت ایشان

را رسد در زندگی

هم ز بعد پادشاهی بندگی

بد جزای

عابدان عجل این

هم دهیم این سان جزای مفترین

و آن کسانی که عمل بر سیئات

کرده اند و توبه زان پس باثبات

بگرویدند از طریق اعتذار

بر خدا و بر رسول کردگار

هست مر پروردگارت بعدازآن

بر کسان آمرزگار و مهربان (6)

1- أعراف: 154 (وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْواحَ وَ فی نُسْخَتِها هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِلَّذینَ هُمْ لِرَبِّهِمْ یَرْهَبُونَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 265

3- اعراف: 153 (قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لی وَ لِأَخی وَ أَدْخِلْنَا فی رَحْمَتِكَ وَ أَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمین)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 265

5- أعراف: 152 (إِنَّ الَّذینَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَیَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُفْتَرینَ)

6- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 265

ص:277

نکته ها

ω (سکت)

به معنی سکونت و مقصود آرام گردیدن فوران آتش غضب موسی است یعنی وقتی که غضب موسی (ع) آرام گرفت الواحی که از شدت غضب به زمین انداخته بود برداشت درحالی که در آن الواح هدایت و رحمت بود برای بنی اسرائیل و دیگران آن کسانی که از پروردگارشان بترسند.

ω علّت تقاضای بخشش و آمرزش موسی برای خود و برادرش

نه به خاطر آن است که گناهی از آن ها سرزده بلکه یک نوع خضوع به درگاه پروردگار و بازگشت به سوی او و ابراز تنفر از اعمال زشت بت پرستان و همچنین سرمشقی است برای همگان تا فکر کنند جایی که موسی و برادرش که انحرافی پیدا نکرده بودند چنین تقاضایی از پیشگاه خدا کنند، دیگران باید حساب خود را برسند و سرمشق بگیرند و رو به درگاه پروردگار آورده، از گناهان خود تقاضای عفو و بخشش کنند و چنان که دو آیه قبل نشان می دهد، بنی اسرائیل نیز چنین کردند.

آمرزش خواهی حضرت موسی علیه السلام یا برای درس دادن به دیگران است، یا به خاطر آنکه در میان مردم به هارون پرخاش کرده است. (رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِأَخِی)

البتّه حضرت موسی علیه السلام بابیان این جمله، برخورد عاطفی هارون را که گفت: (یَا بْنَ أُمَّ) پاسخ بهتری داد.

ω تعبیر به (اتخذوا)

اشاره به این است که «بت» هیچ گونه واقعیتی ندارد، تنها انتخاب و قرارداد مردم بت پرست است که به آن شخصیت و ارزش موهومی می دهد و لذا کلمه «عجل» را پشت سر این جمله می آورد، یعنی آن گوساله پس از انتخاب برای پرستش بازهمان گوساله بود!

ω این «غضب» و «ذلت» چه بوده است؟

قرآن در آیه فوق صریحاً چیزی ذکر نکرده و تنها با اشاره سربسته ای گذشته است، ولی ممکن است اشاره به بدبختی ها و گرفتاری ها و مشکلاتی بوده باشد که بعدازاین ماجرا و قبل از حکومت در بیت المقدس، دامان اسرائیلیان را گرفت.

ω چرا تنها روی ذلت در حیات دنیا تکیه شده؟

پس از ندامت و پشیمانی از جریان بت پرستی و چشیدن مجازات این جهان، توبه بنی اسرائیل از این گناه پذیرفته شد آن چنان که کیفر آن ها را در آخرت از بین برد، اگرچه بار گناهان دیگرشآنکه از آن توبه نکردند هم چنان بر دوش آن ها سنگینی می کند.

قسمت چهاردهم: صحبت موسی با گوساله ی طلایی

در روایات آمده است:

(*) در تفسیر امام عسگری7 پیرامون آیه [51 بقره] آمده است: «چند روز بعد که موسی به میان قوم خویش بازگشت از آن گوساله پرسید: آیا خداوند در تو ایجاد صوت نمود تا با مردم تکلم نمایی؟!

گوساله گفت: ابداً این گونه نیست... سامری با حیله بعضی از سرکشان هوادار خویش را در میان آن حیوان قرار داده و خود از دبر گوساله با مردم سخن می گفت: (هذا إِلهُکُمْ وَ إِلهُ مُوسی).

در اینجا خداوند به موسی فرمود: دلیل پستی و پرستش گوساله توسط بنی اسرائیل بی توجهی آن ها به صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و انکار دوستی اهل بیت9 است پس اگر خذلان قوم موسی به جهت بی تفاوتی نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و جانشین ایشان علی علیه السلام است،

بنابراین امت آخرالزمان چه بهانه ای خواهند داشت اگر به مخالفت با آن ها برخیزند درحالی که نشانه ها و دلایل روشنی از رسالت و امامت بر آن بزرگواران را از نزدیک شاهدند.» (1)

قسمت پانزدهم: برخورد موسی با سامری و سؤال و جواب های بین آن ها

در قرآن آمده است: موسی رو به سامری کرد و گفت:

1- «تو چرا این کار را کردی، ای سامری؟!» (*)

2- گفت: «من چیزی دیدم که آن ها ندیدند من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم، سپس آن را افکندم و این چنین (هوای) نفس من این کار را در نظرم جلوه داد!» (*) (2)

دید هارون را چو از جرم بری

قال فما خطبک یا سامری

یعنی این کار از چه بستی در خیال

که فکندی قوم ما را در ضلال

چیست این کاری که کردی ای عدو

قال بصرت بما لم یبصروا

دیدم آنچه کس ندید از قوم کول

برگرفتم خاکی از گام رسول

بود این آثار فعل جبرئیل

وقت غرق قبطیان در رود نیل

دیدم آمد بر زمین روحانی ای

کش نبود اندر نکویی ثانئی

یافتم کاو باشد از افلاکیان

پاک از طبع و مزاج خاکیان

پس ز خاک کام اسبش قبضتی

برگرفتم بهر رفع حاجتی

پس فکندم

در دل گوساله زان

زنده شد آمد به آواز آن زمان

این چنین

آراست بر من نفس من

در نظر این فعلم آمد بس حسن (3)

1- تفسیر امام عسگری، ص 99

2- طه: 95-96 (قَالَ فَمَا خَطْبُکَ یَاسَامِرِیُّ (*) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ یَبْصُرُواْ بِهِ ...)

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 462

نکته ها

ω وقتی که هارون به موسی گفت، آنچه را که گفت، موسی به سوی سامری برگشت و به او گفت ای سامریاین کار تو چیست و مراد تو چه خواهد بود؟ یعنی این کاری که کردی که به صورت عجل، عدول کردی و اختصاصاً آن را پرستیدی و این شبح را از حلّی قوم ساختی (و اله مطلق را که اله عالمیان است ترک گفتی) تا به سبب اموالشان دل هایشان را گرفتی. (1)

می دانیم صور را بقا نیست پس ناچار، صورت عجل از بین می رفت، ولی اگر موسی به سوزاندن آن شتاب کرد، غیرت بر او غلبه کرد و عجل را سوزاند و خاکستر آن صورت را در دریا ریخت و به سامری گفت به اله خود نظر کن (یعنی بنگر که الهت چه شد) و او را اله نامید به طریق تنبیه برای تعلیم ازآن رو که می دانست عجل یکی از مجالی الوهیت است.

به سامری گفت به الهت بنگر که او را می سوزانم و خاکسترش را به دریا می ریزم چه اینکه حیوانیت انسان قدرت بر تصرف در حیوانیت حیوان دارد، چون خداوند حیوان را مسخر انسان قرارداد.

بخصوص که اصل عجل حیوان نبود، لذا در قبول تسخیر اعظم بود، زیرا غیر حیوان را اراده نیست بلکه به حکم کسی است که در او تصرف می کند بدون هیچ گونه ابا و امتناعی. (2)

ω تبعیت از نفس عمل اصلی انحراف

جمله ی (بَصُرْتُ بِما لَمْ یَبْصُرُوا) یعنی به طرحی برای انجام این کار پی بردم که دیگران از آن غافل بودند و این معنا با حدیث فوق مناسب تر است.

ازجمله هنرهای سامری این بود که چگونگی ساخت گوساله را به مردم نشان نداد و مردم یک دفعه با پیکر گوساله ای صدادار مواجه شدند. (فَأَخْرَجَ) بنی اسرائیل نیندیشیدند که اگر گوساله قابل پرستیدن است، خود سامری که سازنده ی آن است به طریق اولی قابل پرستش است.

در اینکه: منظور سامری از این سخن «من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم، سپس آن را افکندم» چه بوده؟ در میان مفسران دو تفسیر معروف است که قبلاً به آن پرداختیم.

(بَصُرْتُ بِما لَمْ یَبْصُرُوا بِهِ) در تفسیر اول اشاره به «مجاهده جبرئیل است که به صورت اسب سواری آشکار شده بود» (شاید بعضی دیگر هم او را دیدند، ولی نشناختند) ولی در تفسیر دوم اشاره به «اطلاعات خاصی درباره آئین موسی علیه السلام » است؛ و همان طور که قبلاً هم گفتیم این دو تفسیر قابل جمع اند.

1- موسی به بنی اسرائیل می گوید: ای بنی اسرائیل قلب هر انسان آن جاست که مال او در آن جاست. پس اموالتان را در آسمان قرار دهید تا دلهای شما در آسمان باشد. ω (مراد از اموال سماوی علوم و معارف و اعمال صالحه است که کاسب تجلیات الهیه و سعادت ابدیه می باشد). ω و مال، مال نامیده نشد مگر بدین جهت که دلها با لذات به سوی آن میل می کند و او را می پرستد. پس مال مقصود اعظم معظم در دلهاست، چه اینکه دلها (برای میل به مقاصد و تحصیل حوایج) افتقار به مال دارد.

2- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص 516-515

ω دیدگاه مولانا

مولانا در شعری تحت عنوان «گفتن موسی گوساله پرست را که آن خیال اندیشی و حزم تو کجاست؟» از زبان موسی به گوساله پرست به این واقعه اشاره می کند که:

سامری به علت تیرگی و کدورت دل از معجزات او که یکی از آن ها «گشودن راهی خشک در دریا» است، عبرت نمی گیرند و همچنان در جهالت و گمراهی به سر می برند و ضمن برشمردن معجزات موسی برای ملامت بنی اسرائیل به بیان اندیشه های عرفانی خود می پردازد و می گوید: و هر بار که حقیقت را به کسی نشان می دهند و با جهالت و کوته عقلی آن را نمی بیند، به این دلیل است که درد طلب و معرفت ندارد و باید آیینه ی دل را از زنگار کفر و جهالت پاک کند تا زشت را از نیکو بشناسد.

گفت موسی با یکی مست خیال

کای بداندیش از شقاوت وز ضلال

صد گمانت بود در پیغمبریم

با چنین برهان و این خلق کریم

صد

هزاران معجزه دیدی ز من

صد خیالت می فزود و شک و ظن

از خیال و وسوسه تنگ آمدی

طعن بر پیغمبری ام می زدی

گرد

از دریا برآوردم عیان

تا رهیدیت از شر فرعونیان

ز

آسمان چل سال کاسه و خوان رسید

وز دعایم جویی از سنگی دوید

این و

صد چندین و چندین گرم و سرد

از تو ای سرد آن توهم کم نکرد

بانگ

زد گوساله ای از جادویی

سجده کردی که خدای من تویی

آن

توهمهات را سیلاب برد

زیر کی باردت را خواب برد

چون

نبودی بدگمان در حق او

چون نهادی سر چنان ای زشت رو

چون

خیالت نامد از تزویر او

وز فساد سحر احمق گیر او

سامریی

خود که باشد ای سگان

که خدایی بر تراشد در جهان

چون

در این تزویر او یکدل شدی

وز همه اشکال ها عاطل شدی

گاو

می شاید خدایی را به لاف

در رسولی ام تو چون کردی خلاف

پیش

گاوی سجده کردی از خری

گشت عقلت صید سحر سامری

چشم

دزدیدی ز نور ذوالجلال

اینت جهل وافر و عین ضلال

شه بر

آن عقل و گزینش که تو راست

چون تو کان جهل را کشتن سزاست

گاو

زرین بانگ کرد آخر چه گفت

کاحمقان را این همه رغبت شگفت

ز آن

عجب تر دیده اید از من بسی

لیک حق را کی پذیرد هر خسی

باطلان

را چه رباید باطلی

عاطلان را چه خوش آید عاطلی

ز

انکه هر جنسی رباید جنس خود

گاو سوی شیر نر کی رو نهد

گرگ

بر یوسف کجا عشق آورد

جز مگر از مکر تا او را خورد

چون ز

گرگی وارهد محرم شود

چون سگ کهف از بنی آدم شود

چون

ابوبکر از محمد بُرد بو

گفت هذا لیس وجه کاذبوا

چون

نبد بو جهل از اصحاب درد

دید صد شق قمر باور نکرد

ص:281

دردمندی کش ز بام افتاد طشت

زو نهان کردیم حق پنهان نگشت

و

انکه او جاهل بد از دردش بعید

چند بنمودند و او آن را ندید

آینه ی

دل صاف باید تا در او

واشناسی

صورت زشت از نکو

(1)

قسمت شانزدهم: عاقبت سامری و گوساله اش

روشن است که پاسخ و عذر سامری در برابر سؤال موسی علیه السلام به هیچ وجه قابل قبول نبود...

درقرآن آمده است:

1- «(موسی) گفت: برو، که بهره تو در زندگی دنیا این است که (هر کس با تو نزدیک شود) بگویی «با من تماس نگیر!» و تو میعادی (از عذاب خدا) داری، که هرگز تخلّف نخواهد شد! (اکنون) بنگر به این معبودت که پیوسته آن را پرستش می کردی! و ببین ما آن را نخست می سوزانیم سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم!»(*) (2)

2- «معبود شما تنها خداوندی است که جز او معبودی نیست و علم او همه چیز را فراگرفته است!» (*) (3)

نه همچون بت های ساختگی که نه سخنی می شنوند، نه پاسخی می گویند، نه مشکلی می گشایند و نه زیانی را دفع می کنند.

قصد قتلش کرد موسی رو ترش

وحی آمد بس ز حق کاو را مکش

که در

او وصف سخاوت غالب است

قلب و جانش بس به احسان راغب است

خلق کردند

از حیاتش منتفع

روح او را زان نخواهم متنوع

آری آن

کز جود کرد ایجاد خلق

کی گذارد کز سخی برند حلق

گفت پیغمبر

سخی را از گناه

بگذرید او را چو گیرد دست اله

هر گهی

که اندر آید حق به وی

دستگیر اوست آن خلاق حی

پس ز قتل

سامری موسی گذشت

لیک گفت از قوم باید دور گشت

پس برون

رو پس تو را باشد ز ناس

فی الحیوه أن تقول لا مساس

از حق

این پاداش بودش از غضب

که هر آن کس دید او را کرد تب

لاجرم

کردند مردم ز او نفور

بد گریزان هر که می دیدش ز دور

همچو حیوانات

وحشی می بکشت

روز و شب تنها میان کوه و دشت

در تفاسیر

است مذکور از یقین

که بدند اولاد او هم این چنین

بی تخلف

هم تو را باشد عذاب

موعدی و اندر قیامت در عقاب

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 265

2- طه: 97 (قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَیَوه أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَ إِنَّ لَکَ مَوْعِداً لَّن تخْلَفَهُ وَ انظُرْ إِلَىٰ إِلَاهِکَ الَّذِی ظَلْتَ عَلَیْهِ عَاکِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِی الْیَمِّ نَسْفًا)

3- طه: 98 (إِنَّمَا إِلَاهُکُمُ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَاهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ کُلَّ شَیْءٍ عِلْمًا)

نه نمایند اندران موعد خلاف

نه تو را دارند از دوزخ معاف

بین به سوی

آن الهت آسفا

الذی ظلت علیه عاکفا

می بسوزانیمش

از نار الم

پس پراکنده کنیم او را به یم

غیرازاین

نبود شمارا او خداست

که به جز او نیست معبودی به

راست

(1)

نکته ها

ω بخشش بجای قصاص

ابتدا موسی تصمیم گرفته بود به خاطر گناه بزرگی که سامری مرتکب گشت او را به قتل رساند؛ اما خداوند به موسی وحی فرستاد او را به خاطر سخاوتی که در وجودش نهفته است قصاص مکن موسی نیز او را به خود واگذاشت تا نظاره گر سوزاندن و به دریا ریختن خدایی باشد که پیوسته به پرستش آن اصرار می ورزید. (2)

و به این ترتیب با یک فرمان قاطع سامری را از جامعه طرد کرد و او را به انزوای مطلق کشانید؛ و موسی از خدا خواست تا اذن مجازات در ذریه او نیز باقی بماند و تا امروز نیز این گروه در مصر و شام شناخته شده هستند.

· مجازات سامری

1) طرد (فَاذْهَبْ)،

2) نفرین (لا مِساسَ)،

3) عذاب آخرت (لَکَ مَوْعِداً): موسی علیه السلام کیفر او را در قیامت به او گوشزد کرد و گفت «تو وعده گاهی در پیش داری- وعده عذاب دردناک الهی- که هرگز از آن تخلف نخواهد شد»

4) آتش زدن گوساله و زحماتش (لَنُحَرِّقَنَّهُ).

· (لا مِساسَ)

- اشاره به یکی از قوانین جزائی شریعت موسی علیه السلام است که درباره بعضی افراد که گناه سنگینی داشتند صادر می شد، آن فرد به منزله موجودی که ازنظر پلید و نجس و ناپاک بود درمی آمد، احدی با او تماس نمی گرفت و او هم حق نداشت باکسی تماس بگیرد.

- یا او گرفتار یک نوع بیماری روانی به صورت وسواس شدید و وحشت از هر انسانی شد، به طوری که هر کس نزدیک او می شد فریاد می زد (لا مِساسَ) (با من تماس نگیرید!).

- (*) طبرسی در شرح آیه (لا مساس) می گوید: بعدازآنکه موسی سامری را از اختلاط با مردم محروم ساخت او بمانند حیوانات در میان بیابان زندگی می کرد و هرگاه کسی به او نزدیک می شد جمله لا مساس را بر زبآنجاری می ساخت یعنی به من نزدیک مشو چراکه در صورت لمس بدنش هر دو نفر به تب شدیدی مبتلا می گشتند. (3)

– آری سامری بعدازاین ماجرا ناچار شد از میان بنی اسرائیل و شهر و دیار بیرون رود و در بیابان ها متواری گردد و این است جزای انسان جاه طلبی که با بدعت های خود می خواست، گروه های عظیمی را منحرف ساخته و دور خود جمع

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 462

2- طبرسی، احتجاج،ص 329

3- طبرسی، مجمع البیان، ج 4، ص 47

کند، او باید ناکام شود و حتی یک نفر با او تماس نگیرد و برای این گونه اشخاص این طرد مطلق و انزوای کامل، از مرگ و اعدام سخت تر است، چراکه او را به صورت یک موجود پلید و آلوده از همه جا می رانند.

– بعضی از مفسران نیز گفته اند که بعد از ثبوت جرم و خطای بزرگ سامری موسی درباره او نفرین کرد و خداوند او را به بیماری مرموزی مبتلا ساخت که تا زنده بود کسی نمی توانست با او تماس بگیرد و اگر کسی تماس می گرفت، گرفتار بیماری می شد.

– او همچنان گرفتار بیماری و نفرت جامعه بود تا به هلاکت رسید. (1)

بنابراین گرچه سامری ضربه ی شدیدی بر وحدت و انسجام بنی اسرائیل وارد ساخت، ولی موسی به زودی به فریاد آن ها رسید و با مقاومت و شدّت عمل و برنامه های انقلابی غائله ی سامری را به زباله دان تاریخ سپرد و فریب خوردگان را بازسازی نمود و برای چندمین بار بنی اسرائیل را از انحراف و سقوط نجات داد.

• علت سوزاندن گوساله

آن حضرت به میان قوم خویش آمد و آن گوساله را سوزانیده و خاکسترش را به دریا ریخت مردم از گوشه و کنار خود را به داخل دریا انداخته و از آبی که با خاکستر ممزوج گشته بود، می نوشیدند. (2)

مسئله سوزاندن ممکن است به یکی از دو علت باشد:

1. یکی اینکه این مجسمه تنها از طلا نبوده بلکه احتمالاً چوب هم در آن به کاررفته و طلا پوششی برای آن بوده است.

2. دیگر اینکه به فرض که تمام آن هم از طلا بوده، سوزاندن آن برای تحقیر و توهین و از میان بردن شکل و ظاهر آن بوده، همان گونه که این عمل در مورد مجسمه های فلزی پادشاهان جبار عصر ما تکرار شد!

بنابراین بعد از سوزاندن، آن را با وسایلی خردکرده، سپس ذراتش را به دریا ریختند.

• علت ریختن طلاها و زیور آلات به دریا

گاهی برای یک هدف عالی و مهم تر مانند کوبیدن فکر بت پرستی لازم می شود که با بتی این چنین معامله شود مبادا ماده فساد در میان مردم بماند و بازهم برای بعضی وسوسه انگیز باشد. به عبارت روشن تر اگر موسی علیه السلام طلاهایی که در ساختن گوساله به کاررفته بود، باقی می گذارد و یا فی المثل در میان مردم تقسیم می کرد، باز ممکن بود روزی افراد جاهل و نادان به نظر قداست به آن نگاه کنند و خاطره گوساله پرستی از نو در آن ها زنده شود، در اینجا می بایست این ماده گران قیمت را فدای حفظ اعتقاد مردم نمود و راهی جز

این نبود و به این ترتیب موسی با روش فوق العاده قاطعی که هم نسبت به سامری و هم نسبت به گوساله اش در پیش گرفت توانست غائله ی گوساله پرستی را برچیند و آثار روانی آن را از مغزها جاروب کند، بعداً نیز خواهیم دید که با برخورد قاطعی که با گوساله پرستان داشت چنان در مغزهای بنی اسرائیل نفوذ کرد که هرگز در آینده به دنبال چنین خطوط انحرافی نروند.

1- رسولی محلّاتی، تاریخ انبیاء، ص 551

2- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 51

• دیدگاه ابن عربی در مورد سوزاندن گوساله (1)

چون صور را بقا نیست پس ناچار، صورت عجل از بین می رفت، اگر موسی به سوزاندن آن شتاب نمی کرد، پس غیرت بر او غلبه کرد و عجل را سوزاند و خاکستر آن صورت را در دریا ریخت و به سامری گفت به اله خود نظر کن (یعنی بنگر که الهت چه شد) و او را اله نامید به طریق تنبیه برای تعلیم ازآن رو که می دانست عجل یکی از مجالی الهیت است.

به سامری گفت به الهت بنگر که او را می سوزانم و خاکسترش را به دریا می ریزم چه اینکه حیوانیت انسان قدرت بر تصرف در حیوانیت حیوان دارد، چون خداوند حیوان را مسخر انسان قرارداد. بخصوص که اصل عجل حیوان نبود، لذا در قبول تسخیر اعظم بود، زیرا غیر حیوان را اراده نیست بلکه به حکم کسی است که در او تصرف می کند بدون هیچ گونه ابا و امتناعی.

اما حیوان، چون صاحب اراده و غرض است، گاهی از او ابا و امتناع در بعضی از تصرفات انسان واقع می شود، پس اگر در حیوان اظهار ابا و امتناع قوی باشد سرکشی و ابای او در مقابل اراده انسان ظاهر خواهد شد و اگر قوت اظهار در او نباشد یا اراده حیوان موافق اراده انسان باشد منقاد انسان خواهد بود و در مقابل اراده او ذلیل و رام خواهد بود.

چنانکه انسان منقاد و مطیع مثل خود (انسان دیگر) می شود در آنچه خداوند به سبب آن او را بالابرده است (چون علم و جاه و منصب) ازجمله اینکه انسانی به امید مال که از آن در بعضی احوال تعبیر به اجرت می شود منقاد انسان دیگری مثل خود می گردد (و انقیاد انسان مر مثل خود را و برتر بودن بعضی بر بعض دیگر)

در قرآن کریم منصوص است: (وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيًّا) (زخرف: 32). پس هیچ کس مسخر کسی نمی شود مگر از جهت حیوانیتش نه از جهت انسانیتش. مراد از حیوانیت در اینجا نقصان است. چون انسان، بالفعل، کامل است و دون مقام بالفعل انسان، حیوانیت است و حیوان مسخر انسان است. یعنی ناقص مسخر کامل است چنانکه حیوانات گنگ مسخر مطلق انسان اند زیرا مطلق انسان از مطلق حیوان کامل تر است چه اینکه دو مثل ضد هم اند (به این معنی که مثلان لا یجتمعان).

پس آن کسی که در منزلت برتر و بالاتر است به سبب مال یا جاه به انسانیت خود انسان دیگر را که نسبت به او حیوان است تسخیر می کند و آن انسان حیوان یعنی ناقص، مسخر او می گردد یا از جهت ترس یا از جهت طمع و امید که از حیوانیت خود مسخر می شود نه از انسانیت خود پس انسانی که مثل انسان دیگر و در مرتبه اوست مسخر او نمی گردد. نمی بینی بین بهایم چه تحریشی است. علت این است که بهایم مثل هم اند و مثلان ضدّانند.

ازاین جهت خداوند فرمود: (وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجات) (این اختلاف درجات برای این است که تفاوت در مراتب حاصل گردد و به حسب مراتب تسخیر و تسخّر صورت پذیرد).

پس متسخر در درجه مسخر نیست، پس تسخیر از جهت درجات شده است. تسخیر بر دو قسم است:

1. یکی تسخیری که از روی قصد و اختیار است که تسخیر مراد مسخر است (مسخر به صیغه اسم فاعل) که آن مسخر در تسخیر خود بر این شخص مسخّر قاهر است (مسخّر به صیغه اسم مفعول) مانند تسخیر سید عبد خود را

1- حسن زاده آملی، ممد الهمم، صص 516 - 519

هرچند که در انسانیت مثل اوست. یا چون تسخیر سلطان رعایای خود را هرچند که در انسانیت مثل سلطان اند. پس به سبب درجه و رتبه امارت و سلطنت آن ها را تسخیر کرده است.

2. دیگر تسخیر به سبب حال است (که به قصد و اختیار تسخیرکننده نیست) همچون تسخیر رعایا امیر و ملک قائم به امر آنان را که در حفظ و حمایتشان و قتال با دشمنانشان و حفظ اموال و انفسشان و حمایت از حریمشان او را تسخیر می کنندو همه این امور تسخیر به حال است از جانب رعایا که ملیک خودشان را یعنی مالک خودشان را تسخیر می کنند و این تسخیر در حقیقت تسخیر مرتبه است که مرتبه رعیت بر مالکشان این چنین حکم می کند.

پس بعض از ملوک برای خود کوشش می کنند (درحالی که غافل اند که رعیتشان آن ها را تسخیر کرده اند) و بعضی از ملوک عارف به امرند و می دانند که به مرتبه در تسخیر رعیت اند (که او را بر آن کار داشتند). پس این ملک عارف قدر رعایاست و حق آنان را می داند.

بنابراین خداوند او را بر این عمل از روی معرفتش أجر علمای بالأمر- که آن چنان که باید عمل می کنند- عطا می کند و أجر چنین کسی بر خداست، به علت اینکه خداوند در شئون عباد خود و قضای حوائج آنان است. (بنابراین هرگاه کسی به قصد قربه الی الله- نه از روی غرض نفس خود- در کار دیگران قیام به امری نمود، أجر او بر خدا واقع می شود). پس همه عالم به حال مسخر کسی هستند که نمی شود بر آن کس اطلاق کرد که او مسخر است. قال تعالی: (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فی شَأْنٍ)

قیصری گوید: و این نیست مگر شئون بندگانش. توهم نشود که غیر او خدای متعال را تسخیر کرده بلکه هر چه بر او اطلاق اسم غیر شود از حیث وجود و حقیقت عین حق است. اگرچه از جهت مقید و متعین بودن غیر نامیده می شود، پس حق خود مسخر خود است به حسب شئون و تجلیاتش نه دیگری.

ω دیدگاه مولانا

او از زبان زن اعرابی به عاقبت سامری اشاره می کند و می گوید: همان طور که سامری براثر نفرین موسی به مرضی مبتلا شد که همه از او دوری می کردند، وضعیت فقر و فلاکت زندگی ما نیز به گونه ای است که دوست و بیگانه از ما گریزان اند:

خویش و بیگانه شده از ما رمان

بر مثال سامری از مردمان (1)

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 102

• اشعار دیگر شاعران برجسته ایرانی:

عشق گنج و عشق زر از کافری است

هرکه از زر بت کند او آزری است

زر

پرستیدن بود از کافری

نیستی آخر زقوم سامری

هر دلی کز عشق زر گیرد خلل

در قیامت صورتش گردد بدل (1)

وین که

من خادم همی پردازم اکنون ساحری است

سامری کو تا بیابد گوشمال لا مساس

آنکه پیش کلک و مطقش آن دو سحر آن گه حلال

صد چو من

هستند چون گوساله پیش سامری (2)

قسمت هفدهم: برخورد موسی با جمعیت گوساله پرست

در قرآن آمده است: موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت:

1- «ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد؟!»

2- «آیا مدّت جدایی من از شما به طول انجامید، یا می خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید؟!» (3)

3- «پس از من، بد جانشینانی برایم بودید (و آیین مرا ضایع کردید)! آیا در مورد فرمان پروردگارتان (و تمدید مدّت میعاد او)، عجله نمودید (و زود قضاوت کردید؟!)» (4)

پس چو موسی سوی قومش بازگشت

خشم و اندوهش در آن از حد گذشت

گفت از من جانشینی بعد من

بد بسی گردید زان رفت این فتن

بود با هارون مر او را این عتاب

مؤمنان بودند با او در خطاب

پیشی آیا خود گرفتید

از خطا

اندر این بر امر و فرمان خدا

دین خود

تغییر دادید از فساد

وز رجوع من نیاوردید یاد

بر سجود

عجل مستعجل شدید

وز عنایت های حق غافل شدید

صبر ناوردید

کایم باز من

بر شما آرم نشان ذو المنن (5)

قوم را گفت از ملامت وز عتاب

بر خطا رفتید آیا از صواب

وعده آیا

بر شما پروردگار

می نداد از نیکوئی ها بی شمار

وعده حق

ور ندیدید از شهود

راست بود و هم وفا بر آن نمود

1- عطار، منطق الطیر، ص 57

2- . دیوان انوری، ج 1، ص 470

3- طه: 86 (فَرَجَعَ مُوسىَ إِلىَ قَوْمِه غَضْبَنَ أَسِفًا قَالَ يَاقَوْمِ أَ لَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن يحَلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِى)

4- اعراف: 150 (وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسىَ إِلىَ قَوْمِه غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونىِ مِن بَعْدِى أَ عَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ...)

5- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 264

شد دراز آیا زمانم بر شما

زان چه دادم وعده از صدق و صفا

گشت یعنی بیشتر از اربعین

که شمارا وعده دادم من بر این

بر شما یا خواستید آید فرود

خشم حق زین فعل زشت بدنمود

پس شما

کردید بر و عدم خلاف

اندر افکندید در قوم اختلاف

(1)

V برخورد موسی با قوم گوساله پرست در تورات

- یوشع که همراه موسی بود، وقتی صدای دادوفریاد و خروش قوم را که از دامنه ی کوه برمی خاست شنید، به موسی گفت: «از اردوگاه صدای جنگ به گوش می رسد»

- ولی موسی گفت: «این صدا فریاد پیروزی یا شکست نیست، بلکه صدای ساز و آواز است»

- وقتی به اردوگاه نزدیک شدند، موسی چشمش به گوساله ی طلایی افتاد که مردم در برابرش می رقصیدند و شادی می کردند. پس موسی آن چنان خشمگین شد که لوح ها را به پایین کوه پرت کرد و لوح ها تکّه شد. سپس گوساله ی طلایی را گرفت و در آتش انداخته آن را ذوب کرد.

– سپس آن را کوبید و گردش را روی آب پاشید و از آن آب به بنی اسرائیل نوشانید. (2)

– آنگاه موسی به هارون گفت: «این قوم به تو چه بدی کرده بودند که ایشان را به چنین گناه بزرگی آلوده ساختی؟»

– هارون گفت: بر من خشم مگیر. تو خود این قوم را خوب می شناسی که چقدر فاسدند.

– آن ها به من گفتند: خدایی برای ما بساز تا ما را هدایت کند، چون نمی دانیم چه بر سر موسی که مارا از مصر بیرون آورد آمده است. من هم گفتم که گوشواره های طلای خود را پیش من بیاورند گوشواره های طلا را در آتش ریختم و این گوساله از آن ساخته شد.

– وقتی موسی دید که قوم با کمک هارون این چنین افسارگسیخته شده و پیش دشمنان، خود را بی آبرو کرده اند، کنار دروازه ی اردوگاه ایستاد و با صدای بلند گفت: «هرکه طرف خداوند است پیش من بیاید»

– تمام طایفه ی لاوی دور او جمع شدند و موسی به آن ها گفت: خداوند خدای بنی اسرائیل می فرماید: «شمشیربه کمر ببندید و از این سوی اردوگاه تا آن سویش بروید و برادر و دوست و همسایه ی خود را بکشید»

– لاوی ها اطاعت کردند و در آن روز در حدود سه هزار نفر از قوم اسرائیل کشته شدند.

– موسی به لاوی ها گفت: امروز ثابت کردید که شایسته ی خدمت خداوند هستید بااینکه می دانستید که اطاعت شما به قیمت جان پسران و برادرانتان تمام می شود، از فرمان خدا سرپیچی نکردید، پس خدا به شما برکت خواهد داد. (3)

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 461

2- در جای دیگر موسی (ع) می گوید: من آن گوساله را که شما آن را از طلا ساخته بودید و مظهر گناه شما بود برداشته، در آتش انداختم، بعد آن را کوبیدم و به صورت غباری نرم در اورده، به داخل نهری که از دل کوه جاری بود ریختم. (سفر تثنیه، اصحاح 9، آیه:21)

3- سفر خروج، اصحاح 32، آیات:17- 29

ص:288

نکته ها

ω (اسف)

آن چنان که راغب در مفرداتمی گوید به معنی «اندوه» توأم «با خشم» است،

این کلمه گاهی به هر یک از این دو به تنهایی نیز اطلاق می شود و ریشه اصلی آن این است که: انسان شدیداً از چیزی ناراحت شود.

طبیعی است اگر این ناراحتی نسبت به افراد زیردست باشد به صورت خشم و نشان دادن عکس العمل خشم آلود ظاهر می شود و اگر نسبت به افراد بالادست و کسانی که تاب مقاومت در برابر آن ها نیست بوده باشد به شکل اندوه آشکار می گردد.

ω (أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ)

یعنی شما در برابر فرمان خدا به نسبت تمدید مدت سی شب به چهل شب، عجله به خرج دادید و در قضاوت شتاب نمودید، نیامدن مرا دلیل بر مرگ و یا خلف وعده گرفتید،

درحالی که لازم بود حداقل کمی تأمل کنید تا چند روزی بگذرد و حقیقت امر روشن گردد.

ω (أَ لَمْ یَعِدْکُمْ رَبُّکُمْ وَعْداً حَسَناً)

یعنی این وعده نیکو یا وعده ای بوده که در زمینه نزول تورات و بیان احکام آسمانی در آن، به بنی اسرائیل داده شده بود، یا وعده نجات و پیروزی بر فرعونیان و وارث حکومت زمین شدن و یا وعده مغفرت و آمرزش برای کسانی که توبه کنند و ایمان و عمل صالح داشته باشند و یا همه این امور.

ω (أَ فَطالَ عَلَیْکُمُ الْعَهْدُ)

یعنی گیرم مدت وعده بازگشت من از سی روز به چهل روز تمدید شد، این زمانی طولانی نیست، آیا شما نباید در این مدت کوتاه خودتان را حفظ کنید حتی اگر سال ها من از شما دور بمانم آئین خدا را که به شما تعلیم داده ام و معجزاتی را که با چشم خود مشاهده کرده اید باید بر شما حاکم باشد.

من با شما عهد کرده بودم که بر خط توحید و راه اطاعت خالصانه پروردگار بایستید و کمترین انحرافی از آن پیدا نکنید، اما شما گویا همه سخنان مرا در غیاب من فراموش کردید و از اطاعت فرمان برادرم هارون نیز سرپیچی کردید.

قسمت هجدهم: سخنان بنی اسرائیل در توجیه گوساله پرستی خود و پیشنهاد موسی از طرف خداوند به آن ها

در قرآن آمده است: بنی اسرائیل که خود را در برابر اعتراض شدید موسی علیه السلام دیدند و متوجه شدند به راستی کار بسیار بدی انجام داده اند، در مقام عذرتراشی برآمدند و گفتند:

1- «ما به میل و اراده خود از وعده تو تخلّف نکردیم بلکه مقداری از زیورهای قوم را که با خود داشتیم افکندیم!» و سامری این چنین القا کرد. (1)

1- طه: 87 (قَالُواْ مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَکَ بِمَلْکِنَا وَ لَاکِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا مِّن زِینَهِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَکَذَالِکَ أَلْقَی السَّامِرِیُّ)

ص:289

عابدان عجل گفتند از قرار

خلف وعده بد نه از ما ز اختیار

لیک چون

برداشتیم از قبطیان

وقت بیرون آمدن باری گران

زان چه بگرفتیم ما بر عاریت

از حلل ز ایشان به اخذ اندر نیت

پس درافکندیم

اندر آتش آن

سامری پس هم فکند آن را عیان (1)

نکته ها

ω (قذفناها)

– بعضی گفته اند: ما زینت آلاتی را که قبل از حرکت از مصر از فرعونیان گرفته بودیم در آتش افکندیم، سامری هم آنچه داشت نیز در آتش افکند تا ذوب شد و از آن گوساله ساخت.

– بعضی گفته اند: ما زینت آلات را از خود دور ساختیم و سامری آن را برداشت و در آتش افکند تا از آن گوساله بسازد.

– این احتمال نیز وجود دارد که: جمله (فَكَذٰلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ) اشاره به مجموع برنامه و طرحی است که سامری اجرا کرد.

به هرحال معمول است که وقتی بزرگی زیردستان خود را درباره گناهی که مرتکب شده اند ملامت می کند، آن ها سعی دارند، گناه را از خود رد کنند و به گردن دیگری بیفکنند، گوساله پرستان بنی اسرائیل که با میل و اراده خود از توحید به شرک گرائیده بودند خواستند تمام گناه را بر گردن سامری بیفکنند.

سامری را آن هنر چه سود کرد

کآن فن از باب اللهش مردود کرد (2)

موسی به قوم خود گفت:

2- «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید! پس توبه کنید و به سوی خالق خود بازگردید! و خود را [یکدیگر را] به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است.» (3)

و آنکه موسی گفت قوم خویش را

که به خود کردید ظلم از ناسزا

زین که بگرفتید مر گوساله را

بر پرستش دعوت محتاله را

پس ایاب آرید بر پروردگار

کشت باید خویش را زین شوم کار

در میان خویش بگذارید تیغ

هیچتان ناید ز قتل خود دریغ

مر شمارا بهتر است این قتل و مرگ

نزد حق از عالم پر سازوبرگ (4)

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 461

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 1033

3- بقره: 54 (وَ إِذْ قَالَ مُوسیَ لِقَوْمِه یَاقَوْمِ إِنَّکُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَکُم بِاتخِّاذِکُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُواْ إِلیَ بَارِئکُمْ فَاقْتُلُواْ أَنفُسَکُمْ ذَالِکُمْ خَیرٌ لَّکُمْ عِندَ بَارِئکُمْ)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 26

ص:290

نکته ها

ω (باری)

به معنی خالق است و در اصل به معنی جدا کردن چیزی از چیز دیگر است، چون آفریدگار مخلوقات خود را از مواد اصلی و نیز از یکدیگر جدا می کند، اشاره به اینکه دستور این توبه شدید را همان کسی می دهد که آفریننده شما است.

ω توبه ی ارتداد و گوساله پرستی پس از حق پرستی

گفتن (اسْتَغْفِرِ الله) نیست، بلکه باید همدیگر را با دست خود اعدام کنند تا این حرکت در روش مبارزه با شرک فرهنگ شده و در نسل ها بماند.

قسمت نوزدهم: پشیمانی گوساله پرستان و توبه ی آن ها با همان شرطی که خداوند تعیین کرد و به موسی ابلاغ نمود و فلسفه ی این نوع توبه کردن

در قرآن آمده است، واکنش شدید موسی علیه السلام سرانجام کار خود را کرد و گوساله پرستان بنی اسرائیل که اکثریت قوم را تشکیل می دادند از کار خود پشیمان شدند.

چون پرستیدند پس نادم شدند

پیششان بنمود فعلی ناپسند

یادشان

آمد از آن افضال ها

که بر ایشان کرد حق در سال ها

از تحیّر

دستشان اندر دهان

هم ز اندوه و اسف ماند آن زمان

باشد از

لمّا سقط این مستفاد

که ز کار آن دست هاشان اوفتاد

یعنی از

حسرت گزیدند آن به فم

یا درافتادن زدندی بس به هم

می بدیدند

آنکه گمره گشته اند

مجرم و مطرود درگه گشته اند

می بگفتند

از ندامت و انکسار

رحمت ار نارد بما پروردگار

یا گناه

ما نیامرزد یقین

آن زمان باشیم ما از خاسرین (1)

1- هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد و دیدند گمراه شده اند، گفتند: «اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، به طور قطع از زیانکاران خواهیم بود!» (2)

نکته ها

ω (وَ لَمَّا سُقِطَ فِی أَیْدِیهِمْ)

(به معنی هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد، یا هنگامی که نتیجه شوم اعمالشان به دستشان افتاد و یا هنگامی که چاره از دست آن ها ساقط شد) در ادبیات عرب کنایه از ندامت و پشیمانی است، زیرا هنگامی که واقعیات به دست

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 264

2- اعراف: 149 (وَ لَمَّا سُقِطَ فِی أَیْدِیهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قالُوا لَئِنْ لَمْ یَرْحَمْنا رَبُّنا وَ یَغْفِرْ لَنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ)

ص:291

انسان بیفتد و از حقیقت امر آگاه گردد و یا به نتایج نامطلوب برسد و یا راه چاره بر او بسته شود، طبعاً پشیمان خواهد شد، بنابراین پشیمانی از لوازم مفهوم این جمله است.

ω «قتل نفس»

در جمله: (فَاقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ) خودکشی نیست، بلکه یکدیگر را کشتن است. نظیر آیه ی شریفه: (لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ) همدیگر را طعنه نزنید؛ و یا نظیر آیه ی (فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ)، یعنی همدیگر را سلام دهید.

ω ما شنیده ایم با ندامت و پشیمانی حقیقت توبه تحقق می یابد، چگونه بنی اسرائیل که از کار خود پشیمان شدند مشمول عفو خدا واقع نشدند؟! پاسخ این سؤال این است که ما هیچ دلیلی نداریم که پشیمانی به تنهایی در همه جا کافی بوده باشد، درست است که ندامت یکی از ارکان توبه است، ولی یکی از ارکان نه همه ارکان.

گناه بت پرستی و سجده در برابر گوساله آن هم در آن مقیاس وسیع و گسترده، آن هم در آن مدت کوتاه، آن هم برای ملتی که آن همه معجزات دیده بودند گناهی نبود که به این آسانی بخشوده شود و مثلاً با گفتن یک (استغفر الله) همه چیز پایان یابد. بلکه باید این ملت غضب پروردگار را ببیند و طعم ذلت را در این زندگی بچشد و شلاق کیفر کسانی را که به

خدا افترا می بندند به پیکر خود احساس کند تا بار دیگر به این آسانی و سادگی به فکر چنین گناه عظیمی نیفتد.

(*) امام باقر علیه السلام ذیل این آیه فرمودند: (هر کس در دین الهی بدعت گذارد، در همین دنیا ذلیل و خوار می شود). (1)

ω توبه ی گوساله پرستان: (گناه عظیم و توبه ی بی سابقه)

(*) در روایتی نقل شده که هنگامی که آیه (و لَوْ أَنَّا كَتَبْنا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ...) نازل گردید، یکی از مسلمانان باایمان گفت: به خدا سوگند اگر چنین دستورهای سنگینی از طرف خدا به ما داده می شد، حتماً انجام می دادیم، ولی شکر خدا را که از چنین دستوری معاف شده ایم، این سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید فرمود: «إنَّ مِن أُمَّتی لِرجالاً الایمانُ أثبتُ فی قلوبِهِم مِن الجِبال الرَّواسی»: «بعضی از پیروان من چنانند که ایمان در دل های آن ها پابرجاتر است از کوه های محکم!» (2)

در روایات آمده است هنگامی که موسی به سوی بنی اسرائیل بازگشت از آن ها خواست تا اگر واقعا به خداوند ایمان دارند دستور خدا را اجرا کنند (3) و او گفته است تا یکدیگر را بکشید تا توبه شما را قبول کنم (در حقیقت آنهایی که در برابر امر به معروف سکوت کردند و سمت هارون رفتند هم اکنون باید به جنگ گوساله پرستان درآیند و آنها

1- قرائتی، تفسیرنور،ج 3، ص 18

2- سید قطب، تفسیر فی ظلال، ج2، ص 428

3- البته این امتحانی بود برای تخمین زدن توبه ی حقیقی آنها و اینکه اخلاصشان مشخص شود مانند امتحانی که خداوند ابراهیم نبی را کرد و به او گفت اکنون باید پسرت اسماعیل را ذبح کنی و قربانی کنی و به محض اینکه ابراهیم تصمیم گرفت چاقو را بر گردن پسرش بگذارد و تسلیم امر خدا شد این قربانی از او پذیرفته شد و فرزندش زنده ماند و از نسل او پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت او آمدند که بهترین آنها قربانی شد و خداوند او را با نام ذبح عظیم فدای اسماعیل کرد که این روز دقیقا مصادف بود با 10 ذی الحجه روز عبد قربان آنها باید همدیگر را قربانی میکردند تا خداوند توبه ی آنها را باور کند. (صافات:102-108) (فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ قَالَ یَابُنَیَّ إِنِّیَ أَرَی فِی الْمَنَامِ أَنِّیَ أَذْبَحُکَ فَانظُرْ مَا ذَا تَرَی قَالَ یَأَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ(*) فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ(*) وَ نَادَیْنَاهُ أَن یَإِبْرَاهِیمُ(*) قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْیَا إِنَّا کَذَالِکَ نجزِی الْمُحْسِنِینَ(*) إِنَّ هَاذَا لَهُوَ الْبَلَؤُاْ الْمُبِینُ(106) وَ فَدَیْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ(107) وَ تَرَکْنَا عَلَیْهِ فِی الاَخِرِینَ(*))

ص:292

را بکشند) و موسی به آن ها گفت: هنگامی که من بر فراز منبر بیت المقدس قرار گرفتم هرکدام از شما درحالی که صورت خویش را پوشانده است بر دیگری تاخته و با ضربات خنجر و شمشیر او را به قتل رساند هفتاد هزار نفر از گوساله پرستان در مکان موعود گرد هم آمدند و هنگامی که موسی از منبر بالا رفت. به جان یکدیگر افتادند.

برخی گفته اند در این حادثه ده هزار نفر به هلاکت رسیدند ... و جبرئیل به موسی وحی فرستاد که آن ها را از ادامه کشتار بازدارد زیرا که خداوند توبه ایشان را پذیرفت. (1)

(*) «عباس بن حماد انصاری» از امام صادق علیه السلام این گونه روایت می کند: حزیران ماهی است که به نفرین موسی علیه السلام سیصد هزار نفر تنها در یک شبانه روز به هلاکت رسیدند. (2)

(*) در جای دیگر آمده است: ابری سیاه بر بنی اسرائیل سایه افکند تا آن ها به هنگام کشتار یکدیگر را نبینند مدتی گذشت تا آسمان صاف گردید و موسی علیه السلام از کثرت کشته شدگان بسیار اندوهگین گشت. خداوند بدو وحی فرستاد تا آسوده باشد چراکه قاتل و مقتول هر دو در بهشت جای گرفته اند و زندگان نیز مشمول رحمت و غفران او گشته اند. (3)

(*) در تفسیر امام عسگری پیرامون آیه (ثُمَّ عَفَوْنا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)(بقره: 52) آمده است (خطاب آیه به یهودیان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله است تا نعمت عفو الهی را در مورد پدرانشان به یادآورند. چراکه آن ها به خاطر تمسک به محمد صلی الله علیه و آله و خاندان برگزیده اش بخشوده گشتند. هنگامی که خداوند به موسی فرمان داد تا گوساله پرستان مجازات شوند هیچ یک از بنی اسرائیل به این کار اعتراف نکرد تا آنکه قرار شد گوساله سوزانده شده و به میان دریا ریخته شود و هر آن کس که از آب مخلوط با خاکستر آن حیوان بنوشد لب هایش کبود شده و گناهش آشکار می گردد. به امر خداوند دوازده هزار نفر با شمشیرهای آخته به جان گوساله پرستان افتاده و آن ها را از دم تیغ گذراندند وقتی که شمار مقتولین رو به افزایش می گذارد این گروه با خود گفتند: ما باآنکه در جرم گوساله پرستی با بقیه شریک نبوده ایم لکن با کشتن پدران و فرزندان خویش باید دچار مصیبت و عذاب شویم! اما خداوند به موسی وحی فرستاد این گروه در زمان غیبت تو با گوساله پرستان مماشات داشتند و هرگز آن ها را از عمل زشت خویش بازنداشتند اینک

از آن ها بخواه تا بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله درود بفرستند در آن صورت کشتار بت پرستان به آن ها سخت نخواهد بود. زمانی که شش صد هزار نفر از بنی اسرائیل کشته شدند گروهی از مردم با خود گفتند مگر نه این است که توسل به ذیل عنایات محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بی جواب نخواهد ماند. پس بهتر است ما نیز برای نجات خویش بدان ها روی آوریم آنگاه با ضجه و ناله دست بر آسمان برداشته و گفتند: «یا ربَّنا نَجانا بجاهِ محمَّد الأکرم و بجاه علی الأفضَل الأعظم و بجاه فاطمه ذاتُ الفَضل و العصمه و بجاهِ الحَسن و الحُسین سِبطی سَیِّد المُرسَلین و سَیِّدی شَبابِ أهل الجَنَّه أجمَعین و بجاهِ الذُّرِیَّه الطیبهِ الطاهرهِ مِن آل طه و یس لمّا غَفَرت لنا ذُنوبنا و غَفرت لنا هفوتنا و أزلت هذا القتل عنا» در این لحظه خداوند به موسی وحی فرستاد تا از ادامه کشتار جلوگیری به عمل آورد زیرا آن ها مرا به کسانی قسم داده اند که اگر گوساله پرستان بدان قسم یادکرده بودند از مرگ و پرستش بت ها نجاتشان می بخشیدم و اگر شیطان و نمرود و فرعون با این الفاظ مرا می خواندند به یاری شان می شتافتم قوم بنی اسرائیل که اوضاع را این گونه دیدند

1- قمی، تفسیر قمی، ج 1، ص 47

2- ابن طاووس، مهج الدعوات، ص 536

3- ثعلبی، عرائس، ص 117

انگشت ندامت و پشیمانی به لب گزیدند که چرا باوجود چنین ذخیره ای الهی آن ها قبلاً در صدد رفع فتنه و عذاب از میان خود برنیامدند). (1)

(*) امام صادق علیه السلام می فرمایند خداوند به موسی وحی فرستاد تا بنی اسرائیل را از کشتن بی گناهان بر حذر دارد؛ زیرا که در غیر این صورت خود انتقام مقتول را بازخواهم ستاند. (2)

سبطی اند این قوم و گوساله پرست

در چنین گاوی چه می مالند دست

جیفه

اللیل است و بطال النهار

هر که او شد غره ی این طبل خوار

هشته اند

این قوم صد علم و کمال

مکر و تزویری گرفته کین است حال

آل

موسی کو دریغا تاکنون

عابدان عجل را ریزند خون (3)

ω فلسفه و حکمت این گونه توبه کردن

شک نیست که پرستش گوساله سامری، کار کوچکی نبود، ملتی که بعد از مشاهده آن همه آیات خدا و معجزات پیامبر بزرگشان موسی علیه السلام همه را فراموش کنند و با یک غیبت کوتاه پیامبرشان به کلی اصل اساسی توحید و آئین خدا را زیر پا گذارده بت پرست شوند.

اگر این موضوع برای همیشه از مغز آن ها ریشه کن نشود وضع خطرناکی به وجود خواهد آمد و بعد از هر فرصتی مخصوصاً بعد از مرگ موسی علیه السلام ، ممکن است تمام آیات دعوت او از میان برود و سرنوشت آئین او به کلی به خطر افتد در اینجا باید شدت عمل به خرج داده شود و هرگز تنها با پشیمانی و اجرای صیغه توبه بر زبان نباید قناعت گردد، لذا فرمان شدیدی از طرف خداوند، صادر شد که در تمام طول تاریخ پیامبران مثل و مانند ندارد و آن اینکه ضمن دستور توبه و بازگشت به توحید، فرمان اعدام دسته جمعی گروه کثیری از گنه کاران به دست خودشان صادر شد.

این فرمان به نحو خاصی می بایست اجرا شود، یعنی خود آن ها باید شمشیر به دست گیرند و اقدام به قتل یکدیگر کنند که هم کشته شدنش عذاب است و هم کشتن دوستان و آشنایان.

ω ممکن است چنین تصور شود که این توبه چرا با این خشونت انجام گیرد؟

ω آیا ممکن نبود خداوند توبه آن ها را بدون این خونریزی قبول فرماید؟

پاسخ به این سؤال از سخنان بالا روشن می شود، زیرا مسئله انحراف از اصل توحید و گرایش به بت پرستی مسئله ساده ای نبود که به این آسانی قابل گذشت باشد، آن هم بعد از مشاهده آن همه معجزات روشن و نعمت های بزرگ خدا.

در حقیقت همه اصول ادیان آسمانی را می توان در توحید و یگانه پرستی خلاصه کرد، تزلزل این اصل معادل است با از میان رفتن تمام مبانی دین، اگر مسئله گوساله پرستی ساده تلقی می شد، شاید سنتی برای آیندگان می گشت، بخصوص اینکه بنی اسرائیل به شهادت تاریخ مردمی پر لجاجت و بهانه جو بودند، لذا باید چنان

1- تفسیر امام عسگری7، ص 100

2- شیخ مفید ، اختصاص، ص 235

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 1015

ص:294

گوشمالی به آن ها داده شود که خاطره آن در تمام قرون و اعصار باقی بماند و کسی هرگز بعدازآن به فکر بت پرستی نیفتد و شاید جمله (ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ عِنْدَ بارِئِکُمْ)(این کشتار نزد خالقتان برای شما بهتر است) اشاره به همین معنی باشد. سؤالاتی که مطرح است این است که:

ω انتقاد از مسلمانان منافق

در قرآن آمده است:

1- «اگر (همانند بعضی از امت های پیشین)، به آنان دستور می دادیم: «یکدیگر را به قتل برسانید» و یا: «از وطن و خانه خود، بیرون روید»، تنها عده کمی از آن ها عمل می کردند! و اگر اندرزهایی را که به آنان داده می شد انجام می دادند، برای آن ها بهتر بود و موجب

تقویت ایمان آن ها می شد. (*) و در این صورت، پاداش بزرگی از ناحیه خود به آن ها می دادیم. (*) و آنان را به راه راست، هدایت می کردیم. (*)» (1)

داشت از انصار مردی خورد خیر

گفتگو در آب رودی با زبیر

آمدند

آن هر دو نزد مصطفی

از پی رفع نزاع و ماجرا

با زبیر

او گفت خیر از آب به

چون شدی سیر آب بر همسایه ده

آن صحابی

را نبد بهر از شرف

گفت بگرفتی به حکم از وی طرف

زآنکه

او بد عمه زاده و خویش تو

این حکومت بود دور از کیش تو

شد برون

از نزد پیغمبر ملول

گفت با مردم گذشت از حق رسول

بر مسلمانان

در این باب از یهود

طعن ها بس رفت زین گفت وشنود

نیست ما

را شرح این گفتن به کار

کرد این آیت نزول از کردگار

که به حکمت

تا رضا ندهند خلق

از نفاق و کاهلی نرهند خلق

بر خدا

ناورده اند ایمان یقین

هم به احکام و کتاب و یوم دین

پس نمی یابند

اندر خود حرج

زآنکه کردی حکم بر فتح و فرج

گر چه

باشد برخلاف میلشان

کس نگردد تنگ دل زان در نهان

گردن از

طاعت نهند و انقیاد

انقیادی محکم از عشق و وداد

می نوشتیم

ار بر ایشان ز امتحان

قتل و بیرون رفتن از شهر و مکان

همچو اسرائیلیان

کز یکدگر

ألف ها کشتند تا شام از سحر

وز بلد

شد حکم تا بیرون روند

وز وطن آواره در هامون شوند

این نکردی

جز قلیلی زین گروه

که بدین باشند راسخ تر ز کوه

ور که می کردند ایشان از پسند

آنچه بود از حق بر ایشان امر و پند

می نمودندی اطاعت از رسول

و امر او را از ره طاعت قبول

بهر ایشان بود بهتر از جهات

سخت تر در عقل و ایمان و ثبات

وز تثبّت اندر ایمانشان دهیم

اجرشان از نزد خود اجری عظیم

1- نساء: 66- 68 (وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيهِمْ أَنِ اقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُواْ مِن دِيَارِكُم مَّا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ وَ لَوْ أَنهَّمْ فَعَلُواْ مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيراً لهَّمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِيتًا (*) وَ إِذًا لآتَيْنَاهُم مِّن لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا (*) وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا (*))

ص:295

هم نماییم آن کسان را راه راست

رهروان را راه و مقصد تا کجاست

(1)

نکته ها

ω تکالیف سخت امت های پیشین

خداوند به کیفر گوساله پرستی بنی اسرائیل، فرمان داد یکدیگر را بکشند. چون برای گناهی بزرگ مثل بت پرستی، جبرانی عظیم مانند کشتن یکدیگر و بیرون رفتن از شهر و دیار خود لازم بود.

به گفته بعضی از مفسران، مسئله «تن در دادن به کشته شدن» و «خارج شدن از وطن»، از جهاتی شبیه به یکدیگرند، زیرا بدن وطن روح آدمی است، همان طور که وطن همانند جسم انسان است، هم ترک وطن جسم، کار مشکلی است و هم چشم پوشی از وطنی که زادگاه و جایگاه انسان است.

اینجا از فرمان ها و احکام الهی تعبیر به موعظه و اندرز شده است، اشاره به اینکه احکام مزبور چیزی نیست که به سود فرمان- دهنده (خداوند) بوده باشد، بلکه در حقیقت اندرزهایی است که به سود خود شما است و لذا بلافاصله می فرماید: اطاعت این ها هم به سود شما است و هم موجب تقویت ایمان شما می گردد.

ω فواید تسلیم و اطاعت در برابر خدا

در قرآن خداوند وعده داده است:

1- «هر قدر انسان در مسیر اطاعت فرمان خدا گام بردارد ثبات و استقامت او بیشتر می شود»

درواقع اطاعت فرمان یک نوع ورزش روحی برای انسان است که ادامه و تکرار آن همانند ورزش های جسمانی روز بروز قوت و قدرت و ثبات و استحکام بیشتری می آفریند و تدریجاً انسان به جایی می رسد که هیچ قدرتی نمی تواند بر نیروی ایمان او غلبه کند و او را بفریبد.

در این هنگام (علاوه بر آنچه گفته شد)

2- «پاداش عظیمی نیز به آن ها خواهیم داد»

3- «ما آن ها را به راه راست هدایت می کنیم»

نکته ها

ω هدایت الهی بعد از ایمان و تسلیم شدن

روشن است که منظور از این هدایت، راهنمایی به اصل دین و آئین نیست بلکه الطاف تازه ای است که از طرف خداوند به صورت هدایت ثانوی و به عنوان پاداشی به این گونه افراد شایسته داده می شود و مانند چیزی است که در آیه 17 سوره «محمد» صلی الله علیه و آله به آن اشاره شده است: (وَ الَّذِینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدیً): (کسانی که درراه هدایت گام بردارند، خداوند هدایت آن ها را بیشتر می کند).

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 150

ω روش موسی علیه السلام در برابر انحراف گوساله پرستی بنی اسرائیل

روش او روشی است قابل اقتباس برای هر زمان و هر مکان در زمینه مبارزه با انحرافات سخت و پیچیده.

اگر موسی علیه السلام می خواست تنها با اندرز و موعظه و مقداری استدلال، جلو صدها هزار گوساله پرست بایستد مسلماً کاری از پیش نمی برد، او می بایست در اینجا در برابر سه جریان، قاطعانه بایستد، در مقابل برادرش، در مقابل سامری و در مقابل گوساله پرستان.

اول از «برادرش» شروع کرد، محاسن او را گرفته و کشید و بر سر او فریاد زد و در حقیقت محکمه ای برای او تشکیل داد (هرچند سرانجام بی گناهی او بر مردم ثابت شد) تا دیگران حساب خود را برسند.

سپس به سراغ عامل اصلی توطئه یعنی «سامری» رفت، او را به چنان مجازاتی محکوم نمود که از کشتن بدتر بود، طرد از جامعه و منزوی ساختن او و تبدیل او به یک وجود نجس و آلوده که همگان باید از او فاصله بگیرند و تهدید او به مجازات دردناک پروردگار.

بعد به سراغ گوساله پرستان بنی اسرائیل آمد و به آن ها حالی کرد که این گناه شما به قدری بزرگ است که برای توبه کردن از آن راهی جز این نیست که شمشیر در میان خود بگذارید و گروهی با دست یکدیگر کشته شوند و این خون های کثیف از کالبد این جامعه بیرون ریزد و به این ترتیب جمعی از گنه کاران به دست خودشان اعدام شوند تا برای همیشه این فکر انحرافی خطرناک از مغز آن ها بیرون رود و به این ترتیب نخست به سراغ رهبر جمعیت رفت تا ببیند او قصوری در کار خودکرده یا نه و بعد از ثبوت برائت او، به سراغ عامل فساد و سپس به سراغ طرفداران و هواخواهان فساد رفت.

قسمت بیستم: قبولی توبه بنی اسرائیل

در قرآن آمده است: همان طور که قبلاً خداوند به موسی گفته بود:

1- «آن ها که اعمال بدی انجام دهند، سپس توبه کنند (و شرایط توبه همگی انجام گیرد) و ایمان خود را به خدا تجدید نمایند و از هرگونه شرک و نافرمانی بازگردند، پروردگار تو بعدازآن، آن ها را می بخشد، او بخشنده و مهربان است» (1) خداوند نیز توبه ی آن ها را پس از کشتن یکدیگر قبول کرد.

2- «و به دنبال این ماجرا خداوند توبه شمارا پذیرفت که او تواب رحیم است». (2)

2- آری «با این گناه بزرگ باز شمارا عفو کردیم شاید شکر نعمت های ما را بجا آورید» (3)

1- أعراف: 153 (وَ الَّذینَ عَمِلُوا السَّیِّئاتِ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِها وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحیمٌ)

2- بقره: 54 (... فَتابَ عَلَیْکُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحیمُ)

3- بقره: 52 (ثمُّ عَفَوْنَا عَنکُم مِّن بَعْدِ ذَالِکَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُون)

عابدان عجل زان فعل شنیع

نادم و خایب چو گشتند آن جمیع

با تضرع سوی موسی آمدند

ز او به استغفار مستدعی شدند

تا بیامرزد خداوند آن گناه

پس خطاب آمد به موسی از اله

شرط توبه این بود که برنهند

تیغ در هم تا از این خسران رهند

این چنین کردند و آمد ظلمتی

اندر ایشان بهر منع شفقتی

تا نگردد مانع اعنی رحمشان

از قتال یکدگر اندر عیان

چون که روشن شد هوا هفتاد الف

کشته بودند از هم اندر عهد و خلف

دل بر ایشان سوخت موسی را و خواست

عفو و حق بخشید کاین مقبول ماست

کشته هر کس گشت اندر جنت است

وآنکه باقی ماند بر وی رحمت است (1)

تیغ بنهادند در خود آن گروه

تا که شد از کشته هر جا تلّ و کوه

موسی آمد در تضرع کای اله

مجرمان را هم تویی یار و پناه

کس نماند از ما دگر فریادرس

گفت بخشیدیم گو سازند بس

کشتگان و زندگان بخشیده اند

در ظلال رحمت آرامیده اند

این قتال آن میل ها را هشتن است

نفس از تیغ ریاضت کشتن است

و آن حظوظ نفس کو از هر نمط

حق به باطل پوشد از سهو و غلط (2)

چون که بود از وهم این نقص و قصور

عفو کرد از لطف، یزدان غفور

تا شما از عفو او شاکر شوید

وز خطای خویش مستغفر شوید (3)

نکته ها

ω چرا ایمان در آیه فوق پس از توبه آمده است، بااینکه تا ایمان نباشد، توبه تحقق نمی پذیرد؟! پاسخ این سؤال نیز ازاینجا روشن می شود که پایه های ایمان به هنگام گناه، متزلزل می گردد و یک نوع سستی پیدا می کند تا آنجا که در روایات اسلامی می خوانیم: «شرابخوار به هنگامی که شراب می خورد ایمان ندارد و زناکار نیز به هنگام زنا ایمان ندارد»!

یعنی ایمان فروغ خود را از دست می دهد و کم نور و تاریک و کم اثر می شود؛ اما هنگامی که توبه انجام گرفت بار دیگر فروغ اصلی را پیدا خواهد کرد آن چنان که گویی ایمان بار دیگر تجدید شده است.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 265

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 26

3- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 26

ص:298

قسمت بیست و یکم: بررسی پیام های قرآنی8 دسته آیات

1) سوره ی اعراف: آیات 142

(وَ وَاعَدْنَا مُوسیَ ثَلَاثِینَ لَیْلَهً وَ أَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِیقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ لَیْلَهً وَ قَالَ مُوسیَ لِأَخِیهِ هَارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ (*)) (1)

پیام ها

1. بی مقدمه و بدون خودسازی، بر پیامبران کتاب آسمانی نازل نمی شود، بلکه لیاقت به همراه عبادت و مناجات شبانه و عارفانه لازم است. (وَ واعَدْنا مُوسی ثَلاثِینَ لَیْلَهً ...)

2. مسئولیت ها حتّی در سطح رهبری، نباید مانع عبادت و اعتکاف و خلوت باخدا باشد. (وَ واعَدْنا مُوسی ...)

3. قانون الهی چنان مقدّس است که دریافتش نیاز به آمادگی کاملِ روحی دارد. (وَ واعَدْنا ...)

4. وعده گاه خداوند با انبیا، مکان نهایی همچون کوه طور و غار حراست و ضیافت الهی از بندگان صالح خود، دعا و مناجات است. (واعَدْنا ...)

5. شب، بهترین فرصت برای مناجات است. (لَیْلَهً)

6. عبادت در چهل شب تمام، آثار خاصی به دنبال دارد. (أَتْمَمْناها) ... (فَتَمَّ)

7. در کارها باید مدّت و اجل تعیین شود. (أَرْبَعِینَ)

8. رهبری جدید باید در فراز و نشیب های نهضت، در کنار رهبری قدیم تجربه دیده باشد.

(قالَ مُوسی لِأَخِیهِ هارُونَ اخْلُفْنی فِی قَوْمِی ...)

9. جامعه هرگز نباید بی رهبر باشد. (اخْلُفْنی)

10. انبیا به اذن الهی، حقّ تعیین جانشین دارند. (اخْلُفْنی)

11. امامت و رهبری مردم باید به سفارش پیامبر، (اخْلُفْنی فِی قَوْمِی) و در مسیر اصلاح جامعه، (أَصْلِحْ) و به دوراز انحراف (وَ لا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ) باشد.

12. در یک زمان، دو رهبر نمی شود. هارون علیه السلام همچون حضرت موسی علیه السلام پیامبر بود، ولی رهبری با موسی علیه السلام بود. (اخْلُفْنی) (آری، امامت و رهبری غیر از نبوّت است، لذا موسی برای دوران غیبت، هارون را جانشین خود و رهبر مردم قرارداد)

13. انبیا آن قدر دلسوز امّت اند و خود را مسئول می دانند که حتّی برای چند روز، مردم را بی سرپرست نمی گذارند. (اخْلُفْنِی)

14. وظیفه ی کلی رهبر، اصلاح امّت است. (أَصْلِحْ)

15. اگر مردم به فساد کشیده شدند و یا خواستار فساد بودند، رهبری نباید از موضع اصلاح گری دست بردارد.

(وَ لا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ)

1- ترجمه: و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل نمودیم به این ترتیب، میعاد پروردگارش (با او)، چهل شب تمام شد؛ و موسی به برادرش هارون گفت: «جانشین من در میان قومم باش؛ و (آنها) را اصلاح کن! و از روش مفسدان، پیروی منما!» (*)

ص:299

16. تذکّر و یادآوری، نشانه ی ناتوانی و ضعف نیست. باآنکه هارون علیه السلام پیامبر و معصوم بود، امّا بازهم حضرت موسی او را به دو وظیفه عمده ی اصلاح و دوری از فساد توجّه داد. (أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ ...)

17. اصلاح جامعه، با عوامل فاسد و پیروی از مفسدان، امکان پذیر نیست. (أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ)

18. جامعه نیاز به رهبری اصلاح گر دارد، (أَصْلِحْ) رهبری که هرگز تسلیم نظرات و توطئه های مفسدان نشود.

(و لا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ)

2) سوره ی اعراف: آیات 154-144

(قَالَ يَا مُوسىَ إِنىِّ اصْطَفَيْتُكَ عَلىَ النَّاسِ بِرِسَالَتِى وَ بِكَلَامِى فَخُذْ مَا ءَاتَيْتُكَ وَ كُن مِّنَ الشَّكِرِينَ (*) وَ كَتَبْنَا لَهُ فِى الْأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شىْءٍ مَّوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِّكُلِّ شىْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُواْ بِأَحْسَنِهَا سَأُوْرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ (*) سَأَصْرِفُ عَنْ ءَايَاتِىَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِى الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ إِن يَرَوْاْ كُلَّ ءَايَةٍ لَّا يُؤْمِنُواْ بِهَا وَ إِن يَرَوْاْ سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ إِن يَرَوْاْ سَبِيلَ الْغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَالِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُواْ بِايَتِنَا وَ كَانُواْ عَنْهَا غَافِلِينَ (*) وَ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِايَاتِنَا وَ لِقَاءِ الأَخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (*) وَ اتخَّذَ قَوْمُ مُوسىَ مِن بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ أَ لَمْ يَرَوْاْ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَ لَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً اتخَّذُوهُ وَ كَانُواْ ظَلِمِينَ (*) وَ لَمَّا سُقِطَ فِى أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْاْ أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّواْ قَالُواْ لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (*) وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسىَ إِلىَ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِى مِن بَعْدِى أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِى وَ كَادُواْ يَقْتُلُونَنِى فَلَا تُشْمِتْ بِىَ الْأَعْدَاءَ وَ لَا تجَعَلْنِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّلِمِينَ (*) قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِى وَ لِأَخِى وَ أَدْخِلْنَا فِى رَحْمَتِكَ وَ أَنتَ ارحم الراحمين (*) إِنَّ الَّذِينَ اتخَّذُواْ الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِى الحْيَوهِ الدُّنْيَا وَ كَذَالِكَ نجَزِى الْمُفْتَرِينَ (*) وَ الَّذِينَ عَمِلُواْ السَّيِّاتِ ثُمَّ تَابُواْ مِن بَعْدِهَا وَ ءَامَنُواْ إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ (*) وَ لَمَّا سَكَتَ عَن مُّوسىَ الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَ فِى نُسْخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ (*)) (1)

پیام ها

1. حضرت موسی علیه السلام ، بنده ی مخلص خدا بود. (اصْطَفَیْتُکَ) («اصطفاء» به معنای انتخاب گوهر خالص است)

2. نبوّت و رسالت مقامی انتصابی است، نه انتخابی. (إِنِّی اصْطَفَیْتُکَ)

3. بیانِ درخواست نابجای مردم، مانع برگزیدگی و نبوّت موسی نیست. (اصْطَفَیْتُکَ)

1- ترجمه: «(خداوند) فرمود: «ای موسی! من تو را با رسالتهای خویش و با سخن گفتنم (با تو)، بر مردم برتری دادم و برگزیدم پس آنچه را به تو داده ام بگیر و از شکرگزاران باش!» (*) و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم و بیانی از هر چیز کردیم- «پس آن را با جدّیت بگیر! و به قوم خود بگو: به نیکوترین آنها عمل کنند! (و آنها که به مخالفت برخیزند، کیفرشان دوزخ است) و بزودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهم داد!» (*) بزودی کسانی را که در روی زمین بناحق تکبّر می ورزند، از (ایمان به) آیات خود، منصرف می سازم! آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند اگر راه هدایت را ببینند، آن را راه خود انتخاب نمی کنند و اگر طریق گمراهی را ببینند، آن را راه خود انتخاب می کنند! (همه اینها) بخاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند! (*) و کسانی که آیات و دیدار رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود می گردد آیا جز آنچه را عمل می کردند پاداش داده می شوند؟! (*) قوم موسی بعد (از رفتن) او (به میعادگاه خدا)، از زیورهای خود گوساله ای ساختند جسد بی جانی که صدای گوساله داشت! آیا آنها نمی دیدند که با آنان سخن نمی گوید و به راه (راست) هدایتشان نمی کند؟! آن را (خدای خود) انتخاب کردند و ظالم بودند! (*) و هنگامی که

حقیقت به دستشان افتاد و دیدند گمراه شده اند، گفتند: «اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، بطور قطع از زیانکاران خواهیم بود!» (*) و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من، بد جانشینانی برایم بودید (و آیین مرا ضایع کردید)! آیا در مورد فرمان پروردگارتان (و تمدید مدّت میعاد او)، عجله نمودید (و زود قضاوت کردید؟!)» سپس الواح را افکند و سر برادر خود را گرفت (و با عصبانیت) به سوی خود کشید او گفت: «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده!» (*)(موسی) گفت: «پروردگارا! من و برادرم را بیامرز و ما را در رحمت خود داخل فرما و تو مهربانترین مهربانانی!» (*) کسانی که گوساله را (معبود خود) قرار دادند، بزودی خشم پروردگارشان و ذلّت در زندگی دنیا به آنها می رسد و اینچنین، کسانی را که (بر خدا) افترا می بندند، کیفر می دهیم! (*) و آنها که گناه کردند و بعد از آن توبه نمودند و ایمان آوردند، (امید عفو او را دارند زیرا) پروردگار تو، در پی این کار، آمرزنده و مهربان است. (*) هنگامی که خشم موسی فرو نشست الواح (تورات) را برگرفت و در نوشته های آن، هدایت و رحمت برای کسانی بود که از پروردگار خویش می ترسند (و از مخالفت فرمانش بیم دارند). (*)»

ص:300

4. چهل شب عبادت در میعادگاه، مقدمه ای برای گرفتن تورات و بکار بستن آن شد.

(جاءَ مُوسی لِمیقاتِنا)، (فَخُذْ ما آتَیْتُکَ)

5. پس از براندازی طاغوت و تشکیل حکومت دینی، باید قانون و احکام الهی اجرا شود. (فَخُذْ ما آتَیْتُکَ)

6. شکر، فرمان اکید خدا و امری واجب است، نه مستحبّ و یک سفارش اخلاقی. پس شکرگزاری از نعمت های الهی لازم است. (وَ کُنْ مِنَ الشَّاکِرِینَ)

7. مسئولیت های دینی و ارشادی، نعمت الهی است که باید سپاسگزاری شود. (وَ کُنْ مِنَ الشَّاکِرِینَ)

(شکرگزاری، علاوه بر زبان باید با بکار بستن دستورات الهی باشد)

8. متکبّران، بدانند که از هدایت و ایمان به آیات الهی محروم می شوند.

(سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ)

9. خداوند، بی جهت لطف خود را از کسی برنمی گرداند، بلکه این نتیجه ی عملکرد خود انسان است.

((سَأَصْرِفُ) ... (یَتَکَبَّرُونَ))

10. تکبّر انسان، برخاسته از تصورات موهوم اوست. ((یَتَکَبَّرُونَ) ... (بِغَیْرِ الْحَقِّ))

11. تکبّر، هرگز برای موجود ضعیف و محتاجی همچون انسان، زیبنده نیست. ((یَتَکَبَّرُونَ) ... (بِغَیْرِ الْحَقِّ))

12. با استمرار تکبّر، آیات متعدّد نیز انسان را هدایت نمی کند. ((یَتَکَبَّرُونَ) ... (کُلَّ آیَهٍ))

13. انسان در انتخاب یکی از دو راه هدایت و گمراهی آزاد است. ((لا یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا) ... (یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا))

14. استمرار غفلت و تکذیب آیات الهی، موجب تکبّر و انحراف در دیدگاه و انتخاب است.

(ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا عَنْها غافِلِینَ)

15. کفر و تکذیب، سبب حبط اعمال گذشته است. (کَذَّبُوا) ... (حَبِطَتْ)

16. پاداش ها و کیفرهای قیامت، تجسّم اعمال ماست. (هَلْ یُجْزَوْنَ إِلَّا ما کانُوا یَعْمَلُونَ)

آنچه بدتر از گناه است، اصرار بر آن است. (کانُوا یَعْمَلُونَ)

17. گاهی انسان به چیزی که واقعیتی ندارد، ارزش می دهد و تا حدّ پرستش او پیش می رود. (وَ اتَّخَذَ)

18. دعوت به گوساله پرستی، پس از نافرمانی از رهبر و در غیاب رهبری حقّ صورت می گیرد. (مِنْ بَعْدِهِ) (زمانی که حضرت موسی علیه السلام به میعادگاه رفته بود)

19. دشمن برای انحراف مردم، از هنر و تمایلات نفسانی استفاده می کند. (مجسمه ی طلا) (حُلِیِّهِمْ عِجْلًا)

20. ارتدادِ اقوام، سابقه ی طولانی دارد. ((وَ اتَّخَذَ) ... (عِجْلًا ...))

21. گوساله ی سامری، مجسمه ای بیش نبود. (جَسَداً)

22. در انحراف انسان، زرق وبرق و سروصدا نقش عمده ای دارد. (حُلِیِّهِمْ) ... (خُوارٌ)

بنابراین در پی هر صدا و هر زرق وبرق و زیبایی نباید رفت.

23. معبود انسان باید هادی انسان باشد. (لا یَهْدِیهِمْ)

24. شرک، ظلم است و کسی که بدون دلیل و تنها بر اساس لجاجت، حقّ را رها کند و اسیر ساخته های دست خود شود، ظالم است. (کانُوا ظالِمِینَ)

25. برخی انسان ها تا نتیجه ی عملکرد خود را نبینند، متوجّه خطای خود نمی شوند. (لَمَّا سُقِطَ ...)

26. حتّی باسابقه گوساله پرستی، از رحمت خدا مأیوس نباشیم. (لَئِنْ لَمْ یَرْحَمْنا رَبُّنا)

ص:301

27. انسان، بدون رحمت و مغفرت الهی در زیان است. (الْخاسِرِینَ)

پیام های آیات 149- 154

1- در برابر انحراف های فکری، باید غیرت دینی نشان داد. (غَضْبانَ أَسِفاً)

(مانند برخورد امام خمینی قدس سره با توطئه ی آیات شیطانی سلمان رشدی مرتد)

2- حتّی غضب اولیای خدا، از روی تأسف بر حال مردم است. (غَضْبانَ أَسِفاً)

3- از آفات هر انقلاب و حرکت اصلاحی، ارتداد و ارتجاع است. (بِئْسَما خَلَفْتُمُونِی)

(پس رهبر باید آن را پیش بینی کرده و پیشگیری کند.)

4- در جامعه ی فاسد و منحرف، گاهی تلاش انبیا هم بی نتیجه می ماند. (بِئْسَما خَلَفْتُمُونِی)

5- نباید بر امر و فرمان الهی پیشی گرفت. (أَ عَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّکُمْ)

6- تأخیر موسی و تمدید مدّت حضور در کوه طور، فرمان الهی بود، نه خواستِ موسی و البتّه جنبه ی تربیتی داشت. (أَمْرَ رَبِّکُمْ)

7- هرگاه اصول درخطر افتد، فروع را باید رها کرد. (أَلْقَی الْأَلْواحَ) هنگامی که موسی دید مردم مشرک شده و دست از اصل خداپرستی برداشته اند، الواح تورات را که یک سری دستورات و قوانین الهی بود، به کناری گذارد و پیگیر اصل مهم تر شد.

8- برای ایجاد شوک در جامعه منحرف، باید حرکت توبیخی چشمگیر و به یادماندنی کرد.

(أَلْقَی الْأَلْواحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ یَجُرُّهُ)

چنان که در نهج البلاغه می خوانیم: حضرت علی علیه السلام برای ایجاد تحرّک در شنوندگان بی تفاوت، گاهی سیلی به صورت مبارک خود می زد.(ثم ضرب علی لحیته الکریمه)

9- موی بلند، برای مرد مانعی ندارد. (أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ یَجُرُّهُ)

10- به خاطر مقام و موقعیت و خویشاوندی، از لغزش دیگران چشم پوشی نکنیم. (أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ)

11- گاهی توبیخ به موقع نزدیکان و در میان جمع، برای نشان دادن اهمیت مطلب و هشدار و زهرچشم گرفتن از بیگانگان است. (أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیه) چنان که خداوند پیامبرش را چنین مورد خطاب قرار داده است. (لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ) درحالی که هدف، هشدار به دیگران است.

12- در برابر فرد عصبانی باید برخوردی عاطفی داشت. «ابْنَ أُمَّ»

بااینکه موسی و هارون8 از یک پدر و مادر بودند، امّا هارون، موسی را فرزند مادر خطاب کرد.

13- مستضعفان دیروز که به دست موسی از فرعون نجات یافتند، امروز عاملِ استضعاف رهبران خود شده اند. (اسْتَضْعَفُونِی)

14- سقوط اخلاقی انسان تا آنجاست که به خاطر هوا و هوس و گوساله پرستی، ولی نعمت خود را تهدید به قتل می کند. (وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی)

ص:302

15- همه ی اصحاب انبیا عادل نبوده اند، گاهی بعضی از آن ها مرتد هم شده اند. (وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی) چنان که بعضی گوساله پرست شدند.

16- هنگام توبیخ دوستان، باید مواظب بود که دشمن از آن سوءاستفاده نکند.

(فَلا تُشْمِتْ بِیَ الْأَعْداءَ)

17- سکوت و بی تفاوتی نسبت به ظلم و انحراف، انسان را همسنگ ظالم قرار می دهد.

(لا تَجْعَلْنی مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ)

18- هارون سکوت را ظلم می دانست، لذا فرمود: من سکوت نکردم، بلکه آنان مرا بایکوت و تهدید به قتل نمودند.

19- به برادران و همکاران خود نیز دعا کنیم. (رَبِّ اغْفِرْ لی وَ لِأَخی)

20- در طوفان انحراف های جامعه، رهبران به دعا و لطف الهی بیش از دیگران نیازمندند.

(وَ أَدْخِلْنا فی رَحْمَتِکَ)

21- بخشودگی، مقدمه ی ورود در رحمت الهی است. (اغْفِرْ ... أَدْخِلْنا)

22- در دعا، از الطاف و صفات خدا یاد کنیم. (ارحم الراحمین)

23- انسان در انتخاب دین آزاد است، گرچه گاهی به چیزی گرایش پیدا می کند که باعث سقوط او می شود. (إِنَّ الَّذینَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَیَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ)

24- افراد مرتد، مغضوب خدا هستند. (إِنَّ الَّذینَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَیَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ)

25- غضب اولیای خدا، غضب خداست. (غَضْبانَ أَسِفاً)، (غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ)

26- آنان که به جای ایمان، سراغ بت های پرزرق وبرق و پرسروصدا بروند، در همین دنیا هم خوار خواهند شد. (ذِلَّةٌ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا)

27- غضب الهی، مخصوص بنی اسرائیل نیست، بلکه سنّت الهی است و نسبت به اقوامِ مرتدّ دیگر هم بوده و خواهد بود. (کَذلِکَ نَجْزِی الْمُفْتَرینَ)

28- راه توبه همیشه باز است، گرچه پس از مدّت ها باشد. (ثُمَّ تابُوا) و (ثُمَّ) برای گذشت زمان طولانی است.

29- از رحمت خدا مأیوس نشویم، گرچه قصد کشتن انبیا را کرده باشیم.

((کادُوا یَقْتُلُونَنِی)، (ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِها))

30- توبه ی هر خلافی، جبران همان است، توبه ی گوساله پرستی، بازگشت به ایمان واقعی به خداست. (آمَنُوا)

31- برای دعوت به توبه باید زمینه ای را فراهم آورد. (إِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِیمٌ)

32- خداوند نسبت به توبه کنندگان واقعی علاوه بر بخشش، رحمت خود را هم شامل آنان می سازد.

(لَغَفُورٌ رَحِیمٌ) آری، اسما و صفات الهی، جلوه های حکیمانه دارند.

33- قانون آسمانی، رحمت الهی است و هدایت همراه رحمت، شامل انسان های خداترس می شود.

((هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِینَ) ... (یَرْهَبُونَ))

ص:303

34- نه تنها قرآن، مایه ی هدایت متقین است، (هُدیً لِلْمُتَّقِینَ) که تورات تحریف نشده هم وسیله ی هدایتِ پروا پیشگان است. ((هُدیً) ... (یَرْهَبُونَ))

35- خوف از خداوند، درهای رحمت را به روی انسان می گشاید. ((رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ) ... (يَرْهَبُونَ))

36- هیچ مقامی جز خداوند شایسته نیست که آدمی در برابرش خائف و خاضع باشد. (لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ)

3) سوره بقره: آیات 51-54

(وَ إِذْ وَاعَدْنَا مُوسىَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتخَّذْتمُ الْعجْلَ مِن بَعْدِه وَ أَنتُمْ ظَالِمُونَ (*) ثمُ َّ عَفَوْنَا عَنكُم مِّن بَعْدِ ذَالِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (*) وَ إِذْ ءَاتَيْنَا مُوسىَ الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تهَتَدُونَ (*) وَ إِذْ قَالَ مُوسىَ لِقَوْمِه يَاقَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُم بِاتخِّاذِكُمُ الْعجْلَ فَتُوبُواْ إِلىَ بَارِئكُمْ فَاقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ ذَالِكُمْ خَيرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (*)) (1)

پیام ها

1- کناره گیری رهبران الهی از جامعه برای مدّت محدود به منظور عبادت خدا، کاری شایسته و نیکو است.

(واعَدْنا مُوسى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً)

2- عبادت در چهل شب و به دوراز مردم، دارای آثار خاصّی است. (أَرْبَعِينَ لَيْلَةً)

3- عدد چهل، در دریافت وحی و الهامات روحانی نقش دارد. (أَرْبَعِينَ لَيْلَةً)

4- شرک، ظلم به انسانیت است. زیرا که انسان دست خود را از دست خداوند برمی دارد و در دست نااهلان عاجز می گذارد. (وَ أَنْتُمْ ظالِمُونَ)

5- حتّی برای شرک و گوساله پرستی نیز راه توبه و بازگشت وجود دارد. (ثُمَّ عَفَوْنا عَنْكُمْ)

6- عفو الهی، خود زمینه ای برای شکرگزاری است. (عَفَوْنا) (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)

7- کتب آسمانی، بیانگر حقّ و مایه ی افتراق آن از باطل هستند. (الْكِتابَ وَ الْفُرْقانَ)

8- حجّت از طرف خداوند تمام است، ولی مردم به خاطر هوس ها، گاهی حقّ را نمی پذیرند. (لَعَلَّكُمْ)

9- هدف از نزول کتب آسمانی، هدایت مردم است. ((الْكِتابَ)... (لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ))

10- مردم را بامحبت برای پذیرش حدود الهی آماده کنید. (یا قَوْمِ) (فَاقْتُلُوا)

11- شرک، ظلم به نفس است. (ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخاذِكُمُ الْعِجْلَ)

12- هر چه برهان و معجزه و دلیل بیشتر عرضه شود، تکلیف سنگین تر و تخلّف از آن خطرناک تر خواهد بود. گوساله پرستی، بعد از دیدن آن همه معجزه، توبه ای جز اعدام ندارد. ((فَتُوبُوا) (فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ))

13- حکم مرتدّ، قتل است. (فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ)

1- ترجمه: «و (به یاد آورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم (و او، برای گرفتن فرمانهای الهی، به میعادگاه آمد) سپس شما گوساله را بعد از او (معبود خود) انتخاب نمودید در حالی که ستمکار بودید. (*) سپس شما را بعد از آن بخشیدیم شاید شکر (این نعمت را) بجا آورید. (*) و (نیز به خاطر آورید) هنگامی را که به موسی، کتاب و وسیله

تشخیص (حق از باطل) را دادیم تا هدایت شوید. (*) و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید! پس توبه کنید و به سوی خالق خود باز گردید! و خود را [یکدیگر را] به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است.» سپس خداوند توبه شما را پذیرفت زیرا که او توبه پذیر و رحیم است. (*)»

ص:304

14- مرگ در رحمت الهی، بهتر از زندگی در لعنت الهی است. (ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ)

15- اجرای حدود الهی، گرچه به قیمت قتل انسان باشد، به نفع اوست. (فَاقْتُلُوا) (ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ)

16- اساس دستورات الهی، خیررسانی به انسان است. (ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ)

17- برای جریمه های سنگین، باید برکات زیادی گفته شود تا مردم آماده پرداخت آن شوند.

((فَاقْتُلُوا) (ذلِکُمْ خَیْرٌ)، (فَتابَ عَلَیْکُمْ)، (إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ))

4) سوره ی طه: آیات 98 -83

(وَ مَا أَعْجَلَکَ عَن قَوْمِکَ یَامُوسیَ(*) قَالَ هُمْ أُوْلَاءِ عَلیَ أَثَرِی وَ عَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لترَضیَ(*) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ من بَعْدِکَ وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ (*) فَرَجَعَ مُوسیَ إِلیَ قَوْمِه غَضْبَنَ أَسِفًا قَالَ یَاقَوْمِ أَ لَمْ یَعِدْکُمْ رَبُّکُمْ وَعْدًا حَسَنًا أَ فَطَالَ عَلَیْکُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن یحَلَّ

عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِى (*) قَالُواْ مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا وَ لَاكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا مِّن زِينَهِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَالِكَ أَلْقَى السَّامِرِىُّ (*) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ فَقَالُواْ هَاذَا إِلَاهُكُمْ وَ إِلَاهُ مُوسَى فَنَسِىَ (*) أَ فَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَ لَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا (*) وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِن قَبْلُ يَاقَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَ إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَانُ فَاتَّبِعُونِى وَ أَطِيعُواْ أَمْرِى (*) قَالُواْ لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَكِفِينَ حَتَى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى(*) قَالَ يَاهَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّواْ (*) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصَيْتَ أَمْرِى (*) قَالَ يَبْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِى وَ لَا بِرَأْسِى إِنِّى خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِى إِسْرَءِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِى (*) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِىُّ (*) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُواْ بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَ كَذَالِكَ سَوَّلَتْ لِى نَفْسِى (*) قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِى الْحَيَوهِ أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَ إِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّن تخْلَفَهُ وَ انظُرْ إِلَى إِلَاهِكَ الَّذِى ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِى الْيَمِّ نَسْفًا (*) إِنَّمَا إِلَاهُكُمُ اللهُ الَّذِى لَا إِلَاهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شىْءٍ عِلْمًا (*)) (1)

پیام های آیات 83 تا 89

1- پیامبر نیز در مقابل عملکرد خود مسئول است. (ما أعْجَلَكَ) ...

2- رهبر باید پیشگام باشد تا امّت به دنبال او حرکت کنند. (أُولاءِ عَلى أثَرِى)

1- ترجمه: «ای موسی! چه چیز سبب شد که از قومت پیشی گیری و (برای آمدن به کوه طور) عجله کنی؟! (*) عرض کرد: «پروردگارا! آنان در پی منند و من به سوی تو شتاب کردم تا از من خشنود شوی!» (*) فرمود: «ما قوم تو را بعد از تو، آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت!» (*) موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت: «ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد؟! آیا مدّت جدایی من از شما به طول

انجامید، یا می خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید؟!» (*) گفتند: «ما به میل و اراده خود از وعده تو تخلّف نکردیم بلکه مقداری از زیورهای قوم را که با خود داشتیم افکندیم!» و سامری اینچنین القا کرد ... (*) و برای آنان مجسّمه گوساله ای که صدایی همچون صدای گوساله (واقعی) داشت پدید آورد و (به یکدیگر) گفتند: «این خدای شما و خدای موسی است!» و او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود)! (*) آیا نمی بینند که (این گوساله) هیچ پاسخی به آنان نمی دهد و مالک هیچ گونه سود و زیانی برای آنها نیست؟! (*) و پیش از آن، هارون به آنها گفته بود: «ای قوم من! شما به این وسیله مورد آزمایش قرار گرفته اید! پروردگار شما خداوند رحمان است! پس از من پیروی کنید و فرمانم را اطاعت نمایید!» (*) ولی آنها گفتند: «ما هم چنان گرد آن می گردیم (و به پرستش گوساله ادامه می دهیم) تا موسی به سوی ما بازگردد!» (*)(موسی) گفت: «ای هارون! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند ... (*) از من پیروی نکردی؟! آیا فرمان مرا عصیان نمودی؟!» (*) (هارون) گفت: «ای فرزند مادرم! [ای برادر!] ریش و سر مرا مگیر! من ترسیدم بگویی تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به کار نبستی!» (*) (موسی رو به سامری کرد و) گفت: «تو چرا این کار را کردی، ای سامری؟!» (*) گفت: «من چیزی دیدم که آنها ندیدند من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم، سپس آن را افکندم و اینچنین (هوای) نفس من این کار را در نظرم جلوه داد!» (*) (موسی) گفت: «برو، که بهره تو در زندگی دنیا این است که (هر کس با تو نزدیک شود) بگویی «با من تماس نگیر!» و تو میعادی (از عذاب خدا) داری، که هرگز تخلّف نخواهد شد! (اکنون) بنگر به این معبودت که پیوسته آن را پرستش می کردی! و ببین ما آن را نخست می سوزانیم سپس ذرّات آن را به دریا می پاشیم! (*) معبود شما تنها خداوندی است که جز او معبودی نیست و علم او همه چیز را فرا گرفته است!» (*)»

ص:305

3- موسی علیه السلام عاشق خدا و استماع کلام الهی بود. (عَجِلْتُ إِلَیْکَ)

4- عجله در کار خیر و برای کسب رضای الهی مانعی ندارد. (عَجِلْتُ ... لِتَرْضی)

5- بالاترین هدف انبیا و مقصد اعلای آنان، جلب رضایت الهی است. (لِتَرْضی)

6- با حضور رهبر در جامعه، از دشمنان کاری ساخته نیست. منحرفان، از غیبت و نبود رهبر الهی سوءاستفاده می کنند. (مِنْ بَعْدِکَ)

7- امّت ها در غیبت پیشوایان، در معرض آزمون و فتنه هستند. (فَتَنَّا ... مِنْ بَعْدِکَ)

8- نقش هنر و هنرمند غیر متعهّد در تخریب باورهای دینی و انحراف مردم، کمتر از قدرت طاغوت نیست.

(أَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ)

9- ارتداد برای تازه ایمان آورده ها، خطر و تهدیدی جدّی است. (أَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ)

10- اصحاب پیامبر بودن کافی نیست، حسن عاقبت و استواری دینی لازم است. (أَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ)

(خداوند بنی اسرائیل را نجات داد و طیّبات را روزی آنان کرد، امّا بدعاقبت شدند.)

11- همین که از انحرافی باخبر شدید، فوراً عکس العمل نشان دهید. (فَرَجَعَ)

(حرف «فا» در (فَرَجَعَ) نشانه فوریت است.)

12- غیرت دینی از صفات بارز اولیای خداست. (غَضْبانَ أَسِفاً) (رهبران دینی و اولیای خدا، غصه ی انحراف مردم را می خورند.)

13- خشم و غضبی که درراه رضای الهی باشد مذموم نیست. (غَضْبانَ أَسِفاً)

(خشم و تأسف اولیای خدا، به خاطر ارتداد و انحراف معنوی مردم است.)

14- در جای خود باید خطاکار را توبیخ کرد. (أَ لَمْ یَعِدْکُمْ)

15- عدم حضور رهبر، یا تغییرات جزئی در برنامه ها، نباید سبب انحراف و ارتداد شود. (أَ فَطالَ عَلَیْکُمُ الْعَهْدُ)

16- ارتجاع، ارتداد و عهدشکنی، عامل قهر و غضب الهی است. (فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبِی)

17- قهر و غضب از لوازم تربیت است. +(غَضَبٌ مِنْ رَبِّکُمْ)

18- تخلّف از عهد و پیمان پیامبر، عامل قهر خداوند است. (یَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبٌ ... فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِی)

(میان انبیا و مردم تعهّدات و قرارهایی است که این قرارها شامل سیره، احکام و نمایندگان آن ها در میان مردم می شود که باید مردم به آن ها وفادار باشند و قرار موسی تبعیت از هارون بود.)

19- تخلّف از وصیّ و نماینده پیامبر، تخلّف از خود اوست. (فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِی)

(تخلّف از پیروی هارون، تخلّف از موسی است.)

20- هنگام توبیخ، روزنه ی توبه و بازگشتی را برای خلاف کار باز بگذارید. (أَ فَطالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ)

21- گناهکاران برای فرار از مجازات، به بهانه هایی چون اجبار و اکراه و فشار خارجی پناه می برند.

(ما أَخْلَفْنا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنا)

22- مال حرام، خرج کار حرام می شود. (مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ) (زیورآلاتی که فرعونیان از راه ظلم به دست آورده بودند و به ارث به بنی اسرائیل رسیده بود، سرانجام خرج ساخت بت و گوساله شد.)

23- چه بسا جلوه ها، زیورها و اموال دنیا که برای انسان وزر و وبال است. (أَوْزاراً)

ص:306

24- منحرفان از سرمایه ی خود مردم برای گمراه کردن آنان و رسیدن به اهداف شوم خویش استفاده می کنند.

(مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ)

25- جامعه ی سست ایمان و سلطه پذیر، با یک ترفند هنرمندانه همه چیز خود را می بازد.

(فَكَذلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ)

26- تلقین منحرفان و هنرنمایی آنان در جامعه بی اثر نیست. (أَلْقَى السَّامِرِيُّ)

27- شخص مجرم می کوشد تا گناه را به گردن دیگران بیندازد. (أَلْقَی السَّامِرِیُّ)

28- بزرگ ترین ضربه ها را عوامل خودی منحرف می زنند. (السَّامِرِیُّ)

29- هنری که با جامعه شناسی و روانشناسی همراه باشد، مؤثرتر است. (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا) (عامل موفقّیت سریع سامری در جلب توجّه بنی اسرائیل، شناختِ زمینه های بت پرستی و گاو پرستی در آنجامعه و حضور نداشتن رهبر بود.)

30- هنر در اختیار افراد منحرف، همچون تیغ در کف زنگی مست، مهلک و خطرناک است همچون گوساله ی سامری. (أَلْقَی السَّامِرِیُّ)

31- مجسمه سازی، ذوب فلزات و ریخته گری، سابقه طولانی دارد. (عِجْلًا جَسَداً)

32- بزرگ ترین خطری که هر امّت و انقلابی را تهدید می کند، ارتجاع، ارتداد و انحراف فرهنگی و عقیدتی است. (هذا إِلهُکُمْ)

33- فطرت همه ی انسان ها بر خداپرستی است، انبیا علیهم السلام راه صحیح و معبود واقعی را نشان می دهند، امّا سامری ها، کج راهه و گوساله ها را. (هذا إِلهُکُمْ)

34- اگر بزرگان و رهبران قوم با تهمت خراب شوند، راه برای خراب کردن دیگر افراد هموار می شود.

(وَ إِلهُ مُوسی)

35- نتیجه ی فراموش نمودن احکام و دستورات الهی و جدا شدن از رهبران دینی، انحراف و بدعاقبتی است. (فَنَسِیَ)(می گویند: سامری از یاران موسی علیه السلام بود که تعهّدات خویش را در قبال او فراموش کرد.)

36- راه و مکتب انبیا، استدلالی و منطقی است. (أَفَلا یَرَوْنَ...لا یَمْلِکُ لَهُمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً)

(عقل می گوید که معبود انسان باید قدرت جلب منفعت را برای انسان و دفع شرور را از او داشته باشد.)

پیام های آیات 90 - 98

1- بعضی چنان خودباخته اند که نه عقل بر آنان حکم فرماست (أَفَلا یَرَوْنَ) و نه پیامبر برایشان راهنما.

(قالَ لَهُمْ هارُونُ)

2- انحراف و ارتداد بنی اسرائیل آگاهانه بوده است. (وَ لَقَدْ قالَ لَهُمْ هارُونُ) ...

3- وظیفه رهبر و پیروانش هنگام بروز بدعت، فریاد و اتمام حجت است. (وَ لَقَدْ قالَ لَهُمْ هارُونُ)

4- انبیا دلسوز مردم اند. (وَ لَقَدْ قالَ لَهُمْ هارُونُ ... یا قَوْمِ)

5- آزمایش انسان ها یک سنّت قطعی الهی است، لیکن ابزار آن متفاوت است. (إِنَّما فُتِنْتُمْ بِهِ)

6- یادآوری لطف و رحمت الهی می تواند زمینه ی ارشاد و توبه را برای انسان ها فراهم نماید. (ربَّکُمُ الرَّحْمنُ)

7- اطاعت از وصی و نماینده پیامبر واجب است. (فَاتَّبِعُونِی وَ أَطِیعُوا أَمْرِی)

8- پیروی از رهبران الهی، مایه ی مصونیت از فتنه هاست. (فُتِنْتُمْ ... أَطِیعُوا أَمْرِی)

ص:307

9- برای افراد لجوج، فریاد پیامبران نیز بی اثر است. (قالُوا لَنْ نَبْرَحَ)

10- بنی اسرائیل بجای فکر، شخصیّت گرا بودند. (حَتَّی یَرْجِعَ إِلَیْنا مُوسی)

11- رهبران باید پاسخگوی انحرافات مردم باشند. (یا هارُونُ ما مَنَعَکَ)

12- سکوت و بی تفاوتی مسئولین، مورد توبیخ است. (ما مَنَعَکَ)

13- بدعاقبتی، آفتی برای دین داران است. (رَأَیْتَهُمْ ضَلُّوا)

14- پیامبر می تواند فرمان بَر پیامبر دیگر باشد. (أَ فَعَصَیْتَ أَمْرِی)

15- در جامعه باید مدیریت واحد حاکم باشد. (أَ فَعَصَیْتَ أَمْرِی)

16- برای خاموش کردن غضب دیگران، از کلمات عاطفی استفاده کنیم. (یابن أُمَّ)

17- دین و دین داری مهم تر از فامیل داری است. (تَأْخُذْ بِلِحْیَتِی)

18- غیرت و تعصّب دینی، لازمه ی پیامبری است. (تَأْخُذْ بِلِحْیَتِی)

19- به متّهم فرصت دفاع بدهیم. (تَأْخُذْ بِلِحْیَتِی)

20- موی بلند و زلف داشتن برای مرد جایز است. (لا بِرَأْسِی)

21- خطر تفرقه ی یک امّت، هارون پیامبر را نیز می ترساند. (خَشِیتُ)

22- حفظ وحدت، مهم تر از نجات یک گروه است. (خَشِیتُ...رَّقْتَ)

23- در تصمیم گیری ها باید به مسئله ی اهم و مهم توجّه کرد. (خَشِیتُ)

24- در برخوردهای انقلابی باید به عوارض کار توجّه کرد و نباید یک سونگر بود. (خَشِیتُ)

25- خطر تفرقه افکنی مهم تر از خطر سکوت در برابر انحراف است. (فرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی إِسْرائِیلَ)

26- برای برطرف کردن انحراف، ابتدا باید ریشه ی انحراف را بررسی کرد. (فَما خَطْبُکَ یا سامِرِیُّ)

27- با منحرفان و مفسدان فرهنگی باید برخورد کرد. (فَما خَطْبُکَ یا سامِرِیُّ)

28- در یک انقلاب، همه ی مردم از درون عوض نمی شوند، بلکه افرادی مثل سامری ها منتظر فرصت می مانند.

(فَما خَطْبُکَ یا سامِرِیُّ)

29- گاهی منحرفین، دریافت هایی دارند که متدیّنین از آن بی خبرند. (بَصُرْتُ بِما لَمْ یَبْصُرُوا)

30- طرّاحان انحراف، از جهل مردم استفاده می کنند. (بِما لَمْ یَبْصُرُوا)

31- سردمداران باطل برای انحراف مردم، حتّی از مقدسات نیز سوءاستفاده می کنند. (مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ)

32- اگر هنر با هوای نفس همراه شد، بالاترین خطرهاست. (سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی)

33- تا انسانی از درون فریب نفس خویش را نخورد، نمی تواند دیگران را فریب دهد. (سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی)

34- بعد از ثبوت جرم، باید مجرم را مجازات کرد. (سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی فَاذْهَبْ)

35- یکی از مراحل نهی از منکر، طرد مجرمان و کافران است. (فَاذْهَبْ)

36- مفسدین فرهنگی را باید از میان جامعه طرد کرد. آزادی فکر به معنای باز گذاشتن دست منحرفان در گمراه کردن دیگران نیست. (فَاذْهَبْ)

37- انبیا با علم غیب، از آینده افراد خبر می دهند. (أَنْ تَقُولَ لا مِساسَ)

38- بعضی از امراض، قهر الهی است. (لا مِساسَ)

39- برای مروّجین فکرهای باطل، مجازات دنیوی وسیله ی تخفیف در کیفرهای اخروی نیست.

(لا مِساسَ وَ إِنَّ لَکَ مَوْعِداً)

40- شاید بتوان از کیفرهای دنیوی فرار کرد، ولی از عذاب اخروی و قهر الهی در آخرت راه گریزی نیست.

(لَکَ مَوْعِداً لَنْ تُخْلَفَهُ)

41- بدترین نوع جرم، اصرار مجرم بر جرم است. (ظَلْتَ عَلَیْهِ عاکِفاً) (سامری خود نیز گوساله خود را می پرستید.)

42- ابزار گناه و آثار انحراف باید نابود شود. (لَنُحَرِّقَنَّهُ)

43- محو آثار کفر و شرک باید درملأعام و با حضور مردم باشد. (لَنُحَرِّقَنَّهُ) و نفرمود: (لاحرقنه)

44- حفظ افکار مردم از حفظ طلا مهم تر است. گاهی باید برای ایجاد موج و مبارزه با منکر، اشیای قیمتی فدا شوند. (لَنُحَرِّقَنَّهُ)

45- غیرت دینی و قاطعیت در برابر انحراف، لازمه ی رهبری است. (لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ)

(سوزاندن طلا و به دریا ریختن آن، تصمیم قطعی موسی بود)

46- باید نشان داد که چیزهای نابود شدنی شایستگی پرستش را ندارند. (لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ)

47- هر گاه باطلی را محو کردید به جای آن حقّ را مطرح کنید. (إِنَّما إِلهُکُمُ الله)

48- خدایی قابل عبادت است که احاطه علمی بر همه چیز داشته باشد. (وَسِعَ کُلَّ شَیْ ءٍ عِلْماً)

5) سوره نساء: آیات 66-68

(وَ لَوْ أَنَّا کَتَبْنَا عَلَیهِمْ أَنِ اقْتُلُواْ أَنفُسَکُمْ أَوِ اخْرُجُواْ مِن دِیَارِکُم مَّا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِیلٌ مِّنْهُمْ وَ لَوْ أَنهَّمْ فَعَلُواْ مَا یُوعَظُونَ بِهِ لَکَانَ خَیرْاً لهَّمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِیتًا (*) وَ إِذًا لآَتَیْنَاهُم مِّن لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِیمًا (*) وَ لَهَدَیْنَاهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِیمًا (*)) (1)

پیام ها

1- مؤمنان باید خود را بسنجند، که اگر فرمان سختی صادر شد، در برابر آن چگونه خواهند بود؟

(وَ لَوْ أَنَّا کَتَبْنا عَلَیْهِمْ)

2- هنگام امتحان، افراد کمتری از عهده ی انجام تکلیف و اثبات ادعا برمی آیند. (ما فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِیلٌ)

3- فرمان کفر به طاغوت و رجوع به پیامبر و تسلیم قضاوت های او بودن، موعظه و خیرخواهی الهی است.

(ما یُوعَظُونَ بِهِ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ)

4- خیر و سعادت درگرو عمل است (فَعَلُوا)، (خَیْراً)

5- احکام الهی (اوامر و نواهی) مواعظ خداوند است. (فَعَلُوا ما یُوعَظُونَ بِهِ)

6- هر چه درراه خدا گام برداریم، ثبات قدم و ایمان بیشتر می شود. (فَعَلُوا)، (أَشَدَّ تَثْبِیتاً)

7- عمل، در نفس و روح اثر دارد. عمل به احکام، سبب پایداری ایمان است. (فَعَلُوا)، (أَشَدَّ تَثْبِیتاً)

8- تکالیف الهی هرچند به ظاهر ناخوشایند و سخت باشد، ولی به خیر و صلاح انسان است.

((وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا)، (لَکانَ خَیْراً لَهُمْ))

1- ترجمه: اگر (همانند بعضی از امتهای پیشین)، به آنان دستور می دادیم: «یکدیگر را به قتل برسانید» و یا: «از وطن و خانه خود، بیرون روید»، تنها عده کمی از آنها عمل می کردند! و اگر اندرزهایی را که به آنان داده می شد انجام می دادند، برای آنها بهتر بود و موجب تقویت ایمان آنها می شد. (*) و در این صورت، پاداش بزرگی از ناحیه خود به آنها می دادیم. (*) و آنان را به راه راست، هدایت می کردیم. (*)

ص:309

9- رسیدن به خیر، ثبات قدم، اجر بزرگ و رهیابی به راه مستقیم، در سایه ی عمل به مواعظ و پشتکار انسان است. ((فَعَلُوا)، (خَیْراً)، (تَثْبِیتاً)، (أَجْراً)، (مُسْتَقِیماً))

10- گام نهادن درراه خیر، سبب رسیدن به خیر بالاتر و بیشتر می شود.

((فَعَلُوا)، (أَشَدَّ تَثْبِیتاً)، (أَجْراً عَظِیماً)، (صِراطاً مُسْتَقِیماً))

6) سوره ی بقره: آیه 83- 84

(وَ إِذْ أَخَذْنَا میثَاقَ بَنی إِسْرَ ءِیلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللهَ وَ بِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا وَ ذی الْقُرْبیَ وَ الْیَتَامَی وَ الْمَسَاکِینِ وَ قُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِیمُواْ الصَّلَوهَ وَ ءَاتُواْ الزَّکَوهَ ثمَّ تَوَلَّیْتُمْ إِلَّا قَلِیلًا مِّنکُمْ وَ أَنتُم مُّعْرِضُون(*) وَ إِذْ أَخَذْنَا میثَاقَکُمْ لَا تَسْفِکُونَ دِمَاءَکُمْ وَ لَا تخْرِجُونَ أَنفُسَکُم مِّن دِیَارِکُمْ ثمَّ أَقْرَرْتمْ وَ أَنتُمْ تَشْهَدُونَ (*)) (1)

پیام ها

1- خداوند از طریق عقل، فطرت و وحی، از مردم پیمان می گیرد. (أَخَذْنا میثاقَ)

2- توحید، سرلوحه ی مکتب انبیاست؛ و بعدازآن کارهای نیک قرارگرفته است.

(لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً)

3- در کنار توحید، احسان به والدین مطرح است. ((لا تَعْبُدُونَ) ... (وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً))

4- احسان به والدین باید شخصاً صورت گیرد، نه باواسطه. حرف «ب» در (بِالْوالِدَیْنِ) به معنای مباشرت شخصی است. (بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً)

5- گرایش به یکی از پدر و مادر، ممنوع است. (بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً)

6- ابتدا خویشان نیازمند، سپس دیگران. (ذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ) البتّه در بین خویشاوندان نیز اولویت ها محفوظ است. (أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ) (انفال: 75)

7- احسان باید همراه باادب و بدون منّت باشد. در کنار احسان، جمله (قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً) آمده است.

8- اگرچه به همه ی مردم نمی توان احسان کرد، ولی با همه می توان خوب سخن گفت. (قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً)

9- برخورد خوب و گفتار نیکو، نه تنها با مسلمانان، بلکه با همه ی مردم لازم است. (قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً)

10- علاوه بر پرداخت زکات، احسان به مستمندان و ایتام نیز لازم است. در آیه هم زکات آمده و هم احسان به مساکین. ((إِحْساناً) (وَ الْمَساكِينِ) (وَ آتُوا الزَّكاةَ))

11- نماز و رابطه با خداوند، از زکات و رابطه با فقرا جدا نیست. (أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ)

12- نماز و زکات در ادیان دیگر نیز بوده است. (أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ)

13- اعتقاد به توحید، احسان به والدین و ایتام و مساکین، همراه با دستور پرداخت زکات و برخورد نیکو با مردم و بپا داشتن نماز، نشانه ی جامعیت اسلام است.

14- ادای حقوق، دارای مراتب و مراحلی است. اوّل حقّ خداوند، سپس والدین، سپس خویشاوندان، سپس یتیم آنکه کمبود محبت دارند و آنگاه مساکین که کمبود مادّیات دارند.

1- ترجمه: و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید و به مردم نیک

بگویید نماز را برپا دارید و زکات بدهید. سپس (با اینکه پیمان بسته بودید) همه شما- جز عده کمی- سرپیچی کردید و (از وفای به پیمان خود) روی گردان شدید (*) و هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون هم را نریزید و یکدیگر را از سرزمین خود، بیرون نکنید. سپس شما اقرار کردید (و بر این پیمان) گواه بودید. (*)

ص:310

15- برای اطمینان از انجام کارهای مهم، سفارش و فرمان کافی نیست، میثاق و عهد لازم است. (أَخَذْنا مِیثاقَکُمْ)

16- امنیت جان و وطن، سفارش همه مکاتب الهی است. ((لا تَسْفِکُونَ)، (لا تُخْرِجُونَ))

17- علاقه به وطن، یک حقّ فطری و طبیعی است و سلب این حقّ، ظلم آشکار است.

(وَ لا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ)

18- جامعه به منزله ی پیکری واحد است که افراد آن، اعضای این پیکرند. (دِماءَکُمْ)، (أَنْفُسَکُمْ) از کلمه (دِماءَکُمْ) و (أَنْفُسَکُمْ) استفاده می شود، کشتن یا اخراج دیگری درواقع کشتن و اخراج خود است.

7) سوره ی انعام: آیات 151 - 154

(قُلْ تَعَالَوْاْ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلَّا تُشْرِکُواْ بِهِ شَیْا وَ بِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَنًا وَ لَا تَقْتُلُواْ أَوْلَادَکُم مِّنْ إِمْلَاقٍ نحَّنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُواْ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ لَا تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَالِکُمْ وَصَّئکُم بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ (*) وَ لَا تَقْرَبُواْ مَالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی

هِیَ أَحْسَنُ حَتیَ یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُواْ الْکَیْلَ وَ الْمِیزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُکَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُواْ وَ لَوْ کَانَ ذَا قُرْبیَ وَ بِعَهْدِ اللهِ أَوْفُواْ ذَالِکُمْ وَصَّئکُم بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ (*) وَ إِن هاذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَن سَبِیلِهِ ذَالِکُمْ وَصَّئکُم بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (*)) (1)

پیام ها

1- بیان احکام الهی برای مردم، یکی از وظایف انبیاست. (أَتْلُ ما حَرَّمَ)

2- چون اصل در همه چیز، حلال بودن است، ازاین رو حلال ها شمارش نشده و فقط محرّمات گفته شده است.

(أَتْلُ ما حَرَّمَ)

3- محرمات دین، از سوی خداست و پیامبر از پیش خود چیزی را حرام نمی کند. (حَرَّمَ رَبُّکُمْ)

4- ممنوعیّت منکرات، جهت تکامل و تربیت انسان است. (حَرَّمَ رَبُّکُمْ)

5- چون شرک، ریشه ی مفاسد است، در رأس محرّمات آمده است. (أَلَّا تُشْرِکُوا)

6- بعد از یکتاپرستی، احسان به والدین آمده است. (بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً)

7- دستورهای این آیه همه در قالب نهی است، مگر نیکی به پدر و مادر که در قالب امر است. یعنی نه تنها نیازارید، بلکه احسان کنید. (وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً)

8- فرزند کشی و سقط جنین از ترس فقر، عملی جاهلانه است، اگر خدا ضامن روزی است، چه ترسی از فقر؟

(نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ)

9- هم اصلاح جامعه از مفاسد لازم است، هم اصلاح روح از رذایل. (ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ)

1- ترجمه: بگو: «بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندانتان را از (ترس) فقر، نکشید! ما شما و آنها را روزی می دهیم و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان! و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید! مگر بحق (و از روی استحقاق) این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید! (*) و به مال یتیم، جز به بهترین صورت (و برای اصلاح)، نزدیک نشوید تا به حد رشد خود برسد! و حق پیمانه و وزن را بعدالت ادا کنید! هیچ کس را، جز بمقدار تواناییش، تکلیف نمی کنیم- و هنگامی که سخنی می گویید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان (شما) بوده باشد و به پیمان خدا وفا کنید، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند تا متذکّر شوید! (*) این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راه های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید، که شما را از طریق حق، دور می سازد! این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید!» (*)

10- برخی از گناهان چنان خطرناک است که نزدیک آن ها هم نباید رفت. (لا تَقْرَبُوا)

11- دستورات الهی، مطابق عقل یا زمینه شکوفایی آن است. (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)

12- چون یتیم مدافعی ندارد و اموالش لغزشگاه است مواظب باشیم. (لا تَقْرَبُوا)

13- برای حفظ حقوق ایتام باید بهترین طریقه ی بهره گیری از اموال و دارایی او انتخاب شود.

(بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)

14- جز کسانی که اهلیت اقتصادی و تقوای کافی دارند، نباید دیگران به مال یتیم نزدیک شوند.

((لا تَقْرَبُوا)... (إِلَّا))

15- وقتی ایتام به رشد و تجربه ی کافی رسیدند، سلطه ی خود را از آنان بردارید. (حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ)

16- نظام اقتصادی جامعه ی اسلامی باید بر اساس قسط باشد. (بِالْقِسْطِ)

17- اگر اجرای عدالت در حدّ اعلی ممکن نیست، لااقل در حدّ توان و امکان مراعات کنید.

(لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها)

18- تمام دستورات و اوامر و نواهی الهی، فوق طاقت انسان نیست. (لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها)

19- بدون قدرت، تکلیفی نیست. (لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها)

20- در اسلام، «تکلیف» به اندازه ی «توان» است. هر که تواناتر، تکلیفش هم سنگین تر.

(لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها)

21- عدالت، هم در رفتار و هم در گفتار، یک اصل است. (أَوْفُوا الْکَیْلَ)...(وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا)

(در گواهی ها، وصیّت ها، قضاوت ها، صدور حکم ها، انتقادها و ستایش ها، عدالت را مراعات کنیم.)

22- به پیمان های الهی (که شامل فرمان های عقل و وحی و وجدان و فطرت می شود) وفادار باشیم.

(بِعَهْدِ اللهِ أَوْفُوا)

23- رابطه ی خویشاوندی را بر ضابطه ی حقّ و عدل، ترجیح ندهیم. (فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی)

24- اساس همه ادیان الهی، پیروی از راه خدا و دوری از راه دیگران است.

((صِراطِی) ... (فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ))

25- عمل به احکام الهی، سبب وحدت است و به سراغ احکام غیر الهی رفتن، مایه ی تفرقه است.

(صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ)

26- شاید بتوان با توجّه به پایان سه آیه ی اخیر، چنین نتیجه گرفت که مراحل رشد و کمال انسان عبارت است از: تعقل: (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)، تذکّر: (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ)، تقوا: (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)

27- هر کتاب آسمانی نسبت به زمان خودش، کامل است. (تَماماً)

28- تنها نیکوکاران و نیکو اندیشان، پیام های کتب آسمانی و قوانین الهی را بهتر می گیرند. (عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ)

29- همه ی نیازهای انسان برای رسیدن به تکامل، در کتب آسمانی آمده است. (تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ)

30- کتاب آسمانی در مسیر هدایت انسان و رحمت الهی است. (هُدىً وَ رَحْمَةً)

31- یکی از مقاصد کتب آسمانی و پیامبران الهی، ایمان انسان به قیامت است. (لَعَلَّهُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ)

ص:312

ص:313

فصل سوم: داستان هجرت از صحرای سینا به صحرای فاران و بررسی سرزمین کنعان توسّط 12 نفر و تشویق یوشع و کالیب برای جهاد و سرباززدن بنی اسرائیل و عذاب آن ها (پیمان شکنان) و آغاز سرگردانی آن ها در اطراف کوه حوریب و کوه سعیر و درخواست های جدید بنی اسرائیل در تنوّع غذا و یادآوری خداوند از پیمان شکنی آن ها درگذشته در 18 قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

عنوان قسمت ها به

ترتیب زمان

بر اساس

اشعار شاعران

.1

معجزه ی جاری شدن آب

از صخره برای بار دوم

تورات

.2

شکایت های قوم بنی اسرائیل

از یکنواخت شدن خوراکی ها و درخواست های تازه

قرآن و تورات

صفی علیشاه

مولانا

.3

جواب های حکیمانه ی

موسی به درخواست های جدید قومش و دستور جهاد با عمالقه فلسطین (دستور به ترک حوریب)

قرآن و روایات و

تورات

صفی علیشاه

.4

پیمان شکنی بنی اسرائیل

قرآن

صفی علیشاه

.5

عاقبت پیمان شکنان

دنیا و آخرت

قرآن

صفی علیشاه

.6

بررسی سرزمین کنعان با

12 رهبر

تورات

–

.7

گزارش رهبران به موسی

تورات

–

ص:314

.8

عکس العمل بنی اسرائیل

پس ازاین همه هشدارها

و دستور به جهاد

(اقدام یوشع و کالیب)

قرآن و روایات و تورات

صفی علیشاه

.9

تهدیدات بنی اسرائیل

به مرگ یوشع و کالیب

و عذاب خداوند

و عکس العمل موسی در

برابر قوم سرکشش

قرآن و تورات

صفی علیشاه

.10

پیام خداوند به موسی و

بنی اسرائیل در قبال این نافرمانی

تورات

-

.11

دلداری خداوند به موسی

برای عذاب قومش

قرآن

صفی علیشاه

.12

مهر ذلّت بر بنی اسرائیل

قرآن

صفی علیشاه

.13

استجابت دعای موسی و

عذاب بر بنی اسرائیل

قرآن و روایات

صفی علیشاه

مولانا

.14

عذاب خداوند بر 10 رهبر

که مردم را از جهاد منصرف کردند و عکس العمل بنی اسرائیل

تورات

–

.15

مرگ کلثوم(خواهر موسی)

تورات

–

.16

فرستادن قاصدان نزد

پادشاه ادوم

تورات

–

.17

آتشی از جانب خداوند

تورات

-

.18

بررسی پیام های قرآنی

5 دسته آیات

بقره: 61

بقره:64

بقره: 83- 86

بقره: 243 – 244

مائده: 20 -26

ص:315

قسمت اول: معجزه ی جاری شدن آب از صخره برای بار دوم

در تورات آمده است:

– روز بعدازاینکه بنی اسرائیل همدیگر را کشتند و توبه ی آن ها قبول شد، موسی به قوم گفت: «شما مرتکب گناه بزرگی شده اید. حال من به بالای کوه می روم تا در حضور خداوند برای شما شفاعت کنم. شاید خدا از گناهان شما درگذرد.»

– پس موسی به حضور خداوند بازگشت و چنین دعا کرد: «آه ای خداوند! این قوم مرتکب گناه بزرگی شده، برای خود بتی از طلا ساختند. تمنّا می کنم گناه آن ها را ببخش وگرنه اسم مرا از دفترت محو کن»

– خداوند به موسی فرمود: «چرا اسم تو را محو کنم؟ هرکه نسبت به من گناه کرده است، اسم او را محو خواهم کرد. حال بازگرد و قوم را به جایی که گفته ام راهنمایی کن وفرشته ی من پیشاپیش تو حرکت خواهد کرد، ولی من به موقع، قوم را به خاطر این گناه مجازات خواهم کرد.» (1)

و پس از مدتی اینگونه شد ...

– وقتی قوم اسرائیل در قادش برنیع (درجنوب اردن) (شهر تاریخی پترا امروزی) اردو زدند، در آن مکان آب نیافتند و بنی اسرائیل دوباره بر موسی و هارون شوریدند و زبان به اعتراض گشوده، گفتند: ای کاش ما هم با برادرانمان در حضور خداوند می مردیم!

– چرا ما را از مصر به این زمین خشک آوردید که در آن نه غلّه هست نه انجیر، نه انگور و نه انار! در اینجا حتّی آب هم پیدا نمی شود که بنوشیم!

– موسی و هارون از مردم دور شدند و در کنار خیمه ی عبادت، رو به خاک نهادند و حضور پُر جلال خداوند برایشان نمایان شد.

– خداوند به موسی فرمود: عصا را که در جلو صندوق عهد است بردار.

– سپس تو و هارون قوم اسرائیل را جمع کنید و در برابر چشمان ایشان به این صخره بگویید که آب خود را جاری سازد. آنگاه از صخره به قوم اسرائیل و تمام حیواناتشان آب خواهید داد.

– پس موسی چنانکه به او گفته شد، عمل کرد. او عصا را از جلو صندوق عهد برداشت، سپس به کمک هارون قوم را در نزدیکی آن صخره جمع کرده، به ایشان گفت: «ای آشوبگران بشنوید! آیا ما باید از این صخره برای شما آب بیرون بیاوریم؟» (2)

– آنگاه موسی عصا را بلند کرده، دوباره به صخره زد و آب فوران نموده، قوم اسرائیل و حیواناتشان از آن نوشیدند. امّا خداوند به موسی و هارون فرمود: «چون شما دستور مرا با اعتماد کامل نپذیرفتید و در نظر قوم اسرائیل حرمت قدوسیّت مرا نگه نداشتید، شما آن ها را به سرزمینی که به ایشان وعده داده ام رهبری نخواهید کرد»

– این مکان، «مریبه» (منازعه) نامیده شد، چون در آنجا بود که قوم اسرائیل با خداوند منازعه کردند و در همان جا بود که خداوند ثابت کرد که قدوس است. (3)

1- سفر خروج، اصحاح 32، آیات:30- 35

2- سفر خروج، اصحاح 32، آیات: 1- 13

3- سفر خروج، اصحاح 32، آیات: 1- 13

– در تاریخ در مورد جوشیدن آب از صخره در شهر گرم و سوزان و تاریخی پترا آمده است:

– آن زمان که حضرت موسی علیه السلام از صحرای بی آب وعلف «اراباح» در جنوب غربی اردن می گذشت از گرمای سوزان خورشید و روزهای متوالی پیاده راه پیمودن از پای درآمده و تشنگی بر او غلبه کرد. (1) موسی علیه السلام به هر سوی از بیابان سوزان چشم می انداخت تا شاید نشانی از آب بیابد و سایه بانی برای استراحت بجوید که... ناگه از دور تخته سنگ عظیم گنبدی شکلی را دید که به رنگ سفید بود و در زیر تابش انوار آفتاب بسان الماس می درخشید.

– موسی علیه السلام به آن سو رفت و چون به پای صخره سفید رسید با عصایی که به دست داشت بر پیکر سنگ کوفت. در آن لحظه سنگ شکاف پیدا کرد و آب زلال از دل آن به بیرون جریان یافت.

– موسی از آن آب گوارا نوشید و چون چندی در سایه تخته سنگ آرمید و جانی دوباره یافت و در پی مأموریت الهی خویش روان شد؛ اما آن آب از جریان بازنایستاد و همچنان جوشید و جاری شد تا چشمه امید دیگران باشد و دلیلی برای به وجود آمدن تمدنی شگفت انگیز موسوم به تمدن «پترا» در همان صحرا که بعدها به «وادی موسی» شهرت یافت و چشمه اش با سادگی بسیار و جذابیتی روحانی زیارتگاه معتقدان و زائران شد.

«پترا»؛ نامی از کلمه یونانی «پترس» به معنی «سنگ» برگرفته شده است . شهری است به کمال که همه آن در کوه و در تخته سنگ هایی به رنگ گل سرخ یا رنگ صورتی تراشیده شده است. از اینجاست که نام این شهر زیبا پترا نهاده شده است. کلمه (پترا) به زبان یونانی

به معنی (صخره) است و چون این شهر باستانی تماماً در سنگ (صخره) کنده شده است آن را پترا نامیده اند.

1- این شهر باستانی در 262 کیلومتری جنوب شهر عمّان پایتخت اردن و در غرب راه اصلی بین شهر عمّان و شهر عقبه واقع شده است و طبق برخی روایات اشاره شده بود حضرت موسی آن سنگ مخصوص را بعد از بار اول معجزه (در سرزمین ماره نرسیده به ایلیم) همه جا همراه خود حمل می کرد تا در مکانهای مورد نیاز از آن استفاده کند.

این شهر تاریخی و زیبا را به خاطر گل سرخ گون بودنش بنام (المدینه الوردیه) نیز نامیده شده است، در سال 1978 میلادی کتابی در این مورد نوشته شده است که از تاریخ بنای این شهر باستانی سخن می گوید، مؤلف نام کتاب را (الأسرار المَدینَه الوَردِیَه) نام گذاری نموده است.

نام قدیم این شهر سلع بود، یعنی (صخره) رومیان نامش را به زبان خودشان ترجمه نموده اند.

پترا به شهر «اجنه» در بین مردم اردن شناخته شده زیرا آن ها معتقد هستند که این شهر ساخته دست فرازمینی ها است و بشر نمیتونه چنین سازه ای درست کنه همان طور که در عکس می بینید خود کوه تراشیده شده و این معبد ساخته شده نه اینکه ستون را بتراشند و از جای دیگه در این منطقه کار بگذارند کوه حجاری شده است.

ص:318

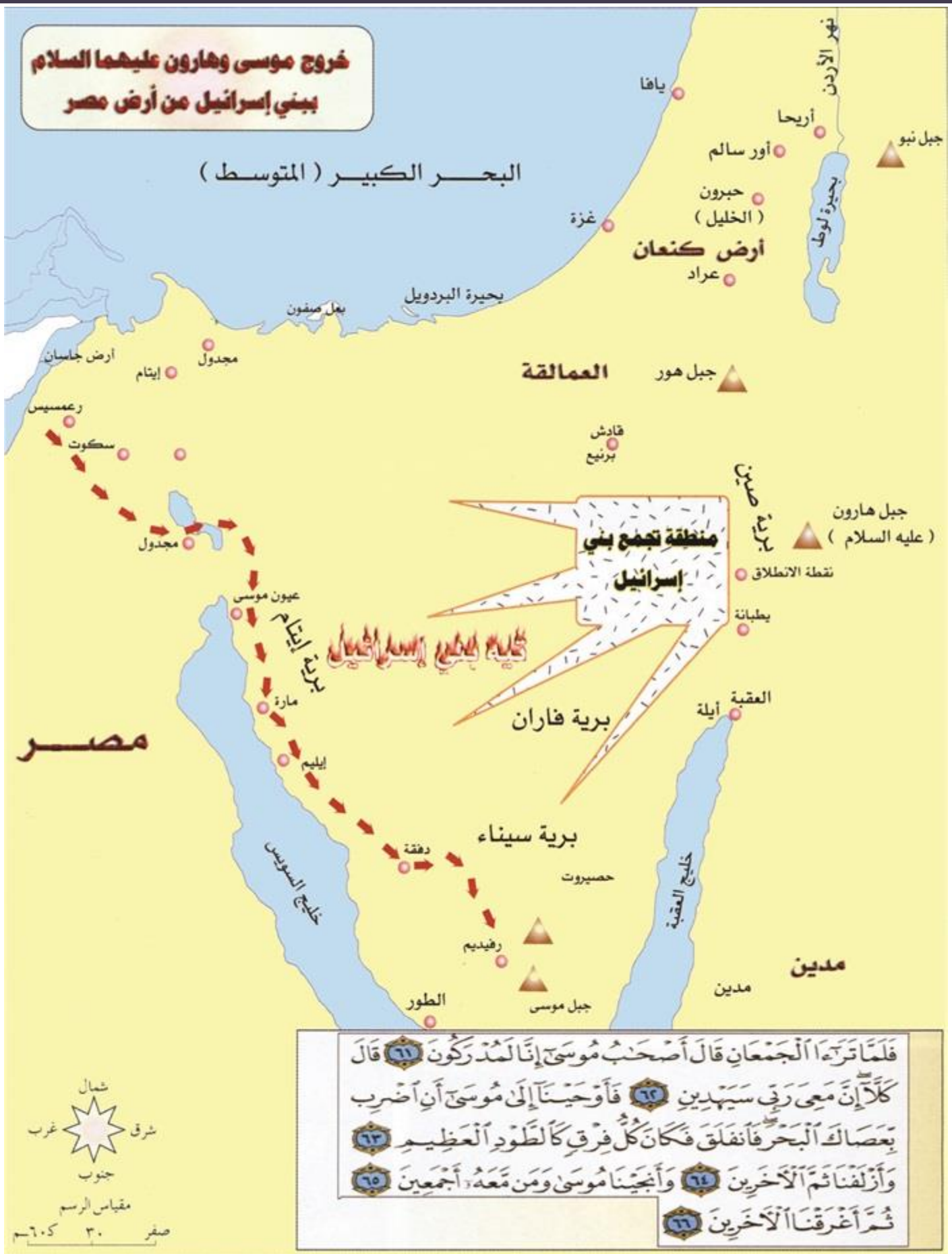
خروج موسى وهارون عليهما السلام
ببني إسرائيل من أرض مصر
البحـــر الكبيـــر (المتوسـط)
يافا
نهر الأردن
أريحا
جبل نبو
أور سالم
حبرون
(الخليل)
غزة
بحيرة لوط
أرض كنعان
عراد
بحيرة البردويل
بعل صفون
أرض جاسان
مجدول
إيتام
العمالقة
جبل هور
رعمسيس
سكوت
قادش
برنيع
برية صين
جبل هارون
(عليه السلام)
منطقة تجمع بني
إسرائيل
نقطة الانطلاق
مجدول
عيون موسى
يطبانة
خليج بطن إسرائيل
برية إيتام
مارة
العقبة
أيلة
برية فاران
مصـــر
إيليم
برية سيناء
دفقة
خليج السويس
حصيروت
خليج العقبة
رفيديم
مدين
مدين
جبل موسى
الطور
فَلَمَّا تَرَٰٓءَا ٱلْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ٦١ قَالَ
كَلَّآ إِنَّ مَعِىَ رَبِّى سَيَهْدِينِ ٦٢ فَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱضْرِب
بِّعَصَاكَ ٱلْبَحْرَ فَٱنفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَٱلطَّوْدِ ٱلْعَظِيمِ ٦٣
وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ ٱلْـَٔاخَرِينَ ٦٤ وَأَنجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓ أَجْمَعِينَ ٦٥
ثُمَّ أَغْرَقْنَا ٱلْـَٔاخَرِينَ ٦٦
شمال
غرب
شرق
جنوب
مقياس الرسم
صفر ٣٠ كـ٦٠م

ترکیه
سوریه
دریای
مدیترانه
عراق
اسرائیل
اردن
مصر
ربستان سعودی

ص:319

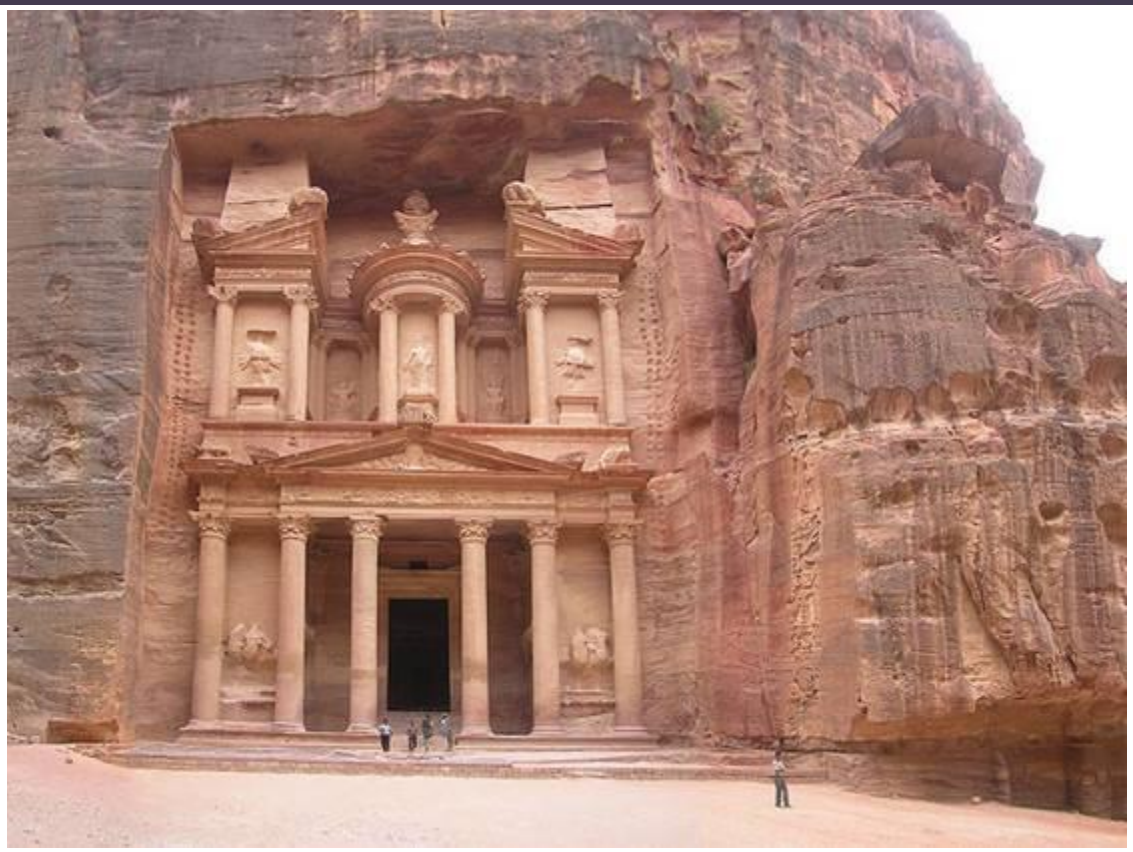

«قصر البنت» در شهر پترا از مکان هایی است که به عقیده محلی ها، ساخته دست بشر نیست؛ بلکه موجودات فرازمینی در ساخت این قصر سنگی دست داشته اند و حتی بسیار معتقدند که سالیان سال افراد فرازمینی در این قصر زندگی می کردند و بدون جا گذاشتن اثری از خود، آنجا را ترک کرده و از زمین رفته اند. زمانی که با محلی ها به صحبت می نشینی، همه آن ها از «اجنه«صحبت به میان می آورند. آن ها می گویند، شب ها این منطقه پر از اجنه است و ما صدای آن ها را می شنویم. همین امر باعث شده که توریست ها در شب برای دیدن به آنجا نمی روند. همچنین شایعه وجود اجنه در پترا، شهری که به شهر «اجنه» نام گذاری شده، باعث گردیده است که توریست ها به صورت دسته جمعی به دیدن آن منطقه بروند. حتی محلی ها هم برای ورود به منطقه سنگی پترا می ترسند، ازاین رو به صورت

دسته جمعی از شهر اجنه دیدن می کنند. باستان شناسانی که به این منطقه برای کاوش و تحقیق رفته اند، سروصداهای عجیب در این منطقه را تائید کرده اند.

راه دسترسی به پترا یک دره سنگی عمیق است; دره ای تنگ و باریک به طول تقریبی 3000 متر و عمق 100 متر که پهنای آن در بیشتر نقاط از 3 متر تجاوز نمی کند!

ص:320

دره ای بس کم نور و هراس انگیز با پیچ های ناگهانی و تند. با گذشتن از کنار این چشمه و پیشروی در وادی موسی است که می توان قدم به خطه ای نهاد که از دیدنی ترین جاهای خاورمیانه و یکی از شگفت انگیزترین آثار به جای مانده از تمدن های باستانی است،

تمدنی به نام [پترا] حدود کشور نَبَطی ها از ساحل شهر عسقلان در غرب فلسطین و در امتداد صحرای شام در سمت مشرق ادامه می یافت. شهر پترا حلقه اتصال بین تمدن سرزمین میان رودان (بین النهرین) و سرزمین شام و شبه جزیره عربستان و مصر بوده است. این شهر که پایتخت کشور نَبَطی ها بود توانسته بود کنترل و زمام راه های

تجارتی مناطق اطراف خود به دست گیرد، کاروان های تجارتی از جنوب شبه جزیره عربستان و غزه و عسقلان و صور و دمشق از راه پترا پایتخت کشور نَبَطی ها می گذشته اند و این شهر از رونق خاصی برخوردار بوده اند.

به شهادت تاریخ «پترا» پایتخت حکومتی مقتدر بود که با جسارت هر چه تمام تر اجازه عبور از آن دره سنگی عمیق را به متجاوزین نمی داد و به خصوص در برابر قدرت امپراتوری رم

باستان ایستادگی می کرد. از قرن چهارم تا قرن دوم پیش از میلاد به مدت 200 سال پترا پایتخت پادشاهی «نبطی ها» بود.

در این دوران پترا به اوج شکوفایی و تمدن خود رسید. تاریخ نویسان درباره نبطی ها می نویسند که این قوم به احتمال زیاد از عربستان جنوبی برخاسته و به مرورزمان راه به خاورمیانه برده بود.

اینان جمعیتی نزدیک به 10 هزار نفر را تشکیل می دادند که به صورت بادیه نشینی در صحرای «اراباح» پراکنده بودند.

«نبطی ها» صحرا را وطن خود می نامیدند و با شجاعت بسیار از آزادی و امنیت آن پاسداری می کردند. به همین جهت بازرگانان علاقه مند بودند که کاروان خود را از این صحرای امن عبور دهند و از چشمه موسی که دیگر «عین موسی» نامیده می شد آب بنوشند و از آن بازدید کنند.

رفته رفته پترا راه تجاری و بازرگانی بسیار بااهمیتی شد که سوریه را به دریای سرخ و هندوستان را به خلیج فارس و مدیترانه مربوط می کرد.

رنگ اصلی بیشتر سنگ های این منطقه به رنگ سرخ است. سرانجام به فرورفتگی عظیمی می رسیم که پیرامون آن را کوه های سنگی و صخره های بزرگ احاطه کرده اند. به هر سو که بنگریم منظره ای از سنگ های شیارخورده و حفره های کوچک و بزرگ در دل صخره ها می بینیم.

در میان این آثار بی مانند همه چیز از تاریخ حکایت می کند; تاریخی ترکیب یافته از واقعیت ها و افسانه بومیان محل و بادیه نشینان «وادی موسی» معتقدند که پترا محل دفن خزانه طلا و جواهر «فرعونهای مصر» است و این قصرها را فراعنه در دل صخره و سنگ پدید آورده اند تا گنج های بی حساب خود را در آنجای دهند.

آمفی تئاتری با ضریحی به سبک رومی و با گنجایش سه هزار نفر در بخش دیگر شهر واقع است. جهانگردان برای دیدن این منطقه به اردن می روند. منطقه ای که َدارای آب وهوای معتدل، چشم اندازهای طبیعی، آثار تاریخی ارزشمند و سواحل زیبای عقبه، در کنار دریای سرخ، بحر المیت، شن های سرخ و روان صحرا و صخره های سر به فلک کشیده هست.

در دو طرف تنگه پترا کتیبه های باستانی حکاکی شده و صدها ساختمان، آرامگاه، سالن و تالارهای تدفین مردگان، معابد و پرستش گاه و تخته سنگ های کنده کاری شده از دوره های گذشته وجود دارد.

ص:321

در ارتفاعات جبل هارون آرامگاه هارون برادر موسی قرار دارد و غاری در دل صخره های سرخ منطقه (پترا) در جنوب امان پایتخت اردن در جاده (سحاب) واقع شده است و سه قبر سنگی شکافدار در آن دیده می شود؛ و می گویند قبر آسیه همسر فرعون نیز درآنجاست.

قسمت دوم: شکایت های قوم بنی اسرائیل از یکنواخت شدن خوراکی ها و درخواست های تازه

بنی اسرائیل خسته از راه و سرگردانی و بی غذایی به موسی شکایت کردند و گفتند تا کی باید در این صحرا سرگردان باشیم؟ در قرآن آمده است:

1- به خاطر بیاورید زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفاء کنیم! از خدای خود بخواه که ازآنچه زمین می رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد.» (1)

وین که گفتندی به موسی از ظلام

نیست ما را صبر خود بر یک طعام

کن دعا تا باز روید بهر ما

از زمین سیر و پیاز و گندنا

آن غذای روح واحد بود و خاص

وین غذاها داشت بر نفس اختصاص (2)

v در تورات آمده است:

- غریبانی که از مصر همراه ایشان آمده بودند در آرزوی چیزهای خوب مصر اظهار دل تنگی می کردند و این خود بر نارضایتی قوم اسرائیل می افزود، به طوری که ناله کنان می گفتند:

- «ای کاش کمی گوشت می خوردیم! چه ماهی های لذیذی در مصر می خوردیم! چه خیار و خربزه هایی! چه تره و سیرو پیازی! ولی حالا قوّتی برای ما نمانده است. چون چیزی برای خوردن نداریم جز این منّ!»

– («مَنّ» به اندازه ی تخم گشنیز و به رنگ سفید مایل به زرد بود. بنی اسرائیل آن را از روی زمین جمع می کردند، می کوبیدند و به صورت آرد درمیاوردند و بعد، از آن آرد قرص های نان می پختند. طعم آن مثل طعم نان های روغنی بود. مَنّ با شبنم شامگاهی به زمین می نشست)

– موسی صدای تمام خانواده هایی را که در اطراف خیمه های خود ایستاده گریه می کردند شنید

– او از این امر بسیار ناراحت شد و به خداوند که خشمش برافروخته بود، عرض کرد:

– چرا مرا در این تنگنا گذاشته ای؟ مگر من چه کرده ام که از من ناراضی شده، بار این قوم را بر دوش من گذاشته ای؟ آیا این ها بچه های من هستند؟ آیا من آن ها را زاییده ام که به من می گویی آن ها را مانند دایه در آغوش گرفته، به

1- بقره: 61 (وَ إِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نَصْبِرَ عَلی طَعامٍ واحِدٍ فَادْعُ لَنا رَبَّکَ یُخْرِجْ لَنا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِها وَ قِثَّائِها وَ فُومِها وَ عَدَسِها وَ بَصَلِها)
2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، صص 27-28

سرزمین موعود ببرم؟ برای این همه جمعیت چگونه گوشت تهیّه کنم؟ زیرا نزد من گریه کرده، می گویند: به ما گوشت بده! من به تنهایی نمی توانم سنگینی بار این قوم را تحمّل کنم. این باری است بسیار سنگین!

– اگر می خواهی با من چنین کنی، درخواست می کنم مرا بکشی و از این وضع طاقت فرسا نجات دهی!

– پس خداوند به موسی فرمود: هفتاد نفر از رهبران قوم اسرائیل را به حضور من بخوان. آن ها را به خیمه ی عبادت بیاور تا در آنجا با تو بایستند. من نزول کرده، در آنجا با تو سخن خواهم گفت و از روحی که بر تو قرار دارد گرفته، بر ایشان نیز خواهم نهاد تا با تو متحمّل بار این قوم شوند و تو تنها نباشی.

– به بنی اسرائیل بگو که خود را طاهر سازند، چون فردا گوشت به آن ها می دهم تا بخورند. به ایشان بگو که خداوند ناله های شمارا شنیده است که گفته اید: ای کاش گوشت برای خوردن می داشتیم. وقتی در مصر بودیم وضع ما بهتر بود! نه برای یک روز، دو روز، پنج روز، ده روز، بیست روز، بلکه برای یک ماه تمام گوشت خواهید خورد، به حدّی که از دماغتان درآید و از آن بیزار شوید، زیرا خدایی را که در میان شماست رد نموده، از فراق مصر گریه کردید

– ولی موسی عرض کرد: «تنها تعداد مردان پیاده ی قوم شش صد هزار نفر است و آن وقت تو قول می دهی که یک ماه تمام گوشت به این قوم بدهی؟ اگر ما تمام گلّه ها و رمه های خود را سر ببریم بازهم کفاف نخواهد داد! و اگر تمام ماهیان دریا را هم بگیریم این قوم را نمی توانیم سیر کنیم!» خداوند به موسی فرمود: «آیا من ناتوان شده ام! به زودی خواهی دید که قول من راست است یا نه» پس موسی خیمه ی عبادت را ترک نموده سخنان خداوند را به گوش قوم رسانید و هفتاد نفر از رهبران بنی اسرائیل را جمع کرده، ایشان را در اطراف خیمه ی عبادت برپا داشت.

– خداوند در ابر نازل شده، با موسی صحبت کرد و از روحی که بر موسی قرار داشت گرفته، بر آن هفتاد رهبر قوم نهاد. وقتی که روح بر ایشان قرار گرفت برای مدّتی نبوّت کردند. (1)

– دو نفر از آن هفتاد نفر به نام های «الداد و می داد» در اردوگاه مانده و به خیمه نرفته بودند، ولی روح بر ایشان نیز قرار گرفت و در همان جایی که بودند نبوّت کردند.

– جوانی دویده، این واقعه را برای موسی تعریف کرد و یوشع پسر نون که یکی از دستیاران منتخب موسی بود، اعتراض نموده، گفت: «ای سرور من جلو کار آن ها را بگیر!»

– ولی موسی جواب داد: «آیا تو به جای من حسادت می کنی؟ ای کاش تمامی قوم خداوند نبی بودند و خداوند روح خود را بر همه ی آن ها می نهاد!»

– بعد موسی با رهبران اسرائیل به اردوگاه بازگشت. (2)

نکته ها

ω خستگی از یکنواختی غذا

بدون شک، تنوع از لوازم زندگی و جزء خواسته های بشر است، کاملاً طبیعی است که انسان پس از مدتی از غذای یکنواخت خسته شود، این کار خلافی نیست پس چگونه بنی اسرائیل با درخواست تنوع مورد سرزنش قرار گرفتند؟

پاسخ این سؤال با ذکر یک نکته روشن می شود و آن اینکه در زندگی بشر حقایقی وجود دارد که اساس زندگی او را تشکیل می دهد و نباید فدای خور و خواب و لذائذ متنوع گردد.

1- سفر اعداد، اصحاح 11، آیات:4- 30

2- سفر اعداد، اصحاح 11، آیات:4- 30

ص:323

زمان هایی پیش می آید که توجه به این امور انسان را از هدف اصلی، از ایمان و پاکی و تقوی از آزادگی و حریت بازمی دارد، در اینجا است که باید به همه آن ها پشت پا بزنند. تنوع طلبی در حقیقت دام بزرگی است از سوی استعمارگران دیروز و امروز که با استفاده از آن، افراد آزاده را چنان اسیر انواع غذاها و لباس ها و مرکب ها و مسکن ها می کنند که خویشتن خویش را به کلی به دست فراموشی بسپارند و حلقه اسارت آن ها را بر گردن نهند.

ω (فوم»

که از غذاهای مورد تقاضای بنی اسرائیل است بعضی به معنی گندم و بعضی به معنی سیر تفسیر کرده اند، البته هر یک از این دو ماده امتیاز ویژه ای دارد، ولی بعضی معتقدند که معنی گندم صحیح تر است چراکه بعید است آن ها مواد غذایی خالی از گندم را خواسته باشند. (1)

ω دیدگاه مولانا

مولانا در شعری تحت عنوان «از خداوند ولی التوفیق در خواستن توفیق رعایت ادب در همه حالها و بیان کردن وخامت ضررهای بی ادبی» می گوید:

از خداجوییم توفیق ادب

بی ادب محروم گشت از لطف رب

بی ادب

تنها نه خود را داشت بد

بلکه آتش در همه آفاق زد

مائده

از آسمان در می رسید

بی شری و بیع و بی گفت و شنید

در

میان قوم موسی چند کس

بی ادب گفتند کو سیر و عدس

منقطع

شد خوان و نان از آسمان

ماند رنج زرع و بیل و داسمان (2)

مولانا در شعری دیگر تحت عنوان «خدو انداختن خصم در روی امیرالمؤمنین علی علیه السلام و انداختن علی شمشیر را از دست» با مقایسه ی دو قوم حضرت موسی و حضرت

محمد صلی الله علیه و آله به این مطلب اشاره می کند که ناسپاسی و خسیس طبعی، قطع رحمت الهی را در پی دارد، درحالی که کرامت نفس، فرد را تا ابد از طعام معنوی برخوردار می گرداند:

مولانا «زیبا ترین تجلی شاعرانه ی مروّت ومردانگی حضرت علی علیه السلام به ابرپربرکتی که در تیه بر قوم موسی سایه می افکند را این چنین تشبیه می کند» (3)

از علی آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان مطهر از دغل

در

غزا بر پهلوانی دست یافت

زود شمشیری برآورد و شتافت

او خدو انداخت در روی علی

افتخار هر نبی و هر ولی

آن

خدو زد بر رخی که روی ماه

سجده آرد پیش او در سجده گاه

در

زمان انداخت شمشیر آن علی

کرد او اندر غزایش کاهلی

گشت

حیران آن مبارز زین عمل

وز نمودن عفو و رحمت بی محل

1- تفسیر قرطبی ذیل آیه مورد بحث

2- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 9

3- پور خالقی چتر رودی، فرهنگ قصه های پیامبران، ص 333

ص:324

گفت بر من تیغ تیز افراشتی

از چه افکندی مرا بگذاشتی

آنچه

دیدی بهتر از پیکار من

تا شدی تو سست در اشکار من

آنچه

دیدی که چنین خشمت نشست

تا چنان برقی نمود و بازجست

آنچه

دیدی که مرا ز آن عکس دید

در دل وجان شعله ای آمد پدید

آنچه

دیدی برتر از کون و مکان

که به از جان بود و بخشیدیم جان

در

شجاعت شیر ربانی ستی

درمروت خود که داند کیستی

در

مروت ابر موسایی به تیه

کآمد از وی خوان و نان بی شبیه

ابرها

گندم دهد کان را به جهد

پخته و شیرین کند مردم چو شهد

ابر

موسی پر رحمت برگشاد

پخته و شیرین بی زحمت بداد

از

برای پخته خواران کرم

رحمتش افراشت در عالم علم

تا

چهل سال آن وظیفه و آن عطا

کم نشد یک روز از آن اهل رجا

تا هم

ایشان از خسیسی خاستند

گندنا و تره و خس خواستند (1)

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، صص 165 -167

ص:325

مکانی که قوم بنی اسرائیل در آنجا درخواست های جدیدشان را مطرح کردند

ص:326

قسمت سوم: جواب های حکیمانه ی موسی به درخواست های جدید قومش

در قرآن آمده است:

1- موسی گفت: «آیا غذای پست تر را به جای غذای بهتر انتخاب می کنید؟! (اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان) در شهری فرود آیید زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست.» (1)

در حقیقت موسی به آن ها گفت: اگر بنای کامیابی از این ها رادارید، باید به شهر رفته و با دشمنانتان بجنگید، شما از یک سو حال جهاد ندارید و از طرف دیگر تمام امتیازات شهرنشینی را می خواهید؟!

گفت آیا می کنید از اقتصار

شی ء دانی را به عالی اختیار

پس فرود آیید اندر مصر تن

بر مراد خود کنید آنجا وطن

آنچه می خواهید در شهر مجاز

مر شمارا هست از سیر و پیاز (2)

نکته ها

ω منظور از (مصر)

بعضی از مفسران معتقدند که «مصر» در این آیه اشاره به همان مفهوم کلی شهر است، یعنی شما اکنون در این بیابان در یک برنامه خودسازی و آزمایشی قرار دارید، اینجا جای غذاهای

متنوع نیست، بروید به شهرها گام بگذارید که در آنجا همه این ها هست، ولی این برنامه خودسازی در آنجا نیست.

بعضی دیگر همین تفسیر را انتخاب کرده و بر آن افزوده اند که منظور این است ماندن شما در بیابان و استفاده از این غذای غیر متنوع به خاطر ضعف و زبونی شما است، نیرومند شوید و با دشمنان پیکار کنید و شهرهای شام و سرزمین مقدس را از آن ها بگیرید تا همه چیز برای شما فراهم گردد. (3)

دلیل آن را این می دانند که: بنی اسرائیل نه تقاضای بازگشت به «مصر» را داشتند و نه هرگز به آن بازگشتند. بعلاوه تنوین مصراً دلیل بر نکره بودن آن است، بنابراین نمی تواند اشاره به کشور معروف مصر باشد.

ω دستور جهاد با عمالقه فلسطین

1- (به یادآورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکّر شوید هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرارداد (و زنجیر بندگی و اسارت فرعونی را شکست) و شمارا حاکم و صاحب اختیار خود قرارداد و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ یک از جهانیان نداده بود! » (4)

1- بقره: 61(... قالَ أَ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذی هُوَ أَدْنی بِالَّذی هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْراً فَإِنَّ لَكُمْ ما سَأَلْتُمْ ...)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، صص 27-28

3- رشید رضا، تفسیر المنار، ذیل آیه

4- مائده: 20 (وَ إِذْ قَالَ مُوسیَ لِقَوْمِه یَقَوْمِ اذْکُرُواْ نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جَعَلَ فِیکُمْ أَنبِیَاءَ وَ جَعَلَکُم مُّلُوکاً وَ ءَاتَئکُم مَّا لَمْ یُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِین)

ص:327

2- «موسی به قوم خود چنین گفت که شما به سرزمین مقدّسی که خداوند برایتان مقرر داشته است وارد شوید و برای ورود به آن از مشکلات نترسید و از فداکاری مضایقه نکنید، اگر به این فرمان پشت کنید زیان خواهید دید». (1)

ای محمد صلی الله علیه و آله آور

از موسی به یاد

چون که گفت او قوم خود را از وداد

کای گروه از نعمت رب العباد

که شمارا داده او آرید یاد

چون که گردانید او پیغمبران

در شما هم باز شاهان و سران

بر شما داد آنچه از خلق جهان

بر کسی آن را نداد از انس و جان

چون شکاف بحر و نزل مائده

تا شمارا باشد افزون فایده

ای گروه من درآیید از رضا

در زمینی بر فواکه پر نوا

کآن فلسطین است یا خود ارض شام

یا بود بیت المقدس آن به نام

آن زمین که حق نوشته بر شما

نزد قسمت تا در آن گیرید جا

چون که ایشان را ز جباران هراس

بود در دل می نمودند التماس

تا به سوی مصر برگردند باز

با نقیبان بودشان این گونه راز

کاش ما را بود سالاری به پیش

بازمان می برد تا بر جای خویش

(2)

نکته ها

ω شکر نعمت وجود پیامبران و رهبران فراوان در میان بنی اسرائیل

می گویند تنها در زمان موسی بن عمران بالغ بر هفتاد پیامبر وجود داشت و تمام هفتاد نفری که با او به کوه طور رفتند (در قسمت های بعد به آن داستان می پردازیم) در زمره پیامبران قرار گرفتند.

چرا خداوند می گوید: ای بنی اسرائیل «شمارا صاحب اختیار جان و مال و زندگی خود قرارداد» و به شما چیزهایی داد که به احدی از عالمیان نداد؟» زیرا بنی اسرائیل سالیان دراز در زنجیر اسارت و بردگی فرعون و فرعونیان بودند و هیچ گونه» اختیاری از خود نداشتند و با آن ها همچون حیوانات اسیر معامله می شد، خداوند به برکت قیام موسی بن عمران زنجیرهای بردگی و استعمار را از دست وپای آن ها گشود و آن ها را صاحب اختیار هستی و زندگی خود ساخت.

ω (مُلک)

در لغت هم به معنی سلطان و زمامدار آمده و هم به معنی کسی که مالک و صاحب اختیار چیزی است در کتب لغت می خوانیم: «الملک من کان له الملک و الملک هو ما یملکه الانسان و یتصرف به- او- العظمه و السلطه»: (ملک کسی است که ملک داشته و ملک کلیه چیزهایی است که انسان مالک آن می شود و در آن تصرف می کند)

(*) در حدیثی در تفسیر در المنثور از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: (کانت بنو اسرائیل اذا کان لاحدهم خادم و دابه و امراه کتب ملکا): (هنگامی که کسی از بنی اسرائیل دارای همسر و خدمتکار و مرکب بود، به او ملک می گفتند) (3) در روایتی از

پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: هر کس از بنی اسرائیل که دارای همسر، خدمتکار و مَرکب بود به او ملک می گفتند. (4)

1- مائده: 21 (یا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَهَ الَّتی کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ وَ لا تَرْتَدُّوا عَلی أَدْبارِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرینَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 181

3- طباطبایی، المیزان،ج 5، ص 319؛ طبری، تفسیر طبری،ج 6،ص 108

4- مکارم شبرازی، تفسیر نمونه، ج 2،ص 2

ضمناً اگر ملوک به معنای سلاطین باشد، همه ی مردم نمی توانند پادشاه باشند؛ بنابراین ملک، به معنای صاحب اختیار است.

ω (ارض مقدسه)

- سرزمین بیت المقدس؟

- شام؟

- اردن؟

- فلسطین؟

- سرزمین طور؟

بعید نیست که منظور از سرزمین مقدس تمام منطقه شامات باشد که با همه این احتمالات سازگار است، زیرا این منطقه به گواهی تاریخ مهد پیامبران الهی و سرزمین ظهور ادیان بزرگ و در طول تاریخ مدت ها مرکز توحید و خداپرستی و نشر تعلیمات انبیاء بوده و به همین جهت نام سرزمین مقدس برای آن انتخاب شده است اگرچه گاهی به خصوص منطقه بیت المقدس نیز این نام اطلاق می شود.

ω (کَتَبَ الله لَکُمْ)

خداوند چنین مقرر داشته بود که بنی اسرائیل در این سرزمین مقدس به آرامش و رفاه زندگی کنند (مشروط به اینکه آن را از لوث شرک و بت پرستی پاک سازند و خودشان نیز از تعلیمات انبیا منحرف نشوند) اما اگر این دستور را بکار نبندند زیان های سنگینی دامان آن ها را خواهد گرفت و این تقدیر مشروط بشرائطی بود که آن ها انجام ندادند همان طور که درآیات بعد استفاده می شود.

) Vدستور به ترک حوریب) در تورات:

از زبان حضرت موسی علیه السلام آمده است:

– ای مردم وقتی ما در کوه حوریب بودیم خداوند خدایمان به ما فرمود: به اندازه ی کافی در اینجا مانده اید.

– اکنون بروید و سرزمین کوهستانی اموری ها، نواحی درّه ی اردن، دشت ها و کوهستان ها، صحرای نِگِب و تمامی سرزمین کنعان و لبنان، یعنی همه ی نواحی سواحل مدیترانه تا رود فرات را اِشغال نمایید.

- تمامی آن را به شما می دهم، داخل شده، آن را تصرّف کنید، چون این سرزمینی است که من به نیاکان شما ابراهیم و اسحاق و یعقوب و تمامی نسل های آینده ی ایشان وعده داده ام. (1)

(فاصله ی کوه حوریب تا قادش برنیع از طریق کوه سعیر 11 روز است)

1- سفر تثنیه، اصحاح 1، آیات 6- 8

قسمت چهارم: پیمان شکنی بنی اسرائیل

در قرآن آمده است: یهود به بهانه ی این که تکالیف مشکلی برای آنان آورده، بنای نافرمانی و سرکشی گذاشتند.

1- «سپس (بااینکه پیمان بسته بودید) همه ی شما- جز عده کمی- سرپیچی کردید و (از وفای به پیمان خود) روی گردان شدید.» (1)

1- «سپس شما پس ازاین، روگردان شدید و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود، از زیانکاران بودید.» (2)

و خداوند درمورد آن ها می گوید:

2- «اما این شما هستید که یکدیگر را می کشید و جمعی از خودتان را از سرزمینشان بیرون می کنید و در این گناه و تجاوز، به یکدیگر کمک می نمایید (و این ها همه نقض پیمانی

است که باخدا بسته اید) درحالی که اگر بعضی از آن ها به صورت اسیران نزد شما آیند، فدیه می دهید و آنان را آزاد می سازید! بااینکه بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید و به بعضی کافر می شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز به شدیدترین عذاب ها گرفتار می شوند؛ و خداوند ازآنچه انجام می دهید غافل نیست. (*) این ها همان کسانند که آخرت را به زندگی دنیا فروخته اند ازاین رو عذاب آن ها تخفیف داده نمی شود و کسی آن ها را یاری نخواهد کرد.»(*) (3)

بازگشتید از ره اندر آزمون

جز کمی منکم وانتم معرضون (4)

باز برگشتند قومی ناتمام

سوی ادنی منزل از اعلی مقام

از ره دارالسلام روح باز

خیره برگشتند بر شهر مجاز

گر نبود از فضل حق وز رحمتش

در زیان بودید و دور از حضرتش

فضل حق جز عقل کامل سیر نیست

جز ز وی ره بر نزول خیر نیست (5)

ثم اقررتم وانتم تشهدون

ثم انتم هؤلاء تقتلون

خود گواهید آنچه کردید اعتراف

می کشید آن دیگران را بی خلاف

فرقه ای را همچو آن بیگانه ها

می کنید اخراجشان از خانه ها

پشت یکدیگر شدید اندر گناه

ز ره عدوان و حق باشد گواه

و آن اسیران را که آرند از مقام

افدیه بدهید این شمارا شد حرام

شد حرام اخراجشان در کل حال

می کنید این سان حرامی را حلال

بگروید آیا به بعضی از کتاب

کافر بعضی شوید از ناصواب (6)

1- بقره: 83 (... ثمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنكُمْ وَ أَنتُم مُّعْرِضُون)

2- بقره: 64 (ثُمَّ تَوَلَّيْتُم مِّن بَعْدِ ذَالِكَ فَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّه عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنتُم مِّنَ الخَاسِرِينَ)

3- بقره: 85-86 (ثُمَّ أَنتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَ تخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنكُم مِّن دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْاثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ إِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَدُوهُمْ وَ هُوَ محُرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ...)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 36

5- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 28

6- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 37

ص:330

نکته ها

ω سرزنش خداوند

خداوند بنی اسرائیل را سرزنش می کند که علی رغم پیمان و میثاقی که داشتید، همدیگر را کشتید و یکدیگر را از سرزمین هایتان بیرون کردید. شما موظّف بودید یک جامعه ی متّحد بر اساس روابط صحیح خانوادگی و رسیدگی به محرومان تشکیل دهید، ولی به جای آن در گناه و تجاوز به حقوق دیگران، یکدیگر را یاری و حمایت نمودید و در جامعه، هرج ومرج و تفرقه و خونریزی را رواج دادید. با حمایت شما، حاکمان ظالم جرئت قتل و تبعید پیدا کردند و عجیب اینکه شما به حکم تورات، اگر در این درگیری ها اسیری داشته باشید با پرداخت فدیه آزادش می نمایید، درحالی که حکم تورات را در تحریم قتل و تبعید، گوش نمی دهید. حاضرید همدیگر را به دست خود بکشید، ولی حاضر نیستید اسیر یکدیگر

باشید! اگر اسارت توهین است، کشتن از آن بدتر است و اگر فدیه دادن و آزاد کردن اسیران، فرمان تورات است، نهی از قتل و تبعید هم فرمان خداوند است! آری، شما تسلیم فرمان خداوند نیستید، بلکه آیات الهی را هر جا مطابق میل و سلیقه ی خودتان باشد می پذیرید و هرکجا نباشد، زیر بار نمی روید.

این آیه نسبت به خطر التقاط، هشدار می دهد که چگونه افرادی بخشی از دین را می پذیرند و قسمت دیگر آن را رها می کنند. مسلمانانی که به احکام فردی عمل می کنند، ولی نسبت به مسائل اجتماعی بی تفاوت اند، باید در انتظار خواری و ذلّت دنیا و عذاب قیامت باشند. ای بسا کسانی که شرایط و احکام نماز و روزه را مراعات می کنند، ولی در شرایط و وظایف حاکم و حکومت، متعهّد نیستند.

ω تبعیض در احکام خدا و انگیزه آن

قرآن مجید بارها یهود را در برابر اعمال ضدونقیض و تبعیضشان در میان احکام خدا شدیداً مورد سرزنش قرار داده و به اشد مجازات تهدید می کند، به خصوص اینکه آن ها احکام کوچک تر را عمل می کردند، اما در برابر احکام مهم تر یعنی قانون تحریم ریختن خون یکدیگر و آواره ساختن هم مذهبان از خانه و دیارشان، مخالفت می کردند.

در حقیقت آن ها تنها برای دستوراتی ارج و بها قائل بودند که ازنظر زندگی دنیا به نفعشان بود، آنجا که منافعشان اقتضا می کرد خون یکدیگر را می ریختند اما چون احتمال اسارت برای همگی وجود داشت به منظور نجات از اسارت احتمالی آینده از دادن فدیه برای آزاد ساختن اسیران مضایقه نداشتند.

اصولاً عمل کردن به دستوراتی که به سود انسان است نشانه اطاعت از فرمان خدا محسوب نمی شود، زیرا انگیزه آن فرمان خدا نبوده بلکه حفظ منافع شخصی بوده است، زمانی فرمان بردار از عاصی و گنه کار شناخته می شود که عمل به دستوری برخلاف منافع شخصی باشد، آن ها که از چنین قانونی پیروی کنند، مؤمنان راستین هستند و آن ها که تبعیض کنند سرکشان واقعی می باشند، بنابراین تبعیض در اجرای قوانین نشانه روح تمرد و احیاناً عدم ایمان است؛ و به تعبیر دیگر اثر ایمان و تسلیم، آنجا ظاهر می شود که قانونی بر ضد منافع شخصی انسان باشد و آن را محترم بشمرد وگرنه عمل به دستورات الهی در آنجا که حافظ منافع انسان است نه افتخار است و نه نشانه ایمان و لذا همیشه مؤمنان را از منافقان از این طریق می توان شناخت، مؤمنان در برابر همه قوانین الهی تسلیم اند و منافقان طرفدار تبعیض و همان طور که قرآن می گوید: نتیجه این عمل، رسوایی و ذلت و بدبختی است، ملتی که

جز به جنبه های مادی دین آن هم فقط از دریچه منافع شخصی و خصوصی، نمی اندیشد دیر یا زود در چنگال ملتی قوی پنجه اسیر می گردد، از اوج عزت به زیر می آید و در جوامع انسانی رسوا می گردد.

این ازنظر دنیا و اما ازنظر آخرت همان گونه که قرآن می گوید شدیدترین مجازات در انتظار این گونه تبعیض گران است. البته این قانون مخصوص بنی اسرائیل نبوده برای همگان و برای ما مسلمانان امروز نیز ثابت است و چه بسیارند تبعیض گران و چه بدبخت و رسوایند این گروه؟!

قسمت پنجم: عاقبت پیمان شکنان در این دنیا و آخرت

در قرآن آمده است خداوند آن ها را در برابر این نقض پیمان به رسوایی در این جهان و کیفر شدید در آن جهان تهدید می کند.

1- «برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز به شدیدترین عذاب ها گرفتار می شوند؛ و خداوند ازآنچه انجام می دهید غافل نیست.»

2- «در حقیقت انگیزه اصلی این اعمال ضد و نقیض این است که»: آن ها کسانی هستند که زندگی دنیا را به قیمت از دست دادن آخرت خریداری کردند «و به همین دلیل» عذاب آن ها تخفیف داده نمی شود و کسی آن ها را یاری نخواهد کرد (1)

3- «به خاطر پیمان شکنی، آن ها را از رحمت خویش دور ساختیم و دل های آنان را سخت و سنگین نمودیم سخنان (خدا) را از موردش تحریف می کنند و بخشی ازآنچه را به آن ها گوشزد شده بود، فراموش کردند و هر زمان، از خیانتی (تازه) از آن ها آگاه می شوی، مگر عده کمی از آنان ولی از آن ها درگذر و صرف نظر کن، که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد!» (2)

پس جزا چبود شمارا زین فعال

در حیات دنیوی غیر از وبال

هم شوید اندر قیامت سخت ردّ

بر عذابی کآن بسی باشد اشدّ

حق نباشد غافل از کردارتان

بدهد از آتش جزای کارتان

نزد آن کش دید جان تاریک نیست

فعل بد در هیچ دینی نیک نیست

نیک و بد عقلی است یعنی در ازل

بود ثابت نزد عقل بی خلل

تا نپنداری که این مسکین عقول

می تواند کرد درک آن اصول

عقلی آن داند که در معنی سر است

عقل کسبی در مثل گوش خر است

گوش هر خر بشنود آواز را

لیک کی تمییز بدهد راز را

چون صدایی بشنود از پشت سر

بر در اسطبل اندازد نظر

1- بقره: 85-86 (... فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذلكَ مِنْكُمْ إِلاَّ خِزْيٌ فِى الْحَياهِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ الْقِيامَهِ يُرَدُّونَ إِلى أَشَدِّ الْعَذابِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (*) أُولئِكَ الَّذينَ اشْتَرَوُا الْحَياهَ الدُّنْيا بِالْآخِرَهِ فَلا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ)

2- مائده: 13 (فَبِما نَقْضِهِمْ ميثاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِيَهً ...)

ص:332

تجربت کرده است او در مطلبش

که علف آورده یا جو صاحبش

عقلی آن کز حسن و قبح آگه بود

در نظر باعقل کلّ همره بود

عقل او بگذشته از فوق فلک

گشته یک در عقل و دانش با ملک

گر نباشد پیرو اندر جزء و کل

عقل او باعقل اخیار و رسل

نیست آگه جز به کسب از زشت و نیک

با بهایم هست در دانش شریک

پس کشد گر یک بهیمه با لگد

دیگری را یا کند خارج ز حد

همچنین که دیده گردد ممکن است

کی کند فرض اینکه نامستحسن است

رایضی پس باید از معبودشان

سازد اندر حد خود محدودشان

آن کند تصدیق جمله از کتاب

که نگردد هیچ عقلش از صواب

یعنی اندر عقل و دانش کامل است

بر کتاب از راه فطرت عامل است

گر مسلمان است ور گبر و یهود

فعل نیکش نزد حق دارد نمود

و آن گروهی که خرند از عاریت

ملک دنیا بر حیات آخرت

نیست تخفیفی بر ایشان در عذاب

زآنکه شد ملکات نفس آن اکتساب

ظلم و عدوان کرده کسب اندر عمل

رفته عقل و مانده نفس اندر محل

ناصری از عقلشان بر جا نماند

عقل یار آن نشد کو را نخواند

عقل را کن یار خود گر آدمی

هر چه کم یابی تو زو یاری کمی

عقل را مفروش یک جو بر دو کون

کت بود او در دوعالم یار و عون

عقل و روح و قلب کآن یار تواند

روز تنهایی مددکار تواند

جمله بفروشی به نفس پرهوس

پس که باشد در غمت فریادرس؟

هرکسی اندر عمل یار خود است

روز وانفسا گرفتار خود است

باش با آن کو نگه دارد سرت

باشد اندر روز محنت ناصرت

اندر آن روزی که بینی بی مدد

مانده ای از همرهان معتمد

نالی اندر حق که ای فریادرس

جز تو نبود ناصری از پیش و پس

گوید او من یار هر نیک و بدم

نی به تنها یار تو نابخردم

از تو خلقی پیش من نالیده اند

کز تو بس عدوان و خواری دیده اند

داد مظلومان دهم یا داد تو؟

که به ظلم است و ستم بنیاد تو

گو چه خواهی یاری از من در عقاب

چون دهم بر دادخواهانت جواب

گو درین درگه تو تنها بنده ای؟

هست یا هر گوشه ای خواننده ای؟

هر کسی خواند مرا کای مستعان

داد مظلومان بگیر از ظالمان

آن اسیرانی که راندی از دیار

فدیه دادی کشتی این سان خوار و زار

حاضرند اینک سراسر دادخواه

سوی من آورده از جورت پناه

حق آن ها را ادا کن لا کلام

من گذشتم از حقوق خود تمام

هست امروز آن زمان داوری

از تو یا ز آن ها نمایم یاوری

ص:333

گر که می دادند پندت اهل هوش

می گرفتی از کلام حق دو گوش

چو نشد امروز آن خروش و جوش تو

و آن ز قول حق گرفته گوش تو

از که خواهی یاری امروز ای غبین

چون نیاری در نظر آن ظلم و کین

داد خواهان دگر داری به پیش

و آن تو را قلب است و عقل و روح خویش

با تو می باشند هر یک در تقاص

دادخواه و کینه ور بر وجه خاص

و آن قوای عقلی و روحی تمام

خونی اند و با تو اندر انتقام

یاورت بودند و اکنون دشمن اند

از تو گریان در حضور ذو المن اند

خود گواهم که قتیل و دربه در

کرده ای بر نارواشان از مقر

بوده ای پیوسته در آزارشان

تا چه جای آنکه باشی یارشان

چون یزید و شمر و آن بدگوهران

کشته ای ذرّیه پیغمبران

بازداری مدعی جز قلب و هوش

و آن بود اعضای تو چون چشم و گوش

جمله را کردی بنا موقع تو صرف

با تو روز داوری دارند حرف

چشم پوشیدی و بستی هر دو گوش

از حق و از قول حق بی جان و هوش

و آن دگر اعضا که یار خانه اند

با تو اکنون خونی و بیگانه اند

جز زبانت کآنهم از ناچاریی

خواهد از من روز محنت یاری ای

هم نپنداری که آن گویای تست

با تو غیر و یار با اعضای تست

در نهان گوید مرا غدار کرد

ظلم با من از ره گفتار کرد

فحش می گفت و سخن بر یاوه بس

برقرار خود نبودم یک نفس

بوده اند اعضا ز دستت بر ستوه

گو تو خود گویم چه من با این گروه

من به روز دادخواهی قاضی ام

مدعی را کن رضا من راضی ام

پیش ازاین بر یاری و همراهی ات

داده بودم زین همه آگاهی ات

بس رسول آمد پی غمخواری ات

تا کنند آگه ز روز خواری ات

این است آن روزی که گفتند انبیا

تو نکردی گوش حرفی از نیا

همچو کنعان سر کشیدی ز امر نوح

خودتویی کنعان و نوحت پیر روح

منت نوحت کشیدن سخت بود

منت کوهت به سهل از بخت بود

بخت خوش در کشتی نوحت برد

بخت بد بر کوه بی روحت برد

بخت نیکو پیرو پیغمبر است

بخت بد دنبال نفس ابتر است

با کتاب آمد رسول ذوالجلال

تا هدایت را شناسی از ضلال (1)

پس یقین ز اشکستن پیمانشان

باز راندیم از در احسانشان

هم بگرداندیم زان سستی بسی

در عقوبت قلب هاشان را قسی (2)

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 37

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 37

نکته ها

ω (لعن)

در لغت به معنی «طرد و دور ساختن» است و هنگامی که به خدا نسبت داده شود به معنی محروم ساختن از رحمتش است.

ω (قاسیه)

از ماده «قساوت» در اصل به سنگ های سخت اطلاق می شود و به همین تناسب به کسانی که در برابر حقایق هیچ گونه انعطافی از خود نشان نمی دهند نیز گفته می شود. در حقیقت آن ها به جرم پیمان شکنی با این دو مجازات، کیفر دیدند، هم از رحمت خدا دور شدند و هم افکار و قلوب آن ها متحجر و غیرقابل انعطاف شد.

ω آیا خدا کسی را سنگدل می کند؟

با دقت درآیات مختلف قرآن و حتی در آیه موردبحث روشن می شود که در موارد بسیاری افراد براثر اعمال خلافشان از لطف خداوند و هدایت او محروم می شوند و در حقیقت عملشان سرچشمه یک سلسله انحرافات فکری و اخلاقی می گردد، که گاه نمی توانند خود را به هیچ وجه از عواقب آن برکنار دارند، اما ازآنجاکه هر سببی اثرش به فرمان خدا است این گونه آثار در قرآن به خداوند نسبت داده شده است.

روشن است که این آثار سوء که از عمل خود انسان سرچشمه می گیرد هیچ گونه منافاتی باروح اختیار و آزادی اراده ندارد، زیرا مقدمات آن به وسیله خود آنان فراهم شده است و آگاهانه در این وادی گام نهاده اند و این ها محصولات قهری اعمال خود آن ها است.

خلاصه اینکه: تمام هدایت ها و ضلالت ها و مانند آن که در قرآن به خداوند نسبت داده شده است حتماً به خاطر مقدمات و اعمالی است که قبلاً از بندگان سرزده است و به دنبال آن استحقاق هدایت و یا ضلالت پیداکرده اند وگرنه هیچ گاه عدالت و حکمت خدا اجازه نخواهد داد که بدون جهت یکی را به راه راست هدایت کنند و دیگری را در گمراهی سرگردان سازند.

در مورد آثار قساوت آنها در قرآن آمده است:

1- «کلمات را تحریف می کنند و از محل و مسیر آن بیرون می برند» و «قسمت های زیادی ازآنچه به آن ها گفته شده بود به دست فراموشی می سپارند». (1)

2- «هرروز به خیانت تازه ای از آن ها پی می بریم مگر دسته ای از آن ها که از این جنایتها برکنارند و در اقلیتند». (2)

قلب قاسی از نشان دوزخ است

درخور آن سست عهدی این فخ است

می کنند از عمد تحریف کلام

در قساوت این عمل باشد تمام

حرف تورات از مقام و موضعش

می بگردانند بر ناموقعش

1- مائده: 13 (... يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِه وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِه...)

2- مائده: 13 (... وَ لا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلى خائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلاَّ قَليلاً مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنين)

ص:335

منقلب یعنی به تأویلات خام

می کنند احکام تورات و کلام

حظ وافی رفتشان یکجا ز یاد

که بر ایشان حق به وعظ و پند داد

نیست زایل اطلاعت بر یهود

وان خیانت ها کز ایشان رخ نمود

دائم اعنی آگهی از حالشان

تا چه باشد پیشه و افعالشان

خائن اند و بد سیر جز اندکی

که نماندند از دیانت در شکی

پس زایشان درگذر یعنی بپوش

آن قبایح وز بیانش شو خموش

محسنان را دوست می دارد خدا

نیک باشد عفو و صفح از هر خطا

عفو احسان است و بس مستحسن است

گر به کافر یا که آن بر مؤمن است

(1)

نکته ها

ω تحریف تورات

می دانیم تورات در طول تاریخ مفقودشده، سپس جمعی از دانشمندان یهود به نوشتن آن مبادرت کردند و طبعاً قسمت های فراوانی از میان رفت و قسمتی تحریف یا به دست فراموشی سپرده شد و آنچه به دست آن ها آمد بخشی از کتاب واقعی موسی علیه السلام بود که با خرافات زیادی آمیخته شده بود و آن ها همین بخش را نیز گاهی به دست فراموشی سپردند. آن ها به انواعی از تحریف در کتاب آسمانی خود دست می زدند، گاهی تحریف آن ها تحریف معنوی بود، یعنی عباراتی که در کتاب آسمانی آن ها نازل شده بود، برخلاف معنی واقعی آن تفسیر می کردند، الفاظ را به صورت اصلی حفظ می نمودند و معانی آن را دگرگون می ساختند و گاهی دست به تحریف لفظی می زدند و از روی استهزاء بجای اینکه بگویند: «سمعناو اطعنا»(شنیدیم و اطاعت کردیم) می گفتند: «سمعنا و عصینا!» (شنیدیم

و مخالفت کردیم!) و گاهی دست به مخفی ساختن قسمتی از آیات الهی می زدند، آنچه را موافق میلشان آشکار و آنچه برخلاف میلشان بود کتمان می کردند، حتی گاهی باوجود حاضر بودن کتاب آسمانی برای اغفال مردم دست روی قسمتی از آن می گذاشتند، که طرف نتواند آن را بخواند

ω (خائنه)

گرچه اسم فاعل است ولی در اینجا معنی مصدری دارد و مساوی باخیانت است؛ و در ادبیات عرب این موضوع سابقه دارد که اسم فاعل به معنی مصدری می آید مانند (عافیه و خاطیه)؛ و این احتمال را نیز داده اند که خائنه صفت طائفه است که در تقدیر است

ω (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ)

آیا منظور آن است که از گناهان پیشین این اقلیت صالح صرف نظر کند؟ یا از اکثریت ناصالح؟

ظاهر آیه، احتمال دوم را تقویت می کند، زیرا اقلیت صالح خیانتی نکرده اند که مشمول عفو شوند.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 37

در تورات آمده است:

– زمانی که موسی در قادش بود، قاصدانی نزد پادشاه ادوم فرستاد و گفت: ما از نسل برادر تو اسرائیل هستیم و تو سرنوشت غم انگیز مارا می دانی که چه طور اجداد ما به مصر رفته، سال های سال در آنجا ماندند و برده ی مصری ها شدند.

– امّا وقتی که به درگاه خداوند فریاد برآوردیم، او دعای ما را مستجاب فرمود و فرشته ای فرستاده ما را از مصر بیرون آورد.

– حالا ما در قادش هستیم و در مرز سرزمین تو اردو زده ایم.

– خواهش می کنیم به ما اجازه دهی از داخل مملکت تو عبور کنیم، از میان مزارع و باغ های انگور شما عبور نخواهیم کرد و حتّی از چاه های شما آب نمی نوشیم، بلکه از شاهراه خواهیم رفت و از آن خارج نخواهیم شد تا از خاک کشورتان بیرون رویم. (1)

– ولی پادشاه ادوم گفت: «داخل نشوید! اگر بخواهید وارد سرزمین من شوید با لشگر به مقابله ی شما خواهم آمد»

– فرستادگان اسرائیلی در جواب گفتند: «ای پادشاه ما فقط از شاهراه می گذریم و حتّی آب شمارا بدون پرداخت قیمت آن نخواهیم نوشید، ما فقط می خواهیم از اینجا عبور کنیم و بس» ولی پادشاه ادوم اخطار نمود که داخل نشوند. سپس سپاهی عظیم و نیرومند علیه اسرائیل بسیج کرد.

– چون ادومی ها اجازه ی عبور از داخل کشورشان را به قوم اسرائیل ندادند، پس بنی اسرائیل بازگشتند و از راهی دیگر رفتند. (2)

اما خداوند به موسی فرمود: «افرادی به سرزمین کنعان که می خواهم آن را به قوم اسرائیل بدهم بفرست تا آن را بررسی کنند. از هر قبیله یک رهبر بفرست» (در آن موقع بنی اسرائیل در صحرای فاران اردو زده بودند)

موسی طبق دستور خداوند عمل کرده، این دوازده رهبر را به سرزمین کنعان فرستاد. (3)

1. شمعون پسر ذکور، از قبیله ی رئوبین؛

2. شافاط پسر حوری، از قبیله ی شمعون؛

3. کالیب پسر یَفُنّه؛ از قبیله ی یهودا؛

4. یجال پسر یوسف، از قبیله ی یساکار؛

5. هوشع (یوشع) پسر نون، از قبیله ی افرایم؛

1- قوم ادوم از نسل عیسو برادر حضرت یعقوب (که لقبش اسرائیل بود) بودند.
2- سفر اعداد، اصحاح 20، آیات: 14- 21
3- سفر اعداد ، اصحاح 13، آیات: 1- 25

6. فلطی پسر رافو، از قبیله ی بنیامین؛

7. جدی ئیل پسر سودی، از قبیله ی زبولون؛

8. جدی پسر سوسی، از قبیله ی منسی؛

9. عمی ئیل پسر جملی، از قبیله ی دان؛

10. ستور پسر میکائیل، از قبیله ی اشیر؛

11. نحبی پسر وفسی، از قبیله ی نفتالی؛

12. جاوئیل پسر ماکی، از قبیله ی جاد.

در همین زمان بود که موسی اسم هوشع را به یوشع تغییر داد. (1)

- موسی ایشان را با این دستورات اعزام نمود: از اینجا به سمت شمال بروید و از صحرای نِگِب گذشته، خود را به سرزمین کوهستانی برسانید و ببینید وضع سرزمین موعود از چه قرار است و مردمی که در آنجا ساکن اند، چگونه اند؟ قوی هستند یا ضعیف؟ بسیارند یا کم؟

- زمینشان حاصلخیز است یا نه؟ شهرهایشان چگونه اند؟ حصار دارند یا بی حصارند؟ زمینشان بارور است یا بایر؟ در آنجا درخت زیاد است یا کم؟ هراس به خود راه ندهید و مقداری از محصولات آنجا را به عنوان نمونه با خود بیاورید. (آن موقع فصل نوبر انگور بود) پس ایشان رفته، وضع زمین را از بیابان «صین تا رحوب» نزدیک «گذرگاه حمات» بررسی کردند.

1. در مسیر خود به سوی شمال، اوّل از «صحرای نگب» گذشته، به حبرون رسیدند.

در آنجا قبایل اخیمان، شیشای و تلمای را که از نسل عناق بودند دیدند.

(حبرون هفت سال قبل از صوعن مصر، بناشده بود)

2. سپس به جایی رسیدند که امروزه به «درّه ی اشکول» معروف است و در آنجا یک خوشه ی انگور چیدند و با خود آوردند.

آن درّه به سبب آن خوشه ی انگوری که چیده شده بود، اشکول یعنی خوشه، نامیده شد. پس از 40 روز ایشان از مأموریت خود بازگشتند.

این ماجرا نیز در جای دیگر از زبان حضرت موسی علیه السلام این گونه آمده:

- آنگاه طبق دستور خداوند، خدایمان کوه حوریب را ترک گفته، از بیابان بزرگ و ترسناک گذشتیم و سرانجام به میان کوهستان های اموری ها رسیدیم.

- بعد به قادش برنیع رسیدیم و من به قوم گفتم: «خداوند، خدایمان این سرزمین را به ما داده است. بروید و همچنانکه به ما امر فرموده آن را تصرّف کنید، نترسید و هراس به دلتان راه ندهید» ولی آن ها جواب دادند: «بیایید افرادی به آنجا بفرستیم تا آن سرزمین را بررسی کنند و گزارشی از شهر های آنجا به ما بدهند تا ما بدانیم از چه راهی می توانیم به آنجا رِخنه کنیم» این پیشنهاد را پسندیدم و 12 نفر یعنی از هر قبیله 1 نفر، انتخاب کردم.

1- هوشع یعنی: نجات و یوشع یعنی: خداوند نجات است.

– آن ها از میان کوهستان ها گذشته به وادی اشکول رسیده، آنجا را بررسی کردند و با نمونه هایی از میوه های آن سرزمین مراجعت نموده، گفتند: «سرزمینی که خداوند خدایمان به ما داده است، سرزمین حاصلخیزی است» (1)

قسمت هفتم: گزارش این رهبران به موسی علیه السلام ازاین قرار بود

در تورات آمده است:

– آنان به موسی، هارون و تمام قوم اسرائیل که در قادش (واقع در صحرای فاران) بودند، از وضعیت آنجا گزارش داده، میوه هایی را هم که با خود آورده بودند به آن ها نشان دادند.

– به سرزمینی که مارا جهت بررسی آن فرستادی، رسیدیم، سرزمینی است حاصلخیز که شیر و عسل در آن جاری است. این هم میوه هایی است که با خود آورده ایم، امّا ساکنان آنجا خیلی قوی هستند و شهرهایشان حصار دار و بسیار بزرگ است.

– از این گذشته غول های عمالیقی را هم در آنجا دیدیم. عمالیقی ها در صحرای نگب، حیتی ها و یبوسی ها و اموری ها در نقاط کوهستانی و کنعانی ها در ساحل دریای مدیترانه و کناره ی رود اردن سکونت دارند. «کالیب» (شوهر خواهر موسی) بنی اسرائیل را که در حضور موسی ایستاده بودند خاطرجمع نموده، گفت: بیایید فوراً هجوم ببریم و آنجا را تصرّف کنیم، چون می توانیم آن را فتح نماییم. امّا همراهان کالیب گفتند: «ما از عهده ی این اقوام نیرومند بر نمی آییم، چون از ما قوی ترند»

– بنابراین گزارش آن ها منفی و حاکی از آن بود که آن سرزمین، آن ها را از پای درخواهد آورد.

– آن ها گفتند: «اهالی آنجا قوی هیکل هستند. ما در آنجا عناقی ها را دیدیم که از نسل مردمان غول پیکر قدیم اند چنان قدّ بلندی داشتند که ما در برابرشان همچون ملخ بودیم» (2)

قسمت هشتم: عکس العمل بنی اسرائیل پس از دستور جهاد و اقدام یوشع و کالیب

در مورد عکس العمل بنی اسرائیل برابر پیشنهاد موسی در قرآن آمده است بنی اسرائیل در برابر این پیشنهاد موسی– همان طور که روش افراد ضعیف و ترسو و بی اطلاع است که مایل اند همه پیروزی ها در سایه تصادف ها و یا معجزات برای آن ها فراهم شود و به اصطلاح لقمه را بگیرند و دردهانشان بگذارند به او گفتند:

1– «ای موسی! تو که میدانی در این سرزمین جمعیتی جبار و زورمند زندگی می کنند و ما هرگز در آن گام نخواهیم گذاشت تا آن ها این سرزمین را تخلیه کرده و بیرون روند، هنگامی که آن ها خارج شوند ما فرمان تو را اطاعت خواهیم کرد و گام در این سرزمین مقدس خواهیم گذاشت» (*)

1– سفر تثنیه، اصحاح 1، آیات: 19 – 25

2– سفر اعداد، اصحاح 13، آیات: 26– 33

2– «(ولی) دو نفر از مردانی که از خدا می ترسیدند و خداوند به آن ها، نعمت (عقل و ایمان و شهامت) داده بود، گفتند: «شما وارد دروازه شهر آنان شوید! هنگامی که وارد شدید، پیروز خواهید شد؛ و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید!» (*)». (1)

گفت موسی برمگردید از طریق

بر عقب ها وز فراخی سوی ضیق

این ز ضعف و بی وثوقی بر خداست

پس به خسران بازگردید این جفاست

قوم گفتند ای کلیم این سرزمین

جای جباران بود نبود امین

وان گروهی پر نهیب و شوکت اند

برتر از ما در قوام و قوت اند

نیست ما را طاقت نیرویشان

تا به چنگ آریم رو بر سویشان

ما در آن داخل نگردیم از فسون

جز که جباران روند از آن برون

چون برون رفتند ما داخل شویم

تا نه ز ایشان خوار و مستأصل شویم

یوشع و کالب دو مرد حق پرست

قوم را گفتند از خوف شکست

سوی جباران ز باب قریه تنگ

اندر آیید از هر آن سو بی درنگ

راه ندهید آن که بر صحرا روند

گر کنید این در زمان بی پا شوند

پس شما بی شک بر آن ها غالبید

این کنید ار خیر خود را طالبید

نیستند ایشان به غیراز جسم و تن

خالی از قلب اند و بی عقل و فطن

تکیه بر پروردگار خود کنید

گر شما بر وعده او مؤمنید (2)

3- آن ها به خاطر ضعف و زبونی که در روح و جان آن ها لانه کرده بود، صریحاً به موسی خطاب کرده، گفتند: «ما تا آن ها در این سرزمینند هرگز و ابدا وارد آن نخواهیم شد تو و پروردگارت که به تو وعده پیروزی داده است بروید و با عمالقه بجنگید هنگامی که پیروز شدید به ما خبر کنید ما در اینجا نشسته ایم»! (3)

قوم گفتند این نخواهد شد هرگز

که در آبیم ایج در این بوم و مرز

تا که جباران در آنجا ساکن اند

هم ندارد سود هیچ این وعظ و پند

از دو تن باور تو ای موسی سخن

می نمایی نُزده و صد انجمن

رو تو با پروردگارت در قتال

ما نشینیم اندر اینجا بی سؤال (4)

1- مائده: 22-23 (قالُوا یا مُوسی إِنَّ فیها قَوْماً جَبَّارینَ وَ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها حَتَّی یَخْرُجُوا مِنْها فَإِنْ یَخْرُجُوا مِنْها فَإِنَّا داخِلُونَ (*) قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِینَ یخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِمَا ادْخُلُواْ عَلَیهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَلِبُونَ وَ عَلَی اللَّهِ فَتَوَكَّلُواْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِینَ (*))

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 182

3- مائده: 24 (قالُوا یا مُوسی إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها أَبَداً ما دامُوا فیها فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا إِنَّا هاهُنا قاعِدُونَ)

4- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 182

v در تورات آمده است:

– با شنیدن این خبر، قوم اسرائیل تمام شب با صدای بلند گریستند. آن ها از دست موسی و هارون شکایت کرده، گفتند: «کاش در مصر مرده بودیم یا در همین بیابان تلف می شدیم، زیرا مُردن بهتر از این است که به سرزمینی که در پیش داریم برویم! درآنجا خداوند ما را هلاک می کند و زنان و بچّه هایمان اسیر می شوند، بیایید به مصر بازگردیم»

– پس به یکدیگر گفتند: «بیایید یک رهبر انتخاب کنیم تا ما را به مصر بازگرداند»

– موسی و هارون در برابر قوم اسرائیل به خاک افتادند. یوشع پسر نون و کالیب پسر یَفُنّه که جزء کسانی بودند که به بررسی سرزمین کنعان رفته بودند، جامه ی خود را چاک زدند و به همه ی قوم خطاب کرده و گفتند: «سرزمینی که بررسی کردیم سرزمین بسیار خوبی است، اگر خداوند از ما راضی است، ما را به سلامت به این سرزمین حاصلخیز خواهد رساند و آن را به ما خواهد داد. پس به ضدّ خداوند قیام نکنید و از مردم آن سرزمین نترسید، چون شکست دادن آن ها برای ما مثل آب خوردن است، خداوند با ماست، ولی آنان پُشتیبانی ندارند، از آن ها نترسید» (1)

و در جای دیگر آمده است:

– قوم بنی اسرائیل از ورود به آنجا خودداری نموده، علیه دستور خداوند قیام کردند.

– آن ها در خیمه هایشان غُرغُر و شکایت کرده و گفتند: لابُد خداوند از ما بیزار است که ما را از مصر به اینجا آورده تا به دست اموری ها کُشته شویم. کار ما به کجا خواهد کشید؟ برادران ما که آن سرزمین را بررسی کرده اند باخبرهایشان ما را ترسانده اند.

– آن ها می گویند که مردم آن سرزمین بلندقد و قوی هیکل هستند و دیوار شهرهایشان سر به فلک می کشد، آن ها غول هایلی از بنی عناق نیز در آنجا دیده اند

– ولی من به ایشان گفتم: «نترسید و هراس به دلتان راه ندهید. خداوند خدای شما هادی است و برای شما جنگ خواهد کرد، همان طور که قبلاً در مصر و در این بیابان این کار را برای شما کرد. دیده اید که در تمام طول راه از شما مراقبت کرده است، همان طور که یک پدر از بچّه اش مواظبت می کند»

– ولی بااین همه به خداوند اعتماد نکردند، هرچند خداوند در طول راه آن ها را هدایت می نمود و پیشاپیش آن ها حرکت می کرد تا مکانی برای برپا کردن اردویشان پیدا کند و شب ها با ستونی از آتش و روزها با ستونی از ابر، آن ها را راهنمایی می نمود. (2)

نکته ها

ω (جبار)

در اصل از ماده «جبر» به معنی اصلاح کردن چیزی است که توأم با فشار و قهر باشد، به همین جهت بستن استخوان شکسته را «جبر» می گویند.

1- سفر اعداد، اصحاح 14، آیات: 1- 9

2- سفر تثنیه، اصحاح 1، آیات: 26 – 33

امّا به هر یک از این دو معنا به تنهایی نیز آمده است: 1) جبران کردن 2(هر نوع قهر و غلبه،(و اگر به خداوند نام «جبار» اطلاق می شود یا به خاطر تسلط او بر همه چیز است و یا به خاطر اصلاح کردن هر موجود نیازمند به اصلاحی است (به هر دو معنی به کار می رود) (1) ولی بنی اسرائیل می بایست، سرزمین مقدس را با فداکاری و تلاش و کوشش و جهاد به دست آورند و اگر فرضاً برخلاف سنت الهی با یک معجزه تمام دشمنان بدون هیچ گونه اقدامی محو و نابود می شدند و بنی اسرائیل بدون رنج و زحمت و ارث این منطقه آباد و وسیع می شدند تازه از اداره کردن آن عاجز می ماندند و علاقه ای به حفظ چیزی که برای آن زحمتی نکشیده بودند، نشان نمی دادند و آمادگی و شایستگی چنان کاری را نداشتند.

ω (مِنَ الَّذِینَ یَخافُونَ)

روشن است که مفهوم ظاهر جمله این است که آن دو مرد (یوشع و کالیب) از افرادی بودند که از خدا می ترسیدند و به همین دلیل از غیر خدا وحشتی نداشتند... (2)

ω (أَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِمَا)

چه نعمتی بالاتر از این که انسان تنها از خدا بترسد، نه از غیر او.

این دو نفر (یوشع و کالیب) از کجا می دانستند که اگر بنی اسرائیل با یک حمله ی غافلگیرانه وارد شهر بشوند عمالقه عقب نشینی خواهند کرد؟! شاید از این نظر بوده که آن ها علاوه بر اطمینانی که به وعده موسی بن عمران دایر بر فتح و پیروزی داشتند می دانستند یک قاعده کلی در تمام جنگ ها وجود دارد که اگر جمعیت مهاجم بتوانند خود را به مرکز اصلی دشمن برسانند یعنی در خانه او با او بجنگند معمولاً پیروز خواهند شد.

(*) در نهج البلاغه امیرالمومنین علیه السلام در خطبه جهاد نیز به این تاکتیک جنگی اشاره شده فرموده است:) فَوَ اللهُ ما غزی قومٍ فی عِقَر دارِهِم إلا ذَلُّوا(: «به خدا سوگند هیچ ملتی در خانه خود مورد هجوم واقع نشدند مگر اینکه ذلیل شدند». (3)

1- منظور از قوم جبار: جمعیت «عمالقه» بوده اند که اندامهای درشت و بلند داشتند و گاهی در باره طول قد آنها مبالغه ها شده و افسانه ها ساخته اند و چنین به نظر می رسد که این گونه افسانه ها که به پاره ای از کتب اسلامی نیز راه یافته از ساخته های بنی اسرائیل است که معمولا از آنها به عنوان «اسرائیلیات» نام می برند. شاهد این سخن این است که در متن تورات فعلی نیز نمونه ای از این افسانه ها بچشم می خورد. در سفر اعداد اواخر فصل سیزدهم چنین میخوانیم: در باره زمینی که (جاسوسان بنی اسرائیلی) تجسس نموده بودند خبر بد از آن بنی اسرائیل رسانیده گفتند: زمینی که از آن، جهت تجسس نمودنش، گذر کردیم زمینی است که ساکنانش را تلف مینماید و تمامی قومی که در آن دیدیم مردمان بلندقدند و هم در آنجا بلندقدان یعنی اولاد «عناق» که بلندقدانند دیدیم و مادر نظر خود مثل ملخ نمودار بودیم و همچنین در نظر ایشان نیز مینمودیم! به هر حال: عمالقه جمعیتی از نژاد سامی بودند که در شمال شبه جزیره عربستان نزدیک صحرای سینا زندگی می کردند، آنها بمصر حمله کردند و مدتها آن را در اختیار داشتند حکومت آنها در حدود 500 سال طول کشید. (از سال 2213 قبل از میلاد تا 1703 قبل از میلاد) (وجدی ، فرید ، دائره المعارف، ج 6 ، ص 232، چ سوم)

2- در تفاسیر آمده است: آن دو نفر از نقبای دوازده گانه بنی اسرائیل بودند، به نام های: «یوشع بن نون» و «کالب بن یوحنا» و نامشان در تورات، سِفر تثنیه آمده است. (*) امام باقر علیه السلام فرمودند: این دو نفر، پسر عموی موسی علیه السلام بودند.

3- خطبه 27 نهج البلاغه

ص:342

به علاوه جمعیت «عمالقه» همان طور که دانستیم دارای اندام های درشت بودند (اگرچه جنبه های افسانه ای این مطلب را انکار کردیم) معلوم است چنین جمعیتی در میدان های جنگ بیابانی بهتر می توانند هنرنمایی کنند اما در پیچ وخم کوچه های شهر آمادگی برای جنگ تن به تن کمتر دارند، از همه گذشته به طوری که می گویند آن ها برخلاف درشتی قامتشان افرادی ترسو بودند که با حمله غافلگیرانه زود مرعوب می شدند، مجموع این جهات سبب شد که آن دو نفر پیروزی بنی اسرائیل را در چنین حمله ای تضمین کنند.

(*) در تفسیر علی بن ابراهیم ضمن آیه 24 سوره مائده فرمان جهاد با عمالقه، آمده است: قارون ازجمله کسانی بود که از فرمان موسی برای جنگیدن با گردنکشان اریحا در سرزمین مقدس فلسطین خودداری ورزید.

ω جسارت بنی اسرائیل در مقابل موسی

آنها با کلمه «لن» و ابداً مخالفت صریح خود را اظهار داشتند و به خوبی نشان می دهد که استعمار فرعونی در طول سالیان دراز چه اثر شومی روی نسل آن ها گذارده بود و وحشت عمیقی در این جمعیت برای جهاد به وجود آورده بود ...

- با این جمله که «تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید، ما در اینجا نشسته ایم»، موسی علیه السلام و وعده های او را درواقع تحقیر کردند و حتی به پیشنهاد آن دو مرد الهی نیز اعتنا نکردند و شاید کمترین جوابی نگفتند. (1)

قسمت نهم: تهدیدات بنی اسرائیل به مرگ یوشع و کالیب و عذاب خداوند و درخواست توبه موسی برای قومش

در مورد نفرین موسی در برابر سرکشی مجدد قومش در قرآن، برخلاف تورات آمده است موسی به کلی از قومش مأیوس گشت و دست به دعا برداشت و جدایی خود را از آن ها با این عبارت تقاضا کرد:

1- «پروردگارا! من تنها اختیار دار خود و برادرم هستم، خداوندا! میان ما و جمعیت فاسقان و متمردان جدایی بیفکن تا نتیجه اعمال خود را ببینند و اصلاح شوند». (2)

1- تورات کنونی نیز قسمتهای مهمی از این داستان را در باب چهاردهم از سفر اعداد آورده است آنجا که میگوید: و تمامی بنی اسرائیل بر موسی و هارون گله جو (اعتراض کننده) شدند و همگی جماعت به ایشان گفتند: ای کاش در زمین مصر می مردیم و یا اینکه در بیابان وفات می کردیم که خداوند چرا ما را به این مرز بوم آورده است تا آنکه بشمشیر افتاده، زنان ما و اطفال ما به یغما برده شوند ... پس موسی و هارون در حضور جمهور جماعت بنی اسرائیل بر رو افتادند و یوشع بن نون و کالیب بن یفنه که از جمله متجسسان زمین بودند لباس خود را دریدند ...

2- مائده: 25 (قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلاَّ نَفْسی وَ أَخی فَافْرُقْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقین)

قصد ایشان بود هارون زان کلام

زآن که سید خواند قوم او را به نام

چون ز موسی بود او اکبر به سال

سیدش زان قوم خواندی در مقال

قصدشان یا بوده رب العالمین

جنگ کن یعنی حق ار هستت معین

نیست بر ما حاجت ار یارت رب است

این جهت بر جهل ایشان اقرب است

حاصل اندر قوم زین ره شد نزاع

می نکردند اندر آن امر اجتماع

گفت موسی کای خداوند احد

من نیم مالک به جز بر نفس خود

هم برادر کوست هارون یار من

ز ابتدا بود او معین در کار من

نیست با من قوم یعنی متفق

جز قلیلی از گروه منفرق

پس میان ما و قوم فاسقین

تو جدایی افکن ای سلطان دین (1)

V در تورات آمده است:

– قوم اسرائیل به عوض قبول این پیشنهاد، ایشان را تهدید به مرگ کردند که ناگاه حضور پرجلال خداوند در خیمه ی عبادت بر تمام قوم نمایان گردید و خداوند به موسی فرمود: «تا به کی این قوم مرا اهانت می کنند؟ آیا بعد از همه ی این معجزاتی که در میان آن ها کرده ام باز به من ایمان نمی آورند؟ من ایشان را با بلایی هلاک می کنم و از تو قومی بزرگ تر و نیرومند تر به وجود می آورم»

– موسی به خداوند عرض کرد: امّا وقتی مصری ها این را بشنوند چه خواهند گفت؟

– آن ها خوب می دانند که تو با چه قدرت عظیمی قوم خود را نجات دادی.

– مصری ها این موضوع را برای ساکنان سرزمین کنعان تعریف خواهند کرد. کنعانی ها اطلاع دارند که تو، ای خداوند با ما هستی و خود را در ابری که بالای سر ماست ظاهر می کنی و با ستون ابر و آتش، شب و روز مارا هدایت می نمایی.

– حال اگر تمام قوم خود را بکشی، مردمی که شهرت تو را شنیده اند خواهند گفت: خداوند ناچار شد آن ها را در بیابان بکشد، چون نتوانست این قوم را به سرزمینی که به آن ها وعده داده بود برساند.

– التماس می کنم، قدرت عظیمت را با بخشیدن گناهان ما نمایان ساخته، محبت عظیم خود را به ما نشان دهی.

- بر ما خشم نگیر و ما را ببخش، هرچند گفته ای که گناه را بدون سزا نمی گذاری و به خاطر گناه پدران، فرزندان را تا نسل سوّم و چهارم مجازات می کنی.

- خداوندا از تو استدعا می کنم گناهان این قوم را به خاطر محبت عظیم خود ببخشی، همچنان که از روزی که سرزمین مصر را پُشت سر گذاشتیم آن ها را مورد عفو خود قرار داده ای

- این مطلب در جای دیگر نیز از زبان حضرت موسی علیه السلام این گونه بیان شده: (2)

- «در قادش برنیع» وقتی که خداوند به شما گفت به سرزمینی که به شما داده است داخل شوید، از او اطاعت ننمودید زیرا باور نکردید که او به شما کمک خواهد کرد.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 182

2- سفر تثنیه، اصحاح 9، آیات:23- 29

ص:344

- آری از اولین روزی که شمارا شناختم، علیه خداوند یاغی گری کرده اید.

- پس خداوند، خواست شمارا هلاک کند، ولی من 40 شبانه روز در برابر او به خاک افتادم و التماس کرده، گفتم: «ای خداوند، قوم خود را نابود نکن، آن ها میراث تو هستند که باقدرت عظیمت از مصر نجات یافتند. خدمتگزارانت ابراهیم و اسحاق و یعقوب را به یاد آور و از لجاجت و عصیان و گناه این قوم چشم پوشی کن زیرا اگر آن ها را از بین ببری، مصری ها خواهند گفت که: خداوند قادر نبود آن ها را به ایشان وعده داده بود برساند، آن

ها خواهند گفت که: خداوند ایشان را نابود کرد، چون از ایشان بیزار بود و آن ها را به بیابان برد تا آن ها را بکشد. ای خداوند، آن ها قوم تو و میراث تو هستند که آن ها را باقدرت عظیم و دست توانای خود از مصر بیرون آوردی» (1)

نکته ها

ω در اینکه چرا حضرت موسی علیه السلام فقط از خود و برادرش یاد می کند و از آن دو نفر پرهیزکار که با موسی هم صدا شدند و مردم را برای ورود به شهر دعوت کردند یادی نمی کند؟!

پاسخ: مفسّران سخنانی دارند، ازجمله: موسی به ثبات قدم آن دو نفر هم اطمینان نداشت.

چون آن دو نفر از سوی مردم به سنگسار تهدید شده بودند، لذا موسی گفت: خدایا! من هیچ قدرتی ندارم، حتّی آن دو نفر در معرض خطرند.

ω (فاسق)

معنی وسیعی دارد و هر نوع خروج از رسم عبودیت و بندگی خدا را شامل می شود.

ω جمله (مِنَ الَّذِینَ یَخافُونَ)

(در آیات گذشته) چنین استفاده می شود که: اقلیتی در میان بنی اسرائیل بودند که از خدا می ترسیدند و یوشع و کالیب جزء آن ها محسوب می شدند، ولی در اینجا می بینیم موسی تنها از خودش و برادرش هارون اسم می برد و اشاره ای به آن ها نمی کند شاید این موضوع

به خاطر آن باشد که هارون هم جانشین موسی بود و هم شاخص ترین فرد بنی اسرائیل بعد از موسی و لذا نام او را بخصوص برد.

ω علت درخواست فاصله افتادن برای آن بود که آتش قهر الهی یاران موسی را نیز فرانگیرد و تنها دشمنان به کیفر برسند، یا اینکه درخواست می کرد با مرگ کفّار، میان آنان و دشمنان فاصله افتد.

قسمت دهم: پیام خداوند به موسی و بنی اسرائیل در قبال این نافرمانی

V در تورات آمده است:

- پس خداوند فرمود: من آن ها را چنانکه استدعا کرده ای می بخشم. ولی به حیات خودم و به حضور پُر جلالم که زمین را پُر کرده است سوگند یاد می کنم که هیچ کدام از آنانی که جلال و معجزات مرا در مصر و در بیابان دیده اند و بارها از توکّل نمودن و اطاعت کردن سرباز زده اند، حتّی موفّق به دیدن سرزمینی که به اجدادشان وعده داده ام نخواهند شد.

1- سفر اعداد، اصحاح 14، آیات: 10- 19

ص:345

- هر که مرا اهانت کند سرزمین موعود را نخواهد دید. ولی خدمتگزار من کالیب، شخصیت دیگری دارد و پیوسته از صمیم قلب مرا اطاعت کرده است. او را به سرزمینی که برای بررسی آن رفته بود خواهم برد و نسل او مالک آن خواهد شد. حال که قوم اسرائیل تا این

حد، از عمالیقی ها و کنعانی های ساکن درّه ها می ترسند، پس بهتر است فردا از سمت دریای سرخ به بیابان مراجعت کنید.

– سپس خداوند به موسی و هارون گفت: این قوم بدکار و شرور تا به کی از من شکایت می کنند؟ تا به کی باید به غُرغُر آن ها گوش دهم؟ به ایشان بگو که خداوند به حیات خود قسم می خورد که آنچه را که از آن می ترسیدید به سرتان بیاورد. همه ی شما در این بیابان خواهید مرد حتّی یک نفر از شما که بیست سال به بالا دارد و از دست من شکایت کرده است، وارد سرزمین موعود نخواهد شد.

– فقط کالیب پسر یَفُنّه و یوشع پسر نون اجازه ی ورود به آنجا را دارند. شما گفتید که فرزندانتان اسیر ساکنان آن سرزمین می شوند؛ ولی برعکس، من آن ها را به سلامت به آن سرزمین می برم و ایشان مالک سرزمینی خواهند شد که شما آن را رد کردید. امّا لاشه های شما در این بیابان خواهد افتاد.

– فرزندانتان به خاطر بی ایمانی شما چهل سال در این بیابان سرگردان خواهند بود تا آخرین نفر شما در بیابان بمیرد همان طور که افراد شما مدّت 40 روز سرزمین موعود را بررسی کردند، شما نیز مدّت 40 سال در بیابان سرگردان خواهید بود، یعنی یک سال بابت هرروز و به این ترتیب چوب گناهان خود را خواهید خورد و خواهید فهمید که مخالفت با من چه سزایی دارد.

– شما ای قوم شرور که به ضدّ من جمع شده اید، در این بیابان خواهید مرد.

– من که خداوند هستم این را گفته ام. (1)

قسمت یازدهم: دلداری خداوند به موسی برای عذاب قومش

در قرآن آمده است پس از صدور فرمان مجازات سرگردانی بنی اسرائیل به مدت چهل سال در بیابان ها، عواطف موسی تحریک شد و شاید- همان طور که در تورات کنونی آمده است- درخواست عفو و گذشت از درگاه خداوند درباره آن ها نمود، ولی به زودی به او پاسخ داده شد که آن ها چنین استحقاقی را دارند، نه استحقاق عفو و گذشت، زیرا آن ها همان طور که قرآن می گوید: افراد فاسق و متمرد و سرکشی بودند و هر کس چنین باشد چنین سرنوشتی برای او حتمی است.

سپس خداوند به موسی می گوید:

1- «هر چه بر سر این جمعیت در این مدت بیاید بجا است هیچ گاه درباره آن ها از این سرنوشت غمگین مباش». (2)

1- سفر اعداد، اصحاح 14، آیات:20 – 35

2- مائده: 26 (... فَلا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفاسِقينَ)

پس پشیمان گشت موسی زان دعا

سوی او آمد خطاب از کبریا

که مباش اندوهناک از فاسقان

گر که اندر تیه ماندند این زمان

زآن که ایشان ز امر حق سر وا زدند

مورد نفرین پیغمبر شدند

مستحق بودند بر نفرین تو

سر چو بکشیدند از تمکین تو

یا مخاطب بد بلا تأس آن رسول

کو ز قصه تیه موسی شد ملول

حق تعالی گوید او را کی امین

تو مشو ز احوال آن مردم غمین

ز امر موسی چون همی سر وا زدند

لایق آن تیه و آن حیرت شدند (1)

و خداوند گروهی (بر اساس تورات 8 نفر از رهبرانی بودند که مردم را تحریک به فرار از جهاد کردند) از بنی اسرائیل را که برای فرار از زیر بار مسئولیت جهاد، دست به بهانه تراشی زدند مبتلابه بیماری طاعون کرد، که همه را به طور سریع و برق آسا، از میان برد...

2- آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند). خداوند

به آن ها گفت: بمیرید! (و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار داده بودند، مردند.) سپس خدا آن ها را زنده کرد (و ماجرای زندگی آن ها را درس عبرتی برای آیندگان قرارداد.) خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند ولی بیشتر مردم، شکر (او را) بجا نمی آورند.

3- آن چنان که هیچ دشمن خطرناکی در میدان جنگ قادر به آن نیست، یعنی تصور نکنید با فرار از زیر بار مسئولیت و توسل به بهانه های مختلف می توانید در امان بمانید، تصور نکنید که در برابر قدرت پروردگار، می توانید مقاومت کنید، خدا می تواند با دشمن بسیار کوچکی، مانند میکرب طاعون یا وبا که حتی با چشم دیده نمی شود، شمارا چنان درو کند که اثری از شما باقی نماند. (2)

اکنون که مرگ و حیات به دست اوست، پس درراه او پیکار کنید و بدانید که پاداش شما نزد او محفوظ است. زیرا او به آنچه بر شما می گذرد، آگاه است.

4- «درراه خدا پیکار کنید و بدانید خداوند شنوا و دانا است» (3)

سخنان شمارا می شنود و از انگیزه های درونی شما و نیاتتان در امر جهاد آگاه است

یا ندیدی آن کسان بی شمار

که برون رفتند از دار و دیار

ألف ها بودند چون باران و برگ

خارج از مسکن شدند از بیم مرگ

بوده اند آن قوم ز اسرائیلیان

وارد این سان گشته ز اخبار و بیان

گفتشان پس حق بمیرید آن تمام

در زمان مردند بر کوی و مقام

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 182

2- بقره: 243 (أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَاكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ)

3- بقره: 244 (وَ قَاتِلُوا فى سَبِيلِ اللَّهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)

ص:347

بعد مردن دادشان حق حیات

خواست چون حزقیل از سلطان ذات

زنده گشتند از دعای او همه

گشت زایل زان جماعت واهمه

فضل ها از حق بود بر مردمان

شاکر اغلب نیستند اندر نهان

آن جماعت طالبان حضرت اند

که برون از خانمان کثرتند

گشته از دار طبیعت دربه در

از بلای غفلت و رنج دگر

هست ایشان را حذر از موت جهل

مرده آن باشد که این گیرد به سهل

امر شد پس تا به موت اختیار

می بمیرند آن جماعت در فرار

جملگی گشتند فانی از ذوات

زان تجلی که بر ایشان شد ز ذات

فانی اندر وحدت ذاتی شدند

وز حیات معنوی سر برزدند

وان بقای عارف از بعد فناست

زنده جاوید در عین بقاست

نیست مستعبد به نزد اهل سیر

کاین بود مقصود از قصه عزیز

گشت از موت طبیعی بر حذر

حق به او آموخت پس موت دگر

تا در آن یابد حیات سرمدی

از فنای خود به ذات سرمدی

ز امر حق چون بست بار از ملک تن

باز روح آید به اصلاح بدن

تا به کلی گردد از تن بی نیاز

قالب اندازد به صحرای مجاز

در همین قالب کند تکمیل روح

در فتوح از فلک ناچار است نوح

تا به ساحل آید این کشتی فرود

روح صاحب دل شود کامل شهود

دیگر او را نیست بر تن احتیاج

واگذارد این طبیعت وین مزاج

ما ندانیم آنچه حق مطلب است

داند آن کو خالق روز و شب است

ای بسا دانش که او نادانی است

عقل می لافد که این برهانی است

شاید ار هم جسم خاکی خاک شد

بعدازآن هم زنده و چالاک شد

مر نه اول جسم آدم خاک بود

حق به قدرت دادش این فضل و نمود

پس چه باک ار هستی پاینده اش

بعد مردن باز سازد زنده اش

صد هزاران بار گر میرد عزیز

زنده در حالش کند خلاق خیر

زین بیان عقل ار ابا بنموده است

بهر ابطال تناسخ بوده است

یا که حق نبود اراده اش بر گزاف

تا کند همسنگ سوزن کوه قاف

می کند قدرت بر آنچه جایز است

نی که او ز اجرای امری عاجز است

آنچه در پرده عدم شد مختفی

عود او جایز نداند فلسفی

مر نه این خاک سیه معدوم بود

وز کمالات بشر محروم بود

حق چنین کردش که بینی ای حکیم

پس چه باک ارزنده شد عظم رمیم

نیست این زیجاد اول صعب تر

قدرت ار داری یقین در دادگر

عود ما در حشر دیگر بین است

گر تو وجهش را ندانی ممکن است

سر و جهر خود ندانی چون تو هیچ

حشر کلی را چه دانی در بسیج

هر دمی اندر وجودت محشری است

در کفت از نیک و بدها دفتری است

گر بخوانی سطری از طومار خویش

سر محشر جمله را دانی ز پیش

حیف کت پای خرد لغزنده است

بر فتادن دم به دم ار زنده است

هر چه از من بشنوی وز غیر من

چیز دیگر فهمی آن را بی سخن

چیز دیگر هم نفهمی ای عزیز

چون عیادی نیست هیچت در تمیز

این ز خودبینی است یا از غفلتی

گر ز خودبینی است باشد آفتی

آفتی نبود ز خودبینی بتر

فهم و نافهمی است او را دردسر

ور ز غفلت باشد آن خود رائیش

می توان شاید به فهم افزائیش

این قدر کافی است او را عقل و فهم

که بفهمد نسبتش از فهم سهم

رنج خود را یافت پوید بر علاج

رنج جان نبود که از رنج مزاج

ناله کن چندان که بتوانی به حق

کو ز جهلت بازگرداند ورق

نفس بر تو راه دانش بسته است

عقل دانشمند ازانت خسته است

اندکی در جهل خویش اندیشه کن

چاره آن دیو دشمن پیشه کن

یک زمان فارغ مباش از گیرودار

با عدو کن تا توانی کارزار

قتل او واجب تر است اندر سبیل

زآنکه در اثبات راه آری دلیل

راه حق روشن تر است از مهر و ماه

از دلایل جو دلیلی بهر راه

در قتال نفس دون مردانه باش

خوف مرگ از سر بنه پنهان و فاش

گر بترسی غالب آید دشمنت

بکشد اندر خاک و خون روشن تنت

گوید ار برهانی از نادانی است

گو بهل برهان خود این برهانی است

نیست نفعی مر شمارا در فرار

بعد بیرون رفتن از شهر و دیار

در جهاد از عزم ثابت چاره نیست

خوف و وحشت موجب آواره گی است

خصم آید از پی و غالب شود

عار و ذلت را خود این موجب شود

پشت بر دشمن نمودن علت است

سالم ار مانی حیاتت ذلت است

زندگی نیک است اما نی به عار

هیچ عاری نیست بدتر از فرار

یک تن ثابت به از صد نفس و ألف

که شوند از جنگ روگردان به خلف

حق سمیع است آنچه گویید آشکار

می نیوشد از ثبات و از قرار

هم بر اسرار نهان باشد علیم

که قوی حالید یا دارید بیم (1)

نکته ها

ω بیماری طاعون

در یکی از شهرهای شام که حدود هفتاد هزار خانوار جمعیت داشت، بیماری طاعون پیدا شد و با سرعتی عجیب مردم را یکی پس از دیگری از بین می برد.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 83

ص:349

در این میان عده ای از مردم که توانایی و امکانات کوچ داشتند، به امید این که از مرگ نجات پیدا کنند از شهر خارج شدند، پروردگار، آن ها را در همان بیابان به همان بیماری نابود ساخت.

ω (أَ لَمْ تَرَ) (آیا ندیدی)

در اینجا به معنی آیا نمی دانی است، زیرا در ادبیات عرب هرگاه بخواهند مطلبی را به طور کامل مجسم سازند و آن را به عنوان یک امر واضح قلمداد کنند مخاطب را با جمله «الم تر» خطاب می کنند، گر چه مخاطب در این جمله، پیامبر است، ولی درواقع، منظور همه افرادند.

ω (اُلوف)

به معنی هزارها است، ولی بعضی از روایات، تعداد نفرات آن ها را ده هزار و بعضی هفتاد یا هشتاد هزار ذکر می کند. (1)

ω (مُوتوا) (بمیرید)

یک امر لفظی نیست، بلکه امر تکوینی خداوند است که بر سراسر جهان هستی و عالم حیات، حکومت می کند یعنی خداوند، عوامل مرگ آن ها را فراهم ساخت و به سرعت همگی از میان رفتند.

ω (ثُمَّ أَحْياهُمْ)

اشاره به زنده شدن آن جمعیت، پس از مرگ است و همان گونه که در شان نزول خواندیم به دعای حزقیل پیامبر، صورت گرفت و ازآنجاکه بازگشت آنان به حیات، یکی از نعمت های روشن الهی بود، (هم ازنظر خودشان و هم ازنظر عبرت مردم)

از برخی روایات استفاده می شود که اصل بیماری مزبور در آن شهر، به عنوان مجازات بود.

زیرا وقتی رهبر و پیشوای آنان از آن ها خواست که خود را برای مبارزه و جهاد آماده کرده و از شهر خارج شوند، آن ها به بهانه اینکه در منطقه جنگی مرض طاعون شایع است، از رفتن به میدان جنگ خودداری کردند و خداوند آن ها را به همان چیزی که بهانه فرار از جنگ قرار داده بودند، مبتلا ساخت.

ω در برخی تفاسیر و روایات آمده است: وقتی حِزقیل نبی، یکی از پیامبران بنی اسرائیل، ازآنجا عبور می کرد از خداوند درخواست کرد که آن ها را زنده کند؛ و خداوند دعای او را اجابت کرد و آن ها را مجدداً زنده نمود و به زندگی بازگشتند. (2)

ω آیا این ماجرا یک حادثه تاریخی بوده یا تمثیل است؟ آیا آنچه در داستان فوق آمده است یک حادثه واقعی تاریخی است که قرآن به طور سربسته به آن اشاره کرده و شرح آن در روایات آمده است و یا از قبیل ذکر مثال برای مجسم ساختن حقایق عقلی، در لباس های حسی است، ازآنجاکه سرگذشت مزبور جنبه های غیرعادی دارد و هضم آن برای بعضی از مفسران مشکل شده ازاین رو وقوع چنین حادثه ای را انکار کرده اند و منظور از آیه را تنها یک «مثال» شمرده اند که حال جمعیتی را که در پیکار و مبارزه با دشمن سستی می کنند و به دنبال آن شکست

1- به تفسیر مجمع البیان و قرطبی و روح البیان، ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.
2- کلینی، کافی، ج 8، ص 198

ص:350

می خورند و سپس درس عبرت گرفته و بیدار می شوند و نهضت و مبارزه را از نو شروع می کنند و سرانجام پیروز می گردند شرح می دهد.

و طبق این تفسیر جمله «موتوا» (بمیرید) که در آیه آمده، کنایه از شکست به دنبال سستی و رکود است و جمله (اَحیاهُم) (خداوند آن ها را زنده کرد) اشاره به آگاهی و بیداری و به دنبال آن پیروزی است.

طبق این تفسیر روایاتی که در این زمینه واردشده و آن را به صورت یک حادثه تاریخی تشریح می کند. روایاتی مجعول و اسرائیلی است! اما باید گفت گر چه استفاده مسئله «شکست» و «پیروزی» به دنبال «سستی» و «بیداری» از آیه مزبور موضوع جالبی است ولی انکار نمی توان کرد که ظاهر آیه به صورت بیان یک حادثه تاریخی است و نه تنها یک مثال!

آیه حکایت حال جمعی از پیشینیان را بیان می کند که به دنبال فرار از یک حادثه وحشتناک مردند و سپس خداوند آن ها را زنده کرد اگر غیرعادی بودن حادثه سبب توجیه و تأویل آن شود باید با تمام معجزات پیامبران نیز این کار را کرد.

خلاصه اگر پای این گونه توجیهات و تفسیرها به قرآن کشیده شود، می توان علاوه بر انکار معجزات پیامبران، غالب مباحث تاریخی قرآن را انکار کرد و آن ها را از قبیل «تمثیل» یا به

تعبیر امروز به شکل «سمبلیک» دانست و مثلاً سرگذشت «هابیل» و «قابیل» را مثالی برای مبارزه عدالت و حق جویی با قساوت و سنگدلی دانست و در این صورت همه مباحث تاریخی قرآن ارزش خود را از دست خواهد داد.

به علاوه با این تعبیر نمی توان همه روایاتی که درزمینهٔ تفسیر آیه واردشده است را نادیده گرفت زیرا بعضی از آن ها در متون معتبر نقل شده و نسبت جعل یا اسرائیلی بودن به آن ها بسیار نارواست.

ω درس عبرت

تصور نکنید با فرار از زیر بار مسئولیت و توسل به بهانه های مختلف می توانید در امان بمانید، تصور نکنید که در برابر قدرت پروردگار، می توانید مقاومت کنید، خدا می تواند با دشمن بسیار کوچکی، مانند میکرب طاعون یا وبا که حتی با چشم دیده نمی شود، شمارا چنان درو کند که اثری از شما باقی نماند.

ω «رجعت» و بازگشت به دنیا

نکته دیگری که در اینجا شایان توجه است مسئله امکان «رجعت» است که از این آیه به خوبی استفاده می شود.

توضیح اینکه: در تاریخ گذشتگان مواردی را می یابیم که افرادی بعد از مرگ، به این جهان بازگشتند مانند ماجرای جمعی از بنی اسرائیل که همراه موسی علیه السلام به کوه طور رفتند که در آیه 55 و 56 سوره بقره آمده و داستان عزیر یا ارمیا که در آیه 259 همین سوره آمده و همچنین حادثه ای که در آیه موردبحث به آن اشاره شده است.

بنابراین مانعی ندارد که همین مسئله در آینده نیز تکرار شود.

ص:351

دانشمند معروف شیعه مرحوم «صدوق» نیز به همین آیه برای امکان مسئله رجعت استدلال کرده و می گوید: یکی از عقاید ما اعتقاد بر رجعت است (که گروهی از انسان های پیشین بار دیگر در همین دنیا به زندگی بازمی گردند) و نیز می تواند این آیه سندی برای مسئله معاد و احیای مردگان در قیامت باشد.

قسمت دوازدهم: مهر ذلّت بر بنی اسرائیل

در قرآن آمده است:

1- «(مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آن ها زده شد و باز گرفتار خشم خدایی شدند چراکه آنان نسبت به آیات الهی، کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند. این ها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند.» (1)

زد بر ایشان باد ذل و مسکنت

سوی فاقه آمدند از سلطنت

باز برگشتند از حق با غضب

کفر را کفران نعمت شد سبب

کافر آیات بودند از الست

زان به قتل انبیا بردند دست

بود قتل انبیا بر غیر حق

یعنی از پندار باطل زان فرق

فسق و عصیان سهل از آن پنداشتند

که ز حدّ خود تجاوز داشتند

یک نشان گویم تو را ز ارباب جور

کن در این معنی به جد و جهد غور

خویش خواهی، خودپسندی، خودسری

هست اصل فسق و کذب و کافری

یک نشان دیگرش نزد عقول

قول بی فعل است و بحث بی اصول

یک نشان دیگر آمد سوءظن

بر خلایق جملگی از مرد و زن

از منافق هم نمایم یک نشان

تا نمانی از نفاقش در گمان

دارد از هر کس طمع در جاه و مال

لیک خود باشد بخیل از این دو حال

این قدر بهر نشان مورد است

ور نه اوصاف منافق بی حد است

جای خود گویم ز هر یک رازها

تا شناسی زاغ ها از بازها (2)

نکته ها

ω دلائل مهر ذلت بر بنی اسرائیل

1. برای کفر و سرپیچی از دستورات خدا و انحراف از توحید به سوی شرک.

2. مردان حق و فرستادگان خدا را می کشتند، این سنگدلی و قساوت و بی اعتنایی به قوانین الهی، بلکه تمام قوانین انسانی که حتی امروز نیز به روشنی در میان گروهی از یهود ادامه دارد، مایه آن ذلت و بدبختی شد «هم اکنون که این سطور را می نویسم، سرزمین اسلامی لبنان در زیر ضربات وحشتناک و ویرانگر این قوم قساوتمند قرارگرفته و

1- بقره: 61 (... وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ، ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كانُوا يَكْفُرُونَ بِآياتِ اللَّهِ، وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ، ذلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، صص 27-28

ص:352

هزاران نفر از زن و کودک و پیر و جوان و حتی بیماران بیمارستان ها به طرز رقت باری شربت شهادت نوشیده اند و پیکرهای متلاشی شده آن ها نقش بر زمین گشته و مسلماً آن ها کفاره این سنگدلی خود را در آینده خواهند داد».

قسمت سیزدهم: استجابت دعای موسی و عذاب بر بنی اسرائیل

سرانجام دعای موسی علیه السلام به اجابت رسید و بنی اسرائیل نتیجه شوم اعمال خود را گرفتند، زیرا از طرف خداوند به موسی چنین وحی فرستاده شد که:

1- «این جمعیت از ورود در این سرزمین مقدس که مملو از انواع مواهب مادی و معنوی بود تا چهل سال محروم خواهند ماند» به علاوه در این چهل سال باید در بیابان ها سرگردان باشند (1)

گفت حق پس گشت بر ایشان حرام

تا چهل سال آن زمین پاک نام

یعنی ارض مقدس از عصیانشان

سازم اندر تیه سرگردانشان (2)

نکته ها

ω علت سرگردانی چهل ساله

یک ملت که سال ها در ضعف و ذلت و زبونی و به صورت بردگانی بی اراده در قصرهای فرعونیان خدمت می کردند و یا در مزارع و باغ هایشان زحمت می کشیدند فوراً نمی توانند از تمام خلق وخوهای گذشته آزاد شوند و حکومتی مستقل بر اساس معیارهای الهی و انقلابی تشکیل دهند.

خواه وناخواه این قوم باید دوران برزخی را برای از بین بردن رسوبات فکری و اخلاقی گذشته و کسب آمادگی برای زندگی افتخارآمیز آینده، بگذرانند، خواه این دوران چهل سال باشد یا کمتر و یا بیشتر و اگر قرآن آن را به صورت یک مجازات معرفی می کند، مجازاتی است اصلاحگر و بیدارکننده ...

باید توجه داشت که این محرومیت چهل ساله که هرگز جنبه انتقامی نداشت (همان طور که هیچ یک از مجازات الهی چنین نیست بلکه یا سازنده است و یا نتیجه عمل است) و در حقیقت فلسفه ای داشت و آن اینکه بنی اسرائیل سالیان دراز در زیر ضربات استعمار فرعون به سر برده بودند و رسوبات این دوران به صورت عقده های حقارت و خودکم بینی و احساس ذلت و کمبود در روح آن ها لانه کرده بود و حاضر نشدند در مدتی کوتاه زیر نظر رهبری بزرگ همانند موسی علیه السلام روح و جان خود را شستشو دهند و با یک جهش سریع برای زندگی نوینی که توأم باافتخار و قدرت و سربلندی باشد آماده شوند و آنچه را به موسی علیه السلام در مورد عدم اقدام به یک جهاد آزادی بخش در سرزمین های مقدس گفتند، دلیل روشن این حقیقت بود. لذا می بایست سالیان دراز در بیابان ها سرگردان بمانند و نسل موجود که نسل ضعیف و ناتوان بود تدریجاً از میان برود، نسلی نو در محیط صحرا، در محیط آزادی و حریت،

1- مائده: 26 (قالَ فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعينَ سَنَةً يَتيهُونَ فِي الْأَرْضِ ...)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 182

در آغوش تعلیمات الهی و درعین حال در میان مشکلات و سختی ها که به روح و جسم انسان توان و نیرو می بخشد پرورش یابد تا بتواند دست به چنان جهادی بزنند و حکومت حق را در سرزمین های مقدس برپا دارد!

(*) امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند ورود بنی اسرائیل به بیت المقدس را به جهت تخلّف آنان از فرمان حضرت موسی علیه السلام ، بر آنان و فرزندانشان تحریم کرد و بالاخره نوه های آن ها موفّق به ورود شدند. (یعنی تا پدران و فرزندان آنآنکه مورد تحریم قرارگرفته بودند زنده بودند، ورود به ارض مقدّس حاصل نگردید.) (1)

در روایات می خوانیم: شبیه داستان بنی اسرائیل، برای مسلمانان هم پیش خواهد آمد.

در عدد اربعین (چهل) (أَرْبَعِينَ سَنَةً) رمزی است، که هم در قهر و هم در لطف الهی به کار می رود. حضرت موسی علیه السلام برای گرفتن تورات، چهل شب در کوه طور ماند و مدّت آوارگی قوم یهود چهل سال بود.

ω (يَتيهُون)

از ماده «تیه» به معنی سرگردانی است.

ولی بعداً این نام (نام تیه) به بیابانی گذارده شد که بنی اسرائیل در آن سرگردان بودند و این بیابان بخشی از بیابان سینا بوده است.

ω دیدگاه مولانا

سرگردانی بنی اسرائیل در بیابان براثر نافرمانی «رمزی از عالم مادی است که ارواح در آن سرگردان می شوند و از اصل و مقصود وا می مانند» (2)

در قصه ی چالش عقل با نفس، همچون تناقض مجنون با ناقه، مولانا بار دیگر از این ماجرا بهره می گیرد و حال، عقل کمال طلب را که برای رهایی از خواهش های نفسانی تلاش می کند به قوم سرگشته بنی اسرائیل در تیه، تشبیه می کند:

روزگارم رفت زین گون حال ها

همچو تیه و قوم موسی سال ها

خطوتینی بود این ره تا وصال

مانده ام در ره ز شستت شصت سال

راه

نزدیک و بماندم سخت دیر

سیر گشتم زین سواری سیر سیر (3)

او معتقد است که عامل این گرفتاری، خشم مردان حق است. پس هرگاه سالک، راهنما و مراد پیر خود را تکریم کند، می تواند راه سلوک را به سرعت بپیماید؛ امّا اگر مایه ی خشم او شد، باید امیدوار باشد تا مشمول حلم او واقع شود تا آنکه بلاها از او دور شوند:

1- محمدی ری شهری، دانشنامه قرآن و حدیث، ج12، ص229.

2- شعبانی، دلیل آفتاب، ص 243

3- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 623

این جهان تیه است و تو موسی و

ما

از گنه در تیه مانده مبتلا

سال ها ره می رویم و در اخیر

همچنان در منزل اول اسیر

گر دل موسی ز ما راضی بدی

تیه را راه و کران پیدا شدی

ور به کل بیزار بودی او ز ما

کی رسیدی خوانمان هیچ از سما

کی ز سنگی چشمه ها جوشان شدی

در بیابانمان امان جان شدی

بل به جای خوان خود آتش آمدی

اندر این منزل لهب بر ما زدی

چون دو دل شد موسی اندر کار ما

گاه خصم ماست گاهی یار ما

خشمش آتش می زند در رخت ما

حلم او رد می کند تیر بلا

کی بود که حلم گردد خشم نیز

نیست این نادر ز لطفت ای عزیز

مدح حاضر وحشت است ازبهر این

نام موسی می برم قاصد چنین

ور نه موسی کی روا دارد که من

پیش تو یادآورم از هیچ تن

عهد ما بشکست صدبار و هزار

عهد تو چون کوه ثابت برقرار

عهد ما کاه و به هر بادی زبون

عهد تو کوه و ز صد که هم فزون (1)

مولانا با این ماجرا نکته ای اخلاقی را نیز مطرح می کند: «چون انسان حدّ و اندازه ی هر چیز را نگه ندارد، آفت هایی را که از افراط و تفریط جاهلانه ی وی ناشی می شود، به خود جلب می کند؛ تهاون در رعایت ادب که نوعی تقصیردر اداء شکر منعم محسوبست، سالک را از عبادت و قربانت محروم می داردو به عقوبت حرمان از نیل به معرفت می انجامد» (2)

«سرگردانی قوم موسی در تیه و رفت وآمد هرروزه ی آن ها درآنجا و رسیدن به نقطه ی اوّل، مثال حرکت آدمیان غافل است، در سطح طبایع و غرایز که هرگز حرکت صعودی ندارند و زیر پای همّتشان در گلزار هوای نفس فرورفته است.» (3)

عارفی پرسید از آن پیر کشیش

که تویی خواجه مسن تر یا که ریش

گفت

نه من پیش از او زاییده ام

بی ز ریشی بی جهان را دیده ام

گفت

ریشت شد سپید از حال گشت

خوی زشت تو نگردیده ست وشت

او پس

از تو زاد و از تو بگذرید

تو چنین خشکی ز سودای ثرید

تو بر

آن رنگی که اول زاده ای

یک قدم ز آن پیشتر ننهاده ای

همچنان

دوغی ترش در معدنی

خود نکردی زو مخلص روغنی

هم

خمیری خمره ی طینه دری

گر چه عمری در تنور آذری

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 283

2- زرین کوب، سرّ نی، ج 1، ص 707

3- شعبانی، دلیل آفتاب، ص 256

ص:355

چون حشیشی پا به گل بر پشته ای

گر چه از باد هوس سر گشته ای

همچو

قوم موسی اندر حر تیه

مانده ای بر جای چل سال ای سفیه

می روی

هرروز تا شب هروله

خویش می بینی در اول مرحله

نگذری

زین بعد سیصدساله تو

تا که داری عشق آن گوساله تو

تا

خیال عجل از جانشان نرفت

بد بر ایشان تیه چون گرداب تفت

غیر

این عجلی کز او یابیده ای

بی نهایت لطف و نعمت دیده ای

گاو

طبعی ز آن نکویی های زفت

از دلت در عشق این گوساله رفت (1)

قسمت چهاردهم: عذاب خداوند بر 10 رهبر که مردم را از جهاد منصرف کردند و عکس العمل بنی اسرائیل

در تورات آمده است:

– افرادی که برای بررسی کنعان رفته بودند با ایجاد ترس و وحشت در دل مردم، آن ها را به طغیان علیه خداوند برانگیختند، پس خداوند بلایی فرستاده، آن ها را هلاک کرد. از بین این افراد فقط یوشع و کالیب زنده ماندند. وقتی موسی سخنان خداوند را به گوش قوم اسرائیل رسانید، آن ها به تلخی گریستند.

– روز بعد، صبح زود آن ها برخاسته، روانه ی سرزمین موعود شدند.

– آن ها می گفتند: «ما می دانیم که گناه کرده ایم، ولی حالا آماده ایم به سوی سرزمینی برویم که خداوند به ما وعده داده است»

– موسی گفت: امّا شما با این کارتان از فرمان خداوند در مورد بازگشت به بیابان سرپیچی می کنید، پس بدانید که موفّق نخواهید شد. نروید، زیرا دشمنانتان شمارا شکست خواهند داد، چون خداوند با شما نیست

– شما با عمالیقی ها و کنعانی ها روبه رو شده، در جنگ کشته خواهید شد.

– خداوند با شما نخواهد بود، زیرا شما از پیروی او برگشته اید ولی آن ها به سخنان موسی توجّهی نکردند و با این که صندوق عهد خداوند و موسی از اردوگاه حرکت نکرده بودند، آن ها خودسرانه روانه ی سرزمین موعود شدند.

– آنگاه عمالیقی ها و کنعانی های ساکن کوهستان، پایین آمدند و به قوم اسرائیل حمله کرده، آنان را شکست دادند و تا «حرما» تعقیب نمودند. (2)

این ماجرا در جای دیگر تحت عنوان «خداوند قوم اسرائیل را تنبیه می کند» از زبان حضرت موسی علیه السلام این گونه آمده:

– آری خداوند، شکوه هایشان را شنید و بسیار غضبناک شد و قسم خورده، گفت: «حتّی یک نفر از تمامی این نسل شریر زنده نخواهد ماند تا سرزمین حاصلخیزی را که به پدرانشان وعده داده بودم ببینند، مگر کالیب پسر یفنه. من سرزمینی را که او بررسی کرده است به او و نسلش خواهم داد، زیرا از من اطاعت کامل نمود»

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 1003
2- سفر اعداد، اصحاح 14، آیات: 36 – 45

ص:356

- خداوند به خاطر آن ها بر من نیز خشمناک شد و به من فرمود: «تو به سرزمین موعود داخل نخواهی شد و به جای تو، دستیارت (یوشع پسر نون) قوم را هدایت خواهد کرد، او را تشویق کن تا برای به عهده گرفتن رهبری آماده شود»

- سپس خداوند خطاب به همه ی ما فرمود: «من سرزمین موعود را به همان اطفالی که می گفتید: دشمنان آن ها را به اِسارت خواهند برد به ملکیّت خواهم داد. امّا شما اکنون برگردید و از راهی که به سوی دریای سُرخ می رود به بیابان بروید»

- آنگاه قوم اسرائیل اعتراف نموده، به من گفتند: «ما گناه کرده ایم، امّا اینک به آن سرزمین می رویم و همان طور که خداوند، خدایمان به ما امر فرموده است برای تصاحب آن خواهیم جنگید» پس سلاح هایشان را به کمر بستند و گمان کردند که غلبه بر تمامی آن ناحیه، آسان خواهد بود ولی خداوند به من گفت: «به ایشان بگو که این کار را نکنند، زیرا من با ایشان نخواهم رفت و دشمنانشان آن ها را مغلوب خواهند کرد»

- من به ایشان گفتم ولی گوش نکردند، آن ها مغرور شده، فرمان خداوند را اِطاعت نکردند و برای جنگیدن به کوهستان برآمدند، ولی اموری هایی که در آنجا ساکن بودند، برای مقابله با آن ها بیرون آمده، مثل زنبور ایشان را دنبال کردند و از سعیر تا حرمه، آن ها را کُشتند.

– آنگاه قوم اسرائیل بازگشته، در حضور خداوند گریستند، ولی خداوند گوش نداد، سپس آن ها مدّت مدیدی در قادش ماندند. (1)

قسمت پانزدهم: حمله عمالقه به بنی اسرائیل و شکست آن ها با کمک یوشع بن نون

در تورات آمده است:

– عمالیقی ها به «رفیدیم» آمدند تا با بنی اسرائیل بجنگند.

– موسی به یوشع گفت: «افرادی از قوم انتخاب کن و فردا به جنگ عمالیقی ها برو. من عصای خدا را به دست گرفته بر فراز تپّه خواهم ایستاد» پس یوشع طبق دستور موسی به جنگ عمالیقی ها رفت و موسی و هارون و حور، به بالای تپّه رفتند.

– موسی دست های خود را به طرف آسمان بلند کرد تا زمانی که دست های موسی بالابود، جنگاوران اسرائیلی پیروز می شدند، امّا هر وقت دست های خود را از خستگی پایین می آورد عمالیقی ها بر آنان چیره می گشتند. سرانجام موسی خسته شد و دیگر نتوانست دست های خود را بالا ببرد. پس هارون و حور، او را روی سنگی نشاندند و از دو طرف دست های او را تا غروب آفتاب بالا نگه داشتند. درنتیجه یوشع و سپاهیان او، عمالیقی ها را به کلی تار و مار کردند.

– آنگاه خداوند به موسی فرمود: شرح این پیروزی را بنویس تا به یادگار بماند و به یوشع بگو که من نام و نشان مردم عمالیق را از روی زمین محو خواهم کرد. موسی در آن مکان یک قربانگاه ساخت و آن را «یهوه نسی» (: خداوند پرچم پیروزی من است) نامید.

1- سفر تثنیه، اصحاح 1، آیات 34- 46

ص:357

- سپس موسی به قوم اسرائیل گفت: «پرچم خداوند را برافرازید، زیرا خداوند با مردم عمالیق نسل اندرنسل در جنگ خواهد بود.» (1)

قسمت شانزدهم: مرگ کلثوم (خواهر موسی)

در تورات آمده است:

وقتی قوم اسرائیل درقادش اردو زدند، مریم در آنجا فوت کرد و او را به خاک سپردند. (2)

قسمت هفدهم: آتشی از جانب خداوند

در تورات آمده است:

- قوم اسرائیل به خاطر سختی های خود لب به شکایت گشودند.

- خداوند شکایت آن ها را شنید و غضبش افروخته شد. پس آتش خداوند از یک گوشه ی اردو شروع به نابود کردن قوم کرد. ایشان فریاد سر داده، از موسی کمک خواستند و چون موسی برای آنان دعا کرد، آتش متوقف شد.

- ازآن پس آنجا را «تبعیره» (سوختن) نامیدند، چون در آنجا آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شده بود. (3)

1- سفر خروج، اصحاح 17، آیات: 8- 16

2- سفر اعداد، اصحاح 20، آیه:1

3- سفر اعداد، اصحاح 11، آیات:1- 3

ص:358

قسمت هجدهم: بررسی پیام های قرآنی 6 دسته آیات

1) سوره بقره: آیات 61

(وَ إِذْ قُلْتُمْ یَامُوسیَ لَن نَّصْبرِ عَلیَ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّکَ یخْرِجْ لَنَا ممّا تُنبِتُ الْأَرْضُ من بَقْلِهَا وَ قِثَّائِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا قَالَ أَ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذی هُوَ أَدْنیَ بِالَّذی هُوَ خَیرْ اهْبِطُواْ مِصْرًا فَإِنَّ لَکُم مَّا سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّهُ وَ الْمَسْکَنَهُ وَ بَاءُو بِغَضَبٍ مِّنَ الله ذَالِکَ بِأَنَّهُمْ کَانُواْ یَکْفُرُونَ بِایَاتِ الله وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّنَ بِغَیرْ الْحَقِّ ذَالِکَ بِما عَصَواْ وَّ کَانُواْ یَعْتَدُونَ (*)) (1)

پیام ها

1. شکم پرستی، عامل هبوط و سقوط انسان هاست. ((لَنْ نَصْبِرَ عَلی طَعامٍ واحِدٍ)(اهْبِطُوا))

2. رفاه طلبی، زمینه ی ذلّت و خواری است. ((لَنْ نَصْبِرَ)(ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّهُ))

3. بی ادبی در گفتگو، نشانه ی روحیه ی سرکش و طغیانگر است.

آن ها می توانستند بجای (لَنْ نَصْبِرَ) هرگز صبر نمی کنیم، بگویند: یکنواختی غذا برای ما سنگین شده است؛ و یا بجای (فَادْعُ لَنا رَبَّکَ)، بگویند: (فادعُ لَنا ربَّنا)

4. بنی اسرائیل، نژاد پر توقّع و افزون طلب هستند. (فَادْعُ لَنا رَبَّکَ یُخْرِجْ لَنا)

5. بیان خواسته های جزئی، نشانه ی شدّت وابستگی و حقارت طبع است. (بقل، قثاء، فوم، عدس و بصل)

6. راضی بودن به آنچه خداوند خواسته و صبر بر آن، تأمین کننده ی خیر و مصلحت واقعی انسان است.

(أَ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذِی هُوَ أَدْنی بِالَّذِی هُوَ خَیْرٌ)

7. شهرنشینی و داشتن همه نوع امکانات، نشانه ی رشد و تکامل نیست، بلکه گاهی مایه ی سقوط و هبوط است.

(اهْبِطُوا مِصْراً)

8. کارهای خطرناک، وابسته به افکار انحرافی و خطرناک است. (یَکْفُرُونَ)، (یَقْتُلُونَ)

9. تاریخ انبیا، با شهادت درراه خداوند گره خورده است. (یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ)

10. تعدّی و معصیت پی درپی، موجب کفر و کفر، عامل هرگونه جنایت است. (یَکْفُرُونَ)، (عَصَوْا)

11. ذلّت و بدبختی، مربوط به نژاد نیست، بلکه مربوط به خصوصیّات و عقاید و اعمال انسان هاست.

(ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کانُوا یَکْفُرُونَ)

2) سوره ی مائده: آیه 13

(فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يحُرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِه وَ نَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىَ خَائنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللهَ يحُبُّ الْمُحْسِنِينَ (*)) (2)

1- ترجمه: «و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: «ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفاء کنیم! از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما فراهم سازد.» موسی گفت: «آیا غذای پست تر را به جای غذای بهتر انتخاب می کنید؟! (اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان) در شهری فرود آئید زیرا هر چه خواستید، در آنجا برای شما هست.» و (مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد و باز گرفتار خشم خدایی شدند چرا که آنان نسبت به آیات الهی، کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند. اینها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند. (*)»

2- ترجمه: «ولی بخاطر پیمان شکنی، آنها را از رحمت خویش دور ساختیم و دلهای آنان را سخت و سنگین نمودیم سخنان (خدا) را از موردش تحریف می کنند و بخشی از آنچه را به آنها گوشزد شده بود، فراموش کردند و هر زمان، از خیانتی (تازه) از آنها آگاه می شوی، مگر عده کمی از آنان ولی از آنها درگذر و صرف نظر کن، که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد! (*)»

ص:359

پیام ها

1. از پیمان شکنی بنی اسرائیل و عواقب آن عبرت بگیریم. (فَبِما نَقْضِهِمْ) ... (لَعَنَّاهُمْ)

2. پیمان شکنی، عامل محرومیّت از لطف الهی و زمینه ی پیدایش سنگدلی است.

(لَعَنَّاهُمْ) ... (جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِیَهً) و در آیه 77 سوره ی توبه نیز پیمان شکنی، سبب پیدایش نفاق است. (فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِی قُلُوبِهِمْ)

3. گروهی از بنی اسرائیل، همواره اهل خیانت بودند. (لا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلی خائِنَهٍ مِنْهُمْ)

4. پیامبر صلی الله علیه و آله دائماً بر اعمال و رفتار یهود ناظر بودند. (لا تَزالُ تَطَّلِعُ)

5. در برخورد با دشمن، انصاف را فراموش نکنیم. ((إِلَّا قَلِیلًا) یعنی همه ی بنی اسرائیل توطئه گر نبودند.)

6. عفو و صفح، از مصادیق احسان است. (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ) ... (الْمُحْسِنِینَ)

7. عفو و گذشت از کافر نیز احسان و نیکی است. (فَاعْفُ عَنْهُمْ) ... (إِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ)

8. نیکوکار، محبوب خداست. (إِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ)

3) سوره بقره: آیات 83- 86

(... ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ إِلَّا قَلِیلًا مِّنکُمْ وَ أَنتُم مُّعْرِضُونَ (*) وَ إِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَکُمْ لَا تَسْفِکُونَ دِمَاءَکُمْ وَ لَا تخْرِجُونَ أَنفُسَکُم مِّن دِیَارِکُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنتُمْ تَشْهَدُونَ (*) ثُمَّ أَنتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَکُمْ وَ تخْرِجُونَ فَرِیقًا مِّنکُم مِّن دِیَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَیْهِم بِالْاثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ إِن یَأْتُوکُمْ أُسَارَی تُفَدُوهُمْ وَ هُوَ محرَّمٌ عَلَیْکُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْکِتَابِ وَ تَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن یَفْعَلُ ذَالِکَ مِنکُمْ إِلَّا خِزْیٌ فِی الْحَیَوهِ الدُّنْیَا وَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ یُرَدُّونَ إِلَیَ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللهُ

بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (*) أُوْلَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُاْ الْحَيَوةَ الدُّنْيَا بِالآخِرَهِ فَلَا يخُفَّفُ عَنهُمُ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ (*)) (1)

پیام ها

1. تمام احکام اعتقادی، اخلاقی و فقهی، میثاق و عهد خدا با انسان است. بعد از «مِیثاقَ» سخن از عقیده توحیدی، احسان به والدین، نماز و زکات آمده است.

2. برای اطمینان از انجام کارهای مهم، سفارش و فرمان کافی نیست، میثاق و عهد لازم است. (أَخَذْنا مِیثاقَکُمْ)

3. امنیت جان و وطن، سفارش همه مکاتب الهی است. (لا تَسْفِکُونَ)، (لا تُخْرِجُونَ)

4. علاقه به وطن، یک حقّ فطری و طبیعی است و سلب این حقّ، ظلم آشکار است.

(وَ لا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ)

5. جامعه به منزله ی پیکری واحد است که افراد آن، اعضای این پیکرند. (دِماءَکُمْ)، (أَنْفُسَکُمْ) از کلمه (دِماءَکُمْ) و (أَنْفُسَکُمْ) استفاده می شود، کشتن یا اخراج دیگری درواقع کشتن و اخراج خود است.

1- ترجمه: «سپس (با اینکه پیمان بسته بودید) همه شما- جز عده کمی- سرپیچی کردید و (از وفای به پیمان خود) روی گردان شدید. (*) و هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون هم را نریزید و یکدیگر را از سرزمین خود، بیرون نکنید. سپس شما اقرار کردید (و بر این پیمان) گواه بودید. (*) اما این شما هستید که یکدیگر را می کشید و جمعی از خودتان

را از سرزمینشان بیرون می کنید و در این گناه و تجاوز، به یکدیگر کمک می نمایید (و اینها همه نقض پیمانی است که با خدا بسته اید) در حالی که اگر بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما آیند، فدیه می دهید و آنان را آزاد می سازید! با اینکه بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید و به بعضی کافر می شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز به شدیدترین عذابها گرفتار می شوند؛ و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست. (*) اینها همان کسانند که آخرت را به زندگی دنیا فروخته اند از این رو عذاب آنها تخفیف داده نمی شود و کسی آنها را یاری نخواهد کرد. (*)»

ص:360

6. قرآن، کشتنِ دیگران را، به کشتن نفسِ خود تعبیر کرده است تا بگوید دیگر کشی، خودکشی است و افراد یک جامعه همچون اعضای یک پیکرند. (تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ)

7. یاری رسانی و همکاری در گناه و تجاوز، ممنوع است. (تَظاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ)

8. در احادیث آمده است: اگر کسی ستمگر را در ظلم و ستم راهنمایی و کمک کند، در دوزخ قرین «هامان» وزیر فرعون خواهد بود؛ و حتّی آماده کردن دوات و قلم برای ستمگر، جایز نیست.

9. علامت ایمان، عمل است و اگر کسی به دستورات دین عمل نکند، گویا ایمان ندارد.

(أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ)

10. قرآن، به جای انتقاد از اینکه چرا بعضی دستورات را عمل می کنید و بعضی را رها می کنید، فرموده است: چرا به بعضی ایمان می آورید و به بعضی کفر می ورزید.

11. نشانه ی ایمان واقعی، عمل به دستوراتی است که برخلاف سلیقه های شخصی انسان باشد وگرنه انجام دستوراتِ مطابق میل انسان، نشانی از میزان ایمان واقعی ندارد. (تَقْتُلُونَ)، (تُفادُوهُمْ)

(در کشتن یکدیگر به تورات کاری ندارید، ولی در آزادسازی اسیران اهل ایمان می شوید!)

12. کفر به بعضی از آیات، درواقع کفر به تمام احکام است؛ و به همین جهت جزای کسانی که به قسمتی از آیات عمل نکنند، خواری دنیا و عذاب قیامت خواهد بود.((خِزْیٌ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا) (یُرَدُّونَ إِلی أَشَدِّ الْعَذابِ))

13. انسان، آزاد است و حقّ انتخاب دارد. تمام آیاتی که می فرماید: انسان دنیا را خرید و آخرت را فروخت، دلیل این هستند که انسان مجبور نیست، بلکه اختیار دارد و خود بافکر و مقایسه، می سنجد و انتخاب می کند. (اشْتَرَوُا)

14. همه در برابر قانون الهی یکسان هستند. (فَلا یُخَفَّفُ) اینکه بنی اسرائیل خود را نژادِ برتر، فرزند و محبوب خدا می دانند، گمان و وهمی بیش نیست. قهر الهی برای هیچ انسان و نژادی که در مسیر لجاجت و کفر است، استثنا برنمی دارد.

15. دنیاطلبی، یکی از انگیزه های قتل است. ((تَقْتُلُونَ أَنْفُسَکُمْ) (اشْتَرَوُا الْحَیاهَ الدُّنْیا))

4) سوره بقره: آیات 64

(ثُمَّ تَوَلَّيْتُم مِّن بَعْدِ ذَالِكَ فَلَوْ لَا فَضْلُ الله عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنتُم مِّنَ الخَاسِرِينَ (*)) (1)

پیام ها

1. انسانِ غافل، مهم ترین تهدیدها را فراموش می کند. (ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ)

2. نومید نشوید، زیرا که خداوند با متخلّفان نیز بافضل و رحمت برخورد می کند. (فَلَوْ لا فَضْلُ الله عَلَيْكُمْ)

3. نجات از خسارت، در سایه ی فضل و رحمت الهی است.

(فَلَوْ لا فَضْلُ الله عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخاسِرِينَ)

5) سوره ی مائده: آیات 20 – 26

(وَ إِذْ قَالَ مُوسىَ لِقَوْمِه يَاقَوْمِ اذْكُرُواْ نِعْمَةَ الله عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنبِيَاءَ وَ جَعَلَكُم مُّلُوكاً وَ ءَاتَئكُم مَّا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ (*) يَاقَوْمِ ادْخُلُواْ الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ الله لَكُمْ وَ لَا تَرْتَدُّواْ عَلىَ أَدْبَارِكُمْ فَتَنقَلِبُواْ خَسِرِينَ (*) قَالُواْ يَامُوسىَ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتىَ يخَرُجُواْ مِنْهَا فَإِن يخَرُجُواْ مِنهْا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (*) قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يخَافُونَ أَنْعَمَ الله عَلَيهْمَا ادْخُلُواْ عَلَيهْمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَلِبُونَ وَ عَلىَ الله فَتَوَكَّلُواْ إِن

1- ترجمه: «سپس شما پس از این، روگردان شدید و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود، از زیانکاران بودید. (*)»

كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (*) قَالُواْ يَمُوسىَ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُواْ فِيهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَ رَبُّكَ فَقَتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَعِدُونَ (*) قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ أَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَ بَينَ الْقَوْمِ الْفَسِقِينَ (*) قَالَ فَإِنَّهَا محُرَّمَةٌ عَلَيهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (*)) (1)

پیام ها

1. برای دعوت مردم، باید از اهرم عاطفه استفاده کرد. (یا قَوْمِ)

2.باید پیش از دستورات الهی، مردم را با ذکر الطاف الهی، آماده کنیم. (اذْكُرُوا نعمت الله)...(در این آیه ذکر نعمت هاست و در آیه ی بعد یک فرمان مهم صادرشده است)

3. از بزرگ ترین نعمت ها، نعمت نبوّت، حکومت و قدرت است. (إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِياءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً ...)

4. از وظایف انبیا، یادآوری نعمت های الهی به مردم است. (اذْكُرُوا نعمت الله)

5. قبل از حضرت موسی علیه السلام نیز در میان بنی اسرائیل پیامبرانی وجود داشته که حضرت موسی علیه السلام وجود آنان را به عنوان نعمت یادآوری می کند. (جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِياءَ)

6. انبیا از زمینه سازان حاکمیّت و استقلال بوده اند. (جمله (جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِياءَ) قبل ازجمله (جَعَلَكُمْ مُلُوكاً) آمده است.)

7. از تاریخ عبرت بگیریم. قوم موسی پس از برخورداری از لطف ویژه الهی و رسیدن به حکومت، گرفتار ذلت و مسکنت شدند. «لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ) به (باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ الله) تبدیل شد.

8. رابطه ی رهبر و مردم، باید عمیق و عاطفی باشد. (یا قَوْمِ)

9. سرزمین های مقدّس را باید از چنگ نااهلان بیرون آورد. (ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ)

10. همه جای زمین یکسان نیست، برخی جاها قداست دارد. (الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ)

11. ممنوعیّت عقب نشینی از جنگ، نشانه ی روحیه ی عصیانگری گروهی از بنی اسرائیل است.

(لا تَرْتَدُّوا عَلى أَدْبارِكُمْ)

12. فرار از جبهه، حرام است. ((ادْخُلُوا) ... (وَ لا تَرْتَدُّوا))

13. برخورداری از نعمت های الهی، مسئولیت دارد. (جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِياءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً) ... (ادْخُلُوا)

14. از مصادیق و نمونه های خسارت، محرومیّت از مکان های مقدّس است.

((ادْخُلُوا) ... (وَ لا تَرْتَدُّوا) ... (فَتَنْقَلِبُوا خاسِرِينَ))

15. بودن نااهلان درجایی، دلیل کناره گیری افراد شایسته نیست.

((يا قَوْمِ ادْخُلُوا)

... (فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْها فَإِنَّا داخِلُونَ))

16. باید دشمن را بیرون کرد، نه آنکه صبر کرد تا خودش بیرون رود. (فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْها فَإِنَّا داخِلُونَ)

1- ترجمه: «(به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکّر شوید هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرار داد (و زنجیر بندگی و اسارت فرعونی را شکست) و شما را حاکم و صاحب اختیار خود قرار داد و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ یک از جهانیان نداده بود! (*) ای قوم! به سرزمین مقدّسی که خداوند برای شما مقرّر داشته، وارد شوید! و به پشت سر خود بازنگردید (و عقب گرد نکنید) که زیانکار خواهید بود!» (*) گفتند: «ای موسی! در آن (سرزمین)، جمعیّتی (نیرومند و) ستمگرند و ما هرگز وارد آن نمی شویم تا آنها از آن خارج شوند اگر آنها از آن خارج شوند، ما وارد خواهیم شد!» (*)(ولی) دو نفر از مردانی که از خدا می ترسیدند و خداوند به آنها، نعمت (عقل و ایمان و شهامت) داده بود، گفتند: «شما وارد دروازه شهر آنان شوید! هنگامی که وارد شدید، پیروز خواهید شد؛ و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید!» (*)(بنی اسرائیل) گفتند: «ای موسی! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد! تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همین جا نشسته ایم»! (*) (موسی) گفت: «پروردگارا! من تنها اختیار خودم و برادرم را دارم، میان ما و این جمعیّت گنهکار، جدایی بیفکن!» (*) خداوند (به موسی) فرمود: «این سرزمین (مقدس) تا چهل سال بر آنها ممنوع است (و به آن نخواهند رسید) پیوسته در زمین (در این بیابان)، سرگردان خواهند بود و در باره (سرنوشت) این جمعیّت گنهکار، غمگین مباش!» (*)»

ص:362

17. راحت طلبی، ممنوع است باید اقدام کرد و امداد خواست تا دشمن را بیرون راند. (انتقاد قرآن از بنی اسرائیل که گفتند: (إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها)

18. توقّع پیروزی بدون مبارزه، تفکّری نادرست است. (فَإِنْ یَخْرُجُوا مِنْها فَإِنَّا داخِلُونَ)

19. بدتر از نافرمانی، جسارت و لجاجت است. (لَنْ نَدْخُلَها)(با توجّه به اینکه در حرف «لَنْ» ایهام جسارت است.)

20. خداترسی، زمینه ی فراهم شدن الطاف و نعمت های الهی است. (یَخافُونَ أَنْعَمَ الله ...)

21. آنکه از خدا بترسد، احساس مسئولیت می کند و پیروی از فرمان پیامبر خدا را واجب می داند و در برابر قدرت های دیگر تسلیم نمی شود.((یَخافُونَ أَنْعَمَ الله) ... (ادْخُلُوا))

22. خداترسی، زمینه ی شجاعت و جرئت و عمل است. (یَخافُونَ) ... (ادْخُلُوا)

23. خداترسی، نعمتی الهی است. (یَخافُونَ أَنْعَمَ الله عَلَیْهِمَا)

24. هنگام حمله، باید به رزمندگان روحیه داد. (فَإِنَّکُمْ غالِبُونَ)

25. خوف الهی و تقوا، به انسان بصیرت و نیروی تحلیل صحیح و روشن از مسائل می دهد.

((یَخافُونَ) ... (فَإِنَّکُمْ غالِبُونَ))

26. توکّل، باید مخلصانه و تنها بر خدا باشد. (عَلَی الله فَتَوَکَّلُوا)

27. اگر اهل ایمان باشهامت وارد شوند، منحرفان میدان را ترک می کنند. (فَإِذا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غالِبُونَ)

28. اصل در موفقیت تنها امکانات مادّی نیست، بلکه ایمان و توکّل، تصمیم و جرئت نیز لازم است.

(ادْخُلُوا) ... (وَ عَلَى اللهِ فَتَوَكَّلُوا)

29. توکّل به تنهایی کافی نیست، بلکه همراه با تلاش ما را به مقصد می رساند. ((ادْخُلُوا) ... (فَتَوَكَّلُوا))

30. توکّل، نشانه ی ایمان و کلید نجات از بن بست ها و ترس هاست. (فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ ...)

31. از شما حرکت، از خدا برکت و نصرت.

(فَإِذا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غالِبُونَ وَ عَلَى اللهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)

32. توکّل، تنها به لفظ نیست، بلکه روحیه ای برخاسته از ایمان است. (فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)

33. بنی اسرائیل، نمونه ی بی ادبی، بهانه جویی، ضعف و رفاه طلبی بودند. (يا مُوسى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها أَبَداً) .

34. در کلمه (لَنْ نَدْخُلَها)، جسارت آنان در مقابل فرمان خدا آشکار است.

35. در کلمه ی (أَبَداً)، اصرار بر جسارت دیده می شود.

36. در کلمه ی (فَاذْهَبْ)، توهین به حضرت موسی علیه السلام مشاهده می شود.

37. در کلمه ی (ربُّکَ)، توهین به ذات پروردگار وجود دارد و نشانگر ضعف ایمان آنان است.

38. (قاعِدُونَ)، رفاه طلبی آنان را می رساند، نه عزّت جویی را.

39. مردم باید خود به اصلاح جامعه بپردازند، نه آنکه تنها از خداوند و رهبران دینی توقّع اصلاح داشته باشند. (فَقاتِلا إِنَّا هاهُنا قاعِدُونَ)

40. آرزوی پیروزی بدون کوشش، خردمندانه نیست. (فَقاتِلا إِنَّا هاهُنا قاعِدُونَ)

41. غالب دعاهای قرآنی با استمداد از اسم ربّ است. (قالَ رَبِّ ...)

42. در حالی همه ی مردم از ما بریده اند، به نجات دهنده ی اصلی متوسّل شویم.

(فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ) ... (قالَ رَبِّ ...)

43. شکایت پیامبران به خداوند و نفرین، وقتی است که از ایمان و اطاعت مردم مأیوس شوند. (رَبِّ إِنِّی ...)

44. سرپیچی از جهاد، فسق است. (فَافْرُقْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ)

ص:363

45. یکی از بلاهای اجتماعی دور شدن مردم از اولیای خدا و محروم شدن از فیض وجودشان است.

(فَافْرُقْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِينَ)

46. یکی از بلاها و سختی های مؤمنان، زندگی با فاسقان و در میان آنان بودن است.

(فَافْرُقْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِينَ)

47. کیفر فرار از جنگ، محرومیّت است. (فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ)

48. سرگردانی، نوعی عذاب برای فاسقان است. (يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ)

49. قاعدین و فراریان از جبهه، باید از بعضی امکانات و مزایا محروم باشند. (فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ)

50. انبیا، دلسوز مردم اند. (فَلا تَأْسَ)

51. برای فاسقان دلسوزی نکنید. (فَلا تَأْسَ)

6) سوره ی بقره: آیات 244 - 243

(أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَاكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (*) وَ قَتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ اعْلَمُواْ أَنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (*)) (1)

پیام ها

1. به تاریخ بنگریم و از آن درس بگیریم. (أَ لَمْ تَرَ)

2. در بیان تاریخ، آنچه مهم است عوامل عزّت و سقوط است، نه نام افراد و قبایل و مناطق.

(الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ)

3. آنجا که اراده خداوند باشد، فرار کارساز نیست. (فَقالَ لَهُمُ اللهُ مُوتُوا)

4. خداوند در همین دنیا بارها مردگان را زنده کرده است. (ثُمَّ أَحْياهُمْ)

5. فراز و نشیب ها، مرگ ومیرها، زادوولدها و زنده شدن های مجدّد، همه نمونه هایی از الطاف و فضل الهی است. (إِنَّ اللهَ لَذُو فَضْلٍ)

6. جهاد و مبارزه، زمانی ارزش دارد که برای خدا و درراه خدا باشد. جنگ از سر انتقام و برای اظهار قدرت و استثمار و کشورگشایی مقدّس نیست، بلکه ضد ارزش است. (قاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ)

7. جنگ درراه خدا، شکر نعمت حیات است. آیه قبل فرمود: خداوند آنان را زنده نمود، ولی شاکر نبودند؛ و این آیه می فرماید: درراه خدا پیکار کنید؛ بنابراین جهاد، نوعی شکر است. (لا يَشْكُرُونَ) (وَ قاتِلُوا)

8. اینکه ما در محضر خدا هستیم، قوی ترین عامل و انگیزه برای پیکار در میدان جنگ است. (سَمِيعٌ عَلِيمٌ)

9. برای فرار از جهاد، عذرتراشی نکنید. زیرا خداوند نیّت شمارا می داند و بهانه های شمارا می شنود.

(سَمِيعٌ عَلِيمٌ)

1- ترجمه: «آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند). خداوند به آنها گفت: بمیرید! (و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار داده بودند، مردند.) سپس خدا آنها را زنده کرد (و ماجرای زندگی آنها را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد.) خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند ولی بیشتر مردم، شکر (او را) بجا نمی آورند. (*) و در راه خدا، پیکار کنید! و بدانید خداوند، شنوا و داناست. (*)»

ص:364

ص:365

فصل چهارم: داستان قرار گرفتن کوه بالای سر 12 نقیب برای گرفتن میثاق 10 فرمان در 16 قسمت

«جدول خلاصه قسمت های این داستان»

شماره

عنوان قسمت ها به

ترتیب زمان

بر اساس

اشعار شاعران

.1

رفتن موسی به کوه و مناجات 40 روزه ی

دوّم، برای طلب آمرزش قومش و ترمیم لوح های شکسته و پیمان دوباره

روایات وتورات

.2

عکس العمل قوم بنی اسرائیل در

برابر اقدام موسی

تورات

.3

دستورات خداوند در کوه به موسی

در مناجات 40 روزه ی دوّم:

(35 مورد)

تورات

.

بیان مقررات قربانگاه

.

احکام رفتار با غلامان

تورات

.

احکام مجازات مجرمین

.

(قاتل عمدی و غیر عمدی)

تورات

.

قوانین اموال ودزدیها

تورات

.

قوانین اخلاقی ودینی

تورات

.

امر به عدل و انصاف و نهی از شهادت دروغ و رشوه و ظلم

تورات

.

احکام هفتمین سال و هفتمین روز

تورات

.

دستور برگزاری سه عید بزرگ (فطیر، حصاد، جمع آوری)

تورات

.

دستورجهاد با اموری ها و وعده ی نجات از بیابان سینا

در صورت

.

پیروی از این دستورات به همراه جهاد با اموریها

تورات

.

دستورساختن صندوق عهد به موسی در کوه سینا

تورات

.

دستورساختن خیمه ی عبادت به موسی

تورات

.

دستورساختن میز نان مقدّس به موسی

تورات

.

دستورساختن چراغدان به موسی

تورات

.

نحوه نگهداری از چراغ ها

تورات

.

صنعتگران عبادتگاه

تورات

.

دستور ساختن حیاط عبادتگاه به موسی

تورات

.

دستور ساختن حوض مفرغی به موسی

تورات

ص:366

· چگونگی هدایای عبادتگاه

تورات

.

میزان هدیه برای عبادتگاه

تورات

.

دستور ساختن قربانگاه به موسی

تورات

.

دستور ساختن قربانگاه بخور به موسی

تورات

.

دستور تهیّه ی بخور به موسی

تورات

.

دستور تهیّه ی روغن مسحه موسی

تورات

.

چگونگی دوختن لباس کاهنان (جلیقه ی ایفود، سینه بند،

ردای زیر ایفود و نیم تاج ولباس زیر)

تورات

.

چگونگی برگزاری مراسم تقدیس هارون و پسرانش به منصب

کهانت

تورات

.

هدایای روزانه

تورات

.

قوانین روز سبت و استراحت

تورات

.

لاویان برای خدمت به کاهنان انتخاب می شوند

تورات

.

وظایف طایفه های لاویان

تورات

.

پاکسازی اردوگاه از جزامیان

تورات

.

جبران خسارت و گناه افراد

تورات

.

قانون درباره ی زنانی که مورد سوء ظنّ شوهران خود قرار

دارند

تورات

.

مقررات نذر در قربانی ها

تورات

.

دعای برکت توسّط هارون و پسرانش

تورات

.4

پایان مناجات موسی در کوه:

موسی پس از چهل روز با چهره ای نورانی

از کوه خارج می شود درحالی که

نقاب زده بود

تورات

.5

قربانی در پای کوه برای تثبیت

عهد

تورات

.6

ابلاغ تمام قوانین توسّط موسی

به بنی اسرائیل:

تورات

.

ابلاغ دستور رفتن به سرزمین اموری ها وکنعان به بنی اسرائیل

.

بیان مقررات روز سبت توسّط موسی به بنی اسرائیل

تورات

.

بیان چگونگی هدایا برای خیمه ی عبادت توسّط موسی به

بنی اسرائیل

تورات

.

بیان مقررات ساختن عبادتگاه توسّط موسی به بنی اسرائیل

تورات

.7

قبول نکردن پیمان ها توسط بنی اسرائیل

قرآن و روایات وتورات

صفی علیشاه

.8

قرارگرفتن کوه طور بالای سر 12

نقیب بنی اسرائیل

قرآن

صفی علیشاه

.9

عکس العمل نقبا پس از دیدن

صحنه ی عذاب الهی

قرآن

صفی علیشاه

ص:367

.10

سخنان موسی به 12 نقیب

قرآن و روایات

صفی علیشاه

.11

توبه ی نقبا وبرطرف شدن عذاب

قرآن

-

.12

سخن خداوند پس از پیمان گرفتن

از 12 نقیب

قرآن

صفی علیشاه

.13

آغازعمل به دستورات خداوند:

تورات

.

بنی اسرائیل هدیه تقدیم می کنند

تورات

.

آغاز کارصنعتگران هنرمند

تورات

.

ساختن صندوق عهد

تورات

.

ساختن خیمه ی عبادت

تورات

.

ساختن حیاط خیمه ی عبادت

تورات

.

ساختن قربانگاه بخور

تورات

.

ساختن قربانگاه برای قربانی های سوختنی

تورات

.

ساختن حوض مفرغی

تورات

.

مقدار فلز در عبادتگاه

تورات

.

ساختن میز نان مقدّس

تورات

.

ساختن چراغدان

تورات

.

تهیّه ی روغن مسح و بخور

تورات

.

تهیّه ی لباس کاهنان

تورات

.

تکمیل عبادتگاه

تورات

.

برپا کردن خیمه و وقف آن(اولین روز، اولین ماه، سال

دوّم خروج)

تورات

.14

وقایع پس ازبرپا کردن خیمه ی

عبادت:

(نخستین روز ماه اوّل سال دوّم

خروج)

تورات

.

ابر روی خیمه

تورات

.

ابر آتشین بالای خیمه

تورات

.

هدایای تقدیمی برای تقدیس خیمه عبادت

تورات

.

قراردادن چراغ ها در خیمه ی عبادت

تورات

.

ملاقات باخدا در خیمه عبادت

تورات

.

اجرای عید پسح

تورات

.

نخستین سرشماری قوم اسرائیل (روز 14 ماه اوّل سال دوّم

خروج)

تورات

.

تعیین جایگاه قبایل دراردوگاه (روزاوّل ماه دوّم سال

دوّم خروج)

تورات

.

مراسم تقدیس هارون و پسرانش

تورات

.

تقدیم قربانی توسّط کاهنان

تورات

.

مرگ دو پسر هارون

تورات

ص:368

.

گناه ناداب وابیهو

تورات

.15

دستورات خداوند به موسی در

خیمه ی عبادت:

تورات

.

دستورساخت شیپورهای نقره ای برای جمع شدن قبایل بنی اسرائیل

کنار خیمه ی عبادت

.

دستور وقف لاویان وتطیهر آن ها

تورات

.

شیوه ی قربانی برای گناهان کاهنان و مردم در خیمه ی

عبادت: (11 مورد)

تورات

.

بیان مقررات اعیاد مقدّس توسّط خداوند در خیمه ی

عبادت:

(5 مورد)

تورات

.

بیان سایر قوانین:

(24 مورد)

تورات

.16

بررسی پیام های قرآنی 5 دسته

آیات

بقره:40

بقره:63

بقره: 93-96

مائده: 12

اعراف: 171- 169

ص:369

قسمت اوّل: رفتن موسی به کوه و مناجات 40 روزه ی دوّم، برای ترمیم لوح های شکسته و پیمان دوباره

در تورات آمده است:

– خداوند به موسی فرمود: دو لوح سنگی مثل لوح های اوّل که شکستی تهیّه کن تا دوباره ده فرمان را روی آن ها بنویسم. فردا صبح حاضر شو و از کوه سینا بالا بیا و بر قلّه ی کوه در حضور من بایست. هیچ کس با تو بالا نیاید و کسی هم در هیچ نقطه ی کوه دیده نشود.

– گلّه و رمه هم نزدیک کوه نچرند.

– موسی همان طور که خداوند فرموده بود: صبح زود برخاست و دو لوح سنگی مثل لوح های قبلی تراشید و آن ها را به دست گرفته، از کوه سینا بالا رفت.

– آنگاه خداوند در ابر نزول فرمود و کنار او ایستاد. سپس از برابر موسی عبور کرد و نام مقدّس خود را ندا داد و فرمود: «من خداوند هستم، خدای مهربان و رحیم، خدای دیر خشم و پُر احسان، خدای امین که به هزاران نفر رحمت می کنم و خطا و عصیان و گناه را می بخشم، ولی گناه را هرگز بی سزا نمی گذارم. انتقام گناه پدران را از فرزندان آن ها تا نسل چهارم می گیرم.»

– موسی در حضور خداوند به خاک افتاد و او را پرستش کرده، گفت: «خداوندا، اگر واقعاً مورد لطف تو قرارگرفته ام، استدعا می کنم که تو نیز همراه ما باشی. می دانم که این قوم

سرکشند، ولی از سر تقصیر ها و گناهان ما بگذر و بار دیگر ما را مثل قوم خاصّ خود بپذیر» (1)

این مطلب در جای دیگر از زبان حضرت موسی علیه السلام این چنین آمده است:

- من درحالی که 2 لوح قوانین خداوند را در دست داشتم، از کوه که شعله های آتش آن را فراگرفته بود، پایین آمدم. در آنجا چشمم به بُت گوساله شکلی افتاد که شما ساخته بودید!

- از این که چه زود از فرمان خداوند، خدایتان سرپیچی کرده، نسبت به او گناه ورزیدید! لوح ها را به زمین انداختم و در برابر چشمانتان آن ها را خُرد کردم.

- آنگاه به مدّت 40 شبانه روز دیگر، در حضور خداوند رو بر زمین نهادم، نه نانی خوردم و نه آبی نوشیدم، زیرا شما بر ضدّ خدا گناه کرده، او را به خشم آورده بودید.

- می ترسیدم از شدّت خشم، شمارا نابود کند، ولی یک بار دیگر خداوند، خواهش مرا اجابت کرد، هارون نیز درخطر بزرگی بود چون خداوند بر او غضبناک شده، می خواست او را بکشد، ولی من دعا کردم و خداوند او را بخشید. (2)

1- سفر اعداد ، اصحاح 34، آیات: 1- 27

2- سفر تثنیه، اصحاح 9، آیات:15- 20

- او به من فرمود: «برخیز و بنی اسرائیل را به سرزمینی که به پدرانشان وعده داده ام هدایت کن تا به آنجا داخل شده، آن را تصاحُب کنند.» (1)

ω ده فرمان بار دیگر نوشته می شود

– در آن هنگام خداوند به من فرمود: 2 لوح سنگی دیگر مانند لوح های قبلی بتراش و یک صندوق چوبی برای نگهداری آن ها بساز و لوح ها را همراه خود نزد من به کوه بیاور.

– من روی آن لوح ها، همان فرمان هایی را که روی لوح های اوّل بود و تو آن ها را شکستی، دوباره خواهم نوشت. آنگاه آن ها را در صندوق بگذار بنابراین من یک صندوق از چوب اقاقیا ساخته، 2 لوح سنگی مانند لوح های اوّل تراشیدم و لوح ها را برداشته، از کوه بالا رفتم. خدا دوباره ده فرمان را روی آن ها نوشت و آن ها را به من داد. (آن ها همان فرمان هایی بودند که وقتی همگی شما در پایین کوه جمع شده بودید، از درون آتش روی کوه به شما داده بود)

– آنگاه از کوه پایین آمدم و طبق فرمان خداوند لوح ها را در صندوقی که ساخته بودم گذاشتم.

– آن لوح ها تا امروز هم در آنجا قرار دارند. (2)

در روایات، اقدامات موسی برای ترمیم الواح شکسته این گونه بیان شده:

– (*) امام صادق علیه السلام فرمودند: موسی الواح خود را که از زبرجد بهشتی است در میان شکاف کوهی قرارداد و سپس آن کوه به یکدیگر پیوست و الواح را در سینه خود فروبرد بعدها گروهی از اهل یمن از کنار آن محل می گذشتند که ناگهان کوه از هم بازشده و الواح ظاهر گشت، یمنی ها نیز در مسیر خود به سوی حجاز آن تخته ها را به پیامبر صلی الله علیه و آله تحویل دادند. (3)

(*) «سدید» چنین روایت می کند: مردی از اهل یمن به حضور امام باقر علیه السلام رسید حضرت از وی در مورد صخره ای بزرگ که در یمن قرار دارد توضیح خواست آن مرد نیز محل دقیق تخته سنگ نامبرده را بیان نمود. امام باقر علیه السلام فرمودند: هر آن چیزی را که خداوند به انبیاء سلف عطا نمود در نزد پیامبر و ما اهل بیت است و از آن جمله است صحف ابراهیم و الواح موسی (صحف ابراهیم و موسی) (4)

(*) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: فرقان را بدان جهت به این نام خوانده اند چون به صورت آیات و سوره های متفرق در میان اوراق و الواح ثبت گشته است. (5)

1- سفر تثنیه ، اصحاح 10، آیات:10- 11

2- سفر تثنیه، اصحاح 10، آیات:1- 5

3- صفار، بصائر الدرجات، ص 160

4- کلینی، کافی، ج 1، ص 225؛ اعلی علیه السلام 19

5- ابن بابویه، علل الشرائع، ص 470

قسمت دوم: عکس العمل قوم بنی اسرائیل در برابر اقدام موسی

در تورات آمده است:

- وقتی قوم اسرائیل رعدوبرق و بالا رفتن دود را از کوه دیدند و صدای شیپور را شنیدند، از ترس لرزیدند. آن ها در فاصله ای دور از کوه ایستادند و به موسی گفتند: «تو پیام خدا را

بگیر و به ما برسان و ما اطاعت می کنیم. خدا مستقیماً با ما صحبت نکند، چون می ترسیم بمیریم.»

– موسی گفت: «نترسید چون خدا برای این نزول کرده که قدرت خود را بر شما ظاهر سازد تا از این پس از او بترسید و گناه نکنید» درحالی که همه ی قوم آنجا ایستاده بودند، دیدند که موسی به ظلمت غلیظی که خدا در آن بود، نزدیک شد. (1)

قسمت سوم: دستورات خداوند در کوه به موسی در مناجات 40 روزه ی دوّم

همانطور که در فصلهای گذشته اشاره کردیم در 10 روز اول ماه ذی الحجه تورات بر روی الواح سنگ یا یاقوت نازل شد اما موسی به دلیل عصبانی شدن از گوساله پرستی

3-1 بیان مقررات قربانگاه

– آنگاه خداوند از موسی خواست تا به قوم اسرائیل چنین بگوید:

– شما خود دیدید چگونه از آسمان با شما صحبت کردم، پس دیگر برای خود خدایانی از طلا و نقره نسازید و آن ها را پرستش نکنید. قربانگاهی که برای من می سازید باید از خاک زمین باشد. از گلّه و رمه ی خود قربانی های سوختنی و هدایای سلامتی روی این قربانگاه قربانی کنید. درجایی که من برای عبادت تعیین می کنم قربانگاه بسازید تا من آمده و شمارا در آنجا برکت دهم. اگر خواستید قربانگاه را از سنگ بنا کنید، سنگ ها را با ابزار نشکنید و نتراشید، چون سنگ هایی که روی آن ها ابزار به کاررفته باشد مناسب قربانگاه من نیستند.

– برای قربانگاه، پلّه نگذارید مبادا وقتی از پلّه ها بالا می روید عورت شما دیده شود. (2)

3-2 احکام رفتار با غلامان

سایر احکامی که باید اطاعت کنید این ها هستند:

- اگر غلامی عبرانی بخری، فقط باید شش سال تو را خدمت کند. سال هفتم باید آزاد شود بدون این که برای کسب آزادی خود قیمتی بپردازد. اگر قبل از اینکه غلام تو شود همسری نداشته باشد و در حین غلامی همسری اختیار کند، در سال هفتم فقط خودش آزاد شود.

1- سفر خروج، اصحاح20، آیات:18- 21

2- سفر خروج، اصحاح20، آیات: 22 – 26

ص:372

- امّا اگر قبل از اینکه غلام تو شود همسری داشته باشد، آنگاه هردوی آن ها در یک زمان آزاد شوند. ولی اگر اربابش برای او زن گرفته باشد و او از وی صاحب پسران و دخترانی شده باشد، آنگاه فقط خودش آزاد شود و زن و فرزندانش پیش او بمانند.

- اگر آن غلام بگوید: من ارباب و زن و فرزندانم را دوست دارم و آن ها را بر آزادی خود ترجیح می دهم، آن وقت اربابش او را پیش قضات قوم ببرد و در حضور همه، گوش او را با درفشی سوراخ کند تا ازآن پس همیشه غلام او باشد.

- اگر مردی دختر خود را به کنیزی بفروشد، آن کنیز مانند غلام در پایان سال ششم آزاد نشود

– اگر اربابش که آن کنیز را خریده و نامزد خودکرده است، از او راضی نباشد، باید اجازه دهد تا وی بازخرید شود. ولی حق ندارد او را به یک غیر اسرائیلی بفروشد، چون این کار در حقّ او خیانت شمرده می شود.

– اگر ارباب بخواهد کنیز را برای پسرش نامزد کند، باید مطابق رسوم دختران آزاد با او رفتار کند نه به رسم یک کنیز.

– اگر خودش با او ازدواج کند و بعد زن دیگری نیز بگیرد، نباید از خوراک و پوشاک و حقّ همسری او چیزی کم کند.

– اگر ارباب در رعایت این سه نکته کوتاهی کند، آن وقت آن کنیز آزاد است و می تواند بدون پرداخت قیمتی، او را ترک کند. (1)

3-3 مجازات مجرمین (قاتل عمدی و غیرعمدی)

– اگر کسی انسانی را طوری بزند که منجر به مرگ وی گردد، او نیز باید کشته شود.

– امّا اگر او قصد کشتن نداشته و مرگ، تصادفی بوده باشد، آن وقت مکانی برایش تعیین می کنم تا به آنجا پناهنده شده، بست بنشیند.

– ولی اگر شخصی عمد و با قصد قبلی به کسی حمله کند و او را بکشد، حتّی اگر به قربانگاه من نیز پناهند برده باشد، باید از بست بیرون کشیده، کشته شود.

– هرکه پدر یا مادرش را بزند باید کشته شود.

- هرکس انسانی را بدزدد، خواه او را به غلامی فروخته و خواه نفروخته باشد، باید کشته شود.

- اگر دو نفر باهم گلاویز بشوند و یکی از آن ها دیگری را با سنگ یا با مُشت چنان بزند که مجروح یا بستری شود امّا نمیرد و بعدازاینکه حالش خوب شد بتواند با کمک عصا راه برود، آن وقت ضارب بخشیده شود، به شرطی که تمام مخارج معالجه و تاوان روزهای بیکاری مجروح را تا وقتی که کاملاً خوب نشده بپردازد. (2)

- اگر کسی غلام یا کنیز خود را طوری با چوب بزند که منجر به مرگ او گردد، باید مجازات شود. امّا اگر آن غلام یا کنیز چند روزی پس از کتک خوردن زنده بماند، اربابش مجازات نشود، زیرا آن غلام یا کنیز به او تعلّق دارد.

- اگر عدّه ای باهم درگیر شوند و در جریان این دعوا، زن حامله ای را طوری بزنند که به سقط جنین او منجر شود، ولی به خود او آسیبی نرسد، ضارب هر مبلغی را که شوهر آن زن بخواهد و قاضی آن را تائید کند، باید جریمه بدهد.

- ولی اگر به خود او صدمه ای وارد شود باید همان صدمه، به ضارب نیز وارد گردد:

1- سفر خروج، اصحاح 21 آیات:1- 11

2- سفر خروج، اصحاح 21 آیات: 12- 36

- جان به عوض جان، چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان، دست به عوض دست، پا به عوض پا، داغ به عوض داغ، زخم به عوض زخم و ضرب به عوض ضرب.

- اگر کسی با واردکردن ضربه ای به چشم غلام یا کنیزش او را کور کند، باید او را به عوض چشمش آزاد کند.

- اگر کسی دندان غلام یا کنیز خود را بشکند باید او را به عوض دندانش آزاد کند.

- اگر گاوی به دختر یا پسری شاخ بزند و او را بکشد، همین حکم اجرا شود.

- امّا اگر گاو به غلام یا کنیزی شاخ بزند و او را بکشد، باید سی مثقال نقره به ارباب آن غلام یا کنیز داده شود و گاو هم سنگسار گردد.

- اگر کسی چاهی بکند و روی آن را نپوشاند و گاو یا الاغی در آن بیافتد، صاحب چاه باید قیمت آن حیوان را تمام به صاحبش بپردازد و حیوان مرده از آن او باشد.

- اگر گاوی گاو دیگری را بزند و بکشد، صاحبان آن دو گاو باید گاو زنده را بفروشند و قیمت آن را میان خود تقسیم کنند و هر یک از آن ها هم می تواند نیمی از گاو کشته شده را برای خود بردارد. ولی اگر گاوی که زنده مانده، سابقه ی شاخ زنی داشته و صاحبش آن را نبسته باشد، باید گاو زنده ای به عوض گاو کشته بدهد و گاو کشته شده را برای خود بردارد. (1)

3-4 قوانین اموال و دزدی ها

- اگر کسی گاو یا گوسفندی را بدزدد و بفروشد یا سر ببرد باید به عوض گاوی که دزدیده پنج گاو و به عوض گوسفند چهار گوسفند، پس بدهد.

- اگر از عهده ی پرداخت کامل غرامت برنیاید، در قبال این غرامت به غلامی فروخته شود.

- اگر دزد در حین دزدیدن گاو، گوسفند و یا اُلاغ دستگیر شود باید دو برابر ارزش حیوان دزدیده شده جریمه بدهد.

- اگر دزد به هنگام شب در حین عمل دزدی کشته شود، کسی که او را کشته است مجرم شناخته نمی شود، امّا اگر این قتل در روز واقع شود کسی که او را کشته است مجرم شناخته نمی شود. امّا اگر این قتل در روز واقع شود کسی که او را کشته مجرم است. اگر کسی چهارپایان خود را عمداً به داخل تاکستان شخص دیگری رها کند و یا آن ها را در مزرعه ی شخص دیگری رها کند و یا آن ها را در مزرعه ی شخص دیگری بچراند، باید از بهترین محصول خود، برابر خسارت وارده به صاحب تاکستان یا مزرعه غرامت بپردازد.

- اگر کسی در مزرعه اش آتشی روشن کند و آتش به مزرعه ی شخص دیگری سرایت کند و بافه ها یا محصول درو نشده و یا تمام مزرعه ی او را بسوزاند، آنکه آتش را افروخته است باید غرامت تمام خسارات وارده را بپردازد.

- اگر کسی پول یا شیئی را پیش شخصی به امانت گذاشت و آن امانت دزدیده شد، اگر دزد دستگیر شود، باید دو برابر آنچه را که دزدیده است عوض دهد. ولی اگر دزد گرفتار نشود، آن وقت شخص امانت دار را نزد قضات ببرند تا معلوم شود آیا خود او در امانت خیانت کرده است یا نه.

1- سفر خروج، اصحاح 21 آیات: 12- 36

ص:374

- هرگاه گاو، گوسفند، الاغ، لباس و یا هر چیز دیگری گم شود و صاحبش ادّعا کند که گمشده ی او پیش فلان شخص است، ولی آن شخص انکار کند، باید هر دو به حضور قضات بیایند و کسی که مقصّر شناخته شد دو برابر مالی که دزدیده شده، تاوان دهد.

- اگر کسی گاو یا الاغ یا گوسفند یا هر حیوان دیگری را به دست همسایه به امانت بسپارد و آن حیوان بمیرد یا آسیب ببیند و یا غارت شود و شاهدی در بین نباشد، آن همسایه باید سوگند بخورد که آن را ندزدیده است و صاحب مال باید سوگند او را بپذیرد و از گرفتن تاوان مال خودداری کند. ولی اگر حیوان یا مال امانتی از نزد امانت دار دزدیده شود، امانت دار باید به صاحب مال غرامت دهد.

- اگر احیاناً جانوری وحشی آن را دریده باشد، شخص امانت دار باید لاشه ی دریده شده را برای اثبات این امر نشان دهد که در این صورت غرامت گرفته نمی شود.

- اگر کسی حیوانی را از همسایه ی خود قرض بگیرد و آن حیوان آسیب ببیند یا کشته شود و صاحبش هم در آن زمان در آنجا حاضر نبوده باشد، قرض گیرنده باید عوض آن حیوان را بدهد. امّا اگر صاحبش در آنجا حاضر بوده باشد، احتیاجی به پرداخت تاوان نیست.

- اگر حیوان کرایه شده باشد، همان کرایه، غرامت را نیز شامل می شود. (1)

3-5 قوانین اخلاقی و دینی

- اگر مردی، دختر باکره ای را که هنوز نامزد نشده اغفال کند، باید مهریه ی دختر را پرداخته او را به عقد خود درآورد. ولی اگر پدر دختر با این ازدواج راضی نباشد، آن مرد باید فقط مهریه ی تعیین شده را به او بپردازد.

- زنی که جادوگری کند، باید کشته شود.

- هر انسانی که با حیوانی نزدیکی نماید، باید کشته شود.

- اگر کسی برای خدایی دیگر غیر از خداوند قربانی کند باید کشته شود.

- به شخص غریب ظلم نکنید به یادآورید که شما نیز در سرزمین مصر غریب بودید.

- از بیوه زن و یتیم بهره کشی نکنید، اگر بر آن ها ظلمی روا دارید و ایشان پیش من فریاد برآورند من به داد آن ها می رسم و بر شما خشمگین شده، شمارا به دست دشمنان هلاک خواهم نمود تا زنان شما بیوه شوند و فرزندانتان یتیم گردند.

- اگر به یکی از افراد قوم خود که محتاج باشد، پول قرض دادی، مثل یک رباخوار رفتار نکن و از او سود نگیر. اگر لباس او را گرفتی، قبل از غروب آفتاب آن را به او پس بده، چون ممکن است آن لباس تنها پوشش او برای خوابیدن باشد.

- اگر آن لباس را به او پس ندهی و او پیش من ناله کند من به داد او خواهم رسید، زیرا خدایی کریم هستم.

- به خدا کفر نگو و به رهبران قوم خود لعنت نفرست.

- نوبر غلات و عصیر انگور خود را به موقع به حضور من بیاور.

1- سفر خروج، اصحاح 22 آیات:1- 15

ص:375

- برای پسر ارشد خود عوض بده نخست زاده های نر گاوان و گوسفندان خود را به من بده.

- بگذار این نخست زاده ها یک هفته پیش مادرشان بمانند و در روز هشتم آن ها را به من بده.

- شما قوم مقدّس من هستید، پس گوشت حیوانی را که به وسیله ی جانور وحشی دریده شده، نخورید، آن را پیش سگان بیندازید. (1)

3-6 امر به عدل و انصاف و نهی از شهادت دروغ و رشوه و ظلم

- خبر دروغ را منتشر نکن و با دادن شهادت دروغ، با خطاکار همکاری منما.

- دنباله رو جماعت در انجام کار بد مشو. وقتی در دادگاه در مقام شهادت ایستاده ای تحت تأثیر نظر اکثریت، عدالت را پایمال نکن؛ و از کسی صرفاً به خاطر این که فقیر است طرفداری منما.

- اگر به گاو یا الاغ گمشده ی دشمن خود برخوردی، آن را پیش صاحبش برگردان.

- اگر الاغ دشمنت را دیدی که در زیر بارافتاده است، بی اعتنا از کنارش رد نشو، بلکه به او کمک کن تا الاغ خود را از زمین بلند کند.

- در دادگاه، حقّ شخص فقیر را پایمال نکن.

- تهمت ناروا به کسی نزن و نگذار شخص بی گناه به مرگ محکوم شود.

- من کسی را که عدالت را زیر پا گذارد بی سزا نخواهم گذاشت.

- رشوه نگیر، چون رشوه چشمان بینایان را کور می کند و راست گویان را به دروغ گویی وامی دارد و به اشخاص غریب ظلم نکن چون خود تو در مصر غریب بودی و از حال غریبان آگاهی. (2)

3-7 احکام هفتمین سال و هفتمین روز

- در زمین خود شش سال کِشت و زرع کنید و محصول آن را جمع نمایید. امّا در سال هفتم بگذارید زمین استراحت کند و آنچه را که در آن می روید واگذارید تا فقرا از آن استفاده کنند و آنچه از آن باقی بماند حیوانات صحرا بخورند.

- این دستور در مورد باغ انگور و باغ زیتون نیز صدق می کند.

- شش روز کارکنید و در روز هفتم استراحت نمایید تا غلامان و کنیزان و غریبانی که برایتان کار می کنند و حتّی چارپایانشان بتوانند استراحت نمایند ازآنچه که به شما گفته ام اطاعت کنید، نزد خدایان غیر، دعا نکنید و حتّی اسم آن ها را بر زبان نیاورید. (3)

3-8 دستور برگزاری سه عید بزرگ (فطیر، حصاد، جمع آوری)

- هرسال این سه عید را به احترام من نگهدارید.

- عید فطیر: همان طور که قبلاً دستور دادم در این عید هفت روز نان فطیر بخورید.

1- سفر خروج، اصحاح 22 آیات: 16- 31

2- سفر خروج، اصحاح 23 آیات:1- 9

3- سفر خروج، اصحاح 23 ، آیات: 10- 13

ص:376

- این عید را به طور مرتّب در ماه «ابیب» هرسال برگزار کنید، چون در همین ماه بود که از مصر بیرون آمدید، در این عید همه ی شما باید به حضور من هدیه بیاورید.

- عید حصاد: آن وقتی است که شما باید نوبر محصولات خود را به من تقدیم کنید.

- عید جمع آوری: این عید را در آخر سال، هنگام جمع آوری محصول برگزار کنید.

- هرسال در این سه عید، تمام مردان بنی اسرائیل باید در حضور خداوند حاضر شوند.

- خون حیوان قربانی را همراه با نان خمیرمایه دار به من تقدیم نکنید.

- نگذارید پیه قربانی هایی که به من تقدیم کرده اید تا صبح باقی بماند.

- نوبر هر محصولی را که درو می کنید، به خانه ی خداوند، خدایتان بیاورید.

- بزغاله را در شیر مادرش نپزید. (1)

3-9 دستور جهاد با اموری ها و وعده ی نجات از بیابان سینا در صورت پیروی از این دستورات به همراه جهاد با اموری ها

– من فرشته ای پیشاپیش شما می فرستم تا شمارا به سلامت به سرزمینی هدایت کند که برای شما آماده کرده ام. به سخنان او توجّه کنید و از دستوراتش پیروی نمایید.

– از او تمرّد نکنید چون تمرّد شمارا نخواهد بخشید، زیرا او نماینده ی من است.

– اگر مطیع او باشید و تمام دستورات مرا اطاعت کنید، آنگاه من دشمن دشمنان شما خواهم شد.

– فرشته ی من پیشاپیش شما خواهد رفت و شمارا به سرزمین اموری ها،

– حیتی ها، فرزی ها، کنعانی ها، حوی ها و یبوسی ها هدایت خواهد کرد و من آن ها را هلاک خواهم نمود.

– بت های آن ها را سجده و پرستش نکنید و مراسم ننگین آن ها را به جا نیاورید. این قوم ها را نابود کنید و بت هایشان را بشکنید.

– خداوند خدای خود را عبادت کنید و او نان وآب شمارا برکت خواهد داد و بیماری را از میان شما دور خواهد کرد.

– در میان شما سقط جنین و نازایی وجود نخواهد داشت. او به شما عمر طولانی خواهد بخشید.

– به هر سرزمینی که هجوم برید، ترس خداوند بر مردمانش مستولی خواهد شد و آن ها از برابر شما خواهند گریخت.

– من زنبورهای سرخ می فرستم تا قوم های حوی، کنعانی و حیتی را از حضور شما بیرون کنند

– البته آن قوم ها را تا یک سال بیرون نخواهم کرد، مبادا زمین خالی و ویران گردد و حیوانات درنده بیش ازحد زیاد شوند.

– این قوم ها را به تدریج ازآنجا بیرون می کنم تا کم کم جمعیت شما زیاد شود و تمام زمین را پُر کند. مرز سرزمین شمارا از دریای سرخ تا کرانه ی فلسطین و از صحرای جنوب تا رود فرات وسعت می دهم و به شما کمک می کنم تا ساکنان آن سرزمین را شکست داده بیرون کنید.

1- سفر خروج، اصحاح 23 آیات:14- 19

ص:377

– با آن ها و خدایان ایشان عهد نبندید و نگذارید در میان شما زندگی کنند، مبادا شمارا به بت پرستی کشانده، به مصیبت عظیمی گرفتار سازند ... (1)

3-10 دستور ساختن صندوق عهد به موسی علیه السلام

– خداوند به موسی فرمود: صندوقی از چوب اقاقیا بساز که درازای آن 125 سانتی متر و پهنا و بلندی آن هرکدام 75 سانتی متر باشد.

– بیرون و درون آن را با طلای خالص بپوشان و نواری از طلا دور لبه ی آن بکش. برای این صندوق چهار حلقه از طلا آماده کن و آن ها را در چهارگوشه ی قسمت پایین آن

متّصل نما، یعنی در هر طرف دو حلقه، دو چوب بلند که از درخت اقاقیا تهیه شده باشد باروکش طلا بپوشان و آن ها را برای برداشتن صندوق در داخل حلقه های دو طرف صندوق بگذار. این چوب ها درون حلقه های «صندوق عهد» بماند و از حلقه ها خارج نشود.

– وقتی ساختن صندوق عهد به پایان رسید، آن دو لوح سنگی را که دستورات و قوانین روی آن کنده شده به تو می سپارم تا در آن بگذاری.

– سرپوش صندوق عهد را به درازای 125 سانتی متر و پهنای 75 سانتی متر از طلای خالص درست کن. این سرپوش «تخت رحمت» است برای کفّاره ی گناهان شما.

– دو مجسمه ی فرشته از طلا در دو سر تخت رحمت بساز. فرشته ها را طوری روی تخت رحمت بساز که با آن یکپارچه باشد.

– مجسمه ی فرشته ها، باید رو به روی هم و نگاهشان به طرف تخت و بال هایشان بر بالای آن گسترده باشد.

– تخت رحمت را روی صندوق نصب کن و لوح های سنگی را که به تو می سپارم در آن صندوق بگذار.

– آنگاه من در آنجا با تو ملاقات خواهم کرد و از میان دو فرشته ای که روی تخت رحمت قرارگرفته اند با تو سخن خواهم گفت و دستورات لازم برای بنی اسرائیل را به تو خواهم داد. (2)

3-11 دستور ساختن خیمه ی عبادت به موسی علیه السلام

- خیمه ی عبادت را با 10 پرده از کتان لطیف ریزبافت و نخ های آبی، ارغوانی و قرمز درست کن: هر یک از پرده ها 14 متر درازا و 2 متر پهنا داشته باشد و روی آن ها نقش فرشتگان با دقّت گلدوزی شود.

- 10 پرده را پنج پنج به هم بدوز به طوری که دو قطعه ی جداگانه تشکیل دهند.

- برای وصل کردن این دو قطعه ی بزرگ، در لبه ی آخرین پرده ی هر قطعه، با نخ آبی جاتکمه درست کن بعد 50 تکمه از طلا برای پیوستن دو قطعه پرده به همدیگر درست کن تا

- پرده های دورخیمه به صورت یکپارچه درآید. (3)

1- سفر خروج ، اصحاح 23 آیات:20 – 33

2- سفر خروج، اصحاح 25، آیات:10- 22

3- سفر خروج، اصحاح 26، آیات: 1- 36

- پوشش سقف عبادتگاه را به شکل چادر بباف:

- 11 قطعه پارچه که از پشم بُز تهیه شده باشد، هرکدام به طول 15 متر و به عرض 2 متر بگیر؛ 5 تا از آن قطعه ها را به هم بدوز تا یک قطعه ی بزرگ تشکیل شود.

- شش قطعه ی دیگر را نیز به همین ترتیب به هم بدوز.

- (قطعه ی ششم از قسمت بالای جلو خیمه ی مقدّس آویزان خواهد شد)

- در حاشیه ی هر یک از این دو قطعه ی بزرگ 50 جاتکمه بازکن و آن ها را با 50 تکمه ی مفرغی به هم وصل کن تا بدین گونه دو قطعه ی بزرگ به هم وصل شوند.

- این پوشش خیمه از پُشت نیم متر و از جلو هم نیم متر آویزان باشد.

- دو پوشش دیگر درست کن یکی از پوست قوچ که رنگش سرخ شده باشد و دیگری از پوست خز و آن ها را به ترتیب روی پوشش اوّلی بینداز بدین ترتیب سقف عبادتگاه تکمیل می شود.

- چوب بست خیمه ی عبادت را از تخته های چوب اقاقیا بساز، درازای هر تخته 5 متر و پهنای آن 75 سانتی متر باشد.

- تخته ها را به طور عمودی قرار بده.

- در هر طرف تخته، زبانه ای باشد تا با تخته ی پهلویی جفت شود.

- تخته های لازم برای عبادتگاه باید بدین تعداد باشد:

- 20 تخته با 40 پایه ی نقره ای برای قسمت جنوبی که زیر هر تخته دوپایه ی نقره ای قرار گیرد تا زبانه ها را نگهدارند؛

- 20 تخته ی دیگر با 40 پایه ی نقره ای برای قسمت شمالی که در قسمت پایین هرکدام از آن ها هم دوپایه ی نقره ای باشد.

- 6 تخته برای سمت غربی پُشت خیمه.

- 2 تخته ی دیگر برای گوشه های پُشت خیمه، این 2 تخته باید از بالا و پایین به وسیله ی حلقه ها به تخته ها وصل شوند.

- پس جمعاً در انتهای عبادتگاه باید 8 تخته با 16 پایه ی نقره ای باشد، زیر هر تخته دوپایه.

- پشت بندهایی از چوب اقاقیا بساز تا به طور اُفُقی تخته ها را نگه دارند:

- 5 تیر پشت بند، برای تخته هایی که در یک سمت قرار دارند.

- 5 تیر برای تخته های سمت دیگر.

- 5 تیر برای تخته هایی که در طرف غربی انتهای خیمه قرار دارند.

- تیر وسطی باید به طور سرتاسری از وسط تخته ها بگذرد.

- روکش تمام تخته ها از طلا باشد.

- برای نگه داشتن تیرها، حلقه هایی از طلا بساز. تیرها را نیز با روکش طلا بپوشان.

- می خواهم این خیمه را درست همان طور بسازی که طرح و نمونه ی آن را در بالای کوه به تو نشان دادم.

- در داخل خیمه، یک پرده از کتان لطیف ریزبافت و نخ های آبی، ارغوانی و قرمز درست کن و نقش فرشتگان را با دقّت روی آن گلدوزی نما.

- 4 ستون از اقاقیا با روکش طلا که 4 قلّاب طلا هم داشته باشد برپا کُن.

- ستون ها باید در چهارپایه ی نقره ای قرار گیرند.

- پرده ها را به قلّاب ها آویزان کُن.

ص:379

- این پرده باید بین «قدس» و «قدس الاقداس» آویزان شود تا آن دو را از هم جدا کند.

- صندوق عهد را که دو لوح سنگی در آن است، در پُشت این پرده قرار بده «صندوق عهد» را با «تخت رحمت» که روی آن قرار دارد در «قدس الاقداس» بگذار

- میز و چراغدان را در مقابل هم بیرون پرده قرار بده، به طوری که چراغدان در سمت جنوبی و میز در سمت شمالی قدس باشد.

- یک پرده ی دیگر برای در عبادتگاه از کتان لطیف ریزبافت که با نخ های آبی، ارغوانی و قرمز گلدوزی شده باشد، تهیّه کن.

- برای این پرده 5 ستون از چوب اقاقیا با روکش طلا درست کن. قلاب هایشان نیز از طلا باشد. برای آن ها 5 پایه ی مفرغی هم بساز. (1)

3-12 دستور ساختن میز نان مقدّس به موسی

- یک میز از چوب اقاقیا درست کن که به درازای یک متر و به پهنای نیم مترو بلندی 75 سانتی متر باشد آن را با روکش طلای خالص بپوشان و قابی از طلا بر دور لبه ی میز نصب کن. حاشیه ی دور لبه ی میز را به پهنای چهار انگشت درست کن و دور حاشیه را با قاب

طلا بپوشان. چهار حلقه از طلا برای میز بساز و حلقه ها را به چهارگوشه ی بالای پایه های میز نصب کن.

– این حلقه ها برای چوب هایی است که به هنگام جابه جا کردن و برداشتن میز باید در آن ها قرار بگیرد. این چوب ها را از جنس درخت اقاقیا با روکش های طلا بساز.

– همچنین بشقاب ها، کاسه ها، جام ها و پیاله هایی از طلای خالص برای ریختن هدایای نوشیدنی درست کن.

– «نان مقدّس» دائم روی میز در حضور من باشد. (2)

13-3 دستور ساختن چراغدان به موسی

– یک چراغدان از طلای خالص درست کن. پایه و بدنه ی آن باید یکپارچه و از طلای خالص ساخته شود و نقش گل های روی آنکه شامل کاسبرگ و غنچه است نیز باید از جنس طلا باشد. از بدنه ی چراغدان شش شاخه بیرون آید، سه شاخه ازیک طرف و سه شاخه از طرف دیگر. روی هر یک از شاخه ها سه گل بادامی شکل باشد.

– خود بدنه با چهار گل بادامی تزیین شود، طوری که گل ها بین شاخه ها و بالا و پایین آن ها قرار گیرند. تمام این نقش ها و شاخه ها و بدنه باید از یک تکّه طلای خالص باشد.

– سپس هفت چراغ بساز و آن ها را بر چراغدان بگذار تا نورش به طرف جلو بتابد.

– انبرها و سینی های آن را از طلای خالص درست کن.

– برای ساختن این چراغدان و لوازمش 34 کیلو طلا لازم است.

- دقت کن همه را عیناً مطابق طرحی که در بالای کوه به تو نشان دادم، بسازی. (3)

1- سفر خروج، اصحاح 26، آیات: 1- 36

2- سفر خروج، اصحاح 25، آیات:23- 30

3- سفر خروج، اصحاح 25، آیات:31- 40

ص:380

3-14 نحوه نگهداری از چراغ ها

- به بنی اسرائیل دستور بده، روغن زیتون خالص برای ریختن در چراغدان عبادتگاه بیاورند تا عبادتگاه همیشه روشن باشد. هارون و پسرانش چراغدان را در قدس بگذارند و شب و روز در حضور خداوند از آن نگهداری کنند تا شعله اش خاموش نشود.

- این برای تمام نسل های بنی اسرائیل یک قانون جاودانی است. (1)

3-15 صنعتگران عبادتگاه

- خداوند به موسی فرمود: من «بصل ئیل» را که پس آوری و نوه ی حور از قبیله ی یهودا است انتخاب کرده ام و او را از روح خود پُر ساخته ام.

- او در ساختن ظروف طلا و نقره و مفرغ، همچنین در کار خرّاطی و جواهرسازی و هر صنعتی استاد است. در ضمن «اهولیاب» پس «اخیسامک» از قبیله ی دان را نیز انتخاب کرده ام تا دستیار او باشد.

- علاوه بر این به تمام صنعتگرانی که با او کار می کنند. مهارت مخصوصی بخشیده ام تا بتوانند همه ی آن چیزهایی را که به تو دستور داده ام بسازند.

- خیمه ی عبادت، صندوق عهد با تخت رحمت که بر آن است، تمام ابزار و وسایل خیمه ی عبادت، میز و ظروف آن، چراغدان طلای خالص و لوازم آن، قربانگاه بخور، قربانگاه قربانی سوختنی با لوازم آن، حوض و پایه اش، لباس های مخصوص هارون کاهن و پسرانش برای خدمت در مقام کاهنی، روغن مسح و بخور معطّر برای قدس. همه ی این ها را باید درست مطابق آنچه به تو دستور داده ام بسازند. (2)

3-16 دستور ساختن حیاط عبادتگاه به موسی

- برای عبادتگاه حیاطی درست کن که دیوارهایش از پرده های کتان ریزبافت باشد.

- طول پرده های سمت جنوب 50 متر باشد و پرده ها را از 20 ستون مفرغی آویزان کن.

- برای هریک از این ستون ها پایه های مفرغی (3) و قلّاب ها و پشت بندهای نقره ای درست کن.

1- سفر خروج ، اصحاح 27، آیات: 20- 21

2- سفر خروج، اصحاح 31، آیات:34- 38

3- مفرغ: آلیاژی است از مس و قلع و روی که حداقل 67 درصد مس دارد . هزاران سال است که از مفرغ کالاهای گوناگون می سازند. مفرغ اگرچه فلزی بسیار سخت است و کارکردن با آن دشوار، اما گفته می شود که چینی ها و مصری ها و یونانی های قدیم آن را می شناختند. رومی ها نیز آن را می ساختند. مفرغ را معمولاً در ارتباط با انگلیس می دانند

و دلیل هم برای این گفته وجود دارد. در کورنوال معدنهای زیادی که دارای ذخیره های عظیم قلع بوده وجود داشته است؛ بنابراین، انگلیسی ها در دوران های بسیار دور ظروف مفرغی می ساخته اند و قلعی از که از کورنوال به دست می آمده برای ساختن مفرغ در بخشهای دیگر اروپا استفاده می شده است. - مفرغ به سه صورت مورد استفاده قرار می گرفته است: برای ظرفهای کلیسا، برای نیازهای روزمره و در کارهای مورد نیاز. استفاده از کاسه های مفرغی از قرون وسطی در کلیساهای انگلیس متداول شده است. در انگلیس ساختن بشقاب و فنجانهای مفرغی بسیار رایج بود؛ اما در همان زمان اشخاص ثروتمندتر از ظروف نقره ای استفاده می کردند و استفاده از ظروف مفرغی فقط مختص طبقه ی متوسط بود. در فرانسه، در قرن چهاردهم، از مفرغ برای ساختن ظرفهای نوشابه، بشقاب، نمکدان و قابلمه های غذا استفاده می کردند. در قرن چهاردهم در آلمان کارخانه ای تأسیس شد که در آن محصولاتی از مفرغ می ساختند در همان زمان در بلژیک، هلند، سوئیس، روسیه و اسکاندیناوی نیز ظروف مفرغی می ساختند.

ص:381

- برای سمت شمالی حیاط نیز همین کار را بکن.

- طول دیوار پرده های سمت غربی حیاط باید 25 متر باشد با 10 ستون و 10 پایه.

- طول دیوار پرده های سمت شرقی هم باید 25 متر باشد.

- پرده های هر طرف در ورودی باید 7/5 متر باشد.

- برای نگه داشتن این پرده ها هم 3 ستون و 3 پایه در هر طرف بساز.

- برای در ورودی حیاط، یک پرده به طول 10 متر از کتان لطیف ریزبافت تهیّه کن و با نخ های آبی، ارغوانی و قرمز گلدوزی نما و آن را از 4 ستون که روی 4 پایه قرار دارند آویزان کن.

- تمام ستون های اطراف حیاط باید به وسیله ی پشت بندها و قلّاب های نقره ای به هم مربوط شوند.

- ستون ها باید در پایه های مفرغی قرار گیرند. پس حیاط باید 50 متر طول و 25 متر عرض و 2/5 متر بلندی داشته باشد. پرده های آن نیز از کتان لطیف ریزبافت و پایه های آن از مفرغ باشد. تمام وسایل دیگری که در خیمه به کاربرده می شوند و تمام میخ های خیمه و حیاط آن باید از مفرغ باشند. (1)

3-17 دستور ساختن حوض مفرغی به موسی

- سپس خداوند به موسی فرمود: حوضی از مفرغ با پایه ای مفرغی برای شستشو بساز.

- آن را بین خیمه ی عبادت و قربانگاه بگذار و از آب پُر کن. وقتی هارون و پسرانش می خواهند به خیمه ی عبادت وارد شوند و یا وقتی بر قربانگاه، هدیه ی سوختنی به من تقدیم می کنند، باید اوّل دست ها و پاهای خود را با آب آن بشویند وگرنه خواهند مرد.

- هارون و پسرانش و نسل های آینده ی آن ها باید این دستورات را همیشه رعایت کنند. (2)

3-18 چگونگی هدایای عبادتگاه

– خداوند به موسی فرمود: به بنی اسرائیل بگو که هدایا به حضور من بیاورند از کسانی هدیه قبول کن که با میل و رغبت می آورند.

– هدایا باید از این نوع باشند: طلا، نقره و مفرغ. نخ های آبی، ارغوانی و قرمز؛ کتان لطیف، پشم بُز، پوست قوچ که رنگش سرخ شده باشد، پوست خز، چوب اقاقیا، روغن زیتون برای چراغ ها، مواد خوش بو برای تهیّه ی روغن مسح، بخور خوش بو، سنگ جزع، سنگ های قیمتی دیگر برای ایفود و سینه بند کاهن. (3)

1- سفر خروج ، اصحاح 27، آیات: 9- 19

2- سفر خروج، اصحاح 30، آیات: 17- 21

3- سفر خروج ، اصحاح 25، آیات:1-7

3-19 میزان هدیه برای عبادتگاه

– خداوند به موسی فرمود: هر موقع بنی اسرائیل را سرشماری می کنی هرکسی که شمرده می شود، باید برای جان خود به من فدیه دهد تا هنگام سرشماری بلایی بر قوم نازل نشود.

– فدیه ای که او باید بپردازد نیم مثقال نقره است که باید به من تقدیم شود.

– تمام افراد 20 ساله و بالاتر، باید سرشماری شوند و این هدیه را به من بدهند.

– آنکه ثروتمند است از این مقدار بیشتر ندهد و آنکه فقیر است کمتر ندهد چون این کفّاره را برای جان های خود به من می دهند.

- پول کفّاره را که از بنی اسرائیل می گیری، برای تعمیر و نگهداری خیمه ی عبادت صرف کن.

- پرداخت این فدیه باعث می شود که من به یاد بنی اسرائیل باشم و جان ایشان را حفظ کنم. (1)

3-20 دستور ساختن قربانگاه به موسی

- قربانگاه را از چوب اقاقیا بساز، به شکل چهارگوش که طول هر ضلع آن 5/2 متر و ارتفاعش 1/5 متر باشد.

- آن را طوری بساز که در چهارگوشه ی آن 4 زائده به شکل شاخ باشد.

- تمام قربانگاه و شاخ ها، روکش مفرغی داشته باشند.

- لوازم آنکه شامل: سطل هایی برای برداشتن خاکستر، خاک اندازها، کاسه ها، چنگک ها و آتشدان ها هست، باید همگی از مفرغ باشند.

- یک منقل مشبّک مفرغی که در هر گوشه ی آن یک حلقه ی مفرغی باشد، برای آن بساز و آن را تا نیمه ی قربانگاه فروبر تا روی لبه ای که در آنجا وجود دارد، قرار گیرد.

- برای جابه جا کردن قربانگاه 2 چوب از درخت اقاقیا با روکش مفرغی درست کن و چوب ها را در حلقه هایی که در دو طرف قربانگاه نصب شده فروکن.

- همان طور که در بالای کوه نشان دادم، قربانگاه باید درونش خالی باشد و از تخته درست شود. (2)

3-21 دستور ساختن قربانگاه بخور به موسی

- قربانگاه دیگری به شکل چهارگوش از چوب اقاقیا بساز تا روی آن بخور بسوزانند.

- ضلع قربانگاه نیم متر باشد و بلندی آن یک متر.

- آن را طوری بساز که در چهارگوشه ی آن چهار زائده به شکل شاخ باشد.

- روکش قربانگاه و شاخ های آن از طلای خالص باشد.

- قابی دورتادور آن از طلا درست کن.

- در دو طرف قربانگاه، زیر قاب طلایی دو حلقه از طلا برای قرار گرفتن چوب ها بساز تا با آن ها قربانگاه را حمل کنند.

1- سفر خروج، اصحاح 30، آیات: 11- 16
2- سفر خروج ، اصحاح 27، آیات:1-8

ص:383

- این چوب ها باید از درخت اقاقیا تهیّه شود و روکش طلا داشته باشد.

- قربانگاه بخور را بیرون پرده ای که روبه روی صندوق عهد قرارگرفته بگذار.

- من در آنجا با و ملاقات خواهم کرد.

– هرروز صبح که هارون، روغن داخل چراغ ها می ریزد و آن ها را آماده می کند، باید بر آن قربانگاه، بخور خوش بو بسوزانند.

– هرروز عصر نیز که چراغ ها را روشن می کند باید در حضور خداوند بخور بسوزانند.

– این عمل باید مرتّب، نسل اندرنسل انجام شود.

– بخور غیرمجاز، قربانی سوختنی و هدیه ی آردی روی آن تقدیم نکنید و هدیه ی نوشیدنی بر آن نریزید.

– هارون باید سالی یک بار با پاشیدن خون قربانی گناه، بر شاخ های قربانگاه، آن را تقدیس نماید.

– این عمل باید هرسال مرتباً نسل اندرنسل انجام شود، چون این قربانگاه برای خداوند بسیار مقدّس است. (1)

22-3 دستور تهیّه ی بخور به موسی

– سپس خداوند به موسی فرمود: برای تهیّه ی بخور از این مواد خوش بو به مقدار مساوی استفاده کن: میعه، اظفار، قنه، کندر خالص.

– از ترکیب این مواد خوش بو بانمک، بخور خالص و مقدّس درست کن.

– قدری از آن را بکوب و در خیمه پیش صندوق عهد، جایی که با تو ملاقات می کنم بگذار.

- این بخور کاملاً مقدّس خواهد بود.

- هرگز بخوری با این ترکیب برای خود درست نکنید. چون این بخور از آن من است و باید آن را مقدّس بشمارید هرکس بخوری مانند این بخور برای خودش تهیّه کند، از میان قوم اسرائیل طرد خواهد شد. (2)

3-23 دستور تهیّه ی روغن مسح به موسی

- خداوند به موسی فرمود: این مواد خوش بوی مخصوص را تهیّه کن: شش کیلوگرم مر خالص، سه کیلوگرم دارچین خوش بو، سه کیلوگرم نی معطّر، شش کیلوگرم سلیخه.

- آنگاه چهار لیتر روغن زیتون روی آن ها بریز و از ترکیب آن ها روغن مقدّس مسح درست کن.

- با روغن معطّری که تهیّه می شود، خیمه ی عبادت، صندوق عهد، میز با تمام ظروف آن، چراغدان با تمام وسایل آن، قربانگاه بخور، قربانگاه هدیه ی سوختنی و هرچه که متعلّق به آن است، حوض و پایه های آن را مسح کن آن ها را تقدیس کن تا کاملاً مقدّس شوند و هرکسی نتواند به آن دست بزند.

- با روغنی که درست می کنی هارون و پسرانش را مسح نموده، تقدیس کن تا کاهنان من باشند

- به بنی اسرائیل بگو که این روغن در نسل های شما روغن مسح مقدّس من خواهد بود.

1- سفر خروج، اصحاح 30، آیات: 1-10

2- سفر خروج، اصحاح 30، آیات: 34- 38

ص:384

- نباید این روغن را روی افراد معمولی بریزید و حق ندارید شبیه آن را درست کنید، چون مقدّس است و شما هم باید آن را مقدّس بدانید.

- اگر کسی از این روغن درست کند و یا اگر بر شخصی که کاهن نیست بمالد، از میان قوم اسرائیل طرد خواهد شد. (1)

3-24 چگونگی دوختن لباس کاهنان (جلیقه ی ایفود، سینه بند، ردای زیر ایفود)

- برادر خود هارون و پسرانش (ناداب، ابیهو، العازار، ایتامار) را از سایر مردم اسرائیل جدا کرده، به مقام کاهنی تعیین کن تا مرا خدمت کنند.

- لباس های مخصوصی برای هارون تهیّه کن تا معلوم باشد که او برای خدمت من جداشده است. لباس های او، زیبا و برازنده ی کار مقدّس او باشد.

- به کسانی که استعداد و مهارت دوزندگی داده ام، دستور بده لباس های هارون را تهیّه کنند، لباس هایی که با لباس های سایر مردم فرق داشته باشد و معلوم شود که او در مقام کاهنی به من خدمت می کند.

- لباس هایی که باید دوخته شوند این ها هستند: سینه بند، ایفود، ردا، پیراهن نقش دار، عمامه، کمربند. برای پسران هارون هم باید از همین لباس ها دوخت تا بتوانند در مقام کاهنی به من خدمت کنند.

– ایفود: ایفود را از نخ های آبی، ارغوانی، قرمز و کتان لطیف ریزبافت و رشته های طلا درست کرده، روی آن را با دقّت گلدوزی کنند.

– این جلیقه ی بلند از دو قسمت، جلو و پُشت که روی شانه ها با 2 بند به هم می پیوندند، تشکیل شود.

– بند کمر ایفود هم باید متّصل به آن و از جنس خودش باشد، یعنی از رشته های طلا و کتان لطیف ریزبافت و نخ های آبی، ارغوانی و قرمز.

– 2 قطعه سنگ جزع بگیر و نام های 12 قبیله ی بنی اسرائیل را که از 12 پسر یعقوب به وجود آمده اند روی آن ها نقش کن، یعنی روی هر سنگ 6 نام به ترتیب سنّ آن ها.

– مثل یک خاتم کار و حکاک ماهر نام ها را روی سنگ ها بکن و آن ها را در قاب های طلا بگذار. (2)

– سپس آن ها را روی شانه های ایفود نصب کن تا بدین ترتیب، هارون نام های قبایل بنی اسرائیل را به حضور من بیاورد و ن به یاد آن ها باشم.

– 2 زنجیر تابیده از طلای خالص درست کن و آن ها را به قاب های طلایی که روی شانه های ایفود است وصل کن.

– سینه بند: برای کاهن یک سینه بند، جهت پی بردن به خواست خداوند درست کن.

– آن را مانند ایفود، از کتان لطیف ریزبافت، نخ های آبی، ارغوانی و قرمز و رشته های طلا بساز و روی آن را با دقّت گلدوزی کن.

- این سینه بند باید دولا و مثل یک کیسه ی چهارگوش به ضلع یک وجب باشد 4 ردیف سنگ قیمتی روی آن نصب کن.

- ردیف اوّل: عقیق سرخ، یاقوت زرد و یاقوت آتشی باشد.

- ردیف دوم: زمرّد، یاقوت کبود و الماس.

1- سفر خروج، اصحاح 30، آیات: 22- 33
2- سفر خروج، اصحاح 28، آیات: 1- 30

ص:385

- ردیف سوّم: فیروزه، عقیق یمانی و یاقوت بنفش.

- ردیف چهارم: زِبرجد، جزع و یشم.

- همه ی آن ها باید قاب های طلا داشته باشند.

- هر یک از این سنگ ها علامت یکی از دوازده قبیله ی بنی اسرائیل خواهد بود

- و نام آن قبیله روی آن سنگ حک خواهد شد.

- قسمت بالای سینه بند را به وسیله ی دو رشته زنجیر طلای تابیده به ایفود ببند.

- دو سر زنجیرها به حلقه های طلا که در گوشه های سینه بند جاسازی شده، بسته شود.

- دو سر دیگر زنجیرها از جلو به قاب های طلای روی شانه ها وصل شود.

- 2 حلقه ی طلای دیگر نیز درست کن و آن ها را به 2 گوشه ی پائینی سینه بند، روی لایه ی زیرین ببند.

- 2 حلقه ی طلای دیگر هم درست کن و آن ها را در قسمت جلو ایفود و کمی بالاتر از بند کمر نصب کن بعد حلقه های سینه بند را با نوار آبی رنگ به حلقه های ایفود که بالاتر از بند کمر قرار دارد ببند تا سینه بند از ایفود جدا نشود.

- به این ترتیب وقتی هارون به قدس وارد می شود، نام های تمام قبایل بنی اسرائیل را که روی سینه بند کنده شده، با خود حمل خواهد کرد تا به این وسیله، قوم همیشه در نظر خداوند باشند

- «اوریم و تمیم» را داخل سینه بند بگذار تا وقتی هارون به حضور من می آید، آن ها همیشه روی قلب او باشند و او بتواند خواست مرا در مورد قوم اسرائیل دریابد. (1)

3-25 ردای زیر ایفود و نیم تاج و لباس زیر

- ردایی که زیر ایفود است باید از پارچه ی آبی باشد.

- شکافی برای سر، در آن باشد.

- حاشیه ی این شکاف باید با دست بافته شود تا پاره نگردد.

- با نخ های آبی، ارغوانی و قرمز، منگوله هایی به شکل انار درست کن و دورتادور لبه ی دامن ردا بیاویز زنگوله هایی از طلا نیز بساز و آن ها را در فاصله ی بین انارها آویزان کن.

- هارون در موقع خدمت خداوند باید ردا را بپوشد تا وقتی به حضور من به

– قدس وارد می شود یا از آن بیرون می رود، صدای زنگوله ها شنیده شود، مبادا بمیرید.

– یک نیم تاج از طلای خالص بساز و این کلمات را روی آن نقش کن: «مقدّس برای خداوند»

– این نیم تاج را با یک نوار آبی رنگ به قسمت جلو عمامه ی هارون ببند تا نشانه ای باشد از این که هارون هر گناه و خطای مربوط به قربانی های مقدّس قوم اسرائیل را بر خود حمل می کند.

– وقتی هارون به حضور من می آید، همیشه این نیم تاج را روی پیشانی خود داشته باشد تا من قربانی های بنی اسرائیل را بپذیرم.

– پیراهن هارون را از کتان لطیف بباف، عمامه ای از کتان لطیف و کمربندی گل دوزی شده نیز برای او درست کن، برای پسران هارون نیز پیراهن، کمربند و کلاه تهیّه کن.

1- سفر خروج، اصحاح 28، آیات: 1- 30

ص:386

– این لباس ها باید زیبا و برازنده ی کار مقدّس ایشان باشد.

– این لباس ها را به هارون و پسرانش بپوشان.

– با روغن زیتون آن ها را مسح کن و ایشان را برای خدمت کاهنی تعیین و تقدیس نما.

– برای ستر عورت ایشان، لباس زیر از جنس کتان بدوز که اندازه ی آن از کمر تا بالای زانو باشد.

– هارون و پسرانش وقتی به عبادتگاه داخل می شوند، یا نزدیک قربانگاه می آیند تا در قدس خدمت کنند، باید این لباس ها را بپوشند، مبادا عورت آن ها دیده شود و بمیرند.

– این آیین برای هارون و نسل او یک قانون جاودانی خواهد بود. (1)

3-26 چگونگی برگزاری مراسم تقدیس هارون و پسرانش به منصب کهانت

– این مراسم بدین گونه برگزار شود: یک گوساله و دو قوچ بی عیب، نان بدون خمیرمایه ی روغنی و قرص های نازک نان بدون خمیرمایه ی روغن مالی شده که از آرد نرم مرغوب پخته شده باشد، فراهم آور.

– نان ها را در یک سبد بگذار و با گوساله و قوچ ها، دم در عبادتگاه بیاور.

– دم در ورودی، هارون و پسران او را غسل بده.

– آنگاه پیراهن، ردا، ایفود و سینه بند هارون را به او بپوشان و بند کمر را روی ایفود ببند.

– عمامه را با نیم تاج طلا بر سرش بگذار.

– بعد روغن مسح را بر سرش ریخته، او را مسح کن. سپس لباس های پسرانش را به ایشان بپوشان و کلاه ها را بر سر ایشان بگذار.

– بعد کمربندها را به کمر هارون و پسرانش ببند.

– مقام کاهنی همیشه از آن ایشان و فرزندانشان خواهد بود. بدین ترتیب هارون و پسرانش را برای کاهنی تقدیس کن. (2)

– گوساله را نزدیک عبادتگاه بیاور تا هارون و پسرانش دست های خود را بر سر آن بگذارند و تو گوساله را در حضور خداوند در برابر عبادتگاه قربانی کن.

– خون گوساله را با انگشت خود بر شاخ های قربانگاه بمال و بقیّه را در پای آن بریز.

– سپس همه ی چربی های دور آن ها را بگیر و بر قربانگاه بسوزان و بقیّه ی

– لاشه ی گوساله را باپوست و سِرگین آن بیرون از اردوگاه ببر و همه را به عنوان قربانی گناهان در همان جا بسوزان.

– آنگاه هارون و پسرانش دست های خود را بر سر یکی از قوچ ها بگذارند و آن را قربانی کنند. خون قوچ بر چهار طرف قربانگاه پاشیده شود.

– قوچ را به چند قطعه تقسیم کن و احشاء و پاچه هایش را بشوی. سپس آن ها را با کلّه و سایر قطعه های قوچ، روی قربانگاه بگذار و بسوزان.

– این قربانی سوختنی که بر آتش به خداوند تقدیم می شود موردپسند خداوند است.

– بعد قوچ دوّم را بگیر تا هارون و پسرانش دست های خود را بر آن بگذارند و آن را قربانی کنند.

1- سفر خروج، اصحاح 28، آیات:31- 43

2- سفر خروج، اصحاح 29، آیات:1- 37

ص:387

- خون آن را بردار و بر نرمه ی گوش راست هارون و پسرانش و بر شست دست راست و شست پای راست آن ها بمال. بقیّه ی خون را بر چهار طرف قربانگاه بپاش.

- آنگاه مقداری از خونی که روی قربانگاه است بردار و با روغن مسح بر هارون و پسران او و بر لباس هایشان بپاش. بدین وسیله خود آنان و لباس هایشان تقدیس می شوند.

- آنگاه پیه، دنبه، پیه داخل شکم، سفیدی روی جگر، قلوه ها و چربی دور آن ها و ران راست قوچ را بگیر و از داخل سبد نان بدون خمیرمایه که در حضور خداوند است، یک نان و یک قرص نان روغنی و یک نان نازک بردار و همه ی آن ها را به دست هارون و پسرانش بده تا به عنوان هدیه ی مخصوص، در حضور خداوند تکان دهند.

- سپس آن ها را از دست ایشان بگیر و بر قربانگاه همراه با قربانی سوختنی بسوزان.

- این قربانی که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند است.

- آنگاه سینه ی قوچی را که برای تقدیس هارون است به دست بگیر و آن را به نشانه ی هدیه ی مخصوص در حضور خداوند تکان بده و آنگاه آن را برای خود بردار.

- سینه و ران این قوچ را تقدیس کن و به هارون و پسرانش بده.

- بنی اسرائیل باید همیشه این قسمت از قربانی، یعنی سینه و ران قوچ را که قسمتی از قربانی سلامتی آن هاست، به خداوند تقدیم کنند تا از آن کاهن باشد.

- لباس های مقدّس هارون باید برای پسرانش و نسل های بعد که جانشین او هستند نگهداری شوند تا هنگام برگزاری مراسم تقدیس آن را بپوشند.

- کسی که به جای او به مقام کاهنی می رسد تا در قدس مشغول خدمت شود، باید هفت روز آن لباس را بر تن کند

- گوشت قوچ مخصوص مراسم تقدیس را بگیر و آن را در یک جای مقدّس در آب بپز.

- هارون و پسرانش باید گوشت قوچ را با نانی که در سبد است در برابر خیمه ی عبادت بخورند.

- آن ها باید تنها خودشان آن قسمت هایی را که در موقع اجرای مراسم، برای تقدیس و کفّاره ی ایشان منظور شده است بخورند، افراد معمولی نباید از آن بخورند چون مقدّس است.

- اگر چیزی از این گوشت و نان تا صبح باقی بماند آن را بسوزان، نباید آن را خورد زیرا مقدّس هست.

- به این طریق مراسم تقدیس هارون و پسرانش برای مقام کاهنی اجرا شود.

- مدّت این مراسم باید هفت روز باشد.

- در این هفت روز، روزی یک گوساله برای کفّاره ی گناهان، روی قربانگاه قربانی کن.

- با این قربانی، قربانگاه را طاهر ساز و با روغن زیتون آن را تدهین کن تا مقدّس شود.

- برای مدّت هفت روز، هرروز برای قربانگاه کفّاره کن تا قربانگاه تقدیس شود به این ترتیب، قربانگاه جایگاه بسیار مقدّسی می شود و هرکسی نمی تواند به آن دست زند. (1)

1- سفر خروج، اصحاح 29، آیات:1- 37

ص:388

3-27 هدایای روزانه

- هرروز دو برّه ی یک ساله روی قربانگاه قربانی کن.

- یک برّه را صبح و دیگری را عصر قربانی کن.

- با برّه ی اوّل یک کیلو آرد مرغوب که با یک لیتر روغن زیتون مخلوط شده باشد تقدیم کن

- یک لیتر شراب نیز به عنوان هدیه ی نوشیدنی تقدیم نما.

- برّه ی دیگر را موقع عصر قربانی کن و باهمان مقدار آرد و روغن و شراب تقدیم کن.

- این قربانی که بر آتش تقدیم می شود موردپسند خداوند خواهد بود.

- این قربانی سوختنی، همیشگی خواهد بود و نسل های آینده ی شما نیز باید در کنار در عبادتگاه، آن را به حضور من تقدیم کنند.

- در آنجا من شمارا ملاقات نموده با شما سخن خواهم گفت.

– در آنجا بنی اسرائیل را ملاقات می کنم و عبادتگاه از حضور پُر جلال من تقدیس می شود

– بله عبادتگاه، قربانگاه و هارون و پسرانش را که کاهنان من هستند تقدیس می کنم.

– من در میان بنی اسرائیل ساکن شده، خدای ایشان خواهم بود و آن ها خواهند دانست که من خداوند، خدای ایشان هستم که آن ها را از مصر بیرون آوردم تا در میان ایشان ساکن شوم. گمان خداوند خدای آن ها هستم. (1)

3-8 قوانین روز سبت و استراحت

– سپس خداوند به موسی فرمود که: به بنی اسرائیل بگوید: روز سبت را که برای شما تعیین کرده ام نگهدارید، زیرا این روز نشانی جاودانی بین من و شما خواهد بود تا بدانید من که خداوند هستم، شمارا برای خود جدا ساخته ام.

– پس در روز سبّت، استراحت و عبادت کنید، چون روز مقدّسی است.

– آنکه از این آیین سرپیچی نماید و در این روز کار کند باید کشته شود.

– در هفته فقط شش روز کارکنید و روز هفتم که روز مقدّس است، استراحت نمایید.

– این قانون عهدی جاودان است و رعایت آن برای بنی اسرائیل نسل اندرنسل واجب است.

– این نشانه ی همیشگی آن عهدی است که من با بنی اسرائیل بسته ام چون من در شش روز آسمان و زمین را آفریدم و در روز هفتم استراحت کردم

– وقتی خدا در کوه سینا گفتگوی خود را با موسی به پایان رسانید، آن دو لوح سنگی را که با انگشت خود، ده فرمان را روی آن ها نوشته بود، به موسی داد. (2)

3-9 لاویان برای خدمت به کاهنان انتخاب می شوند

– پس خداوند به موسی فرمود: قبیله ی لاوی را فراخوان و ایشان را به عنوان دستیاران هارون نزد او حاضر کن. ایشان باید از دستورات او پیروی نموده،

1- سفر خروج، اصحاح 29، آیات: 38- 46

2- سفر خروج، اصحاح 31، آیات: 12- 18

– به جای تمام قوم اسرائیل خدمات مقدّس خیمه ی عبادت را انجام دهند، زیرا ایشان به نمایندگی همه ی بنی اسرائیل انتخاب شده اند تا زیر نظر هارون خدمت کنند.

– مسئولیت نگهداری خیمه ی عبادت و تمام اسباب و اثاثیه ی آن بر عهده ی ایشان است.

– ولی فقط هارون و پسرانش باید وظایف کاهنی را انجام دهند، هر کس دیگری که بخواهد این کار را انجام دهد باید کشته شود.

– خداوند به موسی فرمود: من لاوی ها را به جای تمام پسران ارشد قوم اسرائیل پذیرفته ام. لاوی ها از آن من هستند.

– این ها به عوض تمام پسران ارشد بنی اسرائیل وقف من شده اند.

– از روزی که پسران ارشد مصری ها را کشتم، نخست زاده های بنی اسرائیل را، چه انسان و چه حیوان، از آنِ خود ساختم. پس آن ها به من تعلّق دارند. من خداوند هستم. (1)

3-10 وظایف طایفه های لاویان

– باز خداوند در صحرای سینا موسی را خطاب کرده فرمود: «قبیله ی لاوی را برحسب طایفه و خاندان سرشماری کن. پسران را از یک ماهه به بالا بشمار» پس موسی ایشان را شمرد.

انتخاب لاویان برای حمل صندوق عهد

بنی اسرائیل به «جُد جوده» و ازآنجا به «یُطبات» که نهرهای فراوانی داشت، سفر کردند.

در آنجا بود که خداوند، قبیله ی لاوی را برای حمل صندوقی که در آن ده فرمان خداوند قرار داشت انتخاب نمود تا در حضور او بایستند و او را خدمت کنند و به نام او برکت دهند، به طوری که تا امروز هم این کار را انجام می دهند. (به همین دلیل است که برای قبیله ی لاوی مثل قبایل دیگر، سهمی در سرزمین موعود، در نظر گرفته نشده است، زیرا همچنان که خداوند به ایشان فرمود، او خود میراث ایشان است)

الف) وظیفه ی دو طایفه ی لاوی (لبنی و شمعی):

– مراقبت از خیمه ی عبادت بود، یعنی مراقبت از پوشش های آن، پرده ی در ورودی خیمه، پرده های دیوار حیاطی که اطراف خیمه و قربانگاه است، پرده ی در ورودی حیاط و همه ی طناب ها و همچنین انجام کارهای مربوط به آن ها. (2)

ب) وظایف چهار طایفه ی بنی قهات (عمرام، یصهار، حبرون، عزی ئیل):

- مراقبت از صندوق عهد خداوند، میز نان مقدّس، چراغدان، قربانگاه ها، لوازم مختلفی که در خیمه ی عبادت به کار می رفت، پرده ی حائل بین قدس و قدس الاقداس و انجام کارهای مربوط به آن ها. (العازار پسر هارون، رئیس رهبران لاوی ها بود و بر کار خدمتگزاران قدس نظارت می کرد.)

1- سفر اعداد، اصحاح 3، آیات:5- 13 / سفر اعداد، اصحاح 4، آیات: 15- 49

2- سفر اعداد، اصحاح 3، آیات: 14- 51

ج) وظیفه ی دو طایفه ی دیگر از لاوی (محلی، موشی):

- «مراقبت از چوب بست خیمه ی عبادت، پُشت بندها، ستون ها، پایه های ستون ها و تمام لوازم برپاسازی آن و انجام کارهای مربوط به آن ها وهمچنین مواظبت از ستون های گرداگرد حیاط و پایه ها ومیخ ها و طناب ها» خیمه ی موسی و هارون و پسرانش باید در سمت شرقی خیمه ی عبادت، یعنی جلو آن و رو به آفتاب برپا شود.

- ایشان به جای قوم اسرائیل، وظیفه ی مراقبت از خیمه ی عبادت را بر عهده داشتند.

- (هر کس که کاهن یا لاوی نبود و وارد خیمه ی عبادت می گردید، کشته می شد)

- پس تعداد همه ی پسران و مردان لاوی که موسی و هارون، طبق دستور خداوند، ایشان را شمردند، از یک ماهه به بالا، 22000 نفر بود.

– سپس خداوند به موسی فرمود: «حالا تمام پسران ارشد بنی اسرائیل را از یک ماهه به بالا بشمار و نام هریک از آن ها را ثبت کن، لاوی ها به عوض پسران ارشد بنی اسرائیل، به من که خداوند هستم تعلّق دارند و حیوانات لاوی ها هم به جای نخست زاده های حیوانات تمام قوم اسرائیل، از آن من هستند.»

– پس موسی همان طور که خداوند به او دستور داده بود، پسران ارشد بنی اسرائیل را شمرد و تعداد کلّ پسران ارشد، از یک ماهه به بالا، 22273 نفر بود.

– خداوند به موسی فرمود: حال لاوی ها را به جای پسران ارشد قوم اسرائیل و حیوانات ایشان را به جای نخست زاده های حیوانات بنی اسرائیل به من بده، آری من خداوند هستم و لاوی ها از آن من می باشند.

– به منظور بازخرید 273 نفر از پسران ارشد اسرائیل که اضافه بر تعداد لاوی ها هستند، برای هر نفر 5 مثقال نقره بگیر و به هارون و پسرانش بده

– پس موسی مبلغ بازخرید 273 نفر از پسران ارشد بنی اسرائیل که اضافه بر تعداد لاوی ها بودند، دریافت کرد. (بقیّه پسران ارشد، از پرداخت مبلغ بازخرید، مُعاف بودند، چون لاوی ها به عوض ایشان، وقف خداوند شده بودند) کلّ مبلغ بازخرید، معادل 1365 مثقال نقره بود. موسی طبق دستور خداوند آن را به هارون و پسرانش تحویل داد. (1)

د) وظایف بنی قهات

– سپس خداوند به موسی و هارون فرمود: بنی قهات را که طایفه ای از قبیله ی لاوی هستند بشمار. این سرشماری از تمام مردان 30 ساله تا 50 ساله که می توانند در خیمه ی عبادت خدمت کنند به عمل آید.

– وظایف مقدّس ایشان، ازاین قرار است: وقتی که اردو بخواهد حرکت کند، هارون و پسرانش باید به خیمه ی عبادت داخل شوند و پرده ی حائل را پایین آورده، صندوق عهد را با آن بپوشانند، سپس پرده را باپوست بُز، پوشانیده، یکپارچه ی آبی، روی پوست بُز بکشند و چوب های حامل صندوق عهد را در حلقه های خود قرار دهند.

– بعد ایشان باید یکپارچه ی آبی، روی میزی که نان مقدّس بر آن گذارده می شود، کشیده و بشقاب ها، قاشق ها، کاسه ها، پیاله ها و نان مقدّس را، روی آن پارچه بگذارند

– سپس یکپارچه ی ارغوانی، روی آن کشیده، آنگاه پارچه ی ارغوانی را باپوست بُز بپوشانند و چوب های حامل میز را، در حلقه ها جای دهند.

1- سفر تثنیه، اصحاح 10، آیات:7- 9

– پس ازآن باید چراغدان، چراغ ها، انبرها، سینی ها و ظرف روغن زیتون را با پارچه ی آبی بپوشانند.

– تمام این اشیاء را بعداً در پوست بُز پوشیده، بسته را روی یک چهارچوب حامل قرار دهند

– آنگاه یکپارچه ی آبی روی قربانگاه طلایی بکشند و آن را باپوست بُز پوشانیده، چوب های حامل را در حلقه های قربانگاه، بگذارند.

– کلیّه ی وسایل باقی مانده ی خیمه ی عبادت را در یکپارچه ی آبی پیچیده، آن را باپوست بُز بپوشانند و روی چهارچوب حامل بگذارند.

– خاکستر قربانگاه را باید دور بریزند و خود قربانگاه را با یکپارچه ی ارغوانی بپوشانند، تمام وسایل قربانگاه، از قبیل آتشدان ها، چنگک ها، خاک اندازها، کاسه ها و ظروف دیگر را باید روی پارچه بگذارند و پوششی از پوست بُز، روی آن ها بکشند.

– آنگاه چوب های حامل را درجاهای خود قرار دهند.

– وقتی که هارون و پسرانش، کار جمع کردن خیمه ی عبادت و کلیّه ی وسایل آن را تمام کردند، بنی قهات آمده، آن ها را بردارند و به هرجایی که اردو کوچ می کند ببرند. ولی ایشان نباید به این اشیاء مقدّس دست بزنند، مبادا بمیرند.

– پس وظیفه ی مقدّس پسران قهات، حمل اشیاء خیمه ی عبادت است.

– «العازار پسر هارون، مسئول، مسئول روغن برای روشنایی، بخور خوش بو، هدیه ی آردی روزانه و روغن تدهین باشد. درواقع نظارت بر تمام خیمه ی عبادت و هرچه که در آن است به عهده ی او خواهد بود.»

– سپس خداوند به موسی و هارون فرمود: مواظب باشید بنی قهات در حین انجام وظایف خود از بین نروند آنچه باید بکنید تا ایشان به هنگام حمل مقدّس ترین اشیاء عبادتگاه نمیرند،

این است: هارون و پسرانش با ایشان داخل عبادتگاه شده، آنچه را که هر یک از آنان باید حمل کنند به ایشان نشان دهند.

– در غیر این صورت، ایشان نباید هرگز حتّی برای یک لحظه داخل قدس بشوند، مبادا به اشیاء مقدّس آنجا نگاه کرده بمیرند. (1)

ه) وظایف بنی جرشون

– خداوند به موسی فرمود: همه ی مردان 30 ساله تا 50 ساله ی طایفه ی جرشون، از قبیله ی لاوی را که می توانند در خیمه ی عبادت خدمت کنند، بشمار. وظایف ایشان ازاین قرار است: حمل پرده های خیمه ی عبادت، خود خیمه با پوشش های آن، پوشش پوست بُز بالای آن، پرده ی در ورودی خیمه، حمل پرده های دیوار حیاط و پرده ی در ورودی حیاطی که در اطراف قربانگاه و خیمه ی عبادت است. به اضافه ی حمل طناب ها و تمام لوازم دیگر. ایشان مسئول حمل ونقل این اشیاء هستند. هارون و پسران او، این وظایف را برای جرشونی ها تعیین خواهند نمود و ایتامار پسر هارون بر کار آن ها نظارت خواهد کرد. (2)

1- سفر اعداد، اصحاح 4، آیات:1- 20

2- سفر اعداد، اصحاح 4، آیات:21- 28

ی) وظایف بنی مراری

- خداوند فرمود: همه ی مردان 30 ساله تا 50 ساله ی طایفه ی مراری از قبیله ی لاوی را که می توانند در خیمه ی عبادت خدمت کنند، بشمار.

- هنگام حمل ونقل خیمه ی عبادت، ایشان باید چوب بست خیمه، پشت بندها، ستون ها، پایه ها، ستون های اطراف حیاط با پایه ها، میخ ها، طناب ها و هر چیز دیگری را که مربوط به استفاده و تعمیر آن ها باشد، حمل کنند.

- وظیفه ی هر کس با ذکر اسم، به او گوشزد نما. مردان مراری نیز باید تحت ایتامار پسر هارون انجام وظیفه کنند. (1)

پسر لاوی

نوادگان لاوی نام

طوایف

تعداد

مردان 30 – 50 ساله که می توانند

خدمت کنند (2)

رهبر

جایگاه اردو نسبت به

خیمه ی عبادت

جرشون

لبنی، شمعی

7500 نفر

2630 نفر

الیاساف (پسر لایَل)

سمت غربی

قهات

عمرام یصهار

حبرون

عزی ئیل

8600 نفر

2750 نفر

الیصافان

پسر عُزی ئیل

سمت جنوبی

مراری

محلی، موشی

6200 نفر

3200 نفر

صوری ئیل

(پسر ابیحایل)

سمت شمالی

کلاً: 8580 نفر

3-11 پاک سازی اردوگاه از افراد جزامی

- خداوند به موسی گفت: «به قوم اسرائیل بگو که تمام اشخاص جذامی و همه ی کسانی را که جراحت دارند و آنانی را که در اثر تماس با جنازه نجس شده اند، از اردوگاه بیرون رانند تا اردوگاه شما که من در آن ساکنم نجس نشود، خواه مرد باشند یا زن»، قوم اسرائیل طبق دستور خداوند عمل کرده، این اشخاص را بیرون راندند. (3)

3-12 جبران خسارت و گناه افراد

- سپس خداوند به موسی امر فرمود: «به قوم اسرائیل بگوید که: هرکس چه مرد، چه زن هرگاه به خداوند خیانت کرده، خسارتی به کسی وارد آورد، باید به گناه خود اعتراف نموده

علاوه بر جبران کامل خسارت، یک پنجم خسارت وارده را نیز به شخص خسارت دیده بپردازد» ولی اگر شخصی که خسارت دیده است،

1- سفر اعداد، اصحاح 4، آیات:29-33

2- سفر اعداد، اصحاح 4، آیات:34- 49

3- سفر اعداد، اصحاح 5، آیات:1- 4

ص:393

بمیرد و قوم وخویش نزدیکی نداشته باشد تا به او خسارت پرداخت شود، در آن صورت باید خسارت با یک قوچ برای کفّاره به کاهن داده شود. وقتی قوم اسرائیل برای خداوند، هدایای مخصوص می آورند باید آن ها را به کاهنان بدهند و کاهنان آن ها را برای خود نگه دارند. (1)

3-13 قانون درباره ی زنانی که مورد سوءظن شوهران خود قرار دارند

- خداوند به موسی فرمود: به قوم اسرائیل بگوید که: هرگاه مردی نسبت به زنش مشکوک شود و گمان بَرَد که او با مرد دیگری هم بستر شده است، ولی به علّت شهود، دلیلی در دست نداشته باشد. آن وقت برای روشن شدن حقیقت زن خود را پیش کاهن بیاورد. در ضمن آن مرد باید یک کیلو آرد جو هم با خود بیاورد، ولی آن را با روغن یا کندر مخلوط نکند، چون این هدیه ی بدگمانی است و برای تشخیص گناه تقدیم می شود.

- کاهن، آن زن را به حضور خداوند بیاورد و قدری آب مقدّس در کوزه ای سُفالین بریزد و مقداری از غبار کف عبادتگاه را با آن مخلوط کند.

– سپس موی بافته ی سر زن را باز کند و هدیه ی بدگمانی را در دست هایش بگذارد تا معلوم شود که آیا بدگمانی شوهرش بجاست یا نه.

– کاهن درحالی که کوزه ی آب تلخ لعنت را در دست دارد جلو زن بایستد، آنگاه از آن زن بخواهد قسم بخورد که بی گناه است و به او بگوید: اگر غیر از شوهرت مرد دیگری با تو هم بستر نشده است، از اثرات این آب تلخ لعنت مبرّا شو. ولی اگر زنا کرده ای، لعنت خداوند در میان قومت گریبان گیر تو شود و شکمت متورّم شده، نازا شوی؛ و آن زن بگوید: «آری این چنین شود» بعد کاهن این لعنت ها را در یک طومار بنویسد و آن ها را در آب تلخ بشوید

– سپس آن آب تلخ را به زن بدهد تا بنوشد.

– سپس کاهن هدیه ی بدگمانی را از دست زن بگیرد و آن را در حضور خداوند تکان داده، روی قربانگاه بگذارد.

– مُشتی از آن را به عنوان نمونه روی آتش قربانگاه بسوزانند و بعد، از زن بخواهد آب را بنوشند.

– اگر او به شوهرش خیانت کرده باشد، آب بر او اثر می کند و شکمش متورّم شده، نازا می گردد و در میان قوم اسرائیل مورد لعنت قرار می گیرد ولی اگر او پاک بوده و زنا نکرده باشد، به او آسیبی نمی رسد و می تواند حامله شود.

– این است قانون بدگمانی در مورد زنی که شوهرش به وی بدگمان شده باشد. همان طور که گفته شد در چنین موردی شوهر باید زن خود را به حضور خداوند بیاورد تا کاهن طی مراسمی قضیّه را روشن سازد که آیا زن به شوهرش خیانت کرده یا نه.

– اگر زن، مقصّر شناخته شود، تاوان گناهش را پس خواهد داد، امّا شوهرش در این مورد بی تقصیر خواهد بود، زیرا خود زن مسئول گناهش است. (2)

1– سفر اعداد، اصحاح 5، آیات:5– 10

2– سفر اعداد، اصحاح 5، آیات:11– 31

3–14 مقررات نذر در قربانی ها

– خداوند به موسی فرمود که: این دستورات را به قوم اسرائیل بدهد: وقتی که زنی یا مردی به طریق خاص، نذر کرده، خود را وقف خدمت خداوند نماید، ازآن پس او در تمامی مدّتی که خود را وقف خداوند نماید، نباید به مشروبات الکلی یا شراب و یا حتّی شراب تازه، آب انگور، انگور یا کشمش لب بزند. او نباید از چیزهایی که از درخت انگور به دست می آید، از هسته گرفته تا پوست آن بخورد.

– در تمامی آن مدّت او هرگز نباید موی سرش را بتراشد. او مقدّس و وقف خداوند شده است، پس باید بگذارد موی سرش بلند شود.

– در طول مدّتی که وقف خداوند هست و موی سرش به علامت نذر، بلند است، او نباید به مرده ای نزدیک شود، حتّی اگر جنازه ی پدر، مادر، برادر یا خواهرش باشد.

– او در تمام آن مدّت وقف خداوند هست.

– اگر کسی ناگهان در کنار او بمیرد، او نجس می شود و باید بعد از هفت روز موی خود را بتراشد تا نجاستش پاک شود.

– روز هشتم باید دو قمری یا دو جوجه کبوتر، پیش کاهن، دم در خیمه ی عبادت بیاورد.

– کاهن یکی از پرنده ها را به عنوان قربانی گناه و دیگری را به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کرده، جهت نجاست او کفّاره دهد.

– در همان روز، او باید نذر خود را تجدید نموده، بگذارد دوباره موی سرش بلند شود.

– روزهای نذرش که پیش از نجاستش سپری شده اند دیگر به حساب نیایند او باید نذر خود را از نو آغاز نموده، یک برّه ی نر یک ساله به عنوان قربانی جبران بیاورد.

– در پایان دوره ی نذر خود به خداوند، باید دم در خیمه ی عبادت رفته، یک برّه ی نر یک ساله ی بی عیب، جهت قربانی سوختنی برای خداوند بیاورد.

– همچنین باید یک برّه ی مادّه ی بی عیب، برای قربانی گناه، یک قوچ بی عیب به عنوان قربانی سلامتی، یک سبد نان فطیر که از آرد مرغوب مخلوط با روغن زیتون درست شده باشد و قرص های فطیر روغنی همراه با هدیه ی آردی و نوشیدنی آن.

– پس ازآن، شخص وقف شده موی بلند سرخود را که علامت نذر اوست بتراشد.

– این عمل را دم در خیمه ی عبادت انجام داده، موی تراشیده شده را در آتشی که زیر قربانی سلامتی است بیندازد.

– پس از تراشیده شدن موی سر آن شخص، کاهن سردست بریان شده ی قوچ را با یک نان فطیر و یک قرص فطیر روغنی گرفته، همه را در دست او بگذارد.

– سپس کاهن همه ی آن ها را بگیرد و به عنوان هدیه ی مخصوص در حضور خداوند تکان دهد.

– تمامی این ها با سینه و ران قوچ که در حضور خداوند تکان داده شده بودند، سهم مقدّس کاهن است.

ص:395

– سپس آن شخص می تواند دوباره شراب بنوشد، چون از قید نذر خود آزادشده است.

– این مقررات مربوط به کسی است که نذر می کند و خود را وقف خداوند می نماید و نیز مربوط به قربانی هایی است که باید در پایان دوره ی نذر خود، تقدیم کند.

– علاوه بر این ها، او باید قربانی های دیگری را که در ابتدای وقف کردن خود نذر کرده است، تقدیم نماید. (1)

3-15 دعای برکت توسّط هارون و پسرانش

– سپس خداوند به موسی فرمود که به هارون و پسرانش بگویند: «خداوند شمارا برکت دهد و از شما محافظت فرماید، خداوند روی خود را بر شما تابان سازد و بر شما رحمت فرماید، خداوند لطف خود را به شما نشان دهد و شمارا سلامتی بخشد»

– هارون و پسرانش باید به این طریق برای قوم اسرائیل برکات مرا بطلبند و من ایشان را برکت خواهم داد. (2)

قسمت چهارم: پایان مناجات موسی علیه السلام در کوه طور پس از چهل روز

در تورات آمده است:

– موسی چهل شبانه روز بالای کوه در حضور خداوند بود.

– در آن مدّت نه چیزی خورد و نه چیزی آشامید. (در ششم ماه رمضان) در آن روزها بود که خداوند ده فرمان را روی دو لوح سنگی نوشت. موسی از کوه پایین آمد، درحالی که دو لوح سنگی در دست داشت که بر دو طرف آن لوح ها ده فرمان خدا نوشته شده بود.

– وقتی موسی با دو لوح سنگی از کوه سینا فرود آمد، چهره اش براثر گفتگو باخدا می درخشید. ولی خود موسی از این درخشش خبر نداشت.

– هارون و قوم اسرائیل وقتی موسی را با آن صورت نورانی دیدند، ترسیدند به آن نزدیک شوند.

– ولی موسی ایشان را به نزد خود خواند آن وقت هارون و بزرگان قوم نزد او آمدند و موسی با ایشان سخن گفت.

– سپس تمام مردم پیش او آمدند و موسی دستوراتی را که خداوند در بالای کوه به او داده بود، به ایشان بازگفت.

– موسی پس ازآنکه سخنانش تمام شد، نقابی بر صورت خود کشید.

– هر وقت موسی به خیمه ی عبادت می رفت تا با خداوند گفتگو کند نقاب را از صورتش برمی داشت.

1– سفر اعداد، اصحاح 6، آیات: 1– 21

2– سفر اعداد، اصحاح 6، آیات:22– 27

– وقتی از خیمه بیرون می آمد هرچه از خداوند شنیده بود برای قوم بازگو می کرد و مردم صورت او را که می درخشید می دیدند.

– سپس او نقاب را دوباره به صورت خود می کشید و نقاب بر صورت او بود تا وقتی که باز برای گفتگو باخداوند به خیمه ی عبادت داخل می شد. (1)

قسمت پنجم: قربانی در پای کوه برای تثبیت عهد (عمل به پیمان ها)

در تورات آمده است:

– خداوند به موسی فرمود: تو و هارون و ناداب و ابیهو، با 70 نفر از بزرگان اسرائیل نزد من به کوه برآیید ولی به من نزدیک نشوید، بلکه از فاصله ی دور مرا سجده کنید.

– تنها تو ای موسی، به حضور من بیا، ولی بقیّه نزدیک نیایند. هیچ یک از افراد قوم نیز نباید از کوه بالا بیایند

– پس موسی بازگشت و قوانین و دستورات خداوند را به بنی اسرائیل بازگفت. تمام مردم یک صدا گفتند: «هرچه خداوند فرموده است انجام خواهیم داد»

– موسی تمام دستورات خداوند را نوشت و صبح روز بعد بامدادان برخاست و در پای آن کوه قربانگاهی بنا کرد و به تعداد قبایل بنی اسرائیل، 12 ستون دراطراف آن برپا نمود.

– آنگاه چند نفر از از جوانان بنی اسرائیل را فرستاد تا قربانی های سوختنی و قربانی های سلامتی به خداوند تقدیم کنند.

– موسی نیمی از خون حیوانات قربانی شده را گرفت و در تشت ها ریخت و نیم دیگر خون را روی قربانگاه پاشید. سپس کتابی را که در آن دستورات خدا را نوشته بود، یعنی کتاب عهد را برای بنی اسرائیل خواند و قوم بار دیگر گفتند: «ما قول می دهیم که از تمام دستورات خداوند اطاعت کنیم»

– پس موسی خونی را که در تشت ها بود گرفت و بر مردم پاشید و گفت: این خون عهدی را که خداوند با دادن این دستورات با شما بست، مهر می کند.

– موسی و هارون و ناداب و ابیهو با 70 نفر از بزرگان اسرائیل از کوه بالا رفتند و خدای اسرائیل را دیدند.

– به نظر می رسید که زیر پای او فرشی از یاقوت کبود به شفّافی آسمان گسترده شده باشد.

- هرچند بزرگان اسرائیل خدا را دیدند، امّا آسیبی به ایشان وارد نشد.

- آن ها در حضور خدا خوردند و آشامیدند. (2)

1- سفر خروج، اصحاح 34، آیات:28- 35

2- سفر خروج، اصحاح 24، آیات: 1-11

قسمت ششم: ابلاغ تمام قوانین توسّط موسی به بنی اسرائیل

6-1 ابلاغ دستور رفتن به سرزمین اموری ها و کنعان به بنی اسرائیل

- خداوند به موسی فرموده بود: این قوم را که از مصر بیرون آوردی به سوی سرزمینی که وعده ی آن را به ابراهیم، اسحاق و یعقوب داده ام، هدایت کن، چون به آن ها قول داده ام که آن را به فرزندان آن ها ببخشم.

- من فرشته ی خود را پیشاپیش تو خواهم فرستاد تا کنعانی ها، اموری ها، حیتی ها، فرزی ها، حوی ها و یبوسی ها را از آن سرزمین که شیر و عسل در آنجاری است، بیرون برانم. امّا من در این سفر همراه شما نخواهم آمد، چون مردمی سرکش هستید و ممکن است شمارا در بین راه هلاک کنم.

- موسی این مطلب را به قومش گفت، وقتی قومش این سخنان را شنیدند ماتم گرفتند و هیچ کس با زیور آلات خود را نیاراست، چون خداوند به موسی فرموده بود، به قوم اسرائیل بگوید:

- «شما مردمی سرکش هستید، اگر لحظه ای در میان شما باشم، شمارا هلاک می کنم. پس تا زمانی که تکلیف شمارا روشن نکرده ام، هر نوع آلات تزئینی و جواهرات را از خود دور کنید»

- بنابراین بنی اسرائیل از آن پس زیور آلات خود را کنار گذاشتند. (1)

6-2 بیان مقررات روز سبت به بنی اسرائیل

- موسی تمام قوم اسرائیل را دور خود جمع کرد و به ایشان گفت: «فقط شش روز کار کنید و روز هفتم را که روز مقدّس خداوند است استراحت و عبادت نمایید. هر کس که در روز هفتم کار کند باید کشته شود. آن روز در خانه هایتان حتّی آتش هم روشن نکنید.» (2)

6-3 بیان چگونگی هدایا برای خیمه ی عبادت به بنی اسرائیل

- سپس موسی به قوم اسرائیل گفت: خداوند فرموده که: ازآنچه دارید برای او هدیه بیاورید

- هدایای کسانی که از صمیم قلب هدیه می دهند باید شامل این چیز ها باشد:

- طلا، نقره، مفزع، نخ های آبی، ارغوانی و قرمز، کتان لطیف، پشم بُز، پوست قوچ که رنگش سرخ شده باشد و پوست خز، چوب اقاقیا، روغن زیتون برای چراغ ها، موا خوش بو برای تهیّه ی روغن مسح، بخور خوش بو، سنگ جزع، سنگ های قیمتی دیگر برای ایفود و سینه بند کاهن. (3)

1- سفر خروج، اصحاح 33، آیات: 1- 6

2- سفر خروج ، اصحاح 35، آیات: 1-3

3- سفر خروج ، اصحاح 35، آیات:4-9

ص:398

6-4 بیان مقررات ساختن عبادتگاه به بنی اسرائیل

- شما ای صنعتگران ماهر، بیایید و آنچه را که خداوند امر فرموده است، بسازید: خیمه ی عبادت و پوشش های آن، تکمه ها، چوب بست خیمه، پشت بند ها، ستون ها و پایه ها، صندوق عهد و چوب های حامل آن، تخت رحمت، پرده ی حائل بین قدسو قدس الاقداس، میز و چوب های حامل آن و تمام ظروف آن، نان مقدّس، چراغدان با چراغ ها و روغن و لوازم دیگر آن، قربانگاه بخور و چوب های حامل آن، روغن تدهین و بخور خوش بو، پرده ی در ورودی خیمه، قربانگاه قربانی سوختنی، منقل مشبّک مفزعی، قربانگاه و چوب های حامل با تمام لوازم آن، حوض مفزعی با پایه ی آن، پرده های دور حیاط، ستون ها و پایه های آن ها، پرده ی در ورودی حیاط، میخ های خیمه و حیاط خیمه و طنآب های آن، لباس های بافته شده برای خدمت در قدس، یعنی لباس مقدّس هارون کاهن و لباس های پسرانش. (1)

قسمت هفتم: قبول نکردن پیمان ها توسط بنی اسرائیل

در قرآن آمده است:

1- «پس ازآن ها، فرزندانی جای آن ها را گرفتند که وارث کتاب (آسمانی، تورات) شدند (امّا بااین حال)، متاع این دنیای پست را گرفته، (بر اطاعت فرمان خدا ترجیح می دهند) و می گویند: «(اگر ما گنه کاریم توبه می کنیم و) به زودی بخشیده خواهیم شد!» اما اگر متاع

دیگری همانند آن به دستشان بیفتد، آن را (نیز) می گیرند، (و باز حکم خدا را پشت سر می افکنند.) آیا پیمان کتاب (خدا) از آن ها گرفته نشده که بر خدا (دروغ نبندند و) جز حق نگویند و آنان بارها آن را خوانده اند؟! و سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است، آیا نمی فهمید؟! (*) و آن ها که به کتاب (خدا) تمسّک جویند و نماز را برپا دارند، (پاداش بزرگی خواهند داشت زیرا) ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد! (*)» (2)

آمدند از بعد ایشان همچنین

خلف یعنی قوم دیگر جانشین

که بدند از ما سلف قائم مقام

وارث توریه گشتندی به نام

خود گرفتند آن به میراث این خلف

علم آن ناموخته از ما سلف

می بگیرند آنچه باشد پست تر

از متاع دنیوی اندر ثمر

رشوه گیرند اعنی از راه صواب

خاصه در احکام و تحریف کتاب

می بگویند اینکه غفران از اله

زود ما را میرسد در هر گناه

خویش آمرزیده دانستی ز رب

شب ز جرم روز و روز از جرم شب

1- سفر خروج ، اصحاح 35، آیات: 10-19

2- اعراف: 169-170 (فَخَلَفَ من بَعْدهمْ خَلْفٌ وَرِثُواْ الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَاذَا الْأَدْنَى وَ يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَ إِن يَأْتهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لَّا يَقُولُواْ عَلَى اللَّه إِلَّا الْحَقَّ وَ دَرَسُواْ مَا فِيه وَ الدَّارُ الاَخرَهُ خَيرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (*) وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَ أَقَامُواْ الصَّلَوهَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَالْمُصْلِحِينَ)

ص:399

هم گراید مثل آن آراسته

آن کسان را از متاع و خواسته

یعنی از کالای دنیا مثل آن

گر بیاید هم برایشان رایگان

باز خواهند آنکه گیرند از انام

آنچه را حق کرده بر ایشان حرام

با چنین اصرار بر اخذ حرام

چشم دارند از خدا غفران تام

باز نگرفته است آیا در حساب

حق بر ایشان هیچ میثاق کتاب

که نگویند آن جماعت بر خدا

غیر حق حرفی به نزد مدعا

خوانده اند آن را که می باشد در آن

وین ندیدند اندر او فاش و عیان

مر سرای آخرت نیکوتر است

آن کسانی را که تقوی در خور است

نیستشان آیا تعقل اندکی

بر صلاح و بر فساد خود یکی

وآن کسان را که تمسّک بر کتاب

هست وز تحریف دارند اجتناب

نیستشان ز احکام توریه انحراف

یا به قرآن کرده باشند اعتراف

هم به پا دارند بر نیکی نماز

کان بود بنیاد طاعات و نیاز

نزد ما ضایع نگردد یک تسو

مزدشان کارند بر اصلاح رو (1)

نکته ها

ω (خلف) (بر وزن حَرف) چنان که بعضی از مفسران گفته اند غالباً به معنی فرزندان ناصالح است.

و خلف (بر وزن شَرَف) به معنی فرزند صالح می آید. (2)

ω (درس)

در لغت به معنی تکرار چیزی است و ازآنجاکه به هنگام مطالعه و فرا گرفتن چیزی از استاد و معلم، مطالب تکرار می گردد به آن، درس گفته شده است و نیز اگر می بینیم «کهنگی و فرسودگی» را «درس و اندراس» می گویند به خاطر آن است که: باد و باران و حوادث دیگر پی درپی بر بناهای کهنه گذشته و آن ها را فرسوده ساخته است.

ω امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند سفارش نموده است مردم چیزی را که نمی دانند نگویند، سپس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمودند: (أَ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثاقُ الْكِتابِ أَنْ لا يَقُولُوا عَلَى اللهِ إِلَّا الْحَقَّ) (3)

ω (وَ يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنا)

نشان می دهد که آن ها بعدازآنجام چنین کاری یک نوع پشیمانی زودگذر و حالت توبه ظاهری به خود می گرفتند، ولی به طوری که قرآن می گوید: این ندامت و پشیمانی آن ها به هیچ وجه ریشه نداشت، به همین دلیل «اگر سود مادی دیگری همانند آن به دستشان می آمد، آن را می گرفتند»

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 270

2- مجمع البیان و تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث.

3- کلینی، کافی، ج 1، ص 43

ص:400

ω (عرض) (بر وزن غَرَض)

به معنی موجود عارضی و کم دوام و ناپایدار است و به متاع جهان ماده ازاین رو عرض گفته اند که معمولاً ناپایدار است، روزی به سراغ انسان می آید، آن چنان که حسابش از دست می رود و روزی آن چنان از دسترس انسان دور می شود که در انتظار ذره ای از آن، آه می کشد، به علاوه اصولاً همه نعمت های این جهان ناپایدار و فناپذیر است.

فیض کاشانی می گوید: مراد از «عَرَض» در آیه، رشوه است. «باید توجه داشت که عرض (بر وزن غرض) با عرض (بر وزن فَرض) تفاوت دارد، زیرا آن به معنی هرگونه سرمایه جهان ماده است و این به معنی خصوص پول نقد است».

همواره در کنار اکثریت مفسد، اقلیّت صالح هم هستند (آیه ی قبل انتقاد و این آیه ستایش است) در برابر گروه فوق اشاره به گروه دیگر می کند که آن ها نه تنها از هرگونه تحریف و کتمان آیات الهی برکنار بودند، بلکه به آن تمسک جسته و مو به مو آن ها را اجرا کردند، قرآن این جمعیت را «مصلحان جهان» نام نهاده و اجر و پاداش مهمی برای آن ها قائل شده و درباره آن ها چنین می گوید: «کسانی که تمسک به کتاب پروردگار جویند و نماز را برپا دارند پاداش بزرگی خواهند داشت زیرا ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم ساخت».

ω (یُمَسِّکُونَ)

که به معنی تمسک جستن است، نکته جالبی را در بردارد، زیرا تمسک به معنی گرفتن و چسبیدن به چیزی برای حفظ و نگهداری آن است و این صورت حسی آن است و صورت معنوی آن این است که انسان با کمال جدیت پایبند به عقیده و برنامه ای باشد و در حفظ و حراست آن بکوشد، تمسک به کتاب الهی این نیست که انسان صفحات قرآن و تورات و یا کتاب دیگری را محکم در دست بگیرد و در حفظ و حراست جلد و کاغذ آن بکوشد، بلکه تمسک واقعی آن است که اجازه ندهد کمترین مخالفتی با آن از هیچ سو انجام شود و در تحقق یافتن مفاهیم آن از جان و دل بکوشد.

ω اصلاح واقعی در روی زمین

اصلح واقعی بدون تمسک به کتب آسمانی و فرمان های الهی امکان پذیر نیست و این تعبیر بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که دین و مذهب تنها یک برنامه مربوط به جهان ما وراء طبیعت و یا سرای آخرت نیست، بلکه آئینی است در متن زندگی انسان ها و در طریق حفظ منافع تمام افراد بشر و اجرای اصول عدالت و صلح و رفاه و آسایش و بالآخره هر مفهومی که در معنی وسیع اصلاح جمع است.

ω در این آیه از گروهی که به کتاب آسمانی تمسّک می کنند تقدیر شده، امّا در جای دیگر کسانی را که کتاب در اختیارشان است، ولی به آن تمسّک نمی کنند، به الاغی تشبیه کرده که بار کتاب حمل می کند. (مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْراهَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوها کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ أَسْفاراً) (جمعه: 5)

ص:401

ω اهمیت نماز

بااینکه نماز، جزو محتوای کتاب آسمانی است، ولی به دلیل اهمیّت آن، به طور جداگانه ذکر شده است:

زیرا نماز ستون دین است و اقامه ی دین بستگی به آن دارد؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «الصلاهُ عمود الدین» (1)

و یا در جای دیگر فرمودند: هر چیزی دارای وجه و صورتی است و سیمای دین شما نماز است، پس نباید سیمای دین خودتان را خراب کنید. (و وجهُ دینِکُم الصَّلاه فلا یَشینن أحدُکُم وجهِ دینِه» (2)

نماز واقعی پیوند انسان را باخدا چنان محکم می کند که در برابر هر کار و هر برنامه او را حاضر و ناظر می بیند و مراقب اعمال خویش و این همان است که درآیات دیگر از آن تعبیر به تأثیر نماز در دعوت به امربه معروف و نهی از منکر شده است و ارتباط این موضوع با اصلاح جامعه انسانی روشن تر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد.

ω (مُصْلِحِ)

هم به کسی که در صدد اصلاح خویش است و هم به کسی که در تلاش برای اصلاح جامعه است، گفته می شود.

قسمت هشتم: قرارگرفتن کوه طور بالای سر 12 نقیب بنی اسرائیل

در قرآن آمده است: نقبا ابتدا از پذیرفتن این پیمان به دلیل سخت بودن احکام آن سرباز زدند ولی خداوند کوه را بالای سرشان آورد تا هلاک شوند ودرحقیقت خداوند فرشتگانی را مأمور کرد تا قطعه عظیمی از کوه طور را بالای سر آن ها قرار دهند.

1- «و (به یادآورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما قراردادیم (و به شما گفتیم): «آنچه را (از آیات و دستورهای خداوند) به شما داده ایم، باقدرت بگیرید و آنچه را در آن است به یاد داشته باشید (و به آن عمل کنید) شاید پرهیزکار شوید!»» (3)

1- «و (به یادآورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم» (4)

2- «و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی که کوه را همچون سایبانی بر فراز آن ها بلند کردیم، آن چنان که گمان کردند بر آنان فرود می آمد (و در همین حال، از آن ها پیمان گرفتیم و

گفتیم): آنچه را (از احکام و دستورها) به شما داده ایم، با قوّت (و جدیت) بگیرید! و آنچه در آن است، به یاد داشته باشید، (و عمل کنید) تا پرهیزگار شوید!» (5)

1- تفسیر اثنی عشری التهذیب، ج 2، ص 237.

2- کلینی، الکافی، ج 3، ص 270

3- بقره: 63 (وَ إِذْ أَخَذْنا میثاقَکُمْ وَ رَفَعْنا فَوْقَکُمُ الطُّورَ خُذُوا ما آتَیْناکُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْکُرُوا ما فیهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ)

4- بقره: 93 (وَ إِذْ أَخَذْنا میثاقَکُمْ وَ رَفَعْنا فَوْقَکُمُ الطُّورَ خُذُوا ما آتَیْناکُمْ بِقُوَّةٍ وَ اسْمَعُوا ...)

5- أعراف: 171 (وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ کَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ واقِعٌ بِهِمْ خُذُوا ما آتَیْناکُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْکُرُوا ما فیهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ)

ص:402

وین که بگرفتیم میثاق وجود

از شما هم عهد ایمان و سجود

آن یکی بد سابق و این لاحق است

شاد جانی کاندر این دو صادق است

فهم میثاق ار تو را در نیت است

عهد سابق لازم کونیت است

عهد سابق تو شدی موجود ازو

خود نبودی هیچ و گشتی بود ازو

عهد لاحق سوی او برگشتن است

پاس عهدش را ز جان بگذشتن است

طور را دادیم رفعت در نمود

کآن شمارا از مراتب فوق بود

طور را شاید اگر دانی دماغ

جنبش اعضا است از وی بالبلاغ

هم چنان که عقل فوق عالم است

عالم از وی در نمایش هر دم است

نور حق ظاهر شد اندر طور عقل

گشت روشن هر دو کون از نور عقل

فوق جسم آدمی باشد دماغ

کوست جای عقل گر جویی سراغ

گفت ز آن رو بر شما فوق است طور

هم بود زو در بدن این حس و زور

از دماغ این قوت و حس در تن است

قوه او هم ز فضل ذو المن است

پس شما از قوه ما زنده اید

یاد این قوه کنید ار بنده اید

تا شمارا نور جان افزون شود

زین فزونی برتر از گردون شود

هست پرهیز از نشان هوشمند

می پسندد آنچه عقل آرد پسند

عقل را نبود به جز نیک اختیار

لا جرم عاقل بود پرهیزکار

از دو شی ء آن را که باشد نیک تر

می نماید اختیار اندر سیر

ز آنچه باشد پست تر بگریزد او

گر چه باشد شکّر از کف ریزد او

رفته رفته تا مقام عشق و حال

بار دیگر تا لقای ذو الجلال

گر بود عقلت به نیکی راهنمون

این بود رمز لعلّ تتّقون

عقل دارد آن تمکن در حصول

که کند فهم معانی هم قبول

بر عقول است آن خذوا ای اغلب و

سوی آتیناکم ار داری تو رو

بر کتاب عقل فرقانی گرای

زوست توراتت به ظاهر رهنمای (1)

بود هنگامی که بگرفتیم ما

در اطاعت عهد و میثاق از شما

طور را دادیم رفعت فوقتان

تا فزاید بر اطاعت شوقتان

طور را گفتیم سابق در بلاغ

جای ادراک است آن یعنی دماغ

قوّه و حس از دماغ اندر تن است

حکمتش بر اهل دانش روشن است

روح حیوانی ز قلب آن گه که خاست

اول آمد بر دماغ از قلب راست

پس درآمد بر ریه از امر رب

وان ریه باشد تنفس را سبب

پس در اعضا منشعب گردد تمام

هست قوت ها به ترتیب و نظام

قوّت این سان در شما بنهاده ایم

تا بگیرید آنچه را ما داده ایم

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 28

یعنی اندر جای خود سازید صرف

تا مگر زین قوّه ها بندید طرف

قوّه سمع است زان یک در شما

بشنوید آن را که می گوییم ما (1)

زان زمان کن یاد از بهر نشان

کوه را برداشتیم از فوقشان

زآنکه بر احکام توریه از دغل

بودشان اعمال در حین عمل

ظنشان بود اینکه کوه آید فرود

بر سر ایشان سراسر در سجود

نیم رخ بر سجده نیمی بر جبل

تا بر ایشان کی فتد کوه از محل

می بگیرید از کمال جد و جهد

بر شما دادیم آنچه از روی عهد

آن زمان گفتیم یعنی در خطاب

که بگیرید آنچه حکم است از کتاب

یاد آرید آنچه می باشد در او

از عهود و امرونهی و فعل و خو

تا شما باشید مر پرهیزکار

اهل دین را در عداد و در شمار (2)

نکته ها

ω چگونگی قرار گرفتن کوه بالای سر بنی اسرائیل

جمعی از مفسران معتقدند که به فرمان خداوند، طور از جا کنده شد و همچون سایبانی بر سر آن ها قرار گرفت.

بعضی دیگر می گویند: زلزله شدیدی در کوه واقع شد و چنان کوه به لرزه درآمد که افرادی که پائین کوه بودند، سایه قسمت های بالای آن را بر سرخود مشاهده کردند و احتمال می دادند هرلحظه ممکن است بر سر آن ها فرود آید، ولی به لطف الهی زلزله آرام گرفت و کوه به جای خود قرار گرفت.

این احتمال نیز وجود دارد که قطعه عظیمی از کوه به فرمان خدا براثر زلزله و صاعقه شدید از جا کنده شد و از بالای سر آن ها گذشت به طوری که چند لحظه، آن را بر فراز سرخود دیدند و تصور کردند که بر آن ها فرو خواهد افتاد.

موضوع دیگری که باید در آیه مورد توجه قرار گیرد این است که خداوند نمی گوید کوه بر سر آن ها سایبان شد، بلکه می گوید همانند سایبانی گردید (کأنَّهُ ظُلّه)

این تعبیر یا به خاطر آن است که سایبان را معمولاً برای اظهار محبت بالای سر افراد قرار می دهند، درحالی که در آیه موردبحث این کار به عنوان یک بلا و تهدید بود و یا به خاطر این است که سایبان امری است پایدار درحالی که قرار گرفتن کوه بالای سر آن ها جنبه موقتی و ناپایدار داشت.

ω (نَتَقنا)

از ماده «نتق» (بر وزن قلع) در اصل به معنی کندن چیزی از جایش و به سوی دیگری پرتاب کردن است، به زنانی که زیاد فرزند می آورند نیز «ناتق» می گویند، زیرا به آسانی فرزند را از محیط رحم جدا کرده و به خارج می گذارند.

ω (طور)

در اینجا اسم جنس به معنی مطلق «کوه» است و یا کوه معینی؟

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 38

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی ، ص 270

بعضی گفته اند طور اشاره به همان کوه معروفی است که محل وحی بر موسی بوده است،

بعضی دیگر احتمال داده اند طور در اینجا به همان معنی لغوی آن است، همان چیزی که در آیه 171 سوره اعراف از آن تعبیر به «جبل» شده است (وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ)

ω (خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّهٍ)

(*) از امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام چنین نقل شده که از آن حضرت پرسیدند: (أ قُوَّهَ الأبدان أو قُوَّهُ القَلب): « منظور از گرفتن آیات الهی با قوت و قدرت، قوت جسمانی است یا معنوی و روحانی؟» امام در پاسخ فرمود: «فیهما جمیعا» هم باقدرت جسمانی و هم روحانی هر دو. گفتار بدون کردار بدون نیت بدون مطابقت با سنت ارزش و اعتباری ندارد . (1)

قسمت نهم: عکس العمل نقبا پس از دیدن صحنه ی عذاب الهی

در قرآن آمده است نقبای بنی اسرائیل چنان در وحشت فرورفتند که دست به دامن موسی علیه السلام زدند و گفتند:

1- «شنیدیم ولی مخالفت کردیم زیرا دل های آن ها، براثر کفرشان، با محبت گوساله آمیخته شده بود» (2)

گفت هر کس ما به

سمع ارزانی ایم

معترف بر ظلم و نافرمانی ایم

عجلشان پس شد به قلب آمیخته

که به کفر خفیه بود انگیخته (3)

نکته ها

ω (قالُوا سَمِعْنا وَ عَصَیْنا)

(ما شنیدیم و معصیت کردیم) به این معنی نیست که آن ها این سخن را به زبآنجاری کردند، بلکه ظاهراً منظور این است که آن ها با عمل خود این واقعیت را نشان دادند و این یک نوع کنایه زیبا است که در سخنان روزمره نیز دیده می شود.

ω (ا شراب)

همان گونه که از «مفردات راغب» بر می آید دو معنی دارد:

- اگر از باب «اشربت البعیر» باشد یعنی ریسمان را به گردن شتر بستم بنابراین معنی جمله بالا این می شود که ریسمانی محکم از علاقه و محبت قلب آن ها را با گوساله ارتباط داده بود.

- اگر از ماده «اشراب» به معنی آبیاری کردن یا دیگری را آب دادن باشد و در این صورت کلمه «حب» در تقدیر خواهد بود و معنی جمله روی هم رفته چنین است: بنی اسرائیل قلوب خود را با محبت گوساله سامری آبیاری کردند.

1- مجلسی، بحار الانوار ، ج 1،ص 416 ؛ مستدرک الوسائل ، ج 1، ص 92
2- بقره: 93 (... قالُوا سَمِعْنا وَ عَصَیْنا وَ أُشْرِبُوا فی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ ...)
3- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 38

– این جزو عادات عرب است که هرگاه علاقه ای سخت و یا کینه زیادی نسبت به چیزی را بخواهند برسانند تعبیری همانند تعبیر بالا می آورند. ضمناً از تعبیر فوق نکته دیگری نیز استفاده می شود و آن اینکه نباید از این کارهای نادرست بنی اسرائیل تعجب کرد، زیرا این اعمال محصول سرزمین قلب آن ها است که با آب شرک آبیاری شده و چنین سرزمینی که با چنان آبی آبیاری شود محصولی جز خیانت و قتل پیامبران و گناه و ظلم نخواهد داشت.

قسمت دهم: سخنان موسی به 12 نقیب

در قرآن آمده است به هرحال موسی علیه السلام به آن ها اعلام کرد چنانچه پیمان ببندید و به دستورات خدا عمل کنید و از سرکشی و تمرد توبه نمایید این عذاب و کیفر از شما برطرف می شود و گرنه همه هلاک خواهید شد.

و خداوند گفت به آن ها بگو:

1– «ایمان شما، چه فرمان بدی به شما می دهد، اگر ایمان دارید!» (1)

گو بد است امری که بر ایمانتان

می کنید ار هست مؤمن جانتان

هست تکرار بیان از عجل طور

از برای حجتی وین نیست دور (2)

(*) امیرالمؤمنین فرمودند: «یهود به بهانه ی اینکه موسی تکالیف دشواری برای آنان آورده، بنای نافرمانی و سرکشی گذاشتند، خداوند نیز فرشتگانی را مأمور کرد تا قطعه ی عظیمی از

کوه طور را بالای سر آن ها قرار دهند؛ و فرشتگان چنین کردند و یهودیان وحشت زده شدند.»

(*)«طاوس یمانی» از امام باقر علیه السلام پرسید: کدام پرنده است که یک بار بیشتر به پرواز در نیامد و خداوند در قرآن نیز از آن نام برده است؟ حضرت در پاسخ فرمودند: آن کوه سیناست که خداوند آن را از جای کنده و بر بالای سر بنی اسرائیل قرارداد آن ها یقین کرده بودند که هرلحظه آن کوه بر سر آن ها فرود خواهد آمد. (3)

(*) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: در زمان موسی علیه السلام هفت رشته کوه از جای کنده شده و در آسمان به پرواز درآمدند از میان آن ها دو کوه احد و ورقان در مدینه و کوه های ثور و ثبیر و حراء در مکه و سبر و حضور در ناحیه یمن به زمین فرود آمدند. (4)

بازهم خداوند می گوید ای موسی به آن ها بگو:

2- «اگر آن (چنان که مدعی هستید) سرای دیگر در نزد خدا، مخصوص شماست نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گویید!» (*) ولی آن ها، به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد و خداوند از ستمگران آگاه است. (*) و آن ها را حریص ترین مردم- حتی حریصتر از مشرکان- بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت

1- بقره: 93 (... قُلْ بِئْسَما يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)

2- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 38

3- احتجاج، 329

4- ابن بابویه، الخصال، ج 2، ص 344، این حدیث از طرق اهل سنت نقل شده است

ص:406

(تا آنجا) که هر یک از آن ها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود! درحالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت؛ و خداوند به اعمال آن ها بیناست.»(*) (1)

گو بر ایشان بر شما بی معذرت

گر بود خالص سرای آخرت

دون مردم یعنی از دون امم

جز یهود و جز نصاری بیش و کم

زآنکه می گفتند ما صاحب ره ایم

محرم حق ایم و ابناء الله ایم

راه دین و لطف حق مخصوص ماست

غیر ما مردود از آن حصن و سراست

راست گر گویید و دارید این یقین

موت را خواهید از حق بهر دین

زآنکه دنیا جای اندوه و غم است

هر دمی در وی هزاران ماتم است

آنکه دارد خانمان و عیش خوش

از چه در گلخن خورد دوغ ترش

چون ندارد در سرای خویش رو؟

چون نسازد عیش خوش را آرزو؟

باشد این ویرانه اش بی فایده

گو بمیر و رو نشین بر مائده

گر دهندت ره به قصر پادشاه

چون به کهدانی و قوت تو است کاه؟

کن تمنا عالمی را کاندران

هست وسعت ها و نعمت ها عیان

کی کنند آن را تمنا تا ابد

دست هاشان زآنکه پیش آورده بد

یعنی افعالی فرستاده ز پیش

که ندارند آرزوی موت خویش

حق بود دانا به غدّاران همه

بر خسیسان و ستمکاران همه

چون شنیدی متن و تفسیر ای عزیز

گوش کن تأویل اگر داری تمیز

کن تأمل اندکی در این جواب

این چرا فرمود با اهل کتاب

وان گهی کان احمد پاکیزه صوت

خود نموده منع ز استدعای موت

پس یقین موتی که باید آرزو

داشت آن را شد ارادی ز امر او

چار موت است آنکه از حکم ملوک

گشته تعیین بهر ارباب سلوک

موت ابیض باشد اول در ثبوت

اکتفاء کردن به قوت لا یموت

سعی کردن سخت در رزق حلال

وان گهی کم خوردن اندر کل حال

تا به اندک نیستی قانع ز خور

طی نگردد راه روز خود مبر

گر که خوردی نی تو رهرو کاهلی

ره گرسنه طی کن ار صاحب دلی

اشکم خالی و پر دور از درنگ

این رود ره با پران با اسب لنگ

کن به موت ابیض ار مردی رجوع

موت ابیض نزد مردان چیست، جوع

موت اخضر چیست آن عریانی است

از لباس کبر و هم سلطانی است

جامه نو را به طفلان واگذار

راه تجریدان به عریانی سپار

1- بقره: 94-96 (قُلْ إِن كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الآخِرَهُ عِندَ اللَّه خَالِصَهً مِّن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُاْ الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (*) وَ لَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدَا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمُ بِالظَّالِمِينَ (*) وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوه وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُواْ يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَه وَ مَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَن يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرُ بِمَا يَعْمَلُونَ(*))

ص:407

شو مجرد یعنی از سودای خلق

جامه گو اطلس بود یا کهنه دلق

وان مجرد کاندرین هنگامه نیست

بند عریانی و فکر جامه نیست

جامه را گوید حقت کوتاه کن

تن مجرد یعنی از دلخواه کن

جامه بر کن رخت عریانی بپوش

آرزوها را به هل بر جا بکوش

موت سیّم احمر است ای ذو فنون

وان بود مردن ز میل نفس دون

خون نفس ار ریختی روحانی ای

رسته ای از قید هستی فانی ای

نفس سرکش را بکش آسوده شو

پاک از وسواس آن آلوده شو

هر دم او را هست وسواسی دگر

باید از وی داشتن پاسی دگر

بند وسواسش چو برّی رسته ای

از خلاف او به حق پیوسته ای

یافتشان خواهی همانا از جهات

احرص ایشان را ز مردم بر حیات

وز تمام مشرکین خاص از مجوس

که کنند انکار بعث اندر نفوس

گر یکی بر دیگری شد دوستدار

سال عمرش را ز حق خواهد هزار

شد نشان حرص این بر زندگی

وین بود دور از خصال بندگی

جو ز حق از بهر یار یک جهت

عقل را دو روح شاد و مغفرت

عمر افزون خواستن هم بهر دوست

شاید اما عقل و طاعت گر در اوست

نه که عمری بگذرد بر عیش و لعب

وین بشرع و عقل مذموم است و صعب

بر یهودان حجت آرد کردگار

گر بود خاص شما دار القرار

پس چرا بر زندگانی احرصید

وز مجوسان جهان جو انقصید

از نشان دین خالص آن یک است

کاعتقادش برخلاف مشرک است

عمر او خواهد هزار از بهر یار

داند ار چه اوش نرهاند ز نار

گر به گیتی عمر جاویدان کند

کی ورا مستخلص از نیران کند

وین که فرماید خدا باشد بصیر

بر عملهاشان به تصریح ضمیر

عمر خواهیم از پی صدق و صفا

شاید این باشد که می گفتند ما

گوید او من خود بصیرم بر ضمیر

روشن است احوال هر کس بر بصیر (1)

نکته ها

ω یهود با گفتن این سخن ها که بهشت مخصوص ما است (2) یا ما چند روزی بیش در آتش نمی سوزیم، (3) می خواستند مسلمانان را نسبت به آئینشان دلسرد کنند ولی قرآن پرده از روی دروغ و تزویر آنان بر می دارد، زیرا آن ها به هیچ وجه حاضر به ترک زندگی دنیا نیستند و این خود دلیل محکمی بر کذب آن ها است، راستی اگر انسان چنان ایمانی به سرای آخرت داشته باشد چرا این قدر به زندگی این جهان دل ببندد؟ و برای وصول به آن

مرتکب هزار گونه جنایت شود؟

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، صص 39-40

2- بقره: 111 (وَ قالُوا لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّهَ إِلَّا مَنْ کانَ هُوداً أَوْ نَصاری)

3- بقره: 80 (وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً)

ص:408

آری آن ها می دانستند در پرونده اعمالش آنچه نقطه های سیاه و تاریک وجود دارد، آن ها از اعمال زشت و ننگین خود مطلع بودند، خدا نیز از اعمال این ستمگران آگاه است، بنابراین سرای آخرت برای آن ها سرای عذاب و شکنجه و رسوایی است و به همین دلیل خواهان آن نیستند.

ω (عَلی حَیاهٍ)

(به صورت نکره) به گفته جمعی از مفسران برای تحقیر است یعنی آن ها آن قدر به زندگی دنیا دل بسته اند که حتی پست ترین زندگی این جهان را که در نهایت بدبختی باشد بر سرای آخرت ترجیح می دهند. (1)

ω مقصود از هزار سال، عدد هزار نیست، بلکه کنایه از عمر بسیار طولانی است و به تعبیر دیگر عدد «تکثیر» است نه «تعداد».

بعضی از مفسران می گویند: عدد هزار در آن زمان بزرگ ترین عدد نزد عرب بوده و اعداد بزرگ تر از آن نام مخصوصی نداشته است و لذا رساترین تعبیر برای فزونی محسوب می شده است. (2)

ω ریشه های ترس از مرگ

بیشتر مردم از مرگ می ترسند و وحشت دارند و پس از تحلیل و بررسی می بینیم که ریشه این ترس را یکی از دو چیز تشکیل می دهد:

1. بسیاری از مردم مرگ را به معنی فنا و نیستی و نابودی تفسیر می کنند و بدیهی است که انسان از فنا و نیستی وحشت دارد، اگر انسان مرگ را به این معنی تفسیر کند حتماً از آن گریزان خواهد بود و لذا حتی در بهترین حالات زندگی و در اوج پیروزی فکر این مطلب که روزی این زندگی پایان می یابد، شهد زندگی را در کام آنان زهر می کند و همیشه از این نظر نگرانند.

2. افرادی که مرگ را پایان زندگی نمی دانند و مقدمه ای برای زندگی در سرایی وسیع تر و عالی تر می بینند به خاطر اعمال خود و خلافکاریها از مرگ وحشت دارند، زیرا مرگ را آغاز رسیدن به نتایج شوم اعمال خود می بینند، بنابراین برای فرار از محاسبه الهی و کیفر اعمال، میل دارند هر چه بیشتر مرگ را به عقب بیندازند، آیه بالا اشاره به دسته دوم می کند. ولی پیغمبران بزرگ خدا از یک سو ایمان به زندگی جاویدان بعد از مرگ را در دل ها زنده کردند وچهره ظاهری وحشتناک مرگ را در نظرها دگرگون ساخته، چهره واقعی آن را که دریچه ای به زندگی عالی تر است به مردم نشان دادند؛ و از سوی دیگر دعوت به «پاکی عمل» کردند تا وحشت از مرگ به خاطر کیفر اعمال نیز زائل گردد، بنابراین مردم باایمان از پایان زندگی و مرگ به هیچ وجه وحشت ندارند.

قسمت یازدهم: توبه ی نقبا و برطرف شدن عذاب

آن ها تسلیم شدند و تورات را پذیرا گشتند و برای خدا سجده نمودند، درحالی که هرلحظه انتظار سقوط کوه را بر سرخود می کشیدند، ولی به برکت توبه سر انجام این عذاب الهی از آن ها دفع شد.

1- طباطبایی، المیزان ج 1،ص 230؛ رشیدرضا، المنار، ج 1، ص 390.
2- رشید رضا، المنار، ج 11، ص 331

نکته ها

ω پیمان اجباری چه سودی دارد؟

بعضی در پاسخ این سؤال گفته اند: قرار گرفتن کوه بر سر آن ها جنبه «ارهاب» و ترسانیدن داشته نه اجبار و گرنه پیمان اجباری ارزشی ندارد و شک نیست که در آن حال یک نوع اضطرار بر آن ها حکومت می کرده، ولی مسلماً بعداً که خطر برطرف شد ادامه راه را با اختیار خود می توانستند انتخاب کنند.

به علاوه اجبار و اکراه در عقیده معنی ندارد، ولی در برنامه های عملی که ضامن خیر و سعادت انسان است چه مانعی دارد که با اجبار مردم را به آن وادار کنند، آیا اگر کسی را به اجبار وادار به ترک اعتیاد و یا رفتن از راه امن و امان و خودداری از راه خطرناک کنند عیب دارد؟

وصحیح تر این است که گفته شود: هیچ مانعی ندارد که افراد متمرد و سرکش را با تهدید به مجازات در برابر حق تسلیم کنند، این تهدید و فشار که جنبه موقتی دارد، غرور آن ها را در هم می شکند و آن ها را وادار به اندیشه و تفکر صحیح می کند و در ادامه راه با اراده و اختیار به وظائف خویش عمل می کند و به هرحال، این پیمان، بیشتر مربوط به جنبه های عملی آن بوده است و گرنه اعتقاد را نمی توان با اکراه تغییر داد.

قسمت دوازدهم: سخن خداوند پس از پیمان گرفتن از 12 نقیب

در قرآن آمده است

1. «ای فرزندان اسرائیل! نعمت هایی را که به شما ارزانی داشتم به یادآورید! و به پیمانی که با من بسته اید وفا کنید تا من نیز به پیمان شما وفا کنم. (و درراه انجام وظیفه و عمل به پیمانها) تنها از من بترسید!» (1)

آل یعقوب ای نژاد اصفیا

نعمتم را یاد آرید از وفا

آنچه نعمت مر شمارا داده ام

که نعم خوارید و بنده زاده ام

هم کنید از جان وفا بر عهد من

تا شمارا نوش گردد شهد من

هم نمایم من وفا بر عهدتان

تا لحد یاری کنم از مهدتان

پس بترسید از من ار ترسنده اید

بر فعالم خوشدلید و بنده اید

اهل الطفاند اسرائیلیان

نعمت خاص هدایت را نشان

خواندن ایشان به لطف از ذو الکرم

بهر تکمیل است و تذکار نعم

تا تو یاد آری ز عهد ما سبق

وز نعیم سالفه بر ما خلق

عهد سابق بعد آن عهد نخست

باشد آن توحید و افعالی درست

هست در تورات ذکرش بالتمام

شاید آن را گر نیابد فهم عام

هست مخصوص این به توحید صفات

وین که خواند باز ما را ز التفات

وان پی رفع حجاب ثانی است

داند این کاندر صفاتش فانی است

وان اخصّ از دعوت اولی بود

ذکر آن بهر خواص اولی بود

1- بقره: 40 (یَابَنِی إِسْرَءِیلَ اذْکُرُواْ نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکمْ وَ أَوْفُواْ بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ)

این تجلی صفات منعم است

خاصه کان را این تجلی دایم است

وین چنین تهدید بهر ناقبول

یعنی آن رهبت بَرِ اهل عقول

هست اخصّ از خوف زان کو این خطاب

زآنکه باشد خوف بی شک از عقاب

رهبت از قهر است و اعراض و سخط

خشیت از رهبت اخصّ هم بی غلط

کان اشارت ز احتجاب ذات شد

منکشف این نکته هم ز آیات شد

در مقامش مر تورا روشن کنم

حق تواند کرد این نه من کنم

من نیم نایی دمد بر من دمی

هم تو آن را بشنوی گر محرمی

خواهم از حق عمر و توفیق این قدر

که رسد دیوان تفسیرم به سر (1)

نکته ها

ω در حقیقت این سه دستور (یادآوری نعمت های بزرگ خدا، وفای به عهد پروردگار و ترس از نافرمانی او) اساس تمام برنامه های الهی را تشکیل می دهد.

یاد نعمت های او انسان را به معرفت او دعوت می کند و حسّ شکرگزاری را در انسان بر می انگیزد، سپس توجه به این نکته که این نعمت ها بی قید و شرط نیست و در کنار آن خدا عهد و پیمانی گرفته، انسان را متوجه تکالیف و مسئولیت هایش می کند و بعدازآن نترسیدن از هیچ کس و هیچ مقام درراه انجام وظیفه سبب می شود که انسآن همه موانع را در این راه

از پیش پای خود بردارد و به مسئولیت ها و تعهدهایش وفا کند، چراکه یکی از موانع مهم این راه ترسهای بی دلیل از این و آن است، به خصوص در مورد بنی اسرائیل، که سال ها زیر سیطره فرعونیان قرار داشتند و ترس جزء بافت وجود آن ها شده بود.

ω خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت؛ و از آن ها، دوازده نقیب [سرپرست] برانگیختیم؛ و خداوند (به آن ها) گفت: من با شما هستم!

- اگر نماز را برپا دارید.
- زکات را بپردازید.
- به رسولان من ایمان بیاورید و آن ها را یاری کنید.
- به خدا قرض الحسن بدهید [درراه او، به نیازمندان کمک کنید].

گناهان شمارا می پوشانم [می بخشم] و شمارا در باغ هایی از بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، وارد می کنم؛ اما هر کس از شما بعدازاین کافر شود، از راه راست منحرف گردیده است. (2)

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 22

2- مائده: 12 (وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ میثاقَ بَنی إِسْرائیلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقیباً وَ قالَ اللَّهُ إِنِّی مَعَکُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاهَ وَ آتَیْتُمُ الزَّکاهَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلی وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً لَأُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّکُمْ جَنَّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ فَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبیلِ)

ص:411

حق ز اسرائیلیان بگرفت چون

عهد بهر جنگ جباران دون

تا موافق جمله با موسی شوند

سوی شام از مصر ز امر حق روند

پس دو و ده از نقیبان بصیر

بهرشان کردیم تعیین در مسیر

حق تعالی گفت با آن ها که من

با شما هستم به هر جا بی سخن

در زمین شام چون آرید رو

می دهم نصرت شمارا بر عدو

گر به پا دارید با شرطش صلوه

هم دهید از مال بر مسکین زکات

بر رسولان آورید ایمان تمام

تقویت ز ایشان کنید از هر مقام

بر خدا بدهید قرض از رزق مال

قرض نیکو یعنی از وجه حلال

قرض انفاق است اندرراه حق

از خلوص و بندگی بر مستحق در گذارم تا گناهان از شما

اندر آرم در بهشت پر نوا

بوستانی کآن مصون ست از خزان

نهرها از زیر آن باشد روان (1)

نکته ها

ω خدا نیز به عهدش وفا می کند

نعمت های خدا هیچگاه بی قید و شرط نیست، در کنار هر نعمتی مسئولیتی قرار دارد و شرطی نهفته است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که منظور از (أُوفِ بِعَهْدِكُمْ) این است که من به عهد خودم وفا خواهم کرد و شمارا به بهشت خواهم برد. (2)

ω اگر در قسمتی از این حدیث ایمان به ولایت علی علیه السلام بخشی از این پیمان ذکر شده جای تعجب نیست، زیرا یکی از مواد پیمان بنی اسرائیل قبول رسالت پیامبران الهی و تقویت آن ها بود و می دانیم قبول جانشینان آن ها نیز دنباله همان مسئله رهبری و ولایت

است که در هر زمان متناسب با آن عصر باید تحقق یابد، در زمان موسی عهده دار این منصب او بود و در عصر پیامبر، پیامبر و در زمانهای بعد علی علیه السلام .

ω (إِيَّایَ فَارْهَبُونِ)

(تنها از مجازات من بترسید) تأکیدی است بر این مطلب که درراه وفای به عهدهای الهی و اطاعت فرمانش از هیچ چیز و هیچ کس نباید ترس و وحشت داشت، این انحصار را از کلمه «ایای» که مقدم بر جمله «فارهبون» است استفاده می کنیم.

ω (عزرتموهم)

از ماده «تعزیر» به معنی منع کردن و یاری نمودن است، اگر به پاره ای از مجازات اسلامی تعزیر گفته می شود به خاطر آن است که به وسیله آن در حقیقت کمکی به گناهکاران شده و از گناه باز داشته شده اند و این نشان می دهد که مجازات اسلامی جنبه انتقامی ندارد بلکه جنبه تربیتی دارد و لذا نام آن هم «تعزیر» گذاشته شده است.

1- صفی علیشاه، تفسیر صفی، ص 180

2- عروسی حویزی، نور الثقلین،ج 1، ص 72

ص:412

ω در اینجا سؤالی باقی می ماند که چرا مسئله «نماز و زکات» بر ایمان به موسی علیه السلام مقدم داشته شده است بااینکه ایمان به او قبل از عمل بوده است

ω منظور از (رسل)

در آیه فوق پیامبرانی است که بعد از موسی آمده اند، نه خود موسی بنابراین، دستوری نسبت به آینده می باشد که می تواند بعد از نماز و زکات قرار گیرد و این احتمال نیز هست که «رسل» اشاره به همان نقبای بنی اسرائیل باشد که پیمان وفاداری نسبت به آن ها از بنی اسرائیل گرفته شده است (در تفسیر مجمع البیان می خوانیم که بعضی از مفسران پیشین احتمال داده اند که نقبای بنی اسرائیل رسولان خدا بودند و این احتمال آنچه را در بالا گفتیم تائید می کند).

ω (نقیب)

در اصل از ماده «نقب» (بر وزن نقد) گرفته شده که به معنی روزنه های وسیع، مخصوصاً راه های زیر زمینی می باشد و به رئیس و رهبر یک جمعیت از آن جهت نقیب می گویند که از اسرار جمعیت آگاه است، گویی در میان آن ها نقبی ایجاد کرده و از وضع آن ها آگاه شده و گاهی «نقیب» به کسی گفته میشود که رئیس جمعیت نیست و تنها معرّف و وسیله شناسایی آن ها است و اگر به فضائل اشخاص عنوان «مناقب» اطلاق می شود، به خاطر آن است که با فحص و کنجکاوی باید از آن ها آگاه گشت.

بعضی از مفسران نقیب را در آیه فوق تنها به معنی آگاه و مطلع از اسرار گرفته اند، ولی این معنی بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا آنچه از تاریخ و حدیث استفاده می شود، آن است که نقبای بنی اسرائیل هر یک سرپرست طایفه خود بودند، در تفسیر روح المعانی از ابن عباس چنین نقل شده که: «انهم کانوا وزراء و صاروا انبیاء بعد ذلک»: نقبای بنی اسرائیل، وزیران موسی بودند و بعد به مقام نبوت رسیدند (1)

ω مراد از میثاق بنی اسرائیل درباره ی احترام به خون مردم:

شاید آیه 32 سوره مائده باشد که می فرماید: بر بنی اسرائیل نوشتیم که هر کس شخصی را بدون دلیل و از روی فساد در زمین بکشد، گویا همه مردم را کشته است. (2)

زیرا حقّ حیات، اولین حقّ برای هر انسان است و قتل نفس از گناهان کبیره است.

«هر کس با اختیار و دانسته مسلمانی را بکشد، برای همیشه در دوزخ و مورد غضب خداوند است» (3) و در حدیث آمده است: تمام گناهان مقتول به گردن قاتل می افتد و نیز آمده است: اگر اهل آسمان ها و زمین در قتل یک نفر شریک شوند همه به دوزخ می افتند.

1- آلوسی، تفسیر روح المعانی، ج 6، ص 78

2- مِنْ أَجْلِ ذَالِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسرْءِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسَا بِغَيرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم بَعْدَ ذَالِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسرِفُونَ

3- نساء: 93 (وَ مَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَلِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا)

ω هدف نهایی از تمام این ماجراها همان تمسک به آیات پروردگار و عمل به پیمانهای او و برای رسیدن به تقوا و پرهیزکاری است که درآیات پیش از آن بیان شد. یعنی تمام رسالت موسی علیه السلام و سایر انبیاء و مبارزات و درگیری های مستمر و سخت آنان و ناراحتیها و شدائد طاقت فرسایی که تن به آن دادند، همه برای آن بوده است که فرمان خدا و اصول حق و عدالت و پاکی و تقوا در میان همه به طور کامل اجرا گردد.

قسمت سیزدهم: آغازعمل بنی اسرائیل به دستورات خداوند

13-1 قوم بنی اسرائیل هدیه تقدیم می کنند: (1)

- سپس تمام قوم اسرائیل از نزد موسی رفتند، امّا کسانی که تحت تأثیر قرارگرفته بودند با اشتیاق بازگشتند و هدایایی برای آماده ساختن لباس های مقدّس، خیمه ووسایل مورد نیاز جهت خدمت در آن با خود آوردند تا به خداوند تقدیم کنند.

- مردان و زنان با اشتیاق زیاد آمدند و جواهراتی از قبیل سنجاق، گوشواره، انگشتر، گردنبند و اشیائ دیگری از طلا تقدیم کردند.

- برخی نیز نخ های آبی، ارغوانی و قرمز، کتان لطیف، پشم بُز، پوست سُرخ شده ی قوم و پوست خز، آوردند. عدّه ای دیگر نقره و مفزع به خداوند تقدیم کردند.

- بعضی هم چوب اقاقیا برای ساختن خیمه با خود آوردند. زنانی که در کار رسیندگی مهارت داشتند، نخ های ابی و ارغوانی و قرمز و کتان لطیف و پشم بُز ریسیدند و آوردند.

- بزرگان قوم، سنگ جزع و سنگ های قیمتی دیگر برای تزیین ایفود و سینه بند کاهن آوردند؛ و نیز عطریّات و روغن برای روشنایی و روغن مسح و بخور معطّر.

- بدین ترتیب تمام مردان و زنان بنی اسرائیل که مشتاق بودند در کاری که خداوند به موسی امر فرموده بود کمک کنند، با خرسندی خاطر، هدایای خود را به خداوند تقدیم کردند.

13-2 آغاز کارصنعتگران هنرمند: (2)

– سپس موسی به قوم گفت: خداوند «بصل ئیل» (پسر اوری) را که نوه ی حور و از قبیله ی یهودا است برگزیده و او را از روح خود پُر ساخته است و حکمت و توانایی و مهارت بخشیده تا خیمه ی عبادت و تمام وسایل آن را بسازد.

– او در ساختن ظروف طلا و نقره و مفزع، همچنین در کار خرّاطی و جواهرسازی و هر صنعتی استاد است.

– خدا به او و اهولیاب (پسر اخیسامک از قبیله ی دان) استعداد تعلیم دادن هنر به دیگران را عطا فرموده است.

1- سفر خروج، اصحاح 35، آیات:20- 29

2- سفر خروج، اصحاح 35، آیات:30-35 / سفر خروج، اصحاح 36، آیات:1-7

– خداوند به آن ها در کار طراحی، نسّاجی و طرازی پارچه های آبی، ارغوانی و قرمز و کتان لطیف، مهارت خاصی داده است. ایشان صنعتگران ماهری هستند.

– صنعتگران دیگر هم با استعدادهای خدادادی خود باید «بصل ئیل» و «اهولیاب» را در ساختن و آراستن خیمه ی عبادت، طبق طرحی که خداوند داده، کمک کنند.

– پس موسی «بصل ئیل» و «اهولیاب» و تمام صنعتگرانی را که خداوند به آن ها مهارت بخشیده و مایل به خدمت بودند احضار کرد تا مشغول کار شوند.

– آن ها تمام هدایایی را که بنی اسرائیل هرروز صبح برای بنای خیمه ی عبادت می آوردند، از موسی تحویل می گرفتند.

– سرانجام صنعت گرانی که مشغول ساختن خیمه بودند دست از کار کشیدند و نزد موسی رفتند و گفتند: «مردم برای کاری که خداوند دستور ان را داده است، بیش ازآنچه لازم است، هدیه آورده اند»

– پس موسی فرمود تا در اردوگاه ندا کرده، بگویند که دیگر کسی هدیه نیاورد.

– بدین ترتیب بنی اسرائیل از آوردن هدیه بازداشته شدند، چون هدایای موجود، برای اتمام کار خیمه بیش از حدّ مورد نیاز بود.

13-3 ساختن صندوق عهد: (1)

– «بصل ئیل» صندوق عهد را از چوب اقاقیا که درازای آن 1 متر و25 سانتی متر و پهنا و بلندی آن هرکدام 75 سانتی متر بود، ساخت.

– بیرون و درون آن را با طلای خالص پوشانید و نواری از طلا دور لبه ی آن کشید.

– برای صندوق، 4 حلقه از طلا آماده کرد و آن ها را در 4 گوشه ی قسمت پایین آن متّصل نمود، یعنی در هر طرف 2 حلقه.

– بعد 2 چوب بلند تهیه شده از درخت اقاقیا با روکش طلا برای برداشتن صندوق، فراهم ساخت و چوب ها را در داخل حلقه های دو طرف صندوق گذاشت.

- سرپوش صندوق، یعنی تخت رحمت را به درازای 1 متر و 10 سانتی متر و پهنای 70 سانتی متر، از طلای خالص درست کرد.

- سپس دو مجسمه ی فرشته از طلا دردو سر تخت رحمت ساخت.

- فرشته ها را طوری روی تخت رحمت ساخت که با آن یکپارچه شد.

- مجسمه ی فرشته ها، روبه روی هم و نگاهشان به طرف تخت و بال هایشان بربالای آن گسترده بود.

1- سفر خروج، اصحاح 37، آیات: 1-16

ص:415

13-4 ساختن خیمه ی عبادت: (1)

- صنعتگرانی که مشغول انجام کار بودند، خیمه ی عبادت را با ده پرده از کتان لطیف ریزبافت و نخ های آبی، ارغوانی و قرمز، درست کردند.

- هر یک از پرده ها 14 متر طول و 2 متر عرض داشت.

- آن ها نقش فرشتگان را روی پرده ها با دقّت گلدوزی کردند.

- سپس آن پرده ها را پنج پنج به هم دوختند تا دو قطعه ی جداگانه تشکیل شود.

- برای وصل کردن این دو قطعه ی بزرگ، در لبه ی آخرین پرده ی هر قطعه 50 جا تکمه ی آبی ساختند.

- سپس 50 تکمه از طلا برای پیوستن این دو قطعه پرده به یکدیگر درست کردند تا پرده های دور خیمه به صورت یکپارچه درآید.

- برای پوشش سقف عبادتگاه، 11 قطعه ی دیگر از پشم بافتند.

- طول هر یک از آن ها 15 متر و عرض هر یک 2 متر بود.

- پنج قطعه را به هم وصل کردند به طوری که به صورت یک قطعه ی بزرگ درآمد.

- شش قطعه ی دیگر را نیز به هم وصل کردند تا بدین گونه دو قطعه ی بزرگ به هم وصل شوند.

- دو پوشش دیگر درست کردند یکی از پوست قوچ که رنگش سرخ شده بود و دیگری از پوست خز تا آن ها را به ترتیب روی پوشش اوّلی بیندازند.

- چوب بست، خیمه ی عبادت را از تخته های چوب اقاقیا ساختند تا به طور عمودی قرار گیرد.

- درازای هر تخته 5 متر و پهنای آن 75 سانتی متر بود.

- هر طرف تخته دو زبانه داشت که آن را به تخته ی پهلویی جفت می کرد.

- تخته های لازم برای عبادتگاه بدین تعداد بود: 20 تخته با 40 پایه ی نقره ای، برای قسمت جنوبی که زیر هر تخته دو پایه قرار داشت تا زبانه ها را نگهدارند.

- 20 تخته ی دیگر برای قسمت شمالی خیمه با 40 پایه ی نقره ای، یعنی برای هر تخته دو پایه.

- برای قسمت غربی خیمه که پُشت آن بود، 6 تخته ساخته شد.

- سپس دو تخته ی دیگر برای گوشه های پُشت خیمه درست کردند. شش تخته ی سمت غربی از بالا و پایین به وسیله ی حلقه ها به تخته های گوشه متّصل می شد.

- پس در سمت غربی، مجموعاً 8 تخته با 16 پایه ی نقره ای، یعنی زیر هر تخته دوپایه، قرار گرفت.

- بعد پُشت بند هایی از چوب اقاقیا ساختند تا به طور اُفُقی تخته ها را نگهدارند: 5 تیر پُشت بند برای تخته هایی که در سمت شمال قرار داشتند.

- تیر وسطی را نیز ساختند تا به طور سراسری از وسط تخته ها بگذرد.

- سپس تخته ها و تیرها را با روکش طلا پوشاندند و حلقه هایی از طلا جهت نگه داشتن تیرها روی تخته ها ساختند.

1- سفر خروج ، اصحاح 36، آیات: 8- 38

- پرده ی مخصوص را که بین قدس و قدس الاقداس بود، از کتان لطیف ریزبافت و نخ های آبی، ارغوانی و قرمز درست کردند و نقش فرشتگان را با دقّت روی آن گلدوزی نمودند.

- برای آویزان کردن پرده، 4 ستون از اقاقیا با روکش طلا و قُلّآب هایی از طلا ساختند و برای ستون ها 4 پایه ی نقره ای درست کردند.

- سپس یک پرده از کتان لطیف ریزبافت برای در عبادتگاه تهیّه نموده، آن را با نخ های آبی،

- ارغوانی و قرمز گلدوزی کردند.

- برای این پرده، 5 ستون قلّاب دار ساختند.

- سپس سر ستون ها و گیره ها را با روکش طلا پوشاندند و 5 پایه ی مفزعی برای ستون ها درست کردند.

13-5 ساختن حیاط خیمه ی عبادت: (1)

- بعد «بصل ئیل» برای عبادتگاه حیاطی درست کرد که دیوارهایش از پرده های کتان لطیف ریزبافت بود.

- طول پرده های سمت جنوب، 50 متر بود.

- 20 ستون مفزعی برای پرده ها ساخت و برای این ستون ها پایه های مفزعی و قلّآب ها و پُشت بند های نقره ای درست کرد.

- برای سمت شمالی حیاط نیز همین کار را کرد.

- طول دیوار پرده ای سمت غربی 25 متر بود.

- 10 ستون با 10 پایه برای پرده ها ساخت و برای هر یک از این ستون ها قلّآب ها و پُشت بند های نقره ای درست کرد.

- طول دیوار پرده ای سمت شرقی هم 25 متر بود.

- پردههای هر طرف در ورودی 7/5 متر بود.

- برای نگه داشتن این پرده ها هم 3 ستون و 3 پایه در هر طرف ساخت.

- تمام پرده های دیوار حیاط خیمه از کتان لطیف ریزبافت بود.

- پایه های ستون ها از مفزع و قلّاب ها و پُشت بندها و روکش سر ستون ها از نقره بود.

- تمام ستون های اطراف حیاط با پسشت بندهای نقره ای به هم مربوط شدند.

- پرده ی در ورودی خیمه، ازکتان لطیف ریزبافت تهیّه گردید و با نخ های آبی، ارغوانی و قرمز گلدوزی شد.

- طول این پرده 10 متر و بلندی اش مانند پرده های دیوار حیاط 2/5 متر بود.

- 4 ستون برای پرده ساخت. پایه های ستون ها از مفزع و قلّآب ها و پُشت بندها و روکش سر ستون ها از نقره بود.

- تمام میخ هایی که در بنای خیمه و حیاط آن به کار رفت، از مفزع بود.

1- سفر خروج، اصحاح 38، آیات:9 – 20

ص:417

13-6 ساختن قربانگاه بخور: (1)

- قربانگاه بخور را به شکل 4 گوش به ضلع نیم متر و بلندی 1 متر از چوب اقاقیا درست کرد.

- آن را طوری ساخت که در 4 گوشه آن، 4 زائده به شکل شاخ بود.

- روکش قربانگاه و شاخ های آن از طلای خالص بود.

- قابی که دورتادور آن از طلا درست کرد. در 2 طرف قربانگاه، زیر قاب طلایی 2 حلقه از طلا برای قرار گرفتن چوب ها ساخت تا با آن ها قربانگاه را حمل کنند.

- این چوب ها از درخت اقاقیا تهیه شده بود و روکش طلا داشت.

13-7 ساختن قربانگاه برای قربانی های سوختنی: (2)

- قربانگاه قربانی سوختنی نیز با چوب اقاقیا به شکل 4 گوش ساخته شد.

- هر ضلع آن 5/2 متر و بلندی اش 5/1 متر بود.

- آن را طوری ساخت که در 4 گوشه اش 4 زائده به شکل شاخ بود.

- تمام قربانگاه و شاخ ها، روکشی از مفزع داشت.

- لوازم آنکه شامل سطل ها، خاک اندازها، کاسه ها، چنگک ها و آتش دان ها بود، همگی از مفزع ساخته شد.

- یک منقل مشبّک مفعی که در هر گوشه ی آن یک حلقه ی فلزّی بود، برای قربانگاه ساخت و آن را تا نیمه ی قربانگاه فروبرد تا روی لبه ای که در آنجا وجود داشت قرار گیرد.

- برای جابه جا کردن قربانگاه چوب هایی از درخت اقایا با روکش مفزع ساخت و چوب ها را در حلقه هایی که در دو طرف قربانگاه نصب شده بود، فرو کرد قربانگاه درونش خالی بود و از تخته ساخته شده بود.

13-8 ساختن حوض مفرغی: (3)

- حوض مفرغی و پایه هایش را از آیینه های زنانی که د رکنار خیمه خدمت می کردند، ساخت.

13-9 مقدار فلز در عبادتگاه: (4)

- این است صورت مقدار فلزّی که درساختن خیمه ی عبادت به کار رفت.

- این صورت به دستور موسی، به وسیله ی لاوی ها و زیر نظر «ایتامار» (پسر هارون کاهن) تهیّه شد.

- «بصل ئیل» (پس اوری و نوه ی حور از قبیله ی یهودا) آنچه را که خداوند به موسی دستور داده بود، ساخت.

– دستیار او در این کار «اهولیاب» پسر «اخیسامک» از قبیله ی دان بود که در کار طراحی، نسّاجی و طرّازی پارچه های آبی، ارغوانی، قرمز و کتان لطیف، مهارت داشت.

1– سفر خروج، اصحاح 37، آیات: 25– 28

2– سفر خروج ، اصحاح 38، آیات: 1–7

3– سفر خروج، آیه: 8

4– سفر خروج ، اصحاح 38، آیات:21– 31

ص:418

– بنی اسرائیل، جمعاً حدود هزار کیلوگرم طلا هدیه کردند که تمام آن صرف ساختن عبادتگاه شد.

– مقدار نقره ی مصرف شده، حدود 3430 کیلوگرم بود.

– این مقدار نقره از 550 و 603 نفر دریافت شده بود که اسامی اشان در سرشماری نوشته شده و سنّشان 20 سال به بالا بود.

– هر یک از این افراد حدود 6 گرم نقره هدیه داده بودند.

– برای پایه های چوب بست خیمه ی عبادت و پایه های ستون های پرده ی داخل آن، 3400 کیلوگرم نقره مصرف شد. (برای هر پایه 34 کیلوگرم) باقی مانده ی نقره که 30 کیلوگرم بود، برای قلّاب ها ی ستون ها، پُشت بندها و روکش سرستون ها مصرف شد.

- بنی اسرائیل 2425 کیلوگرم مفزع هدیه آورند. این مقدار مفزع برای پایه های ستون های در ورودی خیمه، قربانگاه مفزعی، منقل مشبّک و سایر لوازم قربانگاه، همچنین برای پایه های ستون های دور حیاط و پایه های در ورودی آن و نیز برای میخ های خیمه و پرده های دور حیاط به کار رفت.

13-10 ساختن میز نان مقدّس: (1)

- آنگاه «بصل ئیل» میز نان مقدّس را از چوب اقاقیا به درازای 1 متر و پهنای نیم متر و بلندی 75 سانتی متر ساخت. آن را با روکشی از طلای خالص پوشانید و قابی از طلا بر دورتادور لبه ی آن نصب کرد. حاشیه ی دور لبه ی میز را به پهنای 4 انگشت درست کرد و دور حاشیه را با قاب طلا پوشانید.

- 4 حلقه از طلا برای میز ساخت و حلقه ها را به 4 گوشه ی بالای پایه های میز نصب کرد.

- این حلقه ها برای چوب هایی بود که که به هنگام برداشتن و جابه جا کردن میز می بایست در آن ها قرار گیرد.

- این چوب ها را از درخت اقاقیا با روکش طلا ساخت.

- همچنین بشقاب ها، کاسه ها، جام ها و پیاله هایی از طلای خالص برای ریختن هدایای نوشیدنی درست کرد تا آن ها را روی میز بگذارند.

13-11 ساختن چراغدان: (2)

- چراغدان را نیز از طلای خالص درست کرد. پایه و بدنه ی آن را یکپارچه و از طلای خالص ساخت و نقش گل های روی آن را نیز که شامل کاسبرگ و غنچه بود از طلا درست کرد. بربدنه ی چراغدان 6 شاخه قرار داشت، یعنی در هر طرف 3 شاخه.

- روی هر یک از شاخه ها سه گل بادامی شکل بود.

- خود بدنه را با 4 گل بادامی شکل تزیین کرد، طوری که گل ها بین شاخه ها و بالا و پایین آن ها قرار گرفتند.

- تمام این نقش ها و شاخه ها و بدنه از یک تکّه طلای خالص بود.

- 7 چراغ آن و انبرها و سینی هایش را از طلای خالص ساخت.

1- سفر خروج، اصحاح 37، آیات:10 – 16

2- سفر خروج، اصحاح 37، آیات: 17- 24

- برای ساختن این چراغدان و لوازمش 34 کیلو طلا به کار رفت.

12-13 تهیّه ی روغن مسح و بخور: (1)

- سپس روغن مسح مقدس و بخور خالص معطّر را تهیّه کرد.

13-13 تهیّه ی لباس کاهنان: (2)

– سپس برای کاهنان، از نخ های آبی، ارغوانی و قرمز، لباس هایی بافتند.

– این لباس ها را موقع خدمت در قدس می پوشیدند.

– لباس مقدّس هارون کاهن هم طبق دستوری که خداوند به موسی داده بود، تهیّه شد.

ω تهیّه ی ایفود:

– ایفود کاهن از کتان لطیف ریزبافت و نخ های آبی، ارغوانی و قرمز و رشته های طلا درست شد.

– آن ها ورقه های طلا را چکّش زدند تا باریک شد. سپس آن ها را بریده و به صورت رشته هایی درآوردند و با نخ های آبی، ارغوانی و قرمز و کتان

– لطیف در تهیّه ی ایفود به کار بردند و روی ایفود را با دقت گلدوزی کردند.

– ایفود از دو قسمت جلو و پُشت تهیّه شد و با دو بند روی شانه ها به هم وصل گردید.

– همان طور که خداوند به موسی دستور داده بود، بند کمر ایفود، متّصل به آن و از جنس خود ایفود بود، یعنی از رشته های طلا و کتان لطیف ریزبافت و نخ های آبی، ارغوانی و قرمز.

– دو سنگ جزع در قاب های طلا گذاشتند و آن ها را روی بند های شانه های ایفود دوختند.

– نام های 12 قبیله ی بنی اسرائیل، با مهارتی خاص، روی آن 2 قطعه سنگ حکّاکی شده بود.

- این سنگ ها باعث می شد خدا به یاد قوم باشد.

- همه ی این کارها طبق دستوری که خداوند به موسی داد انجام گرفت.

ω تهیّه ی سینه بند:

- سینه بند را مثل ایفود، از کتان لطیف ریزبافت، نخ های ابی، ارغوانی و قرمز و رشته های طلا تهیّه نموده، روی آن را با دقّت گلدوزی کردند.

- آن را دولّا مثل یک کیسه ی 4 گوش دوختند که طول هر ضلعش یک وجب بود.

- 4 ردیف سنگ قیمتی روی آن نصب شد.

- در ردیف اوّل: عقیق سرخ و یاقوت زرد و یاقوت آتشی بود.

1- سفر خروج، اصحاح 37، آیه: 29
2- سفر خروج ، اصحاح 39، آیات:1- 31

ص:420

- در ردیف دوّم: زمرد و یاقوت کبود و الماس بود.

- در ردیف سوّم: فیروزه و عقیق یمانی و یاقوت بنفش بود.

- درردیف چهارم: زبرجد و جزع و یشم نصب شده بود.

- همه ی این سنگ های قیمتی را در قابهای طلا جا دادند.

– هر یک از این سنگ ها علامت یکی از 12 قبیله ی بنی اسرائیل بود و آن قبیله روی آن سنگ حک شده بود.

– دو قاب از طلا و دو رشته زنجیر طلای تابیده درست کردند و قسمت بالای سینه بند را به وسیله ی دو رشته زنجیر طلا به ایفود بستند.

– دو سر زنجیر ها به حلقه های طلا که در گوشه های سینه بند جا سازی بود، بسته شد.

– و دو سر دیگر زنجیر ها را از جلو به قاب های طلای روی شانه ها وصل کردند.

– دو حلقه ی طلای دیگر نیز درست کردند و آن هارا به دو گوشه ی پایین سینه بند، روی لایه ی زیرین بستند.

– دو حلقه ی طلای دیگر هم درست کردند و آن ها را در قسمت جلو ایفود وکمی بالاتر از بند کمر نصب کردند.

– بعد همان طور که خداوند به موسی فرمود ه بود، حلقه های سینه بند را نوارآبی رنگ به حلقه های ایفود که بالاتر از بند کمر قرار داشت بستند تا سینه بند از ایفود جدا نشود.

– ردایی که زیر ایفود پوشیده می شد، تماماً از پارچه ی آبی تهیّه شد.

– شکافی برای سر در آن باز کردند و حاشیه ی شکاف را با دست بافتند تا نشود.

– با نخ های آبی، ارغوانی و قرمز و کتان ریزبافت، منگوله هایی به شکل انار درست کردند و آن ها را دورتادور لبه ی دامن ردا آویختند.

- زنگوله هایی از طلای خالص نیز ساختند و آن ها را در فاصله ی بین انارها آویزان کردند، همان طور که خداوند به موسی فرموده بود، این ردا موقع خدمت خداوند پوشیده می شد.

- آن ها از کتان لطیف برای هارون و پسرانش پیراهن، عمامه و کلاه های زیبا درست کردند و از کتان لطیف ریزبافت، لباس های زیر را تهیّه کردند:

- کمربند را از کتان لطیف ریزبافت تهیه نموده، آن را با نخ های آبی، ارغوانی و قرمز گلدوزی کردند.

- همان طور که خداوند به موسی فرموده بود، نیم تاج مقدّس را از طلای خالص ساختند و این کلمات را روی آن نقش کردند: «مقدّس برای خداوند».

- همان طور که خداوند گفته بود، نیم تاج را با یک نوار آبی رنگ به قسمت جلو عمامه بستند.

ص:421

13-14 تکمیل عبادتگاه (1)

- سرانجام تمام قسمت های و لوازم خیمه ی عبادت، طبق آنچه خداوند به موسی فرموده بود، به وسیله ی بنی اسرائیل آماده شد.

- سپس ایشان قسمت های ساخته شده ی خیمه و همه ی لوازم آن را پیش موسی آوردند: تکمه ها چوب بست خیمه، پشت بندها، ستون ها، پایه ها پوشش از پوست سرخ قوچ و پوشش از پوست خز، پرده ی حائل بین قدس و قدس الاقداس، صندوق عهد و ده فرمان

خدا که در آن بود و چوب های حامل آن، تخت رحمت، میز و تمام وسایل آن، نان مقدّس، چراغدان طلای خالص با چراغ ها، روغن و همه ی لوازم آن، قربانگاه طلایی، روغن و بخور معطّر، پرده ی در ورودی خیمه، قربانگاه مفزعی با منقل مشبّک مفزعی و چوب های حامل و سایر لوازم آن. حوض و پایه اش، پرده های دور حیاط با ستون ها و پایه های آن ها، پرده ی دورحیاط با ستون ها و پایه های آن ها، پرده ی در ورودی حیاط، طناب ها و میخ های خیمه و تمام ابزارهایی که در ساختن خیمه به کار می رفت.

– آن ها همچنین لباس های بافته شده برای خدمت در قدس یعنی لباس های مقدّس هارون کاهن و پسرانش را ازنظر موسی گذراندند. به این ترتیب بنی اسرائیل تمام دستورات خداوند را که برای خیمه به موسی داده بود، به کار بستند.

– موسی تمام کارهای انجام شده را ملاحظه کرد و به خاطر آن، قوم را برکت داد، چون همه چیز مطابق دستور خداوند ساخته شده بود.

13-15 برپا کردن خیمه و وقف آن: (2)

– آنگاه خداوند به موسی فرمود: در نخستین روز ماه اوّل، خیمه ی عبادت را برپا کن و صندوق عهد را که ده فرمان در آن قرار دارد، در داخل خیمه بگذارو پرده ی مخصوص را جلو آن آویزان کن.

– سپس میز را در خیمه بگذار و لوازمش را روی آن قرار بده، چراغدان را نیزدر خیمه بگذار و چراغ هایش را روشن کن.

– قربانگاه طلا را برای سوزاندن بخور، روبه روی صندوق عهد بگذار.

- پرده ی در ورودی خیمه را بیاویز. قربانگاه قربانی سوختنی را مقابل در ورودی بگذار.

- حوض را بین خیمه ی عبادت و قربانگاه قرار بده و آن را پُر از آب کن.

- دیوار پرده ای حیاط اطراف خیمه را برپا نما و پرده ی در ورودی حیاط را آویزان کن.

- روغن مسح را بردار و خیمه و تمام لوازم ووسایل آن را مسح کرده، تقدیس نما تا مقدّس شوند. سپس قربانگاه قربانی سوختنی و وسایل آن را مسح نموده، تقدیس کن و قربانگاه، جایگاه بسیار مقدّسی خواهد شد. بعد حوض و پایه اش را مسح نموده، تقدیس کن.

- سپس هارون و پسرانش را کنار در ورودی خیمه ی عبادت بیاور و آن ها را با آب غسل بده.

1- سفر خروج، اصحاح 39، آیات: 32- 43

2- سفر خروج ، اصحاح 40، آیات: 1- 33

- لباس مقدّس را بر هارون بپوشان و او را مسح کرده تقدیس نما تا در مقام کاهنی مرا خدمت کند. سپس پسرانش را بیاور و لباس هایشان را به ایشان بپوشان.

- آن ها را نیز مانند پدرشان مسح کن تا در مقام کاهنی، مرا خدمت کنند.

- این مسح به منزله ی انتخاب ابدی آن ها و نسل های ایشان است به مقام کاهنی موسی هرچه را که خداوند به او فرموده بود به جا آورد.

– در نخستین روز ماه اوّل سال دوّم خروج از مصر، خیمه ی عبادت برپا شد.

– موسی خیمه ی عبادت را به این ترتیب برپا کرد:

– اوّل پایه های آن را گذاشت. سپس تخته های چوب بست را در پایه ها نهاده، پُشت بند های آن ها را نصب کرد و ستون ها را برپا نمود.

– آنگاه همان طور که خداوند فرموده بود، پوشش داخلی سقف را روی چوب ها کشید و پوشش های خارجی را روی آن گسترانید.

– بعد دو لوح سنگی را که ده فرمان خدا روی آن ها نوشته شده بود در صندوق عهد گذاشت و چوب های حامل را درون حلقه ها قرارداد و سرپوش صندوق را که «تخت رحمت» بود، روی آن نهاد.

– آنگاه صندوق عهد را به درون خیمه ی عبادت برد و پرده ی مخصوص را جلو آن کشید، درست همان طور که خدا فرموده بود.

– سپس موسی میز را در سمت شمالی خیمه ی عبادت بیرون پرده گذاشت و همان طور که خداوند به او فرموده بود، نان مقدّس را روی میز در حضور خداوند قرارداد.

– چراغدان را مقابل میز در سمت جنوبی خیمه گذاشت و طبق دستور خداوند چراغ های چراغدان را در حضور خداوند روشن کرد.

– قربانگاه طلا را در خیمه، بیرون پرده گذاشت و مطابق دستور خداوند بر آن بخور معطّر سوزاند.

– موسی پرده ی در ورودی خیمه ی عبادت را آویزان کرد.

– قربانگاه قربانی سوختنی را مقابل در ورودی خیمه گذاشت و روی آن قربانی سوختنی و هدیه آردی تقدیم کرد. درست همان طور که خداوند فرموده بود حوض را بین خیمه ی عبادت و قربانگاه قرارداد و آن را پُر از آب کرد.

– موسی، هارون و پسرانش، هروقت می خواستند داخل خیمه بروند و یا به قربانگاه نزدیک شوند، طبق دستور خداوند در حوض دست وپای خود را می شستند.

– موسی دیوار پرده ای دور خیمه و قربانگاه را برپا نموده، پرده ی در ورودی حیاط را آویزان کرد. به این ترتیب او همه ی کار را به پایان رسانید.

ص:423

قسمت چهاردهم: وقایع پس از برپا کردن خیمه ی عبادت

این وقایع تحت 12 عنوان

است که عبارتند از:

1-14 ابر روی خیمه: (1)

– آنگاه ابری خیمه ی عبادت را پوشانید و حضور پُر جلال خداوند آن را پُر ساخت به طوری که موسی نتوانست وارد خیمه شود. از آن پس هر وقت ابر از روی خیمه برمی خواست، قوم اسرائیل کوچ می کردند و به راهنمایی آن، به سفر (خروج از صحرای سینا) ادامه می دادند.

– امّا تا وقتی که ابر روی خیمه باقی بود، قوم همچنان درجای خود می ماندند درروز، ابر روی خیمه ی عبادت قرار داشت و در شب، آتش در ابر پدیدار می شد؛ و قوم می توانستند آن را ببینند. به این طریق ابر، بنی اسرائیل را در تمام سفرهایشان هدایت می کرد.

14-2 ابر آتشین بالای خیمه ی عبادت: (2)

– در آن روزی که خیمه ی عبادت برپا شد، ابری ظاهرشده، خیمه را پوشانید و هنگام شب، آن ابر به شکل آتش درآمد و تا صبح به همان صورت باقی ماند.

– این ابر همیشه خیمه را می پوشانید و در شب به شکل آتش در می آمد.

– وقتی که ابر حرکت می کرد، قوم اسرائیل کوچ می کردند و هر وقت ابر میایستاد، آن ها نیز توقّف می کردند و تا زمانی که ابر ساکن بود، در همان مکان می ماندند.

– اگر ابر مدّت زیادی می ایستاد، آن ها هم از دستور خداوند اطاعت کرده، به همان اندازه توقّف می کردند.

– ولی اگر ابر فقط چند روزی می ایستاد، انگاه ایشآن هم طبق دستور خداوند فقط چند روز می ماندند.

– گاهی ابر آتشین فقط شب می ایستاد و صبح روز بعد حرکت می کرد، ولی چه شب و چه روز، وقتی که حرکت می کرد، قوم اسرائیل نیز به دنبال آن راه می افتادند.

- اگر ابر دو روز، یک ماه، یا یک سال بالای خیمه ی عبادت می ایستاد، بنی اسرائیل هم به همان اندازه توقّف می کردند، ولی به مجرّدی که به حرکت در می آمد قوم هم کوچ می کردند.

- به این ترتیب بود که بنی اسرائیل به فرمان خداوند کوچ می کردند و اردو می زدند.

- آن ها هر آنچه را که خداوند به موسی امر می کرد، به جا می آوردند.

1- سفر خروج، اصحاح 40، آیات:34- 38

2- سفر اعداد، اصحاح 9، آیات:15- 23

3-14 هدایای تقدیمی برای تقدیس خیمه ی عبادت: (1)

- موسی در روزی که برپا سازی خیمه ی عبادت را به پایان رسانید، تمامی قسمت های آن را به انضمام قربانگاه و لوازم آن تدهین و تقدیس نمود.

- آن وقت رهبران اسرائیل، یعنی سران قبایل که ترتیب سرشماری را داده بودند، هدایای خود را آوردند.

- ایشان شش عرابه ی سرپوشیده (یک ارابه برای دو رهبر) که هر ارابه را دو گاو می کشیدند آورده، در برابر خیمه ی عبادت به خداوند تقدیم کردند.

– خداوند به موسی فرمود: هدایای ایشان را قبول کن و از آن ها برای کار عبادتگاه استفاده نما.

– آن ها را به لاوی ها بده تا برای کارشان از آن ها استفاده کنند.

– پس موسی عرابه و گاو ها را در اختیار لاوی ها گذاشت.

– دو ارّابه و چهار گاو به طایفه ی جرشون داد تا برای کار خود، از آن ها استفاده کنند؛ و چهار ارّابه و هشت گاو نیز به طایفه ی مراری که تحت رهبری ایتامار پسر هارون بودند، داد تا برای کارشان از آن ها استفاده کنند.

– به بنی قهّات گاو یا ارابه داده نشد، چون قرار بود ایشان سهم بار خود را از اسباب خیمه ی عبادت، روی دوش حمل کنند.

– رهبران در روزی که قربانگاه تدهین شد، هدایایی نیز برای تبرّک آن تقدیم کردند و آن ها را جلو قربانگاه گذاشتند.

– خداوند به موسی فرمود: «هرروز یکی از رهبران، هدیه ی خود را جهت تبرّک قربانگاه تقدیم کند»

– پس رهبران، هدایای خود را به ترتیب زیر تقدیم نمودند:

روز

قبیله

اسم رهبر

1)

یهودا

نحشون (پسر عمیناداب)

2)

یساکار

نتنائیل (پسر صوغر)

3)

زبولون

الیاب (پسر حیلون)

4)

رئوبین

الیصور (پسر شدی ئور)

5)

شمعون

شلومی ئیل (پسرصوریشدای)

6)

جاد

الیاساف (پسر دعوئیل)

7)

افرایم

الیشع (پسر عمیهود)

8)

منسی

جملی ئیل (پسرفدهصور)

9)

بنیامین

ابیدان (پسر جدعونی)

10)

دان

اخیعزر (پسر عمیشدای)

(11

اشیر

فجعی ئیل (پسر عکران)

(12

نفتالی

اخیرع (پسر عینان)

1- سفر اعداد، اصحاح 7، آیات: 1- 89

- هدایای تقدیمی هر یک از رهبران که کاملاً مشابه یکدیگر بود، عبارت بودند از: یک سینی نقره ای به وزن 1/5 کیلوگرم با یک کاسه ی نقره ای به وزن 800 گرم که هر دو پُر از آرد مرغوب مخلوط با روغن برای هدیه ی آردی بود.

- یک ظرف طلایی به وزن 110 گرم پُر از بخور خوش بو، یک گاو نرجوان، یک قوچ و یک برّه ی نر یکساله برای قربانی سوختنی، یک بُز نر برای قربانی گناه، دو گاو نر، پنج قوچ، پنج بُز نر و پنج برّه ی نر یکساله برای قربانی سلامتی؛ بنابراین در روزی که قربانگاه تدهین شد، آن را به وسیله ی هدایایی که سران قبایل اسرائیل آورده بودند تبرّک کردند.

- این هدایا عبارت بودند از: 12 سینی نقره ای هرکدام به وزن تقریبی 1/5 کیلوگرم.

- 12 کاسه ی نقره ای هرکدام به وزن تقریبی 800 گرم (پس وزن تمام نقره ی اهدایی حدود 27/6 کیلوگرم بود)

- 12 ظرف طلائی، هر یک به وزن تقریبی 110 گرم که وزن کلّ آن ها حدود 1/32 کیلوگرم بود.

- 12 گاو نر / 12 قوچ / 12 بُز نر یکساله (با هدایای آردی همراه آن ها) برای قربانی سوختنی /

- 12 بز نر برای قربانی گناه / 24 گاو نر جوان / 60 قوچ، 60 بُز نر /60 برّه ی یکساله برای قربانی سلامتی.

- وقتی که موسی وارد خیمه ی عبادت شد تا باخدا گفتگو کند، از بالای تخت رحمت که روی صندوق عهد قرار داشت یعنی از میان دو مجسمه ی فرشته، صدای خدا را که با او سخن می گفت، شنید.

14-4 قراردادن چراغ ها در خیمه ی عبادت: (1)

- خداوند به موسی فرمود: «به هارون بگو که وقتی چراغ ها را در چراغدان روشن می کند، طوری باشد که نور هفت چراغ، جلو چراغدان بتابد.»

– پس هارون همین کار را کرد. چراغدان از تزئینات پایه گرفته تا شاخه هایش، تمام از طلا ساخته شده بود. این چراغدان دقیق طبق همان طرحی ساخته شده بود که خداوند به موسی نشان داده بود.

5-14 ملاقات باخدا در خیمه ی عبادت: (2)

– از آن پس موسی خیمه ی مقدّس را که «خیمه ی عبادت» نامگذاری کرده بود، همیشه بیرون از اردوگاه بنی اسرائیل برپا می کرد و کسانی که می خواستند باخداوند رازو نیاز کنند به آنجا می رفتند.

– هر وقت موسی به طرف خیمه ی عبادت می رفت، تمام قوم دم در خیمه های خود جمع می شدند و او را تماشا می کردند.

– زمانی که موسی وارد خیمه ی عبادت می شد، ستون ابر نازل شده بر در خیمه می ایستاد و در این ضمن خدا با موسی صحبت می کرد.

1- سفر اعداد، اصحاح 8، آیات:1- 4
2- سفر خروج، اصحاح 33، آیات:7- 17

– قوم اسرائیل وقتی ستون ابر را می دیدند در برابر در خیمه های خود به خاک افتاده، خدا را پرستش می کردند. در داخل خیمه ی عبادت، خداوند مانند کسی که با دوست خود

گفتگو کند، با موسی رودررو گفتگو می کرد. سپس موسی به اردوگاه بازمی گشت ولی دستیار جوان او یوشع بن نون در آنجا می ماند

– موسی به خداوند عرض کرد: تو به من می گویی این قوم را به سرزمین موعود ببرم، ولی نمی گویی چه کسی را با من خواهی فرستاد.

– گفته ای: تو را به نام می شناسم و مورد لطف من قرارگرفته ای.

– پس اگر حقیقت این طور است مرا به راهی که باید بروم راهنمایی کن تا تو را آن طور که باید بشناسم و به شایستگی در حضورت زندگی کنم.

– این مردم نیز قوم تو هستند، پس لطف خود را از ایشان دریغ مدار.

– خداوند در جواب موسی فرمود: «من خود همراه شما خواهم آمد و به شما توفیق خواهم بخشید.»

– خداوند ازاین جهت این را فرمود، زیرا موسی گفته بود: «اگر با ما نمی آیی ما را نیز نگذار که از اینجا جلوتر رویم»

– اگر تو همراه ما نیایی از کجا معلوم خواهد شد که من و قوم من مورد لطف تو قرارگرفته ایم و با سایر قوم های جهان فرق داریم؟

– خداوند فرمود: «در این مورد هم دعای تو را اجابت می کنم، چون تو مورد لطف من قرارگرفته ای و تو را به نام می شناسم»

– موسی عرض کرد: من شکوه خود را از برابر تو عبور می دهم و نام مقدّس خود را در حضور تو ندا می کنم. من خداوند هستم و رحم و شفقت می کنم بر هر کس که بخواهم.

– من نخواهم گذاشت چهره ی مرا ببینی چون انسان نمی تواند مرا ببیند و زنده بماند.

– حال برخیز و روی این صخره، کنار من بایست، وقتی جلال من می گذرد، تو را در شکاف این صخره می گذارم و با دستم تو را می پوشانم تا ازاینجا عبور کنم، سپس دست خود را برمی دارم تا مرا از پشت ببینی، امّا چهره ی مرا نخواهی دید. (1)

6-14 اجرای عید پسح (روز 14 ماه اوّل سال دوّم خروج) (2)

– در ماه اوّل سال دوّم پس از بیرون آمدن، قوم اسرائیل از سرزمین مصر، وقتی که موسی و قوم اسرائیل در صحرای سینا بودند، خداوند به موسی گفت: قوم اسرائیل باید هرساله در غروب روز چهاردهم همین ماه مراسم عید پسح را به جا آورند. در اجرای این مراسم باید از تمام

– دستوراتی که من در این مورد داده ام پیروی کنند.

– پس موسی همان طور که خداوند دستور داده بود، اعلام کرد که مراسم عید پسح را به جا آورند

– بنی اسرائیل طبق این دستور، عصر روز چهاردهم، در صحرای سینا مراسم را آغاز کردند.

1- سفر خروج، اصحاح 33، آیات:18- 23

2- سفر اعداد، اصحاح 9، آیات: 1- 14

– ولی عدّه ای از مردان در آن روز نتوانستند در مراسم پسح شرکت کنند، زیرا در اثر تماس با جنازه نجس شده بودند. ایشان نزد موسی و هارون آمده، مشکل خود را با آنان در میان گذاشتند و به موسی گفتند: «چرا ما نباید مثل سایر اسرائیلی ها در این عید به خداوندقربانی تقدیم کنیم.»

– موسی جواب داد: «صبر کنید تا دراین باره از خداوند کسب تکلیف کنم»

– جواب خداوند ازاین قرار بود: اگر فردی از افراد بنی اسرائیل، چه در حال حاضر و چه در نسل های بعد، به هنگام عید پسح به سبب تماس با جنازه نجس شود، یا اینکه در سفر بوده، نتواند در مراسم عید حضور یابد، باز می تواند عید پسح را جشن بگیرد. ولی بعد از یک ماه،

– یعنی غروب روز چهاردهم از ماه دوّم، در آن هنگام می تواند برّه ی پسح را با نان فطیر و سبزی های تلخ بخورد.

– نباید چیزی از آن را تا صبح روز بعد باقی بگذارد و نباید استخوانی از آن را بشکند.

– او باید کلیه ی دستورات مربوط به عید پسح را اجرا نماید.

– ولی فردی که نجس نبوده یا کسی که در سفر نباشد و باوجوداین، از انجام مراسم عید پسح در موعد مقرر سرباز زند، باید به علّت خودداری از تقدیم قربانی به خداوند در وقت مقرر، از میان قوم اسرائیل رانده شود.

– او مسئول گناه خویش خواهد بود.

- اگر بیگانه ای در میان شما ساکن است و می خواهد مراسم عید پسح را برای خداوند به جا آورد، باید از تمامی این دستورات پیروی نماید، این قانون برای همه است.

14-7 نخستین سرشماری قوم اسرائیل: (1)

- در روز اوّل ماه دوّم از سال دوّم، بعد از بیرون آمدن قوم اسرائیل از مصر، زمانی که قوم در بیابان سینا اردو زده بودند، خداوند در خیمه ی عبادت به موسی فرمود: «تو و هارون به کمک رهبران هر قبیله، قوم اسرائیل را برحسب قبیله و خاندان سرشماری کنید و تمام مردان 20 ساله و بالاتر را که قادر به جنگیدن هستند بشمارید.»

- رهبرانی که از هر قبیله برای این کار تعیین شدند عبارت بودند از:

- الیصور (پسر شدی ئور) از قبیله ی رئوبین.

- شلومی ئیل (پسر صوریشدای) از قبیله ی شمعون.

- نحشون (پسر عمیناداب) از قبیله ی یهودا.

- نتنائیل (پسر صوغر) از قبیله ی یساکار.

- الی آب (پسر حیلون) از قبیله ی زبولون.

- الیشع (پسر عمیهود) از قبیله ی افرایم (پسر یوسف).

- جملی ئیل (پسر فدهصور) از قبیله ی منسی (پسر یوسف).

- ابیدان (پسر جدعونی) از قبیله ی بنیامین.

1- سفر اعداد، اصحاح 1، آیات:1-54

ص:428

- اخیعزر (پسر عمیشدای) از قبیله ی دان.

- فجعی ئیل (پسر عکران) از قبیله ی اشیر.

- الیاساف (پسر دعوئیل) از قبیله ی جاد.

- اخیرع (پسر عینان) از قبیله ی نفتالی.

- این ها رهبرانی بودند که از میان قوم اسرائیل برای این کار انتخاب شدند.

- در همان روز موسی و هارون همراه رهبران قبایل، تمام مردان بیست ساله و بالاتر را برای اسم نویسی احضار نمودند و همان طور که خداوند به موسی امر فرمود ه بود، هر مرد برحسب خاندان و خانواده اش اسم نویسی شد؛ و نتیجه ی نهایی سرشماری از این قرار بود:

- از قبیله ی رئوبین (پسر ارشد یعقوب) 46500 نفر.

- از قبیله ی شمعون 59300 نفر.

- از قبیله ی جاد، 45650 نفر.

- از قبیله ی یهودا، 74600 نفر.

- از قبیله ی یساکار، 54400 نفر.

- از قبیله ی زبولون، 57400 نفر.

- از قبیله ی افرایم (پسر یوسف) 40500 نفر.

- از قبیله ی منسی (پسر یوسف) 32200 نفر.

- از قبیله ی بنیامین، 35400 نفر.

- از قبیله ی دان، 62700 نفر.

- از قبیله ی اشیر، 41500 نفر.

- از قبیله ی نفتالی، 53400 نفر.

- جمع کل: 603550 نفر.

- این سرشماری شامل: مردان لاوی نمی شد.

- چون خداوند به موسی فرموده بود: «تمام قبیله ی لاوی را از خدمت نظام معاف کن و ایشان را د راین سرشماری منظور نکن، زیرا وظیفه ی لاوی ها انجام امور خیمه ی عبادت و جابه جایی آن است. ایشان باید در جوار خیمه ی عبادت زندگی کنند. هنگام جابه جایی خیمه ی عبادت، لاوی ها باید آن را جمع کنند ودوباره آن را برپا سازند هر کس دیگری به آن دست بزند کُشته خواهد شد. هر یک از قبایل اسرائیل باید دارای اردوگاه جداگانه ای بوده، عَلَم خاص خود را داشته باشند. لاوی ها باید گرداگرد خیمه ی عبادت خیمه زنند تا مبادا کسی به خیمه ی عبادت نزدیک شده، مرا خشمگین سازد و من قوم اسرائیل را مجازات کنم.» پس قوم اسرائیل آنچه را که خداوند به موسی امر فرموده بود، انجام دادند.

ص:429

8-14 جایگاه قبایل در اردوگاه: (1)

- خداوند این دستورات را نیز به هارون و موسی داد: «قبایل بنی اسرائیل باید گرداگرد خیمه ی عبادت با فاصله ی معیّنی از آن اردو بزنند و هر یک عَلَم ونشان ویژه ی خود را داشته باشند.»

- جایگاه قبیله ها به ترتیب زیر بود:

قبیله

رهبر

تعداد

رئوبین

الیوصور (پسر شدی ئور)

46500 نفر

شمعون

شلومی ئیل (پسرصوریشدای)

59300 نفر

جاد

الیاساف (پسر دعوئیل)

45650 نفر

یهودا

نحشون (پسرعمیناداب)

74600 نفر

یساکار

نتنائیل (پسر صوغر)

54400 نفر

زبولون

الی اب (پسر حیلون)

57400 نفر

- بنابراین تعداد کلّ افراد ساکن در بخش یهودا که در سمت شرقی اردوگاه قرار داشت، 186400 نفر بود.

- هرگاه بنی اسرائیل به مکان تازه ای کوچ می کردند، این سه قبیله به ترتیب، پیشاپیش حرکت می کردند و راه را نشان می داند.

- بنابراین تعداد کلّ افراد ساکن در بخش رئوبین که در سمت جنوبی اردوگاه قرار داشت، 151450 نفر بود.

- هر وقت بنی اسرائیل کوچ می کردند، این سه قبیله به ترتیب در ردیف بعدی قرار می گرفتند.

- پُشت سر این دو ردیف، لاوی ها با خیمه ی عبادت حرکت می کردند.

- هنگام کوچ، افراد هر قبیله زیر علم خاص خود دسته جمعی حرکت می کردند، به همان ترتیبی که در اردوگاه، هر قبیله از قبیله ی دیگر جدا بود.

قبیله

رهبر

تعداد

افرایم

الیشع (پسر عمیهود)

40500 نفر

منسی

جملی یئل (پسر فدهصور)

32200 نفر

بنیامین

ابیدان (پسر جدعونی)

35400 نفر

- بنابراین تعداد کلّ افراد ساکن در بخش افرایم که در سمت غربی اردوگاه قرار داشت 108100 نفر بود.

- موقع کوچ کردن این سه قبیله به ترتیب در ردیف بعدی قرار داشتند:

1- سفر اعداد، اصحاح 2، آیات:1- 34

ص:430

قبیله

رهبر

تعداد

دان

اخیعزر (پسر عمیشدای)

62700 نفر

اشیر

فجعی ئیل (پسر عکران)

41500 نفر

نفتالی

اخیرع (پسر عینان)

53400 نفر

- بنابراین تعداد کلّ افراد ساکن در سمت شمالی اردوگاه، 157600 نفر بود.

- هنگام کوچ، این سه قبیله به ترتیب پس از همه حرکت می کردند.

- پس تعداد کلّ سپاهیان بنی اسرائیل، 603550 نفر بود (غیر از لاوی ها که به دستور خداوند سرشماری نشدند)

- به این ترتیب قوم اسرائیل طبق دستوری که خداوند به موسی داده بود، هر یک با خاندان و خانواده ی خود کوچ می کرد و زیر عَلَم قبیله ی خود اردو می زد.

14-9 مراسم تقدیس هارون و پسرانش: (1)

– خداوند به موسی فرمود: «هارون و پسرانش را با لباس های مخصوص ایشان و روغن تدهین، گوساله ی قربانی گناه، 2 قوچ و 1 سبد نان بدون خمیر مایه، دم در خیمه ی عبادت بیاور و تمام قوم اسرائیل را در آنجا جمع کن.»

– موسی طبق فرمان خداوند عمل کرد.

– همه ی قوم اسرائیل دم در خیمه ی عبادت جمع شدند.

– موسی به ایشان گفت: «آنچه اکنون انجام می دهم، طبق فرمان خداوند است.»

– آنگاه موسی، هارون و پسرانش را فراخواند و ایشان را با آب غسل داد.

– پیراهن مخصوص کاهنی را به هارون پوشانید و کمربند را به کمرش بست.

– سپس ردا را بر تن او کرد و ایفود را به وسیله ی بند کمر آن بر او بست.

– بعد سینه بند را بر او بست و اوریم و تُمیم را در آن گذاشت. (2) و چنانکه خداوند فرموده بود، عمامه را بر سر هارون نهاد و نیم تاج مقدّس را که از طلا بود، جلو عمامه نصب کرد.

– آنگاه موسی روغن مسح را گرفت و آن را بر خیمه ی عبادت و هر چیزی که در آن بود، پاشید و آن ها را تقدیس نمود.

– سپس مقداری از روغن را برداشت و آن را 7 مرتبه بر قربانگاه، لوازم آن، حوض و پایه اش پاشید و آن ها را نیز تقدیس کرد.

- بعد قدری از روغن مسح را بر سر هارون ریخت و به این ترتیب او را برای خدمت کاهنی تقدیس نمود.

- سپس موسی به امر خداوند پسران هارون را فراخواند و پیراهن ها را به آنان پوشانید و کمربندها را به کمرشان بست و کلاه ها را بر سرشان گذاشت.

1- سفر لاویان، اصحاح 8، آیات: 1- 36

2- اوریم و تُمیم، دو شیء بودند که جهت پی بردن به خواست خدا به وسیله ی کاهن به کار می رفتند.

- بعد گوساله ی قربانی گناه را جلو آورد و هارون و پسرانش، دست های خود را روی سر آن گذاشتند.

- موسی گوساله را ذبح کرد و قدری از خون آن را با انگشت بر 4 شاخ قربانگاه مالید تا آن را طاهر سازد.

- باقیمانده ی خون را به پای قربانگاه ریخت.

- به این ترتیب، قربانگاه را تقدیس کرده، برای آن کفّاره نمود.

- سپس تمام پیه داخل شکم، سفیدی روی جگر، قلوه ها و چربی روی آن ها را گرفت و همه را روی قربانگاه سوزانید؛ و همان طور که خداوند فرموده بود، لاشه و پوست و سرگین گوساله را در خارج از اردوگاه سوزانید.

- بعد قوچ قربانی سوختنی را جلو آورد و هارون و پسرانش، دست های خود را روی سر آن گذاشتند.

- موسی قوچ را ذبح کرد و خونش را بر 4 طرف قربانگاه پاشید.

- سپس لاشه ی قوچ را قطعه قطعه کرد و آن ها را با کلّه و پیه حیوان سوزانید.

- دل وروده و پاچه ها را با آب شُست و آن ها را نیز بر قربانگاه سوزانید.

- پس همان طور که خداوند به موسی دستور داده بود، تمام آن قوچ بر قربانگاه سوزانده شد.

- این قربانی سوختنی که بر آتش تقدیم شد، موردپسند خداوند بود.

- پس ازآن، موسی قوچ دوّم را که برای تقدیس کاهنان بود، جلو آورد و هارون و پسرانش دست های خود را روی سر آن گذاشتند.

- موسی قوچ را ذبح کرده، قدری از خونش را بر نرمه ی گوش راست و شَستِ پای راستش مالید.

- بعد قدری از خون را بر نرمه ی گوش راست و شَست دستِ راست و شَست پای راستِ پسران هارون مالید.

- بقیّه ی خون را بر چهار طرف قربانگاه پاشید.

– پس ازآن پیه، دنبه، پیه داخل شکم، سفیدی روی جگر، قلوه ها و چربی روی آن ها و ران راست قوچ را گرفت و از داخل سبد نان بدون خمیرمایه که در حضور خداوند بود، یک قرص نان بدون خمیرمایه، یک قرص نان روغنی و یک نان نازک برداشت و آن ها را روی پیه و ران راست گذاشت.

– سپس همه ی این ها را بر دست های هارون و پسرانش قرارداد تا به عنوان هدیه ی مخصوص؛ آن ها را جلو قربانگاه تکان دهند و به خداوند تقدیم کنند.

– پس از انجام این تشریفات، موسی آن ها را از هارون و پسرانش گرفت و با قربانی سوختنی بر قربانگاه سوزانید.

– این قربانی تقدیس که بر آتش تقدیم شد، موردپسند خداوند بود.

– موسی سینه ی قربانی را گرفت و آن را به عنوان هدیه ی مخصوص تکان داده،

– به خداوند تقدیم کرد، درست همان طور که خداوند به او دستور داده بود.

– این سهم خود موسی از قوچی بود که برای مراسم تقدیس ذبح می شد.

– سپس موسی قدری از روغن مسح و قدری از خونی را که بر قربانگاه بود گرفت و بر هارون و لباس های او و بر پسران او و لباس های ایشان پاشید و به این ترتیب هارون و پسرانش و لباس های آن ها را تقدیس کرد.

– آن وقت موسی به هارون و پسرانش گفت: همان طور که خداوند فرموده است، گوشت را دم در خیمه ی عبادت بپزید و در آنجا آن را با نان مراسم تقدیس که در سبد است، بخورید.

ص:432

– هرچه از گوشت و نان باقی ماند، باید سوزانده شود.

– 7 روز از در خیمه ی عبادت بیرون نروید تا روزهای تقدیستان سپری شود، زیرا مراسم تقدیس شما 7 روز طول می کشد.

– آنچه امروز انجام شد، به فرمان خداوند بود تا به این ترتیب برای گناه شما کفّاره داده شود.

– شما باید 7 شبانه روز دم در خیمه ی عبادت بمانید و آنچه را که خداوند فرموده است انجام دهید وگرنه خواهید مُرد. این دستور خداوند است.

– بنابراین هارون و پسرانش هرچه را که خداوند توسّط موسی امر فرموده بود، انجام دادند.

14-10 تقدیم قربانی توسّط کاهنان: (1)

– در روز هشتم، موسی، هارون و پسرانش را با بزرگان قوم جمع کرد و به هارون گفت: یک گوساله ی نر سالم و بی عیب برای قربانی گناه و یک قوچ سالم و بی عیب برای قربانی سوختنی بگیر و آن ها را به حضور خداوند تقدیم کن.

– بعد به قوم اسرائیل بگو که یک بزغاله ی نر، برای قربانی گناه خود و یک گوساله و یک برّه که هر دو یک ساله و بی عیب باشند برای قربانی سوختنی بیاورند.

– علاوه بر این ها قوم اسرائیل باید یک گاو و یک قوچ برای قربانی سلامتی و آرد مخلوط با روغن زیتون برای هدیه ی آردی به خداوند تقدیم کنند؛ زیرا امروز خداوند بر ایشان ظاهر خواهد شد.

– پس قوم، آنچه را که موسی امر فرموده بود، جلو خیمه ی عبادت آوردند و تمام جماعت نزدیک شده، در حضور خداوند ایستادند.

– موسی به ایشان گفت: «خداوند فرموده دستورات او را انجام دهید تا حضور پُر جلال خود را بر شما ظاهر کند.»

– آنگاه موسی به هارون گفت: «نزدیک قربانگاه بیا و همان طور که خداوند فرموده است قربانی گناه و قربانی سوختنی خود را تقدیم کرده، برای خود کفّاره کن و سپس قربانی های قوم را تقدیم نموده، برای آن ها کفّاره نما»

– بنابراین هارون نزدیک قربانگاه رفت و گوساله ی قربانی گناه خود را ذبح کرد.

– پسرانش خون گوساله را پیش وی آوردند و او انگشت خود را در خون فروبرد و بر شاخ های قربانگاه مالید و بقیّه ی خون را به پای قربانگاه ریخت.

– بعد همان طور که خداوند به موسی دستور داده بود، پیه، قلوه ها و سفیدی روی جگر قربانی گناه را بر قربانگاه و گوشت و پوست آن را بیرون از اردوگاه سوزانید.

- پس ازآن هارون قربانی سوختنی را ذبح کرد و پسرانش خون قربانی را آوردند و هارون آن را بر چهار طرف قربانگاه پاشید.

- ایشان کلّه و قطعه های دیگر حیوان را نزد هارون آوردند و او آن ها را بر قربانگاه سوزانید.

- دل و روده و پاچّه ها را شُست و این ها را نیز به عنوان قربانی سوختنی بر قربانگاه سوزانید.

- سپس هارون، قربانی قوم اسرائیل را تقدیم کرد.

- او بُز قربانی گناه قوم را ذبح نموده، آن را مانند قربانی گناه خود، برای گناه قوم، تقدیم کرد.

1- سفر لاویان، اصحاح 9، آیات: 1- 24

ص:433

- آنگاه طبق مقررات، قربانی سوختنی ایشان را به خداوند تقدیم نمود.

- بعد هدیه ی آردی را آورد و مُشتی از آن را گرفت و بر قربانگاه سوزانید.

- (این قربانی غیر از قربانی سوختنی ای بود که هرروز صبح تقدیم می شد.)

- پس ازآن، هارون گاو و قوچ را به عنوان قربانی سلامتی قوم ذبح کرد.

- پسران هارون، خون قربانی را نزد او آوردند و او آن را بر چهار طرف قربانگاه پاشید.

- سپس پیه گاو و قوچ را که شامل پیه داخل شکم و قلوه ها و سفیدی روی جگر گاو و قوچ می شد، گرفت و آن ها را روی سینه های حیوان گذاشته، نزدیک قربانگاه آورد و تمام پیه را روی قربانگاه سوزانید.

- همان طور که موسی دستور داده بود، هارون سینه ها و ران های راست حیوان را به عنوان هدیه ی مخصوص در حضور خداوند تکان داد.

- پس از تقدیم قربانی ها، هارون دست های خود را به طرف قوم اسرائیل دراز کرده، ایشان را برکت داد و از قربانگاه به زیر آمد.

- موسی و هارون به خیمه ی عبادت رفتند.

- وقتی ازآنجا بیرون آمدند، قوم اسرائیل را برکت دادند.

- آنگاه حضور پرجلال خداوند، آتش فرود آمده، قربانی سوختنی و پیه روی قربانگاه را بلعید.

- بنی اسرائیل وقتی این را دیدند، فریاد برآورده، در حضور خداوند به خاک افتادند.

11-14 مرگ دو پسر هارون: (1)

- زمانی که خداوند در کوه سینا با موسی صحبت کرد، هارون 4 پسر به نام های: ناداب (پسر ارشد) و ابیهو، العازار و ایتامار داشت.

- هر 4 نفر ایشان برای خدمت کاهنی انتخاب شدند تا در خیمه ی عبادت خدمت کنند.

– ولی ناداب و ابیهو، به علّت استفاده از آتش غیرمجاز در حضور خداوند، در صحرای سینا مردند و چون فرزندی نداشتند، فقط العازار و ایتامار باقی ماندند تا پدرشان هارون را در خدمت کاهنی یاری کنند.

12-14 گناه ناداب و ابیهو: (2)

– ناداب و ابیهو، پسران هارون، برخلاف امر خداوند، آتش غیرمجاز بر آتشدان خود نهاده، بر آن بخور گذاشتند و به حضور خداوند تقدیم کردند ناگاه آتش از حضور خداوند بیرون آمده، آن ها را سوزاند و آن ها در همان جا در حضور خداوند مُردند.

– آنگاه موسی به هارون گفت: «منظور خداوند همین بود، وقتی فرمود: کسانی که مرا خدمت می کنند باید حرمت قدوسیّت مرا نگه دارند تا تمام قوم، مرا احترام کنند»

1- سفر اعداد، اصحاح 3، آیات:1- 4
2- سفر لاویان، اصحاح 10، آیات: 1- 20

– پس هارون خاموش ماند.

– بعد موسی، میشائیل و الصافان (پسران عزی ئیل، عموی هارون) را صدا زد و به ایشان گفت: «بروید و اجساد را از داخل خیمه ی عبادت بردارید و به خارج از اردوگاه ببرید»

– ایشان رفتند و همان طور که موسی گفته بود، از لباس اجساد گرفته، آن ها را از اردوگاه بیرون بردند.

– آنگاه موسی به هارون و پسرانش، العازار و ایتامار گفت: «عزاداری ننمایید، موی سرتان را باز نکنید و گریبان لباس خود را چاک نزنید، اگر عزاداری کنید خدا شمارا نیز هلاک خواهد کرد و خشم او بر تمام قوم اسرائیل افروخته خواهد شد. ولی بنی اسرائیل می توانند برای ناداب و ابیهو که در اثر آتش هولناک خداوند مُردند؛ عزاداری نمایند. شما از در خیمه ی عبادت بیرون نروید، مبادا بمیرید، چون روغن مسح خداوند بر شماست»

– ایشان طبق دستور موسی عمل کردند.

– آنگاه خداوند به هارون گفت: وقتی به خیمه ی عبادت می روید؛ هرگز شراب یا مشروبات مست کننده ی دیگر ننوشید مبادا بمیرید. این قانونی است دائمی برای تو و پسرانت و تمام نسل های آینده ات.

– شما باید فرق بین مقدّس و نا مقدّس و نجس و طاهر را تشخیص دهید. باید تمام دستورات مرا که توسّط موسی به قوم اسرائیل داده ام به ایشان بیاموزید

– سپس موسی به هارون و 2 پسر بازمانده اش، العازار و ایتامار گفت: باقیمانده ی هدیه ی آردی را که بر آتش به خداوند تقدیم شده است بردارید و از آن، نان بدون خمیرمایه، پخته و در کنار قربانگاه بخورید؛ زیرا این هدیه بسیار مقدّس است. چنانکه خداوند به من فرموده است، باید این را در جای مقدّسی بخورید، زیرا این سهم شما و پسرانتان، از هدیه ای است که بر آتش به خداوند تقدیم می شود.

– شما و پسران و دخترانتان می توانید سینه و ران هدیه ی مخصوص را که در حضور خداوند تکان داده می شود، در مکان طاهری بخورید. این هدایا که سهم شما از قربانی سلامتی قوم اسرائیل هست، به شما و فرزندانتان داده شده است.

- بنی اسرائیل باید ران و سینه را هنگام تقدیم پیه بر آتش، بیاورند و به عنوان هدیه ی مخصوص در حضور خداوند تکان دهند. آن ران و سینه، همیشه به شما و فرزندانتان تعلّق خواهد داشت، همان طور که خداوند فرموده است.

- موسی سراغ بُز قربانی گناه را گرفت، ولی پی برد که سوزانده شده است. پس بر العازار و ایتامار خشمگین شده، گفت: چرا قربانی گناه را در مکان مقدّس نخوردید؟

- این قربانی بسیار مقدّس هست و خدا آن را به شما داده است تا گناه قوم اسرائیل را در حضور خداوند کفّاره نمایید؛ چون خون آن، به داخل قدس برده نشد، باید حتماً آن را در محوّطه ی عبادتگاه می خوردید، به طوری که به شما دستور داده بودم. ولی هارون به موسی گفت: «باوجودی که ایشان قربانی گناه و قربانی سوختنی خود را به حضور خداوند تقدیم کردند، این واقعه ی هولناک برای من پیش آمد. حال اگر از گوشت قربانی گناه می خوردیم، آیا خداوند خشنود می شد؟» موسی وقتی این را شنید، قانع شد.

ص:435

قسمت پانزدهم: دستورات خداوند به موسی در خیمه ی عبادت

در تورات در مورد خیمه عبادت و نحوه ی جمع شدن مردم در آن دستوراتی داده شده و لاویان برای کاهنی منتخب می شوند لذا در این قسمت به مفاد راهنمای کاهنان لاوی در مراسم مذهبی شان که خداوند به موسی فرموده بودند و او به لاویان ابلاغ نمود را در 5 بخش بیان می کنیم:

.1

ساخت شیپورهای نقره ای

برای جمع شدن قوم بنی اسرائیل کنار خیمه ی عبادت

.2

وقف لاویان و تطهیرآن ها

.3

شیوه ی قربانی

برای گناهان کاهنان و مردم: 6 مورد

.4

مقررات اعیاد

مقدّس: 5 مورد

.5

سایر قوانین: 20

مورد

15-1 ساخت شیپورهای نقره ای برای جمع شدن قوم بنی اسرائیل کنار خیمه ی عبادت:

(1)

– خداوند به موسی فرمود: دو شیپور از نقره درست کن و آن ها را برای جمع کردن قوم اسرائیل و نیز برای کوچ دادن اردو به کار ببر. هر وقت هر دو شیپور نواخته شوند، قوم بداند که باید دم در ورودی خیمه ی عبادت جمع شوند. ولی اگر یک شیپور نواخته شود، آنگاه فقط سران قبایل اسرائیل پیش تو بیایند.

– شیپورها باید با صداهای مختلف نواخته شوند تا قوم اسرائیل بتواند علامت جمع شدن را از علامت کوچ کردن تشخیص دهد.

– وقتی شیپور کوچ نواخته شود، قبیله هایی که در سمت شرقی خیمه ی عبادت چادر زده اند، باید اوّل حرکت کنند.

– بار دوّم که شیپور نواخته شود، قبیله های سمت جنوب، راه بیافتند.

– فقط کاهنان مجازند شیپور بنوازند، این یک حکم دائمی است که باید نسل اندرنسل آن را به جا آورند. وقتی در سرزمین موعود، دشمن به شما حمله کند و شما در دفاع از خود، با آن ها وارد جنگ شوید، آن وقت با نواختن شیپورها، من به داد شما می رسم و شمارا از چنگ دشمنانتان نجات می دهم.

– در روزهای شاد خود نیز، این شیپورها را بنوازید، یعنی در موقع برگزاری عیدها و اوّل هرماه که قربانی های سوختنی و قربانی های سلامتی تقدیم می کنید و من شمارا به یاد خواهم آورد. من خداوند، خدای شما هستم.

15-2 وقف لاویان و تطهیر آن ها (2)

– سپس خداوند به موسی فرمود: اکنون لاوی ها را از بقیّه ی قوم اسرائیل جُدا کن و آن ها را تطهیر نما.

– این عمل را با پاشیدن آب طهارت بر آن ها شروع نموده، سپس به آنان بگو که تمام موی بدن خود را تراشیده، لباس ها و تنشان را بشویند.

1- سفر اعداد، اصحاح 10، آیات: 1-10

2- سفر اعداد، اصحاح 8، آیات: 5- 26

– از ایشان بخواه که یک گاو جوان و هدیه ی آردی آن را که از آرد مرغوب مخلوط با روغن تهیه شده با یک گاو جوان دیگر برای قربانی گناه بیاورند.

– بعد در حضور مردم، لاوی ها را به کنار در خیمه ی عبادت بیاور.

– در آنجا رهبران اسرائیل، دست های خود را روی سر آن ها بگذارند و هارون آنان را به جای تمام قوم اسرائیل به عنوان هدیه ی مخصوص، وقف خداوند نماید تا لاوی ها به جای تمامی قوم، خداوند را خدمت کنند.

– سپس رهبران لاوی ها، دست های خود را بر سر گاوها گذارده، آن ها را به حضور خداوند تقدیم کنند تا یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی به جهت لاوی ها کفّاره شود.

– آن وقت لاوی ها باید به عنوان هدیه ی مخصوص، به خداوند تقدیم شده، توسّط هارون و پسرانش به خدمت گماشته شوند.

– به این طریق، لاوی ها را از میان بقیّه ی قوم اسرائیل جدا کن و ایشان از آن من خواهند بود.

– پس ازآنکه لاوی ها را به این ترتیب تطهیر و وقف نمودی، ایشان خدمت خود را در خیمه ی عبادت آغاز خواهند کرد.

– لاوی ها از میان تمام قوم اسرائیل به من تعلّق دارند و من آن ها را به جای همه پسران ارشد بنی اسرائیل قبول کرده ام.

– زیرا همه ی نخست زادگان در میان قوم اسرائیل، چه انسان و چه حیوان، به من تعلّق دارند.

– همان شبی که نخست زادگان مصری ها را کُشتم، این ها را به خود اختصاص دادم.

– آری من لاوی ها را به جای تمام پسران ارشد بنی اسرائیل پذیرفته ام و من لاوی ها را به هارون و پسرانش هدیه می کنم.

– لاوی ها باید وظایف مقدّسی را که بر عهده ی قوم اسرائیل هست، در خیمه ی عبادت انجام داده، قربانی های قوم را تقدیم نمایند و برای ایشان کفّاره کنند تا وقتی بنی اسرائیل به قدس نزدیک می شوند بلایی بر سر آن ها نیاید.

- پس موسی و هارون و قوم اسرائیل با پیروی دقیق از دستوراتی که خداوند به موسی داده بود، لاوی ها را وقف نمودند، لاوی ها خود را طاهر ساخته، لباس هایشان را شُستند و هارون آنان را به عنوان هدیه ی مخصوص، به خداوند تقدیم نمود.

- بعد به منظور تطهیر نمودن لاوی ها برای ایشان مراسم کفّاره را به جا آورد.

- همه چیز درست طبق دستوراتی که خداوند به موسی داده بود، انجام گردید و به این ترتیب لاوی ها به عنوان دستیاران هارون و پسرانش، آماده ی خدمت در خیمه ی عبادت شدند.

- خداوند همچنین به موسی فرمود: لاوی ها باید خدمت در عبادتگاه را از سنّ بیست وپنج سالگی یا بالاتر شروع کنند؛ و در سن 50 سالگی بازنشسته شوند.

- پس از بازنشستگی می توانند در خیمه ی عبادت، برادران خود را در انجام وظایفشان یاری دهند، ولی خود مستقیم مسئولیتی نخواهند داشت، به این ترتیب وظایف لاوی ها را به ایشان محوّل کن.

ص:437

15-3 شیوه های قربانی برای گناهان کاهنان و مردم در خیمه ی عبادت

15-3-1 قربانی سلامتی:

الف) شرایط انجام آن: (1)

– هرگاه کسی بخواهد قربانی سلامتی به خداوند تقدیم کند، می تواند برای این کار، از گاو نر یا مادّه استفاده کند.

– حیوانی که به خداوند تقدیم می شود، باید سالم و بی عیب باشد.

– شخصی که حیوان را تقدیم می کند، باید دست خود را روی سر آن بگذارد و دم در خیمه ی عبادت، سرش را ببرد

– پسران هارون، خون آن را بر 4 طرف قربانگاه بپاشند و پیه داخل شکم، قلوه ها و چربی روی آن ها و سفیدی روی جگر را همراه قربانی سوختنی بر آتش قربانگاه برای خداوند بسوزانند.

– این هدیه که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند خواهد بود.

– برای قربانی سلامتی، می توان از گوسفند و بُز، (نر یا ماده) که سالم و بی عیب باشد نیز استفاده کرد.

– اگر قربانی، گوسفند باشد، شخصی که آن را به خداوند تقدیم می کند، باید دستش را روی سر حیوان بگذارد و دم در خیمه ی عبادت سرش را ببرد.

– کاهنان خون آن را بر چهار طرف قربانگاه بپاشند و پیه، دنبه، پیه داخل شکم، قلوه ها و چربی روی آن ها و سفیدی روی جگر را، همچون خوراک، به خداوند تقدیم کرده، برآتش قربانگاه بسوزانند.

- اگر قربانی، بُز باشد، شخصی که آن را به خداوند تقدیم می کند، باید دستش را روی سر حیوان بگذارد و دم در خیمه ی عبادت سرش را ببرد.

- کاهنان خون آن را بر چهار طرف قربانگاه بپاشند و پیه، دنبه، پیه داخل شکم، قلوه ها و چربی روی آن ها و سفیدی روی جگر را، همچون خوراک، به خداوند تقدیم کرده، بر آتش قربانگاه بسوزانند.

- این هدیه که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند خواهد بود.

- تمام پیه آن به خداوند تعلّق دارد، هیچ یک از شما نباید خون یا پیه بخورید.

- این قانونی است ابدی برای شما و نسل هایتان، در هر جا که باشید.

ب) مقررات آن: (2)

- اگر قربانی به منظور شکر گذاری باشد، همراه آن باید این نان های بدون خمیرمایه نیز تقدیم شود.

- قرص های نان که با روغن زیتون مخلوط شده باشد، نان های نازک که روغن مالی شده باشد، نان هایی که از مخلوط آرد مرغوب و روغن زیتون تهیه شده باشد.

- در ضمن همراه قربانی باید قرص های نان خمیرمایه دار نیز تقدیم شود.

- از هر نوع نان، باید یک قسمت به عنوان هدیه ی مخصوص به خداوند تقدیم شود تا به کاهنی تعلّق گیرد که خون حیوان قربانی را روی قربانگاه می پاشد.

1- سفر لاویان، اصحاح 3، آیات: 1- 8

2- سفر لاویان، اصحاح 3، آیات: 11- 27

ص:438

- گوشت حیوان قربانی سلامتی باید در روزی که به عنوان هدیه ی شکر گذاری تقدیم می گردد، خورده شود و چیزی از آن برای روز بعد باقی نماند.

- اگر قربانی، داوطلبانه یا نذری باشد، گوشت قربانی در روزی که آن را تقدیم می کنند، خورده شود.

- اگر از گوشت قربانی چیزی باقی بماند، می توان آن را روز بعد نیز خورد.

- ولی هرچه تا روز سوّم باقی بماند، باید سوزاند.

- اگر در روز سوّم، چیزی از گوشت قربانی خورده شود، خداوند آن قربانی را قبول نخواهد کرد و به حساب نخواهد آورد؛ زیرا آن گوشت نجس شده است.

- کسی هم که آن را بخورد مجرم هست.

- گوشتی را که به چیزی نجس خورده است، نباید خورد، بلکه باید آن را سوزاند.

- گوشت قربانی را فقط کسانی می توانند بخورند که طاهر هستند.

- هرکه طاهر نباشد و گوشت قربانی سلامتی را بخورد، باید از میان قوم خدا طرد شود، زیرا این قربانی، مقدّس است

– هرکس به چیزی نجس دست بزند، خواه نجاست انسان باشد، خواه حیوان نجس و یا هر چیز نجس دیگر و بعدازآن گوشت قربانی سلامتی بخورد، باید از میان قوم خدا طرد شود؛ زیرا این قربانی، مقدّس است.

– خداوند به موسی فرمود که این دستورات را به قوم اسرائیل بدهد: هرگز پیه گاو و گوسفند و بُز را نخورید.

– پیه حیوانی که مُرده، یا توسّط جانوری دریده شده باشد، هرگز خورده نشود بلکه از آن برای کارهای دیگر استفاده شود.

– هرکس پیه حیوانی را که بر آتش به خداوند تقدیم می شود بخورد، باید از میان قوم طرد شود.

– هرگز خون نخورید نه خون پرنده و نه خون حیوان چهارپا. هر کس در هر جا، خون بخورد، باید از میان قوم خدا طرد شود.

15-3-2 قربانی گناه:

الف) شرایط انجام آن: (1)

– هرگاه کسی از وقوع جُرمی اطّلاع داشته باشد ولی در مورد آنچه دیده یا شنیده، در دادگاه شهادت ندهد، مجرم است.

– هرگاه کسی لاشه ی حیوان حرام گوشتی را لمس کند، حتّی اگر ندانسته این کار را کرده باشد، نجس و مجرم است.

- هرگاه کسی نجاست انسان را لمس کند، حتّی اگر ندانسته این کار را کرده باشد، وقتی متوجّه شد چه کرده است، مجرم هست.

- اگر کسی نسنجیده، قولی دهد و قسم بخورد که آن را به جا آورد ولی بعد پی ببرد که قول بی جایی داده است، مجرم هست.

- در هر یک از این موارد، شخص باید به گناهش اعتراف کند و برای قربانی گناه خود، یک برّه یا بُز ماده، نزد خداوند بیاورد تا کاهن برایش کفّاره کند.

- اگر شخص مجرم تنگدست باشد و نتواند برّه ای بیاورد، می تواند 2 قُمری یا 2 جوجه کبوتر برای کفّاره ی گناه خود، به خداوند تقدیم کند.

1- سفر لاویان، اصحاح 5، آیات: 1- 13

ص:439

- یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی.

- کاهن پرنده ای را که برای قربانی گناه آورده شده، بگیرد و سرش را ببرد، ولی طوری که از تنش جدا نشود.

- سپس قدری از خون آن را بر پهلوی قربانگاه بپاشد و بقیّه را به پای قربانگاه بریزد. این قربانی گناه است.

– پرنده ی دوّم را به عنوان قربانی سوختنی طبق دستورالعملی که قبلاً داده شده است قربانی کند.

– به این ترتیب، کاهن برای گناه او کفّاره خواهد کرد و گناه او بخشیده خواهد شد اگر او فقیرتر از آن است که بتواند 2 قمری یا 2 جوجه کبوتر برای کفّاره ی گناه خود، قربانی کند، می تواند 1 کیلو آرد مرغوب بیاورد.

– ولی نباید آن را با روغن زیتون مخلوط کند یا کُندُر بر آن بگذارد، زیرا این قربانی گناه است.

– آرد را پیش کاهن بیاورد تا کاهن مُشتی از آن را به عنوان نمونه بردارد و روی قربانگاه بسوزاند، درست مثل قربانی هایی که بر آتش به خداوند تقدیم می شود. این قربانی گناه اوست.

– به این ترتیب، کاهن برای گناه او در هر یک از این موارد، کفّاره خواهد کرد و او بخشید خواهد شد. در این قربانی نیز، مثل هدیه ی آردی، بقیّه ی آرد به کاهن تعلّق می گیرد.

ب) مقررات قربانی گناه: (1)

– خداوند به موسی فرمود که: در مورد قربانی گناه این مقررات را به هارون و پسرانش بدهد:

– این قربانی بسیار مقدّس است و باید در حضور خداوند درجایی ذبح شود که قربانی های سوختنی را سر می برند.

- کاهنی که قربانی را تقدیم می کند، گوشت آن را در حیاط عبادتگاه که جای مقدّسی است، بخورد.

- فقط کسانی که تقدیس شده اند، یعنی کاهنان، اجازه دارند به این گوشت دست بزنند.

- اگر خون آن قربانی به لباس ایشان بپاشد، باید لباس خود را در مکانی مقدّس بشویند.

- ظرف سفالینی که گوشت در آن پُخته می شود، باید شکسته شود.

- اگر گوشت در یک ظرف مسی پخته شده باشد، باید آن ظرف را کاملاً تمیز کنند و با آب بشویند.

- اولاد ذکور کاهنان می توانند از این گوشت بخورند. این قربانی بسیار مقدّس است امّا در مواردی که خون قربانی گناه برای کفّاره در قدس به داخل خیمه ی عبادت بُرده می شود، گوشت قربانی را نباید خورد بلکه باید تماماً سوزاند.

15-3-3 قربانی سوختنی

الف) شرایط انجام آن: (2)

- خداوند از خیمه ی عبادت با موسی سخن گفت و به او فرمود که دستورات زیر را به قوم اسرائیل بدهد:

- وقتی کسی برای خداوند قربانی می کند، قربانی او باید، گاو، گوسفند یا بُز باشد اگر بخواهد برای قربانی سوختنی یک گاو قربانی کند، آن گاو باید نر و بی عیب باشد.

- گاو را دم در ورودی خیمه ی عبادت بیاورد تا موردقبول خداوند قرار گیرد.

1- سفر لاویان، اصحاح 6، آیات: 24- 30
2- سفر لاویان، اصحاح 1، آیات: 1- 17

ص:440

- شخصی که آن را می آورد، باید دستش را روی سر حیوان بگذارد، به این ترتیب آن قربانی پذیرفته شده، گناهان شخص را کفّاره می کند.

- بعد خود آن شخص حیوان را در حضور خداوند سر ببرد و پسران هارون که کاهن اند، خون آن را بیاورند و بر 4 طرف قربانگاه که جلو در ورودی خیمه ی عبادت است، بپاشند.

- سپس آن شخص، پوست گاو را بکند و آن را قطعه قطعه کند و کاهنان، هیزم روی قربانگاه بگذارند، آتش روشن کنند و قطعه ها و سر و پیه آن را روی هیزم قرار دهند.

- آنگاه آن شخص باید دل و روده و پاچه های گاو را با آب بشوید و کاهنان همه را روی قربانگاه بسوزانند. این قربانی سوختنی که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند خواهد بود.

- اگر گوسفند یا بُز، برای قربانی بیاورند، آن نیز باید نر و بی عیب باشد.

- شخصی که آن را می آورد باید در سمت شمالی قربانگاه، در حضور خداوند سرش را ببرد و کاهنان که پسران هارون اند، خونش را بر 4 طرف قربانگاه بپاشند.

- بعد آن شخص حیوان قربانی شده را قطعه قطعه کند و کاهنان این قطعه ها را با سر و پیه آن روی هیزم قربانگاه بگذارند.

- آن شخص باید دل و روده و پاچه های گوسفند یا بُز را با آب بشوید.

- سپس کاهنان همه ی آن ها را روی آتش قربانگاه بسوزانند.

- این قربانی سوختنی که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند خواهد بود.

- اگر کسی می خواهد برای قربانی سوختنی پرنده قربانی کند، آن پرنده باید قُمری یا جوجه کبوتر باشد.

- کاهن پرنده را بگیرد و جلو قربانگاه ببرد، سرش را بکند، به طوری که خونش بر پهلوی قربانگاه بریزد.

- چینه دان و محتویات داخل شکمش را درآورد و آن ها را در طرف شرق قربانگاه درجایی که خاکستر قربانگاه ریخته می شود بیندازد. سپس بال های پرنده را گرفته، آن را از وسط پاره کند بدون این که پرنده، 2 تکّه شود.

- آنگاه کاهن آن را روی هیزم قربانگاه بسوزاند.

- این قربانی سوختنی که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند خواهد بود.

ب) مقررات آن: (1)

- آنگاه خداوند به موسی فرمود که: در مورد قربانی سوختنی این مقررات را به هارون و پسرانش بدهد:

- قربانی سوختنی باید تمام شب، بر قربانگاه باشد و آتش قربانگاه خاموش نشود.

- صبح روز بعد، کاهن، لباس زیر و لباس کتانی خود را بپوشد و خاکستر قربانی سوختنی را برداشته، کنار قربانگاه بگذارد.

- سپس لباسش را عوض کند و خاکستر را بیرون اردوگاه ببرد و در مکان طاهری که برای این کار مقرّر شده است، بریزد.

- کاهن هرروز صبح، هیزم تازه بر آن بنهد و قربانی سوختنی روزانه را روی آن بگذارد و پیه قربانی سلامتی را بر آن بسوزاند.

1- سفر لاویان، اصحاح 6، آیات: 8- 13

ص:441

- آتش قربانگاه باید همیشه روشن بماند و خاموش نشود.

15-3-4 هدیه ی آردی:

الف) شرایط انجام آن: (1)

- هرگاه کسی برای خداوند هدیه ی آردی آورد، هدیه ی او باید از آرد مرغوب باشد.

- او باید روغن زیتون روی آن بریزد و کندر بر آن بگذارد.

- سپس یک مشت از آن را که نمونه ی تمام هدیه است به یکی از کاهنان بدهد تا آن را بسوزاند.

- این هدیه که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند خواهد بود.

- بقیّه ی آرد به هارون و پسرانش داده شود تا برای خوراک، از آن استفاده کنند.

- قسمتی که به کاهنان داده می شود، بسیار مقدّس است، زیرا از هدیه ای گرفته شده که به خداوند تقدیم شده است

- هرگاه کسی نان پخته شده در تنور، برای خداوند هدیه آورد، آن نان باید بدون خمیرمایه و از آرد مرغوب مخلوط با روغن زیتون، تهیه شده باشد.

- از نان بدون خمیرمایه که روغن روی آن مالیده شده باشد، نیز می توان به عنوان هدیه استفاده کرد.

- اگر کسی نان پخته شده، روی ساج هدیه آورد، آن نان نیز باید از آرد مرغوب بدون خمیرمایه و مخلوط با روغن زیتون باشد.

- او باید آن را تکّه کند و رویش روغن بریزد.

- این نیز یک نوع هدیه ی آردی است.

- اگر هدیه ی شما در تابه پخته شود، آن هم باید از آرد مرغوب و روغن زیتون باشد.

- این هدایای آردی را نزد کاهن بیاورید تا به قربانگاه ببرد و به خداوند تقدیم کند.

- کاهنان باید فقط مقدار کمی از هدیه را به عنوان نمونه بسوزانند.

- این هدیه که بر آتش تقدیم می شود، موردپسند خداوند است.

- بقیّه ی هدیه، به کاهنان تعلّق دارد.

- این قسمت که به کاهنان داده می شود، بسیار مقدّس است، زیرا از هدیه ای گرفته شده که به خداوند تقدیم شده است.

- برای تهیّه ی آردی که به خداوند تقدیم می شود، از خمیرمایه استفاده نکنید، زیرا به کار بردن خمیرمایه یا عسل در هدایایی که بر آتش به خداوند تقدیم می شود، جایز نیست.

- هنگام تقدیم نوبر محصول خود، به خداوند، می توانید از نان خمیرمایه دار و عسل استفاده کنید، ولی این هدیه را نباید بر آتش قربانگاه بسوزانید.

- به تمام هدایا باید نمک بزنید، چون نمک یادآور عهد خداست.

- هرگاه از نوبر محصول خود، به خداوند هدیه می دهید، دانه ها را از خوشه ها جدا کرده، بکوبید و برشته کنید سپس روغن زیتون بر آن بریزید و کُندُر روی آن بگذارید، زیرا این نیز نوعی هدیه ی آردی است.

1- سفر لاویان، اصحاح 2، آیات: 1- 16

– آنگاه کاهنان قسمتی از غلّه ی کوبیده شده و مخلوط با روغن را با تمام کُندُر، به عنوان نمونه بر آتش بسوزانند و به خداوند تقدیم کنند.

ب) مقررات آن: (1)

– مقررات مربوط به هدیه ی آردی ازاین قرار است:

– کاهن برای تقدیم هدیه ی آردی به خداوند، از جلو قربانگاه بایستد، سپس مُشتی از آرد مرغوب آغشته به روغن زیتون را با کُندری که بر آن است بردارد و به عنوان نمونه برای خداوند روی قربانگاه بسوزاند.

– این هدیه موردپسند خداوند خواهد بود.

– بقیّه ی آرد متعلّق به کاهنان هست تا از آن برای خوراک خود استفاده کنند.

– این آرد باید بدون خمیرمایه پخته شود و در حیاط عبادتگاه که مکان مقدّسی است خورده شود.

– این قسمت از هدیه ی آردی را که بر آتش به خداوند تقدیم می شود، خداوند به کاهنان داده است.

مانند قربانی گناه و قربانی جبران.

– این قسمت از هدیه ی آردی نیز بسیار مقدّس هست.

– پسران هارون نسل اندرنسل می توانند این قسمت از هدیه را بخورند.

- این هدیه که بر آتش به خداوند تقدیم می شود، همیشه سهم کاهنان خواهد بود و کس دیگری حق ندارد به آن دست بزند.

- خداوند همچنین این دستورات را به موسی داد: هارون و هرکدام از پسرانش در روزی که برای مقام کاهنی انتصاب می شوند باید 1 کیلو آرد مرغوب، به اندازه ی هدیه ی اردی روزانه، به حضور خداوند بیاورند و نصف آن را در صبح و نصف دیگر را در عصر به خداوند تقدیم کنند.

- این هدیه باید روی ساج با روغن زیتون پخته شود، سپس تکّه شده، به عنوان هدیه ی آردی به خداوند تقدیم گردد.

- این هدیه موردپسند خداوند خواهد بود.

- هر کاهنی که به جای پدر خود، کاهن اعظم می شود، باید در روز انتصاب خود، همین هدیه را تقدیم کند. این فریضه ای ابدی است.

- این هدیه باید تماماً در حضور خداوند سوزانده شود و چیزی از آن خورده نشود.

15-3-5 قربانی جبران:

الف) شرایط انجام آن: (2)

- خداوند این دستورات را به موسی داد: هرگاه کسی در دادن هدیه ای که در نظر خداوند، مقدّس است، سهواً قُصور ورزد، باید یک قوچ سالم و بی عیب برای قربانی جبران، به خداوند تقدیم نماید.

- قوچی که برای قربانی جبران، اهدا می شود، باید مطابق معیار رسمی، ارزیابی شود. او باید علاوه بر بازپرداخت هدیه، یک پنجم ارزش آن را نیز به آن افزوده، همه را به کاهن بدهد.

1- سفر لاویان، اصحاح 6، آیات: 14- 23

2- سفر لاویان، اصحاح 5، آیات: 14- 19/ اصحاح 6، آیات: 1- 7

ص:443

- کاهن با آن قوچ قربانی جبران، برایش کفّاره خواهد کرد و او بخشیده خواهد شد.

- اگر کسی مرتکب گناهی شده، یکی از قوانین خداوند را زیر پا بگذارد، ولی نداند که چنین کاری از او سرزده است، باز مجرم است و برای قربانی جبران، باید یک قوچ سالم و بی عیب، نزد کاهن بیاورد.

- قیمت قوچ باید مطابق قیمت تعیین شده باشد.

- کاهن با این قربانی برای او کفّاره کند تا گناهش بخشیده شود.

- این قربانی جبران است برای جرمی که او نسبت به خداوند مرتکب شده است.

- خداوند این دستورات را به موسی داد: هرگاه کسی نسبت به من گناه کرده، از پس دادن چیزی که پیش او گرو گذاشته شده، خودداری نماید یا در امانت خیانت ورزد، یا دزدی کند یا مال همسایه اش را غصب نماید و یا اینکه درباره ی چیز گمشده ای که پیداکرده است دروغ بگوید و قسم بخورد که پیش او نیست، روزی که جرم او ثابت شود، باید اصل مال را پس دهد و یک پنجم اصل آن را نیز به آن افزوده، به صاحب مال بپردازد.

- او باید قربانی جبران را که یک قوچ سالم و بی عیب است، نزد کاهن به خیمه ی عبادت بیاورد و به خداوند تقدیم کند.

- قوچ باید مطابق معیار رسمی، ارزیابی شود.

- کاهن با این قربانی برای او در حضور خداوند کفّاره خواهد کرد و گناه او بخشیده خواهد شد.

ب) مقررات آن: (1)

- حیوان قربانی باید در مکانی که قربانی سوختنی را سر می برند، ذبح شود و خونش بر چهار طرف قربانگاه پاشیده شود.

- کاهن تمام پیه آن را که شامل دنبه و پیه داخل شکم و نیز قلوه ها و چربی روی آن ها و سفیدی روی جگر می شود، روی قربانگاه بگذارد.

- سپس او همه ی آن ها را به عنوان قربانی جبران بر آتش قربانگاه برای خداوند بسوزاند.

- پسران کاهنان می توانند از این گوشت بخورند.

- این گوشت باید در جای مقدّسی خورده شود. این قربانی بسیار مقدّس است.

- قانونی که باید در مورد قربانی گناه و قربانی جبران، رعایت شود این است: گوشت قربانی به کاهنی تعلّق دارد که مراسم کفّاره را اجرا می کند. (در ضمن، پوست قربانی سوختنی نیز به آن تعلّق دارد.)

– هر هدیه ی آردی که در تنور یا در تابه یا روی ساج پخته می شود، به کاهنی تعلّق خواهد گرفت که آن را به خداوند تقدیم می کند.

– تمام هدایای آردی دیگر، خواه مخلوط با روغن زیتون و خواه خشک، به طور مساوی به پسران هارون تعلّق دارد.

1- سفر لاویان، اصحاح 7، آیات: 1- 10

ص:444

6-3-15 سهم کاهن از قربانی: (1)

– خداوند به موسی فرمود که این دستورات را به قوم اسرائیل بدهد:

– هرکس بخواهد قربانی سلامتی به خداوند تقدیم کند باید با دست خود آن قربانی را که بر آتش به خداوند تقدیم می شود، بیاورد.

– پیه و سینه را جلو قربانگاه تقدیم کند و سینه ی قربانی را به عنوان هدیه ی مخصوص، در حضور خداوند تکان دهد. کاهن پیه را بر قربانگاه بسوزاند، ولی سینه ی قربانی متعلّق به هارون و پسرانش باشد.

– ران راست قربانی، به عنوان هدیه ی مخصوص، به کاهنی داده شود که خون و پیه قربانی را تقدیم می کند؛ زیرا خداوند سینه و ران قربانی سلامتی را از قوم اسرائیل گرفته و آن ها را به عنوان هدیه ی مخصوص، به کاهنان داده است و همیشه به ایشان تعلّق خواهد داشت.

– (این قسمت از هدایایی که بر آتش به خداوند تقدیم می شود، در روز انتصاب هارون و پسرانش به خدمت خداوند، به ایشان داده شد. در روزی که ایشان مسح شدند، خداوند دستور داد که قوم اسرائیل این قسمت را به ایشان بدهند. این قانون برای تمام نسل های ایشان هست)

15-4 مقررات اعیاد مقدّس: (2)

– خداوند مقررات اعیاد مقدّس را توسّط موسی به قوم اسرائیل داد و فرمود:

– برای برگزاری این اعیاد، تمام قوم باید برای عبادت من جمع شوند.

– (در روز سبّت نیز که هفتمین روز هفته هست، قوم باید برای عبادت من جمع شوند درهرجا که ساکن باشند، باید در این روز دست از کار کشیده، استراحت کنند) این اعیاد مقدّس که باید هرسال جشن گرفته شوند به طور خلاصه ازاین قرارند:

روز

عیدها

اسامی

اعیاد

شماره

غروب

روز چهاردهم اولین ماه هرسال

عید

پسح و عید نان فطیر

1)

در

سرزمین موعود، با درو کردن اولین محصول، بعد از روز سبّت

عیدنوبر

محصولات

2)

روز

اوّل ماه هفتم هرسال

عید

شیپورها

3)

روز

دهم ماه هفتم هرسال

روز

کفّاره

4)

روز

پانزدهم ماه هفتم که پایان برداشت محصول است تا 7 روز

عید

سایبان ها

5)

اکنون به شرح این اعیاد و دستورات و قوانین مربوط به آن ها می پردازیم:

1- سفر لاویان، اصحاح 7، آیات: 28- 38

2- سفر لاویان، اصحاح 23، آیات: 1- 4

15-4-1 عید پسح و عید نان فطیر: (1)

– در غروب روز چهاردهم اولین ماه هرسال، مراسم پسح را به احترام من بجا آورید.

– از روز پانزدهم همان ماه، عید فطیر آغاز می شود و تا هفت روز باید فقط نان بدون خمیرمایه خورده شود.

– در روز اوّل این عید برای عبادت جمع شوید و از همه ی کارهای معمول خود دست بکشید.

– 7 روز هدایای سوختنی به من تقدیم نمایید و روز هفتم نیز از کارهای معمول خود دست کشیده، برای عبادت جمع شوید.

15-4-2 عید نوبر محصولات: (2)

– وقتی به سرزمینی که من به شما می دهم رسیدید و اولین محصول خود را درو کردید، روز بعد از سبّت، اولین بافه را نزد کاهن بیاورید تا او آن را در حضور من تکان دهد و من آن را از شما قبول کنم.

– همان روز یک برّه ی یک ساله ی سالم و بی عیب به عنوان قربانی سوختنی به من تقدیم کنید.

– برای هدیه ی آردی آن، 2 کیلو آرد مرغوب مخلوط با روغن زیتون، آورده بر آتش به من تقدیم کنید؛ این هدیه موردپسند من است.

– یک لیتر شراب هم به عنوان هدیه ی نوشیدنی تقدیم نمایید.

– تا این هدایا را به من تقدیم نکرده اید، نباید نان یا حبوبات تازه یا برشته بخورید.

– این قانونی است همیشگی برای تمام نسل های شما در هرجایی که زندگی کنید.

– هفت هفته بعد از روزی که اولین بافه ی خود را به من تقدیم کردید، یعنی در روز پنجاهم که روز

– بعد از هفتمین سبّت است، هدیه ی دیگری از محصول تازه ی خود به حضور من بیاورید.

– هر خانواده ای 2 قرص نان که از 2 کیلو آرد مرغوب همراه با خمیرمایه پخته شده باشد، بیاورد تا در حضور من تکان داده شود و به عنوان هدیه ای از آخرین برداشت محصول به من تقدیم شود.

– همراه با این نان ها، 7 برّه ی یک ساله ی سالم و بی عیب، 1 گوساله و 2 قوچ به عنوان قربانی سوختنی با هدایای آردی و نوشیدنی آن ها به من تقدیم کنید.

– این هدایا که بر آتش تقدیم می شوند موردپسند من می باشند.

– همچنین یک بُز نر به عنوان قربانی گناه و 2 برّه ی نر 1 ساله به عنوان قربانی سلامتی ذبح کنید

– کاهن این 2 برّه ی ذبح شده را با نان های پخته شده از آخرین برداشت محصول شما به عنوان هدیه ی مخصوص در حضور من تکان دهد.

– این هدایا برای من مقدّس اند و باید برای خوراک به کاهنان داده شوند.

– در آن روز اعلان شود که مردم از کارهای محصول خود دست کشیده، برای عبادت جمع شوند

– این قانونی است همیشگی برای نسل های شما در هر جا که باشید. (وقتی که محصولات خود را درو می کنید، گوشه های مزرعه ی خود را تمام درو نکنید و خوشه های بر زمین افتاده را جمع نکنید، آن ها را برای فقرا و غریبانی که در میان شما ساکن اند بگذارید)

1- سفر لاویان، اصحاح 23، آیات: 5- 8

2- سفر لاویان ، اصحاح 23، آیات: 9- 22

– من خداوند، خدای شما این دستورات را به شما می دهم.

15-4-3 عید شیپورها: (1)

– روز اوّل ماه هفتم هرسال، روز استراحت است و همه ی قوم اسرائیل باید با شنیدن صدای شیپورها، برای عبادت جمع شوند. در آن روز هدیه ای بر آتش به من تقدیم کنید و هیچ کار دیگری انجام ندهید.

15-4-4 روز کفّاره: (2)

– روز دهم ماه هفتم هرسال، روز کفّاره است.

– در آن روز تمام قوم باید برای عبادت جمع شوند و روزه بگیرند و هدیه ای بر آتش به من تقدیم کنند.

– در روز کفّاره هیچ کار نکنید، زیرا روزی است که باید برای گناهان خود از من که خدای شما هستم، طلب آمرزش نمایید.

– هر شخصی که آن روز را در روزه به سر نبرد، از میان قوم خود، طرد خواهد شد.

– من کسی را که در آن روز دست به هرگونه کاری بزند، طرد کرده، مجازات خواهم نمود.

– این قانونی است همیشگی برای نسل های شما در هر جا که باشید.

– از غروب روز نهم ماه هفتم تا غروب روز بعد، روز مخصوص کفّاره است و باید در آن روز روزه بگیرید و استراحت کنید.

15-4-5 عید سایبان ها: (3)

– روز پانزدهم ماه هفتم، عید سایبان ها آغاز می شود و باید تا مدّت 7 روز در حضور من جشن گرفته شود.

– در روز اوّل، تمامی قوم اسرائیل را برای عبادت جمع کنید و هدیه ای بر آتش به من تقدیم نمایید.

– این روز، آخرین روز عید است و نباید هیچ کاری انجام دهید.

– (این است اعیاد مقدّسی که در آن ها باید تمامی قوم، برای عبادت جمع شده، قربانی های سوختنی، هدایای آردی، هدایای نوشیدنی و سایر قربانی ها را بر آتش به من تقدیم کنند.

– این اعیاد مقدّس غیر از روزهای مخصوص سبّت است. هدایایی که در این اعیاد تقدیم می کنید غیر از هدایای روزانه، نذری و داوطلبانه ای است که به خداوند تقدیم می کنید.)

1- سفر لاویان، اصحاح 23، آیات: 23- 25
2- سفر لاویان، اصحاح 23، آیات: 26- 32
3- سفر لاویان، اصحاح 23، آیات: 33- 44

ص:447

– از روز پانزدهم ماه هفتم که پایان برداشت محصول است، این عید 7 روزه را در حضور من جشن بگیرید.

– به یاد داشته باشید که روزهای اوّل و آخر این عید، روزهای استراحت می باشند.

– در روز اوّل، از درختان خود میوه های خوب بچینید و شاخه های نخل و شاخه های درختان پُربرگ و شاخه های بید گرفته با آن ها سایه بان درست کنید و هفت روز در حضور من که خداوند، خدای شما هستم شادی کنید.

– برگزاری این عید هفت روزه در ماه هفتم، یک قانون دائمی است که باید نسل اندرنسل انجام گیرد.

– در طول آن هفت روز همه ی شما اسرائیلی ها باید در سایبان ها به سر برید.

– هدف از این عید آن است که نسل های شما بدانند هنگامی که من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردم، آن ها را در زیر سایبان ها سکونت دادم. من خداوند، خدای شما هستم.

15-5 بیان سایر قوانین: 20 مورد

شماره

نام

قوانین

1)

حیوانات

حلال و حرام گوشت

2)

طهارت

بعد از زایمان

3)

قوانین

مربوط به جُذام

4)

طهارت

از جُذام

5)

ترشحاتی

که تولید نجاست می کند

6)

روز

کفاره

7)

خون

حیوانات

8)

زِنا

و اعمال قبیح

9)

قوانین

گوناگون

10)

مجازات

گناهان

11)

تقدیس

کاهنان

12)

تقدیس

قربانی ها و هدایا

13)

نگهداری

از چراغ ها

14)

نان

مقدّس

15)

مجازات

کفر

16)

سال

هفتم

17)

سال

یوبیل

18)

قوانین

مربوط به موقوفات

19)

پاداش

اطاعت

(20

مجازات

نا اطاعتی

ص:448

15-5-1 حیوانات حلال و حرام گوشت: (1)

- خداوند به موسی و هارون فرمود که این دستورات را به قوم اسرائیل بدهند:

- هر حیوانی که شکافته سم باشد و نشخوار کند، حلال گوشت است.

- ولی گوشت شتر، گورکن و خرگوش را نباید خورد، زیرا این حیوانات هرچند نشخوار

- می کنند امّا شکافته سم نیستند؛ همچنین گوشت خوک را نیز نباید خورد؛ زیرا هرچند شکافته سم است امّا نشخوار نمی کند.

- پس نباید این حیوانات را بخورید و یا حتّی دست به لاشه ی آن ها بزنید؛ زیرا گوشت آن ها حرام است.

- از حیواناتی که در آب زندگی می کنند چه در رودخانه باشند و چه در دریا، آن هایی را می توانید بخورید که باله و فلس داشته باشند.

- تمام جانوران آبزی دیگر برای شما حرام اند؛ نه گوشت آن ها را بخورید و نه به لاشه ی آن ها دست بزنید.

- باز تکرار می کنم، هر جانور آبزی که باله و فلس نداشته باشد، برای شما حرام است.

- از میان پرندگان این ها را نباید بخورید: «عقاب، جغد، باز، شاهین، لاشخور، کرکس، کلاغ، شتر مرغ، مرغ دریایی، لک لک، مرغ ماهی خوار، مرغ سقا، قره قاز، هدهد و خفّاش»

- حشرات بالدار نیز نباید خورده شوند، به جز آن هایی که می جهند. (ملخ و انواع گوناگون آن)

- امّا سایر حشرات بالدار، برای شما حرام اند.

- هر کس به لاشه ی این حیوانات حرام گوشت دست بزند تا غروب، شرعاً نجس خواهد بود.

- هر کس لاشه ی آن ها را بردارد، باید لباسش را بشوید؛ او تا غروب شرعاً نجس خواهد بود.

- اگر به حیوانی دست بزنید که سمش کاملاً شکافته نباشد و یا نشخوار نکند، شرعاً نجس خواهید بود، زیرا حرام گوشت هستند.

- هر حیوان چهارپا که روی پنجه راه رود، خوردنش حرام است.

- هرکس به لاشه ی چنین حیوانی دست بزند تا غروب نجس خواهد بود، هر کس لاشه ی آن را بردارد تا غروب نجس خواهد بود و باید لباس خود را بشوید.

- این حیوانات حرام هستند و نباید خورده شوند: «موش کور، موش صحرایی، موش خانگی وانواع مارمولک»

- هر کس به لاشه ی این حیوانات دست بزند تا غروب شرعاً نجس خواهد بود.

- اگر لاشه ی آن ها روی شیئی که از جنس چوب، پارچه، چرم یا گونی باشد بیافتد، آن شیء شرعاً نجس خواهد شد

- باید آن را در آب بگذارید و آن تا غروب نجس خواهد بود، ولی بعدازآن، می توان دوباره آن را به کاربرد.

- اگر لاشه ی یکی از این جانوران در یک ظرف سُفالین بیافتد، هر چیزی که در ظرف باشد، نجس خواهد بود و باید ظرف را شکست.

1- سفر لاویان، اصحاح 11، آیات: 1- 47

- اگر آب چنین ظرفی روی خوراکی ریخته شود، آن خوراک نیز شرعاً نجس خواهد شد و هر آشامیدنی هم که در چنی ظرفی باشد، نجس خواهد بود.

- اگر لاشه ی یکی از این جانوران روی تنور یا اجاقی بیافتد، آن تنور یا اجاق، شرعاً نجس خواهد شد و باید آن را شکست.

- امّا اگر لاشه، در چشمه یا آب انباری بیافتد، چشمه یا آب انبار نجس نخواهد شد ولی کسی که لاشه را بیرون می آورد، نجس خواهد شد.

- اگر لاشه، روی دانه هایی که قرار است کاشته شود بیافتد، آن دانه ها نجس نخواهند شد، ولی اگر روی دانه های خیس کرده بیافتد، دانه ها نجس خواهند گردید.

- اگر حیوان حلال گوشتی بمیرد، هر کس لاشه ی آن را لمس کند تا غروب شرعاً نجس خواهد بود.

- همچنین اگر کسی گوشت آن را بخورد و یا لاشه ی آن را جابه جا کند، باید لباس خود را بشوید و او تا غروب نجس خواهد بود.

- جانورانی که روی زمین می خزند، چه آن هایی که دست وپا ندارند و چه آن هایی که چهاردست وپا و یا پاهای زیاد دارند، حرام اند و نباید خورده شوند. با آن ها خود را نجس نسازید.

- من خداوند، خدای شما هستم. خود را تقدیس نمایید و مقدّس باشید، چون من مقدّس هستم

- پس با این جانورانی که روی زمین می خزند خود را نجس نکنید.

- من همان خداوندی هستم که شمارا از سرزمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم.

- بنابراین باید مقدّس باشید، زیرا من مقدّس هستم.

- این قوانین را باید در مورد حیوانات، پرندگان، جانوران آبزی و خزندگان، رعایت کنید.

- باید در میان حیوانات نجس و طاهر، حرام گوشت و حلال گوشت، تفاوت قائل شوید.

حال خلاصه ی این حیوانات را در جدول زیر می آوریم:

حلال گوشت ها

حرام گوشت ها

هر حیوانی که شکافته

سم باشد و نشخوار کند

گوشت شتر، گورکن و

خرگوش، خوک

از میان آبزیان: جانوران

آبزی که باله و فلس دارند

تمام جانوران آبزی

از میان پرندگان: «عقاب،

جغد، باز، شاهین، لاشخور، کرکس، کلاغ، شتر مرغ، مرغ دریایی، لک لک، مرغ ماهی

خوار، مرغ سقا، قره قاز، هدهد و خفّاش»

از میان حشرات: حشرات

بالداری که می جهند

(ملخ و انواع گوناگون

آن)

حشرات بالدار

هر حیوان چهارپا که

روی پنجه راه رود

(مانند موش کور، موش

صحرایی، موش خانگی و انواع مارمولک)

ص:450

جانورانی که روی زمین می خزند،

چه آن هایی که دست وپا ندارند و چه آن هایی که چهاردست وپا و یا پاهای زیاد

دارند

15-5-2 طهارت بعد از زایمان:

خداوند به موسی فرمود که این دستورات را به قوم اسرائیل بدهد:

– هرگاه زنی پسری بزاید، آن زن تا مدّت هفت روز شرعاً نجس خواهد بود. همان گونه که به هنگام عادت ماهیانه ی خود نجس است.

– روز هشتم پسرش باید ختنه شود.

– آن زن باید مدّت 33 روز صبر کند تا از خونریزی خود کاملاً طاهر گردد.

– در این مدّت او نباید به چیز مقدّسی دست بزند و یا وارد عبادتگاه شود.

– هرگاه زنی دختری بزاید آن زن تا 2 هفته شرعاً نجس خواهد بود، همان گونه که به هنگام عادت ماهیانه ی خود نجس است.

– او باید 66 روز صبر کند تا از خونریزی خود کاملاً طاهر شود.

– وقتی مدّت طهارت تمام شد، نوزاد، خواه پسر باشد خواه دختر، مادرش باید یک برّه ی یک ساله برای قربانی سوختنی و یک جوجه کبوتر یا قُمری برای قربانی گناه تقدیم کند.

– این هدایا را باید دم در خیمه ی عبادت نزد کاهن بیاورد.

– کاهن آن ها را برای خداوند قربانی نموده، برای مادر کفّاره کند.

– آن وقت او از خونریزی زایمان طاهر خواهد شد.

– این است آنچه یک زن بعد از زایمان باید انجام دهد. ولی اگر آن زن فقیرتر از آن باشد که بتواند یک برّه قربانی کند، می تواند دو قُمری یا دو جوجه کبوتر بیاورد.

– یکی برای قربانی سوختنی و دیگری برای قربانی گناه.

- کاهن باید با تقدیم این قربانی ها برایش کفّاره کند تا دوباره طاهر شود. (1)

15-5-3 قوانین مربوط به جُذام:

خداوند این قوانین را به موسی و هارون داد:

- اگر روی پوست بدن شخصی دُمل جوش یا لکّه ی برّاقی مشاهده شود:

باید وی را نزد هارون یا یکی از کاهنان نسل او بیاورند، چون احتمال دارد آن شخص مبتلابه جُذام باشد.

کاهن لکّه را معاینه خواهد کرد اگر موهایی که در لکّه است سفید شده باشد و اگر آن لکّه از پوست عمیق تر باشد، پس مرض جُذام است و کاهن باید او را شرعاً نجس اعلام کند.

1- سفر لاویان، اصحاح 12، آیات: 1- 8

اگر لکّه ی روی پوست، سفید باشد، امّا عمیق تر از پوست نباشد و موهایی که در لکّه است سفید نشده باشد، کاهن باید او را تا هفت روز جدا از دیگران نگه دارد.

در روز هفتم، کاهن دوباره او را معاینه کند.

اگر نشانه های مرض، کمتر شده و لکّه بزرگ نشده باشد، کاهن او را شرعاً طاهر اعلام کند چون یک زخم معمولی بوده، کافی است آن شخص لباس هایش را بشوید تا شرعاً طاهر شود. ولی اگر پس ازآنکه کاهن او را طاهر اعلام کرد، آن لکّه بزرگ شود، باید دوباره نزد

کاهن بیاید. کاهن باز به آن نگاه کند، اگر لکّه بزرگ شده باشد، آن وقت او را نجس اعلام کند؛ زیرا این جُذام است. شخصی را که گمان می رود مرض جُذام دارد: باید نزد کاهن بیاورند و کاهن او را معاینه کند.

اگر آماس چرکی سفیدی در پوست باشد و موهای روی آن نیز سفید شده باشد، این جُذام مزمن است و کاهن باید او را نجس اعلام کند. دیگر نباید او را برای معاینات بیشتر نگه داشت؛ چون مرض وی قطعی است. ولی اگر کاهن دید که مرض جُذام، پخش شده و بدنش را از سرتاپا پوشانیده است، آن وقت کاهن باید اعلام کند که او طاهر است چون تمام بدنش سفید شده است. ولی اگر درجایی از بدنش زخم بازی باشد، او را باید شرعاً نجس اعلام کند؛ چون زخم باز نشانه ی جُذام است. امّا اگر آن زخم باز سفید شود؛ آن شخص باید نزد کاهن بازگردد، کاهن آن را معاینه کند و اگر زخم سفید شده باشد، آنگاه او را طاهر اعلام کند.

- اگر در پوست بدن کسی دُملی به وجود بیاید و پس از مدّتی خوب بشود، ولی در جای آن، آماسی سفید یا لکّه ای سفید مایل به سرخ باقی مانده باشد: آن شخص باید برای معاینه نزد کاهن برود. اگر کاهن دید که لکّه عمیق تر از پوست است و موهایی که در آن است سفید شده است، آن وقت باید او را نجس اعلام کند؛ چون مرض جِذام، از آن دُمل بیرون زده است. ولی اگر کاهن ببیند که موهای سفیدی در لکّه نیست و لکّه نیز عمیق تر از پوست نیست و رنگ آن هم روشن تر شده است، آن وقت کاهن او را 7 روز از مردم جُدا نگه دارد. اگر در آن مدّت لکّه بزرگ شد، کاهن باید او را شرعاً نجس اعلام کند؛ زیرا این جُذام است. ولی اگر لکّه بزرگ نشد، این لکّه فقط جای دُمل است و کاهن باید او را طاهر اعلام نماید.

- اگر کسی دچار سوختگی شود و در جای سوختگی لکّه ی سفید یا سفید مایل به سرخ به وجود آید: آن وقت کاهن باید لکّه را معاینه کند. اگر موهای روی آن لکّه سفید شده و جای سوختگی عمیق تر از پوست بدن باشد، این مرض جِذام است که در اثر سوختگی بروز کرده و کاهن باید او را نجس اعلام کند. ولی اگر کاهن ببیند که در لکّه، موهای سفیدی نیست و لکّه عمیق تر از پوست بدن به نظر نمی آید و کمرنگ می شود، کاهن باید 7 روز او را از مردم جدا نگه داشته، روز هفتم دوباره او را معاینه کند. اگر لکّه بزرگ شده باشد، کاهن باید او را نجس اعلام کند؛ زیرا این جِذام است. ولی اگر لکّه بزرگ نشده و کمرنگ شده باشد، این فقط جای سوختگی است و کاهن باید اعلام نماید که او شرعاً طاهر است؛ زیرا این لکّه فقط جای سوختگی است.

- اگر مردی یا زنی روی سر یا چانه اش، لکّه ای داشته باشد: کاهن باید او را معاینه کند. اگر به نظر آید که لکّه عمیق تر از پوست است و موهای زرد و باریکی در لکّه پیدا شود، کاهن باید او را نجس اعلام کند؛ زیرا این جُذام است. ولی اگر معاینه ی کاهن نشان داد که لکّه عمیق تر از پوست نیست و در ضمن، موهای سیاه نیز در آن دیده نمی شود، آن وقت باید او را 7 روز از مردم جدا نگه داشت و روز هفتم دوباره وی را معاینه کرد. اگر لکّه بزرگ نشده باشد و موهای زردی نیز در آن نمایان نشده باشد و اگر لکه عمیق تر از پوست به نظر نیاید، آنگاه شخص باید موی اطراف زخمش را

ص:452

بتراشد (ولی نه روی خود لکّه را) و کاهن 7 روز دیگر او را از مردم جدا نگه دارد. روز هفتم باز معاینه شود و اگر لکّه بزرگ نشده باشد و از پوست عمیق تر به نظر نیاید، کاهن او را شرعاً طاهر اعلام نماید. او بعد از شستن لباس هایش طاهر خواهد بود. ولی اگر بعداً این

لکّه بزرگ شود، آن وقت کاهن باید دوباره او را معاینه کند و بی آنکه منتظر بماند تا موهای زرد ببیند، او را نجس اعلام کند. ولی اگر معلوم شود که لکّه تغییری نکرده و موهای سیاهی نیز در آن دیده می شود، پس او شفا یافته و جُذامی نیست و کاهن باید او را شرعاً طاهر اعلام کند.

- اگر مرد یا زنی لکّه های سفیدی روی پوست بدنش داشته باشد: کاهن باید او را معاینه کند. اگر این لکّه ها سفید کمرنگ باشند، این یک لکّه ی معمولی است که در پوست بروز کرده است؛ بنابراین آن شخص طاهر است. - اگر موی سر مردی در جلو یا عقب سرش ریخته باشد: این نشانه ی جُذام نیست، امّا چنانچه در سر طاس او لکّه ی سفید مایل به سرخی وجود داشته باشد، ممکن است جُذام باشد که از آن بیرون زده است. در آن صورت کاهن باید او را معاینه کند. اگر روی سر او آماس سفید مایل به سرخ باشد، او جُذامی است و کاهن باید او را شرعاً نجس اعلام کند.

- وقتی معلوم شود، کسی جُذامی است: او باید لباس پاره بپوشد و بگذارد موهایش ژولیده بماند و قسمت پایین صورت خود را پوشانیده، در حین حرکت فریاد بزند: «جِذامی! جُذامی!» تا زمانی که مرض باقی باشد، او شرعاً نجس است و باید بیرون از اردوگاه تنها به سر برد. اگر گمان رود که مرض جِذام به لباس یا پارچه ی پشمی یا کتانی و یا یک تکّه چرم یا شیء چرمی سرایت کرده، زیرا لک های مایل به سبز یا قرمز در آن دیده می شود، باید آن را به کاهن نشان داد. کاهن لکّه را ببیند و آن پارچه یا شیء را مدّت 7 روز نگه دارد و روز هفتم دوباره به آن نگاه کند. اگر لکّه پخش شده باشد، این مرض، جُذام مُسری است و آن پارچه یا شیء نجس هست؛ و کاهن باید آن را بسوزاند؛ چون جِذام مُسری در آن است و باید به وسیله ی آتش آن را از بین برد. ولی اگر لکّه پخش نشده باشد، کاهن باید

دستور دهد که شیء مظنون، شُسته شود و 7 روز دیگر آن را نگه دارند. اگر بعدازآن مدّت، رنگ آن لکّه تغییر نکرد، هرچند پخش هم نشده باشد، نجس است و باید سوزانده شود. خواه لکّه روی آن و خواه زیر آن باشد. امّا اگر کاهن ببیند که لکّه بعد از شُستن، کمرنگ تر شده، آن وقت قسمت لکّه دار را از پارچه یا شیء چرمی جدا کند. ولی اگر لکّه دوباره ظاهر شود، جُذام است و کاهن باید آن را بسوزاند. امّا چنانچه بعد از شُستن، دیگر اثری از لکّه پیدا نشد، می توان بار دیگر آن شیء را شُست و به کاربرد. این است مقررات مربوط به جُذام در لباس پشمی یا کتانی یا هر شیئ که از چرم درست شده باشد. (1)

1- سفر لاویان، اصحاح 13، آیات: 1- 59

15-5-4 طهارت از جُذام: (1)

خداوند این دستورات را درباره ی شخصی که مرض جُذام او شفا یافته است، به موسی داد: (2)

- کاهن باید برای معاینه ی او از اُردوگاه بیرون رود، اگر دید که جذام برطرف شده است، دستور دهد 2 پرنده ی زنده ی حلال گوشت، چند تکّه چوب سرو، نخ قرمز و چند شاخه زوفا، برای مراسم تطهیر شخص شفا یافته، بیاورند.

- سپس دستور دهد که یکی از پرندگان را در یک ظرف سُفالین که آن را روی آب روان گرفته باشند، سر ببرند و چوب سرو، نخ قرمز، شاخه ی زوفا و پرنده ی زنده را، در خون پرنده ای که سرش بریده شده، فروکند.

– سپس کاهن خون را 7 مرتبه روی شخصی که از جُذام شفا یافته، بپاشند و او را شرعاً طاهر اعلام کند و پرنده ی زنده را هم در صحرا رها نماید.

– آنگاه شخصی که شفا یافته، لباس خود را بشوید و تمام موی خود را بتراشد و خود را بشوید تا شرعاً طاهر شود.

– سپس او می تواند به اُردوگاه بازگشته، در آنجا زندگی کند؛ ولی باید تا 7 روز بیرون خیمه اش بماند.

– در روز هفتم، دوباره تمام موی خود را که شامل موی سر، ریش، ابرو و سایر قسمت های بدن او می شود، بتراشد و لباس هایش را بشوید و حمام کند.

– آنگاه آن شخص شرعاً طاهر خواهد بود.

– روز بعد، یعنی روز هشتم، باید 2 برّه ی نر بی عیب و 1 میش یک ساله ی بی عیب با 3 کیلو آرد مرغوب مخلوط با روغن زیتون، نزد کاهن بیاورد.

– سپس کاهن، آن شخص و هدیه ی وی را دم در خیمه ی عبادت، به حضور خداوند بیاورد.

– کاهن باید یکی از برّه های نر را با روغن زیتون گرفته، با تکان دادن آن ها در جلو قربانگاه، به عنوان قربانی جبران، به خداوند تقدیم کند.

– (این قربانی جزو هدایای مخصوصی است که به کاهن تعلّق می گیرد.)

– سپس کاهن در خیمه ی عبادت، درجایی که قربانی گناه و قربانی سوختنی ذبح می شوند، برّه را سر ببرد.

– این قربانی جبران بسیار مقدّس است و باید مثل قربانی گناه، برای خوراک به کاهن داده شود.

– کاهن، خون قربانی جبران را بگیرد و مقداری از آن را بر نرمه ی گوش راست شخصی که طاهر می شود و روی شست دست راست او و روی شست پای راستش بمالد.

– پس ازآن، کاهن مقداری از روغن زیتون را گرفته، آن را در کف دست چپ خود بریزد و انگشت دست راست خود را در آن فروبرده، 7 بار روغن را به حضور خداوند بپاشد.

– سپس کاهن مقداری از روغن کف دست خود را روی نرمه ی گوش راست آن شخص و روی شست دست راست و روی شست پای راست او بمالد.

1- سفر لاویان، اصحاح 14، آیات: 1- 56

2- این مقررات مربوط به اشخاصی است که از مرض جُذام شفایافته، ولی قادر نیستند قربانی هایی را که معمولاً برای انجام مراسم طهارت لازم است بیاورند.

– بعد روغن باقیمانده در کف دست خود را بر سر آن شخص بمالد.

– به این ترتیب، کاهن در حضور خداوند برای او کفّاره خواهد کرد.

– پس ازآن، کاهن باید قربانی گناه را تقدیم کند و بار دیگر مراسم کفّاره را برای شخصی که از جذام خود طاهر می شود، به جا آورد.

– سپس کاهن، قربانی سوختنی را سر ببرد و آن را با هدیه ی آردی بر قربانگاه تقدیم نموده، برای آن شخص کفّاره کند تا شرعاً طاهر شناخته شود.

– اگر آن شخص فقیر باشد و نتواند 2 برّه قربانی کند، می تواند یک برّه ی نر به عنوان قربانی جبران بیاورد تا هنگام برگزاری مراسم کفّاره، جلو قربانگاه تکان داده شود و به خداوند تقدیم گردد.

– همراه با آن 1 کیلو آرد مرغوب مخلوط با روغن زیتون نیز تقدیم شود.

– آن شخص باید 2 قُمری یا 2 جوجه کبوتر، نیز بیاورد و یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی تقدیم کند.

– روز هشتم، آن ها را دم در خیمه ی عبادت، نزد کاهن بیاورد تا در حضور خداوند، برای مراسم طهارت او تقدیم شوند.

– کاهن برّه را به عنوان قربانی جبران، همراه با روغن بگیرد و آن ها را جلو قربانگاه تکان داده، به خداوند تقدیم کند (این قربانی جزو هدایای مخصوصی است که به کاهن تعلّق می گیرد)

– بعد برّه را به عنوان قربانی جبران ذبح کند و قدری از خون آن را روی نرمه ی گوش راست شخصی که طاهر می شود و روی شست دست راست و روی شست پای راست او بمالد.

– سپس کاهن مقداری از روغن زیتون را در کف دست چپ خود بریزد و با انگشت راستش قدری از آن را 7 بار به حضور خداوند بپاشد.

– بعد قدری از روغن زیتون کف دستش را، روی نرمه ی گوش راست آن شخص و روی شست دست راست و روی شست پای راست وی بمالد.

– روغن باقیمانده در دست خود را بر سر شخصی که طاهر می شود بمالد.

– به این ترتیب کاهن در حضور خداوند برای او کفّاره خواهد کرد.

– پس ازآن باید 2 قُمری یا 2 جوجه کبوتری را که آورده است، قربانی کند، یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی. همراه آن ها هدیه ی آردی نیز تقدیم شود.

– به این ترتیب کاهن در حضور خداوند برای آن شخص، کفاره خواهد کرد.

ص:455

خداوند این دستورات را در مورد خانه ای که جُذام بر آن عارض شده، به موسی و هارون داد: (1)

(این قوانین برای زمانی بود که قوم اسرائیل به سرزمین موعود کنعان که خداوند قرار بود به آن ها ببخشد، وارد می شدند)

– هرگاه کسی در خانه اش متوجّه جُذام شود، باید بیاید و به کاهن بگوید: «به نظر می رسد در خانه ی من مرض جُذام وجود دارد!»

- کاهن پیش از آنکه خانه را مشاهده کند، دستور بدهد که تخلیه شود تا اگر تشخیص داد که مرض جُذام در آنجا وجود دارد، هرچه در خانه است، شرعاً نجس اعلام نشود.

- سپس کاهن وارد خانه شده، آن را مشاهده کند.

- اگر رگه های مایل به سبز یا سرخ در دیوار خانه پیدا کرد که عمیق تر از سطح دیوار به نظر رسید، باید در خانه را تا 7 روز ببندد. روز هفتم برگشته، دوباره به آن نگاه کند، اگر رگه ها در دیوار پخش شده باشند، آن وقت کاهن دستور بدهد آن قسمت رگه دار دیوار را کنده، سنگ های آن را در جای ناپاکی خارج از شهر بیندازند.

- سپس دستور دهد، دیوارهای داخل خانه را بتراشند و خاک تراشیده شده را نیز درجای ناپاکی خارج از شهر بریزند.

- بعد باید سنگ های دیگری بیاورد و به جای سنگ هایی که کنده شده، کار بگذارند و با مَلاط تازه، خانه را دوباره اندود کنند. ولی اگر رگه ها دوباره نمایان شدند، کاهن باید دوباره بیاید و نگاه کند، اگر دید که رگه ها پخش شده اند، بداند که جذام، مُسری است و خانه شرعاً نجس هست.

- آن وقت کاهن دستور دهد خانه را خراب کنند و تمام سنگ ها، تیرها و خاک آن را به خارج از شهر بُرده، درجای ناپاکی بریزند.

- وقتی در خانه بسته است، اگر کسی داخل آن شود تا غروب شرعاً نجس خواهد بود.

- هرکه در آن خانه بخوابد یا چیزی بخورد، باید لباس خود را بشوید.

– امّا زمانی که کاهن دوباره برای مشاهده ی خانه می آید، ببیند که رگه ها دیگر پخش نشده اند آنگاه اعلام کند که خانه شرعاً طاهر است و جُذام برطرف شده است.

– سپس برای طهارت خانه، دستور دهد 2 پرنده، چند تکّه چوب سرو، نخ قرمز و چند شاخه زوفا بیاورند.

– یکی از پرندگان را روی آب روان در یک ظرف سُفالین سر ببُرد و چوب سرو و شاخه ی زوفا و نخ قرمز و پرنده ی زنده را در خون پرنده ای که سربریده است و همچنین در آب روان، فروکند و 7 بار بر خانه بپاشد.

– به این طریق، خانه طاهر می شود. سپس پرنده ی زنده را بیرون شهر در صحرا رها کند، این است روش تطهیر خانه.

1– این مقررات مربوط به جُذام است که ممکن است در لباس یا درخانه، در آماس روی پوست بدن یا درجوش و یا در لکّه ی برّاق دیده شود و طبق این مقررات تشخیص خواهید داد که چه وقت چیزی نجس است و چه وقت طاهر.

15-5-5 ترشحاتی که تولید نجاست می کند:

خداوند به موسی و هارون فرمود که این دستورات را نیز به قوم اسرائیل بدهند: (1)

ω هرگاه از بدن مردی مایعی ترشّح شود:

- او شرعاً نجس است.

- این مایع، چه از بدنش به بیرون ترشّح کند و چه نکند، او را نجس می سازد.

- هر رختخوابی که او در آن بخوابد و هر چیزی که روی آن بنشیند، نجس خواهد شد.

- هر کس به رختخواب او دست بزند، شرعاً تا غروب نجس خواهد بود و باید لباس خود را بشوید و غسل کند.

- هر کس روی جایی بنشیند که آن مرد هنگام آلودگی روی آن نشسته بود، شرعاً تا غروب نجس خواهد بود و باید لباس خود را بشوید و غسل کند.

- روی هر زینی که بنشیند، آن زین نجس خواهد بود.

- اگر کسی چیزی را که زیر این مرد بوده است بردارد یا به آن دست بزند، شرعاً تا غروب، نجس خواهد بود.

- اگر مرد نجس به یک ظرف سُفالین دست بزند، آن ظرف باید شکسته شود؛ ولی اگر به ظرفی چوبی دست بزند، آن ظرف را باید شُست.

- وقتی ترشّح او قطع شود، باید 7 روز صبر کند و بعد لباس هایش را بشوید و در آب روان غسل نماید تا شرعاً طاهر شود.

- روز هشتم باید 2 قُمری یا 2 جوجه کبوتر، دم در خیمه ی عبادت به حضور خداوند بیاورد و آن ها را به کاهن بدهد.

- کاهن باید یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی ذبح کند.

- به این ترتیب، کاهن، در حضور خداوند برای آن مرد، به سبب ترشّحی که داشته است، کفّاره می نماید. (2)

ω هر وقت از مردی منی خارج شود:

- باید خود را کاملاً بشوید؛ او تا غروب نجس خواهد بود.

- هر پارچه یا چرمی که منی روی آن ریخته باشد، باید شُسته شود و آن پارچه یا چرم تا غروب نجس خواهد بود.

- زن و مرد بعد از نزدیکی، باید غسل کنند و تا غروب شرعاً نجس خواهند بود

- زن تا 7 روز بعد از عادت ماهیانه اش شرعاً نجس خواهد بود.

- در آن مدّت هرکس به او دست بزند تا غروب نجس خواهد شد.

- او روی هر چیزی بخوابد یا بنشیند، آن چیز نجس خواهد شد.

- اگر کسی به رختخواب آن زن یا به چیزی که او روی آن نشسته باشد، دست بزند باید لباس خود را بشوید و غسل کند و شرعاً تا غروب، نجس خواهد بود.

- مردی که در این مدّت با او نزدیکی کند، شرعاً تا 7 روز نجس خواهد بود و هر رختخوابی که او روی آن بخوابد، نجس خواهد بود.

1- این مقررات برای مردی که به سبب ترشّح مایع یا خارج شدن منی نجس شود و همچنین برای دوره ی عادت ماهیانه ی زن و در مورد هر شخصی است که با آن زن، قبل از طهارت وی نزدیکی کند.

2- سفر لاویان، اصحاح 15، آیات: 1- 33

ص:457

- اگر خونریزی عادت ماهیانه، بیش از حدّ معمول جریان داشته باشد یا در طول ماه، بی موقع، عادت ماهیانه ی او شروع شود، همان دستورات بالا باید اجرا گردد.

- بنابراین در آن مدّت او روی هر چیزی بخوابد یا بنشیند، درست مثل دوره ی عادت ماهیانه ی عادی، نجس خواهد بود

- 7 روز بعد از تمام عادت ماهیانه، او دیگر نجس نیست.

- روز هشتم باید 2 قُمری یا 2 جوجه کبوتر، دم در عبادتگاه پیش کاهن بیاورد و کاهن، یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی ذبح کند و در حضور خداوند برای نجاست عادت ماهیانه ی آن زن، کفّاره نماید.

- به این طریق، قوم اسرائیل را از ناپاکی هایشان طاهر کنید، مبادا به خاطر آلوده کردن خیمه ی عبادت من که در میان ایشان است بمیرند. (1)

15-5-6 روز کفاره

– پس ازآنکه 2 پسر هارون به علّت سوزاندن بخور بر آتش غیرمجاز در حضور خداوند مُردند، خداوند به موسی فرمود: به برادرت هارون بگو که غیر از موعد مقرّر در وقت دیگری به قدس الاقداس که پُشت پرده است و صندوق عهد و تخت رحمت، در آن قرار دارند، داخل نشود.

– مبادا بمیرد؛ چون من در ابر بالای تخت رحمت حضور دارم.

– شرایط داخل شدن او به آنجا ازاین قرار است: او باید یک گوساله برای قربانی گناه و یک قوچ برای قربانی سوختنی بیاورد.

– سپس خداوند این مقررات را داد:

– قبل از آنکه هارون به قدس الاقداس داخل شود، باید غسل نموده، لباس های مخصوص کاهنی را بپوشد، یعنی پیراهن مقدّس کتانی، لباس زیر از جنس کتان، کمربند کتانی و عمامه کتانی.

– آن وقت قوم اسرائیل دو بُز نر، برای قربانی گناهشان و یک قوچ برای قربانی سوختنی، نزد او بیاورد.

– هارون باید اوّل گوساله را به عنوان قربانی گناه خودش به حضور خداوند تقدیم کند و برای خود و خانواده اش کفّاره نماید.

– سپس 2 بُز نر را دم در خیمه ی عبادت، به حضور خداوند بیاورد.

- او باید یک بُز را ذبح کند و دیگری را در بیابان، رها سازد، ولی برای این کار لازم است اوّل قرعه بیندازد.

- آنگاه بزی را که به قیدقرعه برای خداوند تعیین شده، به عنوان قربانی گناه ذبح کند و بُز دیگر را زنده به حضور خداوند آورد و سپس به بیابان بفرستد تا گناه قوم اسرائیل را با خود ببرد.

- پس از این که هارون، گوساله را به عنوان قربانی گناه، برای خود و خانواده اش ذبح کرد؛ آتش دانی پُر از زغال های مشتعل از قربانگاه بخور، برداشته، آن را با 2 مُشت بخور، کوبیده ی خوشبو، به قدس الاقداس بیاورد و در حضور خداوند، بخور را روی آتش بریزد تا ابری از بخور، تخت رحمت روی صندوق عهد را بپوشاند. بدین ترتیب او نخواهد مُرد.

1- سفر لاویان، اصحاح 15، آیات: 1- 33

ص:458

- هارون مقداری از خون گوساله را آورده، با انگشت خود آن را 1 مرتبه بر قسمت جلویی تخت رحمت، سپس 7 مرتبه جلو آن، روی زمین بپاشد.

- پس ازآن، او باید بیرون برود و بُز قربانی گناه قوم را ذبح کند و خون آن را به قدس الاقداس بیاورد و مانند خون گوساله، بر تخت رحمت و جلو آن بپاشد.

– به این ترتیب، برای قدس الاقداس که به سبب گناهان قوم اسرائیل، آلوده شده و برای خیمه ی عبادت که در میان قوم واقع است و با آلودگی های ایشان احاطه شده، کفاره خواهد کرد.

– از زمانی که هارون برای کفّاره کردن وارد قدس الاقداس می شود تا وقتی که ازآنجا بیرون می آید، هیچ کس نباید در داخل خیمه ی عبادت باشد. (1)

– هارون پس از این که مراسم کفّاره را برای خود و خانواده اش و قوم اسرائیل به جا آورد، باید در حضور خداوند به طرف قربانگاه برود و برای آن کفّاره کند.

– او باید خون گوساله و خون بُز را بر شاخ های قربانگاه بمالد و با انگشت خود 7 بار خون را بر قربانگاه بپاشد و به این ترتیب آن را از آلودگی گناهان بنی اسرائیل، پاک نموده و تقدیس کند.

– وقتی هارون مراسم کفّاره را برای قدس الاقداس، خیمه ی عبادت و قربانگاه به انجام رسانید، بُز زنده را بیاورد و هر دو دست خود را روی سر حیوان قرار داده، تمام گناهان و تقصیرات قوم اسرائیل را اعتراف کند و آن ها را بر سر بُز قرار دهد. سپس بُز را به دست مردی که برای این کار تعیین شده است بدهد تا آن را به بیابان بُرده، در آنجا رهایش سازد.

– بدین ترتیب آن بُز تمام گناهان بنی اسرائیل را به سرزمینی که کسی در آنجا سکونت ندارد، می برد.

– پس ازآن، هارون بار دیگر باید داخل عبادتگاه شده، لباس های کتانی را که هنگام رفتن به قدس الاقداس پوشیده بود، از تن بیرون بیاورد و آن ها را در عبادتگاه بگذارد.

– آن وقت در مکان مقدّسی غسل نموده، دوباره لباس هایش را بپوشد و بیرون رفته، قربانی سوختنی خود و بنی اسرائیل را تقدیم کند و به این وسیله برای خود و بنی اسرائیل کفّاره کند.

– او باید پیه قربانی گناه را هم بر قربانگاه بسوزاند.

– مردی که بُز را به بیابان بُرده است، باید لباس خود را بشوید و غسل کند و بعد به اُردوگاه بازگردد.

– گوساله و بُزی که به عنوان قربانی گناه، ذبح شدند و هارون خون آن ها را به داخل قدس الاقداس بُرد تا کفّاره کند، باید از اُردوگاه بیرون بُرده شوند و پوست و گوشت و سرگین آن ها سوزانده شود.

– سپس شخصی که آن ها را سوزانده، لباس خود را بشوید و غُسل کند و بعد به اُردوگاه بازگردد.

– این قوانین را همیشه باید اجرا کنید: در روز دهم ماه هفتم، نباید کارکنید (10 / 7 / ...) بلکه آن روز را در روزه بگذرانید.

1- سفر لاویان، اصحاح 16، آیات: 1- 34

– این قانون باید هم به وسیله ی غریبانی که در میان قوم اسرائیل ساکن هستند رعایت گردد، چون در آن روز، مراسم کفّاره برای آمرزش گناهان انجام خواهد شد تا قوم در نظر خداوند طاهر باشند.

– این روز برای شما مقدّس است و نباید در این روز کارکنید، بلکه باید در روزه به سر ببرید.

– این قوانین را همیشه باید اجرا کنید.

– این مراسم در نسل های آینده، به وسیله ی کاهن اعظمی که به جای جدّ خود، هارون، برای کار کاهنی تقدیس شده، انجام خواهد شد.

– او باید لباس های مقدّس کتانی را بپوشد و برای قدس الاقداس، عبادتگاه، قربانگاه، کاهنان و قوم اسرائیل، کفّاره کند

– شما باید سالی یک مرتبه، برای گناهان قوم اسرائیل کفّاره کنید و این برای شما یک قانون همیشگی است.

– هارون تمام دستوراتی را که خداوند به موسی داد، به جا آورد. (1)

15-5-7 خون حیوانات

– خداوند دستورات زیر را برای هارون و پسرانش و تمامی قوم اسرائیل، به موسی داد:

– – هر اسرائیلی که گاو یا گوسفند یا بُزی را درجایی دیگر غیر از خیمه ی عبادت، برای خداوند ذبح کند:

– خون ریخته و مجرم است و باید از میان قوم خود طرد شود.

– هدف از این قانون این است که قوم اسرائیل دیگر در صحرا قربانی نکنند.

– قوم باید قربانی های خود را دم در خیمه ی عبادت، پیش کاهن بیاورند و آن ها را به عنوان قربانی سلامتی به خداوند تقدیم کنند.

– سپس کاهن خون آن ها را بر قربانگاه خداوند که دم در خیمه ی عبادت است بپاشد و پیه آن ها را همچون عطر خوشبویی که موردپسند خداوند است بسوزاند قوم اسرائیل دیگر نباید در صحرا برای ارواح شریر قربانی کنند و به خداوند خیانت ورزند.

– این برای شما قانونی است همیشگی که باید نسل اندرنسل به جا آورده شود.

– – هرگاه یک اسرائیلی یا غریبی که در میان قوم ساکن است، درجایی غیر از دم در خیمه ی عبادت برای خداوند قربانی کند: باید از میان قوم طرد شود.

– هرکس خون بخورد، چه اسرائیلی باشد، چه غریبی که در میان شما ساکن است:

– روی خود را از او برگردانده، او را از میان قوم، طرد خواهم کرد؛ زیرا جان هر موجودی در خون اوست و من خون را به شما داده ام تا برای کفّاره ی جان های خود، آن را بر روی قربانگاه بپاشید.

– خون است که برای جان، کفّاره می کند.

– به همین دلیل است که به قوم اسرائیل حکم می کنم که نه خودشان خون بخورند و نه غریبی که در میان ایشان ساکن است.

1- سفر لاویان، اصحاح 16، آیات: 1- 34

ص:460

- هرکس به شکار برود، خواه اسرائیلی باشد خواه غریبی که در میان شماست و حیوان یا پرنده ی حلال گوشتی را شکار کند:

- باید خونش را بریزد و روی آن را با خاک بپوشاند؛ زیرا جان هر موجودی در خون اوست.

- به همین دلیل است که به قوم اسرائیل گفتم که هرگز خون نخورند؛ زیرا حیات هر موجود زنده ای در خون آن است.

- پس هر کس خون بخورد، باید از میان قوم اسرائیل طرد شود.

- هر اسرائیلی یا غریبی که گوشت حیوان مُرده یا دریده شده ای را بخورد:

- باید لباس خود را بشوید و غسل کند.

- او بعد از غروب شرعاً طاهر خواهد بود.

- ولی اگر لباس هایش را نشوید و غسل نکند مجرم خواهد بود. (1)

15-5-8 زِنا و اعمال قبیح

سپس خداوند به موسی فرمود که به قوم اسرائیل بگوید:

– من خداوند، خدای شما هستم. پس مانند بست پرستان رفتار نکنید، یعنی مثل مصریانی که در کشورشان زندگی می کردید و یا مانند کنعانی هایی که می خواهم شمارا به سرزمینشان ببرم.

– باید فقط از دستورات و قوانین من اطاعت کنید و آن ها را به جا آورید چون من خداوند، خدای شما هستم.

– اگر قوانین مرا اطاعت کنید، زنده خواهید ماند. هیچ یک از شما نباید با محارم خود هم بستر شود.

– با مادر خود هم بستر نشو؛ زیرا با این کار به او و به پدرت بی احترامی می کنی

– با هیچ یک از زنان پدرت هم بستر نشو؛ چون با این کار به پدرت بی احترامی می کنی.

– همچنین با خواهر تنی یا با خواهر ناتنی خود، چه دختر پدرت باشد، چه دختر مادرت، چه در همان خانه به دنیا آمده باشد چه در جای دیگر، هم بستر نشو.

– با دختر پسرت یا دختر دخترت هم بستر نشو؛ چون با این کار، خود را رسوا می کنی.

– با دختر زن پدرت هم بستر نشو؛ چون او خواهر ناتنی توست.

– با عمّه ی خود هم بستر نشو؛ چون از بستگان نزدیک پدرت هست.

– با خاله ی خود هم بستر نشو؛ چون از بستگان نزدیک مادرت است.

– با زن عموی خود هم بستر نشو؛ چون او مثل عمه ی تو است.

- با عروس خود هم بستر نشو؛ چون زن پسر توست.

- با زن برادرت هم بستر نشو؛ چون با این کار به برادرت بی احترامی می کنی.

- با یک زن و دختر او یا نوه اش هم بستر نشو؛ چون آن ها بستگان نزدیک همدیگرند و این عمل قبیحی است.

- مادامی که زنت زنده است نباید خواهر او را هم به زنی بگیری و با او هم بستر شوی.

1- سفر لاویان، اصحاح 17، آیات: 1- 16

ص:461

- با زنی به هنگام عادت ماهیانه اش هم بستر نشو.

- با زنی که همسر مرد دیگری است هم بستر نشو و خود را به وسیله ی او نجس نساز.

- هیچ یک از فرزندان خود را به «بُت مولک» هدیه نکن و آن ها را بر قربانگاه آن نسوزان؛ زیرا با این کار نام خداوند، خدای خود را بی حرمت خواهی کرد.

- هیچ مردی نباید با مرد دیگری نزدیکی کند؛ چون این عمل بسیار قبیح است.

- هیچ مرد یا زنی نباید با حیوان نزدیکی کند و با این کار خود را نجس سازد، این عمل بسیار قبیح است. با این کارها خود را نجس نسازید؛ چون این اعمالی است که بت پرست ها انجام می دهند و به خاطر این کارها است که می خواهم آنان را از سرزمینی که شما داخل آن می شوید بیرون کنم.

– تمامی آن سرزمین با این نوع اعمال، نجس شده است. (1)

– به همین دلیل است که می خواهم مردمانی را که در آنجا ساکن اند مجازات کنم و ایشان را ازآنجا بیرون اندازم.

– شما باید از تمام قوانین و دستورات من اطاعت کنید و هیچ یک از این اعمال قبیح را انجام ندهید.

– این قوانین هم شامل شما می شود و هم شامل غریبانی که در میان شما ساکن اند.

– آری تمامی این اعمال قبیح، به وسیله ی مردمان سرزمینی که می خواهم شمارا به آنجا ببرم به عمل آمده و آن سرزمین را نجس کرده است.

– شما این اعمال را انجام ندهید وگرنه شمارا نیز مثل اقوامی که اکنون در آنجا ساکن اند، از آن سرزمین بیرون خواهم راند.

– هرکس مرتکب یکی از این اعمال قبیح گردد، از میان قوم طرد خواهد شد.

– پس قوانین مرا اطاعت کنید و هیچ یک از این عادات زشت را انجام ندهید.

– خود را با این اعمال قبیح نجس نکنید زیرا من خداوند، خدای شما هستم. (2)

15-5-9 قوانین گوناگون

خداوند همچنین به موسی فرمود که به بنی اسرائیل بگوید:

– مقدّس باشید زیرا من خداوند، خدای شما مقدّس هستم.

– به مادر و پدر خود احترام بگذارید و قانون روز سبّت مرا اطاعت کنید، چون من خداوند، خدای شما هستم.

– بُت نسازید و بت ها را پرستش نکنید؛ چون من خداوند، خدای شما هستم.

– وقتی که قربانی سلامتی به حضور من تقدیم می کنید، آن را طوری هدیه کنید که موردقبول من باشد.

– گوشتش را درهمان روزی که آن را ذبح می کنید و یا روز بعد بخورید.

1– سفر لاویان، اصحاح 18، آیات: 1– 30

2– سفر لاویان، اصحاح 18، آیات: 1– 30

ص:462

– هرچه را که تا روز سوّم باقی مانده، بسوزانید؛ زیرا شرعاً نجس است و اگر کسی آن را بخورد، من آن قربانی را قبول نخواهم کرد.

– اگر در روز سوّم از آن بخورید مقصّرید؛ چون به قدّوسیّت خداوند بی احترامی کرده اید و باید از میان قوم طرد شوید.

– وقتی که محصول خود را درو می کنید، گوشه و کنار مزرعه های خود را درو نکنید و خوشه های گندم به جامانده را برنچینید.

– در مورد حاصل انگور خود نیز همین طور عمل کنید، خوشه ها و دانه های انگوری را که بر زمین می افتد، جمع نکنید. آن ها را برای فقرا و غریبان بگذارید؛ چون من خداوند، خدای شما هستم.

– دزدی نکنید، دروغ نگویید و کسی را فریب ندهید، به نام من قسم دروغ نخورید و به این طریق نام مرا بی حرمت نکنید؛ زیرا من خداوند، خدای شما هستم.

– مال کسی را غصب نکنید و به کسی ظلم ننمایید و مُزد کارگران خود را به موقع بپردازید.

– شخص کر را نفرین نکنید و پیش پای کور، سنگ نیندازید، از من بترسید، زیرا من خداوند شما هستم. (1)

– هنگام قضاوت، از فقیر طرفداری بیجا نکنید و از ثروتمند ترسی نداشته باشید، بلکه همیشه قضاوتتان منصفانه باشد

– سخن چینی نکنید و با پخش خبر دروغ، باعث نشوید کسی به مرگ محکوم شود.

– از کسی کینه به دل نگیرید، بلکه اختلاف خود را با او حل کنید، مبادا به خاطر او مرتکب گناه شوید.

– از همسایه ی خود انتقام نگیرید و از وی نفرت نداشته باشید، بلکه او را چون جان خویش دوست بدارید؛ زیرا من خداوند، خدای شما هستم، از قوانین من اطاعت کنید.

– حیوانات اهلی خود را به جفت گیری با حیوانات غیر هم جنسشان وامدارید.

– در مزرعه ی خود دو نوع بذر نکارید و لباسی را که از دو جنس مختلف بافته شده، نپوشید.

- اگر مردی با کنیزی که نامزد شخص دیگری است هم بستر شود و آن کنیز هنوز بازخرید و آزاد نشده باشد، ایشان را نباید کُشت، بلکه باید تنبیه کرد، چون کنیز، آزاد نبوده است.

- مردی که آن دختر را فریب داده، باید به عنوان قربانی جبران خود، قوچی را دم در خیمه ی عبادت، به حضور خداوند بیاورد. کاهن باید با این قوچ برای گناه آن مرد، نزد خداوند کفّاره کند و به این ترتیب گناهش بخشیده خواهد شد.

- وقتی که داخل سرزمین موعود شدید و انواع درختان میوه در آنجا کاشتید:

- سه سال از محصول آن نخورید، چون شرعاً نجس به حساب می آید.

- تمامی محصول سال چهارم را وقف من کنید و برای تمجید و تشکّر از من، به من هدیه کنید؛ زیرا من خداوند، خدای شما هستم.

- در سال پنجم می توانید محصول را برای خود بردارید.

- اگر این قانون را رعایت کنید، درختان شما پرثمر خواهد بود.

- گوشتی را که هنوز خون در آن است نخورید.

- فالگیری و جادوگری نکنید.

- مثل بت پرست ها موهای ناحیه ی شقیقه ی خود را نتراشید و گوشه های ریش خود را نچینید.

1- سفر لاویان، اصحاح 19، آیات: 1- 37

ص:463

– هنگام عزاداری برای مردگان خود، مثل بت پرستان بدن خود را زخمی نکنید و مانند آن ها روی بدن خود خال کوبی ننمایید.

– حرمت ناموس دخترتان را با وادار کردن او به فاحشگی از بین نبرید، مبادا سرزمین شما از شرارت و زِنا پُر شود

– قوانین روز سبّت را نگاه دارید و عبادتگاه مرا احترام نمایید؛ چون من خداوند، خدای شما هستم.

– به جادوگران و احضار کنندگان ارواح متوسّل نشوید و با این کار خود را نجس نکنید؛ زیرا من خداوند، خدای شما هستم.

– جلو پای ریش سفیدان بلند شوید، به پیرمردان احترام بگذارید و از من بترسید؛ زیرا من خداوند، خدای شما هستم.

– با غریبانی که در سرزمین تو زندگی می کنند بدرفتاری نکن.

– با ایشان مانند سایر اهالی سرزمینت رفتار کن؛ زیرا نباید از یاد ببری که تو نیز خودت در سرزمین مصر، غریب و بیگانه بودی. (1)

– من خداوند خدای تو هستم. در داوری طرفداری مکن!

– در اندازه گیری طول و وزن و حجم، از مقیاس ها و وسایل صحیح استفاده کن؛ زیرا من خداوند، خدای تو هستم که تو را از سرزمین مصر بیرون آوردم. از احکام و فرایض من به دقت اطاعت و پیروی کن؛ زیرا من یهوه هستم. (2)

15-5-10 مجازات گناهان

خداوند همچنین این دستورات را برای قوم اسرائیل داد:

– هرکس چه اسرائیلی باشد، چه غریبی که در میان شما ساکن است، اگر بچه ی خود را برای «بُت مولک» قربانی کند، قوم اسرائیل باید او را سنگسار کنند.

– من خود بر ضد او برمی خیزم و او را از میان قوم اسرائیل، طرد کرده، به سزای اعمالش خواهم رساند؛ زیرا فرزند خود را برای «مولک» قربانی کرده و بدین وسیله عبادتگاه مرا نجس نموده و نام مقدّس مرا بی حرمت ساخته است.

– اگر اهالی محل وانمود کنند که از کاری که آن مرد کرده، بی خبرند و نخواهند او را بکشند، آنگاه من بر ضد او و خانواده اش برمی خیزم و او را با تمامی اشخاص دیگری که از «مولک» پیروی نموده، به من خیانت ورزیده اند طرد می کنم و به سزای اعمالشان می رسانم.

– اگر کسی به جادوگران و احضار کنندگان ارواح متوسّل شده، با این عمل به من خیانت ورزد، من بر ضد او برمی خیزم و او را از میان قوم خود طرد کرده، به سزای اعمالشان می رسانم.

– پس خود را تقدیس نمایید و مقدّس باشید، چون من خداوند، خدای شما هستم.

1- سفر لاویان، اصحاح 19، آیات: 1- 37

2- سفر لاویان، اصحاح 19، آیات: 1- 37

ص:464

- از فرمان های من که خداوند هستم و شمارا تقدیس می کنم، اطاعت کنید.

- کسی که پدر یا مادرش را نفرین کند، باید کُشته شود و خونش بر گردن خودش خواهد بود.

- اگر فردی با همسر شخص دیگری زِنا کند، مرد و زن هردو باید کُشته شوند.

- اگر مردی با زن پدر خود هم بستر شود، به پدر خود بی احترامی کرده است، پس آن مرد و زن باید کُشته شوند و خونشان به گردن خودشان هست.

- اگر مردی با عروس خود هم بستر شود، هر دو باید کُشته شوند؛ زیرا زِنا کرده اند و خونشان به گردن خودشان هست.

- اگر دو مرد باهم نزدیکی کنند، عمل قبیحی انجام داده اند و باید کُشته شوند و خونشان به گردن خودشان هست.

- اگر مردی با زنی و با مادر آن زن، نزدیکی کند، گناه بزرگی کرده است و هر سه باید زنده زنده، سوزانده شوند تا این لکّه ی ننگ از دامن شما پاک شود. (1)

- اگر مردی با حیوانی نزدیکی کند، آن مرد و حیوان، باید کُشته شوند.

- اگر زنی با حیوانی نزدیکی کند، آن زن و حیوان باید کُشته شوند و خونشان به گردن خودشان هست.

- اگر مردی با خواهر خود ازدواج کند و با او هم بستر شود، خواه دختر پدرش باشد، خواه دختر مادرش، عمل شرم آوری کرده است و هر دو باید در ملأعام، از میان قوم طرد شوند و آن مرد باید به سزای گناه خود برسد؛ زیرا خواهر خود را بی عصمت کرده است، هر دو نفر باید از میان قوم اسرائیل طرد شوند؛ زیرا مقررات مربوط به طهارت را رعایت نکرده اند.

- اگر مردی با خاله، یا عمّه ی خود هم بستر شود، هر دو آن ها باید به سزای گناه خود برسند؛ زیرا بستگان نزدیک یکدیگرند.

- اگر مردی با زن عموی خود هم بستر شود، به عموی خود بی احترامی کرده است. آن ها به سزای گناه خود خواهند رسید و بی اولاد خواهند مرد.

- اگر مردی زن برادر خود را به زنی بگیرد، کار قبیحی کرده است؛ زیرا نسبت به برادرش بی احترامی نموده است، هر دو ایشان بی اولاد خواهند مُرد.

- باید از تمامی قوانین و دستورات من اطاعت کنید تا شمارا از سرزمین جدیدتان بیرون نکنم.

- از رُسوم مردمی که پیش از شما می رانم پیروی نکنید؛ چون ایشان همه ی اعمالی را که من شمارا از آن ها بر حذر ساخته ام انجام می دهند و به همین دلیل است که از آن ها نفرت دارم.

– قول داده ام سرزمین ایشان را به شما بدهم تا آن را به تصرّف خود درآورده، مالک آن باشید.

– آنجا سرزمینی است که شیر و عسل در آن جاری است.

– من خداوند، خدای شما هستم که شمارا از قوم های دیگر جدا کرده ام.

– بین پرندگان و حیواناتی که گوشت آن ها برای شما حلال است و آن هایی که حرام است، فرق بگذارید.

– با خوردن گوشت پرندگان یا حیواناتی که خوردن آن ها را برای شما حرام کرده ام، خود را آلوده نکنید.

1- سفر لاویان، اصحاح 20، آیات: 1- 27

ص:465

– برای من مقدّس باشید؛ زیرا من که خداوند هستم مقدّس هستم و شمارا از سایر اقوام جُدا ساخته ام تا از آن من باشید.

– احضار کننده ی روح یا جادوگر، چه مرد باشد چه زن، باید حتماً سنگسار شود و خون او به گردن خودش هست. (1)

15-5-11 تقدیس کاهنان

خداوند به موسی فرمود:

– به کاهنن که از نسل هارون هستند بگو که هرگز با دست زدن به شخص مرده، خودشان را نجس نکنند، مگر این که مرده، از بستگان نزدیک آن ها باشد.

– مثل مادر، پدر، دختر، پسر، برادر یا خواهری که شوهر نکرده و تحت تکفّل او بوده است. (2)

– کاهنان در میان قوم خود، رهبر هستند و نباید مثل افراد عادی خودشان را نجس کنند.

– کاهنان نباید موی سر یا گوشه های ریش خود را بتراشند و یا بدن خود را مجروح کنند، ایشان باید برای من مقدّس باشند و به اسم من بی احترامی نکنند.

– آن ها برای من هدایای خوراکی بر آتش تقدیم می کنند، پس باید مقدّس باشند و به اسم من بی احترامی نکنند.

– کاهن نباید با یک فاحشه که خود را بی عصمت کرده و یا با زنی که طلاق گرفته، ازدواج کند؛ چون او مرد مقدّسی است.

– کاهنان را مقدّس بشمارید زیرا ایشان هدایای خوراکی به من تقدیم می کنند و من که خداوند هستم و شمارا تقدیس می کنم، مقدّس هستم.

– اگر دختر کاهنی فاحشه شود، به تقدّس پدرش لطمه می زند و باید زنده زنده، سوزانده شود.

- کاهن اعظم که با روغن مخصوص، مسح و تقدیس شده و لباس های مخصوص کاهنی را می پوشد، نباید هنگام عزاداری موی سرخود را باز کند یا گریبان لباس خود را چاک بزند.

- او نباید با خارج شدن از عبادتگاه و وارد شدن به خانه ای که جنازه ای در آن هست، حتّی اگر جنازه ی پدر یا مادرش باشد، خود را و عبادتگاه مقدّس مرا بی حرمت سازد؛ زیرا تبرک روغن مسح من که خداوند هستم، بر سر اوست.

- او باید با دختر باکره ای ازدواج کند. او نباید با زن بیوه یا طلاق گرفته یا فاحشه، ازدواج کند، بلکه دختر باید باکره ای از قوم خودش باشد، در غیر این صورت فرزندان او دیگر مقدّس نخواهند بود.

- من که خداوند هستم او را برای کاهنی تقدیس کرده ام.

- خداوند به موسی فرمود: به هارون بگو که در نسل های آینده هرکدام از فرزندانش که عضوی از بدنش معیوب باشد، نباید هدایای خوراکی را به حضور من تقدیم کند.

- کسی که نقصی در صورت داشته باشد و یا کور، شل، ناقص الخلقه، دست یا پاشکسته، گوژپُشت یا کوتوله باشد، چشم معیوب یا مرض پوستی داشته یا خواجه باشد، به سبب نقص جسمی اش اجازه ندارد هدایای خوراکی را که بر آتش به من تقدیم می شود، تقدیم کند.

1- سفر لاویان، اصحاح 20، آیات: 1- 27

2- سفر لاویان، اصحاح 21، آیات: 1- 24

ص:466

– باوجوداین باید از خوراک کاهنان که از هدایای تقدیمی به خداوند است به او غذا داده شود، هم از هدایای مقدّس و هم از مقدّس ترین هدایا. ولی او نباید به پرده ی مقدّس عبادتگاه یا به قربانگاه نزدیک شود، چون نقص بدنی دارد و این عمل او عبادتگاه مرا بی حرمت می کند؛ زیرا من که خداوند هستم آن را تقدیس کرده ام.

– موسی این دستورات را به هارون و پسرانش و تمامی قوم اسرائیل داد. (1)

15-5-12 تقدیس قربانی ها و هدایا

خداوند به موسی فرمود:

– به هارون و پسرانش بگو که حرمت قربانی ها و هدایای مقدّسی را که قوم به من وقف می کنند، نگه دارند و نام مقدّس مرا بی حرمت نسازند؛ زیرا من خداوند هستم.

– در نسل های شما اگر کاهنی که شرعاً نجس است به این هدایای مقدّس دست بزند، باید از مقام کاهنی برکنار شود. (2)

– کاهنی که جذامی باشد یا از بدنش مایع ترشّح شود تا وقتی که شرعاً طاهر نشده، حق ندارد از قربانی های مقدّس بخورد.

– هر کاهنی که به جنازه ای دست بزند یا در اثر خروج منی، نجس گردد و یا حیوان یا شخصی را که شرعاً نجس است، لمس کند، آن کاهن تا عصر نجس خواهد بود و تا هنگام

غروب که غسل می کند، نباید از قربانی های مقدّس بخورد. وقتی که آفتاب غروب کرد، او دوباره طاهر می شود و می تواند از خوراک مقدّس بخورد، چون معاش او همین است.

- کاهن نباید گوشت حیوان مُرده یا حیوانی را که جانوران وحشی، آن را دریده باشند، بخورد؛ چون این عمل او را نجس می کند. به کاهنان بگو که با دقّت از این دستورات اطاعت کنند، مبادا مجرم شناخته شده، به سبب سرپیچی از این قوانین بمیرند. من که خداوند هستم ایشان را تقدیس کرده ام.

- هیچ کس غیر از کاهنان نباید از قربانی های مقدّس بخورد، مهمان یا نوکر کاهن که از او مُزد می گیرد نیز نباید از این خوراک بخورد، ولی اگر کاهن با پول خود، غلامی بخرد، آن غلام می تواند از قربانی های مقدّس بخورد.

- فرزندان غلام یا کنیزی نیز که در خانه ی او به دنیا بیایند، می توانند از آن بخورند.

- اگر دختر یکی از کاهنان با شخصی که کاهن نیست، ازدواج کند، نباید از هدایای مقدّس بخورد، ولی اگر بیوه شده یا طلاق گرفته باشد و فرزندی هم نداشته باشد که از او نگهداری کند و به خانه ی پدرش بازگشته باشد، می تواند مانند سابق، از خوراک پدرش بخورد.

- پس کسی که از خانواده ی کاهنان نیست، حق ندارد از این خوراک بخورد.

- اگر کسی ندانسته از قربانی های مقدّس بخورد، باید همان مقدار را به اضافه ی یک پنجم به کاهن بازگرداند.

- کاهنان نباید اجازه دهند اشخاص غیرمجاز، قربانی های مقدّس را بخورند و به این وسیله مجرم شوند.

- این کار، بی حرمتی به هدایای مقدّسی است که بنی اسرائیل به من تقدیم می کنند.

- من خداوند هستم و این هدایا را تقدیس کرده ام.

1- سفر لاویان، اصحاح 21، آیات: 1- 24

2- سفر لاویان، اصحاح 22، آیات: 1- 33

ص:467

- خداوند به موسی فرمود که این دستورات را به هارون و پسرانش و تمامی قوم اسرائیل بدهد:

- اگر یک نفر اسرائیلی یا غریبی که در میان شما ساکن است، به خداوند هدیه ای برای قربانی سوختنی تقدیم کند، خواه نذری باشد یا داوطلبانه، فقط به شرطی که موردقبول خداوند خواهد بود که آن حیوان، گاو یا گوسفند یا بُز، نر و بی عیب باشد.

- حیوانی که نقصی داشته باشد، نباید تقدیم شود؛ چون موردقبول خداوند نیست.

- وقتی کسی از رمه یا گلّه ی خود، حیوانی را به عنوان قربانی سلامتی به خداوند تقدیم می کند، خواه نذری باشد خواه داوطلبانه، آن حیوان باید سالم و بی عیب باشد وگرنه موردقبول خداوند واقع نمی شود.

- حیوان کور، شل یا مجروح و یا حیوانی که بدنش پُر از زخم است و یا مبتلابه گری یا آبله هست، نباید به خداوند هدیه شود. این نوع هدیه را بر آتش قربانگاه به خداوند تقدیم نکنید.

- اگر گاو یا گوسفندی که تقدیم خداوند می شود، عضو زائد یا ناقصی داشته باشد، آن را به عنوان قربانی داوطلبانه می توان ذبح کرد ولی نه به عنوان نذر.

- حیوانی که بیضه اش نقص داشته باشد، یعنی کوفته یا بُریده باشد، هرگز نباید در سرزمین خود، برای خداوند قربانی کنید.

- این محدودیت، هم شامل قربانی غریبانی است که در میان شما ساکن اند و هم قربانی های خود شما، چون هیچ حیوان معیوبی برای قربانی پذیرفته نمی شود.

- خداوند به موسی فرمود: وقتی گاو یا گوسفند یا بسزی زاییده شود، باید تا 7 روز پیش مادرش بماند، ولی از روز هشتم به بعد، می توان آن را بر آتش برای خداوند قربانی کرد.

- گاو یا گوسفند را با نوزادش در یک روز سر نبرید.

- وقتی که قربانی شکر گذاری به من که خداوند هستم تقدیم می کنید، باید طبق مقررات عمل کنید تا موردقبول من واقع شوید.

- در همان روز تمام گوشت حیوان قربانی شده را بخورید و چیزی از آن را برای روز بعد باقی نگذارید.

- شما باید تمام اوامر مرا اطاعت کنید، چون من خداوند هستم.

- نام مقدّس مرا بی حرمت نکنید، مرا مقدّس بدانید زیرا من که خداوند هستم، شمارا تقدیس کردم و از مصر نجات دادم تا خدای شما باشم. (1)

1- سفر لاویان، اصحاح 22، آیات: 1- 33

ص:468

15-5-13 نگهداری از چراغ ها

- خداوند به موسی فرمود: به قوم اسرائیل بگو که روغن زیتون خالص برای چراغدان عبادتگاه بیاورند تا چراغ های آن همیشه روشن بماند.

- هارون چراغدان طلای خالص را که در بیرون پرده ی حائل بین قدس الاقداس است، هرروز غروب، با روغن تازه پُر نموده، فتیله هایش را تمیز کند و تا صبح آن را در حضور من روشن نگه دارد. این یک قانون همیشگی برای نسل های شما است. (1)

15-5-14 نان مقدّس

- در هر سبّت، 12 قرص نان بگیر و آن ها را در 2 ردیف 6 تایی، روی میزی که از طلای خالص است و در حضور من قرار دارد بگذار. (این نان ها باید با آرد مرغوب پخته شوند و برای پختن هر قرص، 1 کیلو آرد مصرف شود)

- روی هر ردیف نان، بخور مقدّس خالص گذاشته شود، این بخور به عنوان نمونه ای از نان، بر آتش به درگاه من تقدیم شود. (2)

- نان ها به هارون و پسرانش و نسل های او تعلّق دارد و ایشان باید آن را درجای مقدّسی که برای این منظور در نظر گرفته شده است، بخورند، چون این هدیه از مقدّس ترین هدایایی است که بر آتش به درگاه من تقدیم می شود.

15-5-15 مجازات کفر

- روزی در اردوگاه، مرد جوانی که مادرش اسرائیلی و پدرش مصری بود، با یکی از مردان اسرائیلی به نزاع پرداخت، هنگام نزاع، مردی که پدرش مصری بود، به خداوند کفر گفت.

- پس او را نزد موسی آوردند (مادر آن مرد، دختر دبری از قبیله ی دان بود و شلومیت نام داشت)

- او را به زندان انداختند تا هنگامی که معلوم شود خواست خداوند برای او چیست.

- خداوند به موسی فرمود: او را بیرون اردوگاه ببر و به تمام کسانی که کفر او را شنیدند، بگو که دست های خود را بر سر او بگذارند، بعد تمام قوم اسرائیل او را سنگسار کنند.

- به قوم اسرائیل بگو که هر کس به خدای خود کفر بگوید، باید سزایش را ببیند و بمیرد.

- تمام جماعت باید او را سنگسار کنند.

- این قانون هم شامل اسرائیلی ها می شود و هم شامل غریبه ها. هرکه انسانی را بکشد، باید کُشته شود.

- هرکس حیوانی را که مال خودش نیست بکشد، باید آن را عوض دهد، جان در برابر جان.

- هرکه صدمه ای به کسی وارد کند، باید به خود او نیز همان صدمه وارد شود.

1- سفر لاویان، اصحاح 24، آیات: 1- 4

2- سفر لاویان، اصحاح 24، آیات: 5- 9

ص:469

- شکستگی در برابر شکستگی، چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان.

- پس هر کس حیوانی را بکشد، باید آن را عوض دهد، امّا اگر انسانی را بکشد، باید کُشته شود.

- این قانون هم برای غریبه ها و هم برای اسرائیلی هاست. من که خداوند، خدای شما هستم این دستور را می دهم.

- پس آن جوان را بیرون اردوگاه برده، همان طور که خداوند به موسی امر فرموده بود، سنگسار کردند. (1)

15-5-16 سال هفتم

- هنگامی که موسی بالای کوه سینا بود، خداوند این دستورات را برای قوم اسرائیل به او داد:

- وقتی به سرزمینی که من به شما می دهم رسیدید، هر 7 سال 1 بار بگذارید زمین در حضور من استراحت کند.

- 6 سال زمین های زراعتی خود را بکارید، درختان انگورتان را هرس نمایید و محصولات خود را جمع کنید، ولی در طول سال هفتم، زمین را وقف خداوند کنید و چیزی در آن نکارید.

- در تمام طول آن سال، بذری نکارید و درختان انگورتان را هرس نکنید.

– حتّی نباتات خودرو را برای خود درو نکنید و انگورها را برای خود نچینید، زیرا آن سال برای زمین، سال استراحت است. هر محصولی که در آن سال بروید، برای همه هست، یعنی برای شما، کارگران و بردگان شما و هر غریبی که در میان شما ساکن است.

– بگذارید حیوانات اهلی و وحشی نیز از محصول زمین بخورند. (2)

15-5-17 سال یوبیل

– هر 50 سال یک بار، در روز کفّاره که روز دهم از ماه هفتم است، در سراسر سرزمینتان، شیپورها را با صدای بلند بنوازید.

– سال پنجاهم سال مقدّسی است و باید آزادی برای تمام ساکنان سرزمین اعلام شود.

– در آن سال باید تمام مایملک فامیلی که به دیگران فروخته شده، به صاحبان اصلی یا وارثان ایشان پس داده شود و هرکسی که به بردگی فروخته شده، نزد خانواده اش فرستاده شود. سال پنجاهم، سال یوبیل است.

– در آن سال نه بذر بکارید، نه محصولاتتان را دروکنید و نه انگورتان را جمع کنید، زیرا سال یوبیل برای شما سال مقدّسی است.

– خوراک آن سال شما از محصولات خودرویی باشد که در مزرعه ها می رویند.

– آری در طول سال یوبیل، هرکسی باید به ملک اجدادی خود بازگردد.

– اگر آن را فروخته باشد، دوباره از آن خودش خواهد شد.

1- سفر لاویان، آیات: 10- 23

2- سفر لاویان، اصحاح 25، آیات: 1- 7

ص:470

- به همین علّت اگر در طول 49 سال، آن زمین خریدوفروش شود، باید قیمت عادلانه ی زمین را با توجّه به نزدیک و یا دور بودن سال پنجاهم تعیین کرد.

- اگر سال های زیادی به سال پنجاهم مانده باشد، قیمت زمین بیشتر و اگر سال های کمی مانده باشد، قیمت کمتر خواهد بود؛ چون درواقع، خریدار، قیمت محصولی را که در طول این مدّت می تواند به دست آورد می پردازد.

- از خداوند، خدای خود بترسید و یکدیگر را فریب ندهید.

- اگر از احکام و قوانین خداوند اطاعت کنید، در آن سرزمین امنیت خواهید داشت و زمین، محصول خود را خواهد داد و شما سیر و آسوده خاطر خواهید بود.

- شاید بپرسید: پس در سال هفتم که نه اجازه داریم چیزی بکاریم و نه محصولی جمع کنیم، چه بخوریم؟

- جواب این است: خداوند محصول سال ششم را به قدری برکت می دهد که تا زمان برداشت محصولی که در سال هشتم کاشته اید باقی بماند و شما از آن بخورید.

- به یاد داشته باشید که زمین مال خداوند است و نمی توانید آن را برای همیشه بفروشید.

- شما مهمان خداوند هستید و می توانید فقط از محصول زمین استفاده کنید. (1)

- هنگام فروش زمین، باید قید شود که:

- هر وقت فروشنده بخواهد، می تواند زمین را بازخرید نماید،

- امّا اگر کسی را نداشته باشد که آن را بازخرید کند ولی خود او پس از مدّتی به اندازه ی کافی پول به دست آورد، آنگاه هر وقت که بخواهد می تواند با در نظر گرفتن مقدار محصولی که تا سال پنجاهم از زمین حاصل می شود، قیمت آن را بپردازد و زمین را پس بگیرد.

- ولی اگر صاحب اصلی نتواند آن را بازخرید نماید، زمین تا سال یوبیل، از آنِ مالک جدیدش خواهد بود، ولی در سال یوبیل باید دوباره آن را به صاحبش برگرداند.

- اگر مردی خانه ی خود را که در شهر است بفروشد:

- تا یک سال مهلت دارد آن را بازخرید نماید.

- اگر در طی آن سال، بازخرید نکرد، آن وقت برای همیشه مال صاحب جدیدش خواهد بود و در سال یوبیل به صاحب اصلی اش پس داده نخواهد شد.

- امّا خانه هایی را که در روستاهای بدون حصار قرار دارند، می توان مثل زمین زراعتی در هر زمان بازخرید نمود و در سال یوبیل باید آن ها را به صاحبان اصلی بازگردانید.

- امّا یک استثناء وجود دارد:

- خانه های لاوی ها، حتّی اگر در شهر نیز باشند، در هر موقع، قابل بازخرید خواهند بود و باید در سال پنجاهم به صاحبان اصلی پس داده شوند؛ چون به لاوی ها مثل قبیله های دیگر، زمین زراعتی داده نمی شود، بلکه فقط در شهرهای خودشان به ایشان خانه داده می شود.

- لاوی ها اجازه ندارند مزرعه های حومه ی شهر خود را بفروشند، زیرا این ها ملک دائمی ایشان است.

1- سفر لاویان، اصحاح 25، آیات: 8- 55

ص:471

- اگر یکی از هم نژادان اسرائیلی تو فقیر شد:

- وظیفه ی توست که به او کمک کنی.

- پس از او دعوت کن تا به خانه ی تو بیاید و مثل مهمان با تو زندگی کند.

- از او هیچ سود نگیر بلکه از خدای خود بترس و بگذار برادرت با تو زندگی کند.

- برای پولی که به او قرض می دهی سود نگیر و بدون منفعت به او خوراک بفروش؛ زیرا خداوند، خدایتان شمارا از سرزمین مصر بیرون آورد تا سرزمین کنعان را به شما بدهد و خدای شما باشد.

- اگر یکی از هم نژادان اسرائیلی تو فقیر شد و خود را به تو فروخت:

– تو نباید با او مثل برده رفتار کنی، بلکه باید با او مثل کارگر روزمزد یا مهمان رفتار کنی و او فقط تا سال یوبیل برای تو کار کند.

– در آن سال او باید با پسرانش از پیش تو برود و نزد فامیل و املاک خود بازگردد.

– شما بندگان خداوند هستید و خداوند شمارا از مصر بیرون آورد، پس نباید به بردگی فروخته شوید.

– با ایشان با خشونت رفتار نکن و از خدای خود بترس.

– امّا اجازه دارید بردگانی از اقوامی که در اطراف شما ساکن اند خریداری کنید و همچنین می توانید فرزندان غریبانی را که در میان شما ساکن اند بخرید، حتّی اگر در سرزمین شما به دنیا آمده باشند.

– آنان بردگان همیشگی شما خواهند بود و بعد از خودتان، می توانید ایشان را برای فرزندانتان واگذارید.

– ولی با برادرانتان از قوم اسرائیل چنین رفتار نکنید.

– اگر غریبی که در میان شما ساکن است، ثروتمند شد و یک اسرائیلی فقیر گردید و خود را به آن غریب یا به یکی از افراد خاندان او فروخت:

– یکی از برادرانش یا عمویش یا پسرعمویش یا یکی از اقوام نزدیکش می تواند او را بازخرید نماید.

– اگر خود او هم پولی به دست آورد، می تواند خود را بازخرید نماید.

- او یا بازخرید کنندگانش باید از سال برده شدنش تا سال یوبیل را حساب کنند.

- بهای آزادی او باید مساوی مزد یک کارگر در همان مدّت باشد.

- اگر تا سال یوبیل، مدّت زیادی باقی مانده باشد، او پول بیشتری برای آزادی خود بپردازد و اگر کم مانده باشد، پول کمتری.

- اگر خود را به غریبه ای بفروشد، آن غریبه باید با او مثل یک کارگر روزمزد رفتار کند؛ نباید با او با خشونت رفتار نماید.

- اگر پیش از فرارسیدن سال یوبیل بازخرید نشود، باید در آن سال، خود و فرزندانش آزاد گردند؛ چون شما بندگان خداوند هستید و او شمارا از سرزمین مصر بیرون آورد. او خداوند خدای شماست. (1)

1- سفر لاویان، اصحاح 25، آیات: 8- 55

18-5-15 قوانین مربوط به موقوفات

- خداوند این مقرّرات را در کوه سینا توسّط موسی به قوم اسرائیل داد:

- - هرگاه شخصی به موجب نذری به خداوند وقف شود، می تواند طبق جدول زیر مبلغ معیّنی بپردازد و خود را از وقف آزاد سازد.

- ولی اگر کسی فقیرتر از آن باشد که بتواند این مبلغ را بپردازد، نزد کاهن آورده شود و کاهن مبلغی را تعیین کند که او قادر به پرداخت آن باشد. (1)

شماره

جنسیت

سن

میزان

نقره پرداختی

1)

پسر

1

ماه تا 5 سال

5

مثقال

2)

دختر

1

ماه تا 5 سال

3

مثقال

(3

پسر

5

تا 20 سال

10

مثقال

(4

دختر

5

تا 20 سال

10

مثقال

(5

مرد

20

تا 60 سال

50

مثقال

(6

زن

20

تا 60 سال

30

مثقال

(7

مرد

60

سال به بالا

15

مثقال

8)

زن

60

سال به بالا

10

مثقال

- اگر کسی حیوانی که موردقبول خداوند است نذر کند، باید همان حیوان را تقدیم نماید؛ زیرا این نذر مقدّس است و نمی توان آن را عوض کرد.

- نذر کننده تصمیم خود را درباره ی چیزی که برای خداوند نذر کرده است تغییر ندهد و خوب را با بد، یا بد را با خوب، عوض نکند.

- اگر چنین کند، اوّلی و دوّمی، هر دو از آن خداوند خواهند بود.

- ولی اگر حیوانی که برای خداوند نذر شده، آن نوع حیوانی نیست که برای قربانی مجاز هست، صاحبش آن را نزد کاهن بیاورد تا قیمتش را تعیین کند و او باید آن مبلغ را بپردازد.

- اگر حیوان از نوعی است که می توان آن را به عنوان قربانی تقدیم نمود، ولی صاحبش آن را نزد کاهن بیاورد تا قیمتش را تعیین کند و او باید آن مبلغ را بپردازد.

- اگر حیوان از نوعی است که می توان آن را به عنوان قربانی تقدیم نمود ولی صاحبش می خواهد آن را بازخرید نماید، در آن صورت علاوه بر قیمتی که کاهن تعیین می کند، باید یک پنجم قیمت آن را نیز اضافه بپردازد.

1- سفر لاویان، اصحاح 27، آیات: 1- 34

- اگر کسی خانه ی خود را وقف خداوند کند ولی بعد بخواهد آن را بازخرید نماید، کاهن باید قیمت خانه را تعیین کند و نذر کننده، این مبلغ را به اضافه یک پنجم بپردازد، آن وقت خانه دوباره از آن خودش خواهد بود.

- اگر کسی قسمتی از زمین خود را وقف خداوند کند، ارزش آن به تناسب مقدار بذری که در آن می توان کاشت تعیین شود.

- قطعه زمینی که 100 کیلو جو در آن پاشیده شود، 50 مثقال نقره، ارزش دارد.

- اگر شخصی در سال یوبیل، مزرعه ی خود را وقف خداوند کند، در آن صورت قیمت زمین برابر باقیمت محصول 50 ساله ی آن خواهد بود.

- ولی اگر بعد از سال یوبیل باشد، آن وقت کاهن، قیمت زمین را به تناسب تعداد سال هایی که به سال یوبیل بعدی، باقی مانده است، تعیین خواهد کرد.

- اگر آن شخص تصمیم بگیرد، آن مزرعه را بازخرید نماید، بایستی علاوه بر قیمتی که کاهن تعیین می نماید، یک پنجم هم اضافه بپردازد و مزرعه دوباره مال خودش خواهد شد.

- ولی اگر مزرعه را بدون این که بازخرید نموده باشد، به دیگری بفروشد، دیگر حقّ بازخرید آن را نخواهد داشت.

- وقتی که در سال یوبیل، آن زمین آزاد شود، به عنوان موقوفه متعلّق به خداوند خواهد بود و باید به کاهنان داده شود.

- اگر کسی مزرعه ای را که خریده است، وقف خداوند کند ولی آن مزرعه قسمتی ازملک خانوادگی او نباشد، کاهن باید ارزش آن را به تناسب مقدار سال هایی که تا سال یوبیل مانده، تعیین کند و او هم باید همان روز مبلغ تعیین شده را بپردازد. این مبلغ به خداوند تعلّق دارد.

- در سال یوبیل، مزرعه به صاحب اصلی آنکه از او خریداری شده، باز پس داده شود.

- تمام قیمت گذاری ها باید مطابق قیمت تعیین شده باشد.

- اولین نوزاد هر حیوانی متعلّق به خداوند است، پس کسی نمی تواند آن را برای خداوند نذر کند.

- اولین نوزاد حیوان حلال گوشت را می توان به خداوند تقدیم کرد.

- امّا نوزاد حیوان حرام گوشت را که نمی توان برای خداوند قربانی کرد، می توان با پرداخت قیمتی که کاهن برای آن تعیین می کند، به اضافه ی یک پنجم، بازخرید نمود.

- اگر صاحبش نخواهد آن را بازخرید کند، کاهن می تواند آن را به شخص دیگری بفروشد.

- امّا چیزی که تماماً وقف خداوند شده باشد، چه انسان، چه حیوان و چه مزرعه ی خانوادگی، هرگز فروخته یا بازخرید نشود؛ چون برای خداوند بسیار مقدّس است.

- کسی که در دادگاه به مرگ محکوم شده باشد، نمی تواند جان خود را بازخرید نماید، بلکه باید حتماً کُشته شود.

- یک دهم محصول زمین، چه از غلّه چه از میوه، از آن خداوند است و مقدّس هست.

- اگر کسی بخواهد این میوه یا غلّه را بازخرید نماید، باید یک پنجم به قیمت اصلی آن اضافه کند.

- یک دهم گلّه و رمه از آن خداوند است، وقتی حیوانات شمرده می شوند، هر دهمین حیوان، متعلّق به خداوند است.

ص:474

- صاحب گلّه نباید حیوانات را طوری قرار دهد که حیوانات بد برای خداوند جدا شوند و نباید جای حیوان خوب را با بد عوض کند.

- اگر چنین کند، هر دو حیوان متعلّق به خداوند خواهند بود و دیگر هرگز حقّ بازخرید آن ها را نخواهند داشت. (1)

15-5-19 پاداش اطاعت

- خداوند فرمود: بُت برای خود درست نکنید، مجسمه، ستون های سنگی و سنگ های تراشیده شده برای پرستش نسازید؛ زیرا من خداوند، خدای شما هستم.

– قانون روز سبّت مرا اطاعت کنید و عبادتگاه مرا محترم بدارید زیرا من خداوند هستم.

– اگر تمامی اوامر مرا اطاعت کنید، به موقع برای شما باران خواهم فرستاد و زمین، محصول خود را و درختان، میوه ی خود را خواهند داد.

– خرمن شما به قدری زیاد خواهد بود که کوبیدن آن تا هنگام چیدن انگور ادامه خواهد داشت و انگور شما به قدری فراوان خواهد بود که چیدن آن تا فصل کاشتن بذر، طول خواهد کشید.

– خوراک کافی خواهید داشت و در سرزمین خود، در امنیت زندگی خواهید کرد؛ زیرا من به سرزمین شما صلح و آرامش خواهم بخشید و شما با خاطری آسوده، به خواب خواهید رفت.

– حیوانات خطرناک را از سرزمینتان دور خواهم نمود و شمشیر از زمین شما گذر نخواهد کرد.

– دشمنانتان را تعقیب خواهید کرد و ایشان را با شمشیرهایتان خواهید کُشت.

– 5 نفر از شما 100 نفر را تعقیب خواهند کرد و 100 نفرتان، 10000 نفر را!

– تمام دشمنانتان را شکست خواهید داد.

– شمارا مورد لطف خود قرار خواهم داد و شمارا کثیر گردانیده، به عهدی که با شما بسته ام وفا خواهم کرد.

– به قدری محصول اضافی خواهید داشت که در وقت به دست آمدن محصول جدید ندانید با آنچه کنید!

– من در میان شما ساکن خواهم شد و دیگر شمارا طرد نخواهم کرد.

– در میان شما راه خواهم رفت و خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود.

– من خداوند، خدای شما هستم که شمارا از سرزمین مصر بیرون آوردم تا دیگر برده نباشید.

– زنجیرهای اسارت شمارا پاره کردم و شمارا سربلند نمودم. (2)

1- سفر لاویان، اصحاح 27، آیات: 1- 34

2- سفر لاویان، اصحاح 26، آیات: 1- 13

15-5-20 مجازات نا اطاعتی

من خداوند هستم، این ها احکام، قوانین و مقرراتی هستند که خداوند در کوه سینا توسّط موسی به قوم اسرائیل داد:

– اگر به من گوش ندهید و مرا اطاعت نکنید، قوانین مرا رد کنید و عهدی را که با شما بسته ام بشکنید، آنگاه من شمارا تنبیه خواهم کرد و ترس و امراض مهلک و تبی که چشم هایتان را کور کند و عمرتان را تلف نماید بر شما خواهم فرستاد.

– بذر خود را بیهوده خواهید کاشت؛ زیرا دشمنانتان حاصل آن را خواهند خورد.

– من بر ضد شما بر خواهم خاست و شما در برابر دشمنان خود، پا به فرار خواهید گذاشت.

– کسانی که از شما نفرت دارند بر شما حکومت خواهند کرد.

– حتّی از سایه ی خودخواهید ترسید.

– اگر بازهم مرا اطاعت نکنید، 7 بار شدیدتر از پیش، شمارا به خاطر گناهانتان مجازات خواهم کرد.

– قدرت شمارا که به آن فخر می کنید، درهم خواهم کوبید.

– آسمان شما بی باران و زمین شما خشک خواهد شد.

– نیروی خود را به هدر خواهید داد؛ چون زمین شما حاصل خود و درختانتان میوه ی خویش را نخواهند داد.

– اگر بعد از همه ی این ها بازهم مرا اطاعت نکنید و به من گوش ندهید، آن وقت به خاطر گناهانتان 7 مرتبه بیشتر بلا بر سرتان می آورم.

– جانوران وحشی را می فرستم تا فرزندانتان را بکشند و حیوانات شمارا هلاک کنند و از تعداد جمعیت شما بکاهند تا راه هایتان بدون رهگذر و متروک شوند. (1)

– اگر باوجوداین اصلاح نشوید و برخلاف خواست من رفتار کنید، آن وقت من هم برخلاف میل شما رفتار خواهم کرد و شمارا به سبب گناهانتان 7 بار بیشتر از پیش تنبیه خواهم نمود.

- اگر عهد مرا بشکنید، از شما انتقام می کشم و علیه شما جنگ برپا می کنم.

- وقتی از دست دشمن به شهرهایتان بگریزید در آنجا «وَبا» به میان شما خواهم فرستاد و شما مغلوب دشمنانتان خواهید شد.

- ذخیره ی آرد شمارا از بین خواهم برد به طوری که حتّی یک تنور هم برای پختن نان 10 خانواده زیاد باشد.

- بعدازآنکه سهم نان خود را خوردید، بازهم گرسنه خواهید بود.

- با این وصف، اگر باز به من گوش ندهید و اطاعت نکنید، به شدّت غضبناک می شوم و به سبب گناهانتان 7 مرتبه شدیدتر از پیش، شمارا تنبیه می کند، به حدّی که از شدّت گرسنگی پسران و دختران خود را خواهید خورد.

- بت خانه هایی را که در بالای تپّه ها ساخته اید خراب خواهم کرد، قربانگاه هایی را که بر آن ها بخور می سوزانید، با خاک یکسان خواهم نمود، جنازه های شمارا بر بت های بی جانتان خواهم انداخت و از شما نفرت خواهم داشت

- شهرهایتان را ویران و مکان های عبادتتان را خراب خواهم کرد

1- سفر لاویان، اصحاح 26، آیات: 14- 46

- قربانی هایتان را نخواهم پذیرفت.

– آری سرزمین شمارا خالی از سکنه خواهم کرد و دشمنانتان در آنجا ساکن خواهند شد و از بلایی که بر سر شما آورده ام، حیران خواهند شد.

– بلای جنگ را بر شما نازل خواهم کرد تا در میان قوم ها پراکنده شوید.

– سرزمین شما خالی و شهرهایتان خراب خواهند شد.

– آنگاه زمین هایی که نمی گذاشتید استراحت کنند، در تمام سال هایی که شما در سرزمین دشمن در اسارت به سر می برید، بایر خواهند ماند و استراحت خواهند کرد.

– آری آن وقت است که زمین استراحت می کند و از روزهای آرامی خود برخوردار می شود.

– زمین به عوض سال هایی که شما به آن آرامی نداده بودید، استراحت خواهد کرد.

– کاری می کنم که آن عدّه از شما هم که به سرزمین دشمن به اسارت رفته اید در آنجا پیوسته در ترس و وحشت به سر برید.

– از صدای برگ درختی که باد آن را بر روی زمین حرکت می دهد، پا به فرار خواهید گذاشت.

– به گمان اینکه دشمن در تعقیب شماست، خواهید گریخت و بر زمین خواهید افتاد.

– آری هرچند کسی شمارا تعقیب نکند، پا به فرار خواهید گذاشت و در حین فرار روی هم خواهید افتاد، گویی از جنگ می گریزید.

- رمقی نخواهید داشت تا در برابر دشمنان خود بایستید.

- در میان قوم ها هلاک خواهید شد و در میان دشمنانتان از پای درخواهید آمد.

- آن هایی که باقی بمانند در سرزمین دشمن به خاطر گناهان خود و گناهان اجدادشان، از بین خواهند رفت. ولی اگر آن ها به گناهان خود و به گناهان پدرانشان که به من خیانت ورزیدند و باعث شدند که من آن ها را به سرزمین دشمنانشان تبعید کنم، اعتراف کنند و متواضع گردند و مجازات گناهانشان را بپذیرند، آنگاه دوباره وعده های خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب، به یاد خواهم آورد و به یاد سرزمین آن ها خواهم افتاد، سرزمینی که متروک مانده، کشت نشده و استراحت یافته است. هرچند ایشان به خاطر رد کردن قوانین من و خوار شمردن دستورات

- من، مجازات خواهند شد. ولی باوجوداین، من ایشان را در سرزمین دشمنانشان ترک نخواهم کرد و به کلی از بین نخواهم برد و عهد خود را با آن ها نخواهم شکست؛ چون من خداوند، خدای ایشان هستم.

- من عهدی را که با اجداد ایشان بستم به یاد خواهم آورد؛ زیرا من اجداد ایشان را پیش چشم تمام قوم ها از مصر بیرون آوردم تا خدای ایشان باشم. (1)

1- سفر لاویان، اصحاح 26، آیات: 14- 46

قسمت شانزدهم: بررسی پیام های قرآنی 5 دسته آیات

1. سوره بقره: آیه 40

(يَابَنِي إِسْرَ ءِيلَ اذْكُرُواْ نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَوْفُواْ بِعَهْدِى أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّاىَ فَارْهَبُونِ (*)» (1)

پیام ها

1. یاد نعمت های پروردگار، سبب محبت و اطاعت اوست. ((اذْكُرُوا» (أَوْفُوا»)

2. به هنگام دعوت به سوی خداوند، از الطاف او یاد کنید تا زمینه ی پذیرش پیدا شود. (اذْكُرُوا»

3. یاد و ذکر نعمت ها، واجب است. (اذْكُرُوا»

4. نعمت هایی که به نیاکان داده شده، به منزله ی نعمتی است که به خود انسان داده شود. بااینکه نعمت ها به اجداد یهودِ زمان پیامبر داده شده بود، امّا خداوند به نسل آنان می گوید فراموش نکنند. (اذْكُرُوا»

5. وفا به پیمان های الهی، واجب است. (بِعَهْدِى»

6. بهره گیری از الطاف خداوند، مشروط به گام برداشتن در مسیر تکالیف الهی است.

(أَوْفُوا بِعَهْدِى أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»

1. آری، اگر مطیع خدا بودیم، خداوند نیز دعاهای ما را مستجاب خواهد کرد. (أَوْفُوا بِعَهْدِى أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»

2. در انجام تکالیف الهی، از هیچ قدرتی نترسیم و ملاحظه ی کسی را نکنیم. تبلیغات سوء دشمن، ملامت ها، تهدیدها و توطئه ها مهم نیست، قهر خدا از همه مهم تر است. (وَ إِيَّایَ فَارْهَبُونِ»

2. سوره ی مائده: آیه 12

(وَ لَقَدْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرٰءِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَىْ عَشَرَ نَقِيبًا وَ قَالَ اللهُ إِنِّى مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَوٰةَ وَ ءَاتَيْتُمُ الزَّكَوٰةَ وَ ءَامَنتُم بِرُسُلِى وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّأُكَفِّرَنَّ عَنكُمْ سَيِّاتِكُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تجرِى مِن تحتِهَا الْأَنْهَرُ فَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَالِكَ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (*)» (2)

پیام ها:

1. نماز، زکات، یاری انبیا و انفاق، در برنامه های ادیان الهی دیگر نیز بوده است. (مِيثَاقَ بَنِى إِسْرائِيلَ ...»

2. همراهی خداوند با ما چند شرط دارد: نماز، زکات، ایمان، نصرت انبیا، انفاق.

(إِنِّى مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ ...»

3. ایمان به انبیا به تنهایی کافی نیست، یاری آنان هم لازم است. (وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ»

4. انجام همه ی واجبات کارساز است، نه فقط بعضی از آن ها. (لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ» ... (وَ أَقْرَضْتُمُ اللهَ»

1- ترجمه: «ای فرزندان اسرائیل! نعمتهایی را که به شما ارزانی داشتم به یاد آورید! و به پیمانی که با من بسته اید وفا کنید تا من نیز به پیمان شما وفا کنم. (و در راه انجام وظیفه و عمل به پیمانها) تنها از من بترسید! (*)»

2- ترجمه: خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت؛ و از آنها، دوازده نقیب [سرپرست] برانگیختیم؛ و خداوند (به آنها) گفت: «من با شما هستم! اگر نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و به رسولان من ایمان بیاورید و آنها را یاری کنید و به خدا قرض الحسن بدهید [در راه او، به نیازمندان کمک کنید]، گناهان شما را می پوشانم [می بخشم] و شما را در باغهایی از بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، وارد می کنم؛ اما هر کس از شما بعد از این کافر شود، از راه راست منحرف گردیده است. (*)»

ص:478

5. کمک به خلق خدا، کمک به خداست. (أَقْرَضْتُمُ الله» به جای (اقرضتم الناس»

6. قرض دادن باید به شیوه ای نیکو باشد. (از مال خوب با نیّت خوب با سرعت و بدون منّت.)

(قَرْضاً حَسَناً»

7. قرار گرفتن موضوع قرض در کنار اموری مانند نماز و زکات و ایمان به رُسل و یاری انبیا و ترتّب مغفرت و پاداش الهی بر آن، نشانگر اهمیت فوق العاده ی آن است. (قرض، شامل عموم کمک ها می شود که نمونه ی روشن و معمولی آن، وام دادن به مردم است.)

8. رهبر جامعه باید از سوی خدا تعیین شود و برگزیدگان انبیا هم باید به فرمان خداوند باشند.

(بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیباً»

9. نماز و زکات و انفاق، در کنار پذیرش و یاری رهبران الهی مفهوم دارد.

(أَقَمْتُمُ الصَّلاهَ وَ آتَیْتُمُ الزَّکاهَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِی وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ»

10. رهبر، اگر از خود مردم باشد، موفّق است. (بَعَثْنا مِنْهُمُ»

11. بهشت را به «بها» دهند، نه بهانه. اگر نماز، زکات، ایمان، امداد و انفاق بود، بهشت هم هست.

(لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاهَ» ... (لَأُدْخِلَنَّکُمْ جَنَّاتٍ»

13. بهشت، جای آلودگان نیست، ابتدا باید پاک شد، آنگاه به بهشت رفت. (لَأُکَفِّرَنَّ» ... (لَأُدْخِلَنَّکُمْ»

14. راه دستیابی به عفو خدا، ایمان و عمل صالح است.

((لَئِنْ»، (آمَنْتُمْ» ... (وَ أَقْرَضْتُمُ» ... (لَأُکَفِّرَنَّ»)

15. بعد از اخذ میثاق و اتمام حجت و بیان شرایط دریافت الطاف الهی، راه عذر و بهانه برای کسی نیست.

(فَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ»

16. هر کس به دستورهای الهی کفر ورزد، از مسیر اعتدال خارج شده است.

(فَمَنْ کَفَرَ» ... (فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ» (آری، اقامه ی نماز، پرداخت زکات، ایمان به انبیا و وفاداری به پیمان ها، راه میانه است که نافرمانان آن را گم کرده اند.)

3. سوره بقره: آیه 63

(وَ إِذْ أَخَذْنَا مِیثَقَکُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَکُمُ الطُّورَ خُذُواْ مَا ءَاتَیْنَاکُم بِقُوَّهٍ وَ اذْکُرُواْ مَا فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (63)» (1)

پیام ها

1. میثاق گرفتن، یکی از عوامل و انگیزه های عمل است. (أَخَذْنا مِیثاقَکُمْ»

2. خداوند، هم از طریق فرستادن پیامبر و هم با نشان دادن کارهای خارق العاده، حجّت را بر مردم تمام کرده است. (رَفَعْنا فَوْقَکُمُ الطُّورَ»

3. تهدید، برای سرکوب کردن روحیه های مغرور و لجوج، یک وسیله ی تربیتی است. (رَفَعْنا فَوْقَکُمُ الطُّورَ»

1- ترجمه: «و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما قرار دادیم (و به شما گفتیم): «آنچه را (از آیات و دستورهای خداوند) به شما داده ایم، با قدرت بگیرید و آنچه را در آن است به یاد داشته باشید (و به آن عمل کنید) شاید پرهیزکار شوید!»

ص:479

4. حفظ دستاوردهای انقلاب (نجات از سلطه ی فرعون و آزاد شدن از اسارت و)، باید باقدرت و قوّت دنبال شود. (رَفَعْنا فَوْقَکُمُ الطُّورَ»

5. عمل به آیات و احکام الهی، باید همراه با جدیت، عشق و تصمیم باشد نه شوخی، نه عادت، نه شک و نه تشریفات. (خُذُوا ما آتَیْناکُمْ بِقُوَّهٍ»

معارف دینی باید با تدریس و تبلیغ، در اذهان مردم زنده بماند. (اذْکُرُوا ما فِیهِ»

6. یاد آیات الهی و تدبر در آن ها، زمینه ساز تقواست. (اذْکُرُوا ما فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ»

4. سوره ی اعراف: آیات: 169- 171

(فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُواْ الْکِتَابَ یَأْخُذُونَ عَرَضَ هَاذَا الْأَدْنَی وَ یَقُولُونَ سَیُغْفَرُ لَنَا وَ إِن یَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهُ یَأْخُذُوهُ أَ لَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِم مِّیثَاقُ الْکِتَابِ أَن لَّا یَقُولُواْ عَلَی اللهِ إِلَّا الْحَقَّ وَ دَرَسُواْ مَا فِیهِ وَ الدَّارُ الاَخِرَهُ خَیْرٌ لِّلَّذِینَ تَّقُونَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (*) وَ الَّذِینَ یُمَسِّکُونَ بِالْکِتَابِ وَ أَقَامُواْ الصَّلَوهَ إِنَّا لَا نُضِیعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِینَ (*) وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ کَأَنَّهُ ظُلَّهٌ وَ ظَنُّواْ أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِم خُذُواْ مَا ءَاتَیْنَاکُم بِقُوَّهٍ وَ اذْکُرُواْ مَا فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (*)» (1)

پیام ها

1. تاریخ، شاهد نسل هایی دنیاگرا و گناهکار از یهود بوده است. (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ ...»

2. دنیاگرایی، از آفات دین است. (مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» ... (یَأْخُذُونَ عَرَضَ هذَا الْأَدْنی»

3. یهودیان هم دسترسی به تورات داشتند، هم آگاهی کامل به آن. (وَرِثُوا الْکِتابَ»

4. کسی که از تعالیمِ کتاب آسمانی آگاه شد، شایسته نیست دنیاگرایی و حرام خواری را پیشه خود کند.

(وَرِثُوا الْکِتابَ یَأْخُذُونَ ...»

5. رشوه و حرام خواری در ادیان دیگر نیز موردانتقاد و توبیخ بوده است. (یَأْخُذُونَ عَرَضَ هذَا الْأَدْنی»

6. یهودیان به گناه خود اعتراف داشتند، ولی می گفتند بخشیده خواهیم شد. (سَیُغْفَرُ لَنا»

7. یهودیان چنان خودخواه بودند که خیال می کردند بدون توبه بخشیده می شوند. (سَیُغْفَرُ لَنا»

آری، کسی که مغفرت را برای خود تضمین شده می داند، قابل توبیخ است.

8. امید بی جا، مثل خوف نابجا مخرّب است. (سَیُغْفَرُ لَنا»

امید به رحمت الهی علی رغم اصرار بر گناه نابجاست.

9. حرام خواران یهود به گناه خود اصرار داشتند. (وَ إِنْ یَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ یَأْخُذُوهُ»

10. نشان توبه ی واقعی آن است که اگر صحنه ی خلاف دوباره پیش آید، مرتکب آن نشود.

(إِنْ یَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ یَأْخُذُوهُ»

11. هر کس باوجود گناه، مغفرت الهی را برای خود حتمی بپندارد، نسبت نا حقّ به خداداده است.

1- ترجمه: «پس از آنها، فرزندانی جای آنها را گرفتند که وارث کتاب (آسمانی، تورات) شدند (امّا با این حال)، متاع این دنیای پست را گرفته، (بر اطاعت فرمان خدا ترجیح می دهند) و می گویند: «(اگر ما گنهکاریم توبه می کنیم و) به زودی بخشیده خواهیم شد!» اما اگر متاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتد، آن را (نیز) می گیرند، (و باز حکم خدا را پشت سر می افکنند.) آیا پیمان کتاب (خدا) از آنها گرفته نشده که بر خدا (دروغ نبندند و) جز حق نگویند و آنان بارها آن را خوانده اند؟! و سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است، آیا نمی فهمید؟! (*) و آنها که به کتاب (خدا) تمسّک جویند و نماز را برپا دارند، (پاداش بزرگی خواهند داشت زیرا) ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد! (*) و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی که کوه را همچون سایبانی بر فراز آنها بلند کردیم، آن چنان که گمان کردند بر آنان فرود می آمد (و در همین حال، از آنها پیمان گرفتیم و گفتیم): آنچه را (از احکام و دستورها) به شما داده ایم، با قوّت (و جدیت) بگیرید! و آنچه در آن است، به یاد داشته باشید، (و عمل کنید) تا پرهیزگار شوید! (*)»

ص:480

(أَنْ لا یَقُولُوا عَلَی اللهِ إِلَّا الْحَقَّ»

12. دانستن تعالیم کتاب آسمانی و مطالعه ی آن به طور مکرّر کافی نیست، عمل لازم است.

((وَرِثُوا الْکِتابَ» ... (دَرَسُوا»)

13. جهان آخرت، جهانی برتر و دارای نعمت هایی جاودانه و پایدار است. (وَ الدَّارُ الْآخِرَهُ خَيْرٌ»

14. دوری از حرام خواری، نشانه ی تقواست.

15. بهره گیری از حیات سراسر خیر اخروی، درگرو تقوا و پرهیزگاری است.

(وَ الدَّارُ الْآخِرَهُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ»

16. هر کس دنبال دنیا رفته و آخرت را رها کند، خردمند نیست. (أَ فَلا تَعْقِلُونَ»

17. از روش های تبلیغی و تربیتی، سؤال و پرسش از مخاطبان است که وجدان ها را بیدار می کند.

(أَ فَلا تَعْقِلُونَ»

18. تلاوت، حفظ، چاپ و نشر کتاب آسمانی، کافی نیست، بلکه باید به آن عمل کرد تا نجات بخش باشد.

(يُمَسِّكُونَ» (چنان که عمل به نسخه ی پزشک، تنها راه درمان است.)

19. در ادیان و کتاب های آسمانی گذشته نیز نماز بوده است. (أَقامُوا الصَّلاهَ»

20. افراد بی نماز و جاهل به کتاب خدا، نمی توانند مصلح کامل باشند.

(يُمَسِّكُونَ بِالْكِتابِ» ... (أَقامُوا الصَّلاهَ» ... (الْمُصْلِحِينَ»

21. دین علاوه بر آثار اخروی، در اصلاح زندگی دنیوی نیز نقش دارد. (الْمُصْلِحِينَ»

22. اقامه ی نماز، وسیله اصلاح جامعه است. (أَقامُوا الصَّلاهَ»، (الْمُصْلِحِينَ»

23. اصلاح واقعی دو شرط و محور دارد: تمسک به قانون الهی و رابطه ی استوار باخدا از طریق اقامه ی نماز. (تمام آیه)

24. قرار گرفتن کوه، بالای سر بنی اسرائیل و تهدید آنان، حادثه ای است که نباید فراموش شود. (وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ ...»

25. یادگرفتن کافی نیست، بلکه باید یادآوری شود. (خُذُوا» ... (اذْكُرُوا»

26. برای تربیت عمومی جامعه و برای جلوگیری از انحراف، گاهی باید از اهرم فشار استفاده کرد.

((إِذْ نَتَقْنَا» ... (خُذُوا ما آتَيْناكُمْ»)

27. احکام الهی را باید با جدیت و قدرت گرفت و عمل کرد. (بِقُوَّهٍ»

28. برای رسیدن به کمال تقوا، قاطعیت در دین و تصمیم جدی لازم است.

((خُذُوا» ... (بِقُوَّهٍ» ... (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»)

29. هدف کتب آسمانی و دستورهای دین، خداترسی و پیدایش تقوا در مردم است. (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»

30. بابیان فلسفه و آثار قوانین، دستورات و احکام، دیگران را برای توجّه و عمل به آن تشویق نماییم.

(خُذُوا» ... (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»

ص:481

5. سوره ی بقره: آیات 93- 96

(وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُواْ مَا ءَاتَيْنَاكُم بِقُوَّه وَ اسْمَعُواْ قَالُواْ سمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أُشْرِبُواْ فى قُلُوبِهِمُ الْعجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُم بِه إِيمَانُكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمنِينَ (*) قُلْ إِن كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الاَخرَهُ عندَ الله خَالِصَهً مِّن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُاْ الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (*) وَ لَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدَا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَ الله عَلِيمُ بِالظَّالِمِينَ (*) وَ لَتَجِدَنهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلىَ حَيَوه وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُواْ يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَه وَ مَا هُوَ بِمُزَحْزِحِه مِنَ الْعَذَابِ أَن يُعَمَّرَ وَ الله بَصِيرُ بِمَا يَعْمَلُونَ (*)» (1)

پیام ها

1. میثاق گرفتن، یکی از عوامل و انگیزه های عمل است. (أَخَذْنا مِيثاقَكُمْ»

2. حفظ دست آوردهای انقلاب الهی، هرچند به قیمت تهدید باشد، لازم است. (رَفَعْنا فَوْقَكُمُ»

3. انجام احکام و دستورات الهی، نیازمند قدرت، جدّیّت، عشق و تصمیم است و با شوخی و تشریفات، سازگاری ندارد. دین داری، با ضعف و مسامحه و سازش کاری سازگار نیست. (خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّهٍ»

4. عشق و علاقه ی مُفرِط، خطرناک است. اگر دل انسان از علاقه به چیزی پر شود، حاضر نمی شود حقایق را بپذیرد. «أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ»

5. رفتار، بهترین بیانگر افکار و عقاید انسان است. «بِئْسَما یَأْمُرُکُمْ بِهِ إِیمانُکُمْ»

6. در برابر خیالات و موهومات، با صراحت برخورد کنید. «قُلْ»

7. دامنه ی انحصار و نژادپرستی تا قیامت کشیده می شود! «لَکُمُ الدَّارُ الْآخِرَهُ عِنْدَ اللهِ خالِصَهً»

8. وجدان، بهترین قاضی است. («إِنْ کانَتْ» «فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ»)

9. آمادگی برای مرگ، نشانه ی ایمان واقعی و صادقانه است. «فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ»

10. ترس از مرگ، درواقع ترس از کیفر کارهای خود ماست. «بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ»

11. مدّعیان دروغ گو و متوقّعان نابجا، ظالم اند. «وَ اللهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ»

12. خودتان می دانید که چه کرده اید، خداوند نیز که از آن ها باخبر است، پس این همه ادّعا برای چه؟!

«وَ اللهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ»

13. عمر طولانی مهم نیست، قرب به خداوند و برکت عمر و نجات از آتش، ارزش دارد.

«لَوْ یُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَهٍ وَ ما هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذابِ»

14. یهود، حریص ترین و دنیاگرا ترین مردم دنیا هستند. «أَحْرَصَ النَّاسِ عَلی حَیاهٍ»

15. یهودیان می خواهند زنده بمانند گرچه به هر نحو زندگی پست باشد.

(أَحْرَصَ النَّاسِ عَلی حَیاهٍ» (کلمه (حَیاهٍ» نکره و نشانه ی هر نوع زندگی است.

1- ترجمه: و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم (و گفتیم): «این دستوراتی را که به شما داده ایم محکم بگیرید و درست بشنوید!» آنها گفتند: «شنیدیم ولی مخالفت کردیم.» و دلهای آنها، بر اثر کفرشان، با محبت گوساله آمیخته شد. بگو: «ایمان شما، چه فرمان بدی به شما می دهد، اگر ایمان دارید!» (*) بگو: «اگر آن (چنان که مدعی هستید) سرای دیگر در نزد خدا، مخصوص شماست نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گویید!» (*) ولی آنها، به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد و خداوند از ستمگران آگاه است. (*) و آنها را حریص ترین مردم- حتی حریصتر از مشرکان- بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت (تا آنجا) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود! در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت؛ و خداوند به اعمال آنها بیناست. (*)

ص:482

16. دروغ گو، کم حافظه است. یهودیان از یک سو بهشت را مخصوص خود می دانند.

(لَکُمُ الدَّارُ الْآخِرَهُ عِنْدَ الله خالِصَهً» و از سوی دیگر می خواهند همیشه در دنیا زنده بمانند.

(یُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَه»

ص:483

منابع و مآخذ

1)قرآن کریم

2)نهج البلاغه

3)ترجمه فارسی تورات (اسفار: خروج، اعداد، تثنیه، لاویان، یوشع)

4)امام صادق (ع)، مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، جمع آوری: عبدالرزاق گیلانی، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، 1400 ق.

5)تفسیر منسوب به امام حسن عسگری علیه السلام ، قم: مدرسه المهدی، 1409 ق

6)آلوسی،محمود بن عبدالله، روح المعانی، بیروت: دار الکتب العلمیه،1415 ق.

7)ابن بابویه،محمد بن علی، شیخ صدوق؛ کمال الدین و تمام النعمه، مکتبه الصدوق، 1390 ق.

8)ابن بابویه، شیخ صدوق، الخصال، کتاب فروشی اسلامیه، چ هفتم، بی تا

9)ابن بابویه، عیون اخبار الرضا،ترجمه: حمیدرضا مستفید، تهران: صدوق، 1373.

10)، التوحید،مصحح: هاشم حسینی طهرانی، قم: موسسه نشر اسلامی، 1416 ق،

11)ابن طاووس،سید رضی الدین، مهج الدعوات و منهج العبادات، دار الذخائر،1411 ق.

12)ابن عساکر،ابوالقاسم علی بن الحسن، تاریخ دمشق، نشر دار الفکر، 1415،

13)اصفهانی، صفا، دیوان اشعار، به اهتمام سهیلی خوانساری، احمد، تهران: اقبال، چ دوم، 1362.

14)اصفهانی، هاتف، دیوان اشعار، به تصحیح دستگردی، وحید، انتشارات فروغی، چ نهم، 1369.

15)اعتصامی، پروین، دیوان اشعار، به کوشش عالم گیر تهرانی، محمد، انتشارات محمد، چ هفتم، 1373.

16)اقبال لاهوری، محمد، کلیات اشعار، با مقدمه و شرح سروش، احمد، انتشارات سنایی، چ اول، 1343.

17)امامی اصفهانی، محمود، ثمرات الحیات،قم: قائم آل محمد 1384.

18)انوری، اوحد الدین، محمد، دیوان اشعار، (دوره ی دوجلدی) به اهتمام مدرس رضوی، محمدتقی، انتشارات علمی فرهنگی، چ سوم، 1372.

19)ایرج میرزا، جلال الممالک، دیوان اشعار، به اهتمام محجوب، محمدجعفر، انتشارات اندیشه، چ سوم، 1353.

20)بهار، ملک الشعرا، دیوان اشعار، انتشارات آزاد مهر، چ اول، 1382

21)بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، نشر الاعلمی،1415 ق،

22)پاک نیا، عبدالکریم، قصه های قرآن از آدم تا خاتم:، 1388، بی نا.

23)پور خالقی چتر رودی، مه دُخت، فرهنگ قصه های پیامبران، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، 1371

24)ثعلبی، ابواسحاق احمد، قصص الأنبیاء (المسمّی عرایس المجالس)، بیروت: دار الکتب العلمیّه، 1405 ق.

25)جزایری،نعمت الله، قصص الأنبیاء (قصص قرآن)، ترجمه: یوسف عزیزی، نشر هادی، چ دوّم، 1376.

ص:484

26)جزایری، نعمت الله، النور المبین فی قصص الانبیاء و المرسلین،

27)جامی، عبدالرحمان، دیوان اشعار، با مقدمه ی روشن، محمد، انتشارات نگاه، چ اول، 1380.

28)حسن زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول، 1378 ه. ش

29)حرّ عاملی، وسایل الشیعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا

30)حسینی طهرانی، محمد حسین، معادشناسی،نشر نور ملکوت قرآن، بی نا، بی تا

31)حافظ شیرازی، شمس الدین، دیوان اشعار، به تصحیح قزوینی، محمد و غنی، قاسم، تهران: اقبال، چ دوازدهم، 1371.

32)حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بیروت: دار صادر، چ دوم، 1995 م،

33)حنبل، ابوعبدالله، کتاب السنۀ، السعودیه: دار المنار، 1411 ق.

34)خاقانی شروانی، افضل الدین، دیوان اشعار، انتشارات ارسطو، چ اول، 1362

35)خاقانی شروانی، افضل الدین، تحفه العراقین، به اهتمام و تصحیح یحی قریب، انتشارات امیرکبیر، چ دوّم، 1357

36)خراسانی، میرزا حبیب، دیوان اشعار، به اهتمام حبیب، علی، تهران: زوار، چ پنجم، 1379.

37)خرایلی، محمد، شرح گلستان سعدی، انتشارات جاویدان، چاپ ششم، 1366.

38)خزاعی نیشابوری، حسین بن علی محمد بن احمد، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، (تفسیر ابوالفتوح رازی)، تهران: دانشگاه تهران، چ اوّل، 1337 ش.

39)خواجوی کرمانی، کمال الدین محمود، دیوان غزلیات، کرمان: انتشارات خدمات فرهنگی، چ اول، 1370.

40)درویش، محی الدین، اعراب القرآن و بیانه، سوریه: دارالارشاد، چ چهارم. 1415 ق،

41) دقیقی توسی، ابومنصور، دیوان اشعار، به اهتمام شریعت، محمدجواد، انتشارات اساطیر، چ اول، 1357

42)راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، ترجمه غلامرضا حسینی و مرتضوی، بی جا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1363.

43)رشید رضا، المنار، بیروت: دار المعرفه، 1342 ق.

44)رودکی سمرقندی، ابوعبدالله، کلیات دیوان اشعار، انتشارات فخر رازی، چ سوم، 1368

45)رسولی محلّاتی، سیّد هاشم، تاریخ انبیاء یا قصص قرآن، انتشارات علمیّه اسلامی، چ سوّم، بازار شیرازی، 1361.

46)زرّین کوب، عبدالحسین، سر نی، (نقد و شرح تطبیقی مثنوی)، تهران: علمی، چ دهم، 1383.

47)سبزواری، ملأ هادی، دیوان اشعار، به قلم مدرسی چخاردهی، مرتضی، انتشارات محمودی، بی تا

48)سعد سلمان، مسعود، دیوان اشعار، به تصحیح باسمی، رشید، تهران: امیرکبیر، چ دوم، 1362.

49)سعدی شیرازی، مشرف الدین، بوستان، به اهتمام فروغی، محمدعلی، تهران: اقبال، بی تا.

50)، گلستان، بی تا بیجا.

51)، دیوان غزلیات، به اهتمام فروغی، محمدعلی، تهران: اقبال، بی تا

52)، دیوان قصاید، به اهتمام فروغی، محمدعلی، تهران: اقبال، بی تا

ص:485

53)سنایی غزنوی، ابو المجد مجدود بن آدم، حدیقه الحقیقه، به تصحیح مدرس رضوی، محمدتقی، تهران: دانشگاه تهران، چ چهارم، 1374.

54)سنایی غزنوی، ابو المجد مجدود بن آدم، دیوان اشعار، به اهتمام مدرس رضوی، محمدتقی، انتشارات سنایی، چ سوم، 1364.

55)سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، مکتبه الاسلامیّه، بی تا

56)شبستری، محمود، گلشن راز، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چ اول، 1362.

57)شریعت زاده، سیّد علی اصغر، ابن یمین شاعر مردم دار، انتشارات پارینه، چ دوّم، سال 1379.

58)شمس مغربی، محمد، دیوان اشعار، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چ اول، 1362.

59)شمسیا، سیروس، فرهنگ تلمیحات، انتشارات فردوس، چاپ چهارم، سال 1373.

60)شوریده شیرازی، محمدتقی، دیوان اشعار، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چاپ اول، سال 1362.

61)شهریار، محمدحسین، کلیات اشعار، (2 جلد) انتشارات ذرین، چ 23، سال 1381.

62)شیخ طوسی، التبیان، نجف، مکتبه الامین،1376 ق،

63)شعبانی، معصومه، دلیل آفتاب، (تحلیل شخصیت ها در مثنوی معنوی) تهران: ثالث، چ اوّل، 1384.

64)صائب تبریزی، میرزا محمدعلی، دیوان اشعار، (6 جلد) به کوشش قهرمان، محمد، تهران: علمی فرهنگی، چ سوم، 1375.

65)صباحی بیدگلی، سلیمان، دیوان اشعار، (هفت شهر عشق) آراسته معصومی، رضا، انتشارات حافظ، چ اول، 1362.

66)صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، قم: مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، 1404 ق.

67)صفی علیشاه اصفهانی، میرزا حسن، دیوان اشعار، تهران: امیرکبیر، چ دوم، 1363.

68)صفی علیشاه، حسن بن محمدباقر، تفسیر صفی، تهران: منوچهری، 1378.

69)صحیح مسلم، طبع دار احیاء التراث العربی، چ دوم، 1972

70)صافی، محمود بن عبدالرحیم، الجدول فی إعراب القرآن، چاپ: دمشق بیروت: دار الرشید مؤسسه الإیمان، 1418 ق.

71)طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان، چ دوم، قم: جامعه مدرسین، 1363،

72)طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روائع التراث العربی؛ و ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، چ چهارم، 1398.

73)طبری آملی، محمد بن جریر، دلائل الامامه، قم: دار الذخایر،1383 ق.

74)طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1379 ق،

75)عروسی حویزی، عبدالعلی بن جمعه، نور الثقلین، قم: مجاهدی، چ 2، 1383 ق

76)علم الهدی، سیّد مرتضی، تنزیه الأنبیاء (پژوهشی قرآنی درباره ی عصمت پیامبران و امامان) ترجمه: امیر سلمانی رحیمی، مشهد، آستان قدس رضوی، به نشر، چ دوّم، 1387.

ص:486

77)عراقی، فخرالدین، دیوان اشعار، به اهتمام قائمی، پروین، انتشارات پیمان، چ اول، 1381.

78)عطار نیشابوری، فریدالدین، دیوان اشعار، با مقدمه و حواشی درویش، م- انتشارات جاویدان، چ دوم، 1359.

79)عطار نیشابوری، فریدالدین، منطق الطیر، به تصحیح گوهرین

80)عماد زاده، حسین، تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، تهران: اسلام، 1374.

81)فتال نیشابوری،محمد بن احمد، روضه الواعظین و بصیره المتعظین، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، 1366 ش.

82)فاریابی، ظهیر، دیوان اشعار، به اهتمام رضی، هاشم، انتشارات کاوه، بی تا.

83)فرّخی سیستانی، ابوالحسن، دیوان اشعار، به کوشش دبیر سیاقی، محمد، انتشارات زوار، چ چهارم، 1371.

84)فروزان فر، بدیع الزّمان، شرح مثنوی شریف، تهران: زوّار، چ یازدهم، 1384

85)قاآنی شیرازی، حبیب الله، دیوان اشعار، به تصحیح: امیر صانعی خوانساری، انتشارات نگاه، چ اول، 1380.

86)قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التأویل،بی نا، 1418 ق.

87)قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن،چ یازدهم،1383 ش،

88)قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، دار الأسوه، 1414 ق.

89)قمی، محیط، دیوان اشعار (هفت شهر عشق) رضا آراسته معصومی، انتشارات حافظ، چ اول، 1362.

90)قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم: مؤسسه دارالکتاب، 1404 ق،

91)قمی؛ ابن قولویه، کامل الزیارات،نجف: مرتضویه، 1356 ق،

92)کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی فی الاصول و الفروع، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، کتاب فروشی اسلامیّه، چ سوم، 1338.

93)کراجکی، محمد بن علی، گنجینه معارف شیعه امامیه،بی نا، بی تا.

94)گوهرین، سیّد صادق، شرح اصطلاحات تصوّف، تهران: زوّار، چ اوّل، 1367

95)مجلسی، محمدباقر، ترجمه ی ج 17 بحار الأنوار، مترجم: سیّد عبدالحسین رضایی، تهران: اسلامیّه، 1364 ش/ بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ سوم، 1403.

96)مجلسی، سیّد محمدباقر، حیوه القلوب، انتشارات جاویدان، چ اوّل، بی تا.

97)موسوی خمینی، روح الله، دیوان اشعار، ناشر: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ 49، سال 1385.

98)موسوی همدانی، سید محمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه، 1374.

99)موسوی سبزواری سید عبد الاعلی، مواهب الرحمان فی تفسیر القرآن،1409 ق، بی نا.

100)محتشم کاشانی، شمس الشعراء، دیوان اشعار، به تصحیح بهدار وند، اکبر، انتشارات نگاه، چ اول، 1379.

101)محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه (با ترجمه فارسی)، قم: دار الحدیث، 1384.

102)محمدی ری شهری،محمد، دانشنامه قرآن و حدیث، قم: دارالحدیث،1392.

ص:487

103)مظفر، محمد حسن، ترجمه دلائل الصدق، آل البیت، 1422 ق،

104)معزی، امیر، دیوان اشعار، به تصحیح هیری، ناصر، انتشارات پگاه، چ اول، 1362

105)منوچهری دامغانی، ابوالنجم، دیوان اشعار، به کوشش دبیر سیاقی، محمد، تهران: زوار، چ اول، 1370.

106)منصور حلاج، حسین، دیوان اشعار، به تصحیح شیرازی، داوود، انتشارات سنایی، چ دهم، 1380

107)مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح: استعلامی، محمد، انتشارات زوار، چ دوم، 1375.

108)مولوی، جلال الدین، کلیات شمس، با مقدمه فروزان فر، بدیع الزمان، انتشارات امیرکبیر، چ 12، 1367

109)مولوی، جلال الدین، فیه مافیه، مصحح: حسین حیدر خانی، تهران، انتشارات سنایی، چ سوّم، 1382.

110)مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، 1374 ش، چاپ: اول و 1424 ه.ق.

111)میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عدّه الابرار، نشر امیرکبیر، بی تا.

112)ناصرخسرو، ابو معین، دیوان اشعار، مقدمه: سید حسن تقی زاده، انتشارات سیمای دانش، چ دوم، 1378.

113)نظامی گنجوی، ابومحمّد، (کلیّات خمسه) مخزن الاسرار، انتشارات امیرکبیر، چ 14، 1369

114)ولی نعمت الله، دیوان اشعار، با مقدمه نفیسی، سعید، انتشارات باران، بی تا.

115)وحشی بافقی، کمال الدّین، دیوان اشعار، انتشارات طلائیه، چ اوّل، 1374.

116)همایی، جلال الدین، مولوی نامه، (مولوی چه می گوید؟) تهران: انتشارات هما، چ نهم، 1376.

117)همّتی، اسماعیل، داستان پیامبران، انتشارات ثالث، چ اوّل، 1380.

118)همایی، جلال الدین، مولوی نامه، تهران: سخن،1394.